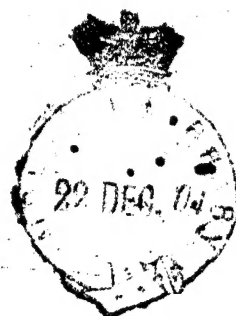


تاریخ جمع الانوار



تاریخ نواع الاقوار
فی معرفۃ ائمة الاطهار فارسی سلی

نیزه خانم
خانم
عبد



و ده قمر آسمان سخاوت و دینار اوج و نایت و دو گوهر بحر علم و دو نقد کان حلم و دو مظلوم معصوم و دو مقتول معصوم
و دو سر مکتوم و دو کوشاوت و دو شمشیر اعظم و دو سبط سید ولد آدم و دو نورانی فقیهین الامامین ابی محمد الحسن و ابی عبد
الله الحسین و بر آن سید ساجدین و قبله عارفین ابی الحسن علی ابن الحسین زین العابدین و بر آن سید اخبار
و سند الابرار الامام العالم الطاهر ابی جعفر محمد بن علی الباقر و بر آن آفتاب مغارب و مشارق و بر کل غلابین
قائمان و بر جواب صواب ناطق الامام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق و بر آن نور انور و روشنی دیده اهل بصیرت
و درین بنواد و بر الامام المطهر ابی ابراهیم موسی بن جعفر و بر آن شکوفه دروخته مصطفوی و غمخوار
مرقضوی جامع علوم لی بایان نادی و راه نمائی عالمیان فخر زمین و زمان امام انس و جان الراضی بالقضا
الامام ابی الحسن بن موسی الرضا و بر آن غره شجره نبی و لی صاحب حسب و نسب حلی الامام ابی جعفر محمد بن علی
و بر آن سید مؤید و سند مجید الامام المسد ابی الحسن علی بن محمد و بر آن نور حدیقه پیغمبری و نور حقه حیدری
الامام ابی محمد الحسن بن علی العسکری و بر آن خاتمه ائمه اثنی عشر نادی منظر خلیفه الرحمن و قاطع البرهان ابی
القاسم محمد بن الحسن المهدی صلوات الله باقره الی کل حین و اوان و بعد از محمد و سباسب الهی و درود بر حضرت
رسالت نباهی و آل هدایت انتباهی واجب و لازم است بر کل برآید نغای بی ریا از برای نبات سلطنت
و خلوت خیمت حضرت شاه دین نباه ملائیکه سپاه ظل اله بادشاه کشورستان سلیمان مکان جم جاده فرشته
خیمت رفیع آستان بانی مبانی عدل و احسان حاجی ظلم و طغیان حامی اشرف ملل و ادیان مظهر انوار ابرار و انوار
خلاصه اولاد سید و جهان نفاوه و انفا و امیر متقیان فرمان فرمای زمین و زمان سید اعظم السلاطین
و سندا فانهم الحواقین حافظ بلاد الله ناصر عباد الله المعاری فی سبیل الله شعران شریف نشان عالی
جافه شاه دین بادشاه دین پرور شاه سبایه لطف حضرت ایرداه قره العین مشوای شریف مصطفی
خلق مرقضی سیرت شاه آن رضا فعت همایون فرشته حامی دین مای بدعت نایمچی مذنب حق جعفر مؤید
ابن شاه اسمعیل کمال کلید کشید ری شاه ظمان سبب مهدی سرودی حید و جانشین بدره در

از بروج موسی کاظم در دریای ساسی کوشش بر فرزند چرخ فرود بر فرازند طلوعی غفر بکشم
سپاه نصرت و فتح سپهر یار جلال فضل و کرم مشتمل بر طاعت حمید خصال ناماء خسار افتاب حشر
آفتاب سپهر اوج کمال بلکه از آفتاب بالاتر اختر برج آسمان جلال کوه و برج آل سبزه خلد الله ملک
سلطانة الیوم البین و مرمن و ولته بالبقاء و البصرة و التکلیف و جعل لواب هذا الکتاب اجدد الیوم بارک و سلم
بوسید علی محمد و آل الطاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الی بحرمت خالصان در کاهت و مقربا
عالی جایت که سالهای بسیار لوای سلطنت و رافت حضرت شاه کردون اقتدار بر مفارق امتان محمد
و شیعیان حیدر کرار بکستران و دولت و نصرت این بادشاه صاحب قرآن البطو حضرت مهدی صاحب
الزمان علیه صلوة الرحمن مقارن و متصل گردان و دشمنان انحضرت را برودی زهر لاک کمال کشتن
و در ساعت از اوج جاه بقعر جاه و یل و بال برسان آمین یا رب العالمین نظم او را دما دعای ربوت و
آل او یا رب دعای ماکرم استجاب کن و چون نواب عالی ریات اکثر اوقات خجسته غایات
معطوف و مصروف می فرمایند و تحقیق اخبار و نفیض ایشان حضرت ائمه اطهار علیهم صلوة الله الملک
العقار بابرین اشارت عالی اعلان اصدار یافت که بنده کمترین این درگاه علی بن حسین زواری بلوغ
الی ما یتماه کتاب احسن الکبار که در مناقب و احوال ائمه اخبار است تبدیل ترتیب غیر عبارت آن نموده بعدا
بالکیز و لذیر ترتیب بدو امثالا لامره الاعلی آنرا از ان ترتیب انداخت و بقدر وسع و توانائی از برون
و نقول غیر معتبره پاک ساخت و باقوال صحیح و نقول بر مقدمه و چهارده باب خاتمه ترتیب و دیوانه الام
فی معرفه الائمه اطهار نام نهاد و الله یهدی الی طریق السداد عقیده و بیان خوش
و عدل و نبوت و امامت و معاد و کلمه حمید و طعن و لعن دشمنان و خارجیان بد نهاد و هر یک از مقدمه
و ابواب استمل اند بر فصول بر قانون قواعد و اصول با نسب اول و شمه از احوال حضرت رسالت تمام
صلی الله علیه و آله و سلم از ولادت تا رحلت باست و در ذکر امام اول حضرت سنا و اولیا آدم آل عبا

عبا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه و بعضی از مناقب و فضایل و حالات آنحضرت و در
 واقعات از ولادت تا شهادت به سبب و در ششم از احوال حضرت و فاطمه زهرا صلوات الله علیهما
 از ولادت تا نکاح و وفات با حساب در ذکر امام دوم حضرت ابی محمد الحسن بن علی بن ابیطالب
 علیهما الصلوة والسلام و حالات آنحضرت از ولادت تا شهادت به سبب و در ذکر امام ششم
 ابی عبد الله الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما الصلوة والسلام و ششم از حالات و واقعات آنحضرت
 از حین ولادت تا نکاح شهادت با سبب و در ذکر امام چهارم حضرت زین العابدین ابی الحسن
 بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهما الصلوة والسلام و احوال بعضی از آنحضرت از ولادت تا وفات
 با سبب و در ذکر امام پنجم حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم
 الصلوة والسلام و احوال آنحضرت از ولادت تا وفات با سبب و در ذکر امام ششم حضرت ابی عبد الله
 جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم الصلوة والسلام و احوال آنحضرت از ولادت
 تا وفات با سبب و در ذکر امام هفتم حضرت ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن ابیطالب
 صلوات الله وسلامه علیهم و احوال آنحضرت از ولادت تا رحلت با سبب و در ذکر امام هشتم
 ابی الحسن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم الصلوة والسلام
 و ششم از حالات آنحضرت از زمان ولادت تا اوان شهادت با سبب و در ذکر امام نهم حضرت
 ابی جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله
 وسلامه علیهم از ولادت تا وفات با سبب و در ذکر امام دهم حضرت ابی الحسن علی بن محمد بن
 علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم الصلوة والسلام از ولادت
 تا وفات با سبب و در ذکر امام یازدهم حضرت ابی محمد حسن بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد
 بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیهم از ولادت تا وفات با سبب و در ذکر

بن حسین

بن محمد

در فکر افتاد و از بزم حضرت ابی القاسم محمد المهدی بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر
بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین و شمر از حالات و
واقعات خاصه در ذکر حالات و ایمان ابی طالب حجت ابی علیه و قتل محمد بن ابی بکر و فوت عایشه
و بعضی دیگر از وقایع انبیا و شریع می کند در مقصود بعون حضرت معبود مامول و ملتزم اند اگر سر
و خاکی که در وقوع یافته باشد مطلع شوند در اصلاح گویند و بذیل عنوان بخشد حسبنا الله و نعم
الوكيل نعم المولى و نعم النصير قدس و در پیش فصل است فصل اول در بیان توحید
باید دانست که توحید عبارتست از اثبات صاحب الوجود که صانع عالمست بطریق استدلال و انجیح
بر او صفات ثبوتیه که هشت است و آنچه متمنع است از او صفات سلبیه که هفت است و بیان آن بزر
اختصار است که اگر در سلسله وجود واجب الوجود نمی بود هیچ شیئی از ممکنات اصلا موجود نمی گشت زیرا
مکل نظر بذات خودش وجود ندارد و وجود او از غیر است و هر چه خود وجود نداشته باشد دیگری را موجود
نمواند کرد امیزد زیر که محالست تاثیر معدوم در موجود پس ناچار باشد از ایجاب کننده که آن واجب الوجود
تا ممکنات از فیض خود او وجود یابند و مطلوب حصول رسد و واجب الوجود قادر مختار است یعنی توانا
که هر چه خواهد کرد و آنچه نخواهد نکرد و عالم از اثر قدرت اوست که بقدرت کامل و حکمت کامل از صحرایی
عدم بقضائی وجود آورده که یکی از صفات هشتم است دوم صفت علم است واجب الوجود و ازا
بحکم معلومات از کمالات و جزئیات از دو وجه یکی که مختار است و هر مختار عالمست بصورت زیرا که
فعل مختار تابع قصد و ارادت است و محالست مقصود چیزی بی علم و وجه دوم آنکه افعال حکم نه از نظر
آمده مثل آفریدن آسمان و زمین و انسان و جز آن و اینها بی علم صورت نه بند و سیوم صفت حیانت
و بار تعالی می است یعنی زنده پابنده زیرا که حق محل و علایق متصف است بصفت قدرت و علم و این دو صفت
نه از کمالات و متمنع است مشروط بدون شرط چهارم صفت ارادت که اگر است و حق سبحان

و حق سبحانه تعالی فرمود که هر چه است زیرا که ایجاد افعال در بین وقت و در وقت دیگر می تواند
بود و آن مخصوص ارادت و صرف کنند و کرده از ایجاد فعلی که شش است بر فساد و این عبارت
از کرات است و دیگر افعالی بوده و این نموده و این بخیر می ستلزم ارادت و این بخیر می ستلزم ارادت
و حق تعالی است و بار تعالی علت غلبه بر کسب یعنی دانستن بعد رکات زیرا که حق
بس صحت است که هر کس باشد و قرآن نیز ناطق است که لا تدعی له الا بصائر و هو یدرک
الا بصائر است صفت قدم است و قدیم است که هیچ چیز بر د سابق نباشد و بار تعالی قدیم است
باقی باید است زیرا که واجب الوجود است پس محال است که عدم بر و طاری شود و در سابق و نه در لاحق
بفهم صفت تکلم و بار تعالی جل جلاله متکلم است باین معنی که ایجاد می نماید کلام را در اجسام بجهان که او را
در سوره موسی نبی علیه السلام و حضرت موسی از ایشان از درخت ششم صفت صدق است و حق سبحانه
تعالی صادق است و آنچه خبر داده راست و درست است زیرا که صدق خبر است که مطابق باشد و کذب
خبری که مطابق نباشد پس اگر صادق نباشد کاذب بود و کذب او باطلت زیرا که دروغ قبیح است
و آن بر خدای تعالی روا نبود زیرا که او منزله است از قبح و نقصان و دیگر دروغ کسی که بداند که آن نجس
باشد یا آن جاہل بود و آن بر دو محال است بر خدای تعالی اما صفت سبب پس یکی از احوال است
که بازمی تعالی جلت قدرته مرکبیت چه مرکب است که مراد اجزا باشد خواه آن مرکب ترکیب یافته باشد
از اجزای خارجی همچو ترکیب اجسام از خواهر و برادر خواه از اجزای فیهی مثل ترکیب اسباب و حدود و از
اجناس و فضول و مرکب هر دو معنی محتاج است با جزا و جزو غیر اوست زیرا که می توان گفت که در کل
نیست و هر چه محتاج بغیر است پس آن ممکن است پس اگر مرکب میبود حضرت معبود ممکن می بود و این با
محال است زیرا که واجب الوجود است علت غلبه بر کسب از صفات سلبیه که باری تعالی جسم غرض نیست
و جسم است که او را غلط و غرض و غرض می باشد و غرض آنکه حال باشد در جسم و او را وجودی نیست بدون محل

و دلیل بر آنکه خدای تعالی جسم فصوص نیست از دو وجه است یکی آنکه اگر جسم می بود ممکن بود زیرا که هر جسم محتاج
است بمکان و هر عرض بمحل پس هر دو محتاج اند به غیر و هر محتاج ممکن پس اگر حق جل و علا جسم و عرض بودی
ممکن بودی و امکان بر او محالست بی قال و وجوب و تم ای که اگر جسم می بود جلوت نمی بود زیرا که جسم از خود
خالی نیست و هر چه خالی از خود است نیست حادث پس اگر بنا بر تعالی جسم می بود حادث می بود و حادث
برونی محالست زیرا که او جل و جلاله قدیم است و میان قدم و حدوث تناقض است سنوم از صفات سلبیه
آنکه خدای تعالی محل حوادث نیست زیرا که صفات خدای تعالی ذاتیه اند پس تجد و صفات مستلزم تغییر ذاتند
و متاخر شدن از و این برخدای تعالی محالست زیرا که تغییر از لوازم حادث است و حدوث بروی او
نیست و دیگر صفات خدای تعالی صفات کمال اند پس اگر حادث و متحد باشد لازم می آید حالی بودن آنکه کمال
و خلوا از کمال نقص است و نقص برخدای تعالی روا نیست جملا م از صفات سلبیه آنکه حق سبحانه تعالی مدید
نیست نه در دنیا و نه در آخرت زیرا که هر چه دیدنیست مقابل است یا در حکم مقابل است بمحسوس در اینند و
هر چه در مقابل یاد حکم مقابل است الیه در جنت است و هر چه در جنت است جسم است پس اگر دیدنی می بود
جسم می بود و آن برخدای تعالی محالست و در قرآن در دو یافته که لن تراهی و لن از برای ناسیه است
یعنی هرگز نبینی ملائکه و جنات و ملائکه موسی علیه السلام است اتحاد با موسی بنیمر علی شفا علیه السلام بنیام
بنی اسرائیل گفتند که ما را همراه بکوه طوبی بر تا کلام پروردگار خود را بشنویم و بتو ایمان میادیم موسی با بر
الناسل ان بعد از اجازه پروردگار این را بطور برد و بعد از سماع کلام ربانی از ایشان پرسید
که کلام پروردگار خود را شنیدید ان بنیامان گفتند که کلامی شنیدیم اما نمیدانیم که کلام حق تعالی بود
یا کلام شیطان اگر ما شنیم پروردگار او کلام او را و او را می شنوم بلا شک ایمان آوریم بتو موسی ایشان را
چند آنکه ملامت کرد ممنوع نشدند و ابرام از خبر بردند و گفتند که الیه استند عار ویت پروردگاری باید کرد
موسی را علاج شده بنا بر ابرام ایشان استند عار نمود که ربانی نظر الیک یعنی ای پروردگار من بنگر

بنابر این که شرایع بنیم انش عصب الی مستقل که نقیصه است حضرت موسی مفاد و تصریح و استعفار
 کرد چون بلیغی او بر باد شاه عالم معلوم بود بخطاب آن ترانی مخاطب کرد یعنی هرگز نبی مراد
 دنیا و زدر آخرت بحسب اوصاف سلبه انکه باری تعالی شریک ندارد از جهت وجه اول دلایل
 سمعیست مثل قل هو الله احد و الهکم الله واحد و اعلم انه لا اله الا
 الله و غیر آن تقریر این آیات فرعی بعد ازین مذکور خواهد شد ان شاء تعالی و اجماع جمیع
 انبیا بر آن حجت است دوم دلیل متکلیف است و این دلیل مانع می گویند و این را اگر می گویند لو کان فیهم
 اله الا الله لفسد تا اخذ کرده اند و تقریر آن برین وجه است که اگر با وحلت عظمت شریکی
 نبی بود بر آئینه لازم می آمد و نظام در وجود و این باطل است زیرا که اگر منجواست یکی ازین دو با وجود
 جسمی که متحرک باشد خالی نیست که آن دیگر ممکن است که اراده سکون او کند یا نه پس اگر مراد هر دو حاصل
 شد اجتماع متناقضین و اگر حاصل نشد لازم می آید خالی بودن جسم از حرکت و سکون یا مراد یکی حصول
 رسیدن و دو و فساد است یکی ترجیح بلا مرجع و دیگری عجز آن دیگر و اگر اراده سکون ممکن نیست پس
 آن عجز است زیرا که مانع غیر از تعلل اراده نیست لیکن عجز الیه ترجیح بلا مرجع محال است و فساد نظام
 وجود نیز محال پس واجب الوجود بی شریک بی مانند باشد و جسم دلیل حکایت و تقریر آن بر این وجه
 است که اگر در سلسله وجود دو واجب الوجود باشد امکان برد و لازم می آید و میان آن جهانبست که در میان
 حکام هر دو شریک باشند در وجوب وجود پس حال غالی نیست که برد و از دیگر امتیاز دارند یا نه اگر ندارند
 پس در میان ایشان دلی نباشد و اگر امتیاز دارند لازم می آید ترکیب هر یک از آنجه مشارکت است
 و مجابزیت بآن هر مرکب ممکن است پس لازم آید که هر دو ممکن باشند و واجب الوجود ممکن الوجود نمی تواند
 بود پس واجب الوجود یکی باشد ششم اوصاف سلبیه نفع معالی و احوال است از حضرت ذوالجلال
 جل جلاله یعنی حق جل علاه و بقدرت نیست و عالم بعلم نیست و حیاتی نیست و غیر آن اوصاف

چه معنی عبارت است از آنکه او متصف باین صفات است برین وجه نزد بعضی از مخالفان و احوال عبارت است از آنکه
باری تعالی قادر است بقادریست و عالمست بعالمیت و محیی بحیثیت نزد بعضی دیگر از مخالفان و حال نزد
این طایفه تصفی نیست باشد موجود را وصف نمی کنند آبراه بوجود و وجود و این حالت برای حضرت
سنت انبیاست می کنند و لما میرضوان علیهم و حکما نفعی این معانی و احوال از حضرت ذوالجلال عرشه میکند
دی گویند که او جل جلاله قادر است لذاته و عالمست لذاته و غیر آن از صفات که اگر قادر بقدرت باشد
و غیر آن از صفات لازم آید احتیاج واجب تعالی در صفات بغیر زیرا که این معانی و احوال متغیر ذات
ذوالجلال اند و زاید بر آن در محتاج بغیر ممکن است پس از صفات او جلت و عظمت متغیر ذات زاید
بر او باشند برائیه امکان او لازم آید و این محالست هفتم از صفات سلبیه که باری تعالی محتاج
بغیر نیست مطلقانه و ذات و نه در صفات چه او غنی مطلق است و مستغنی از غیر خود زیرا که در جواب
وجود او را ثابت است و این مقتضی آنست که مستغنی نباشد از ماعدا و محتاج نباشد مطلقا تا امکان
لازم نیاید چه همه ممکنات در شئی از زینحات و خوب او میزند و ذره از ذرات خود او و حضرت ملک
در کلام خود از حدایت خود خبر میداد از انجیل سوره ذیعه قل هو الله احد است و باب
تفسیر آورده اند در سبب نزول این سوره شریفه که جمعی از قریش گفتند ای محمد وصف کن از برای خدا
آن هدائی را که به پرستش او دعوت می کنی این سوره نازل شد که تسمیه یافته با خلاصه و اسباب
وصف وحدانیت اوست و نفی شرک از او و اسباب و اسطوره است که شتمل است بر اصول دین چه توحید
اصل است و نبوت بامانت و معاد فرع توحید اند و اصول مذکور با حکام فقهیه محل این سوره عظیم است
و مکان او حیم و با وجود قصر ایگادش معادل ملک قرآنست و تقارب طرفین ما و ولادت واضح دارد
بر آنکه علم توحید و انصاف تمام و مرتب لا کلام است نزد ملک علما و تیرا که علم تابع معلوم است و معرفت
بشرف و برگاه که معلوم این علم حق محمل علما باشند و صفات جلال و نفوت کمال او و آنچه بر او جایز است

جایز است و آنچه بر جایز نیست پس این مقدمات علو شان رفعت مکان و معلوم توان کرد و حاجی میفرماید
 بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له
 كفوا احد یعنی ای محمد بگو که اوست خدای یگانه متوحد بذات و متفرد بصفات و منفرد بانحال و در
 جمیع حالات جهات یعنی گوناگون است در الهیت که او انشیرکی نیست و هم در صفات که او اشیائی نیست و هم در
 که او انطیری نیست خدای که نی نیاز نیست از همه و اوست پناه نیازمندان بخورد و نیازمندان را بپایه است
 که فانی نشود و محتاج الهیست و مستغنی از مخلوق و همه مخلوق بوی محتاج اند من جمیع الوجوه زیرا که کسی را در
 یهودیت که گفتند غیر سبب خداست و زاده اند از کسی و نصاری است که گویند که عیسی سبب خداست تعالی
 عن ذلک و نیست و نبوده مر او را محتاج کس در مجوس و مشرکان و عربست که گفتند او را گفتوست نعوذ
 بالله و این سوره رفیع شتم است بر جمیع صفات کمال حضرت ذوالجلال چه باشد اشارتست باینکه خالق
 آشیاست و مبدع و منقذ آن و در ضمن این وصف اوست باینکه او قادر و عالمست زیرا که خلق و انشا
 صحیح نیست مگر از قادر و عالم که از او بوقوع آمده بر غایت احکام و اتساق و انتظام و دران وصف اوست
 باینکه حی موجود و سمیع و بصیر است و احد و صف بر وحدانیت اوست و نفی شرکا از او و صمد باینکه محتاج الهی
 جمیع خلق است پس غنی مطلق باشد و با آنکه غنی است باید که عالم بود و عالم باید که عدل بود و عادل قسیم کند
 بر عالمست بقیم و الاجل لازم آید یا عجز بر دو برابر و محال است لم یلد نفی تشبیه است و مجانت و لم یولد
 وصف باریت و قدم است و لم یکن له کفوا احد نفی تشبیه است و قطع آن شعر خداوندی که
 معبود است و احد را نکوید کسی که مولود است و الله کسی را که بتناشد گفتو مانده باشد و نسبت نشاید کرد
 فرزند و دیگر این آیت شریفه است که دلالت دارد بر وحدانیت حضرت عزت که و الهکم الله و احد
 لا اله الا هو الرحمن الرحیم یعنی و خدای شما معبود است بیکتا که نیست هیچ معبودی مسی عباد
 انکر او که احد است و ذات و واحد است در صفات بختنا منزه در مرتبت اشباح مهربانست بترین ابواب

واحد گاه بر حسب کیفیت مذکور می گردد و آن در عددی باشد شش و احد انان ثلث و گاه بطریق مصفیست
 می آید همچو شخص واحد و معنی او از انجبت که واحد است منقسم نگردد و وحدت حق سبحانه با انکه او واحد است
 بر او اعتبار است یکی آنکه ذات او مرکب نیست نه از دو امر و نه از امور بسیار و باین معنی اشارت فرموده
 حق در کلام ملازم التکذیب خود که والله احد و خطاب نظر جمیع ممکنات است و تذکره آنست
 تغلب ذوی العقول و کورست و دیگر آنکه در ذیجوب وجود یکس کن محض جلالت مشارکت ندارد و وجود
 او مسدود جمیع ممکنات است و این معنی مراد است از قول حق جل و علا ذکره که لا اله الا هو که اثبات
 وحدت و الوهیت اوست و نفی شریک از او که این نشان واجب الوجود است که در غایت کمال و نهایت
 جلال و جمال است حلت عظمه شمس و ذاتی بذات او نرسد و عقل کل در صفات او نرسد و
 چون عارف ربانی محقق و جوب وجود بزرگ دانی بنور باطن و صفای ضمیر او را که در شکر و شکره بر می آید
 یقین او نمی تواند گشت و او بنور آن یقین هدایت یافته می داند که حق سبحانه تعالی واجب الوجود است
 جمیع جهات و جمیع صفات و واحد است بحسب اعتبارات و این نور یقین خلاص می سازد او را از اینها
 اشراق و فایز می گرداند او را بمقامات ابرار و حاصل می شود او را استغراق در کمال عالم انوار العین
 ملک غفار و شروق اشراق واحد جبار و بار خضرت معبود و تحضیف فرمودند ذکر الرحمن الرحیم را
 که دو صفت رحمت اند زیر آنکه ذکر الهست و فردانیت و عزت فردانیت و تا اشعار باشد که خلق مخلوق
 و ان نیت مکر از جهت رحمت و احسان و آیت دیگر اینست که ان فی خلق السموات
والارض و اختلاف الليل والنهار و الفلك التي تجري فی البحر یما یمنفع
الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیاه به الارض بعد موتها
و یحب فیها من کل دابة و یصرف الریاح و السحاب المسحurin السماء و انزل
لا یأت لقوم یعقلون ارباب تفسیر آورده اند سبب نزول این آیه عالی و آیت و طبعه علی

معنی فرمودند از این تعبیر و کلام

بنابر این در ذکر تالیفات و راجعت حاصل نمود

طوبی از اینست الهیت

و الله اعلم بالصواب والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
والمصطفى وآله الطيبين الطاهرين من بعدك يا محمد
والمؤمنين من قبلك يا علي بن ابي طالب
عليه السلام في يومك هذا يومك هذا يومك هذا
بنام ربك استسبحوا الله في كل وقت
قد رتب الله لهذا اور حديث نبوي وروى يافته
يعني وامي ركسي که حرکت آرد و جانب ديان خود را باين آيت يعني اين آيت را بخواند و در دست و تفکر
کاملاً نماید و ترجمه اين آيت بر اين وجه است که بدرستي که آفرين آسمانها که خيمه است بي سون برافراشته
ولي علاقه در فضا معلق بداشته و آفرينش زمين که بسط ميسود و مهادي است مضبوط و از پاي
در آمدن مثبت و روز ميريد بگر را بر سبيل تعاقب با اختلاف ايشان در درازي و کوتايي و سفيد و سياهي
و گشته هاي کران که مي رود در دريل موج از غار با بچه نفع رساند بمر دمان بسبب چاه و مسک است
افتاده در اينچه خداست عالي فرود فرستاد از آسمان با از ابر با از آب پس زنده ساخت و تازه گردانيد
زمين را با آن آب را پس مردكي و بزرگي و برکنندگي و در زمين از هر جنبه چون بهاي و سباع و وحوش
و غيران و در گردانيد با دانه هر چهي و در بر افرو داشته و رام شده مرا خداي را ميان آسمان زمين تا
بر طرف که حکم شود برود و در بين جمله که گفتيم بر اينست نهاست از صنايع حکمت و بدائع فطرت مکرر
را که خرد دارند و نظر تامل بر وجودات که بر بدليل ششم و چنان فوايد آسمان و در بهات کيفيت
آن که بعضي از علماء است شکايت است بجهت تعالی بقدرت کامله و حکمت شانه ترين فرموده و آسمان را
زینت ستارگان و بر و شني افق المصاب نورانه تا بان فر عرش عظیم و کرسی جسيم و قلم و قلم
یا فرمود قرآن بسقف بلبله حکم و آفرينش او شتمن بر حکم بلوغ و غايات صحنه و مهند اعمال و مبط الوان
و قبله و محال ضیاء و صفات و لول و النفع الوانست که استنیرت و شکل او چنان است که

و کجوم او رجوم بیاطین اند و عملیات راه یافتن اهل زمین و فائده طلوع غروب رحمت آمدند مردم است و
 اطراف برای حاجات و دیگر انتفاعات و غروب و برای اصلاح حال انسانیت اندازم و قرار در
 الکاف بواسطه تحفیل اعات و استراحتات و انبغات و برالینت قوت باضم و لغو کردن غذا با اعضا و غیر
 ذلک انضرویات و بقدر کامله فلک بی ستون بر زیر یکدگر بر سوار افراشته و یکجمله با لغو و بیان آن
 هفت طبقه زمین را بی عمود بداشته و افلاک را برای مصالح عالمیان کردن ساخته بحکات مختلفه بمقدار زمین
 از سرعت و بطور هر یکی را محلی کوکبی گردانیده است اول را فلک که گردانیده دوم را عطار که سیم را زهر
 چهارم را آفتاب که پنجم را شمس را ششم را مشتری را هفتم را زحل ساخته و باقی کواکب را بر فلک ثوابت که
 هشتم است قرار داده و افلاک هشتم را بی ستارگان ساخته و بر دایره و مدار حرکات شبانه روزی
 بر او نهاده و بواسطه حرکات آفتاب بروج چهار فصل بدلتلازمین آثار استدلالات جوهر وجود
 قادر مختار و یکچیز نزد ارباب هیات مقرر شده که جرم آفتاب صد و نوبت مثل در ربع و ثمن زمین است و مانند
 میسک که از نمودن او تمام طالع مند و شش اندک نماند پس در زمان اندک جسمی باین عظمت که چندین
 برابر زمین است بمقدار حرکت کرده است و ازین مقدمه غایت سرعت حرکت فلک معلوم می شود و لهذا
 در اخبار وارد است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل علیه السلام پرسید که آفتاب نزد اوست
 گفت نه بلای حضرت فرمود نه بلای جبرئیل گفت از آن وقت که گفتم تا آن زمان که گفتم بلای آفتاب بقدر
 سوره حرکت کرد چون مرد کامل و ساقی در عظیم و بزرگی اجرام بیانات کامل کند و در سرعت حرکات
 ایشان تفکر نماید بر اندیشه عقل سلیم و گواهی دهد که این نظم عظیمی ترتیب عجیبیست مگر بر عظیم حکیم
 تعالی نیست و عظم برانند و یکی که علامت شکانه دلالت کردن زمین است و فواید و بر وجود حضرت
 رب العالمین بآیات و دلائل صغیر و بزرگی خط استوار بر روی زمین فرض کرده اند و اقالیم سبعه بان
 متعین اند از خود استواری اقلیم اهل انجاست که در از زمین روز نازد و از ده ساعت و چهل و پنج دقیقه

و قیقت و در ابتدا هر اقلیم سی قیفه بر اطوال ایام افزون می خورد و آخر اقلیم یستم انجامست که در
از زمین روز ناسازنده ساعت بانه زده قیقت باشد و بعضی گفته اند که ابتدا ای اقلیم اول خط استواست
و آخر اقلیم معموره که عرض آن شصت و شش درجه است و اطوال ایام انجامست بر ساعت است و در اقلیم
اعلی است که است و سی شهر و در اقلیم دوم است هفت کوه است و است و هفت شهر و در اقلیم سیم
سی کوه است و هفت شهر و در اقلیم چهارم است هفت کوه است و است و هفت شهر و در اقلیم پنجم سی کوه است
و هفت شهر و در یک اقلیم ششم و هفتم یازده کوه است و هفت شهر و زمین آب یک کوه است و هفت شهر و
است محوط که بعضی از آن قطع شده و از خاک برگشته بر وجهی که مجموع آب زمین یک کوه شده و این با
ربع مسکون خوانند و حتی سجا نه تعالی بسط زمین را بر مثال بساط گردانیده جهت عالمیان است
و کردیت او با هم منافات ندارند و بواسطه سبزی جرمش محیط زمین هشت هزار فرسخ است و بر سطحی
سه میل و قطر زمین دو هزار و چهار صد و چهل و پنج فرسخ است و مساحت تمام روی زمین است هزار
هزار و سیصد و شصت و سه هزار و شصت و سی شش فرسخ است و مقدار معموره روی زمین چهار هزار
هزار و شصت و هفتاد و شش هزار و هفتصد و چهل و پنج فرسخ است و دلالات زمین بر وجود حضرت
معبود در حد نوع است نوع اول آنکه حق سبحانه تعالی محض رحمت و حکمت خود زمین را ساکن گردانید
که اگر متحرک بودی حرکت یا بر سبیل استقامت بودی یا بطریق استدارت بر استقامت نمی توان
بود که اگر جنب بودی چون شخص مای از زمین گرفتگی نگاه خواستی که بر زمین نهد یا ایستی که بای
او بر گز زمین نرسیدی زیرا که زمین از پای او گران تر است و هر گاه که دو جسم فرو آیند یکی از
دیگری گران تر باشد حرکت نفیل تر البته سریع تر خواهد بود پس هر گاه که جنب بودی منفعت رخص و
حرکت انسان و حیوان بر روی باطل شدی و اگر حرکت او بر پنج استدارت بودی که مده حرکت کرد
پس هر گاه آن جنب گران بود آمدی بر که بر او بودی یا خود بر او نشاندی پس اگر خواستی

این حرکت گنبد آن بر روی معتدل بودی پس حرکت جملہ انسان و حیوان بر او مشکل شدی و این غایت مکرر احتیاج
حضرت پروردگار نوع دوم آنکه اگر زمین در محلی چون سبک بودی رفتن بر روی دشوار شدی و در تابستان
بغایت گرم گشتی و در زمستان بغایت سرد و زراعت در وی ممکن نبودی و منفعت مملوآت زایل
شدی و ترکیب نبات و ترتیب خاها بر وی معتدل بودی پس منفعت خلق از او زایل شدی و زیست ممکن نبود
و اگر در زمی چون آب بودی قرا و سکون و زراعت و حرارت و بنا و غیر آن باطل شدی و موجب
هلاک انسان و حیوان گشتی پس خالق انس و جان و را در محلی و گسستی معتدل آفرید برای مصلحت عالمیان
نوع سوم آنکه حضرت حق جل علازین را کثیف و غیر اخل نمود زیرا که زمین در غایت دوری باست
از خرج برین و این موجب نیست برودت است و انگاه صلاحیت نمیداشت که مسکن و مقر حیوانات
شود پس حکمت بالغه انوار کو آب بر روی زمین جاری گویا تا حرارت آن کو آب رو بوقوع رسد
و بجدا اعتدال باز آید و اگر شفاف می بود انوار سیاره در وی نفوذ نمیکرد و حرارت را تا شیر نمی بود و این
نیست مگر تدبیر حضرت معبود نوع چهارم آنکه حضرت منان آب بر روی زمین روان گردانید از برای صلاح
عالمیان و در کوها سبک کرد برای زیاده ای آب و چشمه نازیرا که در اندرون زمین اجزای آب بسیار است
بواسطه انحراف که بخا و درت برودت آب شده و چون حرارت بر زمین سهواً شود آن اجزای آبی همچو کباب
و یک تصاعد کردند و میل بالا کنند و اگر بر آن زمین کوه نباشد آن اجزا بر آن کوه کردند و اگر کوه نباشد
آن قطره زیر زمین مجتمع شوند و بر کلبه نکرند و دیگر باطن و برف در کوه بیشتر می باشد بسبب ارتفاع
بخارات و کثرت باطن بسبب معموری زمین است و دیگر اجساد و سبغ در کوه حاصل میشود مثل طلا و
نقره و مس و سرب از ویر و این و سیماک منافع این اجساد برای صلاح بلاد و عباد بغایت ظاهر است
و دیگر اجزای زمین چون لعل و زبرجد و یاقوت و امثال آن جز در کوه متولد نشود و ذلک لیس لیس
العنبر و العقیق و غیره از اجزای زمین مختلفند و طبع و طعم و لون و رائحه بعضی از آنها و بعضی صلب

صلب و بعضی نخی و بعضی پشمی و بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی سرخ و بعضی بر دو دگر رنگها و تا غیر
اینها در فو که حیوانات از و افاضات است و حق سبحانه تعالی جلالت قدرت برای روزی و خورشید و بستر
بهدگان اثبات زمین این نوع جبر نامی مختلف پیدا کرده تا او را بشناسند و شکر نعمت او را بجای آورند
چون کسی که این نشانه که دلالت می کند بر وجود و احد است از اختلاف لیل و نهار است و آن بر
و بر آمده است اول آنکه شب روز بعد از آن متافیانند چون شب در آید روز را باطل و تاریکند و بر و ستود
کرد و اگر روز در آید عکس این بطور آید پس هر یک از شب و روز گاهی صفتی قاهره دارد و گاهی سبب
مقبوریه و اگر این قهر و غلبه بطبع و خاصیت این باشد بودی آن حالت همیشه باقی بود چه قاهر یا بطبع
نمی شود و مقهور قاهر نمیکرد و چون معاینه می بینیم که قاهر مقهور میگردد و بعکس پس این بر دو در تحت تصرف
قادر علیم حکیم اندوم که اول رستان تا اول رستان روز را میشود و شب کوتاه و از اول رستان
تا اول رستان روز کوتاه میگردد و شب دراز و هر چه از روز نقصان میشود در شب زیاده میگردد و هر چه
هر چه از شب کم میشود در روزی افزاید و این اختلاف بواسطه حصول فصول چهار گانه است که هر کدام از آنها
سجده افراط نرسد و باعث ال باز آید تا سبب اختلاف عالم نشود و این تقدر بر علیم قدر است سیم آنکه همچنانکه
احوال شب و روز فصول اربعه مختلف است چنان نیز احوال این در نهاد و موعوم عالم مختلف است
سبب اختلاف شب و روز هم در از منزه موجود باشد و هم در امکانه و بیان این است که زمین گرد است و این
لحظه که درین شهر باشد است در شهر دوم و وقت پیشین است و در شهر سیم پس و در شهر چهارم شام
خود بخیم خفتن و در شهر سیم شب اگر خواهند که این معنی بر این ظاهر شود باینکه وقت گرفتن ماه
شود اگر احوال از اهل جن برسند که اول خموف نزد شما چه وقت بود و گویند مثلا وقت خفتن بود و اگر
اهل خراسان سوال کنند که چه محل بود و گویند که نیم شب اگر از اهل اندلس حسیقت و هجومی نماید و
پس بدین معنی معلوم شد که آن ساحت که در قضای زمین جن خفتن بوده ساعت از اسلین نیم شب

بوده و در مغرب بامداد و این معنی دلیل ظاهریست بر حکمت و قدرت الهی که مصلحت جمیع عالم بکمال قدرت
و حکمت نگاهدارد و جای شب و جای روز و جای بیداری و جای خواب بنا بر مصلحت در هر موضع را می
له الخلق و الامور تبارک الله رب العالمین چهارم در تعاقب شب و روز فایده بسیار است
اگر چون روز در آید و شنای ظاهر شود و مردم بکسب و کار مشغول شوند و چون شب در آید بستر و استراحت
و فراغت اشتغال نمایند تا کوفت روز بگذرانند و اگر همیشه در حرکت باشند قوی منجر تضعف شوند و
طاقت کم دهند و اگر نیمه وقت سکون اختیار کنند برودت و رطوبت غالب شود و سبب سلامت گردد اما
چون روز حرکت باشند و شب سکون اعمال مزاج حاصل شود و مصلحت حیات منتظم گردد و دوم اگر
اگر در نیم روز باشند پس باید که فلک و آفتاب واقف باشد و حرکت نکند پس آن مواضعی که آفتاب نیم بروی
تابد محترق گردند از پیش آفتاب و آن جایگاه که آفتاب بروی نماید برودت با فراطرسد و صلاحیت آن
نداشته باشد که مقرر حیوانات تواندندیم اگر خواب بر مثال حرکت و بیداری بر مثال زندگانی چون
می بینیم که شب خواب می گیریم و تمام قوی و حواس از عمل بازمی ماند و بامداد بیداری می بینیم و جمیع قوی و حواس
بعمل و کار در می آید پس هر چه که می بینیم و دیگر باز زنده شویم پس تعاقب لیل و نهار هم دلیل توحید است
بر صحت خبر و نشر در قیاس است چهارم آنکه هرگاه دو چیز ضد یکدیگر باشند پس باید که هر یک از ایشان سبب بطلان
و فساد آن یکدیگر باشند و شب و روز با آنکه ضد اند از فساد یکدیگر عالم جان تدبیر فرموده اند که هر یک از این
دو ضد کمال حال یکدیگر باشند زیرا که می بینیم که اگر در نیم روز باشند آن موجب ضعف و بیخوابی و سستی است
و اگر در نیم شب و آن نیز سبب افسردگی و بطلان حیات شود پس فایده روز آنست که با شب باشد و فایده
شب آنکه بار و بوی و بوی را در کمال که دو ضد را جان بتقدیر کرده که هر یک از ایشان سبب کمال
آید و دیگر آنکه ذلك تعذر العزیز العليم و بی دیگر از علامات شکیانه که دلالت دارد بر وجود
اصحافی و محاسنی است که حق سبحانه تعالی جاری گردانیده جهت صلاح حال و نجات عالمیان

بعضی از غرائب کشتی آنکه اگر جمله عالم خواهند که آنکه کشتی بقدر جری باشد بر روی آب بدارند نتوانند و اگر
 گاه عالم کشتی که در روی هزار خروار بار باشد بر روی آب بداشته بقدرت کامل و حکمت کامل و حکمت
 حضرت بدهد و در جریان کشتی بر روی آب آنکه جهات حاجات خلایق بسیار است که حق جل و علا هر
 نوعی از انواع حاجات از برای آن آن آفریده و بطرفی از اطراف عالم مخصوص گردانیده از جهت تنظیم
 عالم با آنکه مشرقی را محتاج ساخته بر آنست که در بلاد مغرب می باشد و بعکس و از جهت نقل آن متاع آنیکه
 بطرف عالم بآن طرف دیگر کشتی را بر روی آب روان گردانید و مدار نقل بر او نهاده و بدین سبب
 رزق و روزی را بر روی اهل عالم کثرت دهد و منافع سفر کار بسیار است و عجایب غرائب بحر و شکار
 و بی فکر لذت نهایی بسیار که دلالت دارد بر وجود حضرت صانع منان از انزال آب است از جانب
 آسمان دلالت واضحیست و زنده شدن زمین از ان مراد از سما اینجاست که با بقدر جانب آسمان
 و شکی نیست که در نزول باران از جانب آسمان دلالت واضحیست بر وجود صانع و هدایت او و اگر جمله
 عقلای عالم خواهند که یک نظر را آب در هوا معلق بدارند نتوانند و آفریدگار را برادر هوا معلق بداشته و آب
 بقدر احتیاج در او بود و بعت نهاده و باد را بر روی مسلط گردانیده تا با مر و فرمان او بر براند بسوی زمین
 محتاجان بر دو آگاه بر لور هوا و محازی آن باز دارد و متر آن گردانید تا بطریق انحصار آب از زیر آن
 گردان آن زمین سیراب شود و هیچ حضرت و بیغیر آید و انواع از نادر و اصناف انوائی و ثمرات
 بظهور رسد تا منافع و مصالح آدمیان بجهت حصول موهوب گردد و بی دیگر از علامات ثمانیه که دلالت دارد
 وجود حضرت رب العالمین چندگان زمین از جمله انواع حیوانات بی حد و اندازه در زمین متفرق و منتشر
 اند و بعضی بر بنده و دیگر جریزه و بعضی بر روی زمین جای گرفته اند و بعضی دیگر در زمین مسکن ساخته اند
 و بعضی در آب میباشند و بر یک طبع و صفت دیگر و لون و خلق دیگر است با آنکه در عوالم و در این عالم
 و آنجم همه با هم مساوی پس اگر کسی بنظر محقق و فکر دقیق ملاحظه نماید و ادب تمام کار فرماید بر ظاهر و باطن که در هر

جزئی از جریات عالم صنایع قدرت بلاغایت و بدایع حکمت شمایست که در مندرج بهر مثل و در آن
 را که از روی مناسبت مسافت بیشتری باشد و بشری از انواع صنایع بدایع در دستوی است از آن
 چشم و بینی و دلب و دماغ و زبان و قوی که در و پیران دارد از سامه و ناه ...
 از خواص ظاهر و جبرشتر که خیال و تصور و فهم و حافظه از خواص باطن و با آنکه نوع همگیست و در شخص در صورت
 بهم شسته نمیشوند و در صورت یکدیگر مانند نمی گردند و حق جل و علا بقدرت کامله در رفو بصغر این مقدار ظاهر
 ساخته تا اشتباه اخلاف بعضی نشود و سر رشته معاش و حوائج منقطع نگردد **ذلك هو الغرض**
 الکبری و در اذن نهایی ششگانه که دلالت دارد بر وجود صنایع مختار احوال با دانست که بغایت
 دلیل ظاهر و برهان باهرست بر وجود قدرت آفریدگار از چند وجه و مبادی که اگر طبع هوا انقباضی است که حرکت
 پس باید که هرگز ساکن نشود و اگر مقتضی سکونت پس باید که هرگز متحرک نشود و هوا که بی متحرک میشود و گاهی
 بی باشد پس حرکت و سکون بطبع او نیست بلکه بعد بر و تدبیر صنایع حکیم است که سبب حرکت و سکون
 غیر موده بمحض حکمت برای صلاح اهل عالم و مردم اگر هوا جسمیست بغایت لطیف و لطافت کجای است
 که او را حسن هیچ وجه ادراک نمیتواند کرد و وقتی که در جنبش و حرکت آمد نزدیک که گویا بار دارد پس چنین
 قوت و شدت در ... لطیف نیست مگر با کمال و موجد حکیم و مبدء سیرم که با دنا جند و هفت بعضی سبب
 منفعت آمده مثل باد مهملی که در ... **لنا الريح لو ان في بعضي دكر موجب مضرت** که و اسرسلنا عليهم
 الريح العقيم و حال آنکه طبیعت هوا مساوی است پس بعضی سبب منفعت می باشد و بعضی موجب مضرت
 نیست مگر با خشنافا عمل نمائد که فرمان و تدبیر طرف که اراده او باشد از منفعت شوب کر نمودی و قوت
 از حق جان و فرق کی کردی میان قوم عادی و یکی دیگر از علامات ثانیه که دلالت می کند بر وجود
 ... در میان آسمان و زمین و معنی تفسیر ذلیل او است و این بواسطه آنست که طبع آت
 تغییر است یعنی زوایا پس بودن بقاء او در جو و با بر خلاف طبع او باشد ... است مگر تدبیر

و بشیخ حکیم کبیر نیز اگر دایم ابرو در هوا باقی ماندی هر عظیم بطور آید سبب نشاندن او نور آفتاب را و کثرت
 نم و بارندگی و تعذیر تردد در هوا و اگر منقطع شود ضرر او نیز بی حد است زیرا که آن مستلزم تنگی و جذب
 قحط کرد و پس قارینان بقدر مصالح عالمیان می فرستد بی زیاده و نقصان و دیگر از عظم و نرمی و کمال و نقص
 و انقباض و انبساط و تحلیل و پوشیدن افاق در لحظه و کثودن او در لحظه و کثودن او در لحظه و کثودن او در لحظه و کثودن او در لحظه
 او بر عدد و برق و صاعقه و غیر ذلک لالات واضح است بر کمال قدرت موجود مقدر بر این فذلک
لآیات لقوم یعقلون که آخرین آیه شریف است احتمال دارد که این را جمیع مجموعه آیات هشتگانه
 بوده باشد و احتمال دارد که راجع به هر یک از آنها باشد یعنی هر یک از این امور و دلائل واضحی که لایزالند و خود
 منبع عظیم ایشان که غنی است از زمان و مکان و مبر و معرفت از سمات حدود و امکان مرصاحبان
 معقل را و تخصیص اینها اسطه است که آنها ممکن اند از نظر استدلال از این امور و وجود قدرت بر
 کمال و الجلال اینها را میفهمند است که تعلیم مذموم است در اموری که تحقیق او بطریق استدلال ممکن
 باشد و دیگر آنکه جمیع معارف ضروری نیست و الاحتیاج بنظری بود در شی از انشیاء و تخصیص امات غایبه
 با آنکه سایر اجسام و اعراض مساوی اند و استدلال بآن بر وجود صانع ممکنات بلکه در هر ذره از ذرات
 موجودات زیرا که اینها امور جامعیه میان دلائل و میان نعمتهای برای لطیف و تاثیر این در قلوب
 انجم میباشد و در خواطر اسرع یفعل الله ما یشاء و حکم مایرید فصل دوم در بیان عدل
 مراد عدل منزله و معاد است و ذات باری تعالی است یفعل قسح و اخلال بواجب که حق سبحانه تعالی
 فعل قسح نمی کند و اخلال بواجب نمی نماید و فعل حسن است که واقع نشود بر وجهی که اعصاب کند که فاعل
 او را مذمت کند و فعل قسح بخلاف نیست یعنی فاعل او مذموم است باشد و فعل قسح اگر تقاضای
 فاعلش می کند و مدح تائیدش را حرام است و اگر تقاضای مدح فاعلش میکند و مذمتش را حرام است
 و اگر مقتضی مدح باشد پس مذمتش آن مذمت است و اگر تقاضای مدح تائیدش می کند و مذمتش را حرام است

مکرده است و اگر فعل و کشتن بعضی مدح است و نه مذم است پس این مباح است و قبح بر دو عقلی اند و شرعی و اگر
 شرعی می بودند جماعتی که نه شرع باینده مثل ملاحظه حکم بکسر قبح بر دو و حال اگر می کردند قبح قطع نظر از
 شرع کرده عقلی ماکم است که بعضی از افعال هست که حسن مثل امانت بصاحبش و بی حیسان مجتبا
 نمودن در استی که فایده باشد در دین و دنیا و بعضی دیگر از افعال قبیح است همچو ظلم و ستم که آن
 وضع نمی است در غیر موضع و در دینی که ضرر دارد و مافاعل فعل خودیم با اختیار زیرا که مافوق می ماییم میان
 فعل اختیاری و اضطراری بصورت مثل اقتاد او می از بام بی اختیار و از زرد بان بریر آمدن با اختیار و
 فرق می کنیم میان حرکت دست و حرکت بغض و اگر بنده فاعل فعل خود نباشد تکلیف باطل کرد و الا
 بالاطلاق لازم آید زیرا که درین حکام توانائی نخواهد داشت بر آنچه بر آن مکلف شد چون بخوان اختیار
 بدست او نباشد و هرگاه که تکلیف ممتنع باشد پس عصیان باشد و نه عقاب نه و زخ باشد و نه عذاب
 و نه غفران باشد و نه رحمت و نه جنان باشد و نه راحت و حال اگر اینها بود حق است و دیگر مافی که
 افعال مابایع قصود و دوائی مانند و هر که چنین بود فعل او اختیاری باشد و دیگر اگر نه بایشیم در افعال
 نه مختار و جمیع افعال ماری تعالی در ماخلق مکر دانیده باشد لازم می آید که ممتنع باشد که بواسطه فعلی افعال
 یکی را از عذاب کند ما . . و اشکال چه اینها معذب هستند زیرا که قابلیت تکلیف ندارند و این معاص
 قبح است که فعلی در ماخلق مکر و ما را بر آن عذاب نماید چه او منزله است از قبایح و نقصان نه و ظلم بر او است
 و نه طغیان و قرآن که فارق است میان حق و باطل مخلوق است از اضا و فعل پوشیده به بنده و نواب
 عقاب از آن میگرد و حاصل مثل قول للذین یکتبون الکتاب باید یهتدوا لعلولون
 هذا یند الله یعنی کلمه عذاب را با نراست که الینان می یوسند نوشته محراب است
 خودی نزد . . . است امت ندومی گویند که این نوشته از نزد خداست و جای دیگری فرمود و یقولون
 من علمنا و ما هو من عند الله و یقولون علی الله انکذبه . . . من یعلمون

لَعْلَعُونَ یعنی جزئی که خود کرده اند میگویند آن از زودیک خدای تعالی است و نیست آن از زود خدای تعالی
 و می گویند خدای تعالی دروغ و این آن میزدند که دروغ می گویند و دیگر میفرماید که اِنْ يَتَّبِعُونَ
 اَلا الْبَشَرَ اِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحُكْمِ شَيْئاً یعنی و بر بی غمی روند ازین گفتار مگر کار نماند
 که گمان بخود نمی دارد از سخن جزیری را و دیگر اِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغْفِرَ لَهُمْ اَمَّا الْبَاقِي
 یعنی بجزی که خدای تعالی نبود تغیر دهنده نعمتی را که انعام کرده است بر کوهی تا وقتی که آن کوه تغیر نیابد
 و میدان حال که در قفسهای این است بحال بدتر و دیگر الیوم تجزون عذاب الهون بما
 كُنْتُمْ تُسْكِبُونَ فِي الْاَرْضِ بَغْيَ الْحَقِّ و لما كنتم تفسقون یعنی امروز جزا
 داده خواهید شد عذاب خواری در سوای را بسبب آنچه گوشتگیری کردید بی استحقاق و بسبب آنچه
 بودید که فسق می کردید دیگر اعمالو اما شتمن یعنی بکشد بر چو امید امر است بر سبیل تهدید و دیگر
 قَمَحٌ مِّنْ اَفْئِدَةٍ مِّنْ مِّنْ شَبَابٍ فليكن كفى لغيره یعنی دیگر که خواهد بگرد و گوگرد و دیگر که خواهد نکرد
 گوگرد و داین امر بعد است و تهویل است و امثال این در قرآن بسیار است و چون مطلقاً بر حق است
 قبیح بر و دانست بسبب اخلال بواجب هم روان باشد بر او زیرا که او قبیح خاص است و دلیل بر این که قبیح
 بر و دانست از دو وجه است یکی اگر صرف کننده از موجود است که از قبیح است و خدای تعالی ذاتاً
 بقبیح داعی بآن معدوم است که حاجت بسوی او و خدای باری تعالی غنی مطلق است و مطلقاً قبیح
 بر او راه ندارد و داعی حکمت نیرد و نیست زیرا که حکمت در قبیح نمی باشد دوم اگر جائز باشد بر قبیح مستحب
 انبات نباشد بر او که قبیح نماید بر او تصدیق که با این ممکن نباشد جرم بصحت نبوت پس درین حکام
 باشد بر او راه قبیح امر مان و ترک راه حسن و نهی از ان بسبب اخلال بواجب بر او رواند و دیگر آنچه خدا
 تعالی می کند از برای غرض حکمی است هم از روی نقل و هم از روی عقل اما نقل که قوله تعالى و ما خلق
 الْجَنَّ وَالْاِنْسَ الا طاعينين و ان یعنی نافذ هم بر مان و آدمیان را جمع از این نام می آید

انگوهر برستند چه عرض از خلق ایشان بر عرض ایشانست از برای ثواب این عمل عیسو و دیگر بادی عبادات
 و دیگر آنحسبتم انما خلقناکم عبثا یعنی آبی نداشتند شماله فرط عقلت انکه ما آفریدیم شما را
 لعبت و بیارمی باز برای بازی و دیگر میفرماید که و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما و ما
 دلت علی الذین کفروا یعنی و میآفریدیم با آسمان زمین را و آنچه میان هر دو است آفریدن باطلی
 معوض صحیح و حکمت صریح بلکه برای منافع عظیمه و نواب حسیه است برای عالمیان انکه آفریدن ایشان بی عوض باشد
 گمان آن نیست که کافر شدند و بسبب آفرینش بزدند و غیر از این سبب از آیات ما عقل پس اگر آفریدن بی باشد بی
 صحیح لازم می آید که در آن فعل عاقل باشد و این روانیت بر خدای تعالی زیرا که عبث قبیح است و حکیم و اما قبیح
 اختیار نمی کند چه این عوض اضراست بلکه تمام فائده است برای نام و چون چنین است پس ناچار باشد از تکلیف
 و آن در لغت کلف است که بمعنی مشقت است و در اصطلاح حمل کسی است که واجب طاعت او بر چیزی که نمی
 باشد بر جهات ابتدائیه بشرط اعلام تکلف کننده بچیزی که تکلیف بان فرموده و اطاعت نیست و امام و سید
 منعم واجب است اما ابتدائیست چه طاعت ایشان متفرع بر طاعت الهی است برین سبب اطلاق تکلیف و
 حسن او بر سه چیز است اول آنچه راجع بنفس تکلیف میشود و آن چهار است اول افعالی مفیده است در معنی
 در و فساد بی نباشد آن قبیح است دوم تقدم اوست بر وقت فعل سیم امکان متعلق اوست
 زیرا که صحیح نیست تکلیف مستحیل چهارم ثبوت تصف زائده است بر حسن او زیرا که تکلیف بمباح روایت
 دوم اگر عابدی شود بمکلف کننده و آن چهار است اول علم او بصفات فعل است از آنکه حرام است قبیح
 دوم علم اوست بقدر آنچه مستحی میگردد هر یک از اهل تکلیف از ثواب و عقاب سیم قدرت است بر ساین
 حق بمسح و م قبیح ماکردن اوست سیم آنچه عاید می شود بمکلف که محل تکلیف است و آن سه است اول
 فعل زیرا که محال است تکلیف بالا لاطاق آنچه تکلیف کردن نباید که نظر کند در مصحح دوم
 علم بمسبب چه مکلف است بان با امکان علم او بان ندیده که خالی نمک بلذایم و این است سیم امکان

امکان است فلما تعلی تکلیف با علم است باطن با عمل اما علم پس با عقلی است بمجموع علم لوجود حق سبحانه و تعالی
 و صفات ثبوتیه و سلبیه او و عمل او و علم به نبوت و امامت و حالات قیامت و یا سمعی است بمجموع شریعات و
 باطن بمجموع است قبل مقررت و اما عمل مثل عبادات و تکلیف واجب است زیرا که در سیده فیهما و عمل
 قبیح است و نفرت از نیکی پس اگر تکلیف نکنند او بالفعل حسن و ناکردن قبیح و بهر جهت امیدوار میگردانند و بدو
 نرسانند لازم آید بر آنکه حق و تحریر نمودن بر قبیح و این بر او محال است و وجه حسن تکلیف تعریف نوالیست
 یعنی نفع استحقاق که مقارن تعظیم و اجلال باشد و محال باشد ابتدا بادی واسطه تکلیف زیرا که آن مشتمل است
 بر تعظیم و تعظیم کردن کسی مستحق تعظیم نباشد قبیح است از روی عقل و دیگر آنکه واجب است بر خدای لطف
 و لطف آنست که نزدیک میکرد و بده را بطاعت و دور میگرداند از معصیت زیرا موقوف است بر غرض
 تکلیف کننده بر او که لطف بر خدای تعالی واجب است که اگر چنین نباشد نقص غرض خود کرده باشد و
 نقص غرض قبیح است و وی عقل جباری تعالی را زده فرموده ایقاع طاعت را از بندگان و ارتقا
 معصیت را از انسان و الله اعلم و صلیم در نبوت بدانکه سی آدمی را میگوید که خبر دهنده باشد
 از جانب حق سبحانه و تعالی بی واسطه بشر و نبوت واجبست در حکمت و دلیل بر این آنست که غرض از
 آفریدن خلق از برای فائده و مصلحتی است که باز کرد بسوی ایشان و ام که بن ایشان را بگری که صلاح
 که صلاح ایشان در آن باشند و نهی نمودن از چیزی که فساد ایشان در آن بود و این با در احوال معاش
 ایشانست یا از حالات معاد ایشانست فاما احوال معاش ایشان پس او آنست که ضرورت داعی است
 در حفظ نوع انسانی و این مستلزم اجتماع است و احتیاج هر یک از آنها بآن دیگر و اجتماع موجب تجارت
 و ستارح است که حاصل میشود و محبت هر یک نوعی منفعت را از برای خود و از برای آن یکی و این منجر میشود
 باغضا و نوع بی آدم پس حکمت مقتضی وجود عدلست در میان ایشان با طریقی جاریه بسیار و نوع کینه
 که ستفاد کردند بر آن آنها بسوی امر از و باز ایستادند و نهی و تا هر یک مقتضای عقل و فطرت و کما میگویند

پس لا جاری کرد و بدین حکام از وجود شاری از جانب حق تعالی که ساند بایات و بنیات که دلالت بر صدق
او کند که مطیع را امیدوار سازد و غاصبی را ترساند تا ایشان متفاد امر و نهی او شوند اما حال معاد ایشان چون
سعادت اخروی حاصل نمیشود مگر بکمال تعریف معارف حقیقیه و اعمال صالحه و تعلق با مورد نیاید و بهشت تعالی
در بلا پس بدین مانع است از دریافتن این بر وجه اتم و پنج صواب فمع ذلک کما بطشک و معارضه و هم بسیار است
پس ناچار است از وجود شخصی که او را این تعلقات مانده حاصل نباشد که دلالات و اضحات از برای سعادت
دنوی و اخروی ایشان قایم سازد و شبهات ایشان را زایل گرداند و مقرر سازد از برای ایشان سعادت
و اعمال صالحات و راه نماید از برای لیل جزات تا این موجب فلاح و نجات ایشان گردد و این شخص که
الیه است در احوال معاش و معادنی است پس بنی واجب باشد در حکمت و بنا بر این حق سبحانه تعالی اینبار است
که داند تا ختم نبوت را نام زد و پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم فرموده و دلیل بر صحت نبوت اوست
آنست که دعوی نبوت فرمود و بر طبق آن معجزه نمود اما نبوت آنحضرت با جمیع همه مردمان ثابت است
محقق که هیچ احدی از اهل اسلام منکر آن نیست اما معجزی که خرق عادت بر طبق دعوی نبوت که بر خلق
ایمان بخشد از آنرا حد و تصرف بر دست و از آن جمله قرآن مجید است که جمیع فصحا و بلغا و اب معارضه آن عاجز
آمدند و این توان از معلوم شده و دیگر شوق قرست و تسبیح کفن سنگ یزه در کف مبارک آنحضرت و غیر آن
که مجموع در باب اول مذکور خواهد شد تا الله تعالی ما را از صفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنست که معصوم
باشد به عصمت لطف است که حق سبحانه تعالی در حق پیغمبر خود از زانی فرموده که با آن اختیار نمی کند ترک طاعت
را و فعل معصیت را یا قدرت بر آن در پیغمبر صلی الله علیه و آله آنست که روایت صغیره و کبیره از کلمات
شبهه و انسیان تا اعتماد و ذوق باشد بر صحبت و قول او و حاصل گردد انقیاد امر و نهی او که اگر چنین نباشد
فایده بعثت نمی گردد و این محالست و دیگر واجبست که پیغمبر از اول بهر تا آخر معصوم باشد پیش از بعثت و بعد
از بعثت تا مردمان سبغ او امر و نهی او باشند و تغییر از دست ندهند و دیگر واجبست که پیغمبر افضل از
همه باشد

زمان خود باشد زیرا که قبح است تقدیم مفصول بر قاضی ام از روی نقل اما نزد عقل ظاهر است که قبح است مثلاً
 تقدیم مبنی بر این عباس و در منطق تقدیم او بر ارسطو و در نحو تقدیم او بر سسویه و اما در نقل فرموده
 حق است: انتهی بهی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان لا یهدی
 فمالکم کیف تحکمون یعنی آیا هر که راه نماید بسوی حق سزاوارتر است یا آنکه متابعت کرده شود با آنکه
 که راه نماید خود مگر آنکه راه نماید او را بسبب وجه بوده است شمارا چگونه حکم می کنید و برابری می دهید قاضی
 را با عاجز و معصوم را با نامعصوم مثل عجز و قدرت که هر دو ضد اند؛ عقل کی گوید که یکسانند و دیگر
 واجب است که بنظر صلی الله علیه و آله متصف باشند بصفات حمیده و افعال پسندیده از کمال عقل و زیرکی و دقا
 و فطنت و عدم و سهو و نسیان و او را باشد قوت رایی و شهامت و نجابت و عفت و شجاعت و کرم و سخا
 و وجود و انبیا و افاضت و خجسته و تواضع و رفیع و مدارا و غیر این صفات و آنکه منزله و معرا باشد از هر چه موجب
 شغرت از ان از دیانت با همچو کفر و بدعت و فساعت یا مهات مثل عدم عفت و خوردن بر طریق و نجاست
 از دال و محتر و بدان از صنایع دنییه مثل و حجامی و زمالی و خالی بودن از حقد و جمل و حسد و درشتی و غفلت و
 بدلی و جنون و بهی و جذام و کنکلی و کزی و ابلهی و غیر آن که موجب نقص است تا محل او از قلوب ساقط نگردد
 و انقیاد نام و اقبال قلوب بر و حصول رسد فصل چهارم در امامت و آن در پاست علامه است در امور
 و دنیا از برای شخصانی و آن واجب است بر خدا تعالی و بیان این برین وجه است که کسی که تجربه کرده حالات
 دنیا را و دانسته قیامت است و امور معظمه از برای داند بضرورت که هرگاه مردم را بشوایی مطاعی باشد که ظلم
 را از ظلم باز دارد و باغی یا از بعضی منع کند و داد مظلوم از ظالم بستاند و مردمان را بر قوای عقلیه و طائفه
 خواهد و در کردار و مقاصد که موجب اختلال انظمام امور معاش انبیا است و خبر نماید از قیامی که سبب
 بال معاد انبیا است بر وجهی که مردمان از مواخذه بر آن ترسان باشند مقرر است که بایست که این امر بصلاح
 نیز و کمز نیست فما دور تر و از لطف همین مراد است پس امامت لطف باشد و باید

میکنند بر وجوب نبوت دلالت دارد بر وجوب امامت زیرا که امامت خلافت و مسابقت بر قبل نبوت
 مکرر تلقی و حی الی بی واسطه که آن خاص است بخص نبوت پس بجهت آن و واجب است و این
 که شرط است در صحت نبوت پس بجهت آن شرط است در صحت امامت از جمله عصمت
 مذکور شد و دلیل بر این که امام معصوم می باید از عجز و جهل است اول آنکه اگر امام معصوم نباشد لازم می آید که
 غیر متناهی باشد زیرا که علتی که باعث است بر آنکه امام می باید تا دفع ظلم از ظلم کند و ترغیب نماید بخیر و صلاح
 حال ایشان در آن باشد و باز دارد از خبری ناپسند که فساد در ضمن آن بود چنانچه مذکور شد پس اگر بنا
 باشد محتاج کرد و با مامی که آن صفات در وجود باشد بجهت نقل کلام در و کرده برای و در این منجری
 شود بعد متناهی این در آن ظاهر البطلان است دوم آنکه اگر معصوم نباشد بر آئینه جایز نباشد بر عصمت
 در تقدیر وقوع آن نمی آید و وجه لازم می آید با فائده نصب بر طرف میشود یا سقوط امر معروف و نهی
 منکر که حصول میرسد و این بر دو قسم باطل است زیرا که هرگاه معصیتی از دور بر آید پس با واجب که در انکار
 بر او با واجب کند و پس اگر واجب که در محال و اقلوب ساقط شود و بعد از آنکه باشد مامور کرده
 پس از آنکه نای بوده منتهی شود و چون چنین باشد فائده نصب از اهل کرد و نیز وجوب نگاه بر او متناهی
 امر است بطاعت او که این سعادت است از فرموده حق سبحانه و تعالی یا ایها الذین آمنوا و اطعوا
 الله و رسوله و اقلی الا شئ منکم پس چون امر بطاعت اولی الامر شده پس چون انکار با آن
 جمع نشود و اگر واجب نباشد انکار بر او لازم می آید سقوط امر معروف و نهی از منکر و سقوط این محال است
 و هر چه مستلزم محال است پس آن محال است پس عدم عصمت او محال باشد پس واجب است که امام معصوم
 سیم آنکه حافظ و نگاه دارنده شرع اقدس است و هر که چنین است واجب است که جایز نباشد بر او
 معصیت زیرا که شرعین دانا جاریست از نگاه دارنده و آن نگاه دارنده کتاب و سنت میباشد
 و در این باب که اینها مشتمل بر جمیع احکام تفصیلی و اجماع نیز از قبیل است زیرا که اینها اهل اجماع اند

اجماع که در میان ایشان منتهی نباشد جایز است برایتان خطا و سهو و سیان و قیاس نیز فایده ندارد
 که آن نیز فایده است چنانچه در مجلسین شده پس باقی نماید بجزایم همین که حافظ شرع متین باشد پس اگر در
 معصیت است است با امکان وقوعش امکان وقوعش پس جایز است که زیاده کند در شرع چیزی را که اذن نباشد یا
 نقصان کند چیزی که اذن نباشد پس او ناقص شرع باشد نه حافظ او چهارم آنکه ما معصوم ظالم است و ظالم ضلالت
 امانت ندارد و بر ظلم وضع نمی است و غیر موضوع و در قرآن مجید و روایات که قال الحق اعطاک
 للناس اما ما قال ومن درستی قال لا ینال عهدی الظالمین یعنی گفت خدا تعالی
 مرا بر این بنمیرد علیهم السلام که چون متابعت فرمان من کردی بدستیک من گرداننده توام برای مردم
 بشوای در دین که بعد از تو بتواتر آید آنگاه همگان گفت ابراهیم علیه السلام با حق تعالی که از فرزندان و اولاد
 من نیز امامان بدان برمود خدا تعالی در جواب او که نرسد عهد من یعنی امامت من بشما که از این عاصیان
 کافر از اذن و نبوت تا نماند از ذریت آنحضرت که کافر و مشرک عاصی بوده باشند ایشانرا مضرب
 نبوت و امامت است پس در وجه هر مشرک ظالم است بدلیل ان الشراک لظلم عظیم و ظالم من است
 له الظلم است و این معنی صادق است بر او و اما از این جهت نایم را من می نامد چه او را ایمان ثابت
 در حال لغوم و اگر چه در آن حال او را تصدیق حاصل نیست پس امامت و خلافت از بنی اسمعیل حق ائمه است
 علیه السلام باشد بموجب نص الهی که از اول عمر تا آخر عمر معصوم بوده اند و دیگر آن که بر صفت عصمت
 نبوده اند حق ایشانرا غضب ناحق گرفته باشند مثل ابی بکر بنی دین و عمر لعین و عثمان بر کین که سالها در سر
 و کمر بر او اند و دیگر ملائمت از معاویه و یزید پلید و بنی مروان می میسب که بناحق خلافت کردند و
 منبر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالا فستند و جالگاه و بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمود
 بودند در واقعه که بعد از وی نوزنگان بر منبر آنحضرت بالا میزفتند و بریز می آید و بر
 شاق آمدند و بیان آئینه و قاف را بر نیک نفاق تیره خواهند ساخت و دین خود را خواهند

مخالفت نخواهند باخت و در معنی این طالع فی سعادت از مبسو خانند که در دیباچه تیر لحن و طعن کشیده
و در آخرت در معرض غضب الهی خواهند بود و بلا شک مقرر ایشان سقر است و بنا بر این ابو بکر و عمر و عثمان
دین درین کتاب سوخ نلخته مذکور خواهند شد و دیگر می باید که امام منصوب و منصوح باشد از قبیل خدای تعالی
از جانب سوان اقبال امامی که بر او سابق است زیرا که عصمت شرط است در امامت عصمت از خجاست که
اطلاع ندارد و بحسن بر او مکر حق سبحانه تعالی و این حاصل نمیشود مگر با اعلام الهی و حصول او بدو امر صورت نگیرد
یکی که معصوم بان اعلام کند مثل نبی صلی الله علیه و آله که نص فرماید عصمت امام و تعیین نماید او را و دوم ظاهر
معجزه بردست او که دلالت بر صدق او کند و ادعای امامت و دیگر آنکه باید که امام افضل از زمان خود
باشد تا لازم نیاید تقدیم مفضول بر فاضل چنان قبیح است بحسب عقل و نقل و این پیش ازین مبین شد و بحث
نبوت و کسی که جامع این صفات مذکوره بوده بعد از حضرت رسالت حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب
علیهما الصلوٰۃ والسلام که نص متواتر و روایات از قبیل خدایتعالی و رسول او بر آنست و حکمتی که مفید علم است
مثل آنکه بقل صبح در روایات که بجز صلی الله علیه و آله فرمودند و ما را که بروید و سلام کند را و با امیر المومنین
نخواهند و دیگر فرمود که تو خلیفه منی بعد از من و تو دلی بر مومن و مومنه و بعد از من و دیگر آنکه بعد از رسول صلی
الله علیه و آله آنحضرت افضل از زمان بود و در اول آنکه مساوی بجزیر بود صلی الله علیه و آله آنحضرت افضل
بهر مردمان بود مساوی افضل از مومنین و مومنه و بعد از آنکه امیر المومنین علیه السلام مساوی آنحضرت از بعد از آن
اول در اصل دلیل اثنا و علی شریف و واحد و دوم بنا بر آنست که هر پنج است در میان ایشان دین باب مثل ظاهر
آفتاب بلا شک و ارباب سیم نظر است و عصمت دلیل انما ینبئ الله به خبر است در
ولایت بران انما ولیکم الله بنح نظر است بلکه مولای امت است دلیل وحی که ورود یافت
در سوره بقره بر آنست که ستم نظر است بلکه مولای امت است دلیل من گنبد مولاة
انحالی مولاة هم نظر است در مائده لقن بر آن آیت مبارکه اَلْقُسْنَاوَالْفُکْمُکُمْ نظیر

نظر است در فتح باب مسجد که تفصیل اینها مذکور خواهد شد آنرا الله تعالی بسبب ثابت شد مناظر و محاسن
 و مشکلات آنحضرت بجزرت رسالت پناه صلوٰه الله علیها مگر آنچه انشأ فرموده که لا نبی بعدی
 و این جمله بسیار است دارد با وی در منازل و درجات حجت بنا بر این فرموده که یا علی انت آخر
 و ولی فی الدنیا و الاخره و بعد از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در عای مبارکه احتیاج داشت
 بآن حضرت نه بغیر از صحابه و محتاج الیه افضل است از غیر خود و دیگر آنکه امام واجبست که معصوم باشند و خود
 و غیر از آن حضرت از صحابه که ادعای امامت کرده باشند یا اگر او معصوم باشند بسبب غیر او امام نباشند از
 صحابه پس او امام باشند و دیگر آنکه بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم اعلم مردمان بود زیرا که از صحابه و
 تابعین رجوع با حضرت می نمودند و در وقایع و مسائل مشکله و حل آن می فرمودند و فرامی گرفتند و قول
 و عمل با جهاد او می کردند و در جمیع علوم رجوع با حضرت می نمودند چه اصحاب تفسیر اکثر نقل از ابن عباس میکنند
 و او یکی از شاگردان آنجا بود چنانکه نقل میکند او در شرح و تفسیر **بسم الله الرحمن الرحیم** که
 تفسیر فرموده بر آن است یا آخر آن و می فرمود در تفسیر فاتحه که لو کتبت فی معالی الفاتحه و لا
 و قرئت سبعین لعمری انی بر خاطر خطیر و ضمیر منیر من از معانی و حقایق سبع المنانی واضح و گویا
 گشته بقید کتابت در آوردم و نهاد شتر کران بار تو ام کرد و علم و اعز اب آنحضرت وضع کرده چنانکه در
 نقل وارد است که ابوالا سود و دلی باطلید و موامل و قوسید و ابطله کلام و کلام عرب و حرکات آنرا
 و بنائیه بوی تلقین ^{و اینها} قواعد جزوی حجت ترتیب و بدان حضرت عرض کرد که مستحق افتاد و علم غیر از آن حضرت
 بآن سیر زاهد و از باب عالم رسید و علم کلام از آنحضرت بحدیث و انقیاد یافت و از باب عالمی حلالی و ابوالا
 و از این آن عالمیان منجر شد و ابن عباس حبس سال در خدمت آنحضرت علم تفسیر تعلیم یافت و فقه
 از جمیع اهل عالم رسید بحکم اقتضای علی و حال آنکه قضا محتاج است بجمع خاصه بعلم و نه مسائل
 و قضایای آنحضرت دانش مفید حجت جمع فرموده آنرا حمل بر غایت است و صورت معجزه دارد و

آمده که امیر المومنین صلوات الله علیه بعد از قتل عثمان بی دین بصره شرف بالا رفت و انگشتان مبارک بر دو
 دست راستش که کرده در هم انداخت و فرمود ایها الناس کھنوز حمل ما جرو الفار که بفرغید انک
 بیش از آنکه مرا نیاید و آنچه می توانید از طرق آسمان سوال کنید که من دانایم بطرق آسمانها و بطرق زمین
 بجز آنکه فرشتی مندا نزد من بر آن بنشینم بر آئینه حکم کنم میان اهل توره ثالثان میان اهل انجیل ابلان
 و میان اهل انبورا و انبورا میان اهل فرقان و آنچه درو مثبت است بجز اسوئله که هیچ آیتی نیست که
 نازل شده باشد و ذکر مادر بر مادر سهیل یاد چیل یاد آسمان مادر زمین پدر زمین چون بود معلوم است
 که در شان که نازل شده و در بر قضیه دارد کشته و سپر کو کشف ازین معنی مخبر است و دیگر فرمود که علی
 رسول الله الف باب من العلم فالفتح لی من کل باب الف باب و درین معنی گفته اند
 شعری در کوشش او یک علم در داد و زان اندر دانش صد علم بکشد و پنج شهر علم دین بخرم آمدند و ان
 شهر بشک حیدر آمد و از ان باب حیاتی را که جان خورد و دست ساتی کوثر توان خورد و اهل
 عالم علم تو حید و عدل علم و فصاحت و بلاغت از آنحضرت اقتباس کردند و فاخته و قواعد آن از او
 گرفتند و مقدماتی جمله اوست و اولاد کرام او در علم بر طریق و جاده او بودند و علم جو جامه و غیر آن
 خاصه آنحضرت است و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که هر چه حادث شود و خواهد شد در و
 مندرج است القصه شعر او تعلم حق بداهه بر چه است کشف کرد پیش او سر است بی تعلیم حق بد
 او را علوم علمها بر تر از درک فهم است از تعلیم استاد و غنی شد و حق نور است او به حاجت
 روشنایی پس امام او باشند و غیر او و دیگر بعد از رسول صلی الله علیه و آله از بهترین مرقعات بود پس او
 با مامت آدم باشد چنانحضرت دیده همت از تمام دینی فانی بسته بود و بر صدر با صفت سجده
 ترالی به بر تو که روز نتوانی از خان جو سپر نمی خورد و می فرمود حبیبی من الطعام ما یقیم
 سره حیاده پس است مرا از طعام انمقدار که نیست مرا در عیادت راسه زار و بار کردند

باز کرده در جوع گشته بود و بجانب حق تعالی که هرگز بیک طرفه العین اینها حق تعالی نبود تا عمر خویش بپایان
 رسانید و ذات عالی او از آن برتر است که در خبر و صف و بیان آید شویید اگر بگویم تا قیامت وصف او
 و صف او را بگویم بشوید و حد و صفش را ندانید بچگونگی و صف او هم حق تواند کرد پس او در درباری
 معلوم و محزن است، اوست پسر دآن و کرد در درباری علم و محزن رحمت الهی است و او را نمکرم شای
 در عده الداعی آورده که ضرار بن ضمره لکنی بکبار داخل شد بر معاویه لعین آن بدین گفت مرا و را
 کن مرا از مقامات سید و صیاح علی مرتضی علیه صلوٰۃ الله العلی الاعلی گفت از من بگذران گفت می گفتم
 گفت بگذارد او و در اندیشه در غایت بعد بود از غیر خدا بجهت صفات بلا منتهی و از علم و زهد و درج
 و نجاست و سخاوت و غیر ذلک قوی داشت بی نهایت و آنچه میفرمود فصل و قطع بود و حکم بعد می
 نمود و علم منفجر بود از زبان او و حکمت متطبیق میکرد از لواحق و مستحسن بود و دنیا و زمین آن و مستان
 بود و در دشت آن و دج که گریه او بسیار بود و فکر و تدبیر او بی شماری کرد و اینک مبارک خود را
 و مخاطب میسر. بس غنیمت خود را و اختیاری کرد از لباس آنچه درشت تری بود و از طعام آنچه غلیظ
 تر میبود بگذارد که بود در میان ما کوئی که یکی از ماست نزدیک می نشست بارگاهایی که می آمدیم او را و
 اجابت میفرمود ما را که می سوال می کردیم او را و با وجود آن نزدیکی و تقرب که ما را بود بوی تکلم
 نمی توانستیم کرد که به سبب او نمی توانستیم چشم کشود بوی او بجهت عظمت او پس اگر تبسم می فرمود
 و نهالش مثل لولویی منظوم می نمود و تعظیم می فرمود و اهل دین را دوست می داشت مساکین را طمع
 نمی کرد قویا که بر کسی ستم تواند کرد و خیال باطل که آن قوی را بود و نوبه می شد ضعیف از عدل او که
 کسی بر او جفا تواند کرد و خدا را بگوایی می آید که دیدم او را در بعضی مواقع و معارف وقتی افزو که گشت
 بود شب برده خود را که گنای از تاریکی اوست و فرد رفت بود و دستار کان آید و او در راه است
 استاده و گرفته بکس می آید و در او خشن می کرد مثل جتنس تا آن می گشت بکره و روزی

آه و ناله و چنین پس گویند که این زمان آن در کوه بن مست و میفرمود با دنیا ما دنیا یا خود را برین عرض میکنی
 که من در آوینری یا بسوی من آید و فتنه می دهد و زری میات که هنگام هنگام تو نیست و در فتنه من قرب
 ده غیر که حاجتی نیست مرادین باب من ترا سطلای باین کوه نام که رجعت درو نیست پس هر که تو که ماه است
 و قدر تو اندک بی جایگاه و ابر روی تو خیره است و جانگاه آه از قلت زاد و درازی سفر و حشمت ماه و
 بزرگی مورد و قرارگاه پس زویده بی شرم معاویه غلایه اشک و ان شد پس خشک میکرد و از آب استین خود
 و دیگر از اذ خلق گرفت پس گفت و اند که ابو الحسن بن بود گفت پس چگونه است صبر تو را و بی خرا گفت
 صبر من مثل صبر کسی است که فرزند او را بر سینه او بکشد پس هر که گریه او بشنود و حرارت او تسکین یابد پس
 خوار برخواست و بیرون آمد گریه کنان پس معاویه لعین گفت باهل مجلس که اما اگر شما با سر مرا کسی باشد و میاید
 شما که ناکوید مرا مثل این شما یکی از حاضران گفت که تنای کسی بقدر صاحب او یعنی بقدر تبه او تنای گویند و
 امامت آنحضرت از حد و صبر و استقامت و از هر چه گوئی افزون مانده معلوم می شود و از کتاب از ان جمله در
 کتاب الفین و هزار دلیل است درین باب و دیگر امیر المومنین صلوات الله علیه دعوی امامت فرمود و معجزات
 بسیار بطریق آن نمود و آن در کتب تواریخ و سنی شمار است و اگر دیده انصاف نظر کند خطبه شقشقه
 کافی است در دعوی امامت و شکایت که از قوم فرموده است در ان باب که مذکور خواهد شد و درین
 کتاب اما معجزات آنحضرت بی نهایت است چنانچه بعضی از ان در باب دوم مذکور خواهد شد ان شاء الله
 از کندن در صبر و برداشتن صخره عظیمه که بمناب کوه از سر چاهی بوده و اخبار از حبیب بن و روشم پس مخاطبه
 نعبان و غیر آن و هر که دعوی امامت کند موافق آن معجزه بنمای پس اقامه باشد و است جهان کرد
 پس ادا شد و نص عذر خرم و دیگر حالات در ان باب مذکور خواهد شد و الله تعالی و بعد از آنحضرت امام
 اولید را ابی محمد حسن بن علی بعد از او و له عالمقدار و دیگر ابی عبد الله حسین بن علی و دیگر علی بن حسین
 و دیگر محمد بن علی الباقر و دیگر جعفر بن محمد الصادق و دیگر موسی بن جعفر و دیگر کاظم و دیگر علی بن موسی

دلائل

بن موسی الرضا و دیگر محمد بن علی السعوی و دیگر علی بن محمد القتی و دیگر حسن بن علی التکرمی و دیگر محمد بن حسن المهنی
 صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین در دلائل و البراهین اثبات آن بسیار است از آنکه
 نفس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که درباره امام حسین علیه السلام فرمود که ای حسین پس من امام است
 که هم پس من است و هم برادر امام است و هم پدر امام است که نیم اینان قایم ایشانست و جابر علیه السلام
 انصاری رضوان الله علیه وایت کند که چون ایکنم یا اسماء الذین امنوا اطیعوا الله و
 اطیعوا الرسول واولی الامر منکم نازل شد کفم یا رسول الله باینکه خدایم را اطاعت
 او را کردن نهاده ایم و شناخته ایم ترا و فرمان برداری ترا انقیاد نموده ایم پس اولوا الامر چه مردمانند
 که حق سبحانه و تعالی امر فرموده ما را بطاعت ایشان فرمود که ایشان خلفای منند ای مستولی ای جابر
 و مستولی امورات اند یعنی اول ایشان برادر من علی بن ابیطالب است علیه السلام و بار دیگر حسن و
 بار دیگر محمد بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن جابر بن محمد بن علی که در تواتر باقر مذکور است و زود باشد
 که در بابی او را انبی جابری پس چون در بابی او را از من سلام برسان باز جعفر بن محمد و بار موسی بن جعفر
 و بار علی بن موسی الرضا و بار محمد بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن حسن بن علی و بار محمد بن حسن که صاحب امر است
 بر گردانند زمین را از عدل و داد بجهانیکه پرورده باشد از ظلم و جور دیگر مرویست از حضرت رسالت صلی الله
 علیه و آله و سلم که آنحضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی اختیار در روز روزه را و رجوع را و از ماهها ماه رمضان
 را و از شب شب قدر و برگزید از میان مردمان اینبار را و از میان بنی ان بنی غیران مرسل را و اختیار کرد
 مرا از مرسل و بخت نمود از من را و اختیار کرد از علی بن حسن بن حسین را و اختیار کرد از حسین بن نفع و اولاد او را که
 از امام زین العابدین است تا صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین و دیگر نص فرمود که بر گردانند زمین را
 از حق خود را و نقول معتبره درین باب بسیار است که امامیه فعل کرده اند و بقیه ایشان در
 دیگر واجبست که امام معصوم باشد چنانکه مذکور شد و دیگری غیر از ایشان معصوم بوده چنانکه مذکور شد

دیگری غیر از ایشان پس از این نشان باشند و دیگر یکصد ایشان افضل و اکمل از ما رج خود بود
 و این در کتب تواریخ و سایر تصانیل مذکور است پس این نامه می باشد زیرا که قسم است تقدیم بفضل
 بر فاضل دیگر یک از ایشان ادعای امامت فرموده اند و معجزات بسیار بدست ایشان بظهور آمده
 بر وجهی که در ابواب بعد ازین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی امام دوازدهم ایشان که صاحب الامر است
 اوجی موجود است تا آخر زمان تکلیف زیرا که زمان ناچار است در روز امام معصوم کجاست عموم ادله
 که درین باب مذکور است و غیر آن حضرت معصوم نیست درین زمان کسی ادعای آن نموده و استبعاد نباید
 کرد و بقای درازی عمر آنحضرت زیرا که در این زمان سابقه بوده اند از سحر و اشقیاء که عمر ایشان از عمر آنحضرت
 زیاده بود اما نسبت عمرش پس آن مصلحتی است که نزد حق سبحانه تعالی است یا چه کمترین اعدای اهل بیت
 و الله اعلم اللهم عجل فرجه واجعلنا الضارهم واعوانه وارزقنا طاعته و وصلنا
 الی القائه و وصاله بحی محمد و آله امید که شاه دین یار جماعه اهل بیت الضار آنحضرت باشد
 و دولتش دولت فاقین گردد و دیگر اخبار بسیار دارد در عدد و آورده از این صلوات الله
 علیهم اجمعین از انجمله آنست که نقل کرده جامع صحیحین جافظ الی عبد الله محمد بن ابی نصر عبد الله حمیدی از جابر
 بن عبد الله انصاری و دیگر از جابر سمره که ایشان گفتند از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدیم که میفرمود که خواهد
 بود بعد از من دوازده امیر جابر بن سمره گفت که پس از ان کلمه فرمود که من شنیدیم بعد از ان بدو می گفت
 که آنحضرت فرمود که همه قریش باشند و در حدیث نبویه نیز اینچنین وارد است و در حدیث ابن عباسیه آمده که
 آن حضرت فرمود که لا یرا الامر مردم که زان باشد تا و الی شود این نزد و نزوه امیر که از ایشان باشند بعد
 از ان کلمه فرمود که بر من مخفی ماند از پدر پرسیدیم که چه فرمود گفت فرمود که آنها همه از قریش باشند و دیگر
 جابر گفت که من از آنحضرت شنیدیم در عتبه روز جمعه که اسلمی را برجم فرمود که میفرمود که لا یرا لدین
 مندا و وقت قیامت در آید یا بیاید بر شما دوازده خلیفه که همه از قریش باشند و ان مسعود نیز روایت

نیز روایت کرده که آنحضرت فرمود که عدد و ایشان بمانند و تعبای بمانند و تعبای بمانند صاحب تسبیح
 میفرماید که ما طلبت کیم از انصاف بعد از نقل آن اخبار که تعیین کنند این دو آئوده را پس لابد آنجا ایشان را
 می آید و امرنا حقین است و نشان می باید کردن و این خود ممکن نیست نشان را زیرا که دلائل این امر از
 صحابه و بنی امیه و بنی عباس یاده از نجاه نفروند و بنا بر مقرر و مسلم نشان مینماید داشت که اخبار وارده
 که در کتب خودشان مذکور است همه ای ضعیفه و غیر مصحح است و اعتماد را نمی شاید و ما از ایشان باین
 قول اصرار می داریم و شکر آن میگوئیم که فواید بسیار بر این مرتب است یا التزام بقیم ثالث نمایند که آن ائمه
 انبی عشرت علیهم السلام اجتهت انحصار ایشان در این اقسام الله و این الزامی است زبدیه ما نیز و این
 الزام را محض مغری نیست که الصاف پیش آرند و طریق حق را از دست نهند و از مکابره و عناد
 بگذرند که حق از باطل آمده و نیافته و بر تو نور حقیقت بر دل هر صنف ثلثه چه امامت و خلافت ائمه انبی
 عشر صلوات الله علیه و ما مقرر و معین شده به خصوص و اضحی علیهم السلام است و بر چشنگ و ما در احتجاج
 با امامت ایشان با شایع نیست که از کتب ایشان استنباط کنیم و این را از کتب ایشان بواسطه
 ما بر اینان حجت باشد و قدح و منع نمی کنند در مراد و مقصود ما که ایشان ممنوع بودند از خلافت و منزل
 بودند از منصبی که حق سبحانه و تعالی از برای ایشان اختیار فرموده با آنکه جماعتی غیر حق و متعدی از ان
 ایشان اخذ کرده باشند زیرا که کذب اینها کرد و ایشان را اصل بنا و مذکور امور که بآن معوجه قدح
 در نبوت ایشان چنانکه کتب واسطه عناد بعضی تا بجا نقص بر شروایتان نشود بلکه وبال و بدی
 عاقبت بآن جماعت تو به که مرعده است و استند و منصوب من قبل الله را مدخل نمیدهند و شیخ
 کمال الدین بن طلحه علامت و حراس آورده در عدد و آورده که ائمه انام علیهم السلام مذکور و این
 بر چند و دست اول آنچه متعلق بحروف و عد و دست و این آنست که اسلام مبتنی بر دو کلمه لا اله الا
 الله محمد رسول الله است هر یک از این دو اصل و آورده حرفت و امامت فرع آنست

که قایم بامامت دوازده باشد و در هر یک از این دوازده که تعیین فرموده چهل و
نقابی است برای اسرائیل دوازده است پس این امر را ایشان قایم باشند باید که دوازده باشد و در هر یک از
العیق که انصاریت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنحضرت فرمود که اخراج کنید و آنرا بقیه و در میان
خود از برای من بعد و نقابی بی اسرائیل پس این طریقی گشت شمع مرغوب و بعد و مترق معلوم
آنکه حق سبحانه تعالی اسباط را که نادیان جانب حق اند باین عدد گردانیده پس آنرا نیز که هدایت طریق دین
اند باید که باین عدد باشند چهارم آنکه مصالح متصرفه عالم حصول آن محتاج بر ثبات و زمان و عبادت
از شب و روز است و هر یک از آنها در حال اعتدال مشتمل بر دوازده ساعت اند و قیام مصالح عالم محتاج
است که هدایت کنند و ارشاد نمایند پس عدد دلیلت را موافق آن گردانید پنجم آنکه صباحت این دوازده صبح
و فسیح الی اللاح و تقریر آن برای این جهت است که نور امانت مادی قلوب و دولت بسبب طریقی حق
بجای آنکه نور شمس و قمر و لیل البصار و لیل اند بسبب طریقی و چون محل این دوازده برای البصار و بروج انجمن
است بجهت محل نورانی که مادی بصارت نور امانت انجمنی عشرت تنبیه دارد شده و چنانچه
نبوی که زمین و آنچه بر او است محسوس است بر حوت و در این شبهات لطیفه و حکمت شریفه مدح است و این
آنست که آخر محل این نور شمس است که آخر بروج است و او حامل تعالی وجود است از ایشان و حیوان و غیر
آن پس آخر محل نورانی عشرت که نور امانت است او حامل انفال مصالح ارباب است که مهدی صاحب الزمان
است صلوات الله علیه شش آنکس در چهار جمیع و جوه اولی و اجلاست و تقریر این آنست که حضرت عیسی
صلی الله علیه و آله فرمود که بمکه رقرش اند و در ایشان حاضر فرمود پس فی غیر ایشان بود و کبر و
فرموده است که مقدم دارید قریش او بر ایشان تقدیم مجبوس و نسایه آورده اند که هر که دل از نصرین
آنرا بدست آورد و قریش است و میانه نفر و حضرت عیسی صلی الله علیه و آله وسلم دوازده بدرست پس برگاه
حضرت را بر گردانید مشرف سازیم آنچه بالا رود در دوره امامت مصل میگرد و آنچه باین برود

باین بود در مرتبه انبیا مهدی علیه السلام منتهی شود پس چون ثبوت رسید که خطوط خارج از مرکز محیط مستطیل
 ابدی به نظر بعضی اعتبار دارد و این اعتبار را ظاهر این است که اگر حجت استوار و التوا شکرت که چگونه حرمان یافت و
 این مقدار کافی است از جمله الوا لا بصارت و در بیان مذکور تفاوت و عدوان و تیراز من ملعونان نیست
 ایمان و خلاف و تفاوت بعضی باران و توان که بر اشرف مردمان بطور آورد و حتی ایشان را بغضب و ناحق
 متصرفند و آن بر عالمیان چون و معلوم است لیکن بعضی از عذاب عبادی که دارند از ابوابی است
 اندر کتب مکتوبه مخالف این احوال مذکور است و شکایتی که درین باب حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
 در کتاب نهج البلاغه مسطور است و مقدمه آن بر این جهت است که اولاً اظهار بزرگی آل نبی صلوات الله علیه
 فرماید و بعد از آن از مخالفان دین شکایت می نماید چنانچه فرموده آل نبی هم مواضع سه و چهار
 ام و عیب علم و هو و مولی حکمه و کفوف کتبه و جبال دینه به هم اقام
 الخناء ظهره و اذهب ارتعاباً فضله یعنی آل رسول صلوات الله علیهم ایشان موضع سر
 الهی اند که موصوفات با بدیعی نامتناهی و بناه او را و پندجه ایشان بر وجه فرموده حق قیام می نمایند
 با و امر او و صدق علم او و موضع حرز او و جبه ایشان حفظ دین الهی اند که آنرا از تعمر و تبدیل نگاه دارند
 و انجنانجه است بر دم رسند و مرجع حکمتهای او و نیز جبه حکمتهای او نزد ایشانست و از ایشان طلب است
 و مجزن های کتابهای او و نیز از قرآن و سایر کتب الهی که بانه علیهم السلام منزل شده تفسیر و تادیل کتب
 ایشان میدانند و حکمتهای دین او و نیز که نگاه دارند دین او را از صحنه شیاطین و از تبدیل و تحریف چنانکه
 هر سده تمحیل می شود محفوظ می نماید از خطر و خلل و سبب ایشان راست کرده و درنت و اشتهای گشت
 دین بی که ضعیف بود در بدایت اسلام که بقوت بازوی امیر المومنین صلوات الله علیه دین قوت یافت
 و عظمای دشمنان دین را دفع کرده بواسطه ایشان بوده است لرزیدن کوشند و تیر باره که میان ایشان
 سنان انحضرت بود و در منزل او بر نگاه داشتن دین و ملت اکنون بیان می فرماید حال منافقان و دشمنان

عبارت مشتمل بر فصاحت که در بر سحوا الفجور و مسقو الغرور و حصدا النور یعنی کاستن
 اندوخت و منافقان با بر عدوت ایشان داشت تخم فجور را از دلهای پیر کنیز بر سر درو آب داد و انداخت
 آبی قسه انکیر با غرور و در دیده ماند حاصل آن فجور و غرور را که طمع و لعن و غنا و ثروت در دنیا و ذکر بشمویه
 هم در انجا و در آخرت بعذاب یزدان زد و روح سوزان جهان میرالمومنین علیه السلام در دنیا و جبه که صاحب
 الامر بقول خواهد آورد و میر سید که دنیا را از اندام پاک که دادند لا یقاس بال محمد صلواة الله علیهم
 من هذه الامة احد ولا یستوی من جرت نعمته علیه ابد اهلهم اساسا
 الدین و عماد الیقین الیهیم یعنی الغالی و بهر ملحق النالی و لهم خصائص حق الولاية
 و قیسم الوصیة و الوراثیة الا ان اذا رجع الحق الی اهلله و نقل الی مستقله یعنی
 قیاس کرده نمیشود بال محمد صلواة الله علیهم ازین است سیم یکی در وفور علم که ال استحقاق از طهارت
 و عصمت و درجه و منزلت به این ن معادل و مواضع اسرار حق اند و برابر کرده نمیشود با ایشان کسی
 که بر او نعمت این جاری در و انت تا ابد که آن نعمت دین و یقین است پس دیگری را چه رسد که خود را
 بر ایشان تفصیل کند و الی خلافت داند و لهذا انجاست که این اعتقاد کردند و مردود حق گشتند و بدین
 تیر طعن و لعن شدند و در وبال ابد ماندند چه یار کسی را که با ایشان پرازمی تواند کرد چه کمالی عصمت و طهارت
 و ارشاد دین و ملت فتنون علم و حکمت از معرفت و غایت بلاغت و فطر سخاوت و شجاعت و قیامت
 و منزلت کجمرت رسالت صلا علیه و آله و القطن از ما سوی بکلبت در انسان حاصل است به ایشان
 اساس دین اند و ستون بقدر سبوی ایشان بازمی کردند غلو کنندگان اعظمه ایشان یعنی سبوی
 و البرافها ان از عبادت به ایشان معیار عدل اند و در ایشان است خصال و اختصاص حق ولایت و شرف
 و کرامت و در میان ایشان دایر است وصیت و وراثت به این ن من الوجوه کجمرت است
 انبیا و اولاد و اقرب اند و هم نوع است تا کنون وقت با گشت حق لما است یا هنر و آن منتقل شدن

منع شدن خلافت بجلوس و اراستن بر معتبر درین مان بطهور آمده به آفتاب جهان باری از افق ولایت
 طالع نشسته و ماه نور افزایی ارتق بدایت لامع شده که از فروغ نور احمدی و تحیدری چراغ دین جعفری
 به فائز هرگز مندرج به سلسله سنیان بد اعتقاد رسوخته و به سیر طعن و لعن دشمنان دین مبین با برزم و دخته
 بعون جوفوق الهی دلوائی فتح و نصرت شایسته بر افراخته و عالم را از تیرگی و ظلمت محالقان پاک ساخته تا بخدا
 دولت و سلطنت انحضرت تبارمان ظهور حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه قریب سازد و دشمنان
 از روی زمین براندازد بحیوانی و اولاد از خطبه بیع انحضرت است که معروف است بشقیقه و مقصده که مشتمل است
 بر نکایت منسوخ ثلثه که درین رسوخ نداشتند بناحق خلافت کردند اما والله لقد تمصمنا فدا
 وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی یخمد معنی السبیل ولا یوقی
 الطیر فسدلت دو سما نوبا و طونت عنهما کسما و طففت ارتای من اصول
 بید خرا و اصبر علی طخیه عمیاء یهزم فیها الکبیر و لیشیب فیها الصغیر
 و نکلیج فیها مؤمن حتی یلقی سربه یعنی گاه باشند که پوشیدن فلان خلافت چون
 پوشیدن بر اسیر مراد بطلان ابو بکر لعین است یعنی خلافت را بمنزله قمیص در بر کرد و حال آنکه محقق میدانند
 محل آنرا که ناظم امور مسلمانانم از خلافت بمحی محل قطب است ارسلت استیاء که نظام احوال سیاید و است
 مددا و است که بر زیری آید از من چون کوهی سیل علوم و حکم بحیل زیر نمی آید مگر از اماکن عالیة تشبیه فرمود
 نفس نفیس خود را با سیمان همچنانکه آسمان سبب رزق و حیاة خلایق است همچنان وجود با وجود او سبب
 حیات مخلوق مزه از آن جز آنکه کما یشاء است و سبب علوم بی پایان تدبیرات و اوفیه و تصرفات کافیه و علم
 رفیع من در رمضان حکم مرتبه البیت که بالانمی آید بسوی من جنس برنده و غنی بر سر بیان کرامات کماله
 من دست بحینک مذماین کلام رفیع فرجام دلالت تمام دارد بر جلال الی مکر تعیر محمد لماته یا وایم
 و انما که باعث رضای بود و بیان که با وجود العلم افضل مفضل از جلال خلیفه دانند و جریان حکم الهی

فرمان بادشاهی بس فرمود که بستم نزد آن خلافت جامه صبر را و بخت ندیدم از طلب آن و روز دیدم اردو
 را یعنی روی کردانیدم اردو در ایستادم که جولان بهم فکر امیان آنکه حلازم بدست بریده که کشتا بدیدم
 معادن و تاصوت با صبر غایم بر ظلم آباد کوری و التباس و اختلاط امور ضعیفی که در آن روز در آن
 سال و شیب میگذرد آن خورد سال بسبب عدم انتظام امور معاش و معاد و جد و جدی می نماید در آن روز
 از برای ملازمت محی و دفع عهده تار برورد کار میرسد قواست آن الصبر علی هائی اجمعی فصر
 وفي العین فلتی وفي الخلق شیخی اسی توالی نه باحتی مضه الاول السبیل
 پس دیدم که صبر کردن بر آن اولیست نظام اسلام از آن دو قسم من قسم دوم را اختیار کردم
 اگر چه موجب عدم انتظام دین است بر وجه تمام و اکمل پس صبر کردم و حال آنکه بود در ششم خبری که می یافت
 از آن پنج و اندو در خلق بود غصه می که ملوک بر بود و ما عوامی دیدم میراث خود را که منصب خلافت
 غارت یافته یا میراث فک است که بغصب برده اند و مال حضرت فاطمه را حکم مال خود کرده اند تا آنکه
 بگذشت اول راه خود یعنی تا آنکه ابو بکر کهنم بخت فادلی بهما الی فلان بعد از آنکه بصل
 بقول الاعشی نظم شتان ما یومی علی کورها و یومرحان اخي جابر
 فیا عجباً بنیاهو لیستقیلها فی حیوة اذ عقد ها الاخرة بعد
 فانه الشد ما لشر اضر ما فصرها فی خوزة خشناء غلط کلمها و کثیر
 مسها و ملکتر العتار الاعتد رهنها فصاحبها کراکب الصحبة ان اشوق
 لها خمر و ان اسبا بها الفی فممنی الناس لعمر الله ما یمنی اس و ملوک و
 اعتزادین بس نزد یک شد خلافت و انداخت او را بفلان که کتاب است از عمری دین نداد
 و الله بهوی نفسانی بکر خلافت عمر بعد از نزد مخالفان در حال مرضی بکر نصب کرد و آن
 حلافت عمر را و اخذ الوصیت و نصب کردن حضرت پیغمبر خلافت با مبر المؤمنین علی الصلوة و السلام

والسلام ماروا و انما هو العفو بالله سبحانه و ان باب حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم من حضرت
 جبرئیل نبویه دولت و قلم طیب فرمود و لعین منع کرد و گفت ان الرجل لیجیر بدینتی که این مرد
 وقت و فتنه است بفرمان میگوید چنانکه اهل خلافت در کتب خود نشان آورده اند و حال آنکه
 مشرک بود که مرض است او بهترین مخلوقات را محقر کرده که جل گفته و آن یهوده را بزبان رانده و در
 باب صاحب کشف الخواص میگوید نقل کرده شعر اوصی البنی فقال قایلهم: قد ضل یهج
 نسید البشر و اری بابلک اصاب و لم یهج فقد اوصی الی عمر یعنی ویت
 فرمود بفرمود صلی الله علیه و آله خلافت را با بر المومنین علیه السلام پس گفت گوینده از اینان یعنی عمر
 ملعون که حقیقت خطا کرد باین وصیت باینکه بزبان می گوید در وقت حلت بهترین آدمیان
 می نمود اما بیکرا جاکم در آن وصیت صواب کرده اند باینکه حقیقت در آن حال که وصیت
 می کرد خلافت را بسوی عمر پس ای مصنف تا مل تمام درین امر کار فرمائی تا بر تو ظاهر شود بعد از آن
 المومنین صلوات الله علیه مثل رو بقول اعشی باین بیت که فضیده است که در مدح عامر و یحیی علیه السلام گفته
 و حیوان و جابر و دوبرادر بودند و حیوان صاحب حصن و صهار بود و بهایه و نعمت فراوان داشت
 رفاهیت تمام و مشقت سفر نمی کشید و رعایت بسیار از جانب کسری میداد و اعشی بنیم وی بود و
 خواسته ازین بیت که چه بعهده و دوریت میان دور و یحیی که بر پشت ناقه و یحیی و نعمت کن
 در سوای کرم و روزنی که در نعمت فرو رفته ام که بکن بنیم حیوان است که او برادر جابر است و عرض بیان
 مباحثت و در این زمان حال خود شش علیه السلام که گرفتار محن است و ماعود غارت من
 و میان حال قومی که در بیعت علیش و رفاهیت اند و مخطوطات نعمت جمعیت می باشد که روزها
 مستعد باشند برای زمان آنحضرت یا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ابا انکوار را در وی
 از نوایح و کمالات عظیمه حصول میرسد و در چون او بر پشت مرکب از زمان خود شش حزبی بود

بعد از رسول صلی الله علیه و آله آنچه بسبب از مناسبت و محض مشقت و صبر و حق و عداوت اشرار با بکار و کسب و
در سفار برای دنی و دنیایان وصال جان افروزی، امر و نجات فراق عالم سوزی و نفوس که در دوزخ
سرم امام این را روزی نویسد از روزی، با بسجای تعجب میان طلب فکر دان الی مگر عقد خلافت
را حکم نموده خود و کشتن که اقبال و فلسفت بخیر که و علی فیکم از نهی که این امر و سخن تراعات
که خود میدانست که بی موقع است و حق امیر المومنین علیه السلام و میان عقد کردن او این امر را از برای
بی جای که که بعد از مردن می او خلیفه باشد محل تعجب است برائید صوب سخت شد کشتن این تن هر یک طایفه
خلافت را که مشابه نانو است در انفعال چون گرفتن و دو شونده بستانهای نانو را بس که و امینان
خلافت را و طبعی خشن و زشت که غلیظ است جرات آن مجروح کننده جهان پس آن مصوب است خلافت
طایع با و غلظت و درشتی مشهور است و بسیار بود بر آمدن او در سایل و بدنه و عذر گرفتن از امور
یقینیه بسیار ناله که لولا علی لهلك عمره پس آن طبعی و زشت چون سوار نانو سرکش است و در سختی که
الرمی کند مهار آن نانو تا سر بالا دارد و از شدت حرکت باز آید بی آدمی شکافه با مجروح بسیار زده
اگر فرو می گذارد بقوت او را در مهلکهای اندازد بچنانست که صاحب طبع غلیظ اگر کارخانه بدان مسکن
نموده بسیاری کند در مشقت می افتد و اگر مسامحه می نماید در اخلاص الحجب موجب بطلان ابدی است متحیر
می ماند پس مبتلا شد مردمان برائیه و کذب بقای خدای تعالی که ایشان بجزکت بی استقامت سلوک
می نمایند و مخلوق الاحوال و عرض راه می رود و بطریق مستقیم پوشیده شده فصیرت علی الطول
المدة و شد المجهه حتی اذا مضى بسبيله جعل الله له من بعده رجلا و رزق عمره الى الابد
فيا الله و للشورى متى اعرض الرب في مع الاول منهم حتى صرت اقرب
الى هذه النظائر لکنی اسفقت اذا سفو و طرت اذا طار و افصغی رجل منهم
منعنه و مال الاخر بصهره مع من و من الى ان قلم ثالث القوم نافخا خصیه

خصیه منسله و معتلفه و قام معه بنو ابیه یحییون علی الله تعالی
 خضم الابل من الی منغ الی انما نکت علیه قتله و اجه علیه عمله و کتب به
 بطنه فم اراعی الی و الناس الی العرب الضیع بنشالون علی من کل جانب حتی
 لقد و طئی الحسنان و شق عطفای مجمعین جولی کو بیضه الغنم لیس خبر
 کردم بردارنی است و شست محنت تا آنکه که شست براه خود یعنی عمر لعین بمو میوه و اصل شده در محل مردن
 کرد این خلافت را در جماعتی که همان بردار می از ایشان و انجاعت اشارت باهل نوری ملخص
 سخن است که چون بولولو فیروز عمر با ندوز را زخم زد و امید است که میبرد و با وجود این حالت بخداد را از دست
 نگذاشت و دشمنی امیر المومنین در دل نامبارک داشت بزرگان صحابه را جمع کرد تا امر خلافت را قرار دهد گفت
 صالحان این امر گفت کس از کی سعد بن زید است و چون او از اهل بیت منست او را بیرون می کنم این کار کرد
 تا مردم گویند که بی عرض و حقانیت و شمشیر دیگر کی امیر المومنین است علیه السلام و سعد بن قاص و عبد الرحمن
 بن عوف و طلحه و زبیر و عثمان با امیر المومنین علیه السلام باز میدارد در سبب حق او بر این کار و غیبت
 بسیار حال انحضرت بفرموده خدا تعالی رسول و حق من خود را که بغصب گرفته بودند طلب میفرمود آن بد
 بختان آنرا بر حص حمل میکردند اما سعد بسیار غلیظ و درشت است مگر نماز غلطت و درشتی خود خضر
 نداشت و عبد الرحمن خج و قارون این است و طلحه مکر دارد و نخوت و زید مکر و عدم سخاوت و عثمان
 محبت قوم خود و عصبیت نگاه گفت مصیب با مردم شریک غار که از دو این شش نفر از آن بد
 و خانه باز دارند با اتفاق نمایند اگر مستقیم شد امر به کس و یکی آنرا بکنند او را قتل آرند و چون رسید
 که امیر المومنین علیه السلام با ایشان اتفاق نخواهد نمود و عرض او ازین آن بود که انحضرت با قتل آرند
 و چون رسید انست که امیر المومنین علیه السلام با ایشان اتفاق نخواهد نمود و عرض او ازین آن بود که انحضرت
 را قتل آرند و اگر قرار گیرد امر به کس و یکی آنرا بکنند و کس آن را کس که عبد الرحمن بن عوف با ایشان است

پس بفرموده بنده الهی گفت فلک این امر از این نیست و بعد که این نعمت مستماع خود را اخرج کردیم تا
 مردی را که بهتر شما باشد اختیار کنیم پس قوم گفتند ما رضا داریم درین اختیار بفرموده علی علیه السلام که خداوند
 که او متمم است و چون از رضا دادن ایشان سبقت بامیر المومنین علیه السلام نمودن آن مرد پس بعد
 از دو گفت بیا ما علی را تعیین کنیم و با او بیعت نمایم و با هر گاه با او بیعت کردیم مردم نیز بیعت می نمایند
 با او سعد گفت اگر عثمان با او بیعت می کند من نالتم و در آن و اگر عثمان امتوالی این امر می کرد وانی بخوبی
 ترست نزد من از علی علیه السلام و چون از مطاوعت سعد نومید شد از ایشان باز ایستاد و بطرف
 بنجاه کس از انصار آمده و با ایشان نهاد پس اقبال کرد عبد الرحمن بن امیر المومنین علیه السلام و دست مبارک
 ویرا بر گرفت و گفت بیعت میکنم با تو بر آنکه عمل کنی بعمل خدا و سنت رسول خدا و سیرت طیفین الهی
 و عمر انحضرت بود که بیعت کن با من بر آنکه عمل کنی بکتاب خدا و سنت رسول خدا و اجتهاد و غایم برای خود
 پس دست مبارک را که بمنزله دست رسول بود در نا کرد و بفرمان روی آورد و دست او را گرفته بدو
 گفت آنچه بامیر المومنین علیه السلام گفته عثمان گفت بی بسط کرد این گفتار را بر یکایک ایشان
 و ایشان گفتند ما آنچه جواب داده بود اول با یکدیگر عهد الرحمن گفت خلافت ترست ای عثمان با او بیعت
 کرد و همه قوم به بیعت کردند و آوردند و این مقدمه نامه شد از برای شهادت امیر المومنین امام حسن و امام
 حسین و باقی ائمه علیهم السلام که بنابر قسطنطین بیعت کردند از این جماعت محل این جلالت این بود و در
 بعضی نسخ واقعت که زنی بسا در مسجداً اگر در عقب این کلام استعانه نمود و بکلام الهی
 ای خداوند بفرما بر نفس انبری شوری که عارض شده شک با ذناب این با اول از ایشان
 اگر آبا برایت در تبیین مانده تا قیاس کند مرا با ایشان این امر بعینه آنست که با همه خدا می گفتند
 اضلال ما انت الا بشر و مثلنا اگر چه صورت شیر و شیر میست ما فرق بسیار است نعم
 حکما از قیاس از خود و دیگر چه باشد در نوشتن شیر و شیر میست پس بنزدیک شوم و در طریق آن چون نزد

چون بزرگ شدن ایشان بطیران از دم وقتی که طیران کردند ایشان پس میل کرد روی از پشت حقد
 و حسد خود اشارت بسعد و قاصص است که منحرف بود از اخفرت و بعد از قتل عثمان نیز خلف نمود و بریت
 و میل کرد دیگر از برای چهار خوشی زین با جبری و جبری یعنی سبب میل بخود نموده و بحد مصاهره
 بلکه خبر نامی دیگر که شاید حقد و حسد و دشمنی باشد بر آن حضرت این اشارت بعد از حسن عوف است که
 شوهرام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط است و او دختر برادر ماد عثمان بود تا آنکه برخواست سیم قوم کرده
 در حالتی که مادر کرده بود و دو جانب او که میان بغل و تنی گاه است چون باد و دو جانب شتر از گزنت کل و شتر
 با مثل سبیری که درم کرده باشد از کبر و نخوت برخواست میان سرگین و آنچه خورده می شود یا جای اعتدال
 این گنا نیست از بسیار بی فراخ روی و بریت المال و افراط خوردن و دشنامیدن در اکثر احوال
 و این اشارت عثمان لعین است و برخواستند و با او بی امیرین عبد الشمس که خوششان می بود مذنی خود
 بجمع دمان مال خدا تعالی را برضا و طیب نفس چون خوردن شتر علف بهاری را برده دمان آورده و مکه عثمان
 ملعون را و ازین مال بکها نفر و اما و آن خود چهار صد هزار دینار طلا نفول است که ابو مخنف بن عبد المصدق
 اسید با جسد اس از مکه عثمان و بی نهادن برای عبد الله سید هزار درم فرستاد و برای هر یک از ایشان
 صد رات نوشت بعلی بن عبد الله بن ارقم که خازن بیت المال بود چون رات بسیار نزد وی آنها
 برداشته نزد عثمان آورد عثمان گفت تو خازنی خراب رات را در کردی گفت من خود را خازن ^{بیت المال}
 مسلمانان نمی شم خازن غلام تست کلید را آورده بود در زیر او بخت عثمان بعلام خود داد و در مال
 این مرجع روی نهی ^{را} و آورد او را این شدت استلا و فراخ روی و بریت المال تا منجر شد بقتل
 او و عهد کرد مدبران و کشنده بعد از جراحت بسیار پس نمی ترسانید مرا مگر که مردم روی آورده بودند
 بمن بریت و از دام کرده بمن متابعت چون عوف کفار و عوف کفار را عوف میگویند و از عوف
 بسیار است یعنی مونی بال و واقع شده مدلی تا آنکه نباده شد حسن بن علیها السلام و شکا و عتبه

من خطب کتبندن مردم بر او ایست که هر که از او آید و منکین است یا شکافتن بر این از جانب پر
غیر است این عطفین و عادت عرب آنست که امیران ایشان بجز دیگرانند در قلمت تعظیم و تکریم و بخت
و کمی احرام در آن حالت که مجتمع بودند نزد من چون کار کو سفید باشد با من در بهرات و غفلت از
وضع کشاد و مواضع لایق و قلمت طمانت را بقوه غم نزد عرب مقصود است بعبادت و قلمت
خطات فلما انقضت بالامر نلت طائفه و مرقب اخری و فسق اخری
فما نهر لم یسمعوا لله سبحانه یقول تلك الذی لاخرة نجعلها للذین
لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا و العاقبة للمتقین و الله
لقد سمعوا و وعوها و لكنهم حلبت الذی فی اعصم و ارفعهم ربوها
پس چون بر خواستم من بامر خلافت نقص کردم طائفه عهدت یاد و برگشتند جماعت دیگر از طرف
شرعیست و چون در گردشتن تیر در انداختن یعنی جنین از دین و مکه شتند و فاسق شدند و دیگران و
خارج گشتند از حق بجانب اطلاق بر او دنیا کتن طلب و بر سر که عهد شکستند و عالیه که بر آنحضرت جنگ و
آمدند و در جد و لویه محاربه نمودند با آنحضرت و بارقین خواججه که در نهروان با آنحضرت جنگ کردند
و قاسطین معاولی و یحیی و اصحاب شوم و از اهل بنام که در صفین با آنحضرت مقابل کردند و ایشان
مخالفت و خروج از طاعت آنحضرت بنین بودند که کویا نشسته بودند که حق تعالی میفرماید که
آن کس را آخرت گردانیده ایم از برای کسانی که نخواهند ببلندی در زمین و فساد آن که بقانون
شرعیست عمل کنند و عاقبت و خاتمت کار از برای متقیانست بی شک که خدا تعالی برانده که غم
شدیده اند این آیت را و حفظ کرده اند آنرا و لیکن زینت داده شده است دنیا و متاع و رفقا
و دشمنان این آیت را دیده بصیرت شان بی نور گشته و عجب آورده است ایشان را زینت این
چنانچه کس بگوید عذر آورده و قیامت که ما غافل بودیم از این آیت اما و الذی قلن الحبه و

اخلق الحية ونبأ النملة لا اخصوا الحاضر فقيام الحجة لوجود الناصر واما
 اتخذ الله على العلماء الايقار وعلى ائمة ظالمه ولا سغب مظلوم لا لقيت
 حبلها على عزمها ولسقت اخرها بكاس اولها ولا لغيتم دنياكم هذه
 عندي ان هذه من عطفة عن اگاه باش بگویند آن خدای که شکافه است دانه را
 بنال حکمت وافریده است او را بدیع قدرت و بگویند آن خداوندی که آفریده است این ترا
 باوجود کوچکی جنبه و بنیه لطیف خلقت و مشتمل بر اسرار صنعت بی نهایت و بدیع حکمت بی غما
 که اگر نمی بود حضور حاضران از برای مبايعت و قيام حجت بر من سبب یافت شدن یاری کننده
 و مطلب حق و آنچه فر گرفته است حق سبحانه تعالی از عهد بر علما که قرارند هند با یکدیگر از امتلا و تمکلا
 و قوت ظلم و ستم او و نه بر کر ستمی مظلوم و قوت انظلام و ماتم او بر ائمه می بلند اختم بر سیما
 خلافت را یا جعل این امت را که منبایه بعرضت بر کوه نمان او یعنی ترک میکردم و ایهام می نمودم
 درین وقت نیز بر هیچ زبان پیش ازین بر ائمه آب میدادم آخرین این امت بجام اول او و بدستور
 ایام گذشته درمی که ششم ازین عمل می گذاشتم ایشان را در حیرت و خلل و اربینه میافهم این درین
 شمار که بدان می نازد و دین را می بازند و خوارتر و بیشتر خود را خبری که هیچ قیمت ندارد و چون عظمه
 کو سفند لیس حرص من بر اینکار نیست از برای حصول مطالب دنیا می ناپا بدار بلکه رضای خلق است
 و انتظام امور خلافت بر قانون شریعت و قول الله تعالی که فر گرفته است بر علمای حضرت عزت
 قالوا قام " و این است اهل السواد عند بلوخته الى هذه الموضع من
 خطبه فتلا له كتابا فقبل ينظر فيه فلما فرغ من قراءته قال له ابن عباس
 رحمة الله يا امير المؤمنين لو اطردت مقالتي من حبيبي افطيت فقا
 هيما يا ابن عباس تلك شقشقه مهدرت فمرت قال ابن عباس

فوالله ما اسبغت علي كلام فط كاسبني علي خلك الكلام ان لا يكون اميرا
المومنين بلع حيث منه اراة كويند او بيان كه برخواست مردی ارشهر بهی عراق
نزد رسیدن آنحضرت این موضع ازین خطبه كه می فرمود پس داو او را گوشه بلبه روی كاورده نظر
كرد و روبرو پس چون وا بر داشت از خواندن آن گفت مرا آنحضرت را این عباس رحمة الله كاش بوان
می شد مقلد تو از جای كه كه نشستی گفت بسیار ای این عباس این شقفة آست كه باو ارشادت
اكر حضرت و قرايت آين عباس گفت كه دانسته اند و بكنين ششم بر حج كلام هر كز در جمع ايام چون
اند و بكنين شدن من تا سفت خوردن در مقام كه چرا امير المومنين عليه السلام نزد از ان سخن بر جاك
خواهد و شقفة خبري را می كويند كه شتر از دمان سيرون می آرد بشش كوسفدي تا يذ ازین خطبه فضيحه
شد حال آن طائفه نابكار كه بر جفا كرده اند بر آن خلاصه بار و حضرت عزت عزتانه بحسبت و نيار او
بلا و ابتلا كرده اند و اختيار فرموده اند براي بنده كان درين جهان كشنيدن بابر تكليف كران تا بسبيل
بو طائف حسرت ايليند در ان جهان ببارين بقران ببارگاه و خاصان درگاه تحمل اين بار كران
شده اند با انكه برويه ام و اكمل ترك او امر شده اند و بخت از نو اسي و يك طرفه العين غافل نموده اند
ذكر و فكر الهی بموجب تقابل ارباب ضلال و اضلال با اين بزرگان صاحب كمال در مقام جفا و عناد و
جدال بوده اند چون تباین تمام میان مؤمن و كافر نباشد و اعتقاد پس جاهل باشد میان ایشان
غایت ماعد و تضاد و ما ذا الجهد الحق الا الضلال و الهل شرك طعيان زياده می باشد
از اهل توحيد و ايمان فرق ما بلكه افزون می باشند از فرق ناهيك است بدت قول الهی الا انك
امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم و دیگر من عبادي الشكور و دیگر و ما ليو
الكره هم الا و هم منكر كون و دیگر از انبات و بفرموده حضرت رسالت نبای كه استغفر
امني علي ثلاث و سبعين فرقه الناجي مسجود واحد و الباقي ضالوك و اكثر و اذ

و اکثر اوقات این کافران مطلق تبار و سببان حق در مقام مجادله و محاربه بوده اند و اگر چه در معنی عبادت
 اهل حق غالب مطلق اند که الا ان جرتب الله هم الغالبون اما بحسب مراتب جواز ایشان
 می کشیده اند و بر عینا از دست آن دونان می کشیده اند و عادت بر این جاری گشته کسی که
 نظیر کمال انبیا و اولیا علیهم السلام می کشد این مصداق رومی یا دید چه برغمیری که بوده و دشمن قوی
 سرکشی در مقابل داشته که انواع ازار و اید از وی یافته و لابد بر انبیا نوح می کشد شرح المرسلین بود
 علیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم دعوت کرد با ایمان و درین مدت دور و دراز خندان اینها
 از ایشان یافت که زبان قاصر است از بیان آن خنایچه در تفاسیر مذکور است و در توارخ مسموع
 تا آخر حق سبحانه تعالی ایشان را بطوفان هلاک ساخت و اندکی که ایمان آورده بودند لعطای کجا
 بنواخت و ابراهیم خلیل علیه صلوات الله الملك الجلیل در دست نمرود مردود و چه جفا بد و تعبد
 کشید تا آخر نجات یافت و روی از آن دونان بتافت و موسی کلیم علیهم السلام چه مجتهدان در
 دست فرعون لیم که قرآن بر است از شرح آن و حال عیسی بنی عمارند او در دنیا از یهود و
 کشید قاصد کشش کردند و حضرت حق جل و علا او را با آسمان برد و شمشیر او را بر دار کردند که او
 جانچه حق سبحانه تعالی از آن خبر میدید که و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن بشبه لهم تا
 که فرمود بل رفعه الله الیه و حال حضرت سید البرایا و خاتم الانبیا مقرب برگاه اله محمد
 رسول الله صلی الله علیه و آله که بنمبر است از شرح و بسط سیر و نیست در سبب و سبب از بنی مروان
 و ابی سفیان و دیگر ملعونان چنان کشید بر وجهی که در سیر مذکور است و زبان معجزان حضرت امین
 معنی اشارت کرده که ما او ذی فی مثل ما او ذیت کانیچه ما دم از تجر و جفا تا
 کس ندید و آنچه ما خود دیدیم از این بلا که کس نخورد و بحکم الحق لعلوا بعد از علیه بر اهل کفر و طغیان
 ملجا گشته گردان نهاد و نثار شمس شمس غازیان مثل این زمان دیگر از این که چنان است خسته و بعد از

رحلت آنحضرت بابل میت و جوت طاهره کتبه دیرینه ظاهر کردند و در مقام انتقام در آمده دین خود
باخته و خدا تعالی و بنمرد و از خود ناخوشند و ساختند و اولافرموده خدا و رسول مکتوب نهاده
با امیر المومنین علیه السلام بنیاد نزاع کردند در باب خلافت و اصناف از او جدا و آنحضرت پسانید
و در اخذ فک ستمها حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها را داشتند از آتش آوردن و
اراده در خانه طبعین و طاهرین کردن که برای بیعت ایشان را بیرون آرند و تفصیل درین کتاب سید
خواهد شد ان شاء الله تعالی در مجلس و کتب سینه ازین احوال مالا مالست مثل کتاب اقدی و ابن
عمر بن و ابن جریر و غیر ایشان و کتب شیعه احتیاج بشرح ندارد و مسوخ نلثه علیه اللعنه این شیوه
را با امیر المومنین علیه الصلوٰه والسلام بکار بردند و طرح ناحق و مخالفت انداختند و معاویه لعین
که بعد از ان ملاعین بر روی کار آمد آن قانون بی قاعده را منظور ساخته آتش عدوت و
محاربت برافروخت بر تبر که ناسزای امیر المومنین بر منار رای کرد و شیعیان بسیار را کشت
اما لعن از برای خود انداخت و خود را سوخت تا آخر سیر بلیدش نزد علیه اللعنه بر آن فرید کرد و امام
حسین بن علی علیهما الصلوٰه والسلام که جبرئیل امین در مقام خادیش بود بقل رسانید بلیغ سفار
و دو کس از اہلبیت و انصار که در صفی در و کارگر گزینی جنین روی نموده و ظلم بدین مرتبه جبره نمود
و این امر بعد از ان بود که بعد نموده معاویه لعین بنی دین اما حسن بن علی علیهما الصلوٰه والسلام را
که در شکان بخت آسمان زبان بافرین و نهای او کشته بودند بر پهلایل آن معدن طهارت
و خصایل اشربت شہادت نوشانیدند و باین قاعده باطله بنی امیوی بنی عباس با ائمه معصومین
صلوات الله و سلامه علیهم جمعین سلوک نمودند و در پای جهنم برویهای نامبارک خود کشتند و
فرموده بچ محل و خلافت که و کذلک جعلنا کل بنی عبد و امن البحرین یعنی و همچنین
نشد که حکم و نام نهادیم و غمخیزی را دشمنی را کافران و حال با نابل ایستادن نیز ازین بزرگوار است و

سوال است و در حدیث و روایات که ما اختلاف آمده بعد از اینها الا غلب اهل باطل
 علی اهل حقها یعنی اختلاف است بر غیر بی مجهول نمی رسد بعد از آن به غیر مگر غلبه کند اهل باطل
 آن است بر اهل حق آن است و دیگر وارده که آن همة الا باطل موقوف علی مد قائم
 اهل البیت علیهم السلام یعنی این باطلها همه بر طرف خواهد شد بدست قائم اهل بیت علیهم
 السلام که حضرت مهدی است صلوات الله علیه بر من که حال انبیا و عظام و ائمة امام علیهم السلام بر من منزل
 بوده که مذکور شد با اهل غر و ضلال پس بر این قاعده مقرر اهل تکلیف دو قسم شدند یک قسم ایشان
 و جهة ایشان آخرت صرفت که ایشان انبیا و اولیا و ائمة هدی اند و دوستان و پیروان ایشان
 و قسم دیگر منطون نظر ایشان بر دنیا و محض است که اهل غر و نفاق و خلاف و شقاق اند و بغض اهل حق
 احب قوم ما فهو منبهم یعنی کسی دوست دارد قومی را پس او را این است پس کسی که محبت
 قسم اول باشد از ایشانست و با ایشان خشن گرفته شود بیت خشن غلامان علی با علی خشن مجانبان عمر
 با عمر و چون عنایت حق سبحانه تعالی صرفت با رشا و عباد بطریق رشا و و هدایت ایشان بجز
 که موجب حاجت ایشانست در روز معاد و کسشن بسوی چیزی که در و باشد پاک ساختن نفوس و تطهیر
 و اتصال مبدء اعلی حضرت بپاک تعالی واجب گردانید دوستی دوستان خود را و دشمنی دشمنان
 خود را و دوری و میرایی از دشمنان و در احصای صحیح و روایات که دوستی برای خدا و دشمنی
 برای او معتبر است در اهل آن دوستی بطریق آیه است علیهم السلام در تفسیر آیت منیوم ما جعل الله
 لک من قلبه ذخیرة یعنی خدای تعالی دو دل داد اند در آن کسی ننشاده که دوست دارد
 باین دل یکی با دوست دارد بآن دیگر دشمن او را و دیگر فرموده که لا تجد قوما یؤمنون
 بالله و الیوم الا اخری و ادون الله حاد الله و رسول و لو کان باء و و اخوا
 و عشیتم تم یعنی مالی و نشاید که مالی گزیده ای را که بگردند بخدا تعالی و بر دربار پسین که نمودند

و دوست دارند هرگز اختلاف کنند با خدا می تعالی در رسول او می ناید که مومنان کافران و منافقان و
 مخالفان را دوست ندارند و اگر چه باشند آن بدلان ایشان را بپسندان ایشان یا برادران ایشان یا خویشان
 ایشان پس دوستی ایشان با دوستی مخالفان ایشان جمع نشود پس هر که را حاصل نباشد بزیاری
 از دشمنان خدا و رسول متصف بوصف ایمان نباشد و متحقق نمکرو و اسلام و اقرار بآل بیت حق سبحانه
 تعالی تا نفعی نیست از غیر او بکنند و شهادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و عتی مستحق است که یکی را عیبت
 با او شریک گردانند در رسالت که اگر تصریح نکنند در شهادت بر سالت کجری که مقضی بر اوست باشند
 ازین اعتقاد حکم باسلام او نمی کنند و این چنین است شهادت با امامت نیز تا ما دایمی که تصریح نکنند بید
 امامت کسی که نسب امامت با و عهد از ائمه خور و روستای باطل که اگر چنین نباشد حکم با ایمان او نمی کنند
 و اگر این است عدول کردند از امامت سید و منذ و خداوند و مولای با امیر المومنین علی بن ابی طالب
 علیه الصلوٰه و السلام و اولاد اجداد آنحضرت که یازده امام طیب ظاهر اند و اثبات کردند آن امر خلیل با فراد
 بغیر آن فرعون این است در تخریب و استحکام آن کوشیدند تا اکثر مردمان موی زمین اعتقاد کردند
 که دین قویم و طریق مستقیم نیست و قوی شدن این شبهه و مستوی گشت بر عقول مردم تا مدت دور و
 کشید قریب نهصد سال و جزیری و این امر بمحبان در برده حجاب است و ماند ستاره نورانی بر آسمان
 سیادت و سلطنت بدخشید و انزفنج و ظفر او بمهر و ماه رسید و بخریب تیغ آبدار دمار اند و کار
 مخالفان اشرار نابکار بر آورد و این امر بنهان را با انکار ساخت و طرح نکند و تیر انداخت و آن شمشیر
 عالی مقدار از خانواده ولایت و صفوت بود سبی و لدنبیل خلیل یعنی حضرت شاه اسمعیل کسر الله تعالی
 روحه الاقدس فی خطیره القدس مع النبیین و الائمه العصومین صلوات الله علیهم اجمعین و بمنزله ظهور
 بیکسال چشم فقر ساق و فقره روی نمود و انجمن بود که این بنده ضعیف بمقدار او ستادی بود
 که او یکسید غیاث الدین جمشیدی گفتند و از سادمت زواریه بود و سینه فاضل و کامل و در کوه فقر و

و در دینی سلوک می نمود و سواد مذہب بود و کم نمی کرد و بعضی از مخالفان با وی بدستند و از بسیار بوی
 رسیده اند یک شبی از روزه خاطر خواب کرد چنین گفت که آن شب واقعه دیدم که در صحرائی واقع جوانی ریا
 صورتی دیدم که بر سر تاجی دارد و اسب در ایدست خود می کشد ناگاه بر جانب استنش شخصی از غیب پدید
 گویا یکی از ائمه معصومین بود و بمن اشارت کرد که ساکنان جوان را سوار کنیم بمن برش رفتم و او را با اتفاق نمود
 کردیم فی الحال زبان من این جاری که الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل و بنده
 این را از شنیدم و در صبح آنشب فرمود که مجدداً این مذہب بداند که مخالفان را بست و تاج
 سازد و آن تعبیر ظهور رسید و الحمد لله رب العالمین و آن واقعه که بنده خود دیده است که پیش از آنکه
 حضرت شاه اسمعیل اسکندریه تعالی فی جبهه فتح خراسان کند و سال می گفتند که بعراق میرود
 و بنده ازین خبر بسی ملامت داشت و بنده در آنوقت در رات بود شب واقعه دیدم که بر دروازه
 مدرسه سلطان حسین میرزا مالی شصت و سه در می کشاید و این پیش خود نهاده و چون مل میزند می گوید
 که مدعی خود را در آنجا بنده میزند بنده تعجب کرده پیش رفتم ملی برای من مکناد قصد بناره آن بود که ایام
 شاه تسخیر خراسان میفرماید یا نه در مل زد و گفت به بنده در آئینه نظر کن من چون نظر کردم موازی صدر
 تاج سرخ و در آن آئینه می نمود و صبح آنرا از جناب میر عبد الوهاب عرض کردم فرمود که آئینه عرصه عالم است
 ایشان عرصه عالم را تسخیر خواهند کرد و فرمود بعد از آن فتح خراسان شد الحمد و المنة و امید داریم که
 نتمیز آن این زمان هر سیده الواقعه بعد از آن خلف صدق و بی غنی شاه دین بنایا لطف
 الی تحت اوج سلاطین امانه و برج درخ خلافت را ماه مکه سته بهم تظیل شمره شجره باغ اسمعیل شاه
 شاهان طماست خان خلد اسکندریه سلطانه آنچه کمال دین داری بود در مذہب حق و حق تعالی مقدر است
 و در متون و ترویج کوشیده روبرو کمال مخالفان دین انبی غشری را محذول و مشکوک بنده
 اهل البیت بر منابر ترا فریاد دولت و نصرتش را زیاده کردان تا آخر روز کار محمد و حضرت

الاطهار الحمد لله المنة كنیم دولت باید حق در ملک خود را گرفت چه پس این دولت اکثر مردم بر آن
اطلاع نداشته اند بعد از آن متنبه شد بعضی بر مذهب حق معجونی اکنون در مملکت حضرت شاه دین پناه
قرار یافته و بر تحقیقش بر اثر اهل عالم تافه و امیدار لطف باغبانهای الهی آنست که اکثر نو این مذهب حق
بشرق و غرب عالم برسد بکثرت این دولت و مردم روم و سمرقند و غیر ذلک را از کثرت ظلم مخالفان خلاص
سازد و اثر واقع تمام بظهور آید و آن خلاصی وقتی بحصول میرسد که اعتقاد باطل سیکو هندی و شهادت
کنند بصدق نیست و خلوص طوت بامامت حضرت امیر المومنین علیه السلام فی فاصله و بعد از و بیارده
امام معصوم دیگر از اولاد امجاد آنحضرت یکی بعد از یکی حکم محبت ایشان بر میان جان بند و این وقتی
صورت می گیرد که تبر کنند از امامت غیر ایشان را اما که اس امر را ایشان غصب نموده و بناحق متصرف
شدند و الا فائده ندید مثل اهل شرک که پرستش اصنام و کواکب بشیر و غیر آنرا پرستش معبود و حق خدا
مطلق جمع می کردند تا شهادت نفعی ماسوی واجب الوجود نکرده اولاد تو حید معبود حق و جود نمی کرد چه
کلمه تو حید مفید این معنی است که اشهد ان لا اله الا الله است پس نفی امامت طواغیت و
فراعنه این است می باید کرد تا شهادت بامامت امیر المومنین باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم
کرده باشند چه دلائل قطعی که علمای دین استخراج فرموده اند از کتب سنت و اکتب مؤلفان
از هزار زیاده است که دلالت دارد بر بطلان دعوی امامت این طواغیت از بنی تمیم دینی عدی و بنی
و بنی عباس پس از امامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم جمعین و برادران و دشمنان دین که ائمه
کفر و جور اند داخل باشند در ایمان مرد و مراد از براءت ایشان که دشمنان دین و پیغمبر المرسلین
اعداد ائمه معصومین اند آنست که از ایشان دوری جوید و قطع علاقه و وصلت از ایشان
نمایند و اگر اقرب مردمان الصوفی ایشان از روی نسب مثل محمد بن ابی بکر که از پدر خود و برادرزاده
و طعن بر وی کردند و منکر خلافت او و جانشین پرست از آن کتب لغوی و مغالطه سیر زید بیلید اند پرستش

از بدش سراری است و چند می گفته مقبول آیه کاشکی مرا برید بلیکست بپرسی می بود که این
 شست مرا عیب و عار است و من بزارم از فعل شنیع او و کواه بر این حضرت پروردگار است و از
 سلسله خلافت خود را میرون کرد و بلاشک لعن این طائفه طاعی خاص و تیرا ایشان افضل اعانت
 و دلائل بر این در کتب معتبره مالا مالست پس هر مومنی که نبوت آخرت امیدوار است و بنوعیم خست باید
 از دهنش در دین ثابت قدم و استوار زبان بلعن این اشترار بکند و بدل باری نماید تا مستحق ریا
 جهان گردد و مستوجب ضای خالق شود و دیگر افتد است بکتاب عزیز و ذکر و جبر و تاسی است
 بائمه هدی و مصاحیح علیهم صلوات الله الملك العلی و معنی لعن در بیت از رحمت جبر و حرمان آخر
 و احسان و نزدیکی بغداد و عمار و دیدان اما در قرآن مجید ذکر لعن مکرر و وقوع مافیه مثل اکر اولی که
 یلعنهم الله و یلعنهم الله عنون و دیگر اولی که علیهم لعنة الله و الملائکة
 و الناس اجمعین این دو آیت اگر چه در صورت خبرانه اما در معنی امرند که مصداق آن امر مردمان
 و مرتکبانست بلعن ایشان و دیگر آیه مبارکه فجعل لعنة الله علی الکاذبین و دیگر اولی که
 لهم اللعنة و لهم سوء الدار و دیگر اولی که الذین لعنهم الله فاصممهم و
 اعمی ابصارهم و اما سنن مطهره مرویست که حضرت رسالت نباه صلی الله علیه و آله فرمود
 که جهنم و احسن اسم الله لعن الله من تخلف جیش اسامه یعنی کارسانی
 لشکر اسامه که دور کرد و الله خدای تعالی از رحمت خود تخلف کننده را از لشکر اسامه و ابوبکر و عمر و حمزه
 تخلف کنندگان بود و از جیش اسامه و مرویست که ابوسفیان بنی ایمان هزار بیت در بکو رسید
 صلی الله علیه و آله گفت بود آنحضرت فرمود که بار خدا یا چون شعر گفتن لای من نیست و بگویم تو هر حرفی را
 شعر او را لعنت فرست و دیگر آیه اینست که ابوسفیان ملعون برشته می شود و بود و عام یعین
 می شید آرا و بر صلی بنویس می باید حضرت رسول صلی الله علیه و آله از او دید فرمود که یا رخدا لعنت

ما و دیگر الله لعنة الله علی الظالمین

لغت فرست هر یک از سوار گشته در آنده و آنیم بر ویست از ائمه طاهرين صلوات الله عليه اجمعين
درین باب از حد و حد سر و دست و از قیاس و از شمار و درین سبیل ظاهر شد که لعن از برای بسجقتن اطا عا
و عبادت مجبوره است شرعاً که اگر چنین نمی بود در کلام الهی مکرر نمی بود و ترغیب بر آن نمی فرمود و
کلام حضرت پیغمبر و ائمه نیز برای سبیل است و در کتب امامیه و سنیه مذکور است که حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه قنوت میفرمود و در غار بحکانه و لغت میکرد بر معاویه و عمر و عاص و ابوموسی اشعری و ابوال
اعور سلمی و آنحضرت فرموده در خطبه تفسیقیه و غیر آن در حق ابی بکر و عمر و عثمان اعظم است لعن علی
کلام آنحضرت تفسیقیه که اینسانست و اینجا مکرر است لعن است فاسق نیز مستوجب لعن می باشد و
الحمدین ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده اند که بعضی از علمای حاکمه آورده اند که اول کسی که
ساخت مردمان را بر لعن ابی بکر و عمر امیر المومنین علی بن ابی طالب و صلوات الله علیه داشته باشد
تمام دارد که آنحضرت در غار و تر دعای صغی قریش می خوانده و مراد بعضی قریشی ابو بکر و عمر است و
و خضر بنضرت ایشان را که عالیه و حفظ است در لعن داخل می کرده و دیگر ابی الحدید در شرح نهج البلاغه
و در حدیث طولانی که اگر قریش فرامی گرفتند نام پیغمبر را صلی الله علیه و آله برای وسیله ملک خود می
گرفتند ابر است نمی بود و این صریح است در کلام ایشان و آنکه بعد از حضرت متوالی امور ملک شد
و عمر و عثمان بود و جاری مجرای ایشان که متولی ملک شدند فقام پیغمبر برای خطیبی بردند
برای دین داری و دیگر این اعظم صاحب کتاب فتوح با وجود که از علمای اهل سنت بود و خطبه
کرده آنحضرت فاطمه علیها السلام و خبری چند در آنجا مذکور است که دلالت بر این طایفه
و اتباع ایشان از احوال فدک و غیر آن و در کشف الغم این خطبه مذکور است و این امر مشهور است
از صحابه من در از صبح و شبح ابو جعفر محمد بن حسن الطوسی قدس سره ذکر فرموده در کتاب
بحدود مجلس آنست که شخصی کبری را بخت می گفتند و از شیوه اهل بیت علیهم السلام بود و نوی

روزی امام محمد باقر علیه السلام دید و سلام داد و روزی امام رضا علیه السلام گفت باین رسول الله ص که از
 تو مسئله فحوال کم ازین بر حسین بن ابی حمزه مگر اگر بجهت خود را از الشیخ و زنج خلاص کنی ز من پس آن حضرت
 کلام او را شنید و دست نداشت فرمود که بر من ماحکه بخند که بر منی بر منی امروز من حجاب تو بگویم
 چه میگوئی در باب آنی بگو و عمر آن حضرت فرمود که ایشان اول آن جماعت بودند که بر ظاهر کردند و
 حق ما را بناحق بردند و مرد ما را بر مایل لیل ساختند و این چنین ستمی بر ما رفت و خونهای ما در گردن
 اینست گفت انا لله و انا الیه راجعون بخدای کعبه که هلاک شدیم و تائبان
 این را گفت بعد از آن حضرت امام علیه السلام متوجه قبله شدند و تکلم کرد و بگفت ای بعد از آن در آخر آن
 فرمود که بار خدا یا فرمود که بار خدا یا این بر شیعیان خود هلال گردانیدیم اما راوی نمیداند که در
 اصل کلام چه فرمود بعد از آن نظر کرد و بجانب خیمه فرمود که ای یحییه عزیز از ما و شیعه ما بر حضرت ابراهیم
 صلوات الرحمن علیه نبست و هم شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب سنده خود نقل می کند که امام جعفر صادق
 علیه السلام از چهار نعلین شست کس مصروف نیست چهار از مردان و چهار از زنان از مردان ابو بکر و عمر و
 معاویه و از زنان عایشه و خمره ای ببرد و خمره که با عایشه در دشمنی المیبت علیهم السلام
 مستغرق بود و همدار معاویه معاویه که شکافت شکم حمزه شهید را علیه السلام و حکم مباد کش را بر سر او
 آورد و مکیه و ام حمیل زن ابی لهب که حامله الحطب بود و دختر بد اختر عرب بن امیه معاویه معاویه و کلثی
 رحمه الله در کتاب وضعه الحمله که کاف فی نقل می کند از حنان بن سید رواه از پدر خود سید برکن
 از حضرت امام محمد باقر علیه السلام بر حسین بن ابی بکر و عمر فرمود که یا ابا الفضل چه می برستی بخدا
 سوگند که بچکس اینار حلت نکرد ازین جهان مگر که خنکین بود در این آن و بچکس نیست امروز از نام تو
 که نیست بر این غضبناک و ختم الودود و صیت می کنند بزرگان با کجکان را که بدایین می گویند و عمر
 بر ما ستم کردند و ما را از حق خود منع نمودند و اول کسی که بر گردنهای ما سوار شدند و

روا استند در اسلام ایشان بودند و این جنس ساکن میبود بر زمین و کوه و دریا و در هر دو کوه
و کوه غایب منکرم ناو ظاهر گردانند آنچه ایشان برده و جواهر آن می پوشیدند یعنی کفر و ضلالت و هتاک
آنچه در ظهور آن می گوشتیدند یعنی ستم و بدعت بخدا که هیچ قصیه و بلیه بر ما این است جای نشد و کوه که
طرح آن انداختند و برپای آن بنا ساختند بعد از آن فرمود آن ملاطین و طاهری که تعلیم
لعنة الله والملائكة والناس اجمعين و اگر مصر همانند بعضی اعیانهای مخالفان بکمان
بکمان آن داخل است در صحت اعتقاد و ایمان و انبیت از برای دین و ایمان و افریب برضوان ملک
سنان انبیت و امر قرآن و اوفی نسبت سید پیغمبران و الیقین بطریق امامان و آنچه بصحبت رسید و قبول
متواتره و رسیدند مالیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین آنست که اولی ایشان
بطعن عجمی خطاب است چه و صلب تر و سخت تر بوده در عداوت با اهل بیت علیهم السلام شعرا این صلب
بلیدی براد آتی از این ناسته روی بدلقای شکسته و ضحاک حشبه بوده که او جابره زیر بن عبد المطلب
و نقل کرده اند بعضی از مورخان اهل سنت و محدثان این بن که نقیل بن عبد العزی که حیدر بود و در صحابی
بصاک سید و خود را بر نابر و کشیده بار دارند خطاب که بدو بود و او را درین باب بسیار است و نقل میکنند
محمد بن شهر آشوب مانند این که از بزرگان امامیه است رضوان الله علیهم در کتابت اشکال خطاب که او را در
که مادرش بود و دخترش از و متولد شد و او را انداخت در کوههای که بعضی اهل ملک که او را برداشته
و تربیت کردند چون بزرگ شد خطاب را دید و بر او عاشق شد و خواست که هم را و بداند پس خطاب
هم بدو عمر باشد و هم حیدر و هم خالوئی او و آن زن هم مادرش باشد و هم خواهر بدو و هم همسر او
او خواهر خادری بدو است و همین مصمون این دو بیت در سبب نسبت میدهد بحضرت امام جعفر صادق
علیه السلام بنده باین عبارت از زین المحمدين شیخ علی بن عبد العالی و حسن الله روحه العزیز بنوده و آن
دو بیت است شعر من حیدر خاله و والد و دامه اخته و عمته و اجداد

اجله ان بعض الوصي لوان محمد يوم الغد من بيعة يعني كجد او خالو و بدو به
 و ما در شش خوار و غمنا و سر او ارشست انجن لمسي كه دمن دار و صبي غمرا عليها الصلوة و السلام و انكار
 كنند و در روز غد ربيع و او را ديكرا لي كبرن الي قحاده بني قريش است كه اول ان امر را قبول كرد و طم
 افكند و ديكرا عثمان بن عفان بن العاص اموي قريش است كه تمام دين محمدي را بر طرف كرد و او
 ر و سايي انم جو را ند و ضلال با حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه در مقام جدل بود و جدال بعضي
 از مخالفين روايت كرده اند از حضرت رسول صلي الله عليه اله كه چون قيامت شود جمعي از اصحاب
 ميستند در جانب شمال من كويم يارب اصحابي اصحابي يدائي ايد از جانب حق تعالى كه بدستني تو واقف است
 كه اينها چه كردند بعد از تو ايشان هميشه بار مي گشتند به پاشنه ناي خود از ان روز بار كه مفارقت
 بودند يعني همان كمر اصلي خود بار گشت نمودند و بعد از ان ملاعن معا و بن الي سفيان لعين است
 كه بجه ماه كاره كرد با امير المؤمنين علي بن ابي طالب صلوة الله و السلام و صفين و وضع لعن نمودن
 انام ان لعين با فرجام بر بنا بر بلاد اسلام و در خطبه جمعه كه است سيد ايام و او اركان بزرگ ان افلا
 و شفاق بود و ان ملعون درشت ملعون بود و نزد بسياري انساب و مورخين و بدو ابوي سفيان را
 و رئيس اهل شرك و كفر و نفاق بود و شيخ جمال الدين قدس سره در كتاب نهج الحق نقل كرده از حافظ ابو
 سعيد اسمعيل بن علي السمان الحلي كه او در كتاب مثالب بني اميه آورده كه شرح ابو القعوق محمد بن جعفر بن محمد
 همداني ميگرد كتاب سبعة المستفيدة ذكر نموده كه مجلس امنيت كه مسافرن عمرو بن اميه بن عبد الرحمن
 صاحب حال بود و عاشق شده بر بند و خمر معتد و بر نابوي نزديكي كرده او بوي بار دارند و چون حمل
 او فاش گشت از ميان مسافر كنجته از ترس ان موضع حيره رفت و عتبة مال بسيار را بوسفيان داد
 عقد و خمر خود و بيزه را بوي بست بر نبي و بعد از سه ماه معا و لعين از ان پلند متولد شد و شيخان اين يوم
 و ايم با امير المؤمنين صلوة الله عليه بر سر كين بود و بعد از ان لعين عايشه ملعونه و خمر را

که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بر دهره قبال کرد و مردم را بر منبر انحضرت برمی افکند و میخواند و میخواند
و بی اعتنایی بر سر خود میرفت و در و اینست از اهل سنت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود
او را که نود باشد که تو مقاتله کنی با امیر المومنین معصوم صلوات الله علیه و او مظلوم و تو ظالمه باشی و خبر
داد لشکری که سوار بودند نام آن عسکر بلند و او بلند و با حجاب و شب سکان اگجا با و آریزد و این جا
دید و با ننگشت و بعد از حفظ دختر بد اختر عمر لعین که آن ملعونه با این ظاهر می ساختند عداوت اهل
بیت و امیر المومنین راصلوات الله علیهم اجمعین و حالات ایشان مذکور است در سوره تحریم با کافران
و اصحاب تحم و حال آنکه اهل خلاف روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در امیر
المومنین را که تا علی بر که بر کاندنیک می راز تو بس مرار بخاییده و بر که مرار بخاند خدائرا بخاییده و
قرآن آمده که ان الذین لو ذول الله و رسوله لعنهم الله فمألک دنیا و الاخرة
و اعد لهم عذابا قیما و دیگر فرمود یا علی دوست نمیدارد ترا اگر مؤمن و دشمن نمیدارد
ترا اگر منافق و دیگر فرمود یا علی حکایت جنگ با من و صلح با تو صلح با من و دیگر فرمود که هر که ترا
سکینه فراسب کرده است و احادیث درین باب بی پایاست و دیگر ازین ملاعن طلحه بن عبید الله
نمی ست که بر سر عمالی بر بود و دیگر بر سر عوام اسدی که خواهر عالیه را داشت اسمانام که دختر ابی بکر
باشد که شمشیر کشیدند در روی انحضرت و در حمل با اتفاق عالیه محاربه کردند و مردمان را ترغیب
و ترخیص می کردند و دیگر بر سر اسپهبدی بود عبدالله نام از اسما که ملعون ترین مردمان بود و سخت تر
بعداوت اهل بیت علیهم السلام حمل نمود و در مکه خطبه خواند که صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و آله
نام مردم را بخاندنکرا و شدند و با اتفاق همه مردمان است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در امیر
المومنین صلوات الله علیه که تا علی رود باشد که شاید تو مقاتله کنی با طاغی و مارقین که اول
انسانیت بک حمل است و دوم خد صفت و سیم حکم پروان و دیگر از دشمنان امیر المومنین صلوات الله

که یک روز چهل تن بادی درآمدند و چون عمر لعین بنمودند چهار کس در میان بگری و در میان دستبند از آن کس
 بود و عاصی خوار و قصاب قریشی و بود که حضرت پیغمبر اصلی الله علیه و آله با ترنسب داده تا حضرت
 حق علایت فرستاد که آن سنان ملک هو الا بتی بدستی که دشمن تو یعنی عاصی است اخلاص
 اوست بناله بریده و ابتر و بود عمر و له الزنا پیش از پیدان بدترست بال پیغمبر علیهم السلام صلوات
 الاکبرست بخانی زردمان ملاست تابعی کردند که جز او را بعاصی منسوب میازی نه نامی سفیان گفت
 بسبب آنکه ابو سفیان مردی نخیل است و عاصی او را نان جامی میداد و در رعایت بواجبی می نماید
 و دیگر از مبالو کنندگان در عداوت اهل بیت علیهم السلام اللعین بن اللعین زیاد بن ابیه است که
 چون پدرش معلوم نبود او را زیاد بن ابیه می گفتند و مادر او جاریه بود مشهوره بزنا که نامش سیمیه بود
 و عبید نامی بود که او اعلام می بود از سی ثقیف و موخان و مخدنان آورده اند که ابو سفیان ایما
 واقع شد بلا و دیا ثقیف و خمر خود و در آن حالت درآمد سیمیه هر روز یاد از او میداشت و درین
 سبب معاویه لعین آن بیدین را برادر خواند و الحاق برادری با و درست داشت و این یکی از سبب
 و البته است بر کفر معاویه چه اجماع اهل اسلام است که بزنا نسبت ثابت نمی شود و الحاق ولد با و
 کرد چه حدیث است که ولد از آن صاحب فراتس است نه از آن زانی فرزند تراش و معاویه شوم آن
 می شوم را حاکم گوید که از آن ملعون خرابی بسیار کرد از نهب غارت و قتل شیعیان امیر المومنین
 صلوات الله علیه از آنجمله هفت نفر را کشت از بزرگان اصحاب حضرت پیغمبر و باران حمید و صفیه
 که آنها را بچهارماده اند حمر بن عدی و قمره و صفی و شریک و محرز و همام و کرام و دیگر از ملاحین کس
 یعنی عبید الله زیاده بی نهاد که بگفت امام حسین علیه الصلوٰه والسلام که قره العین سید شریک
 و سرور سینه زهر و حمید رشک کشیده و آب فرات از ایشان باز داشت و آنچه توانست بکشتیم و بکشتیم
 و سینه تا خون و عیون مظلوم را شربت شهادت چشاند و مصیبتی در هیچ زمان از آن عظیمتر

صلوات الله علیه بن ابی قاص قرشی است که از اهل سوری بود و بواسطه آنکه آنحضرت برادر او بود
که از آن کشته بود دشمن شد و میل به بیعت و خلافت عثمان کرد و دیگر ابو عبیده بن جراح قرشی است که
دشمنان بود و با عثمان وصلت خویشی است و دیگر عیلم الرحمن بن عوف قرشی بود که کینه با آنحضرت
اطهار می نمود و دیگر سعد بن عاص و دشمنان آنحضرت بود و دیگر خالد بن ولید مخزومی قرشی است آن
لعین سخت ترین دشمنان امیر المومنین علیه السلام بود و جمعی از مخدثین آورده که ابو بکر و عمر با او قرار داد
بودند که در حال غار امیر المومنین با صلوات الله علیه قتل آوردند تا بر صلیحی ابو بکر و ابا را داشت و گو
ابو بکر نیز در غار بود و که او را باز داشت و گفت لا تفعل یا خالد آنچه ترا گفته ام ایابکن در انسانی غار
آنحضرت و اگر نه او مضایقه نداشت و هر که دوست امیر المومنین بود با او در نهایت دشمنی بود و چون
حقیقه که گفتند که مال زکوة مال بغضی قبیل خودی و هم بفرموده رسول و امیر المومنین خالد لعین
بی دین بر سر آنجماعت اندوخت و در غار بود و در سجود و همرا گشت و مالک بن نویره را گشت
و همان شب با زن او فساد کرد که زن او را خواست آن لعین بی دین و دیگر حکم بن ابی العاص بن
عم عثمان را و در رئیس منافقان و دیگر ولید بن عتبہ بن ابی معیط که برادر ماد عثمان بود که زبان دراز
کرد با امیر المومنین صلوات الله علیه آنحضرت فرمود که خاموش شو ای زن فاسق و حق سبحانه تعالی
این بیت فرستاد که افسس کان مؤمننا کمین کان فاسقا لا یستون که حکم بن ابی
او و ایمان آنحضرت فرمود و دیگر مغیره بن شعبه که دشمن جدا و رسول اهل البیت بود و دیگر ابو موسی
از مشاهیر منافقان بود و بشومی او فتنه بخواجه بر بای شد و لمر معاویه غاویہ قرار گرفت و دیگر از
رو ساعی اهل نفاق و ضلال عمر بن غاص سہمی خویش را خلاص که با حیل دیگر در زور بر گیرد و امیر
صلوات الله علیه بر میان جان ناپاک است و از دین مثل سراز کمان جست و از مشاهیر بود و از زنان او
بر مادران یکدیگر بار بود که او را نابغی گفته و آن فاجره از مشهور ترین زانیات بود و در کتب معتبره

از ان عظیم تر نبوده بر وجهی که مشهور است و دیگر آن بن مالک که صاحب است چه در ایام حیات حضرت محمد
صلی الله علیه و آله ظهور آورد و چه در حال ممات از اجله از امیر المومنین صلوات الله علیه از و طلب شد که در
و حدیث من گشت مولا بن مالک را که در آنحضرت فرمود که در آن مجمع حاضر بودی چه مانع آمد از آنکه
شهادت نکرده ای گفت پرسیده ام و فراموش کرده ام فرمود که ای انس اگر دروغ گویی دین از حق
سجانه تعالی سفیدی بردارد که در تو که بجامه تنواری از پوشید او نموده تا در شبانی او علامت بر
ظاهر شد که بجامه تنی توانست پوشید و این عداوت میراث رسید مالک بن انس که از فرزند زاده تا
اوست و یکی از فقهای اربعه اهل سنت و دیگر از معاندان و مخالفان علی بن عمر بن سعد لعن است که
شکر عبید زیاد ملعون بنی بنیاد بود و در حرب بطن رسول النقیل ای عبدالله الحسین علیه الصلوٰۃ و السلام
و قتل آن شقی مشهور است و دیگر از ملالین شمر می آید پوشش لعین و سنان بن انس که یکی است از معا
که سر مبارک امام معصوم مظلوم را از تن اطهر شجاعت کرده که از ان حرکت شمع آسمان خون گریست
و در ششکان بخت آسمان بغض آن آمدند و لعنت بی دریگری کردند و عمر سعد خنجر حکم کرد تا کسی جز
از ان لشکر یان که اسبهار اندند بر آن بدنهای پاکیزه شهید یار این چه عداوت است که آن
ملاعین با اهل بیت طیبین و طاهرین کرده اند جز او مکافات اینان حواله فقر و غصبت و طعنت
اینها همه ناپاک و لذتنا بوده اند که این حرکات شنیع کرده اند از بی رحمی عدی و بی امید و بی عیا
و دیگر از ملاعین قاتلان بنی و ائمه طیبین و طاهرین اند بر وجهی که شیخ ابو جعفر محمد بن علی با یو
القمی قدس الله روحه و حماد زریب الاعتقادیه آورده در باب شهادت هر یک از حضرت سید المرسلین
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که بدست کدام یک از ملاعین شهید شده اند و اولای فرماید
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در عروه خمر خمودیه زخم خنجر میزد در لقمه توان در میان حضرت
بر و در کار خود در دنیا عالم بقا حلت فرمود و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در کربلا شهید گشت

امام حسین بن علی بن ابی طالب و حضرت امام حسن بن علی علیه الصلوة والسلام جده ملعونه بنی است زید
 ملعونه معاویه بن ابی ان روح اطهر من خطیره بدست شافت و حضرت امام حسین علیه السلام در کربلا
 بن السملعون بن غیر ذی الجوشن بن قی دوزن تبع نهید و خاندان مذکور شد و بان مرغ روح اقدس
 با علی علی بن سوزن و حضرت علی بن حسین صلوات الله علیها بن عبد الملک ملعون از دار فناء بقا
 رحلت فرمود و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه السلام بن عبد المطلب و بان ازین جهان بختان کرد
 اتصال و حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام منصور و القی مدین شهادت رسانید و حضرت
 امام موسی کاظم را صلوات الله علیه تا رون الرشید ملعون زهر داد و بان قدم مبارک از دافعا بعالم
 بقائنا و حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه زهر مامون الرشید ملعون شهادت یافت
 و بان شهادت غیر شهادت شافت و حضرت امام محمد تقی علیه الصلوة والسلام بن معصوم مدین با علی علی
 فرمود و حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه بن معصوم شهادت یافت و حضرت امام حسن
 صلوات الله علیه را متوکل ملعون زهر داد و بان بعالم آخرت شافت و هر زمان صدر الرحمن از آسمان
 بر قاتلان ایشان ریزانست لعنه الله علیهم علی اتباعهم و اعوانهم و مدد ان
 بدینهم و قال بمقاتلتهم و اضعاف این لعن بر آنان که اساس مخالفت نهادند و از طرده
 استقیلا الی بیت کشند و بنای بدعت نهادند و از نقی اربعه باطل از الی حنیف بن نعمان کوفی و ما
 بن النعمان و محمد بن ادریس شافعی که مدروین بین نهادند بر روایت الی هریره کذاب و عاصیه
 و عبد الله بن عمرو بن عاصی اخلاص معاویه غاویه و غیره بن شعبه و غیره ازین از خواص که عمره
 و مخالفان طریقه امیر المومنین علیه الصلوة والسلام بودند و آنان نیز که مدت دور در از سر وی مذاکره
 باطلان کردند و از طریقه حق اهل البیت علیه السلام منحرف بودند اگر چه بدست آن دونان
 کشید لیکن نیت دولت رسید بدست طایفه کاطره علیهم الضعاف التنا و التخر و الله لو بدین

یو بد بعد از دولت الثابتة مر عبثك و بنصر عزیز و تمکین میکنی و بجلال
 انصار هار و ساء ملوک مکتبه و اسراج بقیه و الیمتہ صلوات الله علیه
 و علیهم اجمعین و این خط قلم بر منم و لا اله الا الله صبح روز موعود است که در میان خلایق مقرر
 و معهود است که حضرت صادق علیه السلام این خط را بنویسد و فرموده شمع کمال اناس در وقت
 یوقبونها و دولتنا فی آخر الدهر یظهر یعنی هر جماعتی را از زمان دولتی است
 که انظار آن دارند و ولایت ما در آخر الزمان بظهور خواهد آمد لله الحمد و المنة که بکبریا
 دولت قاهره بر منابر ثناء و مدح ائمه اطهار و لعن ملعون اعدای نابکار بکوشش پوشش مردم دیدار
 و این خط را که ذکر کردیم درین کتاب مطاب کافیت کسی را که خواند باشد بطریق رشاد و راغب بود و نماز
 روز سجاد و الحمد لله رب العالمین فصلی الله علی محمد و اله الطاهرین فصل محمد در بیان
 و مراد بمعا و اعاده اجسام است بعد از موت و تفرق او و آن حق است و بودنی و دلیل برین ارجح
 و خیر است اول اجماع جمیع اهل ایمان و اسلام است و بر آن نگاری ندارد و مجلس از نشانی و اجماع انبیا
 حجت است و دوم اکثر سادات حق نبودی بر ائمه تکلیف قیوم بودی زیرا که تکلیف متیقن است که مستلزم
 تعویض است از آن شققت و ام بمشقت بی عوض کردن ظلم است و عوض در زمان تکلیف ظلم باشد
 بحصول غیر پس تلجاریست از سرری و دیگر تا حاصل شود جزا و پاداش بر اعمال و اگر نه تکلیف ظلم
 باشد و آن حق جل و علا محالست هم جزا و مجازات ممکن است و محضر صادق خبر داده بوقوع آن پس
 حق باشد و بودنی فاما امکان آن بسبب آنکه اجزای هست قابل جمع است و افاضه حیات بر آن از
 بالستی مثل از آن مشقت بصفه حیات نشدی و چون حق سبحانه و تعالی عالمست باحوال همه مخلوقات
 از کلیات و جزئیات و قادر است و توانا بر جمع آن زیرا که ممکنست و قدرتی تعالی قادر بر جمع
 پس زنده کردن اجسام ممکن باشد و اما اگر محضر صادق خبر داده بتواتر ثابت شده که حضرت محمد صلی الله علیه

سلم اثبات معاودتی فرموده و احادیث بر آن مرود یافته و این با لویه رحمه البیت و اعتقادیه آورده که
بنی عبد المطلب ان الذین لا یکنذب اهلک و الذین یکنذبون یلعنوا و الذین یلعنوا منکم کما
تنامون و لتبعنکم کما یستبقون و ما یلقون الموت دأبرا لا حنة او ثار
و خلق سبج الخلق و اعطاهم علی الله کفلی لنفس و احده و قال الله تعالی
خلقکم و لا یعتدکم الا کففس و احده یعنی ای سران عبد المطلب سستی که خاوی که ترا
حوال کانی میفرستد اول کذب است و نمیکند که آن خدا می که مراد استی فرستاده که میرد شما سخن
خواب می کشید و هر ائمه بر این سخن شویید بجا که سدا می شود و بعد از مردن خانه نیست و اقرار می کنند با
و آفریدن همه خلق و بر این سخن الشیاء بر خدای تعالی علم آفریدن یک تن دارد و بر این سخن که تن چنانچه
قرآن مجید فرموده که نیست آفریدن شما و نه بر این سخن شما بعد از مرگ بر مانند آفریدن و بر این سخن که من
ایات قرآنی بر جنس جسمانی دلالت دارد و انکار بر حادث پس آن حق باشد از انچه و ضرب لستام
و لستی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مر
و هو یکل خلق علیهم و نزد برای باشد یعنی امر عجیب آورده آدمی و فرستادش کرده آفریدن با او
نفست که زنده گرداند استخوانها را و حال آنکه فرستاده و تپا هشته بگوای مجر زنده کرد و این از آن
که بقدرت کامل یافرد آنرا اول را و از عدم بوجود آورد و او همه آفریده و انست و دیگران است
آتی که اکا داخفها النجری کل نفس بما نسعی یعنی بدستی که رستخیزانیده است و هر کس
که ظاهر کرد و آنرا با داشت داده شود بر تنی مانجه می شناید از سبک بد و دیگر از آیات و درین باب
و آنچه اعاده آن واجبست بر دو قسم است یکی آنکه واجبست بطریق عقل و نقل و این آنست که هر کس
باشد از جنس انسانی که از اب و آب و سبک باشد یا هر که بر حقی از عقاب باشد یا هر که از جنس انسانی
یافتند و دیگر آنکه او را حقی نباشد خواه نفس الهی باشد یا غیر او از حیوانات است و جزیه واجبست

واجبست اعاده آن زیرا که قرآن دلالت بر آن اخبار متواتره اخباری نماید از آن چون ثابت
 شده نبوت نبی ماصلی الله علیه و آله و عصمتش تحقق گشت پس نبوت پیوست که او صادق است و هر چه
 اخبار فرموده بوقوع آن خواه آن سابق باشد بر زبان آنحضرت مانند خبر دادن از انبیا علیهم السلام
 و امتان ایشان و احوال فزون یا ضمیمه غیر آن یا در زمان خودش بوده باشد مثل اخبار بوجوب
 واجبات و تحریم محرمات و مذنب منذوبات و نص بر امامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
 و غیر ذلک من الاخبار یا بعد از زمان آنحضرت و آن یا در زمان تکلیف است یا بعد از آن
 آنحضرت امیر المومنین یا علیها الصلوٰه و السلام که ای علی زود باشد که مقاتله کنند ترا تا کنش و با قتل
 و قاسطین یا بعد از تکلیف خبر داده باشد مثل احوال موت و آنچه بعد از آن بوقوع می آید از عذاب
 قبر و صراط و میزان حساب و سنج آمدن جوارح و اعضا و پریدن نامهای اعمال از زمین و شمال و احوال
 قیامت و کیفیت خسران اجساد و غیر ذلک از احوال و واجبست اقرار با آنها همه و تصدیق بآن زیرا که آن
 ممکنست و استیلا در آن نیست و حال آنکه مخبر صادق خبر فرموده بوقوع آن و از آن جمله ثواب و عقاب
 و تفصیل آن منقولست از شرح اقدس که بمسئله آن خواهد رسید و واجبست اقرار و تصدیق بکلیه احوال
 قیامت و ادعای او و کیفیت حساب و میروان آمدن بر زمان از قبور و بر بابی داشتن نشور و رجوع
 بهشت و دوزخ که بهشتیان در بهشت با انواع حضور و سرور و راحت گذرانند و دوزخیان در دوزخ
 با انواع عذاب آلام بسر گذرانند و آورده بر آن اخبار صحیح از قرآن و حدیث و اجماع جمیع اهل اسلام
 بر آن با عدم احتمال آن حق باشد و بودنی و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
 سیدنا محمد و آله اجمعین باب اول در شمه از احوال حضرت رسالت صلی الله
 علیه و آله از ولادت تا رحلت و آن شتمن برده فضل فصل اول در ذکر حمل و ولادت و اسامی و القاب
 آنحضرت صلی الله علیه و آله روایت گشت ابوعلی فضل بن حسین الطوسی رحمه الله از شیخ خود که آنحضرت

و کنگه معظمه سر قبا ابد تعالی متولد شد و در روز جمعه وقت طلوع آفتاب هجدهم ماه ریح الاول در عالم الفیل بدن
مدت سی و چهار سال هشت ماه که بنشیند بود از سلطنت نسری نوشیروان بن قباد و هشت سال و شش
از پادشاهی عمر بن عبد الله که پادشاه عرب بود و آنحضرت پنجاه و سه سال در مقام داشت و در چهل سالگی
به یوفی فرود آمد و بعد از سی و سه سال که از زمان وحی گذشت بود بجزت فرمود بعد از مبارکه و در ایام حمل و شب
ولادت بسیاری از غرائب و عجائب بطور رسید از انجیل عبدالله عباس و آیت که ذکر از دلائل حمل حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آن بود که همه حیوانات که در قریش بودند بسجین آمدند و گفتند که مادر محمد صلی الله علیه و آله
الیه بوی حامله شده و او اسیران این زمین و آن این جهان خواهد بود و هیچ قبیل از عرب نبود که بر حمل آنحضرت
واقع نشدند و تحتانی ملوک کتبایره در آن وقت سرنگون شدند و در مشرق و مغرب و خوش و طیور با
یکدیگر کلمات میدادند و حیوانات دریای نیز سرین سبیل شادی می نمودند و می گفتند که وقت آن است
که دنیا بنور وجود الی القاسم منور گردد و دوازده ماه تمام در شکم مادر بود و در آن مدت از آن حمل هیچ نوع
ضعف و الی مادرش نرسید و پنج و شصت و در شعب الی طالب نزدیک حجة الوسطی آمنه بوی حامله
و در زمان حمل می گفت که من هیچ بار کران و تغیل جنای که زمان حامله در خود یا نماند نمی بایم شبی در خواب دیدم که
میگویند که تو ابستی نفعم نمیدانم گفت ملی تو ابستی سید کائنات و این واقعه در شب و شش و شصت دیده بودم
و الهام رسید بمن که این فرزند را بنام احمد بنحوان و در روایت دیگر آمده که در خواب دیدم که مرا متولد شود
او را محمد نام کن که اسم شریف او در تورات جامد است و در انجیل احمد و این تعویذ در کردن او با و سر گفت من
درین انساب رشدم دیدم که بر بالین من صحیفه از طلا افشاده و بر آنجا این تعویذ نوشته عیدک با و
من شش کل حاسد و کل خلق ما سرده علامت او آن باشد که با و ی نوری بیرون آید که
شهر مصر از شام در مکه نموده شود و از جمله فضل و شرف و بمن و کرم و برکت آنحضرت کی است که در
زمان آنحضرت حق جل و علا اصحاب قبل را ملاک که در مکه خایه کعبه است و قصه فیض و فیض بر سبیل

بر سبیل احوال آنست که چون ببردین شهرم ایو یکسوم از قبل کاشی که با و بناهست بود برین غالب است چون
 دید که خلایق در ایام موسوم بیکه معظم میزفتند و حج می کردند و تعظیم آن خانه بجای می آوردند پرسید که
 سبب آنست که آنرا عبادت و بانی آن کسب و آنچه بنا کرده اند گفتند حضرت ابراهیم علیه السلام بنا کرده و از
 سنگ ساخته و چون آبا و اجداد عرب تعظیم آن می کردند ایشان نیز آن قاعده را مرعی می دارند گفت
 بحق عیسی سوگند که من کعبه را از آن بهتر از برای شما بنا کنم و غنای این عهد و فاکم انگاه فرمود و تا غایب
 از خام سفید بنا کردند و بر کار بستند و مرصع کردند و قلیس نام کردند و بعد از آن خلایق را می فرمود
 تا آن خانه را بزرگوارتر کنید و بزرگوارتر کنید و زیادت نمایند که زیست آن بنیست و در جای خود
 هوا واقع است و بسیاری از خلایق میل کردند بزیارت و طواف آنگاه و در موسوم باجای رفتند تا این
 خبر تسکینان حرم محترم رسید مودی از بنی النضر و بعضی گویند نفیل خشمی بود که روزی کین کرد و شهنشاه
 آنجا را خالی یافت محراب بجا را بنیاست اندو کرد و بیرون آمد چون مردم آن حال مشاهده کردند از بر سر
 اختیای نمودند از آن حرکت او غضب شده گفت البتة این فعل عیست که در مقابل کعبه ایشان این خانه را بنا
 کردیم من بروم و کعبه ایشان را خراب کنم و منهدم سازم چنانچه از آن اثر نماند و این سخام را اعلام تجاشی کرد
 و فیل محمودی را انداختند و آن فیلی بود بغایت عظیم و جیم و با قوت کس مثل آن ندیده بود و آن فیلی را
 فرستادند با هشت فیلی دیگر و قوی بود و آرزو فیلی دیگر و متوجه شدند با دشمنی از ملوکات من بود و او را در
 نغری می گفتند با و محاربه برخواست و او را بر غالب آورد و اگر رفت خواست که بکشد او گفت از قتل من چه حاصل
 بغیر از ذاب عاجل عاجل او را کشتند و نکشتند و چون نزدیک ملا و خشم رسیدند گویند نفیل من خشمی
 بود و خروج کرد با بسیاری از قبایل من و محاربه و مقابل در میان ایشان واقع شد و نفیل را نیز
 بست آورد پس نفیل گفت که ای ملک مرا کشتی که من ترا دلالت کنم برین عورت که مرا کشتی و من
 آنجا را نیکو میدانم و او را کشتند و با خود می داشتند تا نزد یک مرد رسیدند مودی بود و از حبه که او را بود و

مقصود گفتندی و مقصدی لشکر او بود و او را امر کرد که برود و بگوید عمارت کند و گوید بفرستد که ابر به می گوید که من
بخوابی خانه آمده ام نه بقال اسود آمد و اموال اهل مکه را عمارت کرد اکثر مردم که بخت بکوه فتنه و جزایر به معنی
راسند و بنجام گذارد و اموال و متاعی که عمارت کرده بود بر کوفته بنزد ابر به آورد و از انجمن دولت شتر ابر به
المطلب عمارت برده بود عبد المطلب شتران برخواست و در پیش ابر به آمد ابر به را از آمدن او خبر کرد گفت
بیاید و ابر به بر تخت نشسته بود چون عبد المطلب آمد و او بغایت مردی باو جاہیت و بافرمود ابر به بر پای
خواست و او را تعظیم بسیار کرد و در تخت بنزد آمد و بر لباط نشست و بلوی صحبت داشت ابر به بعد از آن
بر سید کای سید قریش حاجت تو چیست گفت نام من که شتر است ان مرا پذیرد پس دید گفت سید شتر است
که عمارت خواهی کرد عبد المطلب گفت مرا حد آن نیست که شفاعت بگویم به آن خانه را خداوندی است و او محاسب
خانه خودی کند من صاحب شترانم نه خداوند خانه ابر به را شرم آمد از خود شتران او را بارسد و او شتر
از ابر برداشته آمد تا سر کوه خرا و از روی تضرع چند منی سخنان باین مضمون شعر خدا یا لشکری بی جسم
خونخوار، بقصد کعبی سازند بیکار، همه با قیل و خیل غم دارند، که کرد از خانه کعبه آرنده دلبری کردند
ایشان بجهل است بنزدت وقع ایشان سخت سهل است، تو دفع شتر آن لشکر توانی، از آن
ایر خانه نتوانی، برین خانه تو فرصت کی دبی شان، و کفر فرصت دبی سریت بهمان بعد از آن که
بشکر تمام روی به پشت الحرام نهاد با قیل و خیل محمودی و قیلان دیگر نقل آمدند و قیل اعظم و سر در گوش
او نهاد که ابر به ترمی برود که خانه خدای را خراب کنی این کار خواهی کرد قیل غنی الحال خسبید و در چند بی
مهرت گفت ردای او را بجانب بیکر کشیدند بمید که میرود بانه بهر طرف که غیر کعبی برودند ای وید
و بجانب کعبه می رسیدند نمی رفت بغیل میرفت تا خود را بکوه کشید تا گاه مرغان لی پان در آن صحرا
از جانب کعبه می آمدند و با هر یکی سه باره سنگ می زدند و می گفتند و دعا می گفتند و می گفتند و می گفتند
مقارن غلامی ناعسی بود چون بالای سران لشکر رسیدند لشکر که شتر در این سنگ نازانید

مفتی ابی انصاری صاحب دایۃ العین نے یہ جواب لکھا کہ یہ جوابی ہے۔

سالی بود و دیگری گوید که ششصد و سی و سه سال سبحان عباس آورد که بخوار و بافند و سالی دیگر
سفران کوفه اند که از آدم تا نوح هزار سال بوده و قول دیگر آنست که دو هزار سال از نوح تا ابراهیم و هزار و
چهل سال از ابراهیم تا موسی هزار سال از موسی تا عیسی و هزار سال از عیسی تا حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله
و آله بافند و نعت سال و الله اعلم بحقیق الاحوال ابراهیم متحول که گفت در روز جمعه چون مراض
حمل شد او از بی باهت و عظمت شنیدم که ترسان شدم و جان دیدم که جناح مرغ سفیدی بر تنم من بالید
شد و آن ترس از من نایل گشت چون نگاه کردم قدمی شربت سفید دیدم تصور کردم که شیرست و من شدم بودم
اشامیدم از غسل شیرین تر بود و از نخ خشک تر و نو عظیم از من بیرون آمد و جماعتی زنان دیدم دراز بالا که در
حوالی من نشسته بودند و من تعجب میکردم که ایشان از کجا اند و آن حال بر من شکنین نمود و در هر ساعتی از زمان
طلق او از غرب می شنیدم ناگاه و بای سفید طولانی آوردند و نذر رسید که او را از خشم خلاص نگاهدارم
و جماعتی مردان دیدم که در هوا استاده بودند و در دست ایشانان بر تپهای نقره بود و عرق از من میکید
از آن بوی مشک میدیدم و عبد المطلب غایت بود و میگفتم ای درین چه بودی اگر او حاضر بودی و مجموعی
چون قطعه نور دیدم و جمع مرغان را دیدم که آمدند و منقارهای ایشان از زمره بودند و بالها از نقره
و حق تعالی رفع حجاب فرمود و تا شرق و غرب عالم را دیدم بر خط کعبه و علیها از نور دیدم که برافراشته بود
و در زمان وضع حمل نکیه بر آن زنان کردم و در غایه او را بسیاری شنیدم اما کسی را نمی دیدم و چون
محمد صلی الله علیه و آله بوجود آمد سجده رفت و چون کعبی که تضرع کند دست بر آسمان برداشت و علم نیاورد
و دو بار فرشت است بر بازو سفید دیدم که فردا آمد و او را برداشت و از خشم من غایب شد از من که او را
در موالید انبیا باز دارند تا برکت یابد در آنجا و تربیت پذیرد و تشریف کرامت بروی پوششید و بر ابرام
عرض کنند و در ریاضه تا او را بشناسند و نام وی در آنجا ماهی است تا مجموع کفر بوی نایل شود پس او را
باز یافتند و صوکت سفید بجهت و در زیر وی حریر باره بر گسترانیده و مغایع عالم در دست وی نهاده و

در دست وی نهاده و شخصی می گفت که این محمد است که معراج نصرت و نبوت در دست و لیست
 این باره دیگر فرود آمد که او از استبج جاح طایر از ان می شنیدم و او را از نظر من غایب کرد و چون
 زمانی در از شنید شنیدم که در شرق و غرب نذر کرد و در او را بر روحانیان انس و جن عرض کند و
 به غیر ی آدم و قوت نوح و خلقت ابراهیم و طریقه انجی و لسان اسمعیل و نجات یعقوب و جمال یوسف
 و صودت داود و زکری و کرم عیسی و معجزه موسی بدید و در بحر اخلاق جمع بنجران فرود برید و او را باز
 یافتیم در حریر باره سفیدی بجهده و مار عین از وی حکید و شخصی ملکیت محمد مجموع دنیا را قبض آورد
 و هیچ نماد نکرد مطیع و منقاد وی کردید پس به فرودیم که روی ایشان احسن و جمال چون آفتاب
 می تابست و یکی ابرق نقره در دست داشت و دیگری طشتی از زمره سبز آنرا چهار گوشه بود و در
 گوشه از ان دری تابان مرکوز بود گفتند این گوشه ها عالم است هر جانب که خواهی فرا گیر حضرت صلی الله
 علیه و آله دست در میان طشت نهادند رسید که او کعبه را فرا گرفت و آنرا قبله و مسکن او ساختیم پس
 صاحب طشت او را برداشت و در طشت نشاند و از ان ابرق آب بر روی ریختند تا او را سفید
 شدند و سر و بانی او را بوسه دادند و حریر دار که رضوان بود دیگر بار او را در حریر بجهده و بمنک اف
 سطیب کرد و امیزد و لحظه او را در زیر بال خود گرفت چون بیرون آورد و بروی تئوید خواند و بروی
 دست مالید و گفت یا محمد نجات یار ترا که همه علوم بنجران در دل مبارک تو نهادند و تو عالم و جامع
 و ابعین این قافیه معراج هشت در دست است و شخصی دیگر دیدم که دندان در دهان وی نهاد و او را
 خبری میداد بن مرع که که خود را دانه دند و زیادت میگرد و دروغن بر سر وی مالید و موسی او را
 شانه کرد و سر بر در جسم وی کشید و از نظر من غایب شد و من متحیر بودم و یکی را از قوم خود میخوانم
 و نمی یافتم و دیگر باره او را از پیش من برد و او را در دهان ماه می تابید و بوی خوش و مشک از وی
 گفتند او را در جمیع بقاع زمین گردانیدیم و بر آدم عرض کردیم او را در بر گرفت و دعای برکت بر وی

تواند و گفت بشارت باد برای محمد که سید اولین و آخرین فرزندان من خواهی بود پس او را با من
سپرد و می رفت و باز میگردید و می گفت هر کس که دست در دامن تو زند و فرمان تو برسد حاد است
دنیا و آخرت یا بد پس عبدالمطلب در آمد و از این حالات خبر داد و گفت امشب در کعبه بودم و نیاز
داشتیم ناکاه کعبه را دیدیم که بسجده درآمد بر مقام ابراهیم و باز بحال خود رفت و بگری غمگین
می گفت ای خدا که خدای محمد این زمان ترا از پندی اصنام پاک گردانید و پیل را دیدیم که در حجره افتاده بود
و رسید که آمنه را بسری در وجود آمد و حساب رحمت بر وی نازل شد و خدا را حضرت جلیل رسید که محمد
که خلق را از ظلمت کفر و جهالت براندازد و بر دشنامی شریعت و هدایت رساند ای ملائکه گواه باشید
که او را منافع خزان دادم و سید خلایق ساختم عبدالمطلب گفت چون این سخن شنیدم متحیر شدم و گویا
زبانم بر طوف شد و تصور کردم که خواب می بینم و دست بر جسم مالیدم و خود بیدار بودم پس متوجه باب
شستم و دیدم بطحافتم صفرا دیدم که مرتفع می شد و غصه می نشست و مرده مضطرب بود و اکنون
چون بجای آمدم ترا چنین دیدم و هیچ از نفاس در تو نیست عبدالمطلب گفت کجاست تا او را بهیم گفت
در اندرون خانه است و گفته اند که او را تا سه روز هیچ افزوده نباید نمود عبدالمطلب گفت من تاب ندارم
ماندرون خانه رفت شخصی گفت یا عبدالمطلب آدمی را بدیدن محمد راه نیست تا آن زمان که ملائکه جمله زیارت
وی کنند عبدالمطلب بیرون رفت تا خبر لقوم دید زبان وی گرفته شد تا هفت روز عباس رضی الله
عنه روایت کند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خسته کرده و ناف مریده بوجود آمد و عبدالمطلب
از آن تعجب میکرد و گفت این فرزند را شایسته عظیم است حسان بن ثابت گفت هفت سال بودم
بر سر تلی رفتم در آنجا یهودی دیدم که التشن برافروخته بودند و او را می داد که ای جماعت یهود حاضر
شوید چون حاضر شدند گفت امشب ستاره احمد طالع شده است و آن کوکب خاتم انبیاست و او را
بوجود آورده است خلایق تعجب کردند و آن یهود زنده باید حضرت رسالت عظیم گشت و یهودی شرف

والفضل ومحمود ووطد وسين ومدر ومربل وعبد الله واحمد ورحمة للعالين ولعمرة الله وعودة
الوفاي والصرط المستقيم والنجم الناقب وكريم وواعي الى الله وكجتي والوالقاسم وحسبته ونفع
ونفع ومتقي حطاهر وميمن وصادق ومصدق واهدي وسيد ولزاد وسيد المرسلين وقلة
العر المجملين وخليل الرحمن وصاحب الخوض النورود والشفاقة والمقام المحمود وصاحب الويل
والفضيلة والرحمة للرفعة وصاحب الكاج والمعراج واللوار والاب البراق والناقة والنجب
والسلطان وخاتم العلامات والبرهان ومغم ومقدس وروح القدس وروح الحق وور الخليل واقلط
يعني جدا كنده حق لا باطل ودر نوريت مازنا يعني نبي والقاب انحضرت بسيارست و مناقش بنشايان
مقدار الكفاكرو الله اعلم بالاسرار فصل دوم در ذكر ابا و اجود رسول صلى الله عليه واله وسلم از آدم
جعفي عليه السلام تا عبد الله عليه الصلوة والسلام واسامي ایشان روايت است از سعيد الصاري او
گفت كه بدم بمن روايت كرو از كتب الاخبار كه او برائي من تمام احوال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
بيان كرد جدا و اوصاف و اخلاق انحضرت را نيك مي دانست و بدم من با او چند مدت به قافيت
تا يك نزي بنا بر حكاياتي كه نسبت باوي كفتند گفت اين را با من مگوئيد كه از اوصاف رسول الله صلى الله
عليه واله جبري من است انگاه صند و قه كو چي بيرون آورد كه از در غيد بود و بر دقفل بود و از زر
سرخ و هري نيز بر آن بود مهر را برداشت و قفل را بكشود و حرير سبزي از انجا بيرون آورد كه بمنشايان
بجده بود و گفت اوصاف و اخلاق و حالات حضرت رسالت صلى الله عليه واله در اينجا ثبت است
حاضران كفتند كه ما را از افرينش انحضرت خبر دار كن كه بچه كيفيت موجود گشت كعب اخبار گفت و دين
طو ما چنين مرقوم است كه چون حق سبحانه تعالى خواست كه آدم صفي را مافر مد بعد از انكه نور محمد صفي
را صلى الله عليه واله خلق كرده بود و هنوز ارسال قبل از ان و بعضي بشير كوفته اند كه اول ما خلق الله نور
جبرئيل عليه السلام بنشاند ما ملاكه بسيار از خشكان حجت بارگاه بويت از ملاه اعلى بر صغير او امر فرمود

امیر مومنان پاک سفیدار موعظی که اکنون رفیق بنور مقدس انحضرت است بر داشتند و با هم
 سرشتند و با نها جنت فرو بردند و آن نور را بوی آمیزش دادند و آن بنیادهای شریفه و آن نور و رو
 بود و بعد از آن در خاک پاک آدم بود و بیعت نهادند تا حضرت معبود آدم صغی را موجود کرد و ایضا در قلم شریف
 هر کشید آن نور در پیشانی او می درخشید و او از غی ازان نوری شنید گفت با خدا یا انجا و اوست حضرت
 که این نور خاتم انبیاست صلی الله علیه و آله که مشغول تسبیح و تهلیل حضرت معبود بی نیاز بنده نوا است
 آدم آن خاتم از فرزندان تو خواهد بود در آخر الزمان بعد از آن حضرت سبحان جلالت قدره عهد و پیمان
 فریاد گرفت از آدم که نه این امانت را که در اصل با ارحام با کان از مردان و زنان و بعد از آن نور
 و جبین مبین آدم علیه السلام می درخشید چون آفتاب خشان و ماه تابان تا آن زمان مواصلت نکند
 داد و در حالتی که رحمت بهشت بر ایشان ریزان بود و این بعد از قتل نابل بود که برادرش قابیل کشته شده بود
 بجهل سال تاشیت نمی که بدینمه انبیا علیهم السلام بود و وجود آدم آن نور بوی انتقال یافت و در پیشانی وی
 می تابید و آورده اند که در زمان حمل بهشت این نور در بشر توانیز تابان بود و روز بروز حسن او و حسن بی
 افزود و فرشتگان هر روز نزد او آمدند و درود و تحیت حضرت عزت رسانیدند و واجب بهشت نمود
 تا حوالا شامیدی و هر زمان سبزه فرح و سرور و شادی و حضور در چمن و جو و شش میدیدند و او اینچنین بود
 می یافت تاشیت از سنگهای شکم توانی صفای عالم شتافت و پیش از آن هر بار که حوا بار داشتند و بکجه
 کی نزد ویکری ماده بغیر ازین بار که شیت فرمود و بعد آمد در پیون از صله مذکور است که کوا از آدم
 با قصد نوبت حامله شد باین کیفیت و او را رهنمای اندی گفتند چه و عطیه بود و نیل بود از نابل و چون عالم
 را بنور حضور خود مبارک حق سبحانه تعالی در میان او و میان ابلیس لعین حجابی ساخت که خلط با نفس ساله
 راه بود بسبب آن نور که بر چهره او می نمود و همچنین با او بود و این فرات نمیکرد تا آدم علیه السلام را اجل
 رسید و کابل و کجه کمال بزرگی کشید آدم گفت که ای فرزند و لبید بخدا که حق سبحانه تعالی ازت بماند

در حدیث که این نور را ماکیر بن موسی بود یعنی بیستم اکنون من ترا وصیت می کنم و عهد می بستم که هر گاه
عمل کنی و این نور را بجل یا کی قرار دهی و او فرموده را جان قبول نموده و تلقی فرمود آدم علیه السلام
یا الهی و سیدی بفرموده تو انبیا پیمان استدم و عهد بستم التماس دارم که فرشتگان جبرئیل
بر این امر گواه باشند آدم علیه السلام نور سخن با جبرئیل میزد بود که جبرئیل امین از نزد حضرت رب العالمین
نازل شد با هفتاد هزار فرشته و حریر سفیدی آورد با قلمی از قلمهای بهشت و گفت السلام علیک ای آدم
حق جل علا تر اسلام می رسد و می فرماید که وقت آن شد که نقل کند نور محمدی از وی و با صلابت طاهره
و بارعام با کبریه بگذرد بنویس ای آدم بدین قلم برین حریر این عهد نامه را با گواهی این فرشتگان بهشت
آسمان آدم نوشت بر آن وجه و مجده مهر کرد بخاتم جبرئیل علیه السلام و دو حلقه بهشت آورد و در آن بهشت
پوشانیدند که از اطراف آن نوری پاشید و بر توان بهمی رسید و حق سبحانه تعالی جلالت عظمت
از نزول فرشتگان محو آله بیضار از نی بوی داده بود و او در حسن و شمایل مثل حوا جلوه می نمود و این عقد
بخط جبرئیل علیه السلام بود و با شهادت فرشتگان و در آن وقت قبل از زرد زدن و محو آله بود
انجا انبیا علیه السلام سپردند و او بالوش بار داشت و چون حامل شد از هر موضعی او را می شنیدند که
باد ترا ای بیضا و بشارت باد ترا بنو خاتم الانبیا محمد مصطفی صلوات الله علیه آله الاتقیاء که در تو بود
سپاده اند انگاه حاجی از نور در پیش او فرو کرد استند تا خلق او پیرانه بنیند و از کید ابلیس امن بایند چون ان
بوجود آمد نور رسول الله را صلی الله علیه و آله در میان هر دو ابروی وی میدیدند تا او بحد کمال رسید پس
گفت ای فرزند بد زن مرا فرموده که از تو عهد و پیمان بستم که زن کجواهی مگر باک ترین زنان عالم و
الوش وصیت شیت را قبول کرد و در دم والوش فرمود بر آن وجه یقینان و قیام ملائیک و جهلائیک
بر برد و او را زنی خلاست برده نام او حامله شد با خنوع و او او را پس مغیرت علیه السلام چون او را پس خود
آدم فی الحقیقت خود آمد و چون بدش نظر کرد نوری دید بود و او را در میان او رویش بد گفت ای فرزند ترا

این فرزند ترا وصیت می کنم باین نور که داری آنرا استوار بدار و در آید محل ظهور و بموجب فرموده پدر زنی بخواهد
 بیرون خانم نیکو سر انجام و متوشیح از موجود گشت و از متوشیح ملک و مردی تا فوت و تن آو بود زنی
 خواست قیووش نام و او دختر بر کائیل بن مخائیل بود و نوح علیه السلام که شیخ المرسلین است و این بخت بران
 ابو العزم است از متولد شدن پدر نور رسید بشر در جن مبین و مشاهده کرد گفت ای پسر این آن نور است که
 انبیای کرام و از انبیا می گویند و این نور محمد است صلی الله علیه و آله که بعهد و مشایق اشغال خواهد کرد
 از اضلاب طبعه بار عام طاهره تا وقت ظهور وی در آید و از همه عالم بسراید و من وصیت میکنم ترا بزنی پاکیزه
 و خوشبخت و بموجب فرموده زنی بقصد نکاح در آورد و عمره نام و او از مومنات صالحات بود و سام
 از متولد شد و چون نوح علیه السلام نور موفرا تسر و حضرت مصطفی راض در شیره او دید تا بابت آدم
 علیه السلام که بوی رسیده بود با در سید و آن از در بیضا بود که دو در داشت و بهیچیک از طلا و
 بودند و کوشه های آن از زمرد بود و عهد و مواثیق انبیا علیهم السلام تمام در آن تابوت میستور بود و او
 از زمان ملوک جهان خواست که در عالم نظیر داشت بحسن و جمال و خوبی او بود بر وجه کمال از نهند از او
 بوجود آمد چون پدر نور زنی در مثنای بسردید وصیت بان کرد بوی و آن تابوت را بوی بسرد و از
 فحش زنی غایت مر جائه نام دعا بر از و موجود کردید و او بود علیه السلام و چون عهد موجود کردید
 کوش بر کس از کوشه اواری می شنید که این نور پیغمبر آخر الزمان است که بتبارک الشکده و تهایه راز بر و بر کس
 اطاعتیان را جان سازد و عهد علیه السلام پاکیزه ترین اهل زمان خود بود و چه سمت پیغمبری داشت
 زن با حسن صورت و سیرت خواست نام او میشناخا قانع از متولد شد و از قانع شایخ و از شایخ از عو
 و از بار غوی سرور و از سرور و از ناخور تا رخ و زمان ایشان همه از با کان بودند و تا رخ زنی
 خواست از بانام دختر تر قاکه او از بزرگان عظام و کرام بود و حضرت ابراهیم صلوات الله علیه که بمعز
 برسل ابوی العزم بود از و موجود گشت و چون او بوجود آمد نور او شعله شنید و بر توان بمشرق و مغرب عالم

رسید و عمو دینی از آن نوزاد مرگزین با جری برین بپسند بود و بهر جا از آن بابی رسته که بسجده و به
حضرت ذوالجلال حل جلالت اشتغال داشتند که در شکان هفت آسمان از او از وطن بخرن آن سال
و این آمدند و کفند باز خدایا این چه وارثت که باین صوت خوشن بزرگو فکر حضرت بی نیاست فرمود که
این نوزاد محبت که با تسبیح و تحمید مسائست و من که خداوند هم خلقی نیافریدم که بهتر از محمد و آل او باشند
علیهم اجمعین و دیگر امتان نیکو سرتان وی که بهترین امتان بشینانند و او حبیب دوست منت و هنوز
آدم علیه السلام مان آب کل بود که نام پیغمبری بروی نهادم و من او را بصلی تو در آم و از صلب تو پیوست
آدم بصلب بر تو اسمعیل علیه السلام شارت باد ترا ازین بس که بادی تمام برکت و خیر و ابراهیم علیه السلام
ازین خبر مسرت اثر ساره را خبردار کرده بود که زنی بود که خوشحاله تعالی و برافزندی خواهد داد که
نوزاد محمدی در حین او بهوید باشد و ساره توقع آن نوزاد داشت تا آنوقت که با جربا در آمدند با اسمعیل
ساره اند و بکین شد و بسیار اظهار خرمی کرد که چرا چنین شد چون اسمعیل موجود آمد غیرت و ساره کار
کرد و بکینست و گفت ای ابراهیم نمیدانم که حجت که در میان خلایق محروم ماندم از فرزند حضرت ابراهیم
علیه السلام گفت نوزاد میباش از رحمت الهی شاید که ازین غم ترا فرجی بظهور آید و این قفل بسته ترا غیب
مفتاحی روی نماید پس ساره منتظری بود تا آنوقت که اسحق علیه السلام بوجود آمد و منبر اسمعیل از جای
متولد شده بود و چون ابراهیم را علیه السلام وفات نزدیک شد فرزند آنرا جمع کرد و ایشانرا کشتن لغو نمود
چون حاضر شدند تا بوقت آدم علیه السلام را آورد و ساره را کشت و در آنجا بود و ایشان نمود و در
جمله درو خانها بود و بعد از انبیا و اولین و آخرین و آخرین خانه بود و از یاقوت سرخ نام رو سید المرسلین
و خاتم النبیین بود و در آن خانه مشاهده کردند که آنحضرت در آنجا بنهار مشغول است و امیر المومنین صلوات
علیه و آله و سلم شمشیر کشیده بر گردن نهاده بر پیشانی وی نوشته دیدند که او برادر جان برابر رسول الله
است و بر سر عم و داماد است و درین اوقات باز وی این استوار کرد و ذکر دیگر گرفت ایشان جماعتی را دیدند

جماعتی را دیدند و چنان یافتند که اینها انصار و اعراب و انجمنی بر علی السلام بودند و شنیدند که ایشان
در قیامت نوزی باشند و خشنده تر از نور آفتاب و دنیا ابراهیم علیه السلام گفت نظر کنید ای فرزندان من و بزرگان
و ببینید که انوار انبیا چگونه نقل می کنند لعل سبحان الانوار محمدی صلی الله علیه و آله که نقل می نمود و بعد از اسمعیل
علیه السلام نگاه نظر فرمود ابراهیم علیه السلام در روی اسمعیل و آن نوزاد دید در بطنی وی گفت بشارت
با تو ای پسر که حق سبحانه تعالی خاص گردانید ترا بمحمد و از عهد پیمان است مثل دیگران پس آن نوزاد همیشه
بر جبین اسمعیل علیه السلام تابان بود تا آنکه ناله دختر حارث را بر نی خواست که در صورت و سیرت نبی بدل
بود قیدار از وجود آمد و چون اسمعیل آن نوزاد چنین قیدار دید تا بوقت آدم را بویید کرد و او را وصیت فرمود
بمحفظه دین خدا بجلت قدره و سنت انبیا علیه السلام و فرمود که آن نوزاد را جای ندهد مگر در باکترین زمان
این دنیا بعد از آن قیدار بخود اندیشید که اظهر زنان عالم از ولد اسمعیل علیه السلام خواهد بود و از ایشان
را بعقد کناح در آورد و او جوان با کبره نیکو نهاد و بود و رسید قوم و بادشاه بود و خصلتها نیکو داشت و صید
نیکو کردی و تبریکها انداختی و در سواهی بی بدل بود در قوت و جرات در آن زمان نظیر داشت راوی گوید
که هر چند زن از قبیل اسمعیل خواست او را از ایشان فرزندان صورت منت و گویند و است زن از ایشان جوان
بود هیچ یک از ایشان حامل نشدند مگر وزی را صید باز گردیده بود و بسیاری از خوش و طیور و کسب با او
بود و در راه او مردم از هر طرف استاده بودند از آن میان او از می شنید که ای قیدار عمرت با هر رسید
وقت نیامد که نور محمدی را بود و عیت بدیکر بسیاری توان در باره اصداف و بیرون آری قیدار با خانه ام
آمده رده و غمناک و سوگند یاد کرد که طعام و شراب نخورد و با هیچ یک از زنان مباشرت ننماید تا آنکه از میان
و خوش طیور مردمان شنیده بود و بعد از آنکه کسی در صحرای گشته بود حق سبحانه تعالی ملکی بصورت مردی
از آدمیان نیکو روی بوی فرستاد و او آمد و بر قیدار سلام کرد و او جواب داد و گفت ای قیدار تو مالک گشته
و از امروز عدل بنا بر نسبتی و جور و ستم را گماستی و این بود که به تو منتقل شده لایمی ترا از فرزندی تا بوی استغاثه

گذاشته اند از اسلحه و کتی و از برای خدای تعالی قربان گیتی و از خدا متعالی در خوابی شناید که مگر کتب این
در سبزه را از کلمه غیبی گشاده می باشد شود و قید از چون این سخن استنایند برخواست و آمد بر سر رسته هفتصد و پنجاه
را قربان کرد و هر یکی را که قربان می کرد و آتش سرخی از آسمان می آمدی و دو و آنرا می بود و قید از انجمن گشت
تا آنگاه که ندانی آمد از بارگاه الهی که قید از بس است که خدای تعالی دعای ترا مستجاب کرد و قربان ترا
قبول فرمود اکنون برو نزد فلان درخت و در زیر آن خواب کن و آنچه در خواب تو فرماید بدان عمل فرما
فی الحال متوجه اندرخت موعود شد و در زیر اندرخت محبت شخصی را در خواب دید گفت ای قید از این بود که در
بودیعت نهادند که خدای تعالی جمله عالم را بطفیل این نور آفریده بداند که محل این نور نیست مگر باک یا بوب
که هست او از قبایل عرب که نام وی غاخره باشد قید از خواب آمده برخواست و شادمان خانه فرمود
و رسول فرستاد و بطلب بی از عرب که نام وی غاخره باشد و بدان گفتا کرد و خود نیز از عقب او متوجه شد
و در قبایل عرب می گردیدند ازین قوم بدان قوم تا بملک همیان رسید و او از فرزندان ذهل بن عامر بن
یعرع بن قحطان بود و او را دختری بود نامش غاخره و او نیکوترین زنان عالم بود و او را بعقد نکاح
و بمل خود آورد و غاخره از و حامله گشت و نوزاد قید از مسفل شد بوی و چون این نور را بر جبین او می دید
شادی می نمود و بدان مباحث می کرد و مناخعت شد میان فرزندان اسحق و قید از در باب تابوت که
می خواستند از و بستانند و او نمی داد و ایشان می گفتند که نبوت در خانواده ماست بجای باید داد و قید از
میگفت که پدر من وصیت کرده که کسی ندیم هر روزی قید از خواست که آن تابوت را بکشاید نتوانست و آن
حال منادی می زد که اگر از نهوا که ای قید از تو این تابوت را نتوانی کشودن چه تو وصی بنعمیه و این کشودن
بنعمیه است این را بر سر نزد حضرت یعقوب که اسرار اهل الله است و تابوت را بر سر بسته رو بکفان نهاد و چون
بکفان رسید از تابوت او از می آمد که یعقوب شنید یعقوب فرزندان را گفت که بجز آنکه قید از آمده
بر سر نه تابوت حق را می رویم چون استقبال و رفتند و چشم یعقوب بروی افتاد که گریست فرمود که ای

که ای قیدار چونست که لونت مغیرنده گفت زیرا که مدی ارض لب من انتقال کرده بغیر من سبب است بگو
جست بغیر زندان اسحق نقل کرده گفت نه ولیکن در غرب هر جمیع ضری بود غاضره نام بوی منتقل شده یعقوب
گفت مبارک باشد که او از عریات ظاهر است و گفت ای قیدار من ترا بشناری میدهم گفت آن چیست
ترا بسری بوجود آمده از غاضره گفت چون دانستی یعقوب گفت در آسمانها دیدم کشوده و نوزی دنیا
مثل آفتاب جهان عالماب میان آسمان رسیده و فرشتگان از آسمان فرود می آمدند بابرکت و محبت
دانستم که آن از برای تو را محض است قیدار تا بوقت را به یعقوب سپرده بجایه مراجعت کرد غاضره را و
جمل شده بود به محل و نوز محمدی در پستانی وی تا بان بود چون محل بحد بلوغ رسیدند زاور را بر دکان
مکه معظمه و مقام ابراهیم بوی نمود و چون بکوه سبیر رسیدند قیدار را وفات رسید محل بر بالین بدرشت
و میکسیت خدای تعالی قومی از فرزندان اسحق بهرستاد بان مقام تا قیدار را تغسل و تلقین و تحطی کرد
و در کوه سبیر دفن نمودند محل حمید تنها ماند حق تعالی او را نکاه داشت تا بجای خود آمد و زنی خواست
از غنوم خویش هریره نام و نیت از دور وجود آمد و بطریق بدر بزرگوار خود سلوک می نمود تا که خدای
اختیار کرد و سلامان از موجود گشت و از سلامان همسج و از و البس و از واد و بوجود آمد و او مرد
بود بغایت با عز و شرف و تکلیف و اول کسی بود از فرزندان اسمعیل که علم امومت و غیر و نیکی آمد و خست
حوالی فاضلترین اهل زمان خویش بود و از واد و بوجود آمد و از وعدنان بوجود آمد و او صورت داشت
چشمها چون انس با و نگران بودند و گفته اگر این را بگذریم تا بحد مردی رسد ارض لب وی کسی بیرون
آید که سید و عالم محله مخلوق باشد و خواستند که ویران ملک کنند خدای تعالی فرشته بروی گشت تا جانی
وی باشد ایشان چاره نتوانستند کرد و کوی و خلق هزار اهل زمان خود بود و از و معد و بوجود آمد و او
در و شجاع بود و از و مر و بوجود آمد و در و لهار بوده وی گشت و هیچ کس از نظر وی
نیفادی الا اگر او را دوست داشتی و هر یک از ایشان عهد و پیمان بسته بودند باید از آن تجاوز نمود

سزنان علمیان و آن خطوط را که در آن عهد بود در کعبه و کعبه از زمان اسمعیل تا ایام قبل و اول کسی
تغیر آن کرد و عمر بن حکم بن لخمی بود و معذرتی خواست از قوم خود نام وی کریمه و او را ام حکیم خواندی
از و بوجود آمد و او سید و بزرگ قوم بود و ایشان بی مشورت او هیچ کاری نکردندی و زمانی حیدر
از پشت وی و از تلبیه رسول صلی الله علیه و آله می شنیدند نگاه زنی خواست از قوم خود نش نامش مخ
مدر که از و بوجود آمد و هر عزت و ف که در ابا بود از و در می یافتند تا زنی خواست فرعون نام و حرمه از و
آمد تا مرده که دختر و دین طایفه بود خواست و کنانه از و موجود گشت و او را کمانه نامی خواست که او را ط
خواندندی نصر از و بوجود آمد و او را قریش می خواندند و هر که از فرزندان نصر باشد نسب او قریشی
و او گفت من در محراب خفته بودم نوری از پشت من بیرون آمد چون درخت ستر تا بمیان آسمان
بر رسید و شاخهای آن نور بود و چون بیدار شدم پیش کاهنان رفتم و با ایشان باز گفتم گفتند که تو
تو راستی غرشف زوی تو آورده و تو معروف می شوی بحب و نسب سیادت که کسی بدان معجز
نباشد از خلایق و از و مالک بود آمد و او مالک تمام عرب شد و از و فخر و جود گرفت و از و لوی و خرد و
غالب و از و کعب از و مره و مره وصیت کرد بکلاب از کلاب قصی بوجود آمد و او از باطل دور بود و چون
و او حکومت عرب داشت تا عبید مناف از و موجود گشت و او شریف و بلند مرتبه و عالی بود و خلایق اطراف
نزد وی آمدندی و کعبه پیش وی بردندی چنانکه پیش ملوک می بردند و لوی از و کمان اسمعیل و سقایه
حاج و مقایح کعبه بدست وی بود و او با خلبس بود و دختر تانده و دایم بر مردم کشیده بود و خیر و احسان
و عام رسیده و در قحطی عظیم مردمان بسیار دستگیری کرده بود و غربان را می نواخت و سیستان را
مستائید و بجا رکان پناه بوی بردندی و بی نوا یان را نواختی و از بادر افشار کازانت گرفتندی
و پیش بوی مهابات و فخر گردندی چون آن نوار غیب مناف هاشم مشغل شد حق تعالی او را بر کرد و عمل
مخبرین و ملا که آنست بر من کواه باشد که من این بنده خود را پاک ساختم از دوش مجلس روزی زمین و نوحی

و نور محمدی صلی الله علیه و آله بر چشمم و دم او در بدن در روی دی لوری دیدیدی همچو شمس
 بنام بر منبر ما چون کوکب درخشنده یا ستاره نور دهنده بر پنج صخره کردی الاله سجده روی کردند
 و پنج آوی بر اندیدی الاله روی باروی آوردی و حیران ماندی و احسن صورت و خلق و سیرت
 قیامی عرب نبوی آمدندی و از خوان احسان مایه انعام او فایده گرفندی و دختر ی زیبا صورت
 بش روی آوردندی و بر روی عرض کردندی تا بآنکه یکی از آنها مرغوب طبع دی کرده و شمشیدی
 و در کردندی تا قیصر روم بوی رسول فرستاد و دختر خود بر روی عرض کرد که در روی زمین مثل
 انداشت و در عرض قبول مفادی همه عرض ازین نور رسول الله بود صلی الله علیه و آله و سلم و در انجیل
 یافته بودند تا در خواب بوی نمودند که تلمذ دختر عمر بن لید حاش بن عدی را بعقد نکاح در آورد و نام
 او ازین خواست و او مثل خدیجه بود در مال و جمال و کمال او را خدمت چشم بسیار بود و محالیک بیما و او
 بعد المطلب حاصل شد و نام او شیب بود و چون بوجود آمد جمله مکارم و محاسن اشفاق و حسن و جمال و لطف
 محال بود حاصل بود و چون بجد بلوغ رسید روزی در جبهه کعبه خفته بود و چون بیدار شد دید که سر بر
 در چشم بوی گشوده بود و در غن و غطر در دالیده و حله ثانی زیبا در و بوشانیده متحیر ماند و ندانست
 که این از کی است تا ششم او را بش کاس برود و حال بوی بگفت کاس کعبه گفت کعبه ای آسمان زمین
 که از برای اوزنی مساید خواست که دستوریت از برای آن او از قسطنطنیه خود قیل نام دختر عمر بن عامر را
 زنی بعد المطلب او و حارث از بوجود آمد و چون ششم را وفات نزدیک رسید عبد المطلب را گفت
 که همه بی نصرا اضرا کرد از عبد الشمس و محمد و قهر و لوی و عاقل عبد المطلب در آن وقت مت و
 بنحاله بود در قوت و مردانگی از جمله عرض زیاده بود و همیشه بوی مشک و عسیر از وی میدی
 و قطرات نور از روی دی جگیدی و چمن منیش چون کوکب درخشان بود تا ششم گفت ای و ش
 شما از اولاد امجاد اسمعیل آید و خدای تعالی شما را برگزید و ساکنان حرم گردانید و منی امروز من

سپاسم و این بوی نزار است و کمان اسب و سقایان و کلید خانه تسلیم نمود و عبدالمطلب سبک تنه مطیع
و فرمان بردار او باشد و پیش برخواستند و سر عبدالمطلب را برافراشتند و سر و سیم بر سر وی نهادند
و گفتند سمعنا و اطعنا بعد از آن آنها را تسلیم عبدالمطلب کرد و هر که را عبدالمطلب امان دادی سحرش
او زنی و تمام ملک عالم بفضل و بزرگی وی معترف بود و در موسم حج پدید آمد و گفت که لایق ملک باشد
بر آئی وی آوردند و بخدمت وی شتافتند و مکر کسری بر من ملک داد که او معاند عبدالمطلب
بود و هرگاه که در دیار حجاز قحط و تنگی بود عبدالمطلب شربت داشتندی و بگوهر سپهر رسیدی و دعا کردی
و دعای تعالی بوسید عبدالمطلب بزرگ نور محمدی که بر حسن او تابان بود و باران فرستادی و در
بلاد مطعومات و امر کشی و عجایب بسیار و غرائب بسیار در آن وقت از او ظهور می رسید از آنکه قصه
اصحاب فیل بود که سمت ذکر یافت و بعد از این قصه عبدالمطلب چون بکره مراجعت نمود و نام که دختر
حارث نامی بود بزرگی خواست و ابوالهلب و بوجو و آمد و او را نام عبد العزی و او کا فر سوسن بود
نام نیز وفات کرد و بعد از آن سعیده دختر غنای نامی عقد کرد و عباس از او متولد شد و بعد از سعیده
را خواست و دیگر حمیده و خمره سعیده از او وجود آمد و حمل و عاقله نیز از او موجود گشت عبدالمطلب
گوید که یک روزی در حجره کعبه خفته بودم چنان دیدم که سلسله سفیدی از پشت من بیرون آمد و بجا
عالم رسید و من در آن می نگرستم در حال درختی شد بغایت سبز و خرم که مثل آن کسی ندیده بودم
الکاه دو شمع نورانی دیدم که در پیش من استاده اند بر سیدم که شما جاک میزدی گفت من که بر
نوح بن مخبرم و دیگر گفت که من ابراهیم خلیل الکاه بیدار شده این خواب را بیکاهنی تفریه کردم او گفت که
این خواب راست است از صدق یکی بیرون آید که اهل آسمان زمین و ایمان آرند و زمام اختیار همه
وی باشد و صاحب این شریعت بود عبدالمطلب و شد مدتی درین امر بود تا او را در خواب
گفتند که فاطمه نام نیکو سر انجام دختر عمر بن عمار بن عمران بن مخرم را برنی نخواهد آورد بزرگی خواست بهر

بمهر صد نادر سرخ نموی و صدر رطل سرخ الوطاب اینمه از و بوجود آمدند و بعد از آن فاطمه علیها السلام
 مائمه شد چون او بوجود آمد بجای شادمان و حرم نشست و او کو جلوس فرزند آن عبد المطلب بود و سحر
 در شام غامه نگر که آگاه شد از ولادت عبد الله در راه نزد ایشان حبه بود از لبهم سفید که در خون نجی
 بن فکر یا علیها السلام و ایشان در کتب یافته بودند که این حبه چون بسپند که سفید نشسته و با وجود
 سفیدی خون از وی چکد بدانند که عبد الله بن عبد المطلب بوجود آمده پس مدین صفت میو بود و او را معلوم
 کردند و ملائک سال می شمردند تا عبد الله کذب بلوغ رسید احبار شام بکه آمدند بقصد قتل وی چون سجده تعالی
 شریفان را از و دفع کرد ایشان منکوب محذول شام بارگشت نمودند و در آن زمان تجارت قریش
 بجانب شام بودی و به مجلس اهل حرم محترم بن تم رسیدی مگر که احبار شام تعجب احوال عبد الله از و
 نمودندی و ایشان گفتندی که بالنوری از و مشاهده میکنم که چون جرم آفتاب تابان چون قرص
 قمر نمایان آن نور محمد است که ظاهر گردد و بتأثیر اشک و بر تشنات و غری را باطل کند و عبد الله
 محبتی بود با کبره خوب صورت که جمله زنان قریش شفته جمال وی وی بودند و از و مژده وصال
 وی مثل زنان مضر که فرقیه حرم یوسفی بودند آگاه عبد الله امنه بنت وهب بن عبد مناف را آگاه
 و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از و عالم را بوجود با و جود خود بسیارست بروحی که سابقانند که
 شد و تتمه بعد ازین گفته آید ان الله تعالی فصل سیم در ذکر ایمان ابا و اجداد حضرت رسول صلی
 علیه و آله ایمان و طهارت ابا و امهات آنحضرت ثابت شده بدلائل و آله بران دلیل اهل امل
 اتفاق علمای اهل این فن است از ارباب تاریخ و اصحاب سیر و احادیث که بهر سخن علیه السلام آمد
 و از آدم عبد فر گرفت و آدم ارشیت بحضور ملائکه مقربین اینجن تا عبد الله بران وجه که مذکور
 شد که آن نور را ننهد بود بعیت مکر و اظهر زنان عالمیان چه اگر یکی از بدین آنحضرت کافر بودی
 طلب اکثرین زنان با هیچ غامه نبودی چه میان مومنه و کافر موصلت نیست و چون پدر کافر باشد

تسلیم که او را چنین باشد پس طلب حمد و ثناء و فائده باشد و نشاید که حق سبحانه تعالی امر فرماید که کسی
که در فائده نباشد و نیز می فرماید حلت قدره که انما المشرکون نجس و حکیم علیم رواند از بد نوری
که خود آفریده باشد پیش از خلق عالم مجده هزار سال و عالم را بطفیل آن از لقمه عدم بوجود آورده باشد و نظر
رسمت بروی گماشته و چندین سال در مقام قرب است و با این تعظم و بکریم مقرا و اقی باشد بخیر این را علیهم
جایز نبود و لیکن دوم آنکه حضرت رب العزت بر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله امت نهاد که و ثقلک فی الساعه
یعنی آمد و شد تو در ساجدی است بعد از ساجدی می باید که آدم تا عبد الله همه خدا پرست باشند که اگر
بعضی باشند بعضی نه آیه فائده مذکور موجب مدح نکرد و در جمله خوب بادی شرک باشند درین امر کفایت
را فائده نباشد و نشاید که کلام حلت عظمت فائده باشد مع ذلک او حکیم داناست و بر همه چیز توانا
و دلیل سپهر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرده که در حق جاہلیت ذات پاک مرا ایستاد
بنجاست شرک پس اگر بدان و مادران آنحضرت یکی همچین بوده باشد ای سوگند پرست نباشد و
هر که سوگند بدو رخ یاد کند رسالت را نشاید باز کرد اگر گویند که آنحضرت این را داده فرموده ازین کلام
که من مشرک نبودم گویم پس تخصیص را هیچ فائده نباشد مثل آنکه ابو جهمل کافر بود و عکرمه پسرش مسلمان
پس چه شرف باشد آنحضرت را که دیگران بادی شرک باشند و بیایم تا ارم آنکه حضرت رسول صلی
علیه و آله سوگند نایه ذکر که عبد المطلب نه پرسید و عمل اهل شرک نکرد و بر دین ابراهیم علیه السلام بود
و باقی بدان ایشان نیز مشرک نبودند و چه نقول مغیره درین باب دوست و اضع بن بنانه را امیر
صلوات الله علیه روایت می کند که آنحضرت فرمود که سوگند نیام حضرت معبود که بر ایدم الوطاب
و جدم عبد المطلب و انتم و عبد مناف سجدت نکردند و از وی پرسیدند که چه می کردید فرمود که غار
می گذاردند و بر دین ابراهیم را بودند و پس بحکم آنکه روایت کرده اند لغات عدم دل که خبر نماند
حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت حق سبحانه تعالی میفرماید که آتش در رخ حرمت بر صلی

او ابراهیم خلیل

بر صلیبی که تود و فرود آمدی و بطبی که تود و کجا بودی و کناری که ترا برد و یعنی عیسی عیسی و امینه و ابوالیس
 علیه السلام و پس بنشینم آنکه اتفاق جمیع امت است که کسی کافری را قذف کند یعنی او را بر زنا نسبت دهد
 چه لازم نشود و نزد مخالفان بی دین بدو و مادر حضرت رسول خلیل صلوات الله علیهما مشرک بود و بدین
 پس اگر کسی قذف کند ایشانرا لازم نیاید و اعجاب که حق سبحانه تعالی باین یابی و زنا بی مخلوق
 و در کلام لازم التکریم خود قسم یاد فرماید بذات شریف وی بواسطه تعظیم که لعنک الله یعنی
 مسکرتهم یعمهون و در حدیث سماوی میفرماید که لولاک لما خلقت الافلاك و بجز
 شرف و منزلت و رفعت و ثبت در شان کسی نباشد که اگر آن نور الفجر نسبت دهند نعوذ بالاسم
 جبر از حد لازم نشود و کور انجمن پاک را ناپاک داده دانند استغفر الله من مثل هذا المقال و من مقالته
 اهل البیت و الضلال پس بستم آنکه نزد اهل سنت جماعت است که بدو و مادر حضرت رسول و حضرت
 ابراهیم صلوات الله علیهما مشرک بود و نزد مالک که عداوت را انس بن مالک میراث دارد است که
 نکاح مشرکان منع نمی شود و طلاق ایشان واقع نمیکرد و پس نزد او مثل حضرت رسول خلیل و ابراهیم
 خلیل علیهما الصلوٰۃ والسلام بی نکاح وجود آمده باشند نعوذ بالله من لاهواء الباطل و
 الاراء البدخولة که درباره دو بجمه حسن بزرگ صاحب شریعت و اولو العزم باشند این نوع
 اعتقاد کنند نهی مسلمانی و دین داری و ازین امام و پیشوا و عجب تر ازین است که هر که گوید که بدین
 و مادران رسل و انبیاء علیهم السلام همه پاک و مومن بود و نزد مالک آنکه ناقض است و هر که خلاف
 این گوید از اهل سنت جماعت باشد یا خدا یا تو او را بدش قومی پاک و در حق ما صلوات الله
 علیهم این مخرجات گوید که لایق بحال زنی و شرف ایشان نباشد و درباره ابا و امهات انبیاء حتر
 سراسر که موجب نقص ایشان باشد و پس ششم آنکه اهل خلاف در کتابی که شما بر آید و هر یکی را از دشمنان
 دشمن دارد همه را دشمن دشمنه و هر که گوید که مرا یکی از ایشان دوست است و آن دیگری دشمن در حق

دشمن

و همچنین محمد علی صلوات الله علیه را برادر است چنانکه جبرئیل و میکائیل که این برادر است دارد و خدا را در
داشته و هر که این برادر دشمن دارد دشمن خداست و ملائکه بر کزندگان خداست بعد از آن خوانند که
کان عدو الله و ملائکته و رسله و جبرئیل و میکائیل فان الله عدو لکم
یعنی هر که باشد دشمن بر خدا را و فرشتگان او را و جبرئیل و میکائیل را پس تحقیق که خدای تعالی دشمن است
مرا و از آنکه دشمن ملائکه و رسل و حق سبحانه تعالی دشمن خود را مثل دشمنی فرشتگان داشته و هر که
دشمن ملائکه است دشمن خداست چنانکه هر که دشمن امیر المومنین است دشمن حق جل و علا است
و فضیلتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرمود می گفت که جبرئیل مرا ازین خبر داد و او را بخدی
و در بعضی حالات فرموده که جبرئیل بر راست او باشد و میکائیل بر چپ او و هر یک ازین دو فرشته را
که بر عین و تیسار امیر المومنین صلوات الله علیه می بودند پس دشمنان آنحضرت نیز هم جبرئیل را دشمن
دارند چه او را دوست بوده و فضایل امیر المومنین را علیه السلام می آورده و خدمت می رسانید
و منافقان ازین معنی برشان حال بودید مثل یهود و هر کیدی که مسوخ ثلثه و با باعان ایشان
کردند جبرئیل آمدی و اخبار کردی و ایشان نجل شدند و بموافقت یهود جبرئیل را دشمن دانستند
الحق چون رسول الله صلی الله علیه و آله مدینه فرمود عبد الله بعضی از یهود آمدند بخدمت آنحضرت
این ضویریا گفت که خواب تو چگونه است که ما را خبر داده اند از خواب پیغمبر آخر الزمان فرمود که چشم
بجواب می رود اما دلش سدا ر میباش گفت راست فرمودی و دیگر گفت خبر ده مرا که هر چند
که متولد می شود که ام غصوا و از مرد است و کلام از زن فرمود که استخوان در عروق است مردی
باشد و گوشت و موی و خون از زن گفت راست فرمودی و دیگر گفت چو نیست که فرزند گاهانی
و که به پدر و اعمام ماند و بر برادران نماند و وقتی با در و احوال تشبیه شد و با اعمام نماند فرمود که کلام
اب و غالب باشد بر آب زن به پدر و اعمام ماند و اگر بعکس باشد با در و احوال ماند و دیگر پرسید که چو

که جوست که بعضی را فرزند می شود و بعضی را نمی شود و هرگاه که در طهر بود و نیت بود و فرزند نشود و در
مانی و بی دردی غش بود و فرزند بود و آمد و دیگر گفت خدای تو جلوه است و کجاست قل هو
احد تا آخر سمت نزول یافت و دیگر سوالات کرد و جوابهای شافی شنیدند و ایشان پیش می آمدند
و گفته آنحضرت در ایشان تاثیر نمیکرد تا آنکه گفتند قلوبهم من بعد ذلك افهمی کما یحاج
او استند قسوة لمارل شد یعنی پس سخت تر شد در قساوت و غلیظ تر از آنکه حضرت امام حسن عسکری
فرمود که این حال بود و مسوخ نژاد و تابعان ایشانست و مصدق این آیت ایشانند و بعد از این گفت
و شنیدیم آنحضرت توبیح و سرزنش کرد ایشان را و بود از آنچه ایشان را توبیح فرمود خشم گرفتند و
بعضی از علما و روسای یهود گفتند یا محمد تو ما را کجرا نسبت میدی که خدا تعالی میداند که خلاف آنست در
دلایلی ما چه با ما می گذاریم و روزی داریم و صدقه می دهیم و با فقر ما وسایه می کنیم و خیر بسیار در دلها
ماست آنحضرت فرمود که خیر و عمل نگاه فائده دهد که برای خدا باشد با سقیده صحیح نه بروی و رعایا با عداوت
و کمال خدا با عقیده فاسده و چه به خیر دین نیست بلکه شر محض است و اعمال ایشان همه باطل است و اعمال کمالی
نیز منکر کرد و از جهود آنست زیرا که صحت اعمال مشروط است بدوستی این بیت رسول علیهم السلام و تبر از شما
ایشان و اگر نه عمل هیچ فائده نمکند نگاه یهود گفتند ای محمد تو این میگوئی و ما می گوئیم هر چه بامی گوئیم و
میکنیم حقیقت و درست و آنچه می گوئیم که تو آنرا باطل میدانی ما از ان ثواب عظیم امید داریم از خدا تعالی که هر
فرمودای یهود محق و مبطل در دعوی یکسان می باشد اما حجج و دلائل فارق می باشد میان حق و باطل و رسول
خدای عزوجل از جهل و عناد شما نمیکنیم و در دینی حجت و دلیل تکلیف شما نمی نمایم اما بعد از اقامت حجت
که شما در دفع آن عاجز باشید عناد و مبارزه است و از شما مسلم نیست و هر چه شما می گوئید از آیات و بنیات
من بر شما بود پس از ما عذر شما منقطع کرد و موجب بیادتی بدایت مومنان شود و گفتند خوب میماند؟
ماضافت مملوئی اگر یا نه مملوئی و فاکتی و دیگر گفتند که تو فرمودی که دلها می شناسخت ترا آنکه است و سید

نکست و لهای شما ای یهود
از پس آیات و جهتها سن
ان دلباک شمار است همچو
است در سخنی و در شیئی
مکسح

تر از آن درین حکام ما میخواهیم که در خدمت شما برویم و بپایان کوه ما که نزدیک است دازد و خوابی تا کوهی
بر صدق نبوت تو و دروغ ما انحضرت فرمود که بر خیزید برویم و از هر کدام که میخواهید این را در خوابیم و بخواهیم
و نزد کوهی که در شست ترو کسین تر بود و رفتند و گفتند که ازین کوه درخواه آنچه باکشم انحضرت فرمود که ای
کوه را تو در میخواهیم بجا محمد و آل محمد که بزرگ نامهای ایشان حق سبحانه و تعالی تو با آدم را قبول نمود و او را
بر تبه نبوت رسانید که کوهی دهد بر صدق نبوت من و کذب ایشان کوه در حرکت آمد و اضطراب لرزه
در افتاد و شکاف آب از وران شد و او از داد بر زبان فصیح گفت یا محمد کوهی میدیم که تو را حل ب
عالمیای و بهترین جمله خلقی و کوهی میدیم که دلهای این بود و آن چنانکه تو وصف فرمودی بخت
ترا رنگ خاره است و خیر در نیست چو رنگ آب روان می شود و دلهای ایمان فیض پذیر نیست بود
که این آیت دیدند گفتند ای محمد تو بر ما نیک کردی جماعتی را از اصحاب خود و پس سکنه نشاند و بدین
کوه بایه تا این سخنان می گویند و ما چه دایم که این نوع سخنان آن می گوید بآن مردمان و این را لای
باور کنند مگر که در عقل و نقصانی باشد مثل ضعفای اصحاب تو بلای مار کاهای باور آید که فلان کوه را کوهی که از
زین برکنده شود از اصل و منش تو میاید چون نزدیک شود بکوهی تا کوه بدو می شود و زیر و بالا کرد تا به
ظاهر کرد که این از پیش خدای تعالی است و ساخته تو نیست انحضرت اشارت کرد بکنای از آن کوه که
مقدار پنج رطل بوده باشد که جدا شود و بیا جدا شده آمد فرمود که این سنگ را بر گیرید و به بینید که چگونه
برداشتند و نزدیک گوش بردند شنیدند و آنچه از کوه شنیده بودند از تصدیق نبوت انحضرت و قضا
قلب سب و دانه نفقات و صدقات ایشان بر باطلت و مال آن بایشان عاید خواهد شد فرمود که
شنوید که چه گفت کسی خود در پس او نشست بود که این سخن میگوید گفتند آنچه ما خواستیم بیا تا ایمان
ما را انحضرت از پیش کوه دور شد و در فضائی گشاد می ایستاد و مذاکره کرد ای کوه بجز منست محمد و آل
محمد و کاه و اخلاص این نبوتی که با دهر صرصر ستادی و عاه ما را از هیچ بر کنده نمی که از نه من بر کنده

گفته بود پس من یا بفرمان خدای تعالی کوه بر خود جبینده روان شد نزد آنحضرت قرار یافت گفت ایک
 من مطیع و فرمان بردارم بفرمای تا چه میفرمائی فرمود که این قوم از من در نیکی هستند که ترا بفرمایم که از اصل بر کنده
 غوی و دوباره کردی و آنچه بن بود سر شود و آنچه سر بود بن کرد کوه بفرمان خدا و پاره گردیده زیر و بالا
 شده قرار گرفت فرمود که این عجز نیست یا نه پس چرا ایمان نمی آرند گفتند که این مرد بواسطه ریاضت کفار
 با نجار ساینده بدن غره نتوان شد از کوه اواز آمد که ای قوم باینکه گفتند منکرنوت موسی علیه السلام
 نیز شنیدید و معجز او را هم باطل ساختید شما قومی آید که بر کفر خود اصرار دارید و آن کوه بر ایشان سنگبارین
 و حجت خدای تعالی در رسول بر ایشان ثابت شد محمد بن راشد روایت کند که شنیدم آنحضرت
 صادق علیه السلام میفرمود که جهودی آمد نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و در برابر آنحضرت
 باستاد و در وی نظری کرد آنحضرت فرمود که چه حاجت داری گفت چیزی میخواهم ببرسم فرمود
 که ببر کس گفت تو فاضلتری یا موسی عمران علیه السلام که خدای تعالی با وی سخن کرد و لو ریت
 بیکدیگر بر او فرستاد و بعد از بیضا و شکافتن دریا و سایه افکندن بر بر او و دیگر چیز ابوی داد
 فرمود که تزکیه نفس کردن مناسب نیست ولیکن بوقت حاجت ضرورت بدان در وقتی که نسیان
 از آدم صغی علیه السلام صادر شد گفت با خدا یا از تو میخواهم بحق محمد و آل محمد که نسیان مرا در گذران
 خدای عز و جل از و در گذراند و لوح محی الله علیه السلام در شتی نشست گفت متوسل می شوم به محمد
 و آل محمد که مرا از غرق نجات دهی او را تا بجانفش را از غرق نجات داد و ابراهیم خلیل الله صلوات
 الرحمن علیه را که در تشنه اخته فرمود که با خدا یا بر محبت محمد و آل محمد که لطف خود را از ابر من
 سرگردان حق سبحانه تعالی بروی سر د و سالم گردانید و موسی کلیم الله چون عصا بینداخت
 و از در شد از ان ترسید گفت با خدا یا بحق محمد و آل محمد که مرا ایمن گردان و ایمن کرده
 فرمود که لا تخلف انک من الامیین ای هودا که موسی مرا هدی یافت ایمان بمن را هدی

واز دیت من مهدی علیه السلام چون ظهور کند عیسی بن مریم علیهما السلام از آسمان از شهر کوفه
و ی فرو آید و در عقب او نماز گذارد و در غایت که آدم علیه السلام ده سیت سال بر سر کوه سراسیمه
مکریست تا جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت نامهای که بر عرش نوشته دیده بودی آنها را بنویس
کردان تا برکت آن اسماء توبه تو قبول گردد و منی نیاز برگاه بی نیاز آورد و گفت یا حمید بحق
محمد و یا عالی بحق علی و یا فاطمه بحق فاطمه بنت رسول الله و یا محسن بحق
حسن و یا ذو المنز و یا احسان بحق حسین علیهم الصلو و السلام
که نسیان مرا نمرزی حق سبحانه تعالی که این مناجات از دشمنان و راعفو فرمود و در گذر این
و در قرآن مجید و روایات که متعلق آدم من سه به کلمات فتاب علیه یعنی
بسی فر گرفت آدم صغی علیه السلام از پروردگار خویش منجی جبهه که نزد محققان اهل تفسیر این بنحان
آن نامهای بزرگ که در گذشت بسی حق جل علا قبول فرمود و پذیرفت تو با و او این عباس
رضی الله عنهما روایت کند که چهل تن از یهود مدینه رفتند بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و با هم گفتند که بهیم که چه نوع پیغمبر است و او را بدو رخ بدراریم و آمدند و گفتند ای محمد تو پیغمبری
فرمود که بلی گفتند چون بدانیم صدق قول ترا فرمود که از تورات بدانید گفتند کجاست در تورات
فرمود که عبد بن سلام را قبول دارید گفتند بلی و اعلم و بزرگ است فرمود که از و پرسید از و
پرسیدند و گفت این آن پیغمبر است که وصف او در تورات مذکور است گفتند اگر این چنین است
که تو پیغمبری بجهان آمده ای کوید اما همچو پیغمبران پیشین نیستی فرمود که چرا گفتند از برای انکار و لا حق سبحان
تعالی آدم را بید قدرت خود آفرید و روح در او دمید انحضرت فرمود که آدم علیه السلام در جهنم
اما نه تعالی سزاواران من که است فرموده گفتند آن چه جز است فرمود که در بابک پنج وقت نماز
نام مرا با نام بزرگوار خود قرین کرده که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا

رسول الله واولای حمید و ذی قیامت بیدین بنده بود چون دستند که در توبه بیت است
 است گفتی دیگر گفت که چه می گوئی در باب نوی پنجم علیه السلام که خدای تعالی با وی سینه سخن کرد و
 کرد و فرمود که او را در زمین سخن کرد و از تمام آسمانها که زبند و با من سخن کرد و با وی چهار هزار کلمه
 تکلم فرمود و با من نوح و هزار این کجا که سبحان الله الذی استسبح از ان خبر بنده گفتند
 دست گفتی در کتاب مذکور است گفتند نوح علیه السلام مدو و سینه نجات نشاند و ترانه فرمود که من
 از ان پس و او گفتند ان کدام است فرمود که در کشتی فلک مرا نهی بار دانی فرموده که هزار کلمه
 بر آن تهرست که یک خشت از ان را در دست خشتی دیگر است که گیاه آن از حضرت و سنگ بر
 اتر در و با قوت و جهان و بیش از متک از هر دوا طرافش از غایب و غیره آن است و است و است و است
 انا اعطیناک الکوثر گفتند است فرمودی که در توبه بیت سطور است و دیگر گفتند که حضرت
 جلیل اثر بسیم علیه السلام خلیل خواجه اندو ترانه فرمود که ای امام اجیب خود خوانده گفتند از برای
 ترا محمد نام کرد فرمود که چون او محمود است نام مرا از نام خود اشتقاق نمود و گفتند عیسی علیه
 چه گفتی فرمود و عبید بن مقدس شاطین آمد که بویی اسبی رساند من سخانه تعالی جبرئیل
 را فرستاد تا جناح بر است خود ایشانرا آلود و در او در آتش اندخت و دروغائی بدر با خبر
 می بودی نیز عاقله زهر الله بریان کرده برسم بدیش من آوردن من بخورم حق تعالی او را
 آورد و گفت با رسول بعد از من بخور که مرا بفر آلوده و دیگر گفتند و سینه گفتی این بهتر است
 و دیگر گفتند علی که می برسم بدیش میگوئی در باره سلیمان بنده علیه السلام که سخن جان تعالی
 بخت و غمت شاطین و چون و آتش و سینه و باد را بخردی کرد و بید فرمود که لیکن مراقب
 منم من جانف که یو از او است بهشت است که بهتر است از دنیا و هر چه در دست که در دین
 او می ماند و شش نیم بهشت و شش نیم کجا و جزو کثر از عمار و خود و تراند است و شش نیم

با قوت سخن و کمالش از در بهشت است و همگام و هم راه نام در سیر و است و بالهائی او در صفت است بد
و با قوت و زیر جبهه و در میان مرد و چشم بود و نشسته که لا اله الا الله و حمد لا اله الا الله
و از محمد احسان و رسول الله بهود گفتند است فرمودی ای محمد این در توبت نوشته
است اکنون تا کواهی صیدیم بعد از قنیت و موعود طوبیت که خدا بکست و نور رسول او را بی کجاست
انحضرت فرمود به ایشان که نوح علیه السلام هزار که نجاه سال مرد ما زاده موت کرد و اندکی بوی ایمان
او رو نداده و ما آن معده الا قلیل و در مدت اندک مردم بسیار بدین من در افتاد
و در بهشت صد و صبت صفت شدند از بهشتیان باشد و صفت از ایشان من شدند و صفت چهل
و صفت انبیائی و بکر علیه السلام و کتاب من باسخ کتب ایشان است و دین من باسخ او را
ایشان و حق سبحانه تعالی در شب صید مای را بر قوم موسی علیه السلام حرام گردانید و بعد از آن
تعدی کردند و نوحه نوزینه شدند که کونوا فردا کذا بنشین و صبح و است من نیت و صید
جلالت در دین من کن **احل لكم صيد البحر و طعامه** تا آخریه و صید بهر چیز
که در حالت حرام که حرم محلی که صید البریه و متحرکها و شخم نیز حرام است
و اگر چه بر بهود حرام بود و دیگر خدا ابتعالی در کتاب خود بر من صلوات است و در و شکان
و نیز بر من صلوات است و تا آنکه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی
یا ایها الذین امنوا صلوا علی و سلموا استیلا و مرا بر افتاد و صحت
و صفت فرموده حضرت معبود در کتاب خود که **لقد جاءکم رسول من انفسکم**
عزیز علیکم عنتیم حریص علیکم بال مؤمنین در رؤیت حریف
و اگر چه در کمال من سخن نگویید تا صدف نه منید که از انما حجتکم الرسول فقد و
بین بدین سخن صدف قامت و کسی دیگر بخوار از این مؤمنین صلوات است الله علیه

این است عمل کرده بعد از آن حق سبحان و تعالی بخواست خود این حکم از ایشان رفع فرمود و توبان
 و لامی حضرت رسول صلی الله علیه و آله که یهود نزد آنحضرت آمد و گفت با محمد سوالی دارم مرا از آن خبر
 ده توبان می گوید که من با بر و زوم و کفتم بگو یا رسول الله گفت نخواهم خواند بکرمان نامی که اهل او
 بر او نهاده اند بعد از آن گفت که چه میگوید در آیت بگو متبدل الارض غیر الارض
 و السموات روزیکه آسمان و زمین متغیر و متبدل گردد و خلایق آسمان و زمین کجا باشند
 فرمود که در ظلمتی مشرق و مغرب بگردانم گفت اول طعامی که اهل بهشت خوردند چقدر باشد فرمود که چکر ماهی
 گفت پس از آن چه خوردند فرمود که چکر کاه گفت بر اثر آن چه خوردند فرمود که شراب سبیل گفت
 رست فرمودی گفت چقدر بگردانم پرسید که ندانند از این پیغمبر فرمود که آن صبت گفت که تو لعل
 از بدو ما و رکابی فکر است و کاسی انبی سبب صبت فرمود که آب مرد سفید و غلیظ باشد و آب
 زن زرد و رقیق چون آب مرد بر آب زن غلبه کند فرزند و اگر بر عکس بود فرزند انثی
 بود و حاج حضرت رسول صلی الله علیه و آله بانی اسرائیل پیش از آنست که در حصر و آبد آمان
 اندر حصار رفت فصل ششم و ذکر مناظره کردن حضرت رسول صلی الله علیه و آله با جماعتی از
 مشرکان قریش و یهود و نقلت از امام حسن عسکری صلوات الله علیه و آله با جماعتی از مشرکان
 قریش و یهود که گفت پدر بزرگوارم فرمود که مشرکان قریش و یهود با حضرت مناظره بسیار
 کردند چنانچه قرآن از آن خبر میدهد که قالوا ما نهد الرسول کل الطعام و میشتی
 فی الاسواق لولا انزال الیه ملک فیکون نذیرا و یلقی الیه کثر
 او یتکون له حبة ما کل منها و قال الظالمون ان تبعون الا رجلا
 مستجورا یعنی متبادید و توبیش گفتند که این پیغمبر چه بوده است و آن بر سبیل است و او گفته
 کرد عوی رسالت میکند و مثل مردم و میگویند خوردنی و میزند و برای طلب سعیت چون

دیگران در باز آمدن او و دعوی او در سنت باید که حال و محال و محال باشد ایشان
 بسبب وفات و مرتبه محسوسات از حال انحراف غافل شده اند و گشتند که تیره و سبیل
 غیر ما و حیرت مانی نباشد و گشتند که نبوت منافق انبیا نیست بلکه مقتضای اینست
 اثبات و نجاست که سبب افاده و استفاده است بمحصل چونند و القصد شکران گفتند با
 که او ملک بود و اگر ملک نیست چرا بر او استنادند پس او و گشتند تا باشد با وی هم گشتند
 و یاری او نموده و راندند و هم گشتند با او گشتند و شود بر و گشتند از آسمان تا به آن مستطیر
 از تیر و دو و تحفیل سحاش می بگذرد و دستبختی شود با باشد مراد و بوستانی که بخورد و الا
 و محصول آن و به آن سحاش می بگذرد و گفتند شما را آن مرد مومنان را که بروی نمیکند
 شما که جادوی کرده شده را یعنی کسی که او را سحر کرده اند و عقلش پوشیده شده و می
 لن نومن الا حتی تفعلنا من الا رض متبعین یعنی که تصدیق نکنیم ترا تا وقتی که
 روان ساز از برای ما از زمین که چشمه بر آب که بر کن کنی کند و دیگر گفتند که لولا انزال
 القرآن علی رجل من القرشین نعظم یعنی چرا فرود ستاده نشد این قرآن
 که از پیش خدمت بر مروی از یکی ازین دو و دیگر که دطایف است مکر بزرگ صاحب مال و جاه بود
 از که و لید بن مغیره یا عتب بن رجب یا خشن بن شریق و از طایف غزو و ثقی یا حبیب بن عمرو
 مدعائی کفار آن بود که رسالت منصب بزرگست بایستی که بر روی بزرگی و او نه می و بزرگی
 نزد ایشان منحصر بود بر جمع زهارت و تیوبه و لغاد امر و کثرت جمل چشم و گشتند که رسالت
 رتبه عالیست و استحقاق آن تخیلی باشد بفضایل و عانیه و کمالات قدسه و باین غیر اختصاص
 با و جمل خاص از حضرت و اسباب اعطیات و اما آنکه در نظام مناصره و معارضه و رآند
 از انجمن و لید بن مغیره بود و ابو النخعی و ابو جهم و عاصم بن و این معصی و عقید الیهین الی است

نام با بندگان ایشان اتفاق کرده اند نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و در ایشان عبد الله
 بن ابی سفيان با بندگان ایشان پیش نشست و گفت ای محمد تو و عیون عیون منی شکر گرفته که میگوئی رسول
 صلی الله علیه و آله و شهر بفرین اهل دینی زمین حال آنکه جمله فلائین نشاناید که رسول و بشری مثل تو که طعام
 میخوری همچنانکه تا بنحو رسم بسیار میرودی حاجت چنانچه ما میرویم بیک پادشاه دوم و ملک فارس اگر رسولی
 بجای میفرستند که صاحب مال و منال ایران و سب و شتر و زمین و خرم و چشم باشد و خدای
 تعالی خود فوق ایشان است و خزان او کم نیست پس ای مردی و مستد فقری بی کسی بی اسباب این
 پادشاهان رب الارباب است پس بایستی که ملکی بفرستادی نه بشری باشد تو که او را سحر کرده
 باشند و عقل او محفل گشته و اگر بشری بفرستادی بایستی کسی می بود و هیچ مال او وافر و در بزرگی
 بشری بود مثل و لید بن سمیره در مکه یاد برده نقی در طائف و با وجود تو نیز اگر تو سنگ لاهی
 زمین مگر از برای ما چشمه ساری ساختی و بوستانها بیداری کردی که در انواع میوه از خوا و انگور
 و غیر آن می بود و تو ایمان می آوردی و من چنانچه منطوق آیات قرست و دیگران بن مقوله ضرب العظمه
 حضرت فرمود که معبودان تو شنونده هر دوازی و داننده هر رازی پس سید انکه انیال بفرستند
 پس حق سبحانه تعالی بطریق آن آیات فرستاد انگاه آنحضرت در مقام جواب در آمد و فرمود
 که ای عبد الله آنچه تو گفتی که تو مثل طعام بخوری و بسیار میرودی و این از نشان بنعمت
 به آنکه فرمان حق جل و علالت و او همه خیر دانا است میداند که چه می داد و بکرمی با
 داد که الله اعلم بحیث یجعل رسالاته پس کسی ابر حکم دانا اعتراض نرسد که
 چنین کرد و چنین نکرد چه حکیم آنچه برای ما ز فایده دارد علاج کننده آنچه دل بیمار خواهد و گاه باشد
 که مال بسیار و تجمل مشبار و جاه و بزرگی دل و راتیره کرد اند و او را از دین برون برد و طغیان
 و عصیان آن کند و فقر این شیوه ندارد و مراة دل و صفاتی است و بطاعت حق بایست

برای

ماکی را میفرستند

بجای این شده اند و بهر می دانند و در بعضی سز و گشتی مطلق است نه بنده محتاج که والله
 العنی و استحقاق فقر است و بنابر مصلحت خودش بعضی غنی بقدر اند و بعضی غنی بجا را
 و بعضی تن در است و بعضی شریف اند و بعضی وضع تا بهر هم محتاج باشند و قدر هر یک معلوم
 کرد و در بعضی را چون در جزا نرسد و اگر حکم او را رضی نباشد و برود و کند و مسامحت نماید که از شوق و
 محبت او گرفتار کرد ندو آنچه گفتی در تجل رسول ملک دم و فارسی رسالت می بجا نه لغت را آن
 در کما ذلت ملکان مانع این کار است چه رسول از جانب حق بر است که مردمان را دین بآورد
 و از ضلالت براند و هدایت رساند و خود را منعمت و طهارت و اخلاق پسندیده باشد و آنچه
 نویکوئی مدد ملت است نه موجب صحت و من بعدرت و قوت او از شما همه شقام خواهم بشیر
 به اند که بر یکیت و دلیل صحت و این نهم معلوم کنید که او متقوی دین خود و مساوی رسول خویش است
 و لطف او بر سوش پیش از پیش است و دیگر آنچه گفتی که رسول میاید که ملک باشد نه بشر و حال آنکه
 شما ملک را نتواند دریافت چه او از عالم روحانی جسم لطیف او بر سوش پیش از پیش است و دیگر آنچه
 گفتی که رسول میاید که ملک باشد نه بشر و حال آنکه حواس شما ملک را نتواند دریافت چه او از عالم روحانی
 حریف است مثل هو او اگر بصورت بشر را بگویند که بشر است نه ملک همچنانکه میگوید بر این
 که ما است الا شری متلنا و اگر چنین نباشد افاده و استغاده صورت نه بنده و بنمایان
 بنشین هم بشر بود مثل آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و غیر ایشان علیهم السلام و حق سبحانه و تعالی
 ایشان را در رسالت و معجزات بر دست ایشان ظاهر کرد ایند و در طبایع بشر فر کوریت و عرف
 عادت از ایشان بطهر رسالت تا طایع خود را دانسته بدانند آن معجزه است و دلیل بر صدق
 نبوت ایشان اگر ملک را بفرستادی و معجزه بر دست او ظاهر کرد ایندی این دانی بودی شما را
 زیرا که مثل این از ایشان مستعین بود و در طبایع بشر سبب است و در بعضی از این افعال است

پس چشمی بچشمی بالغه در پنج بستی رسالت را جای داد و تا این پنج بستی باشد اما آنچه گفتند که در
 سر کرده اند و اختلاف عقل و آرم و حال آنکه شما مشاهده می کنید که عقل من از عقلی که خداوند را داده
 از آن زمان که گوید که بدم با این زمان که بجهل سالکی رسیدیم مرکز از من چیزی که خلاف عقل باشد
 از قبیح اعمال و دشمنی افعال آنکه گناه و دروغ از خطا و سفاهت و بیکارای و اندیشه بغیر از
 پس بیکه خود را از قبیح نگاه تواند داشت عقل او زیاده باشد یا عقل بیکه خود را از اینها نگاه
 نتواند داشت اما آنچه گفتی که برای این قرآن بودید بن میغره با عروه بن مسعود نفی نفرستاد که مال
 و تحلیشان دارند آن پیش همت ما چندان قدر و قیمت ندارد که اگر مال جلد نباشد و قدر و قیمت
 قدر بر پیشه میباشند هیچ کافور و دنیا شربت آب نمی یافت و قیمت بقدر پیش شما نیست
 و شما تفویض نفرموده چه کاسم نعمتها است که قاعل سیاست و از طاعت غمزه است و اینها
 را یکی در رسم آن باشد و کاری که او میکند یا شهادت او را ده شما میکند بلکه بروی میکند
 که حکمت بالغه او تقاضای آن کند و راه حق را هست که هرگز ایدست او در طاعت بیشترند و در
 بیشتر بر مال و تحلی را مطلقا درین مدخل نیست چنانچه فرموده که کنی قیمنایینهم محسبهم
 المحیو المذنب و رفعا بعضهم فوق بعض درجات و هر که مخالفت امر کند
 عنقریب بشتن من که عنقریب از قنار خواهد شد و مخلص در غدا تاب خواهد بود و آنچه میگفت
 که که بشتان و مخلصان و دشمنی با وجود آنکه شما داریه باین هیچ میفرستد بدو ازین مقوله که
 برای ایشان بسیار لازم کردند چون عبدالله بن ابی اسبه بن خلف ازین کلمات با برکات
 حاضر شد و یارای سخنش نامند ابو جهمل عین گفت ای محمد چون که چنین است و ما منکر تو ایم پس
 اینجا که مشعر سبحان تعالی خداست اتصال میفرستاد اینجا خبر انفرستاد فرمود که آن
 باقیه شما بگویند و ثمن است و در مصلاب ایقوم باشند چون بروی آیند و قوم

بر آن کفر خود باقی مانده است و تعالیٰ از او غافل است و تعالیٰ سزاوارست که بر این داور را دوی گویم
 و در آن حال آنحضرت گفت با وجهی که نظر کن پس بینی آسمان با وجهی که نظر کرده دیدی و ناسی آسمان گشت
 و آتش فرو دهمی و بر ستم اساقم و نرد یک بدیشان شد چنانچه حرارت انرا در یافتند
 و در میان هر دو مشاهده ایشان رسیده بر زه در آمدند آنحضرت فرمود و سر سید که حقیقتا تعالیٰ شما را بدین
 ملاک بخود هدایت فرموده این را از برای آن دانستد تا شاید که شما هر یک که ندانید پس نگاه کردند و بدیدند که
 در پشت قومی انوار بر زمین می آید و آن انوار بر تبه اشتعال یافت که آن آتش را دفع کرد آنحضرت
 فرمود و بعضی را که پدید این انوار آن کسان است که خدا تعالیٰ میداند که ایشان سعادت با
 و با ایمان در آیند و بعضی که بیشتر تلو نشد با وجود این جهت با عقل کفر و نفاق و شرک و دل خود در ده انوار
 حد و نفاق خود را نشویند که در ایندن و با ایشان این موعظه و بر این فایده نکرد و او را عت
 علی من تبع الهدی ^{فصل} ذکر سطره کردن سید عالمیان صلی الله علیه و آله با جا
 اند اینصفت چو دین و در این تنه و ان و شرکان بدانکه جماعتی از جهال جنو شبیه گویند منظر
 کردن در کلام حرمت و این باطلت زیرا که رسول الله و انبیه صلوات الله علیهم با مخالفان
 کرده اند و ایت است از امام حسن عسکری علیه الصلوة و السلام که ترد صادق صلوات الله علیه که
 جدال میکرد در دین قومی گفتند که رسول الله و انبیه علیهم الصلوة و السلام از ان نبی فرمود
 اند آنحضرت فرمود که مطلقا نه اما ان نبی فرموده اند از حد البت که نه حسن شد چنانچه حق نفاق
 فرموده که ولا یجادوا من الکتاب الا بالتی هی حسن و به کفر فرمود
 ادع الی سبیل ربک بالحکمة حسنة و جادلهم بالتی هی حسن
 او علمای دین حسن جدال کرده اند نه بر وجه غیر حسن مگر نه مطلقا حرام باشد و حال آنکه حقیقتا
 تعالیٰ سفیر باید که وقالوا لن بدخل الجنة الا من کان هوذا انوارا به

امانت به هر حال حقیرها نمک آن کت تر صبا و قن یعنی گفتند چه دین
 که هرگز در دنیا بد و در بهشت مگر آنکه باشد یهودی یا نصرانی این دعوی اهل آردنوی بجا صلیب است
 بگویم بار و حجت خود را بر این دعوی اگر مستند است بگویم و در قول خود پس و چنین صدق است
 را معنی کرد اندر بیان و اثبات آن بنیون آن که در حدیث آن منظره حسن که قول نافع خیم را با
 کتی و اثبات قول من مایه منجی است بجا ندهد و رسول خود را که منظره کن با شکران
 و نشو و نجو حکایت نمودند آن که بوضوح است لسانم را و نسی خلقه قال من بحی
 العظام و هی ریم قلب مجسها الذی انشاها اول مرء و هو بکل
 خلق عليم یعنی و بزرگوار است با شل عجمی که فری و فراموش کرد اندرین مام را و گفت کیت
 کزنده کرد اندر استخوانهای پیوسته و در حال یکدسته کشته و بی گوشت و پوست مانده بگوای محمد
 کزنده کرد اندر آن که بستی بقدر رحمت کامله بیاورد اول مار که در دم بود آورد و او همه افزیده و او
 و بر هیچ انعام آن قادر است و توانا پس چون انکار خلق آنها میکنند پس چرا انکار است و شمرها
 امام صادق صلوات الله علیه و سلم که این کلام از جدال و مناظره است با حسن و بعد از آنکه قطع کرد
 است و زایل کرد و شبهات ایشان و بعد از آن غیر حسن آن باشد که انکار حق کنند بجهت آنکه
 عاقل باشد از فرق کردن میان حق و باطل و این نوع جدال حرام است و فاعلش عاصی حضرت صادق
 علیه السلام و مود که بد بر بزرگوارم قبر و او را از غیر بزرگوار امام زین العابدین علیه السلام و او را از
 این الشان امام حسین علیه السلام و او از بد علی شانش امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه
 که او فرمود که روزی اهل بیخ دین حاضر شدند نزد حضرت رسول الله که آنها یهود و نصاری
 و هر یان و تنویان و مشرکان و ب بود ندا و قول یهود گفتند که ما میگویم عزیر است
 اما آمد - ایم میش تو تا به بینم که میگوی اگر تابع ما شوی ما سابق باشیم بر تو بخت و صواب فاضلتر

[illegible]

ایستاد را از این گفتن حجاب میباید گفتند که خود را بدست مبرای عالم اندوده ایم که معلوم کنیم که تا خود را بخوار و خوار نشانی

فرمود که چون مخطوط کردی نور باطلت که طبع نور میل بالا دارد و طبع طلمست میل بر وجه که مردی براه
 مشرق رود و دیگری براه مغرب هرگز نمی توانست رسید گفتند نه فرمود که لا ارحم بابنه که نور باطلت
 که گویا میزد و ایشان تعجبی هستی و این پس چگونه عالم از استخراج ایشان محدث شود و فاین را چنان
 میخواست پس دست شد که نور و طلمست مرد و مخلوق و محدث اند ایشان منقطع شده گفتند که
 اندیشه کنیم پس آن متوجه شرکان خوب برای چه شما بتا نرانی پرستید گفتند از برای تقرب بخداوند
 که فرمود که ایشان مطیع و سامع اند و امر خدا را و او را پرستید تا شما تقرب بدان می کنید و بگویند
 حجتان را نافع می دانید گفتند نه فرمود که شما بدست خود ایشان را تر کشیده اید پس اگر از ایشان
 عبادت جائز بود می سزاوار آن بودی که ایشان را شما می و پرستید ندی و آنکه فانی شماست
 که عالم است بمصالح و معاصی شما را بتعظیم ایشان نفرمود و بان تکلیف نموده چون آنحضرت صلی الله علیه و آله
 این سخن را فرمود ایشان مختلف شدند بعضی گفتند که خدا تعالی در همه اکل چند فرود آمد که میسر شد
 بر صورت مانند بود ما تعظیم این صورتها می کنیم که مشابهت بان صورتی که حلول حق در او بوده و بعضی
 دیگر گفته اند که این صورتها جامع است از پیشانی که مطیعان خدا تعالی بوده اند مانند مثال آن
 صورتها سابقیم می پرستیم بحسب تعظیم و قربت حضرت عزت و بعضی دیگر گفته اند که چون خدا تعالی
 آدم را بیافرید ملائکه را فرمود تا سجده و می گفتند گفتیم ما سزاوارتریم بسجود آدم از ملائکه و آن از ما نوت
 شد صورت او را تر کشیدیم و سجده میکنیم تقریب بخدا می خود جل میجا که ملائکه تقریب به سجده
 بسبب سجود آدم و مثل آنکه شما عویش میکنید که ما را فرموده اند که سجود فرما که کنیم پس بدست خود
 مجازها بد کرده اید و بر آن سجده میکنید و قصد شما کعبه است نه آن محراب آنحضرت فرمود که
 شما طریق خطا پیش گرفته اید و گمراه گشته اید اما آنچه شما گفته اند که خدا می خود جل در همه اکل چند از آن
 مردمان فرود آمده ایشان بدست صورت بودند پس تا برین این صورتها تر کشیدیم و بگویند

۲ شد و فرمود که ای شرکان

[illegible]

جاموس شده و گفته اند ما نیز درین باب اندیشه کنیم و ایشان بخت و بختن بودند بر فرزند چمن کشیده
و آمد ایچو از میجکسن این حج شنیده ایم کواهی میداریم که نه ای خود جل بکنش نور رسول آدنی بخت
و دین ترا اختیار کردیم و از طریق مخالفت نیز از حی بسیم و ما زنده باشم عا برانکه کنیم و الله بهما
الی الحق و الی طریق مستقیم فصل دهم در سال است چهارم از نبوت که سال یازدهم
از هجرت باشد و ذکر مرض و وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت که در نیمه محرم این
سال دولت مرد از کرده شمع از زمین رفتند و اقارب اسلام کردند و پیش از آن درین سبب کرده
بودند بعد از بن جیل آخرین کردی بودند که بختی است آنحضرت آمدند فوراً آن سال آنحضرت استغفار
از برای یقین کرد و گویند که روز سه شنبه بود و یار و زبکشند که آنحضرت دست امیرالمومنین صلوات
علیهما کرت با بعضی از اصحاب یقین فرمود و چون به یقین رسید اسلام علیکم یا اهل القبور ان الذین
کما بداء غریبا و لم یعود غریبا کما بداء اطفالی للخراب و انکاه یا حضرت حق
ساجات کرده در شان شهدائی احد و عائی خیر تقدیم رسانید و آفرین طلبید و از جهت اهل
مقبره و از برای عموم اهل عیال استغفار کرد و درین اوقات کوشید و در حیات از اموات کما
فرمود و بعد از آن فرمود و بجهت که اهل نزدیک شده زیرا که جبرئیل علیه السلام بر سال کبار قرآن برین عرض
کردی و درین سال و بار عرض کرد و این معنی خبر از ملک من رسید و چشمخانه تعالی امر اخیر ساخته پس
سبر افانی و دارائی من با بر فانی اختیار کردم و در همان روز صداع طار شد و در روز شنبه
روز مقرر فرمود که بهامین نزدیک با شکری بفرستی روم و نه دور آن وقت اسامی عده ساله بود
آنحضرت او را طلبید و دلداری داد و فرمود که بقتل قتل بر خود و دشمنان بر کن ترا بشک
که دیندم و در و پنجشنبه علم از برایی اعظم بدست مبارک ساز کرد و آفرمود که محکم تخلف نکنند
و با سامی بیرون بروید و از اهل بیت و منی باشم و در رفیق که امانت تمام فرمود و نمود که

کردند و او با تکرار از مدینه بیرون رفتند و چون فرود آمدند همه مهاجرو انصار پدران است که بودند
و بعضی گفتند که چه معنی دارد که بنحویه کوچکی را بر مهاجرین اولین امیر گردانیده و این سخن را با حضرت
رسانند و از این سخن بسیار رنجیده خاطر گشت و بیرون فرمود و عصبانیه بر سر مبارک بسته بود و قهقهه
بردم و تش مبارک افکنده بر سر منبر رفت و حمد و ثنائی خدا را بتعالی مقدم رسانید و بعد از آن
فرمود که ای مردمان آنچه میخواهید که از بعضی شما در باب امارت آسمان من زمین رسیده اگر
طعن در امارت میکنید بستی که پیش ازین طعن در امارت پذیرفته بودید و اندر پذیرا بودید
امارت بود و بعد از و پس از این لایق این امر است و چون آنحضرت نفاق مخالفان معلوم بود
و او را امیر لشکر گردانید و همه را سالن کرد که همراه او بیرون روند و خبری بشم مثل امیر المومنین صلوات
علیه و عباس و اشال ایشان تا امر امامت ابی حضور ایشان برای امیر المومنین علیه السلام قرار داد
و مخالفان این امر را دریافتند و بدو رفتن بر ایشان دشوار بود تا آخر بعضی قبول کردند و بعضی
نمودند و باز گشتند و سخن آنحضرت بیکو نهادند و بولی دین آن بهوده با گفتند که در خطبه
شمره گوشتد و بعد از رحلت حضرت سالب صلی الله علیه و آله امر امامت را با حق بر آبی
لعین فرار دادند و القصة آنحضرت بعد از آن سخنان از منبر نیر آمده بخانه رفت و در وقت
فرمود با امیر المومنین صلوات الله علیه باین کلمات که یا بن عباس من ازین عالم رحلت کنم
و تک تک نفیض و فیض من تو شوی و من عباس و فضل بن عباس بدو تو گفتند یا بن عباس
بفضل و ما یکدیگر چشم کسی بر عورت من نبیند مگر تو با امیر المومنین و فرمود عباس و فضل را در آنجا
چشمها ببنید و اگر چشم کسی بخوابی بر آنجا افتد کور شود و گوشتد و روز چهارشنبه پنج بر سوار
صلوات الله علیه و آله زیارت شد که برای امیر المومنین و فضل بن عباس کرده سجده و آید و بگوید
ای مومنین و در نهایت طاعت او نمود و بعد از حمد و ثنائی مهاجرو انصار بر او آمدند که کفشانش را

بعد از این که بنشیند و بعد از آن فرمود که ای مردمان اجل من نزدیک شده گویای من
 آرم من جدا شده آید و من از شما و چون از من جدا شود باید که خرج بسیار کنید که هیچ سفری جاوید نبوده در دنیا
 تا من تر می شوم و مواش شایق و لب الهی و ریاضه است و حقیقتا ز تعالی سوگند خورده که اگر غلام هیچ غلام
 در دوزخ و دوزخین هر که پیش من آمانتی باقصای او در دیار و مطالب کنی که فردا کنی قیامت عتاب آن را
 و در پیش من نیست بود که با وجود پیغمبر معصوم این فرمود در بنوقت شخصی بر بای خود گفت و گفت
 یا رسول الله من در خواسته ام تو مرا وعده فرموده بودی بعطیه دو مبارک بعقل بن عباس کرد فرمود که سر
 حقیقه نغزه بوی ده و بعد از آن عکاس بن محسن استخبر خوست و گفت یا رسول الله من کودک بودم
 و باکو و کان با رومی کردم تو زیاده بر من زد اکنون قصاص میخواهم آنحضرت فرمود که ای طلال نجی
 فاطمه علیها السلام رو و بعضی روایات بجا طلال سلمان از گفت که برود تا زیاده مرستان و بیاید
 عکاس قصاص کند چون حضرت فاطمه این شنید بگریه درآمد و فرمود که بدرم چهارست و نایب
 این چهار و چون تا زیاده آورد و بن عباس برخواست و گفت با عکاسه بجای کنی ده تا زیاده بر من
 بزن گفت من قصاص از او میخواهم نه از دیگر بی عکاسه تا زیاده بستاند و بر من برخواست و فرمود
 برآمد و شفاعت نمودند و او قبول نمیکرد و آنحضرت خاموش گشتی بودند و عکاسه بر من برخواست
 و گفت یا رسول الله از تو زیاده بر من زد و دوش من بر من بود آنحضرت رد از دوش
 مبارک کشید و میان هر دو شان را بر من نه کرد و این عکاسه که چنان دید تا زیاده از دست بستاند
 و آنحضرت را در بر گرفت و مهر نبوت را بوسید و گفت یا رسول الله هر زبان من قبل تو
 نوشیدم که هر که لوسه بر من نبوت نه انداختن تو فرخ بروی حرام کرد و غرض من آن بود که این
 شرف را در یابم نه آنکه قصاص کنم نبود ابو بکر لعین برخواست و همین ارادت کرد آنحضرت فرمود
 سبک عکاسه پیشی گرفت ترا عکاسه درین فضیلت پس ترا رسد که این دعوی کنی و عکاسه

یوسفی این فرمود از منبر فرمود که چون روز ادبیه شد بسی فرمود و نماز جمعه که از دوسو عظمای
 فرمود و باز بنام رفت و آورده اند که چهارمی آنحضرت بعد از نزول سوره اذ اجاء بنصر
 الله بود و باز ذکر بمسی فرمود و بر منبر بالا رفت و سر مبارک را عصا بست و فرمود و خوار
 بر روی مایل گشته و ایستاد و دیده می ریخت بلال را طلب کرد و گفت ساد می کن در مدینه که
 همه کس صحبت رسول الله عافرت شوند که این اخرو صبت است همه مردمان عافرت شدند تا مسی
 خلق پرگشت آنحضرت فرمود که بشیر ایست که مردمان عقب را آگاه باشد آگاه که بر کنان عافرت
 فرمود که انا لله وانا اليه راجعون که محمد ثانی الی با فصح بیالی تقدم رسانند و صحت
 برانبیا در خود و بر آل نیز در ستاد و بعد از آن فرمود که منم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن
 که بعد از من نبی می آید و ای مردمان بدیند و آگاه باشید که نفس من جز مرکب من میسر است
 درین اوقات از دنیا مفارقت خواهم کرد و از شما خدایم شد چه شوق نقای الی انهم
 بر من غلبه کرده پس رسانده من گفتم دوست و ادا از هست و تا بعد از من چه بیند و چه کشند
 خاصان ملت بار خدا یا تو ناظر و عالمی ای مردمان و صیت چینیست چرا از برید و ردل کردند و باید که
 لغایت برسانند به این اخرو صبت ~~مردمان~~ و انشاء الله ای مردمان حشمت الهی منست
 بر شما در محکم کتاب خود در صلاح و اعرام و اتفاق و جمیع ادب و اخلاق پس انزل البعل آید و علایق
 و انید و عرام او را حرام و محکم و متشابه او را دریابید و اعتبار گیرید آگاه سر و سیم اسماں کرد و
 که بار خدا یا تبلیغ رسالت تو کردم پس متوجه مردم شد گفت ای مردمان برهنید از سوانای باطل
 و از آرزوهای فاسد که شمار او را ندانند از قریب حجب او و نزدیک گردانند بدو زخ و عفو
 او ای مردمان بر شما باد که در او بنزید و امانت عایت کنید زینهار که زبردستان خود
 و عظام و کینت خود را خوار دارید و رعایت خاطریشان نمایند و آنچه می نوشیدند بادشان بنوشانند

بین

و آنچه می پوشید و بر ایشان بپوشانید و بارگران بر ایشان سپید بر ایشان بپوشید و چون
 آن نشانی نمایس هر که بر ایشان چشم کند پس من حضم او بشم و روز قیامت وقتی که حضرت
 حق حاکم باشد و بر سر بر و بر تپید و از نادون مهر بای زان براید که حق ایشان را داد
 کند و بر ایشان جفا نکند تا از ثواب آخرت بخرد و نماید پس هر که آسمان کرد که بپوش
 بپوشانم ترا رسانم ای مردمان نگاه دارید نفس نمی خود را از انش و زنج و بناموزانند
 و اجابت و قیامت و رب مژده بر کف ای مردمان اطاعت و المیان و عاکان خود نمایند
 که شمارا بامردین فرماید اگر چه آن چنان شده همیشه بگفته باشد که هر که از اطاعت کند
 مرا اطاعت کرده و هر که اطاعت من کند خدا را اطاعت کرده و هر که نافرمانی ایشان کند نافرمانی
 من کرده و هر که نافرمانی من کند نافرمانی خدا کرده بر شماست که بر ایشان خروج کنید و عهد بای ایشان
 بشکنید ای مردمان بر شماست بدست داشتن اهل بیت من چه دوستی ایشان ای مردمان
 است و دیگر بر شماست بدوستی عاقلان و آن و بدوستی اهل علم پس که منقص نشان شود
 و بر ایشان حد بترید و بر ایشان تعدی نکنید و بدانید که هر که ایشان را دوست دارد در
 دوست داشته ای مردمان بر شماست بالزام نمودن نماز پنجگانه و شراعت و ارکان او را بجا
 آوردن و بر کعبه و سجودش تمام کردن و وضو با کفایتش کمالی آفریدن ای مردمان بدیدار که
 مالهای خود را که هر که زکوة مال بپردازد او را آن نماز است و نه دین و نه روزنه و نه حج و نه جهاد
 ای مردمان همه شما را تعالی بر شماست واجب گردانیده و بر شماست استطاعت نیست که بر او واجب
 بشود و کاسی نیاید پس باید که میر و هر حال که خواهد بردین بودی با نصرانی یا مجوس یا کافر و اگر
 باشد که هیچ وجه نتوانی رفت یا مانعی باشد در راه پس اگر بی مانعی بتغیر کنند از شماست
 من تنفیص یافته و بر حوض که درین میر و ای مردمان حجت خدا بر شماست و بر روز قیامت

و در وقت او در مقام بزرگ و مهول سخت و در اندر و زکون مال فائده و بدو نه فرزند آن مگر
 که بنا به بخاری خدا می بداند که سالم باشد از افات گناه و نافرمانی ایمان نگاهدارید زبانهایی
 از بدی دیگر با نیت چشم خود را از خوف الهی و فروتنی که در نیت و نرم سازید و لهائی خود را دیگر
 خود را به شایسته و جهاد کنید با دشمنان دینی و عمارت کنید و مساجد و مسجدی زمین و فاعلین پاک
 گردانید ایمان خود را و نصیحت کنید برادران خود را و پیشانی و سینه بخیلی بدارد از برای لغزشها
 خود و نگاهدارید و چنانچه خود را از هر آنم و تصدیق کنید با لهائی خود را بفرموده حق و بر مگر
 بر نیاید و حساب گاه آسان بکنید و غیبت کسی بکنید و نفس خود را در بر فرست و بر این
 مردمان سنجی نماید و در این کون ذی خود را از حقوق مردمان و عمل نیک بکنید از برای روز
 شما خود و عمل شایسته بکنید از برای روز فاقه احتیاج امروز مان بستم بکنید که حق تعالی طلب آن
 خواهد کرد و نخواهد کرد و اندر دست شما حساب شما بدو است بازگشتن شما بدوستی که خدا می
 نوزد جل را می نیت بنصیحت شما امروزان هر که بکنید کار ستود و سپید به منفعت آن بدو و راجع شود
 و هر که بکنید عمل ناپسندیده سفرات آن با و باز کرد و آفرید کار شما نیست شتم کننده که زافر عمل
 سکافات تقراید و بعد از این آیت را خواند که **وَالْقَوَّامُونَ جُودٌ فِيهِ إِلَهٌ**
مُسْتَرْتَفٍ كُلِّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و بر سر رحمة الله که در این
 افزونی است که مستتر و اول یافته شود و در ذری که همه شما باز کرد و اندر شود و مردمان و در
 بخود انجالی مقرر کرده اند و ثواب و عقاب این تمام داده شود و بر نفسی را با داشت این عمل که نیک است
 بدو ایشان شتم کرده نشوند و من بخوار حق بر مردم و این و صایا نزد شما و ثواب و لعنت و اعلای
 که شتم و السلام علیکم یا معز اصحابی و علی جمیع اهل السلا
 علیکم ورحمة الله و بركاته ای قوم تو می کنید که در بین اسلام داخل باشید

ایقوم نموی کنید که در دین اسلام داخل نشید باقی شما را بنده بقوم شما از مال بی تمسب نمودید و
 برکت من توانگر شدید و بودید بر کنار بی اعتبار و در رخ بس با بنده شما را از ان و تبلیغ رسالت کردم
 و در آن هیچ تقصیری ننمودم و یتیمان را پدر مهربان بودم و غریبان را امونس و غمخوار و ضعیفان را مدد
 یار بودم و اکنون انقباض عزم کنایه بود و رسید زنها زنها را که کتاب خدا و عمرت مرا انکسار
 و جنگ را ایشان زیند تا که راه نشوید این جمله کفایت و از منبر برآمد و بخانه فرمود و فراموش مینماید
 و در خانه ام سلمه رضی الله عنها و در روز پنجشنبه فرمود و عرضش درین دو روز هستند و بافت
 طعنه یافته آمده و هستند عا کرده آنحضرت را بخانه خود برد چون وقت نماز در آمد نمودن بانگ
 گفت عایشه گفت بدرستی که بر کسی برای امامت جماعت و حفظه نماز برش چنین گفت
 ابو بکر گفت کرده بسی بدست آنحضرت او را ابو بکر بشنید فرمود که گفته است که او امامت
 کند عایشه گفت که من کفتم یا رسول الله گفت شما دشمنان خدا و رسولید هر چه گویند باید که
 صدق نباشد رسول الله صلی الله علیه و آله یک دست برد و پیش امیر مومنین علیه السلام نهاده و
 دیگر بردش فضل بن عباس با کسان بسی فرمود تا ابو بکر از محراب و رشتند و گفت بنما ابو بکر
 نشده نماز را استیناف فرمود چون نماز تمام کرد باز بخانه فرمود و ابو بکر و عمر هر دو حاضر
 شده نزد آنحضرت فرمود که من شما را گفته بودم که با لشکر اسامه بیرون روید ابو بکر گفت
 یا رسول الله من تو کتم خبر تو کسی بمنم باز آیدم آنحضرت فرمود که اسامه را بخواهید چون ام
 فرمود که بیرون آمد فرمود رو با اصحابی که مقرر کرده بودم و عرض صلی الله علیه و آله بود که ابو بکر و عمر هر دو
 حاضر نمودند و در آن اثنا آنحضرت و اغشی طاری شد از ان غصه بود از خلق
 بر آمد باز آمده و او است و قلم کرد تا بفری بنویسد که بعد از او خلافتی در میان است نباشد یک
 مقصد آن کرد و نگذوات قلم را حاضر که دانست بعین گفت که این مرد بخود شبیه بهرود

سیکوید گفتند یا رسول الله دولت علم مبارکیم بخشیدت فرمود که گفتند آنچه گفتند و من از شنیدن
 یعنی سخن سهو و غم را دیدم از آن نفار شریف فرمود مبتدعت اهل بیت علیهم السلام و بعد از آن
 گفت که العترة و ما ملکت ایمانکم ناسه نوبت فرمود که الله الله و لا تعظم
 کلام الله و الشفقة علی خلق الله و هر زمان باز میگفت که انقد و حیران
 و آخر فرمود که لعن الله من خلف حین سلامه در وی مبارک از خلق بگردانید مردم
 که این را دیدند بیرون رفتند مگر امیر المؤمنین صلوات الله علیه و عباس بن فضل عباس و عیسی
 علیهم السلام عباس گفت یا رسول الله بعد از تو حال ما و اهل بیت چگونه باشد آنحضرت فرمود
 مستظلم و مغلوب و بمانده بدست دشمنان فغان از اهل بیت برآمده و بعد از آن امیر المؤمنین
 را نزد خود طلبید و هر چه او را بود بود او از نگهشتری و سلاح و دستر و در همه و دستار و زمانه
 و مانند آن و فرمود که بقرت خود را و در او این جمله دلیل امامت است و امیر المؤمنین
 الله علیه بکلمه از آنحضرت غافل نمیشد و در پی حق بنا بر هر چیزی اندک نمانی عباس
 آنحضرت چشم کشید و امیر المؤمنین اینجا بنمود گفت برادر من علی کجاست برای من طلب کند
 عایشه حفظه هر دو پدران خود را طلبیدند چون ایشان را دید فرمود که من بشا از طلب
 کرده و بودم ام سلمه گفت که وی امیر المؤمنین را می طلبید و درین اثنا امیر المؤمنین علیه السلام
 از در و آید پیش خود نشاند و پندار بسیار با وی گفت و زبان مبارک و دانستی که در اینجا
 بود که امیر المؤمنین علیه السلام بنفرمود که غلظی رسول الله الفیاض من العلم
 من کل باب دو صابا در هر باب با وی میگفت گفت یا رسول الله انت از سحران قیام بایم
 آنحضرت فرمود که با علی کار با فرسید من برانوی خود بنسب چون روزم از من مغایرت کنی بگو و بر روی خود
 آورد و آخر که علم اولین و آخرین بر تو روشن کرد و درین و در آنکه احوالی دوستی به خدای تعالی علیه السلام

فرمود که با اعرابی سخن بگو. دست تو نیست. او ای تو دست دوم در بر دوشم. تو دست نیست
 هر چه تمام تر روز را از دو در میان هر دو غلبه میسر کرد و در هر بار از این غلبه تا در این غلبه تو را
 جاذبه دارد از آن که او شکسته و دلت است قطع کننده از زود شهوات است جدا کننده بد را از نیت
 کننده و زود نیت بود که کند و زمان است حرفی است که بی کلید در گنجینه بودی حرف جان را باید کرد و در
 و بختند از دیوار آمد و بهر خانه که رود و از آن دو دمان بر آورد و این ملک است که
 بقیض روح بدست آمده و معیت آسمانه مانگاه میدارد و اگر نه اجازت خواستن و حضرت طایفه
 حد ادب عادت او نیست و درین گنجینه فاطمه علیها سلام که این سخن شنید گفت و آتیه و حضرت
 رسول دست فاطمه را بر سینه بی یکباره خود ضم کرده زمانی حشمت برسم نهاد و چنان گفتند که مکرر روح مقدس
 از جسد مطهرش مفارقت کرد فاطمه سر در پیش بر دو گفت با آتیه هیچ جواب ندادند که این
 گفت ای بید بزرگوار جان من فدای تو باد من کجای کن و ملک سخن با من بگوئی آنحضرت دیده کشید
 و فرمود که که کنی گفت بگو که ترا بدین حال می بینم گفت صبر کن و از صبر و خیر خد کن و خود را میگردان
 و چون روح در دست گرفت مرا بقیض کند بگو ان الله و الیه سر چون بر زبان فرمود
 که که کنی که برده خانه بود بگوئی تا در آید چون در آمد گفت السلام علیک ایها النبی
 خدایت سلام میرساند و مرا فرموده که بقیض روح تو کنم باذن تو آنحضرت فرمود که زمانی بسا تا بر او درم حیرت
 گفت فرمان بردارم پس حشمت از فرمود مالک و فرخ را که بر روح مطهر حبیب من محمد باسلام خواهند آورد و این
 و فرخ را بعد و نشان بر نه و وحی کرد بر فزوان که برای روح مقدس صفی بهشت را آید که در آنجا
 رسید بگو العین که خود را بیا را بید که روح دوست من میرسد و بر بل را فرمان آمد که بر و نیز حبیب
 من محمد و ندیل است و بهشت برای او میرود و از من سلام برسان و بگو که حبیب استیاق
 اتفاق بدست دارم و بر من سلام که این بنو حضرت بنو که آن سر و فرمود که ای دوست من

و چنانکه در این خبر میسر گشت و رسول الله بهم مشغول بود و بکنون بشمار نهادند
 آن و خبر دادیم که محبوب خجسته فرمود که آن کدام است گفت آتش و نفع نافر و نشت آنچه در
 و پشت پاکیزه ترست را بسیار است و اندوختن غلبه نخل شده اند و در ششکان صفها بر کشیده اند و از
 آن برای روح مقدس و آنحضرت فرمود که این بشمار نهادن نیست و لیکن مرا فرموده که چشم من به این
 روشن کرد و در دل من به آن شاد شود و هر یک علیه السلام از آن مقول گفت و آنحضرت تبخیر نمود
 تا آنکه آن گفت ایستد و ای سرور خوش دل باش که امروز خدا تعالی همگان ترا در پناه خود نگاهدارد
 و خود اشیای قیامت جذبی از است تو تو خواهی شد که نورانی شوی اما وقتی که است باشند آنحضرت
 فرمود که این نخلان چشم من روشن شد و جبرئیل آنحضرت را در آن کرد و باز کرد و آنگاه آنحضرت
 گفت ای ملک الموت بیشتر ای و با من آنچه ما مور شده اقدام نمایی ملک الموت بقیض روح ظهر آنروز
 مشغول شد آنحضرت در آن حالت در سقفت خانه می کرد است و دست مبارک خود ابر سید است
 و میگفت رب اغفر لی و ارحم لی بالرفیق الاعلی که نگاه دست مبارک حضرت
 بایل شد و عالم وصال آنحال فرمودنی آنحال جبرئیل آمد و روح مطهرش با علی علیه السلام بر روی گفت
 یا محمد آه و رسول رب العالمیناه و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه شوقست که میفرمود که من و دان آن
 ندید و آنچه می شنیدم و فاطمه زهرا علیها السلام بنیاد نه کرد و میگفت یا اباها ما من جنه
 الهم و بس ما و الا ای پدر مهربان من خبر غیبت تو با جبرئیل گویم و اجر صبر بر مصیبت تو ای ملک
 جبرئیل حرم و بعد از بیخوشی دیگر فاطمه را خندان ندید و تا وقتی که وفات کرد و بعد از آن امیر المؤمنین صلوات الله
 علیه صابتر غسل آنحضرت شد و عیال من فضل مد کردند و روایت است که در آن حالت علی و آن
 که با علی وی را مشغول کرد و ظاهر و مطهر است و آن لعین خجسته که رسول شمشیر خدا تعالی
 برود امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یا عده و اسد اگر چه آنحضرت پاکست لیکن مرا فرموده که غسل

از دستان

✓

و بعد از غشی از برای قاضی اعظم اراک

و بی گناه انگاه امیر المومنین علیه السلام کافور می که جبرئیل ^{۶۱} آورده بود و طبعه و آن چهل و دوم بود آنحضرت گفت
نفت این از برای خودی خود و غشی از برای امیر المومنین ^{۶۲} پس اول آب سدرش غسل فرمود و دوم
بر آب یک کافور و سیم با آب قراح و بعد از آن در ساجد بسوی کجا فور تحبط فرمود و کفن کرد و از جمله ماسی
که هر یک از او رسیده بود و روی پوشانیده و روایتی است که آنحضرت را در آن مقام گذشتند و بر دوش او
و دشکان کرده کرده و بر آنحضرت نماز گذاردند و دیگر مردان عینی از انبیاء اولیا و بعد از آن امیر
المومنین علیه السلام و دیگر عباس بنی هاشم نماز گذاردند و امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که آنحضرت امام است
و در حالت حیوة و مآه پس بحکس نماید که در پیش رویا مانت باشند و گویند و در سه شب و چهار شب
نهاده بود و هیچ تعب در روی ظاهر نشد بلکه مردم خوشتر و معطر می شد و بعد از آن کرده کرده از قضا
و انصاری آمدند و بر آنحضرت نماز میکردند و در موضع دفن او دفنات کرده اند امیر المومنین ^{۶۳}
فرمود که شریف ترین موضع است که قبض روح وی شد همانجاست باید مدفون گردانید
همه برین راضی شدند و آنجا دفن فرمودند و گویند حضرت المومنین از دفن آنحضرت از آنحضرت بر سیده
بودند آنحضرت فرموده بود که نحن معاشر الانبیاء مدفن حبس نقبض و گویند که
قبور اطهر آنحضرت انبیاءان گنیزند و بعضی گویند که ابو طلحه گنیزد چون فر تمام شد امیر المومنین ^{۶۴} و عباس و فضل
بن عباس و اسامه بن زید و دفن آنحضرت مشغول شدند و عباس از بس روزه او از او اند کفند با امیر المومنین
التماس ارم که رعایت جانب مکنی و از مایگی را با خود شریک مکنی یا ما را این شرف باشد تا در قیامت
آنحضرت فرمود که او پس خلی را به پیش ما نفرستید چه او مرد بود صالح و از جمله بر زبان بود حضرت امیر المومنین
او را باند زون قبر فرستاد و رسول اصلی الله علیه و آله بدست دینی داد و بدست عباس و فضل که آنحضرت
نجا که بسیارند چون من صاحب کفش نجاکت رسیده او پس گفت که چو آن ای که متفقند و حاصل شد
و خود بقبر فرود شدند و آنحضرت را بعد خاک نهادند و بر حاجت دست و عقد کفنی از جانب

از جانب کشید و خوشی بر سر آنحضرت مثل بالشی در روی مبارکین افراشته کرد و دست فراموش
 قبر را بر از خاک زد و عباس و فضل و اسامه مدعی کردند و آن انجاستن چون صبح نور برایت
 شد گفته اند و انا لله من جمعون و مردم می آمدند و زیارت میکردند و فاسقه
 بقول اصم و بیت و ششم ماه صفر بوده و در روز شنبه در سال نهم از هجرت اللهم
 جعل صلواتك و رحمتك و بركاتك لسيد المسلمين و خاتم النبيين
 محمد عبدك و رسولا امام الخير و قلبدروا لالخير و رسولا
 الرحمة اللهم رابعه مقاما محمودا يغبطه به الاولون و اخرون
 اللهم صل على محمد كما صليت على ابراهيم و آل ابراهيم
 انك حميد مجيد ثم ذكر اجتماع کردن اهل خلافت بر ابي بکر برای خلافت و حجت
 کردن بعضی از اصحاب قبول کردن ابی بکر بنده و موطئ ایشان فقرا اخبار و جملا تا آرد رده اند که چون و
 رسول الله صلی الله علیه و آله را دفن کردند و حضرت در دیار عرب نشاندند و او را در سواد فقر
 سوب تبریت آنحضرت و بی آوردند و هر روزه جامه حلیت می آمدند و تبریت می دادند و مسوخ می
 رسوخ چون دیدند که اهل البیت و بی ناسم تبریت آنحضرت اشغال دارند و دست داشتند در مقام
 بعد از آمدند و نام خلافت بجا می نمودند و گفتند که اگر بگذاریم ما ایشان از ان خارج شوند متعذر کرد و
 کا و بر تمام نشود و اقل حلا که در اسلام ظاهر شد از مخالفتی که در قرآن کردند آن بود که عمر خطاب بن
 گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود است بلکه از ما غایب شده چنانکه موسی علیه السلام بگوید طوخت
 و باز آمد آنحضرت نزد روزی غایب شده از ما باز خواهد آمد هر که گوید که او مردن او را حدیث نم ابو بکر که
 این شنید بغایت تکلیف شد و با خود اندیشید که اگر این است باشد مهم خلافت با مصالح کردنی انور بر حجت
 و رفت تا جایی که آنحضرت را با خود دید و ند و جاد و شب دوازدهم می آمد و در وقت بقیع

و آنکه آنحضرت متوفی شده اعلام کردند و آن زمانه اقامت و بی بعضی قبول افتاد و بعضی را اندوامید
 همچنین این اختلاف را شنید مردم را حاضر گردانید و گفت ای قوم نه حق سبحانه و تعالی در حال حیات
 و بی فرمود که آنکس میت و آنهم میت و بیات رسول الله مردم از وی قبول کردند و از
 هر جانب آغوش بر آوردند که مات رسول الله چون فوت آنحضرت بعضی شد اضطراب خلق افتاد و در
 محل مسجلی رسوخ با عبد الرحمن بن عوف و خالد بن ولید و سعد بن ابی وقاص قرشی و ابوعبیده جراح
 هم موحد بقدر و بی سبقه بنی ساعد نهادند و با یکدیگر مشورت کردند در کار خلافت بعد از آن
 اما انصار ریش سعد بن عباد و ریشند و بی بجا بودند و گفتند که امام و خلیفه ما توفی هر که از علم تو بیرون رود
 یا توفی هر که بکنیم قبر بن سعد عباد و هر چه بی نیابت بد خطبه بر ایشان خوانند و گفتند بر اینند که پیش
 از ابی سفيان و شمس بن سعد گفت رسول و برادر بجا نهند و از شهر راندند و ما که انصاریم آنحضرت قبول
 کردیم و جاد و آدم و بجان و مال و بر آنحضرت نمودیم امروز که رسول الله متوفی شده ما بخلافت شما
 نریم و از تفریق و کینه اول کسی که دین باب سخن گفت و انصار را بخلافت داشت خرمید و او گفت
 که ای مومنان من در خانه ساکن شده و بیعت متوالت و دیگری از پیش لایق این امر است انصار
 نزد این کلام تمام رو بکعبه بن عباد آورده و محققان علم بر آنند که در روز وفات آنحضرت او
 سمری بکر بیعت کرد و بعد از آن خالد بن ولید و بعد از ایشان جماعتی که دشمنان اهل بیت بودند پس
 از آن از دیگران بیعت بستند و بعضی که ایاد استند به ابی و تحفه امی لایق و حکومت و لایق
 و عدده با احسان و غیره گفت ایشان را بخوره بیعت در آورده و در وایت است از ثقات که این
 بن تغلب از حضرت عداوق علیه السلام پرسید که باین رسول الله کس از مدعیان انکار خلافت
 الی بکنند و باین آنحضرت فرمود که ای و از او که کس انکار کردند و سر خلافت او فرود نیاورند و اول
 انان خالد بن سعید بن ماضی بود و دوم مقداد بن اسود و آلی کعبه و عبد الله مسعود و عمار با سر

و ابوذر عقیلی و سلمان فارسی و بریده و سلمی بنها از مهاجر بودند و انصار جریمه بن مات
 و الشها و تن و خیف و ابویوب الانسی و ابوالهثیم بن تهمان رضوان الله علیهم که ایشان
 اتفاق کرده برخواستند که ابو بکر را از منبر بزنند بعضی گفتند که اگر چنین کنیم بر جان خود و مخلوق
 باشیم و خود را در معرض خطر افکنده باشیم خفشی نه تعالی فرموده که **و لا تلقوا بایدهکم**
الی التهلكة پس مصلحت در است که این مشورت را پیش امیر المومنین علی علیه السلام
 ببریم و به بیستم که آنحضرت چه میفرماید درین باب بعد از آن فرستند بحضرت آنحضرت گفتند
 یا امیر المومنین چرا خود را مصالح گذشته و جفتی که تو بدان اولی بودی ترک آن کردی و خود را
 از حق خود محروم ساختی و ما خواستیم که برویم و ابو بکر را از منبر فرو آوریم که او بر ناحی است و
 بر حق بقول خدا و رسول لیکن کرامت داشتیم که بی مشورت تو این کار نکنیم آنحضرت فرمود
 کار از آن گذشته است که اگر شما چنین میکردید مال شما را بفشارت می بردند و شما را زجر می کردند
 چه ایشان باصل جاہلیت خود هیچ گناه نداشتند و خدا و رسول اظهار نموده اند که نه
 ویرنید ظاهر ساخته اند و قول میفرمود که ایک سوختند و با پروردگار خود دروغ میگویند و حضرت رسول
 مرا این احوال خبر داده و مرا نیز از خبر و خاموشی عاقله نیست الا ایشان در مقام اهتمام فر آمده اند از این
 من کی را گذارند و من با اهل خود نیز مشورت کردم ایشان بر صواب در سکوت دیده اند و جالایان
 اینقوم در مقام عداوت اند و لیکن شما برای اهل بیت میروید و بر انصافت کنید و از آن
 آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده آید و حق من بگویند اگر چه او توبه شستند اما سبب زیادتی
 حقویت خواهد شد خدا اله پس این دو ندیده من بر سر روضه میفرموده مبارک حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله ندید و زیارت گویند و در روز جمعه اولی فالید بن سعید بن عباس که مهاجر بود برخواست و آمده نزد
 ابو بکر گفت یا ابا بکر از خدا بیعتی بهتر من چه ترا معلوم است که روزی و نطفه با جلد از دست رسول

بودیم که روی مبارک بیاورد و گفت که ای معاشره ما جود انصار من شما را و منی میکنم باید که اثر انکار
 نداری و امر که بشما میرسم نام باید که انرا قبول کنید و حسد را از دل برون کنید بدستگاه امیر مومنین علی
 امیر و خلیفه شماست از قبل من پس از من و فرموده است برود کار من پس نوشتند اگر شما وصیت
 بمن در حق وی بکنید باید که مرا جانی و هیچ کار دین شما و نصرت بکنید مساوت و جهان باین
 و اگر خلاف آن بکنید کار دین شما بر شما محمل گردد و بدترین شما بر شما و الی شود و کار یعقوب گشت
 بستند اهل بیت من جانی اند که امر من بپشت بدیشان رسیده ^{و اینک} ^{بپشتان} رسید و باید که ایشان
 به امرت من قیام نمایند با رضا با هر که وصیت من و بخواهد ایشان بکنند و دو تو او را و زمره من خشن و او
 خطی و بهره رحمت من روزی کرد آن و هر که بعد از من اهل بیت من بدی کند و وصیت مرا اصلاح
 کند و در حق ایشان و پیران خودم کرد آن ابرهشت و شفاعت من بوی دین گفت با فایده خاموش
 باش که تو اهل شور و قول و پیچیده و پیچیده نیست فایده گفت باین خطاب اسکت که تو این سخن را
 نه بزبان و قوت خویش میکوی و تو دانی که ترا در میان خویش مرا حسب و منعی نبوده و در اسلام
 هر کار را می بینم و دی از خدا و رسول شرم نداری و در هر چه همیشه ترسان و لرزان بود و در میان
 خویش هیچ فحشی نبود ترا و ایم لایم الاصل بودی پیش مویشی ترا نترسند مرا و مرا و فحش با او خود خاموش
 نشست بعد از آن ابو ذر بنحوست و بعد از حد و شایسته حق جل و علا و صلوات بر سید انبیا و درود بر آل
 عبا گفت ای معاشره ما جود انصار بد رستی که شما دانسته آید و یقین آید که حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله زمام این کار را با امیر مومنین علی علیه السلام داده و بعد از او با امام حسن علیه السلام و بعد از او با امام حسین
 علیه السلام و از ایشان تا بقائم ایشان پس شما بقول بجهت خود عمل کردید و آنچه شما را از محمد
 و و فراموش کردید و متعلق و بناسی قمار بر تعلیم آخرت باقی بر گردیدید و حال آنکه بنای علی هشت خرام
 نکرد و او اهل آن باشد و من مثل شما نشوند و ساکنان آنجا را که نشاند پس از آنکه اشتید و این را برود

پس نشدند به شایسته می که بعد از پیغمبر خود کافر شدند پس زود باشد که بحال حال خود برسد و در و بال
 کار و باز خود را بخشید و خداوند تعالی بر بندگان خود ظلم روا ندارد و بعد از آن سلمان فارسی برخواست
 و در خط و نصیحت بسیار فرمود و ابو بکر را او برابر سرش کشید و شهادت داد که در آن کلام و بعد از آن گفت ای
 ابو بکر خود را بکسر است و میکنی و چون بوقت قضای سی چاه بکسیدی و چون نه ایستند از آنچه بنده ای
 چه جواب میدی و حال آنکه در میان قوم از تو و امانتر هستند و بیشتر و بنایق و مغایر علیه سوا سب
 و ما تر رفیع سر فرزند رسول خدا تر دیکت و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شهادت امانت
 وی فرمود پس قول او را که شد و صحبت بر آنما گفته انگاشته و چون بفرمود شود به بنده ای علی بن
 کعبه قیامت حاضر شوی آنچه از پیش و رسیده بی بینی اگر کنی بکردی و با حق باشی در آن روز حق با تو
 باور تو باشد و از خط نابرماندای ابو بکر از رسول الله شنیده آنچه شنوده ایم و دیده آنچه ما دیده
 ایم پس از خدا ای تعالی ببینیش و رحم کن بر خویش و الا در پس ما و با نافع عفویت برای این است
 بحال خود در پادشاهی اندر زده و تحریف نموده و در تانبر کرده قبول نمود و بعد از وی مقداد بن
 کندی بر خاست و نصیحت فرموده و سرزنش نمود و گفت زود اغذ و نوحه خواهد بود و حال آنکه تو سید
 که این امر حق علی بن ابی طالب است علیه السلام بفرموده خداوند تعالی در رسول او من ترا کفتم اگر قبول کنی
 قانع گردی و الا و نه بال ابدیانی ای ابو بکر مقام خود را شناس و حد خود را بنگاه دار و بدست خود
 اتش بگو خود بنده ای که نشنیده قول الهی که **وَجَعَلْنَاهُمْ اُمَّةً يَدْعُونَ الِى**
الْبَاسِ بر در خانه نشستن و عاقبت و سلامتی برای خود مگر این امر را باز کرد و آن بجا
 و بر دنیا نمود و بدین جماعت و پادشاهان و این کار را از گردن خود جحدار و دین را بسیار
 فرموده ای که این امر حق کست پس این بار که ان کشفنت برای حق است و من را نصیحت کردم اگر

من جميع الوجوه وحق ایشانست و شما مانع تاحق شده اید و خود میدانید که اینچنین است و این
 حدود سه روزه و بنامی گذرد پس جواب روز بانه پس را آماده باشند و فکر عذاب اندوز کنند
 و بعد از وی عمارت بر پای خواست و گفت ای ابو بکر نومی دانی و تابعان تو بر میدارند که اما
 حق نوبت و حق امیر المومنینست بفرموده خدا تعالی و رسول او پس تو در معرض این و بیای
 و خود را در غضب الهی و تحت حضرت رسالت بجای گرفتار کن و مخالفت اهل بیت
 رسول نمایی و ایشان را میازاند و الا لعذاب سفاک فاشوی و بعد از وی جریمه بن ثابت بود
 و ایشان را چنین برخواست و گفت ای ابو بکر تو میدانی که رسول خدا ام کو ای من تنها قبول فرموده و کوا
 و بگری قبول فرمود و گفت بی پس جریمه گفت بخدا که من از رسول الله شنیدم که اینست من
 میان حق و باطل اجد اکتند و ایشان اندر آمان که بدیشان افتد اکتند و کو ای میدهم
 الله صلی الله علیه و آله فرمود که امیر المومنین ام امام شهاب بعد از من و خلفه است و میان شما
 پس در بر مقدم دانید و بروی تقدم مجوبند که او شمارا برادر است بی آرد و اگر متابعت او
 در ضلالت می افتد که ایشان کشتی نوح اندر که در آن نشست نجات یافت و هر که خلف
 کرد و هلاک شد منافقت و بعد از او سهیل بن جف برخواست و گفت من از حضرت رسول
 شنیده ام که میفرمود بر منبر که امام شهاب علی بن ابطال است علیه السلام و او بنخواه ترین مرد
 با من در وصی منست و نذرنده و ام منست و نذر کننده و عده من و او کسیکه بر کنار خوض نشسته
 بمن رسد او باشد نیز خنک کنس لغزت می کند و ای هر کس که او را نذر کند او را و بعد از او
 ابو الهیثم بن تهمان برخواست و گفت من کو ای میدهم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 امیر المومنین را بر اسی خلافت نصب کرد و فرمود که او امام و مقتدا می شمامت و او مولای من
 آدم و بعد از آنکه است من بخوم اهل زمین اندر مقدم و از رید ایشان را و تقدم مجوبند بر ایشان

پایه کانی مولدی

و بسیار می از مناقب و مراتب امیرالمومنین صلوات الله علیه و بر سر دوشند اما قبول بخت
 و بعد از وی از زمین و سبب بخت و سخن گفت و داد و سپاه الله به او روایت صفوانی بن حنیف
 که بعد از شهید بن حنیف ابی بن کعب برخواست و خدا می را حمد و ثنا گفت و بر رسول صلی الله
 علیه و آله در دو صلوات و ستایش و ثنا گفت ای معاشر قریش بن شما را بندگان و مستتر از
 آنکه رسول الله داده و وعده نمودم اگر شما را ندیدم که من پیغمبر صلی الله علیه و آله دیدم که من
 فرمود امیرالمومنین را صلوات الله علیه و میگفت ای مردمان هر که من مولا آدم پس علی مولا می دوست
 پس جماعتی گفتند که ویرانام علم و دین کردن و قومی گفتند که این از ان فرمود که هر که من مولا
 که هر که از بندگان که مولا که رسول الله است بعد از وی امیرالمومنین نیز مولا می و است و در جوش
 آنحضرت این کلمه را بوی رسانیدند و تقصیب بر آن حضرت ستودنی شد دست امیرالمومنین صلوات
 الله علیه و آله از من گرفته بیرون فرمود و گفت ای مردمان هر که من مولا آدم امیرالمومنین پس بعد از
 من رسول الله است و او حجت خداست و بدستی که خداوند تعالی آسمان را آفریده و بر روی
 ساکنان به پیکر او اندازد بر این ایشان پاسبانان آسمان استاره کاند چون ستاره کانی
 بر طوف شوند اهل آسمان نیز طاک کردند و بدستیکه خداوند تعالی زمین را بآفرید و در آنجا ساکنان
 و علمایان به پیکر او بدستیکه خداوند تعالی حارسان اهل زمین است و بیت من اند و چون اهل زمین
 از زمین رحلت کنند هر که در زمین بود طاک شود این گفت و بخت و از خبت چون بیاید
 بیلزید و در وی هیچ اثر نکرد زیرا که ایشان در آن کار مستحکم بودند و قوام صلی الله علیه و آله
 ایشان بر خسته بودند و منافقان و مرتدان با ایشان بار شده و از دین بیرون رفته از برای
 عاقبت دنیا بخت را باقی گذاشته و دنیا را بر داشته و بعد از وی او ابواب انصار برخواست
 و خدای را حمد و ثنا گفت و گفت ای مهاجرو انصار ابا شما شنیده آید که حق سبحانه تعالی در کلام

۷ پاسبانان پیدا کرده ۷

لازم است که خود فرموده که مال عثمان را بطلم بخورید که روزی بود که با نش و دوزخ در آمد و بکر فرمود که ما
 از برای قتل عثمان انشی برافروخته ایم و سر بریده از انش برداشته ایم که بگویند ایشان در آمد پس کیم
 بنیم منخواهید که تردید نمی از عثمان رسول الله باشند و وی روزی بزرگوار ایشان رحلت کرده
 امروز شما عثمان اورا آذربید و میراث ایشان را عفت کردید و گمراه شدند و نور تعالی
 ان الذين باكلون اموال اليتامي ظلما امثا باكلون في بطونهم
 تا را و سیصلون سعیرا پس انش که باب الفصار علیه که در کرب و خلقش گرفت جان
 بختی بنموانت گفت چون تمام اقامت حج و دنیا خرج کردند و با وی گوید که ابو بکر خجل گشته از ایشان
 عثمان شده و از منبر بر آمد و سکه روز در خانه نشست و بدون نیامد و روزی بنیم مردم آمده خبر
 خانه نمانی گشتند و بخت را قمار میکردند تا روز عسیم و طلحه و زبیر و عثمان و بعد از من بن عوف
 و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جراح و یکی از یاران ده مرد از حوشتان خود بنمیشدند
 از خانه بیرون آوردند و ابو بکر را بنمیز کردند و شادی کردند که هر که بر فرد و میان سخنان گوید
 او را یاره پاره کنیم همه مردم خاموش شدند و هیچ کس را بعد از آن بار او قوت آن نبود که بر خیزد
 و سخن گوید و روایات دین با بسیار است اما باین قدر گفتا کردوا السلام علی
 تابع الهدایت دوم در ذکر امام اول حضرت شاه اولیادوم آل عباس غالب منقول
 غالب امیر مومنین و امام متقین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و بعضی از مناقب و فضایل و آثار
 آنحضرت و دیگر اخلاص از ولادت تا شهادت و این باب شمل برداشته فصل اول
 در ذکر سبب آنحضرت و بعضی از احوال و بی عیبه سلام علی بنی روایت کند از محمد بن عبد الله بن محمد بن
 داود بن علی بن صالح بن میقات و او را محمد بن محمد بن ابراهیم و او را یوسف بن یعقوب بن منصور
 و او را زحیر بن منصور و او را شاذان بن خلاد القبر و او را یوسف بن محمد بن محمد بن ابراهیم و او را

محمد بن احمد و از عبد العزیز بن عبد الصمد و از مسلم بن خالد مکی و از ابو یزید قزوینی و از جابر بن
 عبد الله انصاری رضوان الله علیه که او گفت من از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدم ای رسول
 الله امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه آنحضرت گفت آه آه ای جابر هر سید از من
 بود و می که بگوید آمده مانند مسیح علیه السلام به آنکه خدا بی شک جلت عظمت نور او را از نور من
 افزاید و نور مرا از نور خود بدید کرد آید و ما هر دو در یک نوریم ای جابر نور ما را از نورش از آنکه آسمان
 و زمین و نور طلعت و سوار آفریده به نجاه هزار سال پس حشمتی که تعالی سبح خود میفرمود و ما سبح
 کردیم و همچنین تقدیس و تمجید نفس خود میکرد و ما تقدیس و تمجید می میکردیم و حشمتی که تعالی از شکرانه سبح
 با آسمان و زمین و لوح و قلم و عرش و کرسی را و غیر آنرا خلق کرد و بعد از سبح امیر المؤمنین ۳ ملائکه و
 سفرین ۴ اموجود کرد آید پس ملک مقرب که سبح کند از آن روز باز که او را آفریده تا قیامت خواهد
 آن از امیر المؤمنین ۴ شیشه وی باشد ای جابر تو را که نقل کرد و صلب آدم ۳۳ سن در جانب راست وی
 قرار گرفته و بر او علی بن ابیطالب در جانب چپ و بعد از آن حق سبح تعالی نور ما را نقل کرد
 در صلب طایفه و وجهای طاهره و هر جا که نور منم نقل میکرد نور امیر المؤمنین با وی می بود تا آن
 زمان که مرا از صلب عبد و جسم منم بردن آورد و چون منم موجود شدم طایفه فغان بر آوردند و فریاد
 کردند گفتند آلهنا و سید ما یه بوده است ما را که یزید را با نور نون منم دین نور از آن نور چرا جدا
 شده حضرت عزوجل و طایفه ندا فرمود که تو را که یزید که منم بود خود دادند ز شما اورا از صلب ابوطالب
 در جسم طایفه فاطمه نبت است و بدن می آدم بعد از بنی ساسانی و چون امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 در رحم مادرش بود در آن زمان مردی بود و نجاست عابد و زاهد نام بود شرم من رعیت بر بیان
 و او از بزرگان زمان بود در آن زمانه و دوست و همفدا و سلسله دار بودی که
 مدت اوقات را بعبادت گذرانده و او نیز از خدا تعالی خواست مگر که بوی و در وجه تیغ

در دل انگشوده بود و در اوست خود بسیار جبری بومی نموده روزی از خدای عزوجل درخواست کرد که
 از او بسیار خود بومی تمامه جنتی به نعل ابوطالب بر او فرستاد و چون مشرم رضی الله عنه در باره درخواست و بوسه
 بر سر او داد و بیشتر خوشش میماند و گفت تو چه کسی هستی که بر تو یاد فرمودم و گفتم می دانم از اهل بیت است گفت از
 کدام بیت است گفت از بنی هاشم گفت از کدام بنی هاشم گفت از بنی هاشم بن عبد مناف از دهم بار فرستاد و بوسه
 ابوطالب داد و گفت شکر خدا بر آنکه مرا این شایسته دلی از او بسیار خود پس بنمود گفت ای ابوطالب شایسته یاد
 حق سبحانه تعالی بمن الهام فرموده که در آن شرف و بزرگی تو بود ابوطالب فرمود که آن کدام است گفت فرستاد
 از صلب یحیی بن آید که دلی خدا باشد و امام منقیان و وصی سید دو جهان و بنو امی عالمان باشد اگر او را
 در بالای از قش سلام برسان و بگو که مشرم تو سلام میرساند و میگوید که تشهد ات لا اله الا الله و
 ات محمد رسول الله و تشهد ات علیا ولی الله و بیچ نبوت تمام شود و بعد از آن
 کامل کرد و ابوطالب گریست فرمود که نام این فرزند چه باشد گفت نامش علی بن ابیطالب است حقیقت
 که تو میگوئی ندانم مگر بر آن ظاهر بود و دلالت روشن بیدار مشرم گفت چه میخواهی گفت میخواهم که بدانم
 آنچه گفتی خدا سعادتی تو الهام کرده است و تو در مشرم گفت که بی تو چه میخواهی از طعامهای تا از خدا
 در خواهم که بر آنمی تو فرستاد ابوطالب بود که طعامها بهشت را بدو عاگرد و جابر گفت که حضرت رسول فرمود
 هنوز مشرم دعا تمام نکرده بود که طبعی از میوه نامی بهشت از بر او جدا و زدند که خرمادان و دانا و خبری
 و بگو بود مشرم از آن نزد ابوطالب بنیاد و ابوطالب از آن انار و خبری دیگر از آن میوه بهشتی تناول کرده آن
 نقطه سربست کرد و وفا طهریت اسد از وفا طهر شد با میراث صلوات الله علیه چون آن نور پاک بزرگ
 و دینیت در رحم خاطر قرار گرفت زمین طرزه در آمد و بهشت شان و زبیل زد و آن زلزله فرار می
 تا میره و زمین ترسیدند و بولی بر نشان کار کرده تبانی بر سر کوه بوفت پس زدند که شاید که از نشان و
 و نشان این زلزله را شکینی میهند و این محنت ما از ما بردارد چون تمام تبانی از آنجا جمع کردند تا

تا که طعامی بخوریم

جنبش بود بر ایشان برود و رافضادند چون این حال مشاهده کردند طاعت شده بنا به بابو طالب بجهت ابوطالب
 بکوه برآمد و از برای آن غمناک بود که نزدیک بود که آن زمین در آن زمان از هم بریزد و پلیم شده باشد
 هر قوم را که بقوم حبشیان متعاضدین ایام عادت پیدا کرد و حلی طاهر ساخته که اگر شما مطیع او گردید و او را مطیع
 او کنید حقتعالی بکرت آن این تسکین دهد و الا ساکن نخواهد شد و پیش گفتند ای ابوطالب بایان افرازیم
 که تو میگوئی اما تو دعائی کن درین باب ابوطالب بگوید در آمده دستها بر عابر دشت و گفت الهی است
الحجبة والعلیه العالیه و فاطمه البیضاء که بفضل فرمائی بر اهل تمام برفت و در
 هنوز ابوطالب رو عا بود که زلزله تسکین یافت و در پیش از آن محنت خلاص شدند و حضرت رسول صلی الله
 و آله فرمود که بدان فدائی که دانه را تسکین یافت و خلق را بیا فرید که عرب این کلمات شنوده و تو تسلیمان
 حسنه عامی کردند و در که از دن مهات خود و رومی شد و حقیقت این را نمی دانستند و در زمان جلد
 ما آن زمان که امیر المومنین صلوات الله علیه عالم را بنور وجود خود بسیارست و در آن شب که بوجود آمد
 تمام زمین روشن گشت و سارکان آسمان ده جند آن شدند و در پیش سخا بهما دیدند و در جبرت افزون
 و میگفتند که شب در آسمان حادثه عظیم حادث شده و در شنائی سارکان و آسمان دو جند است
 ابوطالب بر من فرمود و در کویجهای کوه بازار را میرفت و دعا میکرد که بقوم حجت حق جل علاه ظاهر
 شد و زمین و این نوع عجایب است نظم و آموارد و برین وقت فرمودی می اندند و از سحاب
 می برسند و از آن روشنی که در آسمان پیدا شده و در جواب آن میگفت بشارت باد
 شمار که هشتاد و از اولیای خدا تعالی بوجود آمده که جمله اولاد است بدو ختم کنند و او امیر مومنان و امام
 مومنان و امام معینان باشد و ناصر دین حسین و وصی رسول صفت رتب العالمیه و رب
 عابدان و زیدان باشد و ملاک کنند و مشرکان و منافقان بودند و امام هدای و است
 مند و شکوه از جند و جراح طاعت و برگزیده حضرت عتبت باشد و از یقین بر بود و از تها

حالی باشد و اینده باشد و بجلال باشد و بن اسلام از دوست کرد و شریعت از عزت بدو و محبت در کوه
 و باز از کوهی گشت و این بنیاقب سکفت تا وقت صبح و چون صبح طلوع شد از کوه بدو رفت و چهل شبانه روز
 غایب شد جابر گوید که من از رسول الله صلی الله علیه و آله که از آن پرسیدم فرمود که بطلب مشرم رفته بود که بشناس
 و بدویر ابولادت امیرالمومنین عاتقا چون با بخارفت مشرم وفات کرده بود در کوه کحام و ساقا ابوطالب
 با وی عهد کرده بود که او را بشناسد و بدویر ابولادت امیرالمومنین علیه السلام اگر در حیات باشد الا اعلام کند
 او را در حالت ممات جابر گویند از حضرت رسول ازین حال پرسیدم فرمود که ای جابر آنچه می شنود می شنیده
 و اگر این درست است از امر آلهی ما که مشرم ابوطالب را بخار و کوه کحام وصف کرده بود که در اینجا دور او
 ابوطالب همچون در آن غار در رفت مشرم را مرده یافت و بر کفن بحب و جامه برویی افکنده و دو بار
 و بدویر ابوطالبی بنیایت سعیدی و دیگری بنیایت سیاهی ابوطالب چنین در آن غار در آمد سلام کرد
 بقدرت الهی و بمحضر حضرت رسالت نباهی و کرامت حضرت ولایت امتیازی نهاده گشت و گشت
 و جواب سلام گفت و دست بر رو خود فرو آورد و گفت که استشهدت لا اله الا الله و
 محمد رسول الله و ان علینا هولا ما ثم بعد النکاحه گفت یا ابوطالب بشناس
 باده مرا به پیشتر که در میان من و تو محصور بود که خاطر من بدین بسیار متعلق است ابوطالب گفت بشناس
 ترا از ولادت علی عالی گفت ای ابوطالب مرا خبر ده از کیفیت ولادت از آنچه بدیده ابوطالب گفت بدویر
 من در اینجا حاضر بودم چون در آنکس از شب گذشت بر فاطمه منبت پس علامت را در ظاهر شد من آن
 با و داشتم از نامها الهی که برای این فاطمه نوشته بودند خواندم و او را ازین شکیلی حاصل شد و ز نمانی چند
 از قبیلکه و حاضر ساختم از برای بدو و باری دادن با قالی که رسم شد درین حال از خارج خانه ناگهانی آواز
 داد که ای مادر مرا تر و فاطمه مگذارد که دستها پاک و خدای را می خواند که در این فاطمه سپیده زمانست
 و پیشتر که من و وی رسول را علی بن ابی طالب است هنوز زانوقت این سخن را تمام نکرده بود که برادر زاده ام

محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم از ابروین و سینه و کلاه بهشتیان در آمدند
به نامی نورانی و جامه های حریر سفید چنانکه از بوی خوش آن تمام آن خانه منور گردید گفتند سلام بر تو
و به خدا فاطمه جواب سلام ایشان را گفت با تو تعظیم و تکریم پس نشستند و با ایشان طریقی بود از سیم
بعد از خطبه امیر المومنین علیه السلام نمود و در پیش حق سجده آمده چون ماه تابان و خورشید آسمان و بزرگان
فصح و بیان صریح گفت که استشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا
عبده و رسوله و انا وصی نبیه محمد صلی الله علیه و آله با ختم نبوت شد
و فرزندان من ختم وصایت امامت الکاه از آن چهار زن کلی و در کنار خود نشاند چون نظر بود
موجود کرد بر و سلام داد و بدین عبارت که السلام علیک یا والدی او جواب داد که علیک السلام یا ولد
بعد از آن گفت ای مادر چه خبر داری از پدرم گفت در نعمت و غیر خدا این عالی است ابو طالب که این سخن
گفت ای سینه پدر من تو ام فرمودی و لیکن من تو هر دو از صلب آدم صفتی ام و این مادر بزرگوار نیست جو
ابو طالب گفت که چون این سخن شنیدم به ردا سر خود را پیشانیدم و از شرم خود را گنجی خریدم بعد از زن
دیگر پیش آمد با طریقی بر از شکاف فرو آورد و او را برداشت و در کنار نهاد و نو آرش کرد و آنحضرت نیز بر او سلام
کرد و جواب شنید همچنان زن دیگر بر گرفت و نو آشت و سلام داد و جواب شنید و پیشش کرد و این
آن زن دیگر بر گرفت بدستور ایشان عمل نمود و زن آخرین که ابو پاک و مطهر از مادر رسول شد
و اما در دشمن بسیار باشد تا آخر ملعونی که این لعنتش کند او را تبعی رند زبان ضربت شنید شود و خدا او را
و بلا که آسمان و زمین لعنت کنند بر کشیده امیر المومنین و آن سال سیم از مصلحت رسول و ابوبکر
است و بعد از آن حضرت رسول آمد و امیر المومنین را از ایشان پسند و دست در دست و با هم دوای
کسی از آن سخن و اسرار گفت از توبت و انجیل از زبور و فرقان و با وجود پیش از تزلزل و احتیاج
نعالی آنحضرت را به حکمت سما و اطلاع داده بود و امیر المومنین از آنحضرت فریاد گرفت بعد از آن

زمان غایت نخست با خود اندیشه کردم که شکی من می نماند این زمان را و از آمدن زوی که ای پدر اوف
 حو اگر او را ساخته بودی و دیگر مردم منت عمران بود و دیگر امید نیت فراجم و دیگر مادر موسی بنی پس گفت مو
 بشنم برهی سلام من بفرسان و بفرده و بآنچه دیدی و تو او را در غار کوه لکام خواهی یافت و تمام احوال
 شهادت امام حسین را صلوة الله علیه ما بذر گفت و چون از گفت شنود و از این رخ شد یا حال طفولیت
 بازگشت و ابوطالب گفت بشنم که شرح این قصه این بود که بانو بارگفت چون مشرم این را از شنید زام
 زار بگریست و ساعتی سر میشال کند پس با در از کرده در غیبه سخن گفتیم جواب شنیدم و بخت افتاد آن دو
 با و زآمدند یا مرانی و گفتند برضو با و لی خدا و می حضرت مصطفی علیهما الصلوة والسلام شود که تو سزاوار
 تری بکفالت و لکام بدشت او گفتیم شما گیتند گفتند ما عمل صالح مشربیم که حق سبحانی تعالی ما را بصورت
 و ما را آفریده که می بینی و او را آنکه دست بکنم تا روز قیامت و چون خیمت شود یکی در پیش او
 باشم و دیگری در پس او و دلیل او چنانستیم و دیگر هیچ در پیش او و دلیل او چنانستیم پس ابوطالب بعد
 از این از اینجا بازگشت جابر کو که بر سر از آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت مرا که ای جابر این
 شرح آنچه از من پرسید نگاه دار که ایمر همو من را صلوة الله علیه و آله و حق جل و علاه تشریف است که دیگری را
 نه از ملک شرف و نه از بنی مرسل جابر گفت که آن که ام است یا رسول الله فرمود که دوستی او را واجب
 گردانیده بر همه مسلمانان و تمام است و در رخ بدست وی که آشته و هیچ کس بر جل مرا طعنه نکرده و دیگر خواه
 ایمر همو من علیه الصلوة والسلام و عادات آنحضرت بطریق دیگر روایت کرده اند این است که حسن
 بن محمد بن دفری روایت کرده از ابوالحسن محمد بن احمد بن محمد بن عیسی و او از حسن بن محبوب
 و او از اسحق بن محمد بن احمد بن محمد بن عیسی و او از اسحاق بن محمد بن عیسی و او از اسحاق بن محمد بن عیسی
 خود صلوات الله علیهم که نزد بن گفت ریاحی گفت که من عباس بن حمید الطلیس است و میهم در میان
 قوی اند و عبید الغری و تو از بنی باشم مرا که میگوید که فاطمه بنت اسیم بن عبد مناف بیاید و ما را بخود

با خود برادر اندر از این حدیث است که ابوطالب گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که

یا مبرکترین علی علیه السلام و نه ماه از حمل و می گذشت در وقت نیم روزی بود که از نژاد ن بر فاطمه طاهره
بود برادر کعبه به سناده و نظر بسوی آسمان کرد و گفت بار خدا یا مرا یقین است تو هم به از تو پسران آید
اند و هر گسالی که تو فرستاده باشی آن دین ایمان دارم بکلام جد خود ابراهیم و یحیی ثانی این خانه و محفل
خانه و یحیی مولودی که در شکم منست و ما من سخن میگوید و مناجات میکند تا آنکه از دکان کارن و او و مرا این
ست که او شایسته از تو اینها می شود ایستای از اینها می شود و بیستی از دلائل و دجی از جنهای نو که آن
آمر ابراهیم سهل آسان کردانی عباس بن عبدالمطلب و یحیی بن قحط کفشد و خانه بی کلید گشوده
و فاطمه علیها السلام باز درون رفت و در چشم ما ناچارید شد پس در بسته شد همچنانکه اول بود و ما قصد
که نزد وی رویم نتوانستیم و هر چند چید کردیم در کوفه و مانند بیکلید و نه بی کلید انگاه گفتیم که امن شد که
ایمان آورد و فاطمه شبانه روز در آن خانه باقی ماند و کسی بر حال او اطلاع نداشت روز چهارم گشوده
و بیرون آمد و بگردید و بستر شد بعضی قدر او بان معتبر گویند که دیوار خانه شق شد و فاطمه باز درون رفت
و چون بیرون آمد باز هم آمد انگاه گفت که حق سبحانه تعالی مرا تفضل نهاد و بزرگانی که پیش از من بودند
زیرا که آسینه نیت فرام عبادت کرد و خدا بزرگوار به نهانی در موضعی که حق تعالی دست نمیدارد که او را بخواهد
عبادت کند مگر بر جیل و اضطراب و بیم مریم نیت عمران درخت خرما خشک را چنانکه در وقت ولادت
تا از آن خرما تر و تازه خورد و من در حرم محترم تو در رفتم و از طعام به هشت خوردم و چون خواستم که بر
ایم نهی آورد و از او که ای فاطمه او را علی نام کن که او علی یا لبست پس او را آفریدم از قدر عدل و بزرگواری
و جلال و عظمت ربوبیت خود نام او را از نام خود مشتق کرد و نام او را از وقت ساختن بر خود
ابراهیم خود و در خانه بود و آنکه آنست که خود خانه کعبه از آن سید بر همه واجب که آنجا در و می آید علی
بن اطلب بند و او بر بام خانه من با ملک خانه بود و تا نرسید که در پیشان اندازد و بعد از تقدیر
و تجدد و تجدید من بجا آورد و او را نام زمان باشد در حبیب من و برگزیده من محمد که او رسول و منشی

دلی و مصی و درشت بخت و او را که کسی باشد که تقصیر نمی کند خوش حال کسی که بی طمع او باشد و بد حال
 خبیثی که زمانی یاد کند این مجلس روایت کند که ابو طالب لوطی و بد از زمره سبزه بر سر اسحق و بدان لوح
 سطر نبوی نوشته بود و آن بیت نظم حصصنا ما لولدنا لکما و الطاهر المستحب
 الرضی و اسمه من قاهر الهمی علی استثنی من العلی و آن لوح را ابو طالب
 فراگرفت و در کعبه آویخت و بنی هاشم بدان مغفرت کردند و آن بود تا زمان عبید الملک مروان که
 بموجب عبید الهیزیر آنرا گرفت تا مردم مناقب او را ندانند و ولادت باظهارش در روز آدینیه یازدهم
 رجب المرجب بروز بیستمی روز یکشنبه یازدهم جمادی الاول بعد از غام الفیل بیسی سال و در روز هفتم ولادت
 آنحضرت ابو طالب شتر عقیقه کرد و این که را خواهرانش و ابو طالب و طاهره آن مولود و نقایدها کردند و حضرت
 او را بایشان نمیکردت و بسیار آورد و دوست نمیداشت کهواره اش را از دیگران ایشان خود نهادی و صفا
 بنیدی و شیر و شربت بومی خود را بنیدی و او را اظهارت داد و بی انواع و اقسام فرمود که طفل از کوه
 آید و بر سینه و دوش و شانه و پایش و بیشتر تریش فرمودی و اکثر اوقات اندر کرد که چهار کوه مهلبی که
 کرد آید و فرمودی که این برادر بجان برابر دلی و نامزد و ماد و وصی و غلیقه منت علی الله علی الحی
 و الجمیل و علی آلود هم المعصومین فضل دوم در ذریع و عد و اول و دوازدهم و کینت و القاب
 و بعضی از مناقب امیر المومنین علیه السلام علیه بد آنکه حضرت امیر المومنین امام اول است
 از ائمه شافعی علیه السلام بدر بود و او را بنی امیر المومنین هاشم بن عبد مناف است
 و نامش را چهار برادر طالب و عقیب و جعفر و علی امیر المومنین و هر یک ایشان بزرگتر است از
 دیگران و طالب عقیب و جعفر و علی که نامی است که مایم او فاخته بود و مادر همه فاطمه بنت اسد است
 و ابو او و در حقه اسد این ابیات را در کتاب آنحضرت آورده نظم است نظم بنی انساب القوز
 الحما شش بن الکواکب الانساب و الاغنیب فی نقاب حجاب و انفس ان ظلمت من کون

[illegible]

زیرا که آنحضرت با او باین کیفیت خوانده بود و هر جا که برای این گنبدت فری گفته اند بعضی گفته اند
 اند بعضی گویند اصل آدم خاک و علی علیه السلام بهترین آدمیاست بعد از پیغمبر از زمان آری
 جهت او را آنحضرت باین کیفیت خواند زیرا که خاک اصل آدمیاست و امیر المومنین بهترین آدمیست
 و دلیل بر صحت این قول آنست که حضرت رسالتش از مودعه که هر که پیغمبر بوده ذرت او از صلب
 او بوده مگر ذریعت من که از صلب امیر المومنین است و بعضی دیگر گویند که خاک مستقر صواب است
 و ذریعت علی قردرگاه او میان بنابرین او را ابو تراب گفتند و بعضی دیگر گویند که ابتدا او را
 خاک بود و باز گشتت بزنجاک خواهد بود و او بهترین خاکیان آید ازین جهت او را ابو تراب گفتند
 و غیر از این جهت او را ابو تراب گفتند و نیز گفته اند و اما القاب آنحضرت امیر المومنین
 و یسوب المسلمین و عزت المهاجرین و صفوت الهاشمین و قاتل الکافران و الناکثین و القاب
 و الکهارقین و دیگر که از غیر قرار جدا سازنده و قمار هر ذی غلبه و انفاق صبیح جعفر طیار و حسن
 و مار در خسانده و منش هر از زنده و جوه ز سرخ و سفید را باید آفتاب ابو ترابی که بالنده رود
 بسات بر خاک ثلثت جو اندر دی که رساننده طعن سنانست بر شبت و بهلوی و دشمن بی گنبد
 و جوادی که جو داد و ز حد حساب بر دست و طعمی که اطعام او از هر چه گوئی از دشت حلال
 بجوایع آب و جوایع تمامه فصلات بقانون آداب که زنده نشکرایی خون آشام
 شکنده همنام در سینه سدا محرام کشاننده بایست شرف در محراب تر و جبهه او را
 صبح اصحاب خوف جمیع طاعات موصوفت چشمن صفات ضرغام روز جلد و روشنی بر سر
 ابد از دفاصل شجای سهل و جیل و وج بول غدا فاطمه اندل آمد اسواد و خطبه خطبه
 اهل کمال عبا امام انیمه اقیانوس هدایتی باشد اشهر اهل بطحی تکبیر سازنده و مومنین
 اعدا فاطمی سازنده بدست از صفرا و یغیالی فرزندش فتنده ایهامات کفر شکافنده

و قها بی نجره مقوی اعصاب برده بالادست بخت سحره بیرون کشنده سیران سحره روس کشنده
 زمین زمان کسرا نده اسن و آمان واسطه طلا ده بنوت کشتا شریف ایوب لقطه دایره در
 مروت محیط بحر سخاوت سر آمده معرکه شجاعت ارث علم رسالت فخر حصین خلیفه ابن
 اعلم اهل روزین رسولی از انبیا و پیشین فیثیه مردی کان سما و جو انرد می مفتاح
 خزاین رحمت مصباح لبالی ظلمت اشبح سوار از رفیع هر روزه دار دعا زکارداد است
 که قفایق یقین در جبین مبین او هویدا است هر چه در مدایج و مناقب او گوئی از ارفع و اعلا
 پس درین مقام اعتراف بجز اولی است **اللهم صل وسلم علیه و علی من یقرب**
الیه و اما اسما عطا شتر آورده که انحضرت را تصدیق و توثیق نام است از ان
 جلد نو و نه کور سیکرد و یکی از ان علی است و دیگری ولی و وفی و صفی و زکی و ربی
 و مرضی و وصی و ولیفه و تقی و نفی و غاری و حجازی و محبتی و مرتضی و اخ المصطفی
 و سید المتبصی و عالم سالم و قائم و قاسم و غانم و عظیم و اقدم و اکرم و جید و
 و اشجع و احکم و مومن و مسلم و منعم و محترم و معلّم و صاب و شاکر و صمد و غنی و منظر
 و منصور و طاهر و مطهر و نور و منور و یار و مجتهد و زاهد و عابد و مسعود و محمود و معاد
 و یار و اسد و سرمد و مصطفی و حیل و ضربل و ذو العلم و ذو الفضل و ذو النعمه و
 ذو الفتح و ذو السعاده و ذو الکرمه و ذو العبدان و ذو الایثار و حجة الله و قدر الله و
 و حله الله و سر آمد و صاحب الفقار و امام الکرام و اقد النجف و شاف المکملات
 و منقذ المملقات و فارس و فارس و شجاع و مبارز و حافظ و غاری و ضابط و قار
 و ضابط و شریف و بیج و فاتح و مسوایده و قاسم طوبی و مقرب و ساقی حوض کوثر
 غالب و طالب و سائب و منظر العجایب و منبع الغرایب و کثیر المناقب و اهلها

و سرحد و کثرت و رفعت و جلال و در بازار کوکب و سنگت و مردم میاطات خود مستول شده از دود
 و بی غیره استندگی فرمود که راه و هدیه امیر خود را داد و بارکش می شیندند و راه بر کوه غالی میگردیدند
 بی بعضی از جوانان خانه ضربه بود و خود بر دوشته فادام و بی عتبه پیش آمد و گفت با امیر المومنین این
 بار ما برض نه تا بروا دم فرمود که ابوالغیال حق ان نخل بن ریحان سزاوارست از بر دشتن
 باز فادام گفت تو خلیفه زمانی و امیر مومنانی اینصورت حال با لوستی نذر در جواب خود که در نقص
 الرجل من کماله ما یجمل العیالة از کمال مرد هیچ کم نشود باری که برای عیال کشیده و اما سخاوتش
 و مرتبه استهوار دارد که بر مجموع مغلد و کبار مخزنست بر همه چون روز روشن است و آیت و ابرار
 و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتما و اسیرا و دیگر اهل بیت خفیه
 اموالهم لللیل و النهار سیرا و اعلامیه از آن فرسیدند اما زادت و برب
 و نیای او در درجه قصوی است و نه او بجانب عقبی مرتبه اعلی سابقه مطلقا دیده است از مساجد و
 غالی فرمود بود و بر می دهد را بخت نفع ترانی نشسته عاتی که مدت ثانی مدیده روزه متوالی از
 نان جو سیر نمی خورد و پیغمبر و حبیبی من الطعام ما یقیم طهری است مرا از طعام استغناء
 کرد است و در پشت مرا از عبادت پروردگار من این عباس و آیت کرده که امیر المومنین
 روز و جمعه در کوفه بر منبر بود و خطبه میفرمود ما که گفته بودند پوشیده و شیری از بیف فرما و دست
 ببارک دشت و یکف لقد رفعت من رفعتی حتی أصبحت من زلاقیها
 لا عمل و زینة الدنیا کیف افرح لک تنفی و کیف و نعیم لا یبقی و کیف
 یج یحول الحجاز بطون غرق و کیف ارضی بان اسمی امیر المومنین
 لا انما کهم فی خسونه العیش و شد ابد الضرب البلاء
 یعنی برستی که چندان رفقه بر جا بود و زانیدم و وصل بر وصله و شایندم که از دوزخ انداخته شد

شد لم علی را از پینت دنیا چه کار که کل افکار است و نوش و جیش تا بگونه شاد و شرم با لکن که بماند
 بر ۲۰ بیرون قنادر آید یا بفری که با صلا باشد و چگونه سیر خورم که در ولایت حجاز نسکهای کرشمه باشد
 و از ملت جوع در خطر است محضه یا چگونه راضی باشم با که موشان موا امیر خود خوانند و مقصد
 خود دادند و منبر در شوا و ریها و سیخنها باین شرک بکشتم و در کشتی و تنگی معیشت باین
 سو رفت نکتم و مردم ازین گفتار بسیار رستند تا بمرانشن سرچ بنیالی مقلی نیست و عفت
 شجاعتش از هیچ دانی بوشیده نه چنانکه در غرای بدر و حنین و احد و جمل و صفین و دیگر غزوات
 بظهور آمده و فصل سوم در ذکر بعضی دلائل امامت و فضیلت آنحضرت صلوات الله علیه
 مردودان که ناحق کردند خلافت باین جمله است حضرت رسالت متفق اند که امیر المؤمنین صلوات
 علیه خلیفه رسول خداست اما اهل سنت جماعت آنحضرت را خلیفه چهارم دانند اما شیعه اثنی عشره ضو
 الله علیه اتفاق دارند بر آنکه او خلیفه اول است و حضرت صاحب کمال آن عیسی السلام خلیفه دوازدهم
 و منصرف امامت و خلافت بنی صلی الله علیه و آله در ایشان و امیر المؤمنین ۱۲ امام و وصی رسول است
 بنی فاطمه و خواجه معاویه لعین را خلیفه چهارم میدانند اما عقوبت این امتقاد در روز خدا و باین
 حایه خواهد شد اما امامت و خلافت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر خدا و رسول ثابت است و بر
 رهبری امامت که گور شد و بعضی دیگر از دلائل انجاء کور میکرد و دلیل دیگر آنست که اهل سنت و جماعت
 گویند که خلافت منوح باجماع و حال آنکه باجماع نیز نبود زیرا که تمام بنی هاشم و افضل اصحاب رسول
 سیمان فارسی و مقداد اسود گندی و عمار با سمر و قدیسه بن البنان و ابی بن کعب و ابی شامه و ابی
 سہیل بن خنیس و سعد بن ابی وقاص و ابی بکر و ابی جعفر و ابی سعید عاص و عبداللہ بن مسعود
 و ابی بن عباس و عابد بن عبد الله بن عمار و ابی و غفاری و خرمید بن ثابت و دوشه و ابی بن ابی
 جریه اسلمی و قیس بن سعد بن عباد و فرزخی رضوان الله علیهم و جمیع تملیقات کردند و با مسوخ

بسیار جمع نموده و در میان کلمات آن شده با اتفاق باطل است و موجب انکار
نفر که در جمیع بر باطل نموده و دلیل دیگر آنکه جمله است رسول الله صلی الله علیه و آله در آنست
ایم یومین صلوات الله علیه متفق اند و در کلمات مسوح مختلف و بهر حال اتفاق از اختلاف بهتر
و دلیل دیگر آنکه امام باید که معصوم باشد چنانچه سابقا معلوم شد و مسوح با اتفاق معصوم نموده و بهر خد
سال است بر بسته اند و انواع فحش را از ایشان بظهور آمده چنانچه نیست در کفایت و دلیل دیگر آنکه ت
کنه عبد الله بن مسعود رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله که حق تعالی او ای آورده است
پیش از اسماءها و زمین بدو هزار سال و محمود آن از بر مرد است و بر و آن نوشته که لا اله الا الله
محمد رسول الله آل محمد خیر البریه و بمضمون این بر آل محمد بهتر است
از خلق و بهتر امام را شاید نه پذیر ابو منصور جعفر و انقی عباسی لعنه الله از حضرت صادق صلوات
علیه سوال کردند که شما هم غیر از خلق حقیر پذیرمود که از جمله آنکه جمله است خوانند که از ما باشند و ما نخواهیم
که از ایشان باشیم روایت از عبد الله بن عباس بر سیدند از فضیل امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت
و کریم و الله احد الثقلین بنسب و بالشهادتین و صلی الثقلین و بالغ البعین و اعلی السطین و هو ابو
و احسن و احسبین و در دست راستش مرتین بعد ما غاب عن الثقلین و جرد ایستاد
و موجب ذاکر من فمثنی الامر کمثل و بی الفرض ذاکر موسی لای علی بن ابی طالب علیه صلوات
الغیر خداوند نام می برد یکی از دو عدل که قرآن و فطرت است که تا نازک و فیکم الثقلین
از او سخن گرفته بنوحید و نبوت و بدو قبله یا رسول الله صلی الله علیه و آله از نه به بیت المقدس و کعبه
بیت حجره و عقبه و او را دو بسط داده و بدو بد حسن و حسین و دو بسط کرمت که
یکی بسط علم است و دیگری بسط جسم و دو بار افتاب برای او بار نشسته بعد از آنکه فرو رفته بود و سی
دو قبله و دو بار شمع از کلمات گفته یکی از برای منزل و دیگری برای تامل و او صاحب و کرست

کتاب فیروز دانی اسیر اللغات علیٰ نظام اسلام جلد اول

و مقتدای یقینی و مال متواتری حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که در ده می و ستاد و در
خوشکان برین امیر المومنین هفت سال بر آید بالائی بروند نماز تو با سلطان مکر از جانب من یا از
جانب علی و معاویه در باب بنی سبارت پس چگونه مسبق بر سابق میشی کرد و آورده اند که در
جماعتی از صحابه بایکدی گفت و شنید می کردند در باب امیر المومنین علیه السلام و در باب مسوخ بی رستخ
و ذکر فضیلت سید شت و بعضی از ایشان می گفتند که در کل امور امیر المومنین علیه السلام میشی آورده
و اهل شریع با و معاشرت کنند که در مدینه علم رسول خداست این خبر جبران بن ثابت رسید
چند معنی درین باب بیان فرمود و آن ابیات است قبل یقل علی مدحاً ذکر
مخزنار موصداً قلت اقدام فی مدح امراء حارذ و اللهب الی
ان عبدك و النبی المصطفی قال لنا ليله المعراج لما صعدنا وضع
الله یظهر ییلاً و انحصر القلب ان قد برحنا و علی وضع
ایلمه فی محل وضع الله یداً یعنی گفتند مرا کوئی در شان امیر المومنین صلوات
علیه جی میفتی که باو کردن او فرمودی نشاندنش سوز آن مدحتم در جواب که قدم بختوانم نموده و مدح گفتن
مردمی که میران شده است مرا جگه ناخوشه تلویق پرستش کند او را ولیکن پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ما با که در شب
سخراج و که عروج کرده بودم بعالم بالا که در آن محل نهادن جبهه تعالی پرستش من دست قدرت خود
و حال آنکه در بان دل من بخلق جنکی آن دست نهاد و حضرت علی علیه السلام نهاده بود قدمهای خود را
در وقت آن امتن بنیان از سطح کعبه در آن موضع که جبهه تعالی نهاده بودید قدرت خود را ازین جا
نهاده ایست امیر المومنین صلوات الله علیه معلوم میتوان کرد مسوخ و نابعان خواستند که نور انساب
آن محمد را و نوات الله علیه بظلال جمالت و عداوت فرستادند خواستند کجا قال السید روح البیضا
فرستاد با فواهم و اندامم نوزده و لو که الکافون و حال آنکه جبهه تعالی در آیت الطیور الله تعالی

الرسول اولی الا حکم میر میمن را با رسول الله برابر گردانیده و حضرت رسول الله علیه و آله
 که استادم و معارف نلیاسه الحیدر و زینبیه الوفاء و مرقا العمل الصالح
 و عمارته الورع و کل شیء هاس و اساس اسلام و حبس هل لبس
 علیهم السلام مع بعضی اسلام بر منته است پس نوشتن او حیات و ابرار او وفادار و دوت
 کردار نشانیده و عمارت او بر منته کاری باشد و هر چیزی را اساس است پس اساس اسلام دوستی است
 است علیهم السلام پس هرگاه دوستی ایشان اساس اسلام باشد پس واجب باشد دوستی ایشان تا بنایی
 دین و اساس اسلام خراب نگردد و ظهور دوستی در متابعت ایشانست در مخالفت و مال آنکه مسوخت
 رسوخ میبایستی و یوفائی و بدعملی میشه کرده بلکه حواسند از جور و جفا و عدم وقایا اهل بیت رسول الله صلی
 علیهم کردند و حق ایشان را ناجی کردند و لا یرحمهم سماه تعالی السلام کمال محمدر لعنت کرده که الا لعنة الله
 علی الظالمین و ناجی دیگر فرموده که ان الذين يؤذون الله و رسوله لعنتهم الله و الملائكة و الاخرة و اعلم
 عذابا مهینا لعنت قد و رسول بر دشمنان اهل البیت چون برکات حیات بریزانست و و
 بر جماعتی که فردائی قیامت سقا خضا ایشان باشند و لی لمن شافع خضا و ستم بر منعم و
 یافته که روز قیامت که موقف سیاست فلان دوان دوان استند از برای شفاعت
 بپای علم آدم صغی آیند علیهم السلام گویند تو بد رانی و ما و زندان تو امر و زار برای ما شفاعت کن و بر
 نجایی از برای ما بستان آدم علیه السلام گوید امر و زار و زور در ماندگی است مرا خضت شفاعت
 آنجا بگردان ایشان سوخت کند از آنجا بجای علم نوح نبی علیه السلام آیند و گویند ما شخ المرسلین
 بر دعائی تو نجابت یافتند جماعتی و تو می ایما که شختم می باید که امر و زار برای ما شفاعت کن
 که مرا رجه شفاعت از آنجا بجای علم ابراهیم خلیل علیه السلام آیند و گویند که چون نام دوستی برست
 برایشی ما و ماندگی شفاعت کن خلیل الله گوید که بگره بین دوستم فیکن از من دوستی است

چون سارادلات گنم شفاعت او گویند که او که ادب و مایه بود که با منی علم رسول الله صلی الله علیه و آله
صلی الله علیه و آله روید که او خلاصه گویند است و حضرت شفاعت که درست حمل او را که برزیدگان
خدا بنده عتقت عظمه نعمت ای نام تو گشتایش بنید و بلائی ای با تو سعادت هر دو سراسر
تا با طاعت کار کن ای واحد و احد هر چند بگذرد و ز عدد و آنچه مانا یارب بحال ما نظری کن سخن آنک
مانده تو ایم و دوستی خدا مانده عجب نبود اگر میشد بود که گفتار ما جو هست نبی شوالی مانا آید
از رسول روز قیامت بزرگترش پس فریاد سر بر نه کند از برای مانا از هر دست محمد و آل ستوده
تسازمی است با من نعمت عظمی مانا حضرت رسول محمد شایسته از ایند فرایده که بیاید که پیغمبر کرده ام
خود را از برای است خود آموزد و دستان و شیان مانا از شفاعت ما محروم نخواهند بود و دشمنان
و منافقان از شفاعت محروم شدند **فما لنا من شافعین ولا صدق جیم منین**
محبت حضرت محمد و آل در دل داشته باشد و تبه از دشمنان ایشان کرده بود و محبت محبت رسول
و آل کلاه او خنقیده در دیوان اعمال و تنویند و حضرت المسلمین و ائمه معصومین صلوات
علیهم اجمعین که شفاعت در بنده و حلقه کرم و ذوالجلال بدست و محبت بکنند و از برای میان
از شفاعت کنند منافقان و دشمنان آل محمد از شفاعت محروم که از مانا منافقان جدا
خوابد آن بجز کردن و خون ایشان ریختن آن بدجنان که جنین کنند ایشانرا بخشند و بگوید
قبول نمیشد و غذا عاید کردار شد و مانا حال حضرت محمد صلی الله علیه و آله را بداند ای
و منافقان هم محروم بنشیند و مانا بر تبا امانا ما منزلت و **ما جعنا الواسع**
که چون در صلوات الله علیه فرایده که این مولایان درین روز چشم شفاعت من درازند و
یشفعون الا لمن اقر امام حسن علیه السلام گوید که گوشوار حسان من در
جان کرده اند **لا من حسنوا الحسنی** و زیاده تعالیت علیهم السلام

آمد حسین بن امام حسن است و الحسنی امام حسین است علیها السلام و زیاده فرزند که از اولاد
 امام حسین است علیها السلام گوید اینها از خوان محبت من شد شریک شهادت حشید اندوه
 میرفت آن اولاد من بفرز و دشمنه اندک و الشهداء و الصالحین و حسن
 اولئک رفیقاً و امام زین العابدین گوید که ایمان را بر دوستی من فرین کرده اند که
 ولكن الله حبيب اليكم الايمان و زينه في قلوبكم امام محمد باقر علیه السلام
 گوید که بنوا با نعمتها بجمدت من برانیده اند که و هو ولي المحبدين و امام جعفر صادق
 علیه السلام گوید که در میدان محبت من خجدم دریده اند که رجال صدقوا ما عاهدوا
 الله امام موسی کاظم علیه السلام گوید بر روزگار من بسیار غصه خورده اند که و الاطمين
 الغبط امام علی بن موسی الرضا علیه السلام گوید که همواره روی خدا و صطفی و ال او علیه السلام
 جلبیده اند که رضی الله عنهم و رضوا عنه امام محمد باقر علیه السلام گوید که راه حق
 پابوده اند که و کان تقياً امام علی بن ابي طالب علیه السلام گوید که از اوصاف بسیار کرده اند که
 لسان صدق علیاً امام حسن عسکری علیه السلام گوید که بی برتری احسان من
 نهاده اند که و احسنوا ان الله يحب المحسنين امام محمد تقی علیه السلام
 علیه السلام گوید که در روزی که چشم آفتاب بر شاه راه من دشته اند که فانتظر و انتظر و انتظر
 معكم من المنتظرين بغير حرج و سب اعطيت شفاعة از مناجات
 شیات منین و مؤمنان کلمات بشکل که اند که ان الحسنات
 السیئات و امام حسین بن علی علیهما السلام فرموده که حسنه بود که
 بغير حرج بشدت صلوات الله الملك الا بمرور و یافته که حجت علی حسنه
 لا یمن معهل سیه و بعضه سنته لا یمن مع احسنه

که دوستی امیرالمومنین علیه السلام است که فرزند ارادمان سید و دشمنی که دشمن است که با او
 نمیکند با آن چند و بلا شک که با او بر طایفه عالمی قدر استغفار او باشد از صواب و باطل
 بود و هر که را این عطا خصما می بود باشد از اصحاب فرخ باشد و دیگر در گنجت و رود باشد
 که حرمت بحجة علی من ظلم اهل بیت و قائلیم و المعین علیه
 اولئک لا خلوت لهم فی الاخرة و لا یکلمهم الله و لا یرکبهم
 و لهم عذاب الیم یعنی حرام کرده شده هشت بر یک استم کرده اهل بیت را از
 کرده است از او بار و دهنموده بر آن ایشان از خصی نیست و راحت از ثواب غیر عقوبت
 و سخنی گوید خدا اینک ایشان را که بآن خوشدل کرد و دزد و باطل کرد و اندامین طایفه رو بیا را از لوک گناه
 و در ایشان از عذاب دناک که هرگز منقطع نکرد و حال دشمنان است و حال دشمنان این است
 بیت درختی دوستی نیست که کام دل با آرد نهال دشمنی برکن که رنج بشمار آرد و دیگر در
 تمام ده صفت می نامد از صفات حبیب اول نبی پاک که در آن طعن نبرد پس از او
 آن نباشد مطعون بی پاک و دیم شیعیان مردمان باشد صلحیم سخنی ترین ایشان بود
 چهارم زاهدترین ایشان بود و پنجم فاضلترین مردمان باشد که در مسایل غایب نشود
 عابدترین ایشان بود و هفتم معصوم باشد از اول تا آخر آن هشتم منصوم در دار قبل
 خداست تعالی و رسول او نهم صاحب معجزه بود و دهم ثواب همه پیش و پس بود و دوازدهم صفت
 خوشمندی بجز امیرالمومنین و یازده فرزند نامدارش صلوات الله علیهم جمعین و خلاف آن
 صفت در میان خلافت بوده از منوی بی روح ثلاثه و بی استقامت غیبی
 تا گوید علیه و بر همه کس این امور روشن است اگر دیده انصاف باز کنند بطریق تقلید
 بدان که از خدا لا یشفاحت این خداکان مجرم باشند و با دشمنان ایشان در این

مجموعه روایت است از امام معصوم مظلوم شهید حسین بن علی صلوات الله علیه که میفرمودی حضرت
جدم و یا پدرم حضرت امیر المومنین علیه السلام از مدینه بیرون آمدیم و نخلستان
از نخلستان نهایه ای که نخلستان ششم با اول نخله که رسیدیم این نخله او از بر آورد و گفت نخله دوم که
اس بن خمر خدمت و آن دیگر علی بن ابیطالب و لی خدا و نخله دهم که رسیدیم گفت نخله بیستم
که این نوح بن مغیر است آن دیگر ابراهیم علیه السلام یعنی نوح و نخله چهارم که رسیدیم او
داد و نخله که نخله ششم و نخله ششم و نخله ششم و نخله ششم و نخله ششم و نخله ششم و نخله ششم
ایشان و نخله ششم و نخله ششم و نخله ششم و نخله ششم و نخله ششم و نخله ششم و نخله ششم
اولیا و اوصیان است پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و گفت ابعلی گوش کن که نخله
مدینه در فضل من و تو سخن میگویند بنور که درختان و کوهها و زمین و آسمان بفضل و کمال
اگر ای میسرند و این ناصبها سنگین و اهل مغضول را با بر علم افضل ترجیح میدهند
که محصیت الهی و سبک ستای می گرفتار کردند همیشه وجوده از حضرت صلوات الله علیه
یا من رسول الله جوشت که عالمیان برای تو و علم مایل تر بودند که نعمان اکبر فرمود و رجوع
که ایشان صورت علی میسوزند بر عالمیان که بر ما که رو داشتند ظلم و طغیان بخلاف عثمان که ظلم
او عام بود بر جهانیان و تفاق قبیل او این شد اگر بر غم خشم اجماع بود خلاف ایشان پس بخت که
آن صلوات الله علیه و این ناصبها و ناصبها و ناصبها و ناصبها و ناصبها و ناصبها و ناصبها و ناصبها
مخشور کردند و اگر ناصبها و ناصبها و ناصبها و ناصبها و ناصبها و ناصبها و ناصبها و ناصبها
است و ولادت من آل عباس و بیایا مشهور است در دین ایشان که ناصبها و ناصبها و ناصبها و ناصبها
نشاندیم و غم از طوفان ایشان در روایت معتبر آورده که مردی آمد خدمت حضرت صلوات الله علیه
و گفت یا من رسول الله و بیایا مشهور است در دین ایشان که ناصبها و ناصبها و ناصبها و ناصبها

بودند که بهترین امید بزرگان یزد و محمد و برکات ایشان است و است مرد بر حق
و شادمان از پیش آلام علیه السلام بروند است نگاه جعفر حقی بر بانی خوست گفت بن سید
دی روز مراد ایشان شرای تو مودی و امروز چنین میفرمائی بخلاف در گذشته محقر می بود که
که در قول من خلاف باشد اگر گفته ایشان را و امام قول حق من عذاب و جعلناهم
امم یذعنون الی لنا و یوم القيمة لا یصرون یعنی گردانیدم ایشان
در جهان اما مان و پیشوایان کفر و ضلالت بخواهند مردمان را بسوی ایشان یعنی اعمالی مستحق
می شوند و در روزی داده نخواهند شد یعنی هیچ بار عذاب از ایشان باز نخواهند گرفت
بس ایشان را و امام گفته یعنی و پیشوایان کفر و ضلالت می و دیگر معادل گفته آن نیز قول جعفری از لغت
است که تمل الذین کفروا بهم بعد کون یعنی پس از آنکه کار شدند بابر و رد کار
خود بر ابروی سید پند تباری یعنی بزرگوار اما بر رد کار خود خشم کرده اند یا عدول میکنند از اوید کار خود
بعیادت غیر او پس با بعضی است که دیگر بابر با خدا نیوالی شریک ساخته اند یا از حق عدول کرده اند پس
این دلیل است که بخدا ایمان نداشتند و اما آنچه گفته که ایشان دو قاسط اند فرموده حق است که
و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطباً و اما ستمکاران پس باشند مرا تش دوزخ را
که بدیشان افزوده شود پس از قاسط ظالم خواهم بطلای ایشان بربا گردند و اما آنچه گفته که
ساوات این است و بزرگان ایشانند قول حقیقی است که و قالوا ربنا اطلعنا
سماواتنا و کسرنا فاضلوا انما السبیل یعنی گویند ایتلا و ما زایل است کفر که آبی
خود را بابر ستمی فرمان بروم بهتران قایل و بزرگان و پیشوایان بابر که گرد
راه ما را بابر از راه بس من ایشان بزرگان که او گفته گفته وجه مقدار مردمان شمشیر
ایشان که راه شدند و اما آنچه گفته که ایشان بر حق اند حق اینست که علیه السلام به حق

ما عیبت و علی هر حق است و ایشان سب و جرح نه بظلم پس است ای اعلیٰ لم کنتم و اما آنچه
که رحمت و بركات بر ایشان است رحمت رسالت صلی الله علیه و آله بکلمه و ما ارسلناک
الا رحمة للعالمین و آنحضرت بر ایشان در قیامت خصمی کند و بركات حضرت فاطمه است علیه السلام
که در دوام بر ایشان خصم باشد بسبب این جفا که از ان ظالمان دیده و نمیکند که از ایشان کشیده و
زهر غصه از او است آن دو ناهشیده جابر چون این کلمات بر کلمات از امام علیه السلام شنیده و
برخواست و روان کردید و در زمان نعت آنحضرت ایمن فرموده پس بگو که همچنین شنیده حکوایا
را تا اینکه دشمن است باشد و حال آنکه خصمی نه تعاد دوستی ایشان فرموده جابر علیه السلام
روایت کند که شخصی از مدینه وفات کرده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخانه او حاضر
و بر وی نماز بگذارد من ارسب ان یسیدم فرمود بخت آنکه او امیر المومنین علی را دشمن میداند
و هر که دشمن است دوست حقیقا او را دشمن است بدین سبب در نماز کند او را دم و هر که با او صلوات
علیهم جمیع دوستی کند خصمی نه تعاد او را ضایع نکند در دنیا و آخرت و رحمت که من
تا موافقی بود که با امیر المومنین علیه السلام دشمنی مینمود و او را زنی بود مومن که دوستدار او است
بود که ایشان بسیار کردی و شوهر نکشش را بمعنی خوش میباید و با او هر کس بود و بین
قبایل و عشایر که زن را بود با او ازاری نمیتوانست رسیدن تا و روی بسوی دیگر از دشمنان
خانها و عشایر که در ملاک آن زن مومن بود گفت که بی بهانه این هر دست نکرد و طریق این
کلمه است که آنکه میبوی بسیار از آن از و بدزد و محضو را در دایان آنکه از آن
و دایان او باز داشت و او را از او اخراج کرد بدین بهانه او را ملاک نمیتوانست کردن و بدین
مکتبه آن شتمی بکر عمل کرد و آن که شتمی کوی شتر و دوازده و بدزد و بدزد و بداند حضرت
این تا کس حین دوستی و بر آن بگذشت این منافق تا این منافق و مکر گفت که کنون

[illegible]

اجماعاً و بیاوردن حق حقان و چون محمد مصطفی به سر و سرور عالمیان علیه صلوات بعد از
 امتحان و در کربلا خبر داده که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه رضی الله عنها
 زینب و شمس و محمد بن ابی سلمه که هر که میخواهد که آدم را نظر کند با علم و صفویش و نوح را با شکرش
 و ابراهیم را با قلنس و اسمعیل را با قدیش و داود را با خلافتش و سلیمان را با ملکش
 و ایوب را با صبرش و عیسی را با باز داشتن موسی را با مانا جانشین مرا که محمد ام صلی الله علیه
 با طاعت این مردها به بنده که سرور و دوست ناگاه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه از در و در
 ام سلمه گفت یا رسول الله اینهمه در حق و فرمودی فرمود که من از قول حبیب حجازه و نوحا سکونم
 را گفت ان الله صطفی آدم و علی را گفت ثم اورتنا الكتاب
 الذین اصطفینا من عبادنا نوح را گفت انما کار عبد استکورا
 و در حق امیر المومنین فرمود که لا نریک کما جزاء و لا استکورا ابراهیم
 را گفت و ابراهیم الذی و فی و در حق او فرمود که یوفون لشد
 و یخافون یوما کان شرم مستطیرا و اسمعیل فلما اسما و تلاء
 الحین و در حق فرمود که من لیس فی نفسه ابتغاء مرضات الله و او
 گفت انا جعلنا حلفه فی الارض و در حق او گفت لمن حلفه
 الارض کما حلف الذین من قبله سلیمان را گفت و انما هم
 اعطاء امیر المومنین گفت و اذا ارايت یثم را ایت یعیما و ملک اکبر
 ایوب را گفت که انا وجدنا له صابرا لثغیر العید انه اواب و ی رخص
 و جلال و هم بما صبر و رخصه و حور اموی را گفت که و کلام الله موسی را حکما
 و عاکی و کفر فرمود که انه کان مخلصا و کان نبیا و در حق او فرمود که و کان

الى كسان صدق عليا عيسى كنه واصلاني بالصلوة والبركة
منا دمت حيا ودرجن ودي فرموده الذين يعقون المصلين وبؤنون
الزكوة وهم را كعون و مرا كه محلام فرموده انا اعطيتك الكون ووبرا فرموده
عسا يسرب باعباد الله بفر و نها بفر اوقات بزكوا و خود را
حل جلاله شبايش فرموده كه وهو يطعم ولا يطعم و در حق و فرموده كه و يطعم
الطعام على حبه مكيثا و يثما و اسرا و را وى اين حديث ام سلمه رضى الله
عنها بود اما ابو امامه بطريق ديكر و ايت ميكنند انما بين محمد الصادق كمن از رسول الله
صلى الله عليه و آله شنيدم كه مي فرمود كه من جب ان ينظر الى اسرايل فيميت
والى ميكائيل فيميتته والى جبريل فيميت خالقه والى ادم فيميت
والى نوح فيميت حسنه والى ابراهيم فيميت حبه والى يعقوب
فميت به والى يوسف فيميت جماله والى موسى فيميت اجاته والى
ابن مريم فيميت صبرها والى يحيى فيميت ربه والى عيسى فيميت سبه والى
يونس فيميت دبره والى محمد فيميت حسن خلقه فلينظر الى علي بن ابي
طالب عليهم الصلوة والسلام و ديكر حضرت رسالت صلى الله عليه و آله فرموده
كه حق تعالى نه تعالو و حضرت را از خصال حميده انبيا عليهم السلام و را مي فرموده منين عليه السلام
فرموده كه در غرا و جميع نفرموده كه ان شجاعت و سخاوت و علم و درع نسل و جامه بي و عجز
و حلال كساست و جمال و عفت و صبر و محبت و سلامت و امنيت و باز داشت نعمت
و مهادنه و دانش و حفظ و مروت و ايدل و نزول و مفارقت بطلان و منفرت و وفا بعد و تهود و هم
طاهر و فرزندان كرام و شمرناك و زنه و نما و تسبيح و تحميد و امر معروف و نهى از منكر و قيام

را و گرانمایه بر آن خور و و از او بیستم ساخت یک همه آن حضرت تناول فرمود و همه بگویند که حق
سجده تعالی بقدرت کامله خود از آن همه سبب لغفار را فرموده از آن که تمکین که تناول فرموده
بنظریه سبب است کرده حضرت فاطمه علیها السلام از آن بوجود آمده اکنون ذوالفقار علیها السلام را از آن
و حضرت فاطمه بنابر این خواهر و برادر پسندید و ایستاد که خون او میرا میوشن صلوات الله علیه
از خانه که بیرون فرمودی ذوالفقار از میان بیرون آمده ما فاطمه در حدیث آمده حضرت امیرالمومنین
بجمله در آمد حضرت فاطمه را در سخن نیست فرمود که ابفاطمه که سخن میگوید جواب داد که ما برادر فرمود
که برادر است که گفت ذوالفقار و این روایت را تنظیم کرده اند شتر سده بنیان نیست بنیان
کنان نه و بدینهم جهان جلوه در آن یک سفره دیده و خدایت عظیم سبب بود و تعدد و نسخ و تصدیق و تنکیر
یک جمل و در این دست و پا کرد و رسید و سبب بود و نه آنکه سخن لغو بود پاک و شیرین و زود
گرا نامه از برادران سبب را به سبب دو سده شده طرفه کنون در مرکز آمده بی خور و از آن خون که
رسیده آمده از آن در وجود فاطمه نام و در و اندر رفت از کفش خالق مهفت ایچانه و اگر از آن
افزودن و لیکن دوسره مرد و مکتوما که دست خودی کرد کار یکت من ماکه دست حرمی است
بر نه و بر ذوالفقار را در نوشته بود که لایزال تجارت می بعدی و می بعد می حی بر نه امیرالمومنین
علیه السلام بعد از آن حق جل و علا فرموده و لیعلم الله من بنصره و سله بالعین
ان الله قوی تعزیرا ابن همام امیرالمومنین صلوات الله علیه بنو الغفار و بنو
یا از اهل کفر که اذیل ساخت و عزت اسلام و حرمت دین و حضرت جهاد امیرالمومنین شد و بعد
که حرمی رسوخ به انسان میایی در وین کرده و مر که در رخ و قبی از نوافط ظفر از ایشان به ظهور نیاید
بلکه آن کوشیدند می که شکر اسلام نهیم و شکسته کرده و که و سبب هم می بود و یونان و لایزال
ایشان اگر بر میان کفر و شرک فتنه می آنکه فتنه و فاک مکر و نفاق بر سر می نمود و جودی می گفتند

[illegible]

میقدربان طاعت کفر باشد و ساجده است و ان لظاف بوجه دل سپاه است سر از کمر
 بود و عجب آن چهل بود و عید از سال صبح بی رسوخ باشد که دجال است از و سپاه ایشان
 من و یسایان معصوب بود و نوشته است آن بخل و مثل اسان و فوج و میگذارد
 مالک و رخ خورشیدشان ز قوم پوشش اسان قطران آتش بی اسان عداوت
 محمد و در آتش سوزان بر آتش نوشته بر نهاد و غلوا ابو احبتم و برود لاکان جهنم و برسم
 سرانیم من قهران و جنانم و ملو بند لکدین و برسم نفس تبعک منهن فان جهنم خرا که حل
 موفور را و بر خشمم ای همایون و بر خشمم اما اعتدال لظالین نار را عاظم هم سرافرا
 و بر خشمم خد و فغله هم المحم صلو و بر خشمم قذوقا بالظالین من نصیر و بر خشمم خشتا قبادا
 و لایکون اکون عاقل ما که چشم کشاید و در هر احوال و نظر کند که متابعت که ام ازین
 خورق اعتبار متبوعان کرد عاقل چگونه است که ارد و در رخ را قبول کند عاقل من عبد الله حمید
 و است کند که رسول صلی الله علیه و آله و در حق امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ای علی تویی
 با است و است بگری و حجت غلظی و غلظی اهل تیا ای علی لوا امام است منی بعد از منم است
 با که اختلاف کرده اند که در آن کسی که مخالفت خداست کرده و گفته با حجت
 نمرود ای علی امیر مومنان و بر گزیده بود و کار و جهانی ای علی تو سدا و صبا و وصی سید امتا و دوله
 تو انام حسن و امام حسین اند که بهترین اولاد اهل عالم اند ای علی لوداد ای رض قوم منی همچو آنکه عیسی
 صالح جاری جملات منی اسرائیل بود ای علی دوستی و سعادت در سینه نامی مومنان است
 و دوستی بر بالیان ای علی تویی بهترین شهدان و دوست خاتم نبی و ان خاکش کس بر او است
 و آرد و ای بر آنکس که را دشمن آرد و در حرست که پیش ازین بچوم بود و بر بریدن و در خوا
 دید که قیامت شده سدا امر سلیمان و امیر المؤمنین امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم آمین

و تو کند مخالفت
 و تو کرد مخالفت

مرد ما را اب سید منند این بولنگ بشد بودیم اندک بیکتا از جوش تا ایشان اورا ملت و نه حضرت رسول
 فرمودند که اورا اب سید گفت با رسول الله سبب بدادن اب سبت این است که این بولنگ
 تو ندارم و هر ست اهل بیت توستم فرمودی هستی و ایمان و داری اما در همسایگی تو منافقی با هو
 نیت که دشمن علی و اولاد دوست و بود برای کیشی گفت با رسول الله تو و قبیل بسیار دارد
 توقف من سبب است فرمود که ای جوان کار در بستان و سران چون را بر دار که او دشمن و بی
 کرد کار نیست جوان کار دیند و سرور را بر بند بفرمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و او که بیک
 از خواب بیدار شدم در ره بر اعضا نشسته افتاده بود و کار و خون بود و دست و شستم که او را خا
 و دیلا از محل بر آمد و حاکم خورد و بزرگ محل بر آمد و حاکم خورد و بزرگ محل را اگر نید بوسطه آن جوان
 همه را در شلخته نشسته فرمود آمد شدم که این کار است که فرموده ام نه من حضرت رسول خدا کردم جوان
 این مقد از بیکناه را عقوبت کنند بوسطه نور دان میش طام رسم و احوال تمام ما را نعمت که این
 از دست من بفرماند و اتیان بیکناه اند ما بفرموده رسول خدا خواب کرده ام ما که چون این حد
 بشنید ما در را و تو را و حجاج خود مضطرب دید که در این قصبه می باید کرد جمله گفت که چون بفرموده پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم بوده خبری لازم نشود و خبری نباشد ملک بیکنا از اعز را بخواست و این
 بخواه از خلعت فاخر باید داد که کار نیکو کرده فرمود که مردمان را که شنیدند و ان جواز خلعت زیبا
 دادند تا که دوستی محمد و آل هم در حال هم در حال فرما و دست و دامن خاندان است
 که اگر این حدیث را در باره سجلی که هم کیش است بشنوند تصدیق کنند و این را از کلمات
 و مقامات ائمه ائمه و چون در حق امیر المومنین و اهل بیت صلوات الله علیهم شنید گویند
 که بر این حدیث روافقت و خاتمه کفار میکنند که در آن بر ساخته حضرت شجرت معبود بلایه خوا
 و دوسر صلی الله علیه و آله و سلم در حق شاه اولیا علیه صلوات اسلام فرمود که ای غلی نواری و

خدا بدین صفت است که او را نصرت خود و فقر و وسوفا ظاهر کردید اما آنکه گفت یا طهر بن
 داناست اردو باشند غیر این اما آنکه همه خبر و داناست از کتاب الهی به مفسرین و مفسرین ام کتاب
 علم کتاب است و است جمع این است از آیات الهی الا انکم امید اندام منج و منج و اورا خاص و عام آنرا
 در که ام است وقت در شان که نازل شد امام مبین است و بالهام الهی و بعلم حضرت رسالت بنا
 حقایق ایشان بر یقین است لهذا فرمود که گوشت الطار را در دست یقینا دیگر آنحضرت فرمود که اگر
 نمیدانستم بر است و هر آنکه میگفت در باره تو چیزی ضد که خاک است را بدیده بر میداشتند اما اگر گوشت
 که گوشت در باب آنچه در باب هیچ میگفت نصارت سوزی که نویدی خلقها نیک و صغیر او فرمود
 خلق محبوب کثیف غیر از بن منطق لبی گشتاد و در بخش و ادعای او می و دیگر حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله وسلم فرمود که هر که دوست دارد علی را بدل پس او را بدین ثواب و آنک این است و هر
 دوست دارد امیر المومنین را بدل و زبان پس او را باشد ثواب چهار و نیم این است و هر
 دوست دارد امیر المومنین را بدل و زبان دیدن یسوی ای صبح است و دیگر فرمود که اعلی ساس
 خدا را آنچه حق شناخت او است که من و تو و شناخت یکی آنچه حق شناخت من و تو است که حق سبحان
 و کتاب نبیون الاخبار نقل کرده از حضرت امام رضا صلوات الله علیه آنحضرت از حضرت رسول
 نقل میکنند که آنحضرت فرمود که چون حقیقی از تقی مکرّم آدم فرمود بسجود و دشکان دور او در
 او و جهان آدم با خود گفت که ایما حقیقی است تا افریده است بر بر که از من فعل باشد بسیج حقیقی
 بعالم آن است آنچه تو بود و نفس او پس فرمود او را که ای آدم سر بالا کن و بگر بر ساق خویش پس
 چون نظر کردید که بر نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله علی نبی الامم و منین و آدم و زو حبی
 بیت انشاء العالمین و الحسن و الحسین سیدی شباب عالم بحسین آدم فرمود که ای برادر
 ما نهایت طایفه اند حق عالم فرمود که ایشان از رویت تو باشند و ایشان بهتر از تو بودند و شما

از جمیع افریگان اگر ایشان نمی بودند حسی افریدم ترا و بهشت و آسمان و زمین پس
 بر نیز از آنکه نظر کنی بسوی ایشان بطریق که بیرون رود از قرب پس آدم نظر کرد و چشم
 حسی و از روی تزلزل ایشان نمود پس تسلط شد بر شیطان تا خورد از شجره مهین
 بهر جو تسلط نهجت نظر کردن او بفاطمه چشم جدا و نیز از آن شجره خورد و چنانکه آدم
 پس حسیانه تعالی ایشان را بیرون کرد از بهشت و فرود آورد از قرب خود بر زمین و در
 آنحضرت نمود که حسیانه تعالی و ستاد بسوی منم که در علی علیه السلام حضرت از حسیان
 خنده و آن است که او سید و نبی است و امام افتاد و پیش رو اعیان است پس آنکه
 در دو سنی عین اطلب است و ابی کنته عبد الله بن مسعود که منم شنیده ام از حضرت رسول
 که فرمود که حسیانه تعالی خطاب کرد مردی را در شب معراج عقب علی بن ابی طالب که منم ای برود
 و خطاب میکنی مرا به علی فرمود و عقب که ای احمد شمس بی ام ایامه بخوشتاد قیاس که و منم
 بهر مان و وصف کرده و نکردم تا ایشان نوشته افریدم از خود و نوشت اطلاع دارم بر اسرار
 و پس بنا فتم مسح کس که دوست تر باشد بسوی او از علی بن ابی طالب خطاب کردم زبان
 او تا از من کرد و ابی کنته که حضرت رسول فرمود که حسیانه تعالی آدم را آفرید
 و روح در او دمید و دم عطی کرد پس فرمود که بگو الحمد لله ای آدم اگر دای بودی که دو بنده که منم
 بینجامم که ایشان را میافزینم جمع ملائکه را و جمع فریده که پیش از تو و بعد از تو باشند گفت ای
 ایشان از فرزندان منم شنید حق جل و علا فرمود که ای گفت ای برود و کار منم ایشان را
 جدا شد فرمود که ای آدم سر ملائکه را بر آید و بد که نوشته است بر پیشانی
 لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله متقیم الحق منم لغز و جلال خودم که عذاب کنی
 را که دوست دارم ایشان را و اگر نافرمانی منم کند دنیا منم کسی که دشمن دارد ایشان را که

و علی را افریدم بنور

فرمان برادر بنیاد العزیز نظر کن و نشان ایچین شوی کجی جل علا و ستاده را در دوزخ میکنند
 اگر چه همه عمر صحبت او کرده باشند و دشمن او را و نیاز و زود و بهشت اگر چه همه عمر صرف عبادت او کرده باشند
 که بگویند نیست بعد از این مکار از انبی بصیر او از خضر محمد بن علی الباقی علیها السلام روایت کند صلوات
 علیه نقل فرمود که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اهل تقوا را نشانه یک کلاه ایشان می باشد و در سحر کفار
 است و ادانی امانت و وفا بعد و همان و کی فخر و تجل رعایت صلوات عام و جسم بر ضعیفان و
 بجا ره کان و بکاه ناکردن و در زمان و بدل معروف و حسن خلق و است علم و سیر و علم در آنچه تعجب
 جویند با این از خدای عز و جل فرمود که ای کلاه نیکو که ایشان را باشد بختان بنیم پس اهل تقوا جماعتی اند که مقتضی
 باشند با این اوصاف پس نظر کن بحال طایفی از این اوصاف در ایشان نیافته است
 و دیگرند بظلم جو روح را نمانی کنند و حرام را حلال و حلال را حرام گردانند و با این خشمشوند که حلال نوده بر این
 است علیه السلام و زکوة مال امین حقان ندهند و است امانت که بر دیگران حرام بود بخود حلال
 سازند چنانکه مخالفان و کتب تواریخ آورده اند که عثمان از مبیعت اهل دیست هزار دینار
 طلبا ببردان علیه لعنه داد و مال فریفته که هر سال مفتصد هزار دینار بود و بر مردان خر مقرر کردنی الحاق
 حق استی و ترسکاری و امانت و اگر و حق که از این باشد که رسول مکاتب و عزت در میان
 ایشان گذاشت و آن را سوختند و عزت گشتند و فایده آن می باشد که منوح بی رسوخ بجا
 آوردند که در روز غدیر بر امیر المؤمنین علیه السلام بفرموده خدا و رسول جمعیت کردند بعد از ولایت
 آنحضرت شکستند و کم جنبان نخران بود که منوح بی رسوخ بعمل آوردند که امانت و خلافت
 که حق ایشان بود بظلم بدست خود گرفتند و دلیلان بودند و فخر او رشدند بر بزرگان روی میزنند
 و ببال مصطفی تجل و زبونند و فدک که حق حضرت فاطمه زهرا علیه السلام بود بر عظیم کردند
 و نمانی که مال است همال انجمنان بطلب او رفتند و فخر و فدک از آن مال بطلبند که سبکی میطلبند

[illegible]

ابی سبط و قالین و لید که مایزین مالک بن نویر فساد کرده بود و او را سفاک نام نهاده بودند
 و من کان فی هذا اعمی فهو فی الاخر قاعی و ضل سبیل هر که کور باشد
 درین دنیا که حق از باطل تمیز نتواند کردن پس آید در آن نشاء و نیز کوز بر اینجمله شود که راه بهشت نبرد
 و راه کم گشته تا سرگون در جاده و میل افتد تمیز در ذکر اخبار و احادیثی دیگر که در حق امیر مومنین است
 و درود یافته روایت کند خطب ابوالموید موفیق بن احمد خوارزمی در فضایل حضرت علی علیه السلام
 صلوات الله و سلامه علیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر حمایت قلم کرد و در بانام او شود
 و بر این حساب کند کان باشد و ادیان بوسه کان نتواند بشمار آوردند و ضایل علی بن ابی طالب
 علیه السلام را در جابر عبد الله النصار رضی الله عنه روایت کند از رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت
 فرمود که جبرئیل علیه السلام از نزد رب عجلین صلوات الله علیه برقی از مورسین بسفیدی بران نوشته بود که
 تو رضی که اندیشه ام دوستی علی بن ابی طالب را بر خلق خود پس حق تعالی میفرماید که برساند خبر آنجانب
 از من بنظم فرض علی الحاضر و الغائب، تحت علی بن ابی طالب
 «يَعْلَمُنِي النَّاسُ عَلَى حَبْتِهِ» فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْغَائِبِ، و در روایت
 عبد الله بن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اگر جمله خلائق اتفاق میکردند بر دوستی
 علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام حق تعالی از تمام ذریع را نمی افزود پس معلوم شد که بی دوستی او
 عمل فایده ندارد و روایت کند زید بن علی بن حسین از اباعطام خود علیه السلام که رسول الله صلی
 علیه و آله فرمود مرا امیر مومنین صلوات الله علیه که اگر نیت باشد که عبادت کرده باشد مثل آنکه
 که فوج امامت نموده در میان قوم خود و ما شد کوه احد زطلاد و راه خدا سعا نفقه کرده باشد
 و بدست عمر خود و دو هزار سال قدمها خود استاده باشد و بعد از آن گشته شده باشد
 مسان صفاد مرده بظلم پس اگر دوست نداشته باشد ترا بهشت در نزد من چیست بشام

و بی نزد دوایت کند پس عین مالک حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه و تعالی
 از نور روی علی بن ابیطالب علیه السلام صفای او را فرستاده و فرمود که استغفار میکند از برای
 دوستان او تا روز قیامت همچنان الهی خلق را در دوستی علی ابیطالب علیه السلام
 چنانچه این مسعود رضی الله عنه روایت کند که شنیدم که از رسول صلی الله علیه و آله که میفرمود
 هر که عظم من باشد که ایمان بپوشد در دو با آنچه است داده شد ما شش از کتاب الله او را
 نذر دایم میفرستیم علیه السلام پس دروغ میگوید و او ایمان من ندارد و دیگران من مالک است
 است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دوستی علی بن ابیطالب است که غرض میکند
 هیچ سینه دشمنی و سینه است که غایب نمیدارد آن هیچ جناحه نگیرد از جیش و دیگر فرمود نظر کردن
 بر روی علی بن ابیطالب طاعت و ذکر و عبادت و قبول شکیبایی حق سبحانه و تعالی ایمان نیندازد
 که بدو شبی او خبر زاری از دشمنان او دیگر فرموده که بیش که ندکان در روز قیامت
 که هرگز نشکستیم بر هم زدن شرک سجد انسا و رندگی جز این صلوات که خوشال و عیون
 بود و دیگر حبس بخار که خوشال عیسی علیه السلام بود و دیگر علی بن ابیطالب علیه السلام
 که خوشال من است و او افضل و اعرف ایشان است و در همه امور و دین و اخضر سابق
 و در اصل خلقت و نسبت و قرابت بمنزله صلی الله علیه و آله در ایمان و در نماز و غیر آن پس
 نمی باید که در خلافت و امامت نیز سابق باشد هیچ ذلک خود میگویند که عزم میکنند که بر نبی است
 تقدم میکنند و امیرالمومنین خود آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 که علی خیر البشر است و نقد گفتن امیرالمومنین علیه السلام تشریف است و هر که قبول ندارد پس او کافر
 است و علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرمود در روز غیر العلی کرانه آن بودی که گفتندی طایفه از امت من در باره تو آنچه در صابر

گفتند در باره عیسی بی هر اینکه بگفتیم در بابی که مقابل که مکذبتی هیچ مسلمانی تو که که و اگر فتنی از جانب
 ریزد یا به او یقین آب و خوراک که بآن منو ساخته بود آشنایند مدعی به تبری و لیکن کافیت
 ترا آنکه باشی از منم بمنزله مارون از موسی است که بعد از سیحیم بی تو آمد بود تو بی که او
 میکنی برست منم تو در حرکت باز نزد یکتر بر منم تو فردا باشد با منم با منم بر حوض منم فقط از
 از آن راهی و او کسی که وارد شود بر منم بر کنار حوض تو باشی و اول کسی که از است برست
 در رود تو باشی و شیعیان تو بر منم باشند از نور و بهایی ایشان سفید باشد و در
 کرد منم باشند و منم از برای ایشان شفاعت کنم فردا و حال شکنی سیراب کرد انهم
 نوز و هر دو بهای ایشان در اینجا که حبسها از تعالی میفرماید که یوم تبیض و جوق و کسوف
 و جوق و اهل جنگ با تو جنگ منم است و صلح با تو صلح با منم و بهائی تو بهائی منم است و تو
 و سیر و سینه است و شکار تو شکار منم و سریره سینه تو سریره منم است و تو باب علی
 و دامن منی و فرزند منم و گوشت و خون منم است و جگر بزبان تو و در دل تو
 هر دو چشمان تو و ایمان منم با گوشت و خون تو منم که اینجاست با گوشت و خون منم و سحای تعالی
 آمر کرده را با آنکه اگر کم ترا و شیعیان ترا بهشت و دشمنان ترا بدوزخ و رانده شود از حوض منم
 تو و غایب شوم از محمد و امیر المومنین صلوات الله علیه و آله فرمود که بعد از این کلام اقامه سجده
 ملک سلام و شکر گفتیم بر نعمت اسلام و در کلام الهی هر جا که ذکر ایمان میسر و در اسرار امیر امان
 دوست و مومنان و شیعیان و بند هر جا که کفر و نفاق مذکور میگردد و سر و سر و اهل کفر و نفاق
 مسوخ بی رسوخ اند و کافران و منافقان ایشان اگر چه اهل کفر و نفاق و در استقامت
 نبرده اند اما این رسوم که ما پیغمبری که بهترین سوره آن است و با عزت او که بعد از نبی بهترین
 خلقان اند این عمل کنند و جابر بن عبد الله انصار رجمه الله علیه روایت کند از رسول الله صلی الله

بدین را و ظاهر میکند

متعز زند

و تفاوت بر مصالح رویهای شوم خود کشیده و سلاطین که در زبان سابق بوده اند هر کدام که با فاندان
طیبن و طاهرین اعتقاد داشته اند چند روزی علم مخالفت بر او داشتند و خاک لطلان در دیده
آن حضرت آیداشتند و تحسین و تعزیر در دل مومنان با کثرت گشتند و ایشان مسلط
بودند بی تهمتی که او را فراری بایست و نه تهمتی که او را اعتباری بود بلکه آنالی که با ایشان آمیزش
کردند و زوینی برخوردند و در بعضی در تلخی خدای آمدند و سمت بخشی و تفاوت بر مصالح رویها
شوم خود کشیدند و سلاطین که در زمان سابق بوده اند هر کدام که با فاندان طیبن و طاهرین اعتقاد
داشتند اندام و نسل ایشان مانده مثل سلطان محمود سبکتگین که او و فرزندان او محب و معتقد
خاندان داده بوده اند و سادات عالی درجات را صلوات و زر کشند و در کشتن و در کشتن
تواریخ احوال کورست و فردوسی از مودت نصیب هزار بیت گفت و نام مسوخ را اصلاح کرد
مکروه استعار خود بدین که: یعنی دلی و خرد هر دو پورنه که دیدم و از آن دیگرانم نفور نه اما دیگران
بر مرا کار نیست نه بدین در هر هیچ گفتار نیست. برین زادم و هم برین مگذرم. چنانکه خاک
حیدرم و هر که ام که محبت این خاندان بوده اند از ایشان اثر نمانده مثل سلطان ملک شاه
که از اعدای اهل بیت بود و اولاد او کلی شهاصل شدند و از جمله عرایب آن بود که در اوایل
سلطنت علی حضرت فردوس مکان عیسی ایشان شاه اسمعیل را در سکنه الله اتعاهد
فرادین انجمن غازیان طغفر جام بوسه بستم و امر بدرسه و مقرره او را در صفایان که نزد یک
بود از پنج وین کنند و این زمان اثر از آن عمارت خانه و فرد کاملی در تاسی می مابد و دوستی
اهل بیت و دشمنی دشمنان ایشان تا از وفایده توان گرفت چنانکه رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که یادشای که او را عدل نیست همچو ابریت که او را باران نیست و عالمی که بر هر کار نباشد
ماستد چراغیت که روشنایی نبود و نوکری که سخاوت ندارد و همچو زمین است که در و گیاه برود

یا کرده در شمار

و فقری که او را امیر باشد همچو سحر است که او را سحر شود و هوای که او را لوله در نماند باشد همچو
 شهرت که او را مال خود دزدی که در برده حیا نباشد مثل نهایت که او را نماند باشد و اگر نه الفاظ
 مدح انصاف و کرم و سخا و جسامی بود بدوران و دفران با امیر المومنین صلوات الله علیه آنجا بنشیند
 و روایت کند حضرت امام جعفر صادق از ابای اعظام خود علیه السلام و ایشان از حضرت رسول
 که آنحضرت فرمود که حقیقتا گردانیده است از برای برادر من علی بن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام و بعد
 کرده فضیلتی از فضایل او در حالتی که او را آن داشته باشد حقیقتا نه تعابیر و کلمات آن گذشته
 اند و او را هر که بنویسد فضیلتی از فضایل او یا مرز و محلی و ملکاتانی که بیت کب کرده باشد
 و هر که بنگرند در فضیلتی او حق سبحانه تعابیر و کلماتانی را که بنظر کب کرده باشد و عبد الله بن عباس
 روایت کند که امیر المومنین صلوات الله علیه اجماع حضرت بود که دیگری را پیش از او نماند
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز گذارد در زمانی که عالم را کفر و شرک گرفته بود و دیگر
 سوگند از معارف آن ایت ما را بیت و بود و دیگر در هر محاربه مثل احد و غیر آن که شک
 منهدم میگشتند آنحضرت در آن سوگند صابری و ثابت قدم بود و دیگر غسل آنحضرت را او نمود
 و در قبرش در آمد و زید بن ارت روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که
 کوچک در نبش آن حجر که حقیقتا نه تعابیر و کلماتی در پیش عدل بیت قدرت خود پس باید که متمسک
 شود بدوستی علی بن ابی طالب علیه السلام و آکی برده روایت کند از رسول الله صلی الله علیه و آله
 که آنحضرت فرمود که ندان خدا کسی که نفس من بقیضه قدرت او است که همیشه قدم بنده نتوان باشد
 در روز قیامت و او را کند او را حقیقتا نه تعابیر و کلمات از چهار چیز از او که درجه صرف کرده و از جسد او که در
 کار فرموده و از مال او که به غیر انداخته و درجه به غیر انداخته و درجه به فقر تفقه کرده و از دوستی با
 باطن المستمدر روایت است که بر سید از آنحضرت که رسول الله نشان دوستی شما بعد از شما به

است مبارک بنهاد بر امیر المومنین و آنحضرت بر یک جانبش بود و فرمود که دو کس می بیند بعد از من
 دو کس می بیند شخص است و تمنی من و تمنی او هر یک این احادیث را که در شان ایشانست مذکوب میکنند
 البته از اهل و درخت چه اهل آنکه کبری اند بخانه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده که مانند آن
 که بر من است یعنی خدا بر من است و نشان منست که خیزر که از ما باشد و حضرت عیسی علیه السلام لازم مکرر خود
 میفرماید که **وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَلَوْ بَايَعْتَنَا أَوْ لَبَّيْتَ اصْحَابَ النَّارِ هُمْ**
فِيهَا خَالِدُونَ و آلی سلی روایت کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که زود باشد که بعد از
 من فتنه بر خیزد و در عالم منتشر گردد پس گاه که همچنین و بعد از گرامی و در بدلی بن ابی طالب را
 که او مد آنکه است میان حق و باطل این عمر روایت کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر که
 مفارقت کند از علی علیه السلام مفارقت کرده از منم که مفارقت کرده و عبد الله بن مسعود روایت
 کند از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که روزی آنحضرت فرمود که هیچ دستی که حقیقتاً و غیر از اینست
 از ما پیوسته ساخت امیر المومنین علیه السلام فرمود که بر من است که بر من است و امامت تو هرگاه
 که انبیا علیهم السلام بر من پیوسته باشند اگر تو مسئول کننده نقص و درین لازم آمد
 و بال عقوبت این بد ایشان باز کرده و ایشان بنای کار بر زمین بسیار است ولی اعتبار آنها
 اند و این بر نیاید و زود و خراب شود و شکر اعتقاد نداری ملاک کردی از آنکه بنیابی است
 کند خانه های سخت خراب و اعتقاد قوی دارد و از ملاک خبرس که که که را از سند صحافت
 از سلاب نمی باید کوشید و اعتقاد را قوی باید ساختن ایشان را بار نثار و در حضرت که چون
 کنند نظایات و جماعتی که با وی بودند مراد هیچ کدام حاصل نشد گفتند اگر برو شایانی
 رسد یا ملک و ماد بتری نباشد که بر سوختن بسیار آن و دوستان و هم موجب شرمندگیت
 اتفاقاً دست بردند بعضی آن راه میفرستند در آن تاریکی هر چه دست ایشان می آمد بر می داشتند

ما که از من از خداوند صلی الله علیه و آله

و بعضی دیگر طاعت شد و چون بر دشمنی رسیدند اما که جزئی برداشته بودند نگرفتند و بنیم چه حیرت
چون ملاحظه کردند دیدند که بعلیهایی میبایست نه است و نشسته که چرا بیشتر نه است و اما که نه نشسته
خود حال چه باشد حال این بنده کمان نبرد و قیامت همین خواهد بود اما که این باشد حسرت خورد که چرا
در غل گوشتیدیم و غیر ایشان را معلوم است که در چه مرتب حسرت باشد معلوم است که حال روح چنین
احوال بود چه حسرت بی نهایت خورد که چرا اما آن مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم دشمنی کردیم و حال دشمنی
آنکه چرا در میان و مال خود فدائی این خاندان نکردیم جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت کند که در
بودیم خدمت رسول صلی الله علیه و آله که امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله آوردند آنحضرت فرمود
که آمد برادر سحان بر این سر آمد از آن طاعت شد بجا نباشد دست مبارک برد و بار کرد و فرمود
که سجد ای که جان منم بقضه قدرت اوست که این پوشیده این رشکها را اندر قیامت پس
از آن فرمود که او اول و پسین شماست از روی ایمان تا من وفا کننده تر بعد خدا بی تعالی از شما
محمدا و شما با امر الهی و عادل تر شما و امر رعیت و ستم کننده تر شماست بویست و نیز کتر شما نزد
حضرت عزت برتر و دیگر فرمود که این است عارایت و رشان او فرود آمد که ان الله
امین و عملی الصالحات ذلک هم الخیر البریه بعضی از اصحاب رسول صلی
علیه و آله چون امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمدند میگفتند که آید خبر الیه ابو مریم نقل میکنند که نشسته
از عمار را سر کرد و گفت که من شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که میفرمود ای بدر بیشتر که خدا
تعالی جل جلاله زمینت داده ترا بر رفتی زمینت نداده هیچ یک از بنده کمان را بر رفتی که دوستی باشد
از آن زمینت که ترک کنی یعنی است و بنیاد او دشمنی داشتن فقر از او دشمنی بود و این است
با ما است تو ای علی نه شاغال کسی که ترا دوست دارد و تصدیق تو کند و دای به باس که
دشمن تو باشد و دروغ بر تو نهد و اما که دوست دارد و ترا تصدیق تو کند پس او برادر دینی

بیت و شریک است و بیست و نوا که بعضی بود استند مانند و کذب گویند سزاوارست بر خدا
 تعالی مجور و منقباحت که به او را و او را مقام کذا این اقلان نام دارند از انصاف روایت کنند
 از علم که کرد و زنی عند لب مانع طالع و خطیب کبریا و از رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ع
 منسب بر یکگاه رسالت شده بودند و بیست و شصت سال با او در ماه رومی و اده نهمی است
 و طره سیاه نوئی و الفیل از اسبی برشته مهاجرو انصار مسطر کفرا و شکر بار و کبی سید و سواران و
 سوار و دمان شیرین بیان در حرکت آورد و فرمود که و دش غم حمزه را و بر شرم حنظل علیهما السلام در و
 دیدم که در بهشت با جورو و قصور بونایی بهشت می خورد آن بسوه کنار بود بقدرت الهی و ع
 از ان رطبت کفتم ای عم و ای سر عم عمل تر یافتید و رستگاری شما و یکده ام علمها بود گفتند ای صریح
 از صلوات فرستادن پر تو و برال تو و در ویش لی نواز اطعام دادن و شکار از ایل ب کردن و علی بن
 طالب علیه سلام راه دست داشتن نگذاشت و وجود این مقدار مبارک و در کیم و دوستی امیر المومنین
 مختصرت صلوات الله علیهما فرموده ان نخلان تمام آنها را ار شده جهان شود و بودند و نفس
 خم و استند بخلاف رضا خدا تعالی و رسول افتخار کردند و طرح دشمنی نکنند با دوستان خدا و گفتند
 تو پس رضایند از بد خلافت و بی رضایان که خلاف حکم و رضا خدا تعالی است ایامی سلمان
 کند و در قرآن مجید خوانند که وَ هُنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ مَبَازِئُ لَئِنْ لَمْ يَنْزِلِ اللَّهُ فَاُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ
 آورده اند که چون عمر و بواب خلافت ابراهیمی کرد و فراتر از طلبید و قول جبریده نام امیر المومنین علیه السلام
 را ثبت کرد بعد از و نام امام حسن و امام حسین علیهما السلام نوشت و از برای هر یک پنج هزار دینار
 از طلا مقرر نمود که هر سال در پنجمین جنده روزی بران بگذشت از ان نشان گشته می بود اطلبید و
 ما با شما ای ائمه کرد و گفت اگر ایشان این وظایف اسباب سال نباشند قوت پیدا کنند
 و انکاه و مقام طلبت خلافت در این بین سزاوارست که دست ایشان از ان کوتاه

ما رضای قریش را به

چون امیرالمومنین صلوات الله علیه بر این حکایت چند فرمود که من بودم در آن وقت که خودم سنی و علمای مایه بود
 بعد از آن نام خود را نوشتی و صحیفه گفتی علی امیرالمومنین علیه السلام فرمود که ای خداوند که حسانت بدست
 خود مقرر کردی و ما مومن احسان بدست خود و دیگر باریه صحیفه را آوردند و نام ایشان را نوشت اما و طریقه
 را نداده و منع کردند و عرض کردند که این صحیفه را فرموده خدا و رسول نبوی و ندو هر معنی که خود بخواهند و منع
 و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که هر محبت بدست هر بدست ضلالت و هر بدست ضلالت است
 او بدو پنج سال ایشان دست و فراموشی میخواستند و بیت اهل اموقع صرف میکردند تا امیرالمومنین
 علیه السلام مال را با هر حق میداد و در مجلس بیت ای بسا اساک اتفاق بین مال حق را اجرا میفرمود
 در غیرت که در زمان خلافت امیرالمومنین صلوات الله علیه شمس طلمین عبدالله وزیر بن عوام محض
 و خیرت آمدند بعد از آنکه جراح نشانید و برانچه دیگر از فرمودند تا روشن کردند و ظلمت گفت سبب چه بود که
 جراح را نشانیدی و این را روشن کردی فرمود که حساب بیت اهل می نوشتیم بر روغن بیت اهل طلال
 بنو دو که بآن جراح بنما صحبت می کردم از آن نشاندم و جراح خود را روشن کردم تا طلال باشد ایشان بنوی
 که نوشتند و عرض کردند و جواب میدادند بروی رفتند و پیام گفتند که با او سبب بنویس آن بدون آن بود که
 را شکستند و عایشه را برداشتند و متوجه بصره شدند و مجاهد از این عباس بن و انت میکنند که حضرت رسول
 الله صلی الله علیه و آله فرمود که علی بن ابی طالب علیه السلام از من مثل سر است از بدن این کمال حدت
 و منقبت است در احادیثی که امیرالمومنین و وصی امیرسلیم است صلی الله علیه و آله و علیه السلام و دیگران
 مناقب جابر رضی الله عنه روایت کنند از رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر در پشت نوشته است که محمد رسول
 خداست چشم او روشن باد تا بکفر است فرموده جعفر بن محمد بن ابی برادر وصی او و امام است او و فرموده او
 که حق جان و علمای غیر از دیگران که منظر کشیدند در زمین من بختی بعد از پیغمبر علی بن ابی طالب که برادر
 اسحاق برادر رسول الله است صلی الله علیه و آله و منظر کشیدند از زمین اسحاق فرموده این نوشته است

در کلام خود میفرماید که آنکه ایمان را بر حق تعالی و بر خلق عالم متوجه خلافت و امامت و ائمه و اولاد
 نبی نامی او و وصیانش و پس از آنکه در شریعت کفر و نفاق بپس کرده باشد نهایی مدینه این چنین
 بزرگ را در پیش خود بنظم خود کند که آسمان باین نیست و زمین و کوه باین صلابت گشتن آن
 بجز از قبول کلام خدا نیست بجا نیست و آن کار بر مظلوم و محنت جان و جسمی است
 در کلام خود میفرماید که **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ**
وَأَبْنِ الْأَرْضِ فَكَلَّمْنَا بَعْضَهَا لِيُخْلَصَ لِمَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ إِنَّهُ لَكَانَ خَلْقًا
مُحْسِنًا آسمان باد عقوبت گشته همیشه یادگران محسوس نشود این میشه هر کاری با او در دنیا
 کند سلمان فارسی رضوان الله علیه که من شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود من شنیدم
 خود بودم در آنکه با کلام او همیشه آن نوره فاطمه بود و در هیچ و نقد پس حضرت عتبه بن ابی لهب
 محزون شود و چهار سال پس از آن حضرت جعفر بن محمد بن علی علیه السلام آمد و از پدر این نور بود
 او را آمد و همچنین انتقال می یافت تا بصلی الله علیه و آله رسید از آنجا جدا شد از آنجا که این من شنیدم
 و از بکت و بر علی صلوات الله علیه این مذکور شد و در اینست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود ویرمیل علیه السلام آمد و روزی ترمس و بال با قبایل خود گشت و دیدم آنجا
 نوشته بود هر کس از آن که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** و بر دیگر نوشته که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
عَلَى مَا وَصَّى روایت کند ابو سعید خدری که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که میخواهد
 که ملاقات کند بخیر اسی الهی حق تعالی از او راضی باشد پس باید که دوست دارد و علی او را راضی گرداند و هر که
 با او دوست ندارد و او را راضی نگرداند خدا ایتالی از او ناراضی باشد و دشمن و بود و این مرد
 اصغر بن دین خود آورد و هر که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که علی بن ابی طالب هر چه بر من روا
 کرده این عباسی که چون گفت امیر مومنین علیه السلام عمرو بن عبید و در آن زمان نیز حضرت رستم

۷ پیش از نوہ بعد از دو درخت
جان حیریل علیہ السلام از غزو
یصرت رد الملل نازل شد

[illegible]

برین هشت سال پیش برورند و ایشان چون بدرجی را بجای آوردند که هزار ماه برعاندن طعن
 و طاهرین برینا زنا سرالفتند و جو را از دست حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بشمارند و در آن زمان
 تری و یک این زمان کسی را ماران بود که بر دشمنان اطمینان طعن میشتاد و میگویند که در زمان
 شاه و عالیشان که حقیقتاً لغا و دولت سلطنت او را پانصد و ستادام دارد تا آخر الزمان تا مدتها در حد
 الزمان مشرف کرد که برینا بر ظلمه و دشمنان مل محمد را عن وطن میکنند و بر طریقه جعفری عمل نماید این
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود که خدا اینها محمد گرفته از من رباب علی بن ابطالب علیه السلام
 که او را است بدایت است و منزل ایمان و سعادت است و امام اولیای من است و نور است بر جمیع
 که طاعت من کنند برورد کار من بخدا که امیر مومنین صلوات الله علیه من رسول خدا و نور خلائق
 و من بود و دوستی و یکدیگر است و دوستی اوها ملک است بخدا اگر کسی دست وی نباشد
 بوی نیست بشایم او رسد و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که او را ابایی عظام
 روایت کرده که امیر مومنین صلوات الله علیه فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اعلی مثل تو در میان
 است من مثل عیسی بن مریم است که استاده شده و بعضی از آن جواری من بودند که از اهل نجابت
 اند و قود و کفر بطردند و ایشان بود و قود و کفر از حد تجاوز نمودند که نصارا اند پس این دو قود از ایمان
 بیرون رفتند و برستند که است من و رباب توست کرده شد که در پی شیشه تواند و ایشان مومنان
 کردی که دشمنان تواند و ایشان عهد شکایت کرده و دیگر غلوه دارند و باره تو و ایشان منکر افتد و
 سابقا شد و شیعیان تو با تو اعلی و بهشت باشند و دشمنان تو غافلان در دوزخ و است که
 سعد بن حاکم حیرت سوال فرمود که من دیدم در شب سحر که من است بود و بر ساق عرش که من است
 بهشت عدل را بجز که غلامه خلق منست و فرمود که در آینده ام او را اعلی بن ابطالب چون بن رسول
 یا امیر مومنین علیه السلام قوت گرفته برستاد است و می از جمله واجبات باشد که حضرت رسول

نکند

۷ ای اس علی بر سعادت
 این منست فردا در دنیا
 و در رایت من در بر
 غایت

صلی الله علیه و آله و سلم که ابراهیم بنی سلوات علیه السلام می فرمود که ای موسی الایم بنی من اذ بودی و یسکنا علی
برسیه و حقن اسرافیل علیه السلام در عقب حجر بنی فخر کردی که من بر من و هم کسی این ترکت است
باشد که در میان متوکل بود و گفته و حافظ و معین و ملازم وی باشند تا نفسی که سالها در ترک و کفر بوده با
و در حال اسلام گوید که شیطان بمن می آید این مرتبه تا مرتبه صوفیه می آید و فصل پنجم در فضیلت ابراهیم
بنی ادم از رسول و کمالیات و آنکه حق جل جلاله از جمله انانیت بنی ادم را بر کرده و لقد کرمنا بنی ادم
و از میان بنی ادم انبیاء را خلاصه عالم گردانید که سر سلسله مبشرین و منادی میراث و از پیغمبران
مرسله اول الغریم هرگز نکرده فاضل که اصبر اول الغریم من الریش و از اول الغریم حضرت محمد
صلی الله علیه و آله و سلم و او فایده بیخبران گردانید که و لکن یرسول الله و حاتم المبین
و مشور که منش که لولا انما خلقت الافلاك بود بکوسن فاضل عام رسانید و از جمله
امت او را صفت فرمود که لکنم خیر امت و از میان امت مو مناز ابرجد که فر
منها الحیة و از میان ایشان طهرت طاهره را هماده اهل عالم گردانید و دوشی نشان از
سبجات خلافت ساخت و علم مودت نشان از مفاروق است و احوال که قل لا یسئلکم
اجراً الی الموده فی القربی و ایشان را بر سفینه نوح مانند کرد که مثل اهل بنی لیل
سفینه نوح که هر که بر سفینه ناصیه ایشان در آمد از طوفان شقاوت خلاص یافت و هر که خلف
گردد از او بجا نماند افتاده سرور و نیا و در چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را خلعت
میگرد و مود که من میان شما و آمرزیدگی میکند از من کی کتاب الهی و دیگر عزت من که اگر تمسک
بآن بود و هرگز کراهه نکردید و ایشان از من جدا نخواهند شد تا بر کفایت حق گویند بر من با وجود این
میان من و شما که در نذر از این نیست انداختند و عزت رسول که در چشم عالمیان بود و در ملا
ساختند خیرائی آن نباشد و دیگر در میان صد و بیست چهار هزار پیغمبر اسلام پیش از ایشان

بود و بسیار و بلا تعدد عالم الهی و علم حضرت رسالت علی علیه السلام بود و او را از خود و کسج ارجی نبود
 ندارد و آنچه مذکور شد تمام دلایل فضیلت امیر المومنین است بجز این عباسی روایت که رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود که امیر المومنین بهتر است از هر کس که طالع میشود و بر او قیامت است که خوب میکند و ذیبت و اوست
 حسن همچنین پس هر که شک کند و قول او کافرت است ابن عباس روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله
 که آنحضرت فرمود که من ترا از وی علم و امیر المومنین مرد و گفته بود امام حسن حسین ربان مرد و طرف
 او و فاطمه علاقه او و امامانی که بعد از ایشانند همه و او که وزن میکنند در اعمال و نشان بار و نشان
 معیار و میزان خلایق اند پس هر که بولایت و حجت ایشان قیام نموده از اهل بیت است که گفت
 کرده از اهل فرج و در جزو اول از صحابح سلمه روایت کند از زرقا و از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
 السجده الشکاکه او فرمود که حق الهی که شکافست و اندر او فرید خلق که عهد فرموده است چسوی بنی امیه
 که دوستند از علی علیه السلام که میگوید و دشمنند از او که منافقین روایت کنند خدیجه بن بحان می
 آید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر میدانستند مردمان که از زبان باطنی امیر المومنین
 نام نهادند منکر فضیلت و نمی شدند و او را امیر المومنین نام کردند و هنوز آدم میان جسد و روح بود
 روایت کند جابر جرد الله علیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بگویم برویست که کما الله الله
 محمد بن رسول الله علی حق رسول الله روایت کند ابن عباس رضی الله عنهما که رسول
 صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه تعالی فرض کرد آئینه طاعت و طاعت طاعت بر مردمان خاصه و
 بر خلق عامه گفتند یا رسول الله مردمان کدام اند و خلق که هم فرمودند مردمان اهل کمال اند و خلق آنچه فرموده
 از وی روح روایت کند که عبد الله بن عمر گفت که بودیم که بعد از صبح به میکردیم و میگفتم که فلان فلان
 و فلان مردی گفت جبر اعلی علیه السلام در تعداد ذکر نمیکنی گفتیم حضرت از اهل بیت رسول
 است قیاس شغل آن کرد با و هیچکس را به امیر المومنین علیه السلام در و چنانستید امیر سلیمان صلی الله

آن متعجب بودند چنان خودی که ناخن به بطعام نرسیدی و در آشنای طعام معاویه بدین
 کتاب گفت نیست بحاس نام علیه السلام چه محاسن آنحضرت نبوده بود اما در غایت صفای و بریا
 در پیش معاویه بدین عین شوره زار و پر خیمه ای از جای رسیده کوچ بود اما حسن علیه السلام در مقابل
 کتاب و این بیت را خواند که **وَالْبَسَلُ الطَّيِّبُ** اما احراست بسکوت اختیار کرد آری
 روایه براه در پیش شریعت استباه چه تواند کرد روایت کرده ابو جعفر حریر طری و او از دعا
 بن علی بنی مثنی و او از عبد الله بن اسحق و او از جابر بن عبد الله انصاری و رضی الله عنه حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله فرمود که ای جابر از برادران که ام افضل اند کفتم برادران که از یک در و چهار باب
 پس آنحضرت فرمود که من و معاشره من غیر این جنات است که من افضل ایشانم و در هر باب
 بسوی من علی بن ابی طالب علیه السلام و او از من افضل است از غیر این پس که گوید که اینها از و بهتر اند
 کرده اند بلکه از ایشان که در پیش من هر دو یک کفتم علی را که بعد از او اند است من افضل
 و در تباه که امر کرده بودم او را و در کار بان و دیگر آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که مبارزت علی بن
 ابی طالب و در خندق افضل است از عبادت است من تا روز قیامت و هیچ غیر ما نظر
 این درجه حاصل نمود و دیگر روایت کند این عباس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله
 عبد الرحمن بن عوف را که شما از اصحاب و علی بن ابی طالب از من است پس از و پس که خفا کند
 بحقیقت پس خفا کرده و هر که او را بازارد و مراد زده باشد و هر که را ما بازارد پس در لغت بر
 و کار من عبد الرحمن بدین کسی خدا میخواست و فرستاده بر من کتاب معین و مراد فرموده که
 بیان کنم آن مردمان بخلاف آن شده بر ساز برای ایشان اما آنچه درباره علی بن ابی طالب
 احتیاج به بیان ندارد زیرا که حقیقت آن تعالی کرد اینده فصاحت او را مانند فصاحت
 من و در این مثل روایت نموده اگر علم مردم میبود مرا شایسته علی می بود و اگر عقل مردم می بود

هر انچه حسن بود و اگر سخاوت مرقی می بود و هر انچه حسین می بود و اگر حسن شخص می بود و هر انچه فاطمه
 می بود بلکه ایشان از این بزرگتر اند زیرا که فاطمه دختر ستره اهل بیت است و حضرت علی اکبر
 و مخالفان امیر المؤمنین بر اصوله اسد علیه السلام صحابه گشته اند و آنکه حضرت رسالت را علی علیه
 علیه السلام دیده و بجز این شرف نیست چه جمله منافقان آنحضرت امید نداده و با وی محبت
 و آن طایفه این را شرف دانند و از خود چهل و عبادت مثل مروان و یزید و ابوسفیان و معاویه
 و عمر و عاص و امثال ایشان از مردم آن تمام بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسیدند و
 و با آنحضرت صحبت گشتند اما در دل منافق بود و بدین جهت که پیوسته فاطمه گنبد بیست و نه سال
 و علم عمل است بفضیلت و حق تعالی در قرآن فرموده که و ما صاحبکم بمجنون یعنی صاحب شما مجنون
 نیست و مراد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ما صاحب سلمان گفت آنجا که حال له صاحب
 و هو یحی و مرا الفرت بالذی خلق منی تیرا بگویی لیکن چون ایمان حقیقی
 و یقین کامل و عمل صالح و مردمان باشد و مان شرف شرف صحبت رسول صلی الله علیه و آله و دست و پا
 عظیم باشد و آن امیر المؤمنین است صلوات الله علیه که موصوف این اوصاف است بلکه زیاده بر این
 آنحضرت را در ملک این جماعت خوان داشت و رتبه کسی از جمله مردم برد و کسی اتفاق میکردند
 خداوند و فرخ را نمی افزود چون بر دیگران قیاس نوانند و دلیل در دل منافقان و مخالفان بود
 و عناد و دشمنی آنحضرت سنجید و بر قبول نمیکردند هیچ وجهی نمی نوردند و با بسبب و صاحب
 تو اینچنین خبر معجز است که چون ایستاد اینها الرسول اما انزل در غده خبر نازل
 شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده خدا اینحال آنحضرت را وصی گردانیده و ندای گشت
 بگشت مولا فعلی مولا و در اینجا نیز از پیش نه گور شد چون خبر بحار است تعالی
 انهم می رسید بر خوست و بر نافرمانی شده خود را بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسانید و آنحضرت

در میان جماعت بزرگان صحابه است که بعد از آنکه با محمد فرمود که بگویند که خدا بختی گیت
 و تو قبول و بی قبول کردیم و عیادت است شرح فرمودی اینها زود زود و زکوة و حج کردند و با او
 و بعد از آن بدین تفسیر منی منی که با نوبی است عمنک فنی و برابر و شغلی و بعضی نهادهای بر ما
 و بعضی من گشت مولا فعلى مولا که این است بار بیش از اعیالی انصرفت منظر
 که حق است که در عیادت است و این امر از این جهت است که من از خودی امر او شایسته
 از خود مفضل و این امر از جانب حق است و من این امر اگر نرسد خدایت کرده است
 بعد از آن که گشت اگر این امر من است پس امر من تا از میان منک بر ما و شغلی
 فرمود و این امر از میان اصحاب من سر بران رود و او جوخت و نندیده روی بنانه
 نماید و شکی از میان فرود آمد بر سر او و او را ملک کرد و ایند انگاه این مسوره مادل شد که
 سنا آسمان نجاب و قیام که قریب لیس له افع ذی محاریج عرض کند معا
 یا امیر المؤمنین صلوات الله علیه برین مقام بودند و بنا بر حدیثی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 که از پیش گذشت که اگر مؤمنی بودی و اوراقه کردن من واجب بود و چون عیادت
 رسول بر دو واجب باشد و اگر بعد از وفات حضرت رسالت موسی علیه السلام زنده بودی
 طلعت امیر المؤمنین بر دو واجب می بود بفرموده من گشت مولا فعلى بود و دیگر
 فرمود که بخضرت که هر کس به خیمه اویم امیر المؤمنین آمده است و روایت حضرت امام جعفر صادق
 از ابای عظام خود صلوات الله علیه که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود و مرا امیر المؤمنین و اعلی
 که اعلی ما و اشیان فرستاده و فارمان زمین شیعیان تو و امام ایشان در روایت گشت
 زید بن علی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود علی بن ابی طالب علیه السلام بر او که
 هر که سازارد موسی را از تو پس حقیقت مرا زده باشد و مرا سازارد و مرا زده و مرا

فرمود

خدا را بایستی بری آسمان و زمین بر و لعنت بر هر کس که در روایت کند این عباس که حضرت سالت
 صلی الله علیه و آله فرموده امیر المؤمنین اگر چه مستحکم است که گفتار من فرموده فاطمه را بنویسند این امر بود که
 پس برود و بنزد من و دشمن بود و او را رفتن او بر زمین حرام بود و دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود که مستحکم است که گفتار من را بنویسند و هر کس که بنویسد که من فرموده که بنویسد که من فرموده که
 علی بن ابی طالب است این خود روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من فرموده که من فرموده که
 علی بن ابی طالب است و از امان روایت کند از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله که حضرت رسول
 فرموده که من فرموده که من فرموده که من فرموده که من فرموده که من فرموده که من فرموده که من فرموده که
 در هشت و نیم آن مانند که حق علی بن ابی طالب فرموده در شان ایشان که **وَمَنْ خَلَقْنَاكُمْ مَرَّةً**
يَكُنْ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُفْرًا یعنی از آنجا که او دیده ایم که روی او از آنجا که به علمش است
 با اعتقاد پاکیزه و متبرجسته است که گفته اند که صفت ایشان است که را به ناما بنده حق و حق بنده حق
 در حکم خود که بنویسند صلوات الله علیه و آله فرموده و امان که این صفت از منم و بنویسند و دیگر در فضیلت
 آنحضرت این است یا رب را ذکر کرده اند **عَالِي الدِّينِ أَوْ تَوَالِيهِ لِمَ دَرَجَاتٍ** حضرت عزت
 و جلال و انبیا و ائمه و جات علیات و مراتب سیات تا در علم کرده و در جات قطب جمع
 و این مقام مقام مدح است و بیکبار از برای تعظیم است و بیکبار از برای تعظیم است و بیکبار از برای تعظیم است
 پس با دیگر جمع و جات سمیت و عظمت و تحت این لفظ و خلشند پس لازم آمد که در جات شایسته از علم
 و جات شایسته باشد و دیگر است **قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ**
 که حقیقتی نفی مساوی است این عالم و غیر عالم کرده پس بعد مرتبه علم هر که اعلم باشد فضل خواهد بود و انا
 به آیات معین بسیار است و در حدیث آمده که **مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِحَدِيثِ النَّاسِ**
اسْتَغَارَ لِحَدِّثِ اللَّهِ عَطَاءُ اللَّهِ أَجْرَ سَبْعِينَ نَبِيًّا یعنی که طلب علم کند تا بخل خود

بهمانند ایشان از علم خود محفوظ گردانید بر شما کتب معتبره ایست که حق جل و علا تو اب میفرماید و این کتب
 از دین است که در هر عصر و در این و آن کتاب میفرستد رسالت صلی الله علیه و آله معلوم بود اعلام امیر مومنین
 صلی الله علیه و آله که در ده بود و جمله در و بود بعد از رحلت آنحضرت زیرا که در نقل معتبر که در وقت آنحضرت
 امیر مومنین علیه الصلوة و السلام را طلب می نمودند و در جنت خود جایانید و این مبارک است که کون
 و بی آنها در زمانی نبود و در آنسخی که در بوی چون فارغ گشت عباس پرسید که چه میفرمود گفت از آنجا
 از علم من میاموخت که از زمانی از آن مرا هزار باب میگوید معلوم شد برین خط که علی بن رسول الله
 اَلْقَ بَابُ الْعِلْمِ فَتَحَ لِي مِنْ كُلِّ بَابٍ الْفَتْحَ بَابِ وَاجِبِ حَسْبِ
 است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم افضل و اعلم کل خلق بود و امیر مومنین میگوید آنحضرت
 بود و میگوید افضل از من است و آنکه میگوید که هر صفات کمال که در جملة انبیاست علیهم السلام
 متفرق بود و در مجموع است چنانکه در کتب یافت ما احادیثی دیگر در فضیلت و این مرد و در
 در کتاب فضایل این حدیث را آورده یا اسانیدش که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی
 خیر البشر و من ابی فقد کفر و این عموم دارد پس این دلائل ثابت شد که بعد از
 حضرت رسول امیر مومنین صلوات الله علیهما افضل کل خلق است خواه بنی و خواه غیر بنی و صاحب کتاب
 کتب را که در هر صفت آنحضرت آورده که امیر مومنین صلوات الله علیه بعد از رسول صلی الله علیه و آله علم
 و اشجع از او است و در اسلام و معصوم از صغیر و کبیر و مخصوص علیه امامت و مطلق مقتصد
 و وحشی و نایب رسول و زوج متول و امام حق و حجت خدا و اخی بر خلق و امین و بی در و در بین و بر
 جمیع بعد از رسول و العالمین و علی در رسید بشر و ساقی حوض کوثر و صاحب خط او و وارث
 علوم رسول و انبیاء و قائم او و صاحبی او و صاحبان سابق علیه السلام و صاحب امر قائم او و صاحب این همه است
 و امیر مومنین و مثنی بر او است و باقی این توسطه تا قائم این همه معصومین صلوات الله علیه و آله و سلم

علیه السلام جعل ششم در ذکر آیات که در شان امیرالمومنین و امام الملقین صلوات الله علیه نازل
 شده و در لایزال بر آت است و بی ابن مسعود رضی الله عنه گوید که ما این آیت را بخوانیم بر حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله خوانده ایم يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
إِنَّ عَلَيْكَ مَوْلىَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ وَكَلَّغَتْ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ
يُعْصِيكَ مَوْلىَ النَّاسِ و نیز محمد بن ابی اریش گفت که شد و در قرأت ابن مسعود این
 که علی بن ابی طالب و ائمه مومنان است و از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت که این آیت در حق امیرالمومنین
 صلوات الله علیه نازل شد و ابن عباس و عبد الله بن وعلی گفتند خوانند رسول الله صلی الله علیه و آله این
 آیت را که إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ بعد از آن فرمود که من بندرم
 و علی بن ابی طالب أَنْتَ مُنْذِرٌ لِحِبَادِىَ و علی لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ابن عباس گوید
 که نازل شده از قرآن که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا امیرالمومنین علیه السلام امیرالمومنین
 است و امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که قرآن نازل شد بر چهار ربع پس ربعی از آن در شان
 ما است و ربعی در شان دشمنان ما و ربعی در قصص و ربعی در فرائض و احکام و از برای ما است
 کریم قرآن آنحضرت فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت مرا یعلیٰ کوبا خدا یا کردان و در نزد
 خود است محمدی و پیدا کن در سینه های مومنان دوستی مرا این آیت نازل شد که إِنَّ
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَجَّلَ لَهُمُ الْخَيْرَاتِ وَ ذَٰلِیْکَ بِمَنْ تَبِیَّ أَنَا
 که رویدند و کردند عملهای پسندیده زود باشد که بدید کند خدا تعالیٰ دوستی و در لایزال طاق
 یعنی محبت ایشان را و در لایزال ایستاد و سایه آن مدو است که این عباس بن علی
 بن عباس که در بدین حقیقت امیرالمومنین علیه السلام که منم شاد و تر است از نور یا منم و نیز
 حضرت زرار بن ابی انیس در آنحضرت فرمود و در آنجا مومنان بشک تو فاشی همانم بر نصیحت

قول حضرت ابن ابی سبت در روایت که **الْمَنْ كَانَ مَعَهُ مِنَ الْمَرْغَبِ كَانَتْ فَاسِقًا**
 لا یستحقون یعنی اما کسی که باشد مومن همچو کسی است که باشد بر وزن رفته از وایره فرمان یعنی
 مومن که امیر مومنین است صلوات الله علیه فاسق برابر است که ولید بن عقیقه است نه در شرف و در
 ثبت و نه در جبراد مومنیت پس نباید باشد نمایان ایشان و حقیقتا نقایص است و است کرد میان
 ایشان و این عموم دارد پس من فاسق را جدا کرد با حضرت دم برابری نزدیک او بعد از رسول صلی
 علیه و آله افضل خلایق است این عباس که یک که این است در شان علی ابن ابی طالب است و دیگر ابی
 امام علیه السلام که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُلُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** صدقات
 دارد بران معنی ای گروه مومنان ترسید از خدا تعالی در فعلی که مخالف امر او باشد و باشد
 باریست گویان در اقوال و افعال یعنی یا علی بن ابی طالب و ابا محمد و از ائمه صلوات الله علیه و از امام محمد با
 نیز علیه السلام بمن فرموده **وَدَعَا لِكُلِّ مَن يَتَّقُوا اللَّهَ اِكْوَالُهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ**
مِثْرًا وَعَلَا نِيَّةً فَلَهُمْ أَجْرٌ مُّعْتَدٍ مِّنْهُمُ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا
هُُمْ يَحْزَنُونَ این عباس و مجاهد گویند که این است در حق امیر مومنین و از
 بلغنی است آنکه آنانکه نفقه بکنند و راه خدا تعالی برای شحق با الهامی خود را شب و روز بپوشان
 و اسکار پس ایشانراست فرد صدقات ایشان نزد برود و کار ایشان و خوف نباشد ایشان
 و نه اندوه و غم و غم نیست نه ای جعفر و آبی عبد الله علیه السلام نیز چنین که امیر مومنین صلوات الله
 علیه چهارم و شش یکی نظام تصدق فرمود و یکی سیر و یکی شست ظلمانی و یکی بروز نورانی و یکی
 صدقه بزود و چهارم ثبت نامه شام داده و افزا گرفته باشد مخالفان بگویند که ابو بکر صلوات الله علیه
 در صدقه کرده طایف کثیر ای نازل نشد زیرا که در دفع و دفعی نمی باشد بعد از او پیش از هجرت هجری
 شش و در خلافت محمد که و کاتب بود و در زمان اسلام خیاطی کردی این مال از کجا داشت

و بعد از صبح در مدینه رحمت انظار بود و گاه ابدی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 کردی که دست در دست که خبری بخورده آمد و دیگر است بخوبی است که غیر از این میگویند یکی بر آن
 عمل کرد و بین است نیست که یا ایها الذین آمنوا اذ انالجبتم الرسول فقد موعنا
 بکن یدی مجویم صدق ذلک خیر لکم و اظهر و ان الله لک
 محبت و ان الله غفور رحیم یعنی ای کرده مومنان چون خواهید که از
 روزگفتن صدقه مستحقان این صدقه دادن پیش از روزگفتن بهتر است هر شمار از بزرگداشت
 بنمایید و باینکه برتر است از گناهان می کند یا در جبر را بلند کرد اندیش اگر نباید خبری را که صدقه
 پس از اینجائی امر زنده است هر کسی را که گناه کند یعنی بی صدقه را از گوید هر بانی است بنده را که
 الا بطان نماید و برتر است که این امر و شبانه روز یا دوازده شبانه روز بود و باید می نمود
 صلوات الله علیه و نیاری بوده این را باده درم کرد یا در روز هر روز و در صدقه دادی
 و با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روزگفتی و بعد از آن این حکم منبر شد و دیگر است ان الله
 امثوا و عملوا الصالحات اولئک خیر البرة دلالت دارد که این است
 تلقا شد چنانکه مذکور شد و چون این است نازل شد حضرت رسول فرمود ای علی تو شیوه خود را
 روز و مقامت بر خیز و مرضی خواهد بود و دیگر است فَقُلْ لَعَالُوْا نَدْعُ اَنْبَاءَكُمْ
 وَ اَنْبَاءَنَا وَ نَسَاءَكُمْ وَ اَنْفُسَنَا وَ اَنْفُسَكُمْ وَ تَعْرِفُوْنَ فَيَجْعَلُ عَلٰی كُلِّ ذَا
 مَشَقٍّ یعنی هر که خصوصیت کند با تو مجاور نماید و باب عیسی علیه السلام از پس از آنکه بتواند اندوختن
 عیسی که بنده و رسول است پس که میباید بنشیند از برای بیاید بخوانیم بیکان ما و بر آن
 شما و زنان شما را و نوزده بیکان ما و نوزده بیکان شما را پس چه کند و در تضرع و دعا با طاعت
 کنیم چه یکدیگر میس کرد و این نعمت خدا را بدو روغویان یعنی نغمه کنیم بر اهل کتب و این

۲ که بدین باره از مدار است
 کسی در سینه به میگویند

ما را خواند

این مارل سید حضرت رسول الطحان سحر از آنکه عاقبت و سبب اجتماعت که با ایشان بودند طلب نمود
 و گفت چندین وجبت می افزایم شما و رعنا و متابعت می افزایم اکنون بایده ما مبارکه متعین کنیم تا
 صادق انکاذب و محسن از متعطل ممتاز گردد و نصاری بدان راضی شده زان و مکان را مقرر شد این
 رجوع به شفق کردند که بزرگ ایشان بود باین دلیل گفت فرما برید و بپند که اگر حضرت محمد مصطفی صلوات
 علیه و آله مبارکه بر اهل خود برون می آید از مبارکه خد رکنید و اگر با اصحاب می آید مبارکه نمایند که برخیزید
 دیگر حضرت سالت علی الدین علیه و آله دست امیر المومنین را گرفته و امام حسن و امام حسین را در پیش فاطمه
 علیهم السلام و عقب روان شدند و آنحضرت فرمود ایشان که چون من دعا کنم شما این گویند و نصاری
 نیز برون آمدند و مقدم ایشان شفق بود چون چشمش بر منبر و اجتماع افتاد کسی پرسید که این
 کیست عمری که است فلهانی بر عزم دلور و خراوست و دورترین مردم است بسوی اودان دیگران
 پسران و دختران و یغایه علی که خوشتر از این اند و آن دیگر دختر تنیک اختر اوست فاطمه زهرا را خود است
 خلقی است بسوی او و آنحضرت پیش آن برانود آمد شفق گفت پسران خود که منبر برانود آمد و زنی
 مبارکه مثل منبران دیگر سید شفق گفت تو هم پیش رو فریاد بر کشید که ای پسران از مبارکه این ترکواران
 بد که من رویهای می نمم که اگر از خدا اینغالی در خواستند که ما را از موضع آن زایل گردانند و باین
 که مبارکه کند یک ترس بر روی زمین مانند آفتاب از مبارکه پنهان شد بر صلاح کار خود را بطلان دیدند و صلوات
 کردند بر آنکه بر حال و درازا در بازیدند و کسی تپید و پندیده مسلمانی نمایند برین سوال صلوات کردند
 و بموضع خود باز گشتند و بطری رحمة الله علیه آورده که سید عاقبت مالک زبانی باز گشتند نزد حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله و یک حلقه و عصا و قدحی و غلینی بر سیم شفق دید و او فرمود مسلمان شدند و آنحضرت فرمود
 که اگر الطحان بحران باین مبارکه کردند می خدا اینغالی این ترا منخ کرد اینده آتش ایشان فروریختی و خود را
 بحران مالک حکایتی که در شفقهای منازل ایشان ملک شدند می و اجماع اهل نقره است که در اد

از انباء امام حسن و امام حسین علیهما السلام پس این دلالت کرد بر آنکه پیغمبر در حقش الحقیقه بوده و
این احادیث که یکی از علمای معتبر است میگوید که این دلالت دارد بر آنکه امام حسن و امام حسین در حلال
مکلف بوده باشند زیرا که بیایم جایز نیست باینکه علمای امامیه در جواب میگویند که اینان تمام العقل
و کمالات کمال از علم و حکمت مخلوق شده اند حتی سخنانی که از معصومین را مخلوقات الهیه میخوانند
اختصاص و امتیاز داده که دیگران باینشان شاکت نتوانند کرد و غیر علی اله علیه و آله فرموده که این دو تن
صاحب حسن و حسن خواه پسنداده و خواه شد یعنی در جمیع احوال و موارد از فاطمه زهراست علیها السلام
فرمود و بیایم حاضر بود درین تفصیل فاطمه زهراست بر جمیع زبان عالم و مومنان که آنحضرت فرمود که فاطمه زهراست
از من من و حتی سخنانی که حکم کرد بحکم فاطمه و خشنود و میزنند و خشنود بی فاطمه و ازین احادیث بنویسد و امام
به انصاف امیر المومنین مخلوقات الهیه است زیرا که خوانده شده غیر نمی تواند بود بلکه لازم آید که
نفس خود باشد پس آدمی باید که بود و او نیز از امیر المومنین مخلوقات الهیه بوده و این دلالت میکند
بر عایت فضل و علو رجه و نهایت مرتبه که دیگر بی ادبی درین شاکت ندارد که حتی سخنانی که از
رسول فرموده و با اتفاق آنحضرت فضل و کثرت کائنات است پس لازم می آید که مساوی فضل آنحضرت
باشد و مع طلک پیغمبر فرموده که من و علی از یک نور مخلوق شده ایم مثل خلدن بدو برادر چهارده
نزار سال نرسیده اند و دیگر فرموده که عظامی که در دنیا بوده و در مجتمع است چنانکه مذکور شد و دیگر آیت
و فی الارض قطع شجارات و جثات من الغاب قد رح و یجلی عنوان و غیر عنوان یعنی جاه و جاه
معلق بعضی علی بعضی است که کل آن در ذلک لایات لقوم یعلمون یعنی در زمین قطع است
پوسته یکدیگر بعضی بر بعضی است و بعضی نشو و زار و قدری یکایم و قطع نمائید و دیگر
در زمین و ستانهاست از آنکه مساوی دیگر گشته و همان خدایک امل و البته و چند که همان
مکمل و اصول اند یعنی هر یک شریک از جمعی رسته است و اینها را نیز در اخبار و روایع می آید

و بعضی مدعی از آنرا بر بعضی دیگر و میوه سبک کحل و لون و طعم در بستنی و در آنچه ذکر کرده شد بر این
 واضح است که هر قومی را که نقل کنند و قائل باشند که اختلاف میوه یا شجاری را از یک باب برداشتن می تواند
 نمود و در کتاب اودت قاصد مختار ضایحه مذکور است. و امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کند که جابر بن عبد الله
 انصاری که او گفت چون این آیت آن سه مرتبه صل علی الله و آلله و سلم را در حق سحابه نقل کرد و ما را
 افرین از استجای منفرد من و نوای علی از یک و جنم دین آیت را خواند و دیگر صلح المؤمنین که در آن
 موافقت عباس گفته که علی بن ابیطالب است و دیگر فاستوی علی کو فله که در مورد فتح آمده این عباس
 یعنی اسلام فایم شد و الفقار بن ابیطالب علیه السلام و دیگر بوم بدری الدانی و الذین
 نور به یسی بن ایدیم و بیا ما بنیم یعنی روزی که جمل می کند خدا تعالی پیروز صلی الله علیه و آله یعنی نه نفسی از خدا
 کند و نه سعادتی او را و بار عاصیان و درودن را و ما را که ایمان آورده اند ما بی یعنی در خواست ایشان
 نبرد و بار یاران ایشان قبول کنند و ایشان یعنی نوری که خدا تعالی بمؤمنان عطا کرده است تا بدو ایشان
 علی بن ابراهیم رحمه الله فعل می کند از ابی عبد الله علیه السلام که نور مؤمنان امر بدی الله علیه السلام که می شناسند
 و می روند در پیش ایشان و در جانب ایشان و مؤمنان بنو ایشان بر او می روند و فنی که بر او می گذارند
 فرود آیند آن در منازل خویش و در کوچه و بازار و شهر و کثرت الاقرین یعنی هم کن و ترسان از عذاب
 خدا تعالی نزد دیگر خود را یعنی انبیا بنو ایشان کن بعد از آن به کما کان این عازب روایت کند که چون این
 هست از قول ثابت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و عبد المطلب و خاندان ابوطالب حاضر بود و این رسول
 را علیه السلام فرمود تا رالی اگر سغدی یا مدی از کدم طعام حست و ساعی از خیر بان در پیش ایشان
 آورد آن چهل مرد بودند و خوار ایشان در از زمان ایمان نبوده بودند که هر یکی از ایشان یک شنبه
 پنج ساعه بخوردی سبب شدی از شنبه و روایت دیگر که سغدی و منک از شنبه و روایت
 اعلم این را برای طعام خدا که کس را بس شد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و رسول الله صلی الله علیه و آله

و بخورد و بیایان ان الطعام ما خوردند و بیایان کرد و از ان شیر تر شیر شد و حتی سحابه
 این با معجزه صحت بر صدی عوی رسول چنانکه مذکور شد بعد از ان فرمود که حتی سحابه تعالی و این
 در ستاده بر عجم و بر شکر مخصوص فرموده که خویشان خود را از این برسان گیت که نفقت من کند گمان
 و در حال سحابه حاجت بخفت کرد و یغز از امر المؤمنین صلوات الله علیه که برای سحابه گفت یا رسول الله
 من حاجت میکنم فرموده ترا فرمود که بشین ان حضرت دوم بار این کلمه را گزاف فرمود حاجت کرد و غیر از
 امیر المؤمنین و سیوم بار بر اینچنان نگاه انحضرت فرمود که تو بوعده من قفا خواهی کرد و فرض مرا ادا خواهی
 نمود و دیگر الم حسب الناس ان تمزکوا و تقولوا انما ویم لا یفتنون یعنی آیا پیدا شدند مردمان انکه فرمودند
 سوختن باشد گویند ایمان آوردیم یعنی می بیند از انکه بجز قول انما و است از انکه باز دارند و حال انکه
 ایشان از موده نشوند و در فتنه بفتند امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که من از سحر رسول خدا
 علیه السلام برسم که این چه فتنه است انحضرت فرمود که مردمان را بخت و طاعتش کنند و محل فتنه و حتی از سحر
 تو تمیز باید و حج سکت که مروج فتنه انکه خود درین و تفرقه شد و میان است بقیان لایم نقض و در
 گروه شدند و پسر ایشان با امیر المؤمنین خصومت کردند و خود را در فتنه انداختند و دیگر است و من لم یسأل
 رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیهم فمنهم من نقض الیمه و منهم من ینظر و ما بدلو اتیدعوا این است و نشان
 امیر المؤمنین و عبیده بن جارت و جعفر و عمر بن عبد المطلب بن اسطالب نازل شد امام محمد باقر فرمود
 است و نشان امیر المؤمنین نازل شد خانه میفرماید که از کز و بد کان و دانی اند که هست گروه اند
 انجری که عهد بشنید بنی امیه بران خبر که نسلت بر فغان و قال برای رفاهی ملک مختار است ان
 کسی است که بگزارد یعنی و کار کردند از خود را و کار از انموده تا شنید شد چون عبیده بن جارت بن عبد المطلب
 که نه یک شهادت رسید و حرم که در احد از بن بنها و چشم و جعفر طیار که در شب مونه بنهادت
 و دو دست می در انجا انداختند حتی سحابه تعالی و دبال و صبح بوی از انی و شفت که در فضای است

بعد از آن میگردانند و از ایشان کسی نیست که اسطوره می برد چوین امیرالمومنین که کوشش بر شهادت میبرد
 و شتر می بود هرگاه بدل مبارکش تنگ شدی این فرمودی که بر بخت ترین این امت محاسن را
 بخون فروز سر من سرج کند اگر بدست من برودمان عبد الرحمن بن عوف را می گفت که شهادت میبرد
 و دیگر ستم او را کتاب الدین مظهرنا من بعد ما امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که آن بنده گمان بر
 مایم و کرامت و منبت باقی الرسول من بعد ما تبین لهم الهدی و سبع خیر سیل المومنین قوله ما تولى و فضل
 هم مصر یعنی هر که مخالفت کند با رسول الله صلی الله علیه و آله اربس که ظاهر شد و او را بدایت امام محمد باقر
 علیه السلام فرمود که یعنی در او خیر المومنین صلوات الله علیه و ظهور دلیل و اصحاب و هر که بر وی کند غراره
 که طریقی ال بیت رسولت صلی الله علیه و آله که مومنان بر آن طریقی اند که طریقی نجاست و غیر طریقی ایشان
 طریقی است و آن معراج میگردانند و از این شریفه مستفاد میشود پس آن مانع میگردانند
 و درخ و دیگر ولایت کل دمی فصل گفته یعنی هر خداوندی فضل را در دین تو است و فرامی فضل
 هم مقرر است هم در دینی و هم در آخرت و امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که آن علی بن اسباط نسبت
 علیه که ثابت است او را خرد دنیا و آخرت و دیگر ابی جعفر علیه السلام فرمود که آن او من اتبعنی که در قرآن
 که ال محمد صلوات الله و دیگر ثابت است امن علم انما انزل الیک من ربک الحق کن مواع می انما تذکر اول
 الله بعد از امام محمد باقر علیه السلام و ولایت که این است و بعد از ایشان امیرالمومنین صلوات الله علیه
 و ابی میگردانند و چه فرمودند و از بس تو از پروردگار تو که درست و راست است که ابان امیرالمومنین
 است صلوات الله علیه همچو کسی است که با نیاید و انکار قرآن کند مثل مسوخی لی روح و منافقان چه مانند
 که دیگر نیستند و دو طایفه زیر آرمین نور و ظلمت تقابل است و دیگر من اظهر من کذب الهدی که با
 البس به جنم شوی که کافری نیست یعنی کسی است که از کسی که در فرع گوید برای خدا بشناود از این
 فرزند کفر نیستند و در و دروغ شمر و کلام است و حق را امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود که

کرامت و حتی امیرالمومنین صلوات الله علیه چون ساه لونی تکذیب کند آن منزله نیست یعنی هست و در روح
 منزل و ماوایی نگردد که آن که شکر حق باشند و دیگر والد شی جابر با الصدق و صدق و دیگر سیدان و
 انوار بسجده است یعنی حضرت سالت علی علیه و آله اندر است شمره از اول تصدی کرده یعنی امیرالمومنین
 صلوات الله علیه چه اول کسی از مردان که تصدیق آنحضرت کرد او بود آن بند مرکاران و دیگر کفای الله جل و
 انقال و در قرأت این عباس و ابن مسعود رضوان الله علیهما آمد و کفای الله المومنین یعنی و کفایت کرد
 خدا تعالی مومنان را جنگ کردن بسبب تن امیرالمومنین صلوات الله علیه عمر بن عبد و در او دیگر کفای مومنان
 آمد آن یمن و دیگر کفایا استیج له فیها بالغد و الاصل حال لا ینسبهم بخاتره و لا یبع و اقام لصلوة و
 و الزکوة یعنی تسبیح گویند خدایا و خدایا که دستوری داد و خدایتعالی و امر کرد آنکه برداشته بود قدر او بتعظیم یا در
 بار داشته بود حتی سجده برای حاجتها و یاد کرده بود در آن مقام نام او تسبیح گویند یا ما را از یاد در کجا
 نیامد او و سبب آنکه مردی که از غایت استغراق در مقام مشهود اند محمول نیست از یاد و این تراجم
 و فروخت از یاد کردن خدایتعالی و از پای داشتن نماز و از دادن زکوة پس بن مالک و بر بدین اسمی
 کند که بکردری حضرت سالت این آیت را تلاوت میفرمود و می پایی خواست و گفت بارکول
 از این خانه که ام است فرمود که خانهای میفران علیه السلام دیگر برخواست بارکول از خانه امیرالمومنین
 و فاطمه علیهما السلام از آنجمله است فرمود علی و این خانه فاضلین خانه است و دیگران صدق می
 علام بن فضل گوید که من کوال کردم از ابی عبد الله حسین بن علی صلوات الله علیهما ازین آیت که حضرت
 از بیم از حق سجده تعالی طلب فرمود که بگردان از برای من زبان است یعنی تنای نکودر میان
 بسوی اهل مکان را و از این صدق چه چیز است فرمود که آن علی بن ایطالب علیه السلام که عرض کردند
 و الله بن و حضرت ابراهیم علیه السلام گفت بار خدایا او را نور است من گردان پس حق سجده تعالی
 دعا می او را حاجت مقرون کردند و دیگر و العزیزان اهل من یعنی حصار ازین امر او علماء اهل کجا

ولوا صوابا الحق ولوا صوابا الصبر یعنی گویند سجای و زکار را بر مسکین و سخی که همه او میان در زبانه کرده
 کرده اند و کارهای پسندیده کرده اند و دوست نموده اند که هر گاه دوست و دوستی که است
 طریق حق مستقیم که لوح عدل و نبوت و امامت و معاد است و برای داشتن نماز و زکوة و روزه
 و حج و جهاد و زهد و دنیا و رعیت و اخوت و حساب از عیاشی و دنیا و دوستی کرده اند بفرار کرده
 و بر طاعات و عیالات ابن عباس و علی بن ابراهیم رحمهما الله گویند که زبانه کاران منوح و ابا جعفر
 بنام بودند و ازین انما و علما الصالحات ایام معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و تابعان ایشان
 و اب بقون البقون اولئک المقربون می خجالت العیون یعنی و منشی که فککان بر همه اقوام
 پیش روان بهشت منشی که فککان با میان و طاعت بعد از ظهور حق باسبقت گیرنده کان و جلیل
 فصایل و کلمات و بلاغ است ایام معصومین که سابق اهل زمانه ایشان کرده نزدیک شده مانند
 بر حمت است در بستان شجره الخیر نعمت ابن عباس گوید این آیت نازل شد و ایشان جلیل
 یمن ال فرعون که در کوره هم مومن ذکر او رفتند و حبیب بن جابر که مذکور شد در سوره بس و علی بن ابی
 علیه الصلوة والسلام و مردی از ایشان امن خود هست و امیر المومنین صلوات الله علیه فضل است
 و ریعت و دیگر قل لا اسکلم علیه اجرا فی الموده فی القربی و من یقرض حسنه تزدله فمنا حسنه
 عفو سگور یعنی بگوای محمد که من از تبلیغ رسالت از کسی مزدی طلب ندارم و لیکن دوستی میطلبم
 خویشان من که خویشان و یاد دوست دارید و ذریه عیون است عزت من و مرا که در شرف کینه و ان
 فرونگه ازید ابن عباس رضوان الله علیه فرموده که بعد از نزول این آیات صحابه رسیدند که بایر
 اند خویشان شما که مودت ایشان باید که مانند فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین اند مملکت الله علیهم
 و هر که کینه بکلی و طاعت بجا مودت و محبت آید رسول الله علیه السلام چه نی مودت ایشان علی
 نیست بر کاران باشد زیاده کنیم ما و او را در حسنه یعنی منعافت سازیم آن حسنه را و امام حسین
 علیه الصلوة

والسلام فرمود که خسته نموت ما چه می بینیم علیست که اعمال مودع اند بدوستی که خدا بعالی از دنیا
است گناهان مومنان را پذیرفته و عفت فرمان برادران و دیگر جعلتم سبحانه الحاج و عمار را به نظر اف
کن امن بالله و اليوم الآخر و جاد فی سبیل الله و علی بن ابی طالب حاج را و از ما عیادت مسجد خرام
را بچو انکس که ایمان آوده است بنحایت و بر دوزخ است و راه خدا بیای یعنی بر نرسیده
این دو قوم نزدیک خدا بیاید و سبب نزول این آیه آوده اند که روزی عباس و طلحه بن شیبه را بر التور
علیه السلام مقام مفارقت داده عباس گفت که من صاحب سقاچه ایام و آن من قائم است طلحه
طیحه که بیت منت حضرت فرمود که آنچه شما میگوئید معلوم نیست که چیست اما من بیست و نه ماه از بهر ما نمر نادان
و تقدیر نمی کنم من صاحب جهاد ام حی سعادته تعالی ما این قرار نامطلوب کرد و ایند و این است در سعاد
من جابر با الحی علیه السلام و من جابر با السید الخیر می الدین علی السیاحات الا ما کاتوا یعنی
یار و خطی نیکو که امر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که آن خصلت دوستی اهل بیت است پس فرمود
نیکو می از آن بهتر و دنیا و آخرت و هر که یار و دینی آنحضرت فرموده یعنی بعضی پس فرموده و نه و نه
کردند بهار مثل آنچه که بودند و دنیا عمل می کردند پس حسنه اینجا دوستی اهل بیت است و بعضی
و دیگر دما غریب من درم شعله اذ اقولک منه بعد من یعنی چون زنده شد بهر دریم مثل الکافه
تو از آن مثل فرع گفته و آواز بردارند چون این است نازل شد ابن عباس گوید که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که مثل تو یعنی مثل عیسی سر بریم است که با ظرافت و تفریط و دشمنی او قوم بدست
و دیگر و مادی اصحاب الهی و امر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ما هم اصحاب عراف که
در هر دو وجه است ستم پستان و دیگران الدن لایومنون بالآخرت عن العراف لما کون بعض
بدی ای ناگاه با کردند برای آخرت از راه راست که طریق اهل بیت است علیهم السلام را بهر میگویند
و دیگر امر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که اهل ستم و دیگر و من انکس من لبتی لغبه استعاده

این اوصاف بود چگونه برابر باشند و در این میان اطلاع کامل باشد و در امور بعضی و در بعضی
کتاب و کلام و زاد کم نام که مسوخی فی رنوخ اند با کامل فصیح کان علم معروف و مشهور است هیچ عاقل و حکیم
نیز بر این نمیکند و دیگر نراهم رکها سجدا یقتضون فضلا من الله و رضوانا فرموده ابی عبد الله علیه السلام که این در شان
امیر المومنین است صلوات الله علیه سمت نزول یافته و دیگر در شان امیر المومنین منواتان بهم قدم صدق عند رحمت
رسالت فرموده که آن ولایت علی بن ابیطالب است علیه الصلوٰه و السلام و دیگر اطمینان و اطمینان و اطمینان
و اولاد و منکم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که بخدا سوگند که اولی الامر علی بن ابیطالب است علیه
الصلوات و السلام و دیگر و الذین یؤذون المومنین و المومنات مقاتل بن سلیمان گوید که این بیت در
شان امیر المومنین علیه السلام نازل شد که بعضی از منافقان که ایضا با حضرت میسازند و دیگر و اولاد
رحام بعضیهم اولی بعضی فی کتاب الله من المومنین و المهاجرین زید بن علی گوید که آن علی بن ابیطالب است
علیه الصلوٰه و السلام که او مومن و مهاجر بود و دیگر و اما تذبذب یکم فاما منهم مشفقون جابر گوید رضی الله
که حق سبحانه تعالی انعام کشن خواهد بود از برای علی بن ابیطالب علیه السلام و دیگر طوبی پسیم حسن و
ابن عباس و عبد الله بن مسعود و اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که طوبی در خشت که اصل او حجره علی
بن ابیطالب است علیه السلام و هیچ مقامی و نه نیست باشد مگر که در و باشد خبر می این خدای است
و دیگر جعفر بن محمد صافی صلوات الله علیها از پسران بزرگوار خود نقل کرده که تمام مودع بلاتی در شان
امیر المومنین و فاطمه علیهما السلام نازل شد و دیگر ابوسعید خدری روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله حمل صاحب
بنگاه امیر المومنین و فاطمه صلوات الله علیهما که می آمد و میفرمود که السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته العلوٰه علی
و برکاته و اما بر الله تعالی عظمی که احسن اهل البیت و علیهم السلام قطعه اعطیه گوید که من بر سببم از ابوسعید
که این البیت علیهم السلام که حق سبحانه تعالی از ایشان حسین کرده گفت ایشان پنج نفر اند حضرت رسول
امیر المومنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم جمیع و امام سلمه و ابنت کند که چون این

این مایل شد در آنجا بود که رسول الله و جبرئیل و علی و جابر و حسن و حسین علیهم السلام و ابی سلمه
 یار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت که تو در میان من و ازایم که این صلوات الله علیه منقولست که
 آیت بدان حصان خنجر بر من مایل شد ملذذت ما کفار را در کبر افرین و عذابه و عذاب و فواید
 کن معناه مباح الجوده الیه یا تم یولوم البهمن معانی ای کسی که بده فرموده یویم و در اخبت در
 اخوت بفرقت و در بنی و عین یکه که در آن خلعت یکه که در اختلاف مصورت پس ای کس در میان
 در حدیث بی شبهه یعنی ابراهیم بن علیها السلام چنین کس باشد یعنی نباشد مانند کسی که خرد و او
 در امتناع زندگانی دنیا که محتشش آینه محبت است و دوشش مواد می بکشد و دوشش در صد و دوشش
 جایش بر نرفتن اقبال پس کس در روز رستخیز از حاضر شده کان باشد برای عذاب یا جاب
 از این کس که او جلست و مخالفان اهل بیت علیهم السلام و دیگر اهل بیت علیهم السلام و علی صلوات الله علیه
 فرموده که عجیب از راع لبعیطیم الکفار را که چشم آورد کافر از اعلی بن ایطالب بود علیه السلام و السلام
 عباس گوید و لا کوا مع الراجین مایل شد در شان حضرت رسول و ابراهیم بن صلوات الله علیه که در
 او اهل اسلام با هم ساز میگردانند و دیگر امام رضا صلوات الله علیه از ابی عظام کرام خود که چون سوره اوزد لرب
 مایل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در میان غمگین شدن بسبب نندید و عید که در و بود پس از کجاست
 گفت ای کس هست و میان شما که گوید آنچه در دست ابراهیم بن صلوات الله علیه و در بر این را فرمود
 نظم او آخرت اسع یاها و نزلت الارض و لها کثیر الجبال علی رغة قاتمة السحاب تری حالها
 و تنظر الارض من تحتها کما تخرج القابل و له تدن سائل حالها من ان کس لومید لها نزلت
 اجزاء و کما یکون ملک و حی و کما یعد انشا تا الی موافق غیب کبریا و اطفا لبا تری نفس
 علبه محفرا و مودره کان متفالا تری الناس کما یجوزة لادکن تری العین احوالها و نوبی لای
 بلا جلد و اذ اکتفی فی البعث حمالها ان یبعث العباد و یفاد و لای و علبه النفس اهلها یعنی چون

ز دیک سده قامت ای نغمه سپیدی و جدت و چیده سر درین جسدن وی و سیر کند که مهابت
همو که شوق سحاب که می بینی و او را در شکافه شود زمین از یک با و کردنی اینجا هر دو این
بار می گزان خود را و ما چار هست از سوال کنده گویند و یا نرو زار مردمان که ای فریاد رس در وقت که سخن
گوید زمین جزای خود را پرده کار تو سکی نیست نه در کند و در دستری دهد که خبر داده از عطا مردمان
از در باز کردند مردمان از قبول رسدی موقف پر شوند و از نزد کلمان و طفلان بیست و بیست و بیست کرده حاضر
کرده شد پیش وی اگر چه آن دزد متعال باشد که دید می شود در شجاع اقباب بی مردمان است
بی می ولیکن نه چشم مایه های خود را بی حسب افتاده کنان من بادی نیست بی چاره کری هرگاه
که ششم در قیامت بر بارنده آن فراموش کردم روز باز گشت پاسبانی و او را و او را و او را
از رجای او را و این از برای تعلیق خلدین گفته اند و اگر از خود موصوم از کنه و و ما و دیگر و شوق
علم نسی من الخوف والجوع و نقص من الاموال و النفس و النمر و البشر الصابرین الیهین و اوصافهم
قالا ان الله وانا الیه راجعون یعنی برانیده می آیم سعاد یعنی با شما معاظم را بنده کان مکلم و آن از شوق
اندکست از پیم و ترس دشمن در غزایا از ظلم و کسکی بقسط و کسکی و نقصان بعضی و نقصان و نقصان
پساری و ضعف و هری و نقصان میوه و از رفتن سواد و در صحنی با و رک فرزندان که میوه با نه
و بن رت صابران را بهر کرامت که ممکن است انا که چون برسد این نزار صحنی و در سواد بی و در و در
گویند ما از ان خداوندیم و ما بسوی حق کرده که گانیم ان کرده که در معایب رجوع بکله استرجاع نماید
بر این سنت حسنه از ره و کار ایشان بی در پی و ان کرده است نند نه خیران راه با فکات
و در هست از عارف علی السلام که چون خبر شهادت معفرین مطالب و عنوان الله علیها با میراث
عبدالله است سلام رسید فرمود که ان الله وانا الیه راجعون و پیش از آن حضرت کسی این کلمه را در
معیت گفته بود و حق سبحان تعالی این است و شما و این کلمه را سستی کردم تا هر صیبت رده بود

افتد کند این کلمه بگوید این بر روی ملاوت و رحمت باشد و این دلائل دارد بر این امر
 علیه السلام ملاوت فرستادن و حبش باشد یا که حی سحانه کتا بدن عمل بر روی ملاوت فرستادن اگر
 مخالفان بر روی ملاوت فرستادن خلاف قول الهی کرده باشند و عقوبت آنرا بکشند اقمین شرح الله
 صدره السلام و هو علی نودین ربهم فویل للعاصی بهم من ذکر الله و ملک فی مثل معین ای کسی
 کند ده کرده است خدا بکشد او را بر می قبول اسلام و انقیاد و فرمان ملک علام و متابعید
 در عا ملاوت و السلام چون کسی بود که سینه او از قبول حتی تکلیف و او را از قبول اسلام بکشد
 یعنی بر این باشد پس آن کث و ده کی سید و ان بر روشنی معرفت و عصمت است از پروردگار خود و بر
 و بعیرت و ان تکلیف بر ظلمت مخالفت بگریست پس شد غلبه بر سخت و لایز است که دلباشی این
 احوال است از یاد کردن خدا بکشد و طای است از محبت خاندان و پرست از کین و دستان
 این ان انکره و خافدن و سنگ و لان در که ای اشکارا اند علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که در او از من
 الله صدره امیر المؤمنین است علیه السلام و از فاسد ظهور هم ملک و دشمنان محضت که مسوخ کند اند و با
 ان و دیگر اندوز و السوره و الارض مثل لوز شکفته فیها معراج المصباح فی ذاجه الزحاحه الوا
 کاشما کوب دشی و قد من شجرة المبارکة و یقو ننه لا شرفیه و لا غیر شرفیه کما ذقتها یعنی و لولم یسقط
 ناز علی نورهدی الله ملو و من من نور و یفر ابی الامثال و الله بکشی حلیم یعنی خدا بیجا رو کشند
 استخوانها و زمین است صفت نور بی که مشرب بسود مانند دانه است و در دیواری که نهایت انداخت
 راه اندارد چون طاقی در الطاق چراغی از دخته ملک دشمن آن چراغ از دخته و تهنی از کینه
 البته از غایت صفات لطافت کو یا ستاره است خشنده و آن کینه یعنی صانع است و این صانع
 است در ابتدا از روغن مابریکست بسیار نفع که آن می توانست که در زمین خفد سینه و بقا و غیر
 و دعای برکت خوانده نه در جانب شرقی است از معموره ذره مد طرف غربت بلکه شین از اوجی

و جلال نام است به پست و را طلبه ... با موقوف کرد و نام و صایه نامیده او عام باشد بلکه هم از حالت تاب
اقتاب بنده مندرست و هم از حالت حیثیت و ماسایه محفوظ نگه داشت و عن انداخت و روشنی و پست
خود و اگر چه در سبب باشد بوی انسی یعنی در شکله و بر تفرقه است که بی التی روشنی بخشد روشنی افزوده
روشنی یعنی صفای رب باشد با نور چراغ و امانت جبران افزوده و شکله که آن طایفه در
انوار است راه نمایی که خدا بخواهد میز معرفت خود بر کرامی خواهد که سخنان آن دارد و نیز خدا بخواهد
مغفله را در صورت محسوسات بیان میکند برای مردمان تا در ویرانند و مقصود سخن برایشان بود که در ویرانند
بهمه خبر از فانی مغفله و محسوسات و صفای جلیات و خفیات و آن علما را و باب این تمایل سخن است
اما آن وجهی که در آن سبب طبیعت آمده مذکور میگرد و علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که در تفسیر نفیست از حضرت
امام صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده که مشکوه حضرت فاطمه است و مصباح امام حسن و امام حسین علیهما السلام
که از نور امیر المومنین صلوات الله علیه و نور زهره را افزوده اند و حضرت فاطمه علیها السلام در میان زبان
گو یا گوئی است خورشید و ستاره است نور دهنده که افزوده و در سوره مبارکه که حضرت ابراهیم است صلوات الله علیه
کمال اعتدال در استقامت و استقامت و ابلت بود و در نظر نیست که علوم محتاجه که در نیامیج دل صابر
جایی گرفته منقح شود و آن علم خاص و عام برسد چون نامی از وجود آمد نور علی نور بحضور و سحر
براهیم باید بسبب آن اما آن بر کرا خواهد که بواسطه است خلدین است از خست هر که بطریق این سلوک در مکتب
رسیده و هر که تخلف کرد و دیگر ای مانند کارش در رخ کشید و کبر امام محمد باقر علیه السلام فرموده که مصباح نور
علم است که سینه منور هم بهر در حاجه سینه کی که امیر المومنین صلوات الله علیه که نور خود را در سینه صندوق نور
نیز زنده و بی بود و است با نور و یکست که عالمی از آل محمد کفر فرمایند و نور آن علم نیست از آنکه از وی است
نور علی نور نامی بود و نور علم کامل و علم شامل بر ابراهیم از آل محمد علیهم السلام باشد و فانیست
نمایم نور خدا بخواهد که آن نور را بهر کرا خواهد از آل سخنان و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و از آل

آن بود است که واسطه حیات و هدایت مرد است و دیگر هر یک از این نام علیهم الصلوٰت والسلام منورین
 در نورند زیرا که هم نور حیات و هم نور هدایت است پس این یک اسم است که نور علی نور باشد و دیگر گویند که
 منوره مبارکه حضرت است صلی الله علیه و آله که در پیشانی بوده و در غریب جلوه از یک بود که ناف دنیا هست با آنکه
 حضرت در حد وسط است و در جمیع خلق خلقی و معنوی و نور از امیر المومنین است و در بره در اصل الله علیه و آله
 بهم رسیدند اما آن شبانه قطره کلاب از ایشان چکیدند که اصل ایشان کلابه چمن سلامت بوده هم در پیشانی
 آوار هم در آفرایشان نیست و نه آید خست زیتون مبارک است و چکیت می دوی کل شعله از کلاب ششام
 نوزان نمود چنانچه گفته اند سبزی چون که کل فیت و کلاب ششام خراب فلان بوی کل از که جوی جز کلاب ششام
 و بوی محمدی از این معصومین صلوات الله علیهم چنان توان داشت که خلاصه فلاح و صفای عالم خاکند و بار عباد
 خشنود که که مسوخ بی پاک اند و دیگر هم در این تفسیر نقل میکنند از عبد الله بن جنید که او گفت من خبریستم
 نبی است امام ابی الحسن بن موسی الرضا علیه و آله با بهر الخیته و الشا و از تفسیر این است فیما یریدیم جواب
 نوشت ایضاً من را که ما بعد ما که محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله این وحی الی بود در میان خلق و بی چون
 تبلیغ رسالت فرمود چنانچه حق آن بود و بجز رحمت از روی چوست و ما در آن این است اویم پس اکنون
 مالک میان روی زمین از جانب حضرت رب العالمین و نزد ما است علم مایا و بلا یا دان عیبر و
 مولد اسلام و ما شناسایم باحوال انام از خواص و عوام از مومن و منافق و موافق و حقیقت ایمان و کفایت
 اتفاق ایشان از ما معلوم می شود و چه شیعیان و مجتبان و مایا مایا ایشان و پدران ایشان و در جراید است
 است ما روز قیامت که حق سبحانه و تعالی گرفته بر ما و در ایشان عهد و میثاق که ما در حدیث هشتم دایت درود
 فرمود و ما کند و حصول در محصل ما و حمل اسلام فرما میشت ما روز قیامت ایشان با شما که اند و ما بختی
 بر که از ما قیامت حجت ملک شد و بر که متابعت ما کرد و نجات یافت منکر بودیت ما که از دست قیامت و
 دوستان مومن و دوست ما را که از دشمنان ما را مومن بر که ارکانه تو بر کند و محبت ما بود و حسب جبر

که او را با برادر خود و با حشمت و این نور که هر که می رسد به راه یافت و هر که نگوید و با برادر صلوات است
و هر که از این نیست یعنی از این باطن با نور دیده نیست از اسلام من سحر است با فتح و پیرو فرموده و بخت من
خواهد نمود اول علی و از این مبدیست صلوات الله و سلامه علیهما و من تعالیا ما اطعام میکند اهل بدی نعمان
و سبب ما با برادران میفرستند به جانب جنت برین در بیان زواید و شمار او بجز در اخف و در بدی من
میکرد از ما و اطمینان و معات و نزد مرا و میران و نیز دیگر و خول خبان و مثل ما در کتاب الهی منکات
و منکات و قندیل پس با هم منکات و مصباح که در محمد الرسول است علی الله علیه و آله و سلم
و نه غری که در ظاهر و باطن بر جد وسط و اعتدال است هم در صورت و سیرت و آن نور که از او افتاب است
و میر المؤمنین است صلوات الله علیه و دیگر حق تعالی به است میکند و بیک و محبت ما بر که قابل نیست بر دایم
است که دوستان و شیعیان ما را بر آید بر وجهی که این نور بوجه ایشان خشان است ۲۰ بهره منفیان
و صلیقان و شهیدان و صالحان محشور شوند و در حان و یقین ایشان باشند و هدایتی ما را افضل است بر
شهیدان بده و رجه شهیدای شیعه ما را افضل است بر شهیدای غیر ما بده و ما می برگزیده کان خدا و ما می
اینها و ما می بران او صیا و ما می مخصوصان فی کتاب الله و ما می دوی بر دمان بر رسول الله و ما می شرع کلم الله
و ما می و نه اولو العلم و العزم من الله صافان الله ائمتنا الدین و لا تقروا کبر علی المنکرین بحسب و نه
ما راه می یابند و بحسب ما بر گشت خواهد کرد زهی سرور و سعادت فرستادم این کتاب را خدمت فر کرد
خطب جنت بخوان و فهم کن که در تمام شما است و نور الله علیهم و السلام و بعد بود بر سر و سبب
فهم کن نور علی نور که بر این نور محبت ما و نیست خلقت مخالفت که فایده است و موعظه اول طرح ظلم فکند
و هر که انداز مخالفت این نیکو است بران افرو و تا آن نور را از ظاهر و در بود چنانکه حق سحر و نقاب
در کلام لکنم الکرم خود میفرماید که او کلمات فی خبری یعنی موج من فوقه موج من فوقه سحر و ظلم
بعضها فوق بعض اذا خرج به از دیر بهاد من لم یجعل الله سورا حمار من نور یعنی با کرد از پناهی

و محالان باشد چون مار که می بریم لسته در دریای بی پایان که در میم می پوشد این دریا را موج از بالا
 موج میزد و دیگر از زیر موج موج دوم ابری که از آوار بخوم را پوشاند این مار که میست بعضی آن بر بالا یعنی
 و مگر مگر آن لسته یعنی ظلمت دریا و ظلمت موج اول و ظلمت موج دوم و تاریکی ابر بر تیره است که چون بیرون آرد
 و صفت خود را که نزدیک آن خطای مرتبه است پشم روی است که به پند از آن یک شدت ظلمات است یعنی که
 از آن پند و نیز دیکر است که هم به پند و بر که ندارد مقرر کرد خدا بخواهد و او را روشن و بسط و خفا و در محال
 است نیست و او را هیچ نوری این نشانی است که حی و سحابی فرموده و اعمال این از اطلالت اعمال تیره قضا
 و محالان و بحر طی و لهای بر کینه این و موج آنچه دلهای این را چون از جیل و شرک و تقاف و حساب
 هر چند لست بر آن پس کرد و در کفایت این ظلمت و مدخل و مخرج این نهم ظلمت و رجوع نهم در روز
 قیامت بظلمت خواهد بود و عکس آن مونا از نور و نور است هر دو بر سر و علی بن ابی طالب رحمه الله و تفسیر او ده
 که از حضرت صادق علیه السلام از قیاس این است پرسیدند فرمود که ظلمات تاریک و تاریک یعنی نهم موج و نور
 موج ظلمت و ظلمت است یعنی موج می رنوح تیره و من خود سحاب ظلمه و نیز و ظلمات بعضی من نور
 معاد و با غنه طاغیه و نیز و طید پسرش و باقی مینی امیر علیه السلام هرگاه که ستمهای نهم خود را و ظلمت ستم از این
 عدالت بیرون آوردند از کور و بی حنی را نمی بیند چه جایی اگر دوست خود را که نزدیک است نمی بیند و در محال
 و محابه و منافقه اهل الی میگویند و نور ایمان ندارند که حتی را مشایده کنند و بر که او را نور مقرر می باشد یعنی
 را می از اسمی عشر علیه السلام پس او را نخواهد بود از امامی که روز قیامت بنوری در دو تاراه بمقصود
 برود و بود نور الهی و نور هم اشارت با سمعی است خواجه مذکور شد و در نقایس اهل البیت علیه
 السلام و در دیافنه و در خبر است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند که لست خود در روز قیامت بر
 هر طریقی که کند زنده فرمود که نور علی علیه السلام که زنده و علی بنوری که زنده و من نور خداوند و نور من
 از علیست و نور علی از من و نور من از نور خداوند که با قول کند از دشمنان با تیرا آنچه بدو از آن نور باشد

عبدالرحمان این است را خواند که هر کس بگوید الحمد لله لهذا مما لم یمن یؤخر پس در قیامت می این نوزاد در
طلعت خانه دو درجس گرفتاراید بود مومنان از نیر کی دوایند لاجرم نور علی نون کند کافران ک
نکست حال کارش طلب اندر طلعت است و نور علی نور چشمش نور علی نورست یعنی نور علی نورست
که بی آن راه مقصود نمیرود و دیگر نقل مرد و یافته که حتی سخا و شفا نام رسول و اهل بیت و اولاد کرده
در جمله کتب خود که آن صد و چهار کتابست و در هر جا از آن مخصوص گردانیده رسول را برست و اهل بیت
و اولاد با ماست و خلفت و او فرمود رسول اعلی علیه و آله نام مبارک کنتم بامر المومنین صلوات الله علیهم اجمعین
فرموده در فعالک مان علیا هر که خان مع التکریر ان مع التکریر فاذا زعت فانصب الی ربک
فارعین چنانچه در مصحف ابن مسعود رضی الله عنه مطبوعه و در ادبهر که ترویج حضرت فاطمه با ابراهیم
علیها السلام است تا نور بنور پیوست و از این ان اما ان متولد شدند و بدین سبب باقیان بر اعراب
و مجازایر و فرمود حضرت که ای محمد چون از او رسالت فایع شدی این عزم و داد خود را نصب کن
با ماست و خلفت چنانچه مذکور شد و در خلفت مسوخ پی مسوخ است بر سلا حبان خاصه بر شیعیان
و در خلفت حضرت ابراهیم بن علی السلام بر مومنان عسری بود که ابراهیم بنین صلوات الله علیه فرمود
که در دست چهار سال و در دست خلفت ابراهیم بن بود بر مومنان و در آن حال مسوخ و در آن
این ان خواهد بود و در قیامت و بر احوال ابراهیم بنین صلوات الله علیه و محبانست و در آن روز عسرت
عسرتین رسول الله است که خراب کردند و بر حجت الله است علیه السلام که انرا با صلاح تو و عسرت عسرتین مسوخ
است که در دین پیدا کردند بر حضرت مهدی صاحب الزمانست که انرا باطل کرد اند عسرتین مسوخ است
که با اعلان این ان نبوی این ان بدوزخ گرفتار اند و در محبت محمد و آل او است علیه السلام که کسب ان محبت
الان بهشت بخت شریف در ایند عسرتین مسوخ است و تا با نیش که تا قیامت و عسرتین که کفر
لما فبان حفرة من حفرة النيران و در فرمود مومنانست که در انجا دوزخ و در جنت باشند که فراموشان فرموده

من یافض الجنان عیالوان عذاب مسوخ است و از غایت انواع رحمت خداوند مجانبست و جنت عرو
 لقیفه بینی س عدت که لوم مستتر را بر عید غدیر خم است که از در نعمت ابرار محمد و محمدان است
 محبت در دل ایشان مستقر و ذکر و عذالده و عیدهم امنوا و عملوا الصالحات مشکو است خلفهم فی الدرب
 احکلف البین من قبلهم و لیکن لیم و نیم الذی الرضی بهم لیسید نسیم من بعد جهمیم امنا یعبدنی
 لا کون لی بنا و من نفر بعد الک فاولک هم الفاسقون یعنی وعده کرده اند ای زمانی را که اگر
 انداز سما و کرده اند کارهای شایسته برای این نر اخلیفه گردانند در زمین کفار از عرب و عجم میخواهند گردانند
 خدا را از که بودند پیش از ایشان یعنی اسرائیل در زمین مصر و شام و برای این باقیین و فکین تابست و برای
 ایشان و در این زمانان دینی پسندیده است و ایشان را یعنی دین اسلام مراد است که از برای همه ادیان عالم
 گردانند و بر این بیان نر از اریس لسان از اعدای ایمنی از ایشان می پرسند و از زمان جلد
 شریک می نمایند بامن خبری یعنی اختیار حال و جاه ایشان نر از عبادت و توحید یانه نمیدارد و هر که کفران و زرد
 درین نعمت رسپ شدن وعده پس انکرده کافر نعمتاند و کامله ننند و تفسیر اهل البیت علیهم السلام
 در و دیافند که کفران این نعمت اوله طایفه کردند که بنیاد نبای مخالفت اهل البیت و دیگر آورده اند که مراد
 باین خلیفه حضرت صاحب الزمان است نه جمیع امت زمانی که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله خلافت کردند
 مسوخ ملته خواجه اهل خدیف میگویند که در زمان ایشان و لدبت عورت بعضی از عجم مفتوح شد که حضرت
 غنیمت جمیع بلاد مغرب و مشرق بدست وی خواهد شد و درین آیت بان خبر داده و مجمل آنکه و از الزمان
 پیرون باید از خلیفه که او را مهدی خوانند که حامی امر معصومین است صلوات الله علیه و آله و سلم و اجماع متبت
 بر ظهور او و لیکن بر عین او خلف کرده اند اهل خدیف که فخر خواهند شد از اولاد اسجاد امام حسن علیهم
 و آله و سلم میفرمایند او و فرخلف حضرت امام حسن عسکری است و صاحب دمی موجود است و در آخر الزمان

باور الهی ظاهر خواهد شد و دلیل بر این چهار است از آنکه انجم اتفاق است و برین
نص فرموده اند و دیگر که خداوند وعده فرموده درین است شریفه و وعده نخبه بی درام می باشد که در
زمان بلکه در زمان آینده بود و آنچه در عهد رسول الهی صلی الله علیه و آله بطور آیه که حی سجدت علی ما فی
در منزه رحمت و بعضی از زمین را از دیگران انتراع کرد و تقبضه اقتدار و تحفرت و ادخال بود و
وعده پس آن نیز این وعده است و دیگر که تکلیف از دین پسندیده بان چند رسیده که حضرت
ذکر فرمود و تمذیل خوف نیز در مرتبه حاصل نیست که فرموده این جمله که نکر شد و لالت و در زمان
قول اما که آیت با بر خلاف مسوخ حل کرده اند چه معلوم است که خلاف ایشان نص نبوده و اگر بعضی
بودی حاجت نبودی با اختیار کردن ایشان بگو بر او لعین بگو بر او لعین او عثمان علیه السلام میگوید
و توبی پس استخلاف ایشان بطریق نص باشد مگر از آن حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که نص صریح
نابسته شده چنانچه مکرر آمده و مکتبی و درین باب صفت آن و ایت که شست و منت تمام حاصل نموده
منکر و خلاف بر طرف نموده اند و دین پسندیده کرده و کمال آن بطور آیه و این مضمون بان غایت در آن
زمان بطور آیه پس این روزی خواهد بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر نماند از دنیا که
یک روز بر آیه حی سجدت علی ما فی در آن روز را تا بردن آیه و دین که بهنگام و کینت من باشد
هر که داند زمین را از داد و عدل بهنگام که بر بوده از ظلم و جور دیگر احادیث در آن باب دارد است که
در باب چهارم هم مذکور خواهد شد ان الله تعالی پس معنی این مطروقه است مگر خلاف حضرت صلی الله علیه و آله
که خلف صلی الله علیه و آله است که در زمان دولت او که در مملکت و در عالم نماند و مقوم
این دولت عظمی و عظمت گری ازین دولت حضرت و پیغمبر است حضرت صلی الله علیه و آله
جله جلال سلطنت حضرت و کت و اقا و ازین دولت و صلاح و جلالت من کثرت من مافا و اول

موقی مل قس المومنین والمومنات ايضا لحي شدة ما عنيها محمد طه رحمه الله فصل ثلثم في بيان اموري كدولت
 مرحومين امير المومنين وديكر ارازل البيت عليهم السلام برفايد ديكر در كنه حصان العلوية وليت كرده بساند
 صحيح و نقل صريح از عبدالدين مسعود رضي الله عنه كه او گفت حضرت رسول صلى الله عليه و آله فرمود كه در سبي
 و اجمع عراج برونند او الهی شد كه بهشت و دوزخ را بر من عرض كنند پس دم بهشت را با انواع نعمتش و دوزخ
 را با انواع عنتش چون باز گشتم جبرئيل عليه السلام گفت بمن كه يا رسول الله حج اندي آنچه بر بهشت و
 دوزخ بود گفتم تا جبرئيل گفت را يا رسول الله بهشت را بهشت است و در بر دري ازان چهار كلمه نوشته كه هر كلمه
 ازان بهتر است از دنيا و آنچه در دست از براي کسی كه يامورد و بعل اورد و دوزخ را بهشت است كه بر دري
 ازان سه كلمه نوشته كه بهتر است از دنيا و آنچه در دست پس گفتم اي جبرئيل باز كرد يا بمن تا انرا بخوانم يا رب
 من و ربكم؟ ان بود لا اله الا الله محمد رسول الله علي لي الله بر جز بزيوريت و زير زيريت خوب و دنيا
 چهار خصلت است دآن قناعت است و برون كردن كينه ازل خود و ترك كردن حيله و مكاني نشين و محال
 زمان امير المومنين علاء الدين عليه بر خداين عمل كردن قناعت نكوده حياي را بقبول و ناحق متعرف شدند و
 كينه ازل را در دل كرفتند و حسد دروي برونند ما بدان و دشمنان دي نشسته ديكنه دير نيز را بطور آوردند و تا
 بجا ازان جفا تا كار بمقتاد و محارب كشيده و بر دردم كشته بود كه لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله عز و جل را
 زير زيريت و زير زيريت و در آخرت چهار خصلت است و سه صفت بر سر نهان كشيده و شفقت و احسان
 ما يره زمان بخود و سعی و حاجت هاي مسلمانان كردن و حيت و جويي حال فقيران و مسكينان كردن
 و عيادت نمودن و مخالفان خلف اين بغير آوردن و با تيمان اهل بيت عليهم السلام چه سخنها كردند و
 دوستان ايشان را يك شته و زمان ايشان را پاره پاره و بزرگان سحابة كه دوستان خاندان بودند و بي
 روا كردن حاجت ميزدند و از شهادت ميراندند و مال بخا جان ايشان نميدادند و در بي جا نگاه كليات
 بنمودند و بر در سيم بود كه لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله و بر جز را زير زيريت و زير زيريت و زير زيريت

خفت است که گفتن کم خفتن کم برین پنهان و در منزل حق زبان دراز بودند و میگفتند بر خوار و در
وجه عمر بن عبد کاسه طعام اوان در یک کاسه ریختی و خوردی و ناخوردی و معاویه بن ابی سفيان و
میخورد که مکتبی آمد الکاه بگفت که برادرید بپیش من اما یک ایدم و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
بر خوار می افروموده و کتاب فتح البدره فرموده است که منتظر علیکم بعدی رجل حبیب العلم من حبیب العلم
یا کل ما یسجد و یطلب ما لا یسجد فاقبلوه و لن تقبلوه یعنی زود باشد که غالب شود و شما بعد از من مردی کن که بگوید
شکم براده که بخورد آنچه باید و طلب کند آنچه باید پس کند و او را آنچه باید گفت شما او را و گفت که حضرت
صلی الله علیه و آله بکار او را طلب فرموده و در طعام خوردن بود و دوم باطلید بنور طعام میخورد و حضرت فرمود که کل
لا تشبع لطفه یعنی باز نیاید پس کرد آن شکم او را آن بود که بعد از آن بر آن میخورد و این باب گفته کی برای
بها حبیبی لطفه کما یلها و یطعمه کان فی معایده معاویه تا یعنی یاری بود که شکم او بچو نادیده بود که هر چه در
دافع خود بود و کوپا و در دنیای است و منافقان پیوسته میکردند و شما را میگردانید و شما را میگردانید و میگفتند که در
چه کنیم که اهل بیت را بیازاریم و الله اعلم ما یستون خدا بگویند بهتر میدانند که اینان شب چه اگر میکردند و بگوئی
براه بر میزد و هر چه از دبی نفس خودشان بود باینان بجای می آوردند و در چهارم نوشته بود که الله
الله محمد رسول الله علی ولی الله هر که ایمان بخدا بنهاده و در روز قیامت پس باید که گرامی دارد چهارم را و چه
یاد دارد خدا را و در روز قیامت ما پس که عزیز دارد و بسیار که ایمان دارد بخدا بنهاده و روز باز پس باید
که نمکی کند باید و ما در هر که ایمان بخدا می دهد و در روز قیامت پس باید که گرامی دارد و روز باز پس باید
که سخن فرموده که خاموش باشد اگر مروج بی روح ایمان بخدا بنهاده و در روز قیامت پس باید که گرامی دارد
با اقرام را اگر اکرام میگردند مثل اهل بیت و صحابه کبار مثل سلمان و ابوذر و عماره ستمها از اینان کشیدند و
حق با کی اینان آن بود که حق اینان را باز کردند از بیت المال و منع می نمودند که اینان ندهند و در غیر
موضع آن حرف میگردند و اینان را از مقام استی میباشند و اهل بیت الله را و الله در طریق تصفیه

بایست پسر از صد داد و پسر از صد چنانچه گفته اند شرا این چشم مردم چنانچه بخت از صد داد و پسر از صد داد
 یکی بانی بهمنان آن بود که امیر المومنین را صلوات الله علیه از حق خود منع کردند و حال آنکه حضرت رسالت نباه
 علی اله علیه و آله فرموده که حق علی بن ابیطالب علیه السلام بحق الوالد علی و زیده و چون ایشان از اسلام
 نداشتند حق و الدار ما حق الکفاشته و فاطمه را علیاً سلام از فدک نداشتند و سلام از کون گشته و ابوال
 بار و داند و داند و عمار را کشته دین آن بر که کلمه خری برای ال رسول گفته و بجای خاموشی ز بار آمد
 بسان می شود و در درخیم نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و هر که خواهد که خوار شود
 باید که با و در آن خواری نگیرد و هر که خواهد که دشنام نشود باید که دشنام ندهد و هر که خواهد که ستم دیده نشود
 که ستم نکند و هر که خواهد که جنگ در رند بکوزد استوار محکم که انقطاع پذیر نباشد پس باید که در آید و بقول لا اله الا الله
 محمد رسول الله علی ولی الله و مسوخی رنوح خواری کردند با اهل بیت رسول الله صلوات الله علیه و الله بر من و شما
 و شری امیر المومنین را داد و داشتند و آنچه از نهایت ستم بود ایشان کردند و عوده و ثقی که گشته و جنگ
 برسان بی غبار استوار ابلیس لعن زدند و در درخیم نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
 هر که خواهد که قبر بر او کشیده و بهشت پس باید که مسجد بنا کند و هر که خواهد که در زمین کرمان بدن او را خوارند
 بکس باید که گفت و در بساحه نماید بجای و بخلد و هر که خواهد که بدن او در زیر زمین نازد ماند و در
 پس باید که مسجد را فرسخ بنیاد و هر که خواهد که دشمن بدش مسجد یا مسجد و چراغ روشن گرداند
 و آن بدارش اما و منازل و حی را خواست خشت و بجای رفتن مسجد حقول و اموال این را رفتند
 و تا که این در زیر زمین خشت و بجای بساط مسجد ماکول و بلوس از ایشان دیدند و داشتند و بجای
 چراغ مسجد و لایب است انداختن کینه و سرای اهل بیت افروختند و غرمن و دوت و لایف
 ماسوختند و در درخیم نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله مایه و خصلت است
 پسرش بنان کردند و بی خوار و بخت و در دکان کفن کردن و در وای و دین نمودن پسرش بنان

همه در طاعتان و سبکداران اهل بیت موجود بود و در رسم و روح و مشیت بود که حتی سحای و اعرام کرد
 و بر شریف و اران و نماز گذاران و بر روزه داران و بر ذکران و آن مدحین و تکرار دانا که در دنیا و آخرت
 علیهم السلام را از بابک ناز انداختند و نماز را از وی چنانچه پیدا کردند و در ذکرشان طعن ابلهت رسول الله بود و در
 نفهم و دودخ نشد و در حساب کشید و نفعهای خود را پیش از آنکه حساب طلبند از ستاد و حساب و سرزنش نمایند
 خود را و خدای را بر سرزنش نمایند و طاعتی که پاک و خالص ساخته باشند و درین خود را پیش از آنکه فادایان باشند
 آن ملائکین خدایان سال مترا سجد کرده و در اسلام شریف و تقوی داشته و سرزنش دیگران میکردند و اینجا
 در حساب پاک نشسته و میسر و در جهان بود و در تمام عالم شریف و عظم و حجاب اندیشه از درازی روز
 حساب کشید و در بعضی از معجزات الهیه و انوار علیهم السلام و در آن شریف و معجزات معجزه اول و ابله که در تقاضا
 عدول که عظمی بود که او را ابو عبد الله انصاری میگفتند و او در برابر کس سال بود و در برابر وین بود و بنفاد ختم کلام الله و در حد
 رسول الله صلی الله علیه و آله که از انبیه بود و عمر او که شریف و از زمان خلفت عمر ملعون و در زمان تنگ و عظمی او و زمان
 بود و او شریف و ستاد و دنیا را طلاق و جنس نفیلم آید پسری سه او عورت جوانی از ماند و این زن در حالت
 خود چون جوان و جوان بود و همیشه انتظار و کثرتی میکرد تا بعد از عده وفات او و شریکی کرد و حال هر یک
 میخورد و چون بگریه میخورد و در پی و به که از بسیار و در این بود و میز و گفت شرم نداری که مال مرا چنین خرج
 میکنی تو هر چه بدست و پاک خود را بر دارد و باید که اموال کار و بار را در شکست تو غلام بچه مذخریه بمانی و باید که
 ترا با این و آن چه کار من بهین طوطی را باز کنم و بفروشم پس این شریف و جوان از عمر ملعون و بعد از زن و در وقت
 به غنچه در هم میزد و بر پیش سری که در آن محله بود و او صوفی بود و صفای هفت و بر دست و نوک و لان چپا
 و گفت ای پسر این زنی را بی خود حرف بکن و نزد عمر که اسی بدید که این پسر چنان و چنان غلام بچه مذخریه
 از پسر او بدست و بر پیش میزد و نمیداد و گفتند اساکه و در این زمان باز گشت بخانه و پسر جوان از عمر
 باز گشتند و فرستاد و نزد او میزد و گفت این پسر همچنان میکرد و ای زن چه میکنی زن گفت این

علم مستی سر کلاه طلحه او پر مرد و پیر و ناز و مد کواپی دادند که ابن غلام آن زلفت و عظمی که در سینه او را
غلی بر کردن نهادند و ز زندان کردند و چهار ماه در زندان بود مانند بار خرابه کرد بدلا یکی خود را بخت
ایرالموین رسانید و احوال باز گفت بخیر فرمود که غم مخور و او را فرمود که کشتی را بکش و بیاور و دادند تا پوشید
و رسانید و شخصی طلحه فرمود این سر به بگوید گفت دروغ بگوید و همان کو آن بخت کس دیگر را چری
داد تا آمدند و این شهادت کردند بخیر فرمود که این از آنچه زلفت کو تا ریواسی زن بر اید
و گفت او غلام مستی تا ایرالموین حواله علی علیه سبج فرمود و مردمان حاضر شدند و بمنزله خطبه
آغاز کرد و بعد از تمام آن برآمد و فرمود که این زمان حقیقت این او را بر شما آشکار کنم و رسانید و قنبر را دعوت
حاضر کرد و فرمود که دست راست پسر و دست مادر را قصه کردند و خون از او دشتی گرفتند و نگاه بخیر
روای حضرت رسول الهی صلی الله علیه و آله بر پشت آمد و در زیر پد عای خواند و بران دمید و فرمود
از پشت را به و باز فصیح گفت با ایرالموین ما را در فرزندانم و کوفت و دست و خون در کف صدق و
سبایی و سفیدی بگوید که اینم و او را برای شهوت و لذت دنیا از فرزندان خود میزاری حبت مردم از خیال
کردند و بعد از این احترام نمودند و فرمودی او و کذب و حلالگاه که او را از سر و ریش تراشیده و پسر
بدن پر دین کردند و این در آن حال صومعه شد و مجاور شدند و در جاذبه و خونی بود و ریش
تراشیده و با این بی پوستی و صبر چهره این مردمان و این احوالشان شدند و چون عمر آن را دید
نمود علی الهک العمر معجزة هر دو تبست که در زمان خلافت عمر ماریانی بود و جمیع سبب تبست خواجه وزن
برود و تنویر شدند و از این سببی و غلام که ماند و یک غلامان سیاه بودند و فرزندان را برای
غلام سفید تبست نمود و گفت و او را برمی بود و فاخت کرد ما با مردم مال بسیار که تراشیده و از آنجا که غلام
ترکیت که صاحب بگوید و بی ادبی میکند و رساند او را حاضر کردند و گفت تو غلام و بی ادبی است او
نیکو گفت فاخت من سببی نمودم و او غلام مستی افغان نقش بر آن زده و بخدا که دروغ بگوید

و پس قول زیاد شد تا سلمان رضی الله عنه بران اطلاع یافت این مشکل را بخدمت امیرالمومنین علیه السلام
 علیه السلام عرض نمود و در آن مجلس حاضر شدند و سلمان قضیه این نزاع را توضیح داد و آنحضرت فرمود که این
 مرد را بریزند و فلان روز در هر ایام که سر را از روزن پرده کند و هرگاه که من است که کم نو کردن غلام
 قریب فرموده عمل کرد چون بر دو سر از روزن پرده کرد و آنحضرت است را فرمود که بزین غلام را بفرست
 الجال سوادا کشت و آنرا غراف به شک که در حق ظاهر شد و مردمان در تعجب ماندند و به ستم آورده اند که بعد از
 کجاست حضرت رسالت ملی علیه السلام قیصر دم گناهی بطبع طبعه بدنه فرستاد و مضمون مکتوب آنکه بوده
 فاسخه الکتاب از دشمنان ما رسید و بر نفسیران اطلاع حاصل شد اما شبیهه در این امر طاعت مستقیم بخاطر
 میکند اگر بفین دین شما بر حق است و قول آن مستلزم وصول بطریق قیوم و در امر مستقیم طلب آن حاصل
 حاصل باشد و آن جایز نیست مگر در حقیقت و حقیقت دین خود شک دارید پس ایمان که ثمره یقین است نموده
 و شما یقین پذیرفته رفع این شبیهه کنید و غبار تودد از این تودد نرود و دیگر که اعلام نمایند که مراد از
 بحلیهم چه طایفه اند چه طایفه از صاطالین مقصود کدام فرقه اند و دیگر که الی چند امتحانی و در بیان آن منت
 بودند و شک آن از بعضی که دعوی خلعت داشتند نموده و آن کوالها این بود که هر کینه مار را از
 کوفت سر نه و حیات ندارد و از جمله آدمیانست و نه از جمله ماتی حیوانات و دیگر بیان کنید که حمار حیوانی
 که در جسم معلی نشده و شبیهه متعلق ناکشته بعالم ظهور آید که ام اند و دیگر آن موضوع که از ابتدای پیش
 دی تا انقضای عالم مکتوب افغان بوده منافه که امت و در کفری که حجاب خود را سپرده چه
 چه است و دیگر آن رسوبی که از انس است و از جن کدام است و دیگر آنکه از جنس او چیست و نه از نوع
 پری و نه از صف فرشته و لوی و حی ناز کشته که امت و دیگر عصافی نوسانی از چه بود و نام او
 و طول او چه مقدار بود و دیگر چربی در دنیا برای دو کس است و در عقبی برای یک کس که امت و کج
 این کوال مفصل مبین خست از برای بارسان نماید بدین شما و بزم و قبول دین اسلام مایم چون مکتوب مبین

رسیده میان خلعت عاقر گشته رجوع بحضرت با بینه علم رسول و زوج بتول حلال مشکلات رود قبول
سبقت السؤل غالب کل غالب و طالب کل طالب مظنه الحجاب سوا العزایب فی الحسن علی ابن ابی طالب
علیه الصلوه والسلام کردند و حضرت زبان خادمان معجزان تقریر جواب بر ورق امکناب بفرمودند
و آورد و اسوله من کله ختم را بنقله بیان تفصل میکنیم چنان فرمود اول فرمود که معنی اینها الطراط مستقیم
الست که انراه جنت که با کرامت فرموده ما را بران ثابت دارد و درایم حوه مادر دینی و چون است
بعالم نفا بر دیم هر یک این ثابت و استقامت ما را و قیامت بطریق موصل محنت و دلالت فرمایند
اما از مغضوب علیهم مراد بودند از خالین نصاری یعنی تو و قوم بدلیل و با و لغضب من الله که در آن
ببود و آورنده و ضلوع من سوار السقیل که در بار نصاری ها گشته و هر که از طریق محمد اهل بیت
او ملوات الله علیهم انحراف جوید حکم ایشان دارد و ضلالت و آن بوالهابی دیگر آنچه نفس میزند
جان ندارد صبح است که و الصبح ادا نفس و آن چهار نقطه که در رسم قرار گرفته اند یکی ادم و دیگر علی
السلام و دیگر کیش فاقه صالح آورده اند و اما آن موضع که اقباب کنوینت بران پیش فاضله درایم میگویند
در همین عبور محکم علیه السلام و قوم او اما آن خبر که حسب خود را سپید او ماسی یونس بود بعد از
و نه آنکه نه انس نه جن و نه ملک است زینور علی است که بوی دمی نازل گشته که او حی از ملک است
ان التحدی الی الجبال موتا و آن رسولی که نه از او میان فنه از ملک که فنه از پرانت غراب سفران کلدان
گوید و بدیده است که حی سحابه کلا غراب فرستاد تا زمین را کاهید و بدیده و سپید را علی السلام بر
نزد عقیس و عصای موسی نام او است و طول او ده گز و ده مثل طول موسی و از دخت عروج
آورده و در خبری که در دینی از برای دو کس است و در آخرت برای یک کس از رحمت است که در
دینی نیکان و بدان رسید و در عقبی خاصه از برای نیکان است بعد از آن که در آخرت گناست و گشته بودند
که که اموره است از برون قرانی که در وی نیست حرف از روی نیست تا حیم و در او شین و خدا

ابراهم خلیل علیه السلام
و دیگر عصای موسی علیه السلام
و در بعضی کتب

تقریر

از او و در بعضی کتب

و فایان گفت که بسم الله الرحمن الرحیم و چون قیصر خواست حقیقت دین اسلام بر وی بگوید گفت اما
بر قوم خود اظهار بویست کرد و بدل قبول اسلام نتوانست نمود و پس این اهل اسلام را باز فرستاد و بپشت
بیمین علم امیر المومنین علیه السلام فرستاد و رویت کرد که در زمان خلافت عمر و برادر بودند و در مدینه که
مخفی بودند و تجارت رفته بودند و زمان این حادثه بودند که پیوسته آورد و یکی دختر آنکه دختر آورد و بچه
را در زیر آن نهاد و پس او را در زیر خود گرفت آنکه از آن حاشه میان این نیکب زن میگفت پس از آن
بود و دختر از آن دیگر قبول نداشت و این ماجرا نزد عمر برده شد این قضیه را معلوم کرد و عاقر فرستاد و نداشت
که چند پسر که تا افراین با و را نزد امیر المومنین علیه السلام فرستاد و خود با جماعت بسیار نشست
و آنحضرت فرمود و بیک از زمان گفت که امیر المومنین پسر از منست و دختر از آن دیگر آنحضرت فرمود
ای غیر تنگ و ترازد و پسر تنگ را بکش که فرزند دیکتر از آن گفت که پسر خود را در اینجا بدوش نماند
چون پسر کشیدند و در کشیدند آن دیگر از آن گفت چنان کن چون پسر کشیدند از آن پسر کشیدند بعد از آن فرمود
این پسر از فلان نیست و فرزند پسر کشیدند که یا امیر المومنین چگونه معلوم فرمودی گفت از آنکه پسر
پسند و از آن پسران که آن عمر گفت و الله علی ملک عمر و زمان برین معروف و راضی کشیدند که
آنحضرت فرمود صدق و موافق بود جمله صحابه منتهی کشیدند و هشتم روایت کرد از علمای سلف است
درست که در زمان خلافت عمر دو شخص بودند و بفرقه بطلب محاسن دینان میفرستادند و بودند
بر یک زنی که کشیدند حامله بود حی سحانه و لعل ویران پسر بکو صورت تمام خلقت داد و از زن دیگر که
نمود گفت پسر از آن منست و او پسر گفت که شرم از خداستند از می که این میگوید و انور و دیگر را
فرزند بی بوده پس از آن وفات کرده اما سیر وی باقی بود و این دو می میگردد و منار عساکر
و میان اینان و آنحضرت تا این قضیه را پسرش عمر بردند بعد از تفحص فرمودند و بعد از آن رجوع
نمودند امیر المومنین علیه السلام فرمود و فرزند گفت امیر المومنین خدا می میداند که او در حق میگوید

[illegible]

ما وایم و الله اعلم نوره و لکرم الکافرون و این خبر در مدینه فاش شد که ام فروه که ابو بکر گفته بود که او را کشته بود
 امیر المومنین صلوات الله علیه او را زنده کرد جمله مردم بدیدند و حوایی می آمدند فوج فوج و او را میدیدند و خفا و خفا می کردند
 و محتاجان خوش حالی می نمودند و ام فروه و دو فرزند دیگر آورد و بعد از شهادت امیر المومنین صلوات الله علیه سال
 دیگر زنده بود و اینست که فرزندان او در کربلا در خدمت حضرت امام حسین صلوات الله علیه نشستند
 علیهم السلام در خدمت روایت کند جابر بن عبد الله انصاری رضوان الله علیهم که گفت شنیدم از حضرت امام حسین
 علیه السلام که یک شب پدر بزرگوارم از من آب طلبید برای وضو و انشب غایت تاریک بود و خواستم و رفتم بطلب
 و از حضرت انتظار میکشیدم که ناگاه ناگهی آواز داد که یا امیر المومنین سطل آب دمیدل بسان که از پشت او دهم
 آنحضرت انرا فراتر گذاشت طهارت کرد و نماز مشغول شد چون از نماز فارغ شد با و داد و شغال نمود امام حسین
 فرمود که چون آب آوردی بدهم که از نماز فارغ شده و او را میخواند پرسیدم که آب از کجا پیدا شد فرمود که ای
 فرزند آب از برای من حق سجایه سطل با سطل و نیزه فرستاد آوازی شنیدم که ای پسر ای سطل با سطل
 که جبرل از برای آفتاب از پشت آرد تا تو طهارت گیری و نماز کنی ای بفرمان حق باری طاعت قدرتی معجز
 است روایت کند ابو الحسن علی بن عبد الله داد از ابو الحسن بن محمد بن مظفر لفظ الا علی از محمد بن عیسی
 عجمانی بدستش از عبد الله بن حمام داد از معمر بن ثابت داد از انس بن مالک که او گفت بطلی
 آوردند از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آیهی در جانب مشرق دآن دیدند بنزد یکصد نفر
 را فرستاد بطلب خلی بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعید و سعید و عبد الرحمن بن عوف چون رسیدند بکر
 را امیر المومنین صلوات الله علیه دیدند که نزد رسول صلی الله علیه و آله نشسته آنحضرت پرسید گفت که یا انس این سطل با سطل
 چون بکشد آنحضرت فرمود امیر المومنین را صلوات الله علیها که برین سطل نشین و جماعت نکند و از این
 کرد که برانجا بنشیند انس گوید که مرا نیز گفت که تو بنشین تا هر چه بر منی بنویسی باز گوئی و دیگر از خبر
 حقه معلوم نکرد و حق نواهی بآسی نمود از آن فرمود که یا امیر المومنین بگو بگو که این سطل با سطل را در دوزخ بر سوار رود

تا آنجا که خدا بخواهد و بحسب فرموده انرا بر داشت و هر سو ببالد چون پاره باله گرفت امیرالمومنین علی السلام
 او را کرد و بیاد که ما را فرمود چون بر آید فرمود که اگر دانه نهاد فرمود که آنجا گفت مسائید که این است گفتند
 امیرالمومنین فرمود که این موضع غار اصحابی است که حق سبحانه تعالی در کلام مجید میفرماید که این اصحابی است
 و از رفیق کافران با جماعه آنگاه آنحضرت فرمود که بر خیزید و بروید غار و یکایک ایشان سلام کنید ایشان
 برخاستند و پیش رفتند و سلام کردند جواب نشنیدند آنحضرت پیش فرمود تا سلام کرد ایشان نشنیدند
 و سلام گفتند سلام علیک یا امیرالمومنین و ما خیر الوصیین و با امام المظفرین سلام خدا می بر تو باد و جواب گفت
 انکلام قوم گفتند یا ابا الحسن چون بود که جواب سلام دادند و ندانند بر لب سلام کردند و جواب نشنیدند آنحضرت
 از ایشان پرسید که ای اصحابی که جواب جوان بود که جواب سلام قوم ندانید و بر من سلام کردید گفتند که ما
 سلام ندیم و سلام کنیم که بر پیغمبر و وصی پیغمبر و وصی پیغمبر از مانی رسول سلام کردیم زیرا که خدا بشارت رسول
 کرده که سلام علی آل بس و ما بعد کان فرمان برداریم هر چه او میفرماید میگویم ایشان از یککلام و از یک سلام
 بطریق و فرد غم انگیزی کردند بعد از آن بر یک بر حای خود بر پا داشتند آنحضرت از فرموده تا مادر
 برداشته بر هوا رفت بعد از آنکه زانی فرمود تا فرود آمد امیرالمومنین از لب طردن فرمود و پای مبارک
 بر زمین نهاد و مالید چشمتی ظاهر گردید و وضو گرفت از آن و فرمود که شما نیز وضو سازید تا نماز صبح بر جا
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و ما بعد و دیگر فرمود تا با و این ترا برداشت چون اندک زانی نیت فرمود که فرود آید
 چون بر آید نیت گفت که از ناگاه دیدند که بر مسجد حضرت پیغمبر استاده اند و برون رفتند و گفتند
 صلی الله علیه و آله یک رکعت از نماز صبح کرده بود دیگر گفت و گویا در یافتند یا آنحضرت چون از نماز صبح
 آنحضرت مدعی مبارک باشی که فرمود که من خود هم شمارا یا شما خبر دیدم مرا آن گفت از شما شنیدم
 بهتر است آنحضرت تمام احوالی باز گفت فرمود که گواه باشی یا آنچه دیدی و بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 علیه و آله امیرالمومنین آن کوایی و آنچه خبر جم از آنس علیید گفت که فراموش کردیم و بگویم بگویم این

کمان علامت مسی بر پیشانی او ظاهر شد که بجا می‌نمود است پشیمانند چنانچه امیر المومنین علیه الصلوٰه و السلام
فرموده بود در روایت دیگر است که گدیم نرسند و بنفرین آنحضرت این علینما پیدا کرد و گوید فراری
نیز در اندرون او پیدا شد که روزه می‌نمود است و گدیم بعضی که الس بعد ازین تو بر کرد و پیشانی بود و
حیدر حدیث از فضایل امیر المومنین صلوات الله علیه را روایت کرد این از آن روایات است اما نزد شیعه
اهل جنان اعتباری ندارد و در نقل دیگر آمده که چون باد باران بر پشت چندان بالا گرفت که او از یک
پشتنند و هیچ درخت و سنگی نرسیدند که نشینند لکن آنرا که بر شتوچ ثلثه در اتباع ایشان نیست
و از احوال کفایت نمیشد لکن آنرا و این معجزه از برای آن بود که تا اینجا حال بر ایشان ظاهر نشود و بیا
که این معجزه است مثل معجزه سلیمان علیه السلام معجزه نهم روایت کنند طبرسی از ابو جعفرین محمد بن
جعفر سنانی در مشهد مقدس امام رضا علیه السلام و ثابته از او و او از شیوخ خود تا ابن عباس رضی الله عنه را
گفت که ابو الصمغام عیسی مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت که است از شما که دعوی پیغمبری میکند
سلمان گفت نمی بینی چای زرد و خونی نیکو خداند معراج و تاج و محراب و منبر را که در محراب است
و حالت شکفت اگر تو پیغمبری بگو که قیامت کی خواهد بود و باران کی خواهد آمد و در شکم فاقه من چه چیز است
نرسبت یا داده من چه کسب خاتم کرد و در کدام زمین خوابم و در فی الحان جبریل علیه السلام آید این است آورد
ان الله عنده علم الساعة و نزول العنبت و بعلم ما فی الارحام و ما ندری نفسا و انکسب علیها و ما ندری نفسا
ما یاری من موت ان الله علیه خبر لکنی که بدستی که خداست و از یک است علم قیامت و در معجزه
با نرا و زمان و مکان که مقدر و مقرر کرده و میداند آنچه در رحم است از پسر و دختر و تمام واقعه و میداند
سج نفس که هر کس کسب فرزند و شریعت اندیش نفس که او که از زمین میرود و در کدام وقت بیگونی که
حاصل او است بغیث و چون خواهد که انکار کند آگاه و چون خواهد که برده کرم پشیمانند تا با جمعا
گفت یا رسول الله است در از کن تا بر و شکایت مسلمان که او معلوم شد که فریاد می‌زند ایست و او غفلت

جن

نوم

و لای محمد بن یحیی بر حق بن جیس که اهل عیال و بی اعلام خود تمام مردمان خود را ... است و یارانش
 پادشاه و جلوسان شوند و آنحضرت فرمود که شما دماق سرخ پشت شکم سفید سیاه چشم از طریقت بین
 نقد حجاز بدین آگاه فرمود که یا امیر المومنین مجلس که بسم الله الرحمن الرحیم متفرق و متفرق شد محمد بن عبد الله
 بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف که نزد بخت و در وقت او نابت است ستران موصوفه که
 ابو مصمّم عینی است که در حجاز و احباب بر خود کاه گرفت پس حبسند و نزد قبله خود رفت چون باز
 آمد با قبله حضرت است و جلوت فرموده بود و جلوتی عیال امان آوردند ابو مصمّم گفت انقوم چون حضرت جلوت
 کرد و می آید گفت ابو بکر ابو مصمّم می گفت چون تو خلیفه رسولی شدی دماق با منورت و باین صفت
 آنحضرت من و اوست بهو حسان حجت من است که گفت ای عربی خبری میطلبی که در هیچ عقل نمیکند بخدا
 که رسول نذر کند پشت و نسیم الا استر و زهری و انرا علی بر گرفت و ما فکرت از ایشان گرفتن و رسول را
 برانی نیستند ابو مصمّم گفت ای ابو بکر پس چگونه استی که امیر المومنین است و او عمامه و ریح بر سر
 گرفت ابو بکر فرمود و ما هیچ جواب نگفت ابو مصمّم گفت ای ابو بکر و معلوم شد که تو را بل میبستم کرده دند
 را بنا حق از ایشان گرفته و دیگر سخنان در پشت گفت و فریاد بر آورد که رسول الله گفت که می من است
 که من را بکشد اگر تو می می پیروی دین ادا او میگردی پس سلمان بران اطلاع یافت و دوست
 ابو مصمّم گرفت و از مسجد مروان آمد و بد حجه امیر المومنین علیه السلام رفتند حطف بر در و آنحضرت فرمود
 از درون خانه که ای سلمان نومی و ابو مصمّم گفت این کیست که و انبام من میخواند سلمان گفت این
 بنی مطلبی است و اوصاف بسیار از امیر المومنین صلوات الله علیه برشمارد پس سلمان دستور می یافت با او
 باز درون حجره رفتند ابو مصمّم گفت یا امیر المومنین من میخواند دماق سرخ پشت شکم سفید سیاه چشم
 پس نقد حجاز بران باشد بر رسول صلی الله علیه و آله و آیم حجت بخط تو آنحضرت فرمود که بی خیال است
 و فرمود تا منادی کردند دیدند که فرود آمد مروان بن الحکم و در پیش مردمان حاضر نشدند و تمام جمع شدند

حضرت امام المؤمنین علیه السلام فرزندان و اصحاب و اصحابه را فرمودند و همچنین سیدی با امام حسن
صلوات الله علیه گفت خپاشه خپاشه نیست که چه گفت نگاه فرمود که از بی القصاص برو و با پدرم حسن
رواز نشدند و خلق نظاره میکردند چون ملکی رسیدند امام حسن سلام دو رکعت نماز گذارد و مکرر گفت
که کس نمیگوید و جوابی در دست است و بر تل و شکافه سنگی در میان بود از جای خود بر پشت دید که بر
دو سطر نوشته اند از نو در سطر اول این که بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله و در سطر دوم لا اله الا الله علی ولی الله امام حسن السلام جواب بر آن سنگ زد و شکافه شد و عمارت باقی پدید آمد فرمود که ابوالمفضل
این چهار را گرفته و بیکتیه یا بشتا و باقی به آن اوصاف پیرون آورد و از بیکتیه یا بشتا حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه آورد فرمود که اکنون اسفندی حق خود کردی گفت بی حسرت از دست تو با هم سعید
و وصیت فرمود که چون مرا وفات رسد از ما من در قبر نبی پس فرمود که ای قوم رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل
بیت او که مرا میسازد لعل این باقی را بدو هزار سال پیش از ماه حلی درین سنگ خلق کرده بود و چون
از خیال خوشحال شدند و مناققان بر سر حمل کردند و این قصه را بطریق دیگر روایت کرده اند اما اینجا بهر
انگیزش معجزه و معجزه روایت کنند جماعتی که در زمان خلافت ابی بکر لغت الله علیه بازگانی بود مبلغ نزد
طلحه بطریق امانت بوی سبزه بود و گفت کج میروم چون باز کردم ستانم و آن امانت را قبول کرد چون
از حج و حجت کرد ابوکر حجت ابد از هر کسده بود و عمر معلوم بجای او نشسته باز بکران مسجدت عمر را بد حال تقیر
کرد که اکنون امانت خود منجوا هستم و او وفات کرد و تو فایم مقام ادبی بحضرت آن نموده از ما من پس گفت
او من اما بعونم و از خوش حالش معلوم کنم فرستاد پیش او گفت مرا از خیال خبر نیست و او را منس را در میان
طلحه قرض بود و تو فرداری که از بیت المال و او نه جان که خن گفت عمر متفک شد و نه هست که چه نه کرد
ت بازگشت سازگان که امر و توقف کن تا در بناب اندین کم ما بکران از مسجد پیرون رفت در میان
رسیده این و حال گفت سلمان او را بر تخت بست امیرالمؤمنین و احوال او را بر عرض آنحضرت صلوات الله علیه

فرمود ای سلمان سبقت ما بگیریم تا شما را با خبر کنیم که آن امانت کی مد فو سنست و خواسته و سبب ایند عزم شما
انجا بودند عمارین احوال با امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که مایه نامشمارا اعلام کنیم که آن امانت کجا
آمدند و در جبهه عاینه اجازت خواسته بودند و نرفتند بخرات رت کردیم وضعی که کند و چون یکبارش
رفت کینه زرمی پیدا شد بیکت بزرگ کرد و در ان موقع مد فو سن بود آن کینه امانت ان باز بکان بود و سبب آن
بت عمر حبلت زده شد و بر انجا عت انحال امن پده کردند و در نهانی این ظاهر شد معجزه و نازد شد
و دامت کتبه ذکر ای بن محمد مومن و او از صالح بن سنی و او از عین بنیه و او از حضرت صادق علیه السلام که
حضرت فرمود که روزی سلمان برضوان الله علیه خدمت فاطمه علیها السلام رفت و یکبار او در نفع بود فرمود که ما
سلمان اهل مدینه را چون چه گفت خیره و فرودست بسیار دارند حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که از ان یکی
که با تویم و بر المومنین صلوات الله علیه در چه مقام اند گفت حالبا نظار اظهار محبت میکنند فرمود یکی انخدای که او را
را افرین و او از انکند که سچ و دشمنان نمرد که در حالت حرکت مارا به بند با قیج و جیج و یک از محبت
مکر مارا به بند به نیکوترین صورتی سلمان گفت که ما درین سخن بودیم که امیر المومنین علیه السلام از رفت او فرمود
چه میگوئید میخواهید که از انچه گفته فرمودیم و بر اهل بر نفیر در آورد بعد از ان فرمود که ای سلمان بر فردمان
رو از ان خوبتر خواهم و از عقب می روانم تا از مدینه بیرون رفتم پس گفت ای سلمان بشن در دانی که
در پشت بر روی من فرو گذاشت و فرمود که چشم بهم زبیرم نهادم باره راه بر قیج بعد از زمانی ان ردا را از روی
من گرفت و فرمود ای سلمان چشم باز کن چون چشم کشدم صفای مرده را دیدم منعجب ماندم کفم رو بر من
بود که از مدینه بیرون آمدم و پیش از منین بفارس بدم انحضرت نسبی کرد و گفت ابن معربست مثل معراج
بفرمان کفم با مودی این از تو محبت داشت و انجا قطاوه بچ نهاده بود انحضرت فرمودی فرمود و در
کرد و او جواب باز داد و رساند و ان خود مار دوم زد و یک می شد و گفت ای قطاوه فرمای چه در
مکن خست و انجا نه است و نه شتر قطاوه بیا رفتم خست نه است لا اله الا الله و المسلمون محمد و آل محمد

ان علماءی الله گفت ما ابر المؤمنین اگر چه اینجا مقام من نیست همین است که چون گرسنه بمشوم لعنت میکنم بر دشمنان
 تو میگردم و چون بنشینم بمن لعنت بر دشمنان تو میکنم سیرت بر من و خود بخدا حاجت منم شیخ و معانی بسمان
 گفت خلاصه رفته بودیم ما را دیدم معجزه و وارده بشم و ثابت که یحیای از عبداللہ بن عمر و او از پدرش که گفت
 که ابر المؤمنین صلوات الله علیہما با چند جو بود که نمیدیدم که در مسجد رسول الله نماز گذارد با خود گفتم که چو هست که الحسین
 در مسجد نبی پیغمبر من بروی گفتم که سبب این چه چیز است چون روز جمعه در آمد پیغمبر صلی الله علیہ و آله در مسجد بود چون
 نماز نزدیک شد ابر المؤمنین برخواستند و از مسجد بیرون رفتند و گفت من نیز بخوابم و از عقب وی روایتم
 تا معلوم کنم که کی میرود و بعد که برود من نیز در عقبش میروم چون زمانی برآمد نگاه باز پس کردم بدیدم که بعد از آن
 با شصت و پامی بر زمین زد و در سویی همگامی دو لب میخاند و قری میخواند که من نیز انهم میگویم و بعد که خنجره ای
 ظاهر شد و صورت خفت و دست من نیز خواستم که در صورت خنجره بایستد و با وی بوالشدم نگاه کردم و وی
 شمری دیدم بسیار بلند از آن ابو الحسن علیه السلام باندرون شهر فرموده من نیز در بی او دشنم تا اندرون
 رفتم دیدم اهل شهر از همه صغیر و کبر و وضع و شریف که بر وی سلام میکردند و دست میبوسیدند دیدم که وی
 اندرون رفت و بمجلس نشست و موزن بایستاد و گفت و ابر المؤمنین خطبه فصیحی خواند و خلعتی با وی نماز
 جمعه گذاردند و بعد از فراغ خلق را وداع کرده از مسجد بیرون رفت من با خود گفتم که امروز این شهر را حاش
 کنم و فرود بروم آن تماشا کردم و دیگر روز چون بایستادند برخواستند و از شهر بیرون آمدند و یک دو فرسخ دور
 از مدینه بنشیند جوانی را دیدم در میان اردو رها شده چون نزدیک من رسید از وی پرسیدم از تماشا
 بدیدم چند فرسخ باشد گفت مگر عرضی گفتم ای گفت این زمان کی میروم گفت بدیدم بنجد بگفت زاده و راه
 تو چیست گفتم زاده دارم نه راهی لیکن بدیدم را میبندم که نزدیک است زیرا که در روز از مدینه بیرون آمدم
 از آن حضرت رسول الله صلی الله علیہ و آله و سلم و سایر پیشین با وی که از مدینه و پیروز
 شهر بازمانده که در مدینه گفتم که تو بخوننی یا و باغ تو خلل کرده است عمر گفت اینها در من نیست جوان گفت

ازین شهر تا پند رسول تکیل نهم است عمر بنحو گفت که این نیز اسحر منی باشم است و چو ز شیخ یک سال بخ
را و را یک لحظه قطع کند باز کشم و گمراه پند برستم و نا آید تو گفت کردم چون وقت نماز آید نزد یک شهر را
را علیه السلام دیدم که مسجد را بدو بطریق بیست و شش نزاری کرد و پیر دین من در عقب بی را زده شدم بی در
دی دهم و کعبه در قدم دی میگردم چون سر راست کردم بعد از ثانی بار دی بدیده دیدم که میرشد و آبوسر
بدیده دین من نیز در بدیده داخل شدم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوز غار دیگر نگذارد و چون ابو الحسن را بد
تیمی فرمود گفت زنت با دامن مطالب در دی با من کرد و گفت با من الخطاب چند رویت که عایشه
گفتم اندک مضی دهم فرمود که در دفع میگوی زان حجه با امر المؤمنین صلوات الله علیه نماز کردی و این را هم
از اینجا می آید و ان احوال را هم باز گفت که گویا ما بوده و فرمود که با من الخطاب از دی اینها عجیب و غریب
مینست معجزه سیر دهم روایت کند را دین احمد بن حنبلان شرح محمد بن ابراهیم الرحمن بن کنز الدین
از مولای ابو جعفر الباقر از جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه که گفت که امر المؤمنین صلوات الله علیه با من
عظمی بر دین نیست بجانب صفین چون از فرات گذشت نزدیک کسی رسید و نماز تمام در آمد و در حین
و نماز تمام گذارد و چون از طارغ شد که شکافه کشست سرفیدی بار دی دورانی بدیده گفت علیه السلام
یا امر المؤمنین و رحمت الله و برکات و جبار می دمی حاتم بنیاد سید ادیالیری از شایسته بن شهر و حضرت
فرمود و علیه السلام ای را دین شمعون بن جهمون فزار می عسی علیه السلام حال تو چگونه است گفت
نوختم دین بنظر روح الله می کشم تا فردا بدلیل غرض تو حجه النانی علی الحانی محمد بن حسن علیه السلام
والسلام که در آخر الزمان ظاهر شود و دنیا بر عدل گردد و از فردا دولت الهامی دمی معجز من بجای آید و بدیدم
که ملاهی و سخت تر باشد از تو و تو ابلیس و قیامت بنشیند و ترشش رنج تر از نوا می را در بر کن بران
ستما که او که در عمر و عثمان علیهم السلام و تالایش با تو کردند و بر تو قدم حبس و با این طاعی که معاویه علیه السلام
که با تو طلاق و شهادت نماز است مستوحش غفوب کشند و در آخر الزمان مدعی صلوات الله علیه ظاهر شود

اعظام ازین مجالان خواهد شد که بمعجزه او اینها را زنده کند تا در حلقه طاهر گردد و افعال سونم این و عیسی که روح
 الهیه است و منکر شومون اقامت شهادت بنام محضر رسول صلی علیه و آله و جمعه ای که اقامت شهادت نمایند
 بان سنی که برآورده اند و بر این نشیمن کنند و آن دو مان مندر لغت کشاند و حتی کتا را اینجا و عدله
 و من شطرا تم که حسب او بر دین اید یا امیر المومنین تو این محنت هر کس تا محبت خود برسی اگر این بداند
 که خدا بخواهد برای این چه عذاب و غیره فرموده که شت خود با مقرر اض می برند بعد از آن شومون گفت که
 و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته گوشت منم آمد و آنحضرت توجه قتال اهل صفین شد این عباس و عمر با سر و دما
 اشتر نخفی و با ششم بن عتبه و از نواب انصاری و قیس بن سعد عباده حر جی و عمر بن حنظل و عباده بن
 حامت ابوالهشیم بن نهان و سهل بن حنیف رضوان الله علیهم را امیر المومنین علیه السلام پرسیدند که این
 که بود که شومون بن حنون و می عیسی است علیه السلام این نشان دادان شدند از این خبر معجزه چهارم
 روایت کند محمد بن عمر از رضوان بن سیدیه و او را ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق علیه السلام که چون امیر المومنین
 صلوات الله علیه از نماز فارغ شدند بر زمین مایل گزیدند که اینجا افتاده بود گفت ای حمزه تو بستی گفت فلان بن
 فلان ملک فلان بلاد امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که من این ایطالم بامن سخن گویم آنچه در حیات و بی
 و کردی کلامی در سخن آید و قه خود آنچه در حیات بود در طول عمر از خبر حله بادی گفت و در آن موقع
 که آن کلامی در سخن آید و قه خود آنچه در حیات بود در طول عمر با آنحضرت سخن گفته مسجدی ساخته اند و آن
 مسجد بحج معروف مشهور است و مردم بخارند و نماز گزارند و حاجت خواهند معجزه پانزدهم روایت کند
 عیسی بن سلیمان و او از حضرت صادق علیه السلام که امیر المومنین را صلوات الله علیه حاضری میدی بود از سنی نمود
 شخصی از این وفات یافت برادر او آمد و گفت ما امیر المومنین را درین آرد دنیا رفته و من از برای وی
 حزن و اندوه غبطی دارم آنحضرت فرمود که میخواهی که او را یی سنی گفت ملی گفت فر او را بمن شما آنحضرت را
 بر سر فرمود - - - امیر المومنین صلوات الله علیه روی رسول الله صلی الله علیه و آله را بر خود گرفته نام تن بر آنجا

بود چون بر سر فروی رسید بهما منجا بندهای سارک نثار آورد و دوازی از آن قریب بود که زبان
کردی خری یک گفت آن حضرت فرمود که نوازید یا هر دین سیدی عرب بودی این زبان چرا کردی و کردی میگوید
گفت از برای آنکه بر سنت شما نمودم چون من را هم کردید معجزه است از دستم روایت کند محمد بن عمر و اندکی
که ناردن از شنید بر روز بفرقه نشستنی و علایا راه دادی تا نزد دی رفسی رفسی از ما نرسد بودین سعی
در معلومی خودن زن و ابو یوسف و محمد بن حسن پیشی حاضر بودند و یک باطل آن بود که ما نام او را دست
دادی گوید که من با فرقه بر سر هم ناردن و گفت که چرا دیدی آمدی گفتم نه از بدعتی بود بلکه از برای دیدن آمد
حدیث باز مانند گفت حضرت یا رفیق و قوم از علی سخن میگفتند ناردن باقی گفت ای سریم چه مقدار حدیث
میکنی از علی بن مطالب علیه السلام باقی گفت چهارصد و نازده گفت بگوی و ترس گفت پس دیدی
به محمد بن حسن گفت تو چند روایت میکنی ای کوفی در فضایل علی بن مطالب علیه السلام گفت نزار حدیث و با
زیاده بنظر ابو یوسف کرد و گفت تو چه میکنی و چند روایت میکنی ای کوفی و از خبر ده و ترس گفت از
ترس بودی روایت ما در فضایل علی عالی بعد و در نیامدی گفت از که ترس گفت از نواد و اصحابی ناردن
گفت امان و اوم که چند روایت گفت پانزده نزار حدیث مسند بسناد و پانزده نزار و سل و سل آن باشد
که او را نزار ذکر کند و واقعی گوید روی بمن کرد و گفت تو چند روایت میکنی گفت چنانکه ابو یوسف گفت ما نزار
گفت من او را فضیلتی میدادم و چشم خود دیدم و بگوشت خود شنیدم و آنچه در فضیلتی غریب است و من بر کرده ام
آنچه با تو طالبان کرده ام و با اهل این ساین بر کف و لاف دارد و ترا خدا تعالی اصلاح لطیف باشد اگر از تو بگو
ما ناردن گفت عامل من یوسف بن حجاج که در من است او را بغل و دلو فرموده و انعام با عیب مد
جمع احکام و امور او بمن نام نوشت که خطیب و منشی نامش ای امیرالمومنین میگفت او را حاضر کردم و در پر سیدم
افزار کرد گفت از برای چه او را با من میگوی گفت از برای آنکه بر او دان مرا گشته و لغض او و دلم جای گرفته
دن ندان بر سیدم و از او در بند کرد و فاصدی فرستاد و اعلام من نمودن گفت ما فدا د... من سید

چون او را دندمش من بستاند و در آن دیدم که در سه سال پیش گفت با من می گوئی گفت می
 گفتم که او با کشت برهان خدا و رحمت بود و گفت من ازین بر میگرددم من با او خوش نشود و خلاصه را طلبم
 و گفتم ما صد بار از این سخن فریاد میکرد و العاقبت بگفت تا بولم که در سه سال پیش فرمودم که در خانه کردند و او را
 و در بسته و قفل بران در زدند و در باز فرستاد من از آن موضع فرج شدم تا آنوقت که نماز صبح کن گذاردم نگاه
 خواب بستم در آن اندیشه بودم که پیش از آنکه بچه کیفیت او را بگویم و این اندیشه خواب بر من علیه کرد و در
 از شب در بامی آسمان دیدم که کشیده شد و رسول علی اله علیه و اله را دیدم که فرود آمد و جحش بر او بود و بر او
 ملوات اله علیه فرود آمد و در جحش بر او بود و امام حسن علیه السلام با یک حلقه و او را
 بگویند این حلقه بود و نفاذ و صفت نیکو دیاوی کاسه بود آب منی در حضرت رسول علی اله علیه و اله فرمود
 کاسه من ده داد و با حضرت بروست و از شیعه محمد و اش حلقه کس که میباشم و در آنجا از زیاده زان پسندم
 و آن حلقه را بطلب دادند و باز برگردیدند پس گفت دمشق کیست و در آنجا بودند و او را پیرون آوردند چون
 امیر المومنین صلوات اله علیه او را برید کردن او را گرفت گفت با رسول اله این را ناسخ میگوید میگوید
 انحضرت فرمود یا علی او را بگذار پس حضرت رسول من در آن علوز گرفت گفت علی را ناسخ میگوید گفت
 علی یا رسول اله انحضرت فرمود که با خدا با او رهنم کردن و ملک کن و انتقام او از دشمنان گفت من نظر
 در حال دمشق میکنم و حضرت رسول امیر المومنین و اولاد و محاب بر آسمان فرستاد و من از ترس برآشتم
 عظم را کف دمشق را پیرون آورد و سکی شده بود او را کف چون دیدی عفویت خدا بفرستاد را بر سر نارت
 کرد مثل کسی که غدر خواب فرمود که او را بوضع خود بردند و در آنجا و دیگر او از دادم تا او را پیرون آوردند و گویان
 دی گوش آدمی بود و او بر مور یک پرنس استاد زبان منجاشید و بلب و کت میکرد مثل آنکه کسی غدر
 خواب میثاق بهارون الرشید گفت ازین مسیح این توان بود از آنکه خدا بفرستد و دی عذاب می کند
 بنویسمی با خود و در با برید تا و ن الرشید فرمود تا او را بنجا باز بردند و حال او از می و فریادی شنیدم

صاحب فرمود بر بام خانه افتاد و او را سخت بخاک کشید و بدوشش زدند و اندکی کوبیدند و گفته تا به زانو این غلام
 معجزه بود که نتواند از حد بگسلد بر سرش و زدن علی را و سخنان گفتن من بگردم و آنچه پیش ازین از من
 توقع آمد اما او قصد امام معصوم مثل امام موسی کاظم صلوات الله علیه نمود این نو بران قصد چگونه قبول باشد امام
 معجزه بعد از آنکه میگویند و مندرین که علی غری و عمر بن عبد حمید و ایشان روایت کنند ایشان
 بن عثمان و لفظ ایشان مختلف است عثمانی که یکبار با جعفر و انقی در میان شکستند و بطلان بخود
 گفتند و بن سبک نفس شناسد و مکرار ای انکار من فضایل حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه برسد و شکلی برآید
 و را که من او را فرودم از آن را بکشت گفت صیبت و شتم و کفن در پوشیدم و پیش روی رفتم گفت یزدت
 باز و یک نفتم و عمر بن عبد پیش روی بود چون عمر را دیدم دلم خوش شد و یکبار گفت نزد یکت رسیدم
 تا نزد یک که مرا نوی من ترا نوی و می پرسد او نوی خطو زمین و گفت بخدای که با من است نوی و اگر
 ترا باز دارم گفت حاجت گفت حالت که خطا بر خود کرده گفتم که رسول تو در میان ملک است که فلان ترا میخواهد
 گفت باشد که درین غیبت سوال کند از فضایل امیرالمومنین علیه السلام پس گفتم که ممکن بود که اگر من فرودم از آن و
 صیبت و شتم و کفن و پوشیدم و اندک زده بود و دست شکست لا حول و لا قوة الا بالله یا سلیمان چند حدیث
 روایت میکنی در فضایل علی علیه السلام گفتم اینکه گفت تا چند گفتم و در آن را بازاده گفت ای سلیمان و الله که با
 کوم در فضایل علی غری که جمله آن احادیث را فراموش کنی گفتم خرد و گفت بدان که من از منی است
 میگویم و در شتر میگردیدم تا بعضی از شتر را رسیدم و رسید رفتم و پیش امام رسیدم و غری از فضایل امیرالمومنین
 صلوات الله علیه گفتم تو از کدام حاجی گفتم از اهل کوفه گفت عربی با موله گفتم عرب را حاجت چیست میگویند
 زنند و ملت کرد و برادر یکی امام مسجد حاجی و میگوید یکی خورشید شخصی همراه من کرد و شخصی را بر جان
 امام بر دیوار کردید امام بر زمین آمد و گفت شتر و حاجت را بمن بگویم بخدا که او حاجت مرا داد و بجز شتر نماند و اگر
 خدا و پهلای و دوست میداری که من حدیثی از فضایل امیرالمومنین علیه السلام گفتم و من از آن فارغ نشدم

گفت ای عزیز از کدام نومی گفت از اهل کوفه گفت عربی با من بودم که می خواهم در مسجد
 ای جوان چشم درویش کنی و این را بنویسم که در آنجا هست که در آنجا گفت فردا بگذرد من مسجد
 برادرایی که او بعضی علی ابن ایطار است گفت شب بر من در آید چون صبح شد بر خواهم دید
 مسجد رفتیم که او عده داده بود و در صحنی با من بودم که شخصی در بطیوی من شده بود و ستاری بر روی خود
 گذاشته چون خواست که بر کعبه رود ستاره در رویی افتاد و نظر در روی کردم سرش را بر خاک نهاد
 و پیش من روی خاک افتاد و می گفت که در نماز چه میخواند چون سلام باز دادم که می دانی بر تو این چیست که روی
 می نهد گریست و گفت نظر در آنجا نه کن چون نظر کردم گفت باز درون پا چون باز درون رفتم گفت من
 خلدن مسجد بودم و بر روی باطله نماز را با سزاوارترین میگویم میان ما یک نماز و قیامت و روز جمعه چهار بار
 بارانفاقا از مسجد میروم آن اسم و کبریا که کانی کردم که می بینی بخواب رفتم و میگویم که پیش من رسول الله و اهل بیت
 صلوات الله علیه ایضا بودند و ما حسن و امام حسین علیهما السلام بر سر من ایستاده بودند و ما حسین
 علیهما السلام بر سر من ایستاده بودند و ما حسین علیهما السلام را کاسه بر دستش بود رسول الله فرمود حسین
 و آتش بخفت آتش را در فرمود که جماعت را نیز آتش و این نیز آتش و آتش را فرمود که این را نیز که در کاف
 یکبار زده است آتش گفت چون آتش دیدم که او را بار بار بر سر من میزد و ما را بر سر من میزد میان ما یک نماز و قیامت
 و او در چهار بار کافه انحراف بر گفت گفت که ای طغیانی لعنت خدای بر تو باد ای پلید تو کشتی
 میگوی که او را منست و من از دومی و او را پدر منست و منم که انحراف است این را بسوی من انداخت
 و پی از دومی فرمود که تو کفایت خدایت را چه نکرده از نعمت و انحال از خواب بیدار شدیم و در دیکم
 روی خاک بود و آتش گفت این خدیت پیش تو هست گفت ای سلمان و دشمنی علی
 ایمانست و دشمنی علی کفر است و علی علیه السلام دوست دارد الامور من دشمن نهاده الامانی و دوست
 این را چه است و گفت و بال علی صلوات بر علم و مقام دشمنی بود و این را از رو بگفت و بعد از آن

روایت کند ابو جعفر محمد الدوبی بنی بختیاری در سال چهار صد و یکم از جهت طوایف اندر آمد و یکصد نفر از ایشان
 سیدانی قتل می نمودند و بقیه را در میان سیدان و اعیان و اشراف می کشیدند و در میان مردم می کشیدند و در میان اعیان و اشراف
 بسیار بود و در نزدیکی دولت و وفات در وی را حاضرند و در وی خود خستند که او را جعفر و فانی می کشیدند
 گفت بعد از وفات من کتابهای مرا بنویس و بقیه را بفرست و درین خبری نوشته و بعد از آن که بای
 او را میفرستند طوایف کوی که من رفتم و چهار کتاب از کتابهای او که در باب تعریف خواب بود به هم جعفر و فانی گفت
 بیشین که با تو حکایتی گویم که در آنوقت سید تو داخل نام دارد و اینجا است که در این قتل بود که من خبری می
 در محل باب البصره می شنیدم که او را عبداللہ محدث می کشند و مردم از اجتماع حدیث کردند و منی با آن رفتم
 و احادیث از وی می شنیدم تا هرگاه حدیثی و فضایل امیرالمؤمنین علیهم السلام یافتی و در او یان او طعن کردی یا کردی
 و فضیلت فاطمه زهرا علیها السلام حدیثی و انقض شد آن خارجی در الطعن کرد و سخنان بی ادبانه گفت
 گفت چه فایده دارد این احادیث و در باب او و ثواب او را بابت می کشند که او مکتوب خلیفه میکرد و دیگر سخنانی
 گفته بود پس تا آنکه یک گفت رفتم خود که این حدیثی ندارد و خارجی است پتانتر که آن کم گفت است
 گفتی پیش من مردم که این گواه و دلالت از زبان این گفت من بشنیدم در خواب دیدم که کوپاد مسجد جامع مردم و امامان
 حلاوت و علیه نزد دیدم که بر بالاغ معری توارست و مسجد طایع میفرماید نگاه کردم دیدم که ابو عبداللہ خارجی
 می آید گفت من خط امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کردن و لا غیرند چون نزدیک آن حضرت رسید جوی چشم داشت
 می زد که آن ملعون چرا او را فاطمه را بد میگوئی او و من چشم نهاد گفت او را که کردی در آن حال سید شریف
 و بار حق آمدیم بر دهان ملعون که بنم جان چیست فرماید می شنیدم که از آن خانه می آید و شوقی محرم دانست
 رفتم دیدم که دست چشم نهاده فرماید و گفتیم این چیست گفت علی بن سبطالب علیه السلام را که کرد
 و پنجم من دیدم که گفت گفتیم پادشاهین عقاب و بر کرد و زبان و آری مکن گفت که من ازین درنگ کردم
 و از چپم دیگر نشکرده بود و از آن گشت چند گفتم تا بهشت رفتم فرماید بگوید و در روز خیم طویح و چپم

بیست و شش مرتبه از دینی که داشت و از بیست و نه مرتبه از دین برده است و اینست که برادر خوانده کم
 فقطع و ابرای قوم المذنبین علیهم السلام و از آنکه آن حضرت علیه السلام معجزه نور و رسم دعا است که عثمان بن عفان شیبانی که ^{۱۲۰} ^{مطلب}
 علم و خانه پدری آنم و غم بهره کردم و در آنجا رفتم بنزد محمد بن عباد صاحب عابدان که رفتم و دینی عریض و از بلاد
 آنجا تمییز علم که رفتم از کجایی که رفتم از مسکنان گفت از شهر خوانج که رفتم از خارجی میروم بیرون بی آدمی که کسی علم
 و این گفت خبر دهم تا از حدیث بگویم که چون بیاید خود دینی این را از حدیثی گفت و اسمایر بود متعبد و
 ثواب دهم که او را و فاسدین و او را دفن کردند و او را جثه کرده حساب و میزان و مرا طه که را نیند گفت
 یحیی بن جوح کوثر رسیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر کنار حوض نشسته و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما
 و در آنرا آب میسند من پیش رفتم و آن طلب کردم بچکام مرا آب نداده بگریتم و رفتم یا رسول الله من فرمودم
 و از شیعه امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که دست بکوی امام عباسی که تو شخصی هست که امیر المومنین با علیهم
 و سر میگوید و تو او را منع نمیکنی یا رسول الله من دینی ضعیف و ناتوانم و قدرت آن ندارم و او از آن زمان
 حرکت دینی بمن داد و گفت برود و او را بکش من کار دستم و رفتم و او بر غزوه خانه خفته بود و او را کشتم و بعد
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتم و رفتم یا رسول الله او را کشتم و ایک کار خون آلوده فرمود که کار داده
 و او را نگاه فرمود با امام حسن علیه السلام که او را آب میسند مرا آب داد میسندم که آب خوردم باز پس میسندم
 ترسان و لرزان بنابر منقول شتم چون صبح شد فریاد برآمد از آنجا که پرسیدم و ز جابره گفت غللی را و جابره
 خواب کشیده اند و حال جابره را بدید و بسیار گمانه میگردانیدم من نزد امیر رفتم و رفتم آن بی گناهان این گناهیست که
 من کرده ام گفت چه میگوئی من واقعه که رفتم از حدیث ترا ضایعاً جزای خردم و تو دانی که بی گناهانند
 و این را دینی را و اینست که او را بر خراسان را فرود دادند که تهمت نهاد امیر او و بر سلطان
 برسد ابو عبد الله بن علی بن عبد الله العلوی المعروف به نویت گفت او را میسند سلطان محمود بگلیان

[illegible]

پس سر آنکه بد گفت اگر خواهم این مایه کوکبه را در دهانم بگذارم و در میان این درازی و کوهها و دایرهها اگر خواهم
 که بر سینه معاویة بنتم تو اتم را بر روی دهانم بگذارم و در دهانم بگذارم و در دهانم بگذارم و در دهانم بگذارم
 تو اتم را با بندگان شایسته حقیق بر پیشانی میگیرم و در عقیقت عباد مکرمون را بایستفوی و بهم با دره یغیون و قیامت
 برای عقیقت در عاقبت حیات حالمان و دیگر فرمود و یک کلام مجید که تعجیل کنید در امور که در روز شمار شما را نشان
 خواهم کرد که فلا تعجل علیهم انما آتاهم غذا و ان یفرحوا فی ما اصابهم من فضلنا علیکم معجزه است بشویم روایت کنند و بن فرمود
 و بعضی از اصحاب محمد بن ابی بکر که وقتی امام حسن بن علی علیهما السلام بخورشید و میل انار و شست از حضرت
 امیر المومنین علیه السلام انار طلیه حضرت پیش تنون و خست مسجد شد و دست مبارک بجای شست و چربی
 که ما فهم کردیم فی الحال شامی سبز از آن سترن پروان آمد و چهار انار زیاده بود و حضرت دو انار با امام حسن و کرمی
 با امام حسین علیهما السلام داد و فرمود که این از ثمر نیست است کلم با امام المومنین تو قدرت برین داری فرمود که نه
 من قسیم جنت و انارم و خدا بشارت برود و انفرمان من کرده معجزه است بشویم روایت کنند عبد الله بن عبد الجبار و او
 از پدر خود و او از حضرت صادق علیه السلام و او از پدران عظام خود امام حسن علیهم السلام که آنحضرت فرمود که روزی
 باید زرد کوار صلوات الله علیه بودم و در پای خست انار خشک شده قومی از دوستان و قومی دیگر از دشمنان حاضر
 شدند امیر المومنین علیه السلام فرمود که من از درختان استی نیامم که ممان فایز کینه و دشمنان نه فرمودند که
 ابرار که نظر کنید باین خست انار چنین بنگاه کردند و بداند که آب عروق می برود پس از آن سبزه و انار بر آورد
 و رفت سواد آنحضرت فرمود که کینه و بخورید ممان که دست انداز میگردند شامی است می آمد دایان و دیگران
 نبودند دست پیش میگردند شامی است و خست با درخت است و انان بر سر بر سر بندند که جویست که چنان
 فرمود که چون من باده نامی هست است و کسان از آن خوردند و دشمنان از آن پی چیده و خست سبزه است
 روایت کنند ابو الزبیر جابر بن عبد الله انصاری رضوان الله علیه که او گفت که روزی من و بعضی دیگر در خدمت
 حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بر من فرمود که انار بر من زار این درخت و دو کعبه نماز گزارم و از حضرت

انکه

بود آنحضرت و نیز ازین بنام مشغول شدیم و در هر روز آنحضرت رکوع و سجود میفرمود و حضرت نیز
آنحضرت رکوع و سجود میکند و ما متحرمانیم و چون از نماز فارغ میشد فرمود که اللهم صل علی محمد و آل محمد
کن خدای چوینت میگفت آمین این بعد از آن فرمود که اللهم صل علی تبعه محمد و تبعه آل محمد بر کبای چوینت
آمین پس از آن فرمود که اللهم اتقن مبعضی محمد و آل محمد و مبعضی تبعه آل محمد حدیث ازین روایت
این آمین و بعد از آن است که میباید آن عمل میباید معجزه است که روایت کند عمارت بن اعرج
که روزی در خدمت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه با تو میرفتم بدختری رسیدیم که از خشکی پوست از رفته
بود و چون خشک ماند و شک مبارک بر انداخت زود فرمود که بر شو بفراوان خدایتجا و میوه خود بر من الحال
سرسبز شد و او دوبار آورد و انداخت از بهشت میچند و میزدید من او را دیدم و او را دیدم و او را دیدم
و یکبار اندم دیدم همان سبز و فرم بود و او را دیدم و او را دیدم و او را دیدم و او را دیدم
صلوات الله علیه و در کوفه بر من فرمود و خطبه میفرمود ما گاه فری افتاد و مرزادیه از رویای مسجده آنحضرت فرمود که خا
قبر بر و درین بن آن چه بود بر آن سنگ او را بار قبر چون آمد ماری و یکو صورت است که در او را در او را
چپ او چپت فزود آنحضرت جد بر مراد و دو مان بر کوشش امیر المومنین صلوات الله علیه نهاد و سخنان شری
گفت و در کوفه او را در کوفه که گفت تا بان سنگ به رفت و آنحضرت بعد از آنکه بسیار کربست و فرمود عجب
رسبت که این بار بار سوال الله علی الله علیه و اله بجهت کرده بوده بر خلافت و دعاست من عهد و پیمان بود
و بر جاست و سنگینه و در مقام فرماست و بعضی از آدمیان و رند عجب شکلی و ما فرمائی اند معجزه است
هم عمارت اعرج روایت کند که امیر المومنین صلوات الله علیه بر من فرمود و خطبه میخواند که ما گاه افی و در آن
در مسجد که این زمان باب الفیل میگویند و در خدمت امیر المومنین صلوات الله علیه از باب الفیل میگفت و او
از ملک نبی امیر فیل بود و نسج میبند تا بان نام میبند فرغی از آن من بود که این معجزه را پیش
امیر المومنین افی امیر شتر را که بود و بعد از آن که خلق از بر میچند و او می آمد تا بر من پادشاه شتر را که بود

در آن بگوشت آنچه بنیاد سخنی چند گفت اگر فرو آمده و رفت چون باب الثعالب رسید اثر او منقطع شد
 از آن بر موهه حل کردند و نشان بر سر نگاه فرمود این ماری لولست بر من دین صحت آمد بود این سدا
 بنزد که بنزد و صورت آن برین وجه است که در میان من فرزند بی بهره سیه از یکدیگر میزد و داشت دین جهت که در نزد
 فرشته بود چند فرزند داشت بر سر تقسیم مرث و میان این اختلاف فزاع بهره سیه بعضی میگفت که این چند فرزند
 او را بعد و تعد مرث باید داد تو را که مگر و اید مرث یک شخص هم حال رجوع بجهت شاه ولایت ناه که در حضرت
 که برگاه است شخص خواب کران باشد بگوید اینچنین که همان سر پاشد با فی در خواب باشد زیاده از یک شخص که
 یکبار سید از نو یک شخص است و در انصورت تعد و مرث می باید داد و بر صورت هر یک سید از نو یک شخص است
 مرث یک شخص باید داد چنانکه من و می رسلم بر انس و جن و میان جناب خدومی بود و خواستار بگوشت از برای
 شخص آن حکم آمد بود ما بن شکل و فضل و معجزات نمود و او فضل از شاد و از است معجزه است و او است کند
 سیفان نورانی از حضرت صادق علیه السلام از حضرت باقر که رسول الله صلی الله علیه و آله پیش رفته است
 با او بود پس بر مبنی فیت و خواب کرد ماری پیاده و بر شکم آنحضرت نشست عاینه آن بدتر سید که فرستاد طلب
 او بر چون او بر مایه خواست که باز درون رود و در جهت مردوی و می باید کرد و در عذر انچه با او نیز این معجزه کرد
 او سید حاضر بود گفت کسی طلب امر المؤمنین صلوات الله علیه فرستاد و فرستادند آنحضرت ترفیع او و در ماری است
 بر روی سید کرد پس چند نوبت طواف می نمود و باز از او بهای انچه فیت حضرت کل علی الله علیه و آله
 سید فرمود که ما علم کرد تو بر خانه عاینه کم بود این عجب نمود گفت ماری کل الله و اطلب کرد و ما را باز گفت با
 رسول الله صلی الله علیه و آله می سجده کن بر من خشم کرد و پیش روی تو غار بر این شفاعت کند آنحضرت فرمود
 که با علی دعا کن تا من این کوبم آنحضرت دعا کرد و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میگفت و بعد دعا می داد و یک مردی او را
 می آمد تا او فیت که با ماری می تمام شد نگاه غل اقبال پسر و از کربانی برداد حضرت رسول فرمود جدا نند که
 گفتنی با رسول الله صلی الله علیه و آله که او گفت که فداک الله ماری هم و فیت معجزه است حارث احمد مدنی

ما پسین کرد و حواله کویار شد و ماند جوهره کوید با خود گفتیم که نظیر ما به بنیم که سر کجایم نه از رفت و ما رفتیم
 تا اقلب فرود رفتیم یکم و از خود که ما پسین کرد اما ستیده مصطفی و اندو بعد ازین از زمین پل برود
 رفتیم ابر المومنین صلوات الله علیه از دل دل دره - ما که از زمین را از خود و دل دل رفتند و ازین امر که دانا که
 انگاه بانک و قامت گفت چون فزع شد آوازی شنیدم مثل آواز ره که غری بن نیزند بخت بدیم
 که ما رست سجای پسین شد و در سینه و ابر المومنین ما پسین کرد و من نیز که ارم چون فزع شدیم
 اقلب غروب کرد و فی الحال ما یک شد و سنا کان ظاهر شد و بعد از ان شام و خن کنادیم گفتیم که ما
 و دومی محمدی سخن در که خلف این سکوی که راه است و هکست و معجزه سببی در جماعتی از هکست روایت
 کنند از حضرت باقر علیه السلام که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را که در کنار کعبه نشسته
 و نزدیک بود که اقلب غروب کند ابر المومنین علیه السلام با ما نماز کرد و بعد از ان حضرت پدید آمدند فرمودند
 نماز پسین کرده گفت با ما که آمده ام آنحضرت فرمود که با خدا یا علی و طاعت رسول تو بود اقلب کرد
 تا او نماز را داد و ابر المومنین را گفت که ان رکنیت با ما کرد و چنان کرد اقلب بوقت پسین آمد
 تا ابر المومنین نماز کرد و بعد از ان غروب نمود معجزه سببی و تحسین روایت کنند عبدالله بن مسعود رضی الله عنه که در
 خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که ابر المومنین صلوات الله علیه بیاید فرمود که یا ابر المومنین منجایی که
 که است تو نزد خدا بنیام فرمود علی با رسول الله ما و در دم فدایتو باد آنحضرت فرمود که فردا پیش اقلب شود
 تا با و سخن گوید بر فرمان خدای غروب جل روزی دیگر چون حضرت رسول ص نماز صبح کرد و دست ابر المومنین
 علیه السلام را گرفته بدون فترت و انکه انتظار کشید تا اقلب طلوع شد آنحضرت با ابر المومنین گفت بخیر و با ما
 گفت که که او ما و است که با و سخن گوید پس ابر المومنین صلوات الله علیه برخواست و فرمود که استمعت علی بن ابی طالب
 و بر کانه ای فریاده خدای و امی مطیع فرمان بردار و اقلب با و از در آمد و گفت علیک السلام و حیرت
 و بر کانه ای بنیام او و یا امی خرد و لیا و معنی چند گفت که صبح کنشی نشیده بود و در او آمده اند که معنی

گفت ان جاده حاکم لایم حد است و راه پاکد در اینجا پدید می آید و حاکم می آمدند با حنی و انحضرت
 برایشان می بردند و چهار خود را دادند که ما را از کار و کفایت کرده یعنی بوداکنند و ما را از دافعت
 رود بزم المومنین صلوات الله علیه و انرا بر البین دادند و تعلیم نمودن این تعلیم کرده انحضرت را پروردگار فرستاده چون
 در حضرت رسول صلی الله علیه و آله انحضرت فرمود که ز شمارا گفته بودم که دو سال بسیدید و پنج شنبه میگوید که
 بودید چه خبر با او گفته بود بزرگوار گفته یا رسول الله ما بر علی ترسیم معجزه هستی ششم روایت کند از فضل و ادب حضرت
 صادق علیه السلام که مالک شهر رضی الله عنه گفت که نفس من بمن و غنمه میداد که یا قوت تو بیشتر باشد یا تو
 امیر المومنین صلوات الله علیه بزم و خاطر من خطر کرد و در انحال امیر المومنین و دلالت بر انحضرت تا نزد منی الکلام
 جبر می رسید و او را از زمین بر گرفته بر هوا انداخت چون فرو دادند او را از زمین که باید بعد از ان فرمود که ای مالک
 در دل توجه آمد و او را از ان حال مطلع گردانید من گفتم که یا امیر المومنین صلوات الله علیه خدا بی تو نبود که تو خود
 معجزه از زبانی من برسی و نه سیم عبدالدین احمد بن جبل روایت کند از جابر بن عبد الله انصاری رضوان الله علیه
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز خیر بابت یا امیر المومنین صلوات الله علیه و او برود و عا کرد امیر المومنین علیه السلام
 انما است و قوم گفتند که آینه رو با امیر المومنین چون در حصار رسید مبارک است در بر و وفات صدیقی شد
 و بهای می سر برد و تا شصت کام نهند و بفاد و رو شجاع حاضر شدند و فوالتنند از زمین ابراجا بنشیند
 معجزه چشم عبدالدین احمد روایت کند که امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که در خرا گندم و سر خود خسته چهره
 جانکه بدم چون ضایعاً و انحراف اند را بر روی دست گرفتم و زیر آب نهادم و در گذرستم ختم ماحلین
 نمائند ششمی گفت واکه یا امیر المومنین صبح کرانی کرد و دست تو کم حکم سیری دست و دست من که در میان
 می توانید معجزه چشم من سبیلان تو می روایت کند از زبانی من و او را حنی سخن گفت و فوالتنند از زمین
 که او گفت که چون امیر المومنین صلوات الله علیه که مجدد و صغیر رسید بنی فرموده که انرا صد و یک گفت و صد شجاع
 بودند از آن روز جزوئی مالک شهر گفت ما مولا می بای فرمودیم که نه نیست فدا با دانی امیر المومنین
 الله علیه و آله که صدای غوغا را از آن روز متع که سخن ترا حدیث شد و منم ترا مسکه هر روز از رخت

حاجی بر از باغوت گفت جیت از قول حضرت پیر...
 رسیدت بهناد و...
 بچونفرد فرمود که سنگ بر که یکم و در بر این است چند قوت تو احسم در سبب بریم و سر...
 و شندار بر همان شست و فرو طالب طالب مونا علم طیتو تا تو نه تنها و نا حاجا بونا بود تا بر خونا این این مار العاقل
 ریحی و نارون این بهار البرانی بر خواند پس سبک کرد و ان سنگ بر روی دست آورد و در
 در ریخت مالک گفت ای طایفه از عقل و سر و زار برت چنانچه ندکند از ان خودیم و بر و شیم و در
 بر چند نهاد و فرمود ما بر گیرند و از اینجا کوچ کردیم باره راه رفتیم فرمود که از سنگی کشید که بر و و و ان چند سبک شدیم
 و جندان امر ختم یافت و کمان آن بود که انحراف است و آب بخواند نظر کردیم در ان پایان صومعه بود و در
 در اینجا منزل شست نزدیک می رفتیم و آب دیدیم ابر و نالش افتاده بروی از بری کفتم ای سبب نزد
 سبب است که باید بی گفت نزد ما هست اما زاده دور می آیم و خورش سکتم کفتم اگر اندکی باید بی که باید
 صاحب خود بریم سنگی را که با گفت و این سبب صاحب خود برید برویم چون نظر حضرت امیر المومنین جلوات علیه
 بروی افاد فرمود که این نمونه سبب است گفت می این است که ما در و انداده است و کس نیست سحر خدا بقا
 تو این از کی هستی که در این سبب گفت از پیش حضرت حق گفت تمام کن تا تمام کنم که در برای تو انحضرت فرمود
 که بنویسی ای نمونه گفت نام چند کتاب خود می چه بود فرمود که نام آن حواء و ان نه از پیش است و سبب و
 و می از ان خورده اند من افتاده حیاتم از ان آن خودم را بگفت و در جلد کتاب بنجل چنین یافتیم و می که می
 که در انجا کیت محمد رسول است و تو و می محمدی و از اینجا کوچ کردند و را سبب در خدمت امیر المومنین جلوات علیه
 علیه حضرت هفصل و عابدین فرود آمدند ان آغاز حکایت اول یکم از ان که امیر المومنین علیه السلام شنید
 ان را سبب بود انحضرت است و فرمود که از مع من چند مرد با کس باشد و قیامت ادا و است دارد سبب ما
 باشد و در در شجره و فنی من باشد و نیست بطریق دیگر ان معجزه را و است کرده اند و در اگر کس است
 و در که تو دوم ان حاکم خواند الله علیه و کون و چون بر المومنین جلوات علیه السلام حکایت کرده بود گفت که که که

سبب سبب

خبر رسد که برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد
 و در این راه برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد
 از این راه برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد
 این صواب است و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد
 رضوان الله علیه و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد
 فرموده بودی و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد
 ابتدا کند شما را که در این راه برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد
 اندکی برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد
 در این راه برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد
 که حضرت صادق علیه السلام فرمود که عابد گفت نفوس خود که شخصی سیدان که بجانب دشمن
 ما در این راه برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که عابد گفت نفوس خود که شخصی سیدان که بجانب دشمن
 که گفت آمد بخیر است و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد
 این شهر را که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که عابد گفت نفوس خود که شخصی سیدان که بجانب دشمن
 از تو پرسیدم که عابد گفت نفوس خود که شخصی سیدان که بجانب دشمن علی بن ابی طالب
 بود که آنکه گفت بودی و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد
 و فرمود که بوی که در این راه برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد
 خانه را که در این راه برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد
 علی حرکت کردی و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد و اگر در این راه برسد

در این شهر با وی چشم چنان بسته که آنکه تا آنجا می آید ایستاده بماند و هر که از آنجا می گذشت
 بن عبد الملک بود بر سر دروازه ای از المومنین تا آنکه می گفت و گاه
 در وی نقل داد و گفت که آنکه میگوید علی ما دیکه ویر نه از وی علی ما چون از وی بخوابد من سبب
 از این جهت من رفتمی رسول الله را این سبب دیدم که او حاجت من را در وی و کجاست مسجد نشسته بود
 در آن حال خواب بر وی غلبه کرد و بدید که حضرت رسول علی علیه السلام از شکم ملکفی از بجا برودن مدح
 بر وی ایستاد بر سر دروازه که بر حضرت تا آنکه می گفت چشم او گشوده از من بر افتاد و جان مالک و فرج مدح
 نیجاست روایت کند از حسین بن عبدالرحمان التمار که او روایت کند از قریشی و او از دیگری هم از قریش که او
 گفت که در زمان عمر خطاب که کسان قلع و یسطه را از بختش خنجر نهاده تا غنای که اهل مدینه بفقار
 آمدند و هر روز زیاد می شد تا مردم مدینه غم آن کردند که نواختن ثقل کنند و از مدینه بیرون آیند آخر فرار دادند که
 امیر المومنین صلوات الله علیه بر دند و هر چه معلقت حضرت باشد عمل نمایند و احوال غم کردند فرمود که کسی
 از اصحاب رسول الله نزد من ناید چون حاضر شدند که کسی از میان بر کرد و این نزد ایشان خود داشت
 نوید که از عقب این مقرر فرمود سلمان و او در حمار و منفذ او را در پیش همه که اگر اهل مدینه بیرون
 چنان بقتل رسیدند امیر المومنین صلوات الله علیه پای مبارک بر زمین زد و سه بار فرمود مالک مالک یعنی
 چه بوده است ترا فی الحال زلزله ساکن شده و مردم باز گشتند بخواب و حضرت فرمود که رسول صلی الله علیه و آله
 و از این فرموده منفرجه است روایت کند علی بن سیم التمار که از شیوخ خود که امیر المومنین صلوات الله علیه
 یعنی از اصحاب خود و مرسله گفته اند و بدید شخصی گفت با امیر المومنین پدر و مادر من فدایتان باد من بنحرم
 و مردم ازین بجهت که دست دشمنان توبه شده و دست تو از آن کوتاه و اینان آنچه خواهند کردند و از دست
 بر میشت باشند فرمود که تو خیال میکنی که ما دنیا را خواهیم و ما نمیدانیم بلکه با جبار گذشتیم پس دست مبارک دراز کرد
 و بر پیشانی ریزه را گرفت و دست و دست را گرفت و فرمود به این که این چه حضرت گفت این جواب است

و جانب نفاق گفت اگر ایل می‌بودیم به بی‌بازاری می‌رفتیم و با او می‌دادیم و از او می‌گرفتیم
 پس خست و دیگر مایه شکست این سینه معجزه نجات دهیم حسن غیری گوید که امیر المومنین علیه السلام روزی از
 بیرون فرمود و جانب کربستان رفت و جماعتی از عقب آنحضرت می‌رفتند تا کربستان رسیدند و من در آنوقت
 که در آن بودم و خطی بسیاری انجام جمع شده بودند آنحضرت بتأذین خطی بر آن زمین بکشتید و بر خط دست
 طهارت را بنیاید و آنرا دیدند باز آن دیوار را بجای خود نهاد و انگشت بزرگین را بر بالای انگشت
 فوت کردند از زمین زدند و بعد از آن در جهت فرمود و بنیاید و بعد از آن بکشد از زمین بر خند کند و آنرا
 از آن و تا بر فرمی ظاهر شد این خبر را آنحضرت رسید فرمود که کوفه زلفان است هر کجا از کتب می‌برد و معجزه نجات
 روایت کند بر ابرام بن محمد الشوی که امیر المومنین علیه السلام خواست که مالی چند بفرستد و فرستادگی از
 اصحاب آنحضرت این احوال را معلوم کردند و خود گفت که من بخدمت می‌روم و گویم که این مال را من بستم
 کن تا بفرستد و من چون مال را بستم که راه بگو چه پیش کردم و مال را ببرم و از برای خود خط کنم و انگاه بفرستد
 و بخدمت امیر المومنین علیه السلام آید و گفت شنیدم که مالی چند بفرستد و فرستی فرمود که علی نقی بن ابرام و ابی
 مقبر برسانم و آنچه دیگر خواهی داد من ده که تو امانت و امیدانی آنحضرت فرمود اگر راه بگو چه پیش کنی
 و نزد می‌اد و مفضل شده و بیرون آید معجزه نجات دهیم روایت کند ابو میسر زین و ابو عبدی که در
 کوفه رفت بعد از آنکه حجاج چون سجد طایع درآمد محمد باس خدای را بنیاید و فرمود که دوباره از آن
 ظالم خالی کرده بود و شخصی را کشته بود با و در سخن بود و نزد می‌رفت و می‌گفت بوی محبت خوشم
 احادیث و مواظبت بکلفت و مردم می‌نزدند و من نشسته بودم تا بنیاید و در میان می‌نزد و کس تا من نفهم می‌ن
 ایل بهره ام و بطلب علم اتمام و می‌خواهی که از تو خبری فرا گیرم که بزرگواران به نام فرمود که ای ایل بهره عرب
 مردم بر خدا است و رسول می‌داند و من و در مسلمانان و شکستن عبد و همان و خلعت حتی بر اینها ظاهر شد
 از شما بود و امیر المومنین علیه السلام که در آن مکان بر لبه حضرت رسول الله و سید او می‌نماید و خدا را

پس حق بسیاری بر شما حجت و بریدید و صلاحت برایت برزید و او که بر کون
خاموشی اختیار کرد در سخن خود فارغ شد گفت ای شیخ این بعد را علی العین بسیاری کردی و در میان
این مومن نه باشد خدا بندگان تو را بدین خود فرمود تا منی از مصلحت منزه شد گفت تو از کدام دین گفتی از پی
گفت و جواب داد پیش خود طایفه در می یابن کرد گفت و الله من جزو پیغمتر از خبری که چشم تو بدان روشن شود و
وقت بصیرت تو گردد و ایمان تو بپذیرد و گفت برخیز و خود نیز برخیز و دست من گرفته بخانه خود برو و اگر
و میافت بجای آورد چون از آن خانه شدم گفتم من از امر المؤمنین علو الله و سلامه علیه شنیدم که میگوید
که علوم انبیاء کتاب در آید نگاه محیفه هر من آورد و آنچه در اینجا نوشته بود بر من خواند که هر چه بنی السلام بدانی
گوید که از روزگار یا سر را شهید کردند و در صغیر و بختی بود من بکینه بران بل و هشتم و نظر عبرت بردم بکاشتم
که مردم چگونه حرب میکنند بعضی استاده بودند تا آسایش کنند و بعضی که جنگ بودند و درم افاده بودند و جنگ
شمر نیز بهم می رسیدند و شبیه همان میشدند و در کارهای خود و در راه گرفته بودند و لشکر بران بران
علیه کرده و چهار پادمان نیز برین حال داشتند چنانچه با چهار پادمان میجاسدند و پس می آمدند و فرود می افتد و
شهر می کشیدند و مبارزان با حامی پدران می کشند و قابل و عساکر بر پیش می روند و در آن برشته اند
و در میان صف تا او از مبارزه و در آن راه حرب خویش می کشد و در آن پنهانی که در فضل جا آمده از قرآن
می خواند و فضل خود را بر سر بران می کشد و در آن که در آب و در درج و در آن پنهان را در آن پنهان
که یکی از اصحاب پیش آید و پیش برود و حمله کرده و نظر سوی آسمان کرده با خود گفت که این برادر بر کون است
و می آید و در سترین حلقه است و فرود می آید و بر کون تو و ما و عالم را با خود می برد و بار می دهنده مسلمانان را
و برین و در آن تفکرت کتاب منزل و حکام و عالم را بر همه نام و این نامها فان او را قبول بکنند و انکار نمی کنند
و او از آن خدمت و در میان او است از آن است رحمت خدایا بهر که خواهد و با خود
با خبری از خدمت که در لاهی مانا است مانا سخنانی مانا شنیدم و در آن پنهانی مانا که در آن پنهانی مانا

را با او کردند و از یکدیگر و کوفت که در آنجا بود و چون گفت که و حایم بنور با فرسیده بود که باز نگرفت
 من آنقدر که در حضرت میرم و بین راضیات علیه را دیدم چون فرد شب بدو فرستاد ظاهره مادی بود
 فرمود که ای پسر چه خرج و خرجه کرده حتی سحایه که دوست میدارد که من آنرا بچنین بهشت بردن است
 آنچه از خدای طلب کرد پس رفتن از عقب می روایند هم مقام مار من که نگاه بقدر میلی انگاه از دل
 خود آمد و سجده کرد بعد از آن دست مبارک بدعا برد و در زیر لب چیزی می گفت که نگاه پاره ابری در میان
 پدید آمد و مانند شتر مرغ برآه می رفت تا بر سر کربان ماسیه افکند و آبی از خود میرخت چنانکه از دهان شتر
 ریزد که از آن آب شربت می بردیم و می پیماییم و می پیماییم و می پیماییم و می پیماییم و می پیماییم
 چنانکه اول بود و معجزه می بخشید و ما بکنند عام بن شریک از ابو البختری داد از حضرت صادق علیه السلام که فرمود
 که از ما می عظام من رسید که کردی امیر المؤمنین صلوات الله علیه از فضل طلب فرمود تا وضو سازد و نگاه برفت
 اواز داد که امیر المؤمنین این آب بردارد وضو سازد از حضرت چون نگاه کرد ابر تعجب دادید از جواب تعجب که مثل
 کس نبوده و از آب جانب است و می نهاده بر گرفت و وضو خست و باز سجای خود کند پشت و رفت تا نزد
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون از حضرت بردی افتاد فرمود که آنچه ایست که بر روی تو مانند قطرات
 درآید و بدو میگوید که من از فضل آب جو شستم تا وضو سازم و آن قدر تمام ما بگفت از آن نف و ابر بنی حضرت
 فرمود که آن ناف میل بود علیه السلام و آن ابر بنی از پشت او و بود و علت آن آب از پشت بود و علتی از
 سرق و ثقی از مغرب و در میل علیه السلام می آمد و گفت که حتی سحایه دعا سازند و امیر المؤمنین صلوات
 علیه فرمود چون فضل طایف بود بخوانم که اواز برای آب بود و بر جل را او کردم که ابر بنی را از پشت آورد و بر سر
 صلوات الله علیه که از جانب می شست و در دستم گفت ای الله و ابی سلام الله یجود طیب الکلام و دیگر گفت
 اللهم بارک لنا فی قضای ما نرجو و نحتاج و شیم که بر سر است که ما مون را طلب کرد و چون رفت گفت من خواهم که غفار
 و حدیث ایشان با می گوئی که من از محمد بن عبد الله شنیدم که او روایت میکرد از امام سید رضی علیه

六

میگردند من نیادم خدمت کا صانع الهی از خود بگویم در زمانی استخاف و دادم و از در جاستخان میگشتند و نور
 صلوات الله علیه بر خود از روی خجسته که با سلمان که نویسنده هستی که بکفته ابو بکر را بگشتی کفم بخدا که اگر او بدان محکم بود
 این کار میکردم چون این شیشه اش ختمش زاده شد پس دست کرد در دوشش را گرفت و بخود باز کشید و بر دست
 که آنجا بود و این قطب این خلقت را که مبینی بر کردن من بچید و نشان استاده نظاره میکردند و از سر منده کی
 یایی من حق و در بخت و در اگشت و مردم صاحب هست بر چند خویشند که اگر اینک سید عاقر کشند ابو بکر
 و قیس بن سعد بن عباده حرز جی را طلب نمود که سید الفل را از کردن او بر آرد نموانست و ایند ان آودند
 نیز عاقر کشند و گفته با بش نرم دآن پیمان بود تا نونفت که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بر خود
 و ایمان بالحق تمام التماس کردند که این بند را بردارد و بگر بخرت کرم خود کار فرموده و دست کرد و در خاله را بگرفت
 و او را پیش خود کشید و در قطب را گرفت و در سر مبارکش چون بوم شد میباشند از سر او پر و کرد مردمان از آن
 حیران ماندند و نگاه فرمود خدای عز و جل تعقل در کم جمعیت را را کنده کند و داد ما را از شما نماند منافقان
 افاق عمل کشند و سبحان سرور شدند الحمد لله علی ذالک معجزه شتفتم روایت کند جمعی لغات این مالک که او
 گفت من و ابو بکر و غیره نزد رسول الله صلی الله علیه و آله نشستیم و در شبی که غایت تاریک بود ما فرمود که
 در خانه امیر المومنین صلوات الله علیه و آله روید و او را طلب کنید بر این ابو بکر بسته بخمی کرده و حضرت برین معجزه
 گفت چیست خبر است گفتیم علی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم گفت برو خانه امیر المومنین روید و او را
 بخواند اجابت فرموده آمد تا نزد آنحضرت رسید فرمود که علی اصحاب را فرود بانجم و دوشش بر تو واضح شد
 بار عمل الله مرا شرم می آید گفت از حق شرم نیاید و است غایت حق سجاده نگاه از حق شرم نمیدارد و فرمود که با عمل
 و دوشش اصحاب باب هشتم آن داب و خانه خود بیرون فرستادم تا شاید بدانم و بدینست باز فافتم علی
 او از داد و نیاز کی حاتم که ای علی بر غیر و سطل تن و غسل که پس سطلی و چه بر او و سطل جی حیران بهاد
 از سطل پس سطلی به فتم و غسل کردم و دستها را تبدیل خواستار تبدیل بر سطل نهادم و بگسل از سطل

در بر محراب قطره لسان بر سر من چید و دامن از ان امید حضرت مومنان و کسب نوح ای بر او سید
 داردی و جزیر خدایت تو بجای آورد آن آب از حوض کثر بود و در حوض و در حوض و در حوض و در حوض
 ازین خرداد و این کلام را بر نگذار فرمود چون معونات حضرت از در حق شجر بر سر است و در حوض و در حوض
 رفت و الحمد لله رب العالمین فصل ششم در ذکر آنچه سید امیر المومنین صلوات الله علیه که مسوح گفته خلافت کردند
 بعضی دیگر از کلمات متفرقه بدانکه چون حضرت سالت پناه علی علیه السلام از دنیا رحلت فرمود امیر المومنین علیه السلام
 و السلام بنحیه و کفین و کار سازی آنحضرت بشغل نمود با جمعی از منشیان و جماعت القاریان بخانه عباد
 خراجی جمع شدند و او چهار بود و گفت ما انصار خدایم باید که کسی را مقدم کند مسوح و انواع این شنیدند گفتند و ما
 از قریش و حضرت مبر علی علیه السلام فرموده که اگر از قریش باشد تا به در تیفقه نبی ساعدت جمع شدند و در
 افتادند در دست و کفین و بار بر سر یکدیگر زدند خلافت خود به بنده کفین و سبحان فضول نه فرموده خدا و رسول و اولاد
 قرار دادند که چند و امیر المومنین علیه السلام که داشت که این خلافت کردند با این بکار بر مکرر باطل و در بر معا
 مخالف فرمود و این جوابی است بر یک وجه و در آنکه آورده اند که چون امیر المومنین علیه السلام جنب حمل
 خارج شدند بعضی این سوال کردند از آنحضرت جواب فرمود که من با بیعت مبر بزرگ صلوات الله علیه حضرت اول
 بانوح نخی علیه السلام از معمران او و لغرم بود و از آنکه پنجاه سال دعوت قدم کرد و سخن او را قبول کردند و بوی ایمان
 بنا کردند و در بیعت مکرر شد و نو که وَمَا أَمْنٌ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ تا با حق سبحاننا جات کرد که با خدا یا و انصرت
 گفته نیست بغیر از نو که قد عار به ای مخلوق یا مفر چون قوم او را فرود کردند و سخن وی شنیدند نه باه بخدا
 بر دو گفت من در دست شما معلوم و توانعام و از آنها بکشت تا او به را بطوفان ملک که چون نوح که شیخ از
 بود نفر گفته شد است این فرمود و این که قوم با فرمای کنند و ما مری نه شده با هم مکرر کرده کس از انصرت
 نکردم تا این اندک منای کشته بنویسند و در پیشم دور محاربه طلحه و بر و معاویه عاویه و امران بودند و لغرم محاربه کردم
 و قوم بر قیقت جدم بر ابراهیم حلیل کردم و نوبت شد که از معمران او و لغرم بود و غلبه الرحمان بود و در دست نه شده

بود و او عزلت اختیار کرد و دست قدم با زمان کنار کرد و از کلام دانه عون من ذلین الله و از نوبت که قدم
 متابعت می کرد و یک بند سیصد غلام زده و دیده می گردید و از نوبت که قدم متابعت می کرد و یک بند سیصد غلام زده و دیده می گردید و از نوبت که قدم متابعت می کرد و یک بند سیصد غلام زده و دیده می گردید
 اخبار که قدم تا وقت آن در آن پس بعد از ششم سیدم با او پیوسته علی السلام موافقت کردم که قدم او موافقت می کردند و نوبت
 می نمودند و با حق مناجات میکرد که مرا قوتی نیست که با این نبراهم چنان بسیار اندویدی کنده نیست و از
 قال لوان لی مکر قوه او ادی الی رکن شدیه که از دست با زمانی این ن ایلی قوتی جایی محلی منجاست که دست
 برانجا زنده پس در ششم جبرم موافقت با جعفر صدیق علی السلام کردم و در زمانی که زینجا با او در مقام فعل است
 بود و آنچه از او شنیده اند زمان و غیر آن بخت بعد از وفات حضرت سالت محمد صبی ستم و جفا از او در شان کشیده
 عبد سکن و بموافقت می بستن چنانکه حضرت صادق علی السلام فرمود که بنور حضرت سالت علی السلام علیه و آله و سلم
 نموده بودند که عبد سکن و با جماع حاجی بودند شمره مادرستان بکسل می بستند و بعد از غروب بکشد و چشم می بست
 فرمودم با موسی بنو علی السلام که از جفا و ستم در عون که بخت در وی بدین نماند تا وقت آن در آن که در او خود شمره
 نمود و دشمنان پاک شدند و ستم موافقت با برون می کردم علی السلام که حل او را گذاشتند و ساری بودند
 و کوسا در پیش نه چنانکه منع این است چنانکه حضرت خود که استند و رعایت می نمودند و بخت برین ضرر بود
 حتم موافقت فرمودم با بهترین پیروان که حضرت سالت بود علی السلام که از ستم و جفا می زدند و چنانکه تاید حاجی
 که قصص آن پیش کردند و بخت ستم را اختیار فرمود که در آنجا توبه است بود پس اگر امر الهیین حلال علی السلام
 زمان مخالفان عزلت اختیار کند و مغمور خواهد بود و در دوم آنکه چون جماعت مخالفان جانب بخت خود گذاشتند
 و مخالفان بخت پرست کردند و بران بخت می شدند اگر این در مقام محاربه و می آمد احوال الهیت و معجزات که
 مادی موافقت کرد مانند حال آنها می شد که در کلاسیه شدند و چه سیم آنکه بخت عالم بود و بخت از ستم است
 که در عودت با جهل معارفه ستم است و چه چهارم آنکه حق را فرموده که عالم با جهل برابر نیست که با ستمی
 بدین علوان الهی و با علوان ستمیان برابر می شود و چون ستم بخت و چه ششم آنکه فرموده حق جل و علاست

خدا را تا جایی که برون قیاس و استدلال از مضمون این بیت عالی رتبت چنان سزاوارست که نگاه جمال بعضی را
 که بصورت علم و دروغ متصف اند در مقام معارف و محاذیه باشند و یا این خطای ملامت کند و بگویم استندتی حاصل
 معاد با اینان چنان باید کرد که از رشته ایشان محفوظ ماند تا برین ترک فرمود و چه ششم آنکه معاویه که بحسب برخی از نویسندگان
 از ان طایفه یعنی مسووح و آنحضرت را و محارب که در بالکل هم از پیشرفت و فراوانی اجتماعت سعادت با سزاوار
 آنحضرت بر مهابت است گذشتند و اجتماعت پذیر هستند این بود و اگر با اینان در آن له و در مقام محارب میبود
 چه مسوود و چه بنفهم اگر آنحضرت و والفقاه میباشید با مسووحی روح جنگ میکردند و چندان نزارند و سبب تحقیر و عالم ظهور
 می آید و دین بالکل بر طرف میباید و جود ترک محارب و دفع مکتب این مفاد و در فرود شد و چه ششم آنکه چون امیر المومنین علی
 علیه السلام از نظر فرمود و کار خلافت دید که قابل و بسیار اند و بر آنحضرت در مقام ضد بنده اگر شروع در آن او میفرمودند
 نصیحت می امیری اختیار میکردند و بدفعی مینمودند و در رشته دین را کم میزدند و بجای میرسید که اصلاح آن ممکن نبود
 تا برین ترک فرمود و چه ششم آنکه حضرت ابی طالب و ابی طالب بود که اگر شروع در خلافت کند ایشان در مخالفت
 دین تحمل کرده اند و سبب یهود و نصاری میگردند و کمال توحید از میان و دمان بر طرف میکردند و مسلمانان منع میبشد پس
 تا در خلافت نفوذ نمودند و دین برقرار ماند و چه ششم آنکه چون ایشان در مقام محارب با امیر المومنین صلوات الله علیه بودند
 اگر مخالفت می نمودند و بنفیر حفظ دین میکردند بخلاف معاویه یعنی که او مطلقاً حفظ دین میکرد و حلال را با حرام
 می آمیزد آن بود که با اینان محارب کرد و با اینان نکرد و چه یازدهم آنکه چون اصحاب در آنوقت متابعت می
 نمودند و بیعت با وی کردند که مودود چند که اینان نیز از آنست ظاهر میبشد که در پس حاکم و در مقام محارب
 و راد می و چه دوازدهم آنکه امیر المومنین علیه السلام نخواست که کار شیعه و بی بالکی بر طرف نشود و بکسی ظاهر
 محبت نمی توانست کرد و خواست که شیعیان او بینه باشند و فرار بودند و خانه حضرت صادق علیه السلام حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله را که آنحضرت فرمود که ای علی تو و شیعیان در سایه عرش حای خود میباشید و تو را
 مردم و غلامان باشند و شمار فرغ نباشد و فری که ایشان این اند و ناک باشند شمار اند و نه خود فرمود این بیت

شماست که آن ائمه پیغمبر ما الحسنى اوليك عنها بعدون لاني بدستني که انما که پيشي گرفته است از برای
 این ن از برای ما پیغمبر ما که سجاد است توفیق طاعت و محبت اهل البيت عليهم السلام کرده که باقی ثابت
 مخصوص اند و در سجده کاشته و این شیعیان پس خود را از حق محروم گردانیده تا اصحاب ائمه از معنی و جان
 تواند بود و جبهه سیه چشم که چون امر المؤمنین صلوات الله علیه شفا و الهی بوده و مخالفت ترا ملاحظه کرده که در آن
 محکم اندیش که پشت این از نافرمانی و بدختری که موجب عذاب فرشت و زاری باشد تا بسبب شدت عقوبت
 و جبهه چهار در آن که حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم بود با علی صلوات الله علیه این در مقام نظام مایش و اگر
 این استنباط اول تو گفته بیا بر صیت حضرت نک فرمود و جبهه سیه چشم که حق سبحانه تعالی پیغمبر ما
 علیه السلام فرمود و او مخالفت اهل الهی کرده ترک سجده اهل السلام نمود و او مصلحت یافته در عالم انوای مردم
 میکند و این امتحان است از جانب حضرت حق تا بر که تابع اراد کرد و سخن خدا بجا نهد و بدو رخ نمودن این
 تر مخالفت او خدا در سل کرد و جبهه شکسته و همچنان مصلحت یافته تا خلدین منعی کردند که مردی ایشان نماید مثل
 آنکه می روان پس پسند که مالکان بدو رخ کشند و جبهه سیه چشم که چون امیر خلافت اهل الهی بود و حضرت
 جاوید ماند و حق سبحانه تعالی بسبب مخالفت وی فرمود که باید که با او جبر کند و او را در آن لعن کند است عروج
 مخالفت اعرضی که در نزد امر المؤمنین علیه السلام ما مریود کاین جنس بر کند پس این را مثل امیر و چون که
 و جبهه سیه چشم که چون امر المؤمنین صلوات الله علیه علم و اعدل و افضل و رشیع بود و معنی حضرت رسول صلی الله علیه
 که بود با آنکه حفظ دین او نماید و حفظ دین بود که محاربه با این تا بد که اصل دین بر حالت نفس خود باند و جبهه
 سیه چشم که می باید که رعایا طلب امام کنند بعد از آنکه بر این ظاهر شده باشند اما صحت او و اما صحت این را بعبادت
 فرما به آنحضرت طلب آن فرمود بجز رعایا ظاهر بود بعد از طلب تحلف کردند و متابعت نمودند پس اگر امام ترک کنند از راه
 امام حتمی پسند و مال این بود و جبهه سیه چشم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر نبوت و امامت
 نوزاد امر المؤمنین صلوات الله علیه لانی در این است این او نه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمع امور و

آنحضرت در اقبال با قوم محاربه نمود و در آخر که استخوانان پدید شد مقام خدیو و امیر المومنین صمدین
 را بر آن موافقت نمود و در جهت آنکه حق سخی را خواست که حق را باطل انقیاد و برادر یک حق
 باطل است علی با حق پس بر آنکه مخالف است بر خلاف حق است بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت
 حق خواست که مخالفان حق را بکشد و در زمان حضرت رسول که اینان بدل منافق بودند و آنچه حق
 اصلی بود بطور رسید پس نمادنی از کتاب شد نمود و جهت آنکه با هم انکه چون امیر المومنین حواری علیه السلام بود
 با اینان گفت شنید و محاربه فایده ندارد اگر اینان علیه کردی و اینان را نماند که را نماند و در تمام است
 مومنانی که در اهل بیت بودند بطور نبی آمدند که با آنکه انسانی که حق تعالی را فراموش کردند و حق اهل
 بیت را باز کردند و ای قناعت بدین کافران خواهند بود زیرا که کافران ایمان نیاورند و ایمان با اهل بیت
 رسول الله صلی الله علیه و آله است که در اینان جان و در دل منافق و سبب خست روزه حکومت و بنا بر آنکه
 ستم بود بر اهل بیت رسول علیهم السلام و داد استند حکایت عبداللہ بن ابی سرحین حکایت کند که با من و حمید
 قحط طایطی طوسی معاط بود روزی رفتم بجانب خانه امیر و دیدم چون فراموش من بودی رسید و حال
 در نشاند و مرا طلبید و من بنزد و لباس سفید بودم در حال رفتم پیشی و دانه میفان بود چون خطه مبارک
 طبعی و ابرو بغی عام کردند و دستهای خود را بست و بنویسند ما من و کتبها استم و طعامی گفت تا عاف کردند و
 مرا مخاطب بود که ماه رمضان است و خودم را افوا و باید آید که ماه روزه است دست با کعبه گفت که
 دست کشیدی که ما را بر کمر ترا صی با علی است که بر موجب اظهار نمائند و اعذری نیست که موجب اظهار
 گفت تا عبداللہ را نیز ج غندی نیست که موجب اظهار بود و علی بن نویدم از رحمت الهی و باری بکشت
 چون از طعام خوردن خارج شد پرسیدم آیا سبب که رحمت گفت تا روغن را کشید و قبله طوسی شد و در آنجا
 و در سنی بود تر لکاه او رفتم پیشی از جنبها خادمی آمد که حاجت ایرکن چون پیش می رفتم شمع می
 می بهر خست شدم کردم و خایف بودم و از آنکه عظم می شری دیدم پیش می نهاد و سر بر دست گفت که فراموش خود

میری کفتم و زمان بر دانه سحر و حال و حال را بر داید و چون بجای رسیدیم همان لحظه جان خادم آمد که اجابت ابر که
 شهادت کفتم در اینکدم با خود کفتم که ترا بکشتم مرد چون مرا دید گفت چگونه با طاعت ای کفتم تقبل و مال
 خادم شبی کرد و مرا باز کرد ایندانه مانندم همان خادم آمد که ایرا اجابت کن رفتم چون پیش می رسیدیم چگونه
 در آن ای کفتم است که دایم تقبل مال و مال و دین بخندید و آن سحر کشید که پیش می نهاده بود من داد کفتم با آن
 مرد و هر چه او دید همچنان کن خادم را برای دور میان نهایی چاه عظیمی بود عینی و در دریم داشت و در خارجین
 علوی از اولاد امیر المومنین و فاطمه زهرا علیها السلام مقید بودند هر د کهل و جوان خادم یکبار مردن آورد و میگفت که کون
 این از من و دین چاه انداز من بکشم و در آن چاه می انداختم تا بچاه و بفتن را کنم و در آنجا انداختم هر چه
 بگو منطری ز پیافدی نورانی را پر دین آورد و چون چشم او بر من افتاد گفت ای یکتا شتی شرم نداری که با حاکم
 رسالت و امامت میکنی فردای قیامت با خدا و معطی و رتقی فاطمه حسن و حنین و باقی امیر صلوات الله علیهم
 چه عذر خواهی آورد و میدگوید که من از آن سخن ترسیدم خادم بعین گفت که عامی سندی و دیر زان شب کس کون
 این برم علوی را بکشتم می عبد الله چون طالع اینچنین بوده نماز و زوزه من برای چه باشد ملک را و برونج میاید
 و ملک بی اندک اهل سنت اینان و مقام محارب باشند با اینست رسول صلوات الله علیهم این میکردند و ملک سنی امیر و بی
 مسوئله پیرنوح رسول طنی شیرین کردند و طرح عداوت ال کل در میان مردمان پیدا کردند اما فردای قیامت
 تا بمان و منوعان را برونج میاید فیت و غفوبت ابد کشید و دوستان این را در بهشت داخل میاید و جمع ان
 در غربت که فردای قیامت که موضع سباحت است حضرت نوح علی اله علیه و آله فاجر المومنان با اولاد و محاد و بهشت
 دایم امام علیه السلام گویند که بار خدایا در کلام فرموده و بجهنم و بجهنم کرد و دشمنان شما را با شما حشر کنم و بهشت خرم نام
 نام نمود خداوند اکنون نور را تمام کرد آن که ربا ایلم نورانی معنی همان را از حد اکل و با با نیست و هر نگاه
 حکم خود که مومنان و دوستان این را در عقیقت ان نیست عین و دارند و نور محبت محمد و آل رسول صلوات الله علیهم
 اجمعین و پیش از این بودند چون چنانی بر او و منافقان چون آن را بپند حشر است خودند و حشر بر خدایا

روی

می بردند و حق سبحانه تعالی در کلام لایم الکفریم این حال را بیان فرمود که قوم نوری را فرمودند که ای نوریان
 و با ما نیکو نیکویم که اینست خبری من کتبها الله ما را خدایین عینا و الک الفود العظیم لوم یقول العاقون و الساقات
 لیدین انما النظر و لا یقتضی من نورکم قبل ارجود و اکم فالتهموا و افرافهم یسیرم سوریه باب طعنه قد الرحمة طوره
 سن قبله الخطاب یعنی ما و کن یفریرا که سنی مردمان موسی و زمان مومنا را بر حراط و دانند مرد و شتابان یقین
 توجیه و عدل و نبوت و امامت و معادینان که عبارتست از تقدیر اینها با محبت رسول و ال فی عزرا و دشمنان
 یفعال و آن نور و پیشانی که آن باشد با سانی در گذرند و از دست تالین را اینست و نبوی گفته و
 گویند در شنگان و این را که فرود یاد شما را و فرود خویشست و در شنگان که بر سرست و در زیر شنگان که بر سرست
 جو یا شما باشد جا و بدان در آن دایره نوری بخت جا و بدان آن رسکاری نزدیکست و منافقان و زنی
 گویند و ما را که کرده اند یعنی از اهل نور التماس کنند که نظر کنند ما تا کرم روشنی از نور شما چون ما را یکدیگر شود
 یعنی گویند و منان با یکدیگر منافقان را که باز گردید با پس خویشی یعنی به نیاید و بد پس خود روشنی را که در محشر است
 خواهم و از دنیا با خود بیاورم تا بخت اهل بیت رسول اهل علی علیه السلام و بخت آن من نور را حاصل شود که
 منافقان هم اگر در تصور که نور و عقب است و می باز پس کشند پس شنگان بحکم الی بیکنند و منافقان
 و مومنان و یاری چون مادی شهرت که مراد و در پی باشد که مومنان بدان و آیند باطن آن نور و منان
 آن که مومنان در پی میروند و در رحمت نور را که نزدیکست بهشت ظاهر و یعنی خارجی آن از پیشان
 که طرف منافقانست و خواب که ناگون باشد که نزدیک و درخ است و مومنان حال آن باشد و حال منافقان
 این اکنون نخل باید کرد و امای که بر سر کن اطمینان بوده اند چنان خواهند دید که کشید که جماعتی که متعصب و نصیحت
 نمانند و فرات است و عصمت نبوی با آن جماعتی که این را این ادعا باشند و مقام مجادله در آیند و حق را
 و ضلع کنند و حال اینان اسمعیلی بودند و فرست که روزی ابرار المؤمن علوالت العود و سله و غیره
 رفته بود اتفاقا از دور عرا غریب رفته بودند چون بر دین بود بعد از حرکت سجده ای تو گویند میبیم که چون میگویند

ائمه بدست حضرت عبدالمطلب که چون بخدا سوگند دادی مرا بخدمت حضرت که اگر بزرگان قریش مشایعت حضرت
 ابوالموئین صلوات الله علیه میکردند این را بر ابراهیم دست و بخت و دلاوت میکرد و بیعت رسول قایم میشد و حضرت فرمود
 تو به پورت چه گفتی که او این گفت گفت که من گفتم که ترا چه مانع آنکه خلافت ابوی مکرر سی و هفت فرمود و در
 جواب تو چه گفت گفت چه نیست که گفتی منیت و من بنان میدارم حضرت فرمود یا عبدالله حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 مرا فرموده و حال حوّه خود این دو واقعه نیز می گفتند چه رسول و خواست که بدین تفسیر است عبدالله گفت چه
 یا ابوالموئین حضرت فرمود اگر ترا بدان خبر هم تقدیر کنی و دست و میان نمی گفت چنان گفتم حضرت فرمود که
 انرا آن که بر سر را گفتی چه مانع آنکه ترا از خلافت او بدی گفت بگو صیغه که نوشته بودم و عهدی که و کعبه بودم
 در میان بگو که خورده بودم که حاجت بگذاریم امیرالمومنین خلافت کند بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم ای عبدالله گفت
 صیغه حاجت که کس نگوید و خواهی ترا اعظم کنم عبدالله گفت و ما باشد حضرت فرمود ابو بکر و عثمان و سعد بن
 و سلم بن زید و ولید بن ابی ربه و طلحه بن عبدالله و سعد بن بنه و ابوسفیان بن حرب و عکرم بن ابی جهل
 و صفوان بن امیه و ابوالخلفه بن غنیم و معاویه بن جبل و زبیر بن سعد انصاری و سهل بن عمرو سندی
 و صیب بن خشاب و عهاس بن وادان اسلمی و قیس بن ثابت انصاری و ابو برده اسلمی و مطیع
 بن سعید بنی و خالد بن ولید و قنفذ بن عمرو و سالم مولای ابوالخلفه و نعلان بن زبیر و حارث بن عبدالمطلب
 عمر حارث بن شد گفت یا ابوالموئین از تو در بنو امیه حق رسول که پیش از من برسی هیچ دیگر کوی سبک انصار
 گفت که عبدالله عمر را بدیدم و انچه گفتم از چشم او دانسته بود انگاه امیرالمومنین خلافت الله علیه روی بابل نوری
 کرد از طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن قحاص و ابو عبده و فرمود بخدا که آن پنج یا حاکم کس انکار نکند
 خدای کردند پس شمار را و انبوه او را با خود در شهری آوردن زیرا که آن خلافت حضرت رسول بود صلی الله علیه و آله
 روی با خود مان کرد و فرمود که با منزلت شما در پیش رسول الله صلی الله علیه و آله پس از او با منزلت من جمله گفتند که
 فرمود که پس از من صحفها نوشته بودند و عهد با من و کعبه خورده و حال آنکه زبیر و امیه از آنکه آن اوستی است
 طه ان ترا دانستند و دانسته دیار ما حضرت انکار کردند و در هر دو من میان حق و باطل و امام علی الله

عربی که در صفی گوید بمحض ضایعه باد توام گرفت و قد ده خود خست بز طر نام دولت که ای امیر چون خدایت
 بالست هم اگر داری و برگاه که با تو نیست امید بدار می دهون من سخاوت و تقا با خاندان حضرت مصطفی بود
 علی علیه السلام امید بگری باشند و خوف از کسی نکرده نند در اینجا حضرت امیر المومنین علیه السلام برای او
 عمر و انوار بن عمار و ابی کنت احمد بن حسن قطان از عبدالرحمن بن محمد الحسینی و دوازده جعفر محمد بن حصن
 الحسینی و اداری حسن بن عبدالواحد و اداری احمد بن محمد تعلی و اداری محمد بن عبدالمجید و اداری حفص بن منصور قطان
 و اداری ابوسعید و راق و اداری پدرش و اداری ابی عبدالجعفر بن محمد الصادق و اداری پدران بزرگوارش علی
 علیهم که چون ابو بکر خلد شست بعد از بیعت مردمان بر دویدند که این کار بزرگ و قانون شرع و عفت
 و برابر المومنین علو ابی علیه و نواریست که جماعتی را می گذارند و باطل الفای که دوست که خدمت حضرت
 علیه رسد و اشاف این او نماید و غدر خود بخوابد باین که مردمان اتفاق کردند و بزر این او را بر کردن من بخاندان
 و من در غف آن نمودم و دیگر بنید که انحضرت نسبت بوی در چه مقام است و در عظمت نیست و با حضرت
 خلوت کرد و گفت ما با ابی الحسن کار نه بر دهف و ادمن بود و در غنی و برین او زب که من عشیره و قبله ندادم
 و در دست من مالی نیست که بعضی جنبان توام گرفت و از امور دینی آنچه که امت بدان محتاج اند از عند
 بزم من می توانم آمد و باید من می بینم که تو با من سرگرا نی انحضرت فرمود که چون رعیت بودی و از عهده بیرون می
 آنچه امت بدان محتاجند پس چرا قبول میکردی ابو بکر گفت که من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که
 حق سخاوت است از عدالت جمع نموده و چون اجتماع اینان دیدم بمغفون حدیث عمل کردم و دوستم را که
 بر خلد راه است نزدند اجابت کردم کرد انتمی که کمی از اینان و پس بسته و تا خیر میکند من خود را این
 باز می بینم انحضرت فرمود که ای ابی بکر آنچه گفتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که امت بر عدالت اجتماع
 من از ان امت بودم یا دیگر فضل اصحاب مثل سلمان و عمار و ابوزر و مقداد و سعد بن عباد و دهانده با انان
 اینان بودند از من و انصار و غیر هم است بودند یا نه گفتند و دیگر نمی شناسم تا می است بودند گفت علی و فرمود که

از چون مسند بان جدید می نوی و ترا حجت خود می سازی و حال آنکه ائمه علیهم السلام را صاحب کتب کثیفه
 گفتند از آنکه این معنی معلوم شد که فقد محکم شده بود و رسیدیم که اگر این کار را بخود دفع کنیم دین قائم
 نشود و خلق فرزند شوند و از دین برگردند و چون من اجابت ایشان کرده بهستم این از آن سان است که این
 فرزند شوند و کار مشکل گردد و بخت ضعیف شود و حضرت فرمود که آنچه از آن میرسد بی دران افاده چون
 معلوم شده بود که مردمان بر کبرای اتفاق کنند بر آن طوطی ظاهر شده بود که آنکه بر تو معیت کرده بودند مثلی
 باشند و افضل صحابه از بعد از او و الفار و بخود الک همه بر کبرای اند و حضرت در آن راه را استیستی میداد
 که آنکه با تو معیت کرده اند بر راه راست اند که حق با تو مانعان چه حضرت رسول صلی الله علیه و فرمود که حق علیست و ما
 که باشد و دیگر فرموده که علی بر راه راست است و بر آنها معلوم داری و آنکه با تو معیت کردند بر کبرای اند پس
 شد قول حضرت خیر صلی الله علیه و آله که امت من جنای نمایند بر کبرای پس آنکه جنای نموده باشند باطل
 باشند که از مسلک است و داخل باشند در راه اهل ضلالت و معنی که ما ذابعد الحی الله افضل چون ابوبکر این کلام
 از حضرت امیر المومنین مولای علی علیه السلام مجاز سخنش نماند و دیگر بار حضرت فرمود که ای ابوبکر چه کسی سخن
 امانت بمن زد گفت بوفاداری نمودن و دین و دین و محابا کردن و میل میان نمودن و جاه مال را منظر
 به داشتن و بر سر بنو عدل و نفاق نه کردن و علی کتاب و سنت نمودن و حکم بحق کردن و دوا و مظلوم
 در ظلم پسندیدن اگر خویش باشد و اگر اجنبی حضرت فرمود که ای ابوبکر این کلمات را حق سبحانه تعالی بر زبان تو
 جاری هست اکنون از آن تو رو کند میبایست بخدا تعالی که این صفات که ذکر کردی در خود می یابی یا دیگر گفت
 و تو دهم فرمود که رو کند میبایست ترا که من اجابت حضرت رسول صلی الله علیه و آله کردم پس از همه مردمان باو گفت تو
 سیرم فرمود که من نفس خود را در شب غار فدای نبی حضرت کردم باو گفت تو چه نام فرمود که من سوره برات رسانم
 بمردن در بوسه حج یا تو چه نام فرمودی نام که ده بیت من بخوان و ده بیت از رسول الله بود پس از آن
 و پنهان می گشتی تو شکر فرمود که روز عید غدیر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را بر من گفتی

گفتند

گفتند بزرگوارم فرمود که بخیر و نیکو باد ما را گفتند بزرگوارم که فرمود که حضرت رسول از باب علم خوانده و با او گفتند بزرگوارم
 فرمود که حضرت رسول علی اله علیه خود را نشود فرمود ما قیام در این شب تا بانه گفتند بزرگوارم که فرمود که حضرت رسول
 علی اله علیه در حق تو فرمود یا در حق من که من شجره ولایت و علی اهل اوست و فاطمه فرع او و حسن بن مره او و
 شیعیان با برکاتی او گفتند در حق من و ابوبکر این کلمات با برکات را استماع کردند و دست چپ را بر سر است
 گفتند یا ابا الحسن را و در بخت فدا شدیم و بجهت ما و بجهت او گفتند و بجهت او گفتند و بجهت او گفتند
 افتاد و کس را بخود را نیت و عمر کمان افتاد که گویند و فتوری شده و این با او ملاقات کرد و گفتند چنان بنده ایم
 از ما ز می داده اند و این از تو را سخنان فریفته شود الا که از دست یزد و بجای یزد که علاج پذیر باشد
 و کاری که است حکام یافته بخود فریبی خدایا از همه ریختن غلط نمیکند ازین بنویس گفتند آن بر جابل همان بجز
 اول گفتند و از آن بنیامند پس امیر المومنین صلوات الله علیه باین و بعد که ابوبکر داده بود و بجهت و کسی را نیت
 که در عهد ایشان را و فای نیست و همان کجا را اول محمد و نیت باطل را بر حق اختیار کردند و دیگر خبری نفرمود و مسلم و دیگر
 امیر المومنین را صلوات الله علیه بر خواجه و کمال این و جوانان و مولاهای زنیقی که از آن حضرت کرده و جانشین و
 بزرگان آورده اند که در حاکم صفین چون کار را نعلین که معاویه بدین و اصحابش بودند تا که افتاد مصحف را بر نیت
 کردند و بجهت و کفر و خبیثت و گفتند که با ما کتاب خدا را عمل کنید و عازمه بزرگتر از آن که امیر المومنین از آن
 فریب خوردند و از آن که جدا شدند و گفتند مالک شهر را باین باز کرد و ایند و از آن بنیامند و امیر المومنین
 صلوات الله علیه بر جدان را منع نمود و منع شد و از آن که جدا شدند و بکار و شد و مخالفت آغاز کردند و نیت که
 امیر المومنین صلوات الله علیه چون از او بدین عباس را رضوان الله علیهما نزد خواجه و رسد و جانشین از آن بنیامند و او
 از این را همیشه باین را بیتی کند و از آن باز دارد این عباس است و باین که گفتند که گفتند باین
 عباس حاضران چهار بر حسب تو داریم که بر یک از آن موجب خروج از این نیست اول آنکه نام خود را از امیر المومنین
 که محو کرد و خط است برین چه کرد و رفتی که میان او و معاویه حکم کردند و چون امیر المومنین نیست و ما و ما و ما و چون

پیر بپند دهم که منکد و نفوس نمیداند که او بر حق است یا معاویة پیش از باز مایده فکشت سیم که حکم را
 بر بگری تفویض کرد و او از نزد ما حکام ترین مردمان بود پس چون حکم بدگری داد چون حاکم بود چهارم که مردمان را حکم
 کرد و درین خدای عزوجل داد و اضنی بود و توانا حکم کند چنانچه اکنون بذر نصرت قسمت کرد میان و سلاح و اسباب و
 زمان و فرزندان را قسمت کرد و ششم که نکو و ضایت را صلیح کرد و چون می باشد این عبا گفت یا امیر المومنین سخنان خود را
 شنید و تو سر او از برای جواب ایشان می ازین فرمود که بگویند که این برای رسول علی الله علیه و آله و سلم
 و شروط ایشان عامی نوشتیم از فرزندان حضرت یا یوسفیان و سهل بن عمرو و صد پیر صلح میکرد معالی ما را
 عنوان نوشتیم که بسم الله الرحمن الرحیم صلح علیه محمد رسول الله یا یوسفیان بن صحر بن حرب سهل بن عمرو و کفایت
 و رحیم نمیدانیم و رسالت تو فرزند داریم لیکن از سرفشان بود که نام تو بر ما مکتوم باشد و اگر چنانچه از تو بزرگواریم
 آنحضرت فرمود که بجای بسجده نویسد که یا سیدنا محمد و یا سیدنا محمد بن عبد الله و رسالت را محو کرد
 بلکه ظاهر مصلحت چنین کردند از رسالت بدون ببرد و آنحضرت از فرمود که در می در آید که با تو بهین معاد بکار بریدن
 افتد یا آنحضرت کردم میخواهد که آنحضرت رسالت بدون رفتن من نیز از امارت بدون رفتن من و معالی ما را
 نوشتیم که یا معاویة بن ابی سفيان بن عمار بن ابی لهب بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مره بن کعب بن لؤی بن
 و بانو حرب کم و زخم این آن بود که طام نباشند کفند از محو کن و علی بن ابیطالب بنویس من چنین کردم
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خان کرد و از سر ازین باز زیند الظاهر حق کرده باشند کفند از عصبه این بدون آید
 دهم آنچه کفند که من بنفس خود شک افتادم چون حکم را مقرر کردند من کفتم نظر کنید که از من معاویة بر او است از برای
 او این از مقرر باشد یعنی خطیعت من طاعت بر که اگر آنکه جستی دارد از شک کفتم بلکه از روی القافم نمیکند
 فرموده که یا معاویة یا معاویة یا معاویة یا معاویة یا معاویة یا معاویة یا معاویة یا معاویة یا معاویة یا معاویة
 سیکم و آنچه کفند که من بنفس خود شک افتادم چون حکم را مقرر کردند من کفتم نظر کنید که از من معاویة بر او است از برای

بن معاذ را برسی قریط حکم حجت و او حکم کردم من افتد با بخت کردم که نقد کان می کول الله استوه حجت بر حجت
 حجت است که در دما را حکم کردم در قرار احال که حجتی سحانه لغا و دما را حکم کرده حجتی میفرماید من قلم منکم متعده اخرا
 مثل قاتل من التعم بحکم و فاعل منکم و خون مسلمان خود عظیم تر انواع خو ساست گفتار عین هر دو این
 و حجت بر ظاهر است پنجم آنچه گفته که در روز نصرت که خدا تعالی جفر و اسلح و سپاه قسمت کردی فرزندان
 فرزندان قسمت کردی من بر این بعد منت نهادم چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من نهادن این را با خرج
 کردند ما این را نگاه اینان کریم و دوکان و در زمان که رفتیم از حله زمان عایشه بود که میگفت اگر منم خود عایشه را
 بنحو اسم چه میکردم گفته حجت است که درمی و در خطا افتاد ششم آنچه که درمی بود و صیت را عیاج سینه
 شما که در دما را حکم کردی و قول مرا قبول کردید و درمی لازم نیست که حلی را خود بخواند بخت
 که خدا تعالی این را بختی فرستاد تا حلی را بخواند و درمی است که حفظ دین کند و دلالت دارد بر حسن کردار
 اگر راه رود نه بران بدشتی و الاستغنی باشد از حلی خود خواندن و هر که بخند او کول ایمان دارد آن مردی
 و حجتی سحانه لغا میفرماید که ولید علی اندیش حج البیت من استطاع الیه سبیلا اگر حلی را حج کند خانه که کاف
 از و عکالتان کافر شوند که ترک حج کند و خدا تعالی که انصاف نموده تا حلی در بازگشت نماند تا با عیاج پسندید
 را انصاف نموده برای بدست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود من که امی علی تو مثل کعبه که بدو آیند و او را پس
 پس اگر شما تابع من شوید راه بیاید و الا گمراه بمانید گفته حجت نام کردی منت باز کس از این بازگشت نمودند
 و ستمکار کردند و چهار بار دیگر برارند و معر شد و ایشان انان بودند که در نزد ان نام نماندند الا کس که
 روایت اضع بن ساره که عبد الله بن کو اسجدت ایبر المؤمنین صلوات الله علیه و آله و سلم و المؤمنین و قرآن
 چند حجت که در این کتاب است نیز دو من در این و شکم انصرفت فرمود که ما در برگ تو نشاندان است که نام است گفت
 این است و الا بجا فایات کل علم ملوئیه و بیجه یعنی در عیان و عالمی که مال کشاده آیند بر یک از این میاید و در
 آنچه در دما را حکم کردی و حجتی سحانه لغا میفرماید که ولید علی اندیش حج البیت من استطاع الیه سبیلا اگر حلی را حج کند خانه که کاف

در سکا زار صورت های مختلفه از رخ است و عیال را در شصت و شصت صورت خود پس سفید که با همی او در زیر
زین است و با همی خود را کرده یکی تا مشرق کشیده و دیگری تا مغرب سیر و در فتنی که بر بزرگوار و مدحش عظم
است بنده دانی و در جنگ که مشرق کرده پیش است و آنکه در طرف مغرب است از برف چون قنات در آید برود
با همی آینه کردن بلند کرده و در زیر عرش و با همی بر سر بلند باد و چون این آتش بر آید که از زیر آتش رانند
پس غم سزای و آید و خاک کند این کلمات که شهدان لا اله الا الله محمد و آله و انبیا و اولادهم و علیهم السلام
بوسه آید بیا رود و می بیند اله و عیال و صبیح و قدوس است الله اکبر و الرحمن و الرحیم چون خرد سان زمین او را بپوشد
بالفدا او را بر کشد و عین را که نیند و معنی قول الهی نیست که کل قد علم صوره و جسم یعنی خرد سان زمین و دیگر
بن که بر سید که یا ابراهیم بن خرد را از آنکه روز و شب نه است و از آنکه هر دو کور است و از آنکه گشت برود
پناه دار آنکه برود گشت و شب پناه در جابجاء بود که آنکه هر دو پناه است که این بخدا جانیا و یا دعای او
و دیگر همان دارد بخدا و غیر از زمان و ادعای او صلوات الله علیه او درین شاه و مدان شاه برود نه است و
با همی و آنکه هر دو کور است که بخدا و اینا و ادعای باقی و لا حق بحکم ایمان بنیاد و در برودن کور است
دمن کان فی بده اعمی فبونی الا حره اعمی و آنکه گشت پناه است و برود کور است که ایمان دارد یا پناه دار
گشته اما شکر حضرت رسول بود و ولایت ما علیه الصلوات و السلام و آنکه گشت پناه است و برود پناه است که شکر
و ادعای که گشته است و ایمان دارد و صفی است و امامت ما علیه الصلوات و السلام و دیگر این که گفت یا ابراهیم
خار خرد و از دوی القومین که معبود یا خرد شده بود یا پناه شاه و قهرهای او از زرد شده بود یا ابراهیم خرد
نونه پناه بود و خرد شده قهرهای او از زرد شده یا ابراهیم او بدیده بود و حاجت رسیده خدا بخدا و دست است و خدا
بزرگوار و دست است و قهر دین می میکرد و حق جل و علی تر تقویت دمی میفرمود و او را از برای
مکلفه که او قدم را بخدای دخت و میگرد بر وزن او زدند از بر این فیت که خطمی یا آیس و خدا
این نذر بخدای مدح و میگرد بر وزن دیگرش زودت و فرمود که بعد از آن در میان سخنش نه است

تکبیر

بود استی و او از سرگ و مارکی کمر من او روی حدایعالی ترا جزای جرد داد که او قادر است بر همه چیز
 و در آن منطقه کردن چالقی برای که و عاقر کنن او و جواب گفتن ایر المومنین صلوات الله علیه لوالی او را وایت کند
 حکم از نزد او از عبد الله کفخی و از عبد الله علی ثعلبی و او از برای قفاص که سلمان فارسی گفت و صلوات الله علیه گفت که
 جلدی که در پیش من میباشند بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ما این من و خود را بدین و بچل خود قابل شوم
 و آنچه دعوی داشتند از خلافت و امارت که حی این من بود نزد ریت خود کردند و چون دفعه روی نمود و کلی
 پیش می آمد در سبیل و نیزه عاقر میبندند در حال آن و چون اطمینان علی السلام بر کرد در حال سبیل عاقر نمیشدند و بر وجه
 احسن حل میفرمودند این دلیل بود روشن و بر ثانی بود و بر تفضل و کثرت که این من بر صل و سلطان خلافت
 زود بر خود بسته بودند که آن بود در آن وقت که ابو بکر را خلیفه شد و این قتیبا در میان اهل اسلام افتاد این خبر را
 مردم رسید که حضرت است از دنیا رحلت نموده و نفقه و اختلاف در میان امت می پدید آمد و باطل خلافت
 و دعاست و مردم در میان خلافت نیست که حضرت وصیت ناکرده از دنیا رحلت فرمود و این اتفاق برای
 کردند بعد از امتناع انحر ملک مردم علامی شهر خود را جمع کردند و این احوال با این من در میان نهاد گفتند که این دایب و
 سنت است اینست که وصیت ناکرده از دنیا رحلت و در ملک و خواستند این را از دست نماند با مسلمانان منافره کنند و
 حق ما را این را معلوم نمایند و این من محبت تمام کردند ملک حاشین را اختیار کردند که از احوال خود آنچه خواهد کرد
 و بجانب مدینه علی بن ابی طالب و التیج متوجه شدند و در مدینه را از این من اختیار کردند که بر تفضل و دانش او معروف بودند
 و در آن بلطیه میبندند چون با نجا رسیدند بر رسیدند که قایم مقام رسول الله صلی الله علیه و آله است که در این من
 برای بر این من آمدند و در مسجد مدینه ای طافا که مدینه و جامع غنی از قریش نزد می حاضر بودند مثل عمر و عثمان و
 عبده و اراج و خالد بن ولید و غیره هم و سلمان رضوان الله علیه و دیگران بر این من افتاد و بر این مردم می رسد
 کردند این من بر اینست که چه میگویند سلمان گفت عجب است که سلام کردند چالقی و بدید که اکثری نازنی
 و عیب الی که است از عده می نمنه می شلی بر چال که دره و در از روی استاده حاشی گفت الشیخ این نظر من
 او ملک است و نهاده است که اگر می نمنه است از این کلمات ملک است و میباید الی الی بروی نای است غار

این شد که این منصب بفرستی در مقام متکلم شده و ما آمده ایم بمقام کلمه می گویم که در حق
تغییرش و این نام و این برسم که می است هر دو یکی کنیم و ما در مقام نگاه روی بفرآورده که صاحب حکم شایسته گفت
بی پس روی بفرآورده که گفت این پنج دمی بی قیام مقام او تو می گفت بی جانی گفت حضرت معز علی الله علیه و آله
و صبت کرد خلافت را و از قیام مقام خود صبت گفت بن صبت کرد و بدیگری مردمان بخلافت من را
سند و مرا خلیفه کرد و این جانی گفت پس تو خلیفه فخر خودی نه خلیفه که از جانب خدا و رسول او بود و ما در کتاب
خود خوانده ایم و دانسته که خلیفه می باید که از فضل حق جل و علی و رسول او مخصوص و معصوم باشد و ما این نص خدا را
دومی رسول نه بلکه کسی که از پیش و از پیش مکلف است چون از جانب این منصب است پس این چه است که
بر خود نهاده و تو می گوی که محمد علی الله علیه و آله کسی را دمی نکرد و این مثل معز بن حیدر است پس ما ابطال نمود
او می کند زیرا که هر ما می باشد که در وقت حلت صبت کند و خلیفه تعیین کند که از فضل زمان باشد و از معز علم بر است
و این باشد تا در هیچ خبر حاضر نشود و من از روی دژونی تم این پنج از آنچه گفتیم ای شیخ تو می گوی که خلق را صاحب است
حق و دانستن این چه دانند که مستحق این است که است بلکه از خدا است و از صاحبها بر خاسته خلق را نمی بودی در زمان
اخیر این او است این و او می پس بر گزینا و کتب خلق نفرستادی و ما این کین استنی و حال این
حل و علی میداند که چه میاید کرده که می میداند که الله اعلم صبت بحکم سالار پس ما ابطال نمود معز بن حیدر
نمود و ما صبت را بنیست خلق میگذارید و معز را از فضل میگذارید و این صدف طریق است پس معلوم
که شمار خدا در حق می میباشد که این پنج خبر روی می باشد به نگاه گفت بلخ و احوالی کوی ابو بکر العاص
که در عید که او عیادت کرد به ابو عبده خبری گفت جانی گفت ابو بکر را خبر داده از حال خود است و از طاعتی
گفت حال من است که در نفس خود منم بر خدا بیستام جانی گفت تو گویی که خود خود بعد از ایمان من
قابل شدم با جان بعد از کفر بفرآورده که ترا تعیین صبت که در حق ما بر طاعت خود خدا است و بفرآورده ایمان میداشتی پس
که بفرآورده خدا و فرمود چه حالتی است حق که میاید که آن الدین بفرآورده و ما کلام کان من بعد از خدا

ملاچین بمیدانی ایسان نمایی و امیدوار بر حمت او میستی و من میگویم که و احال نزد حضرت و و الی علی است
 بزرگوار و کرامت است و در حمت او امیدوارم ابو عبده گفت که آنچه روایت است که خود را مومن کرد اندر ذرا کافران
 چای علی تار بزرگوار و گفت این سخن خودی ایمان خود کردی و گفت من پس گو که چای تو و نیست کی است
 و چای من در دوزخ کی ابو بکر گوشت بفرنگاه میکرد و میگوشت با او عیده تا این ان جواب که بنده بخدمت خرمی گفتند
 ابو بکر گفت من نمیدانم که چای تو و نیست کی است و چای تو در دوزخ کی و حالش نزد خدا است و حمت و حال تو
 چه چای تو گفت بن استحقاق جانین مغری که در بر فر عاقر و محتاج به بکری از است ایما از تو عالم تری است
 و اینجا گفت پس و ادلالت کن و بر دکه اما که این اورا تو نفویض نموده اند این ظلم صریح است و پس در اینجا
 که دلمان حزنه از عله گوید که چمن این عجز و خواری و ذلت و بدم خود را بنده است امیر المومنین صلوات الله علیه
 رسانند فرمود که ای سلمان ترا چه بوده است گفت دین و اسلام تمام را دیت و اهل کفر را عله کرد و سختی است
 پیدا ابو بکر اصفی گفت که تو از این نه در بناب میکنی روایت و دین از دست میرود و نوعی خلقت کی
 چایگاه و تمام قدر ایما کرد از عله چای علی و عجز ابو بکر و یاد انش حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بعد از استماع
 کلام فرمود و با سلمان سجده فرمود اصحابش آمدند و سلام کردند و تعظیم نمودند و آنحضرت چای خود
 قرار یافت متوجه چای علی شدند و فرمود ای نفرای چه میکنی و چه سخن داری با من بگویی و جواب آن بشنو
 بر چه میخواهی نزد من موجود است با عانت معبود چای علی گفت ما که کتب خود دیده ایم و از علمای خود شنیده ایم
 که حق سبحانه تعالی هیچ پیغمبر را نفرستاد الا و صی از برای او تعین فرمود تا قایم مقام او باشد و پیغمبر است
 محتاج باشند از مسائل دین و امور فروری و از حد و آن برون آید و ما رسید که حضرت مغری علی الله علیه و آله از میان
 است برون فرمود و صی در میان این که کشنده و اخلاف افاده بعد از آن بیشتر مردم می کار بر خویش
 کرده اند و بی جهت نموده اند ما دین را در فرستاده ما که گفت که من و مسلمانان و ما که گفت که ما که عادت
 ای می در امور و است این بود که ما رسید چون ما جبار رسیدیم بر رسیدیم از خلیفه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و ما
 و ادلالت کردیم و حق بر ما در دست ابو عاقر و کسب شدیم و در کسب شدیم و در کسب شدیم و در کسب شدیم

[illegible]

و در جمیع کتب است از من پوشیده نیست و از اضافت علوم آنچه است بدان محتاجند نزد مست علم
 باطنها و فضایل و سبب این در فصل خطای علم در حساب و موله اسلام و کفر و آنچه که شده و عباد و عقاید
 نت خارج علم عالم کن علم من اموصه و من صاحب نیم و فاروقی اگر از من پرسید آنچه خواهد و من چیست قاطع ام و بیان
 ساطع عربی بجات مدلی مدای منت و راه فداست و کمر ای راه نمافان من و ازین منط بسیار می فرمود
 جانین با قوم خود نگاهی کرد و گفت و الا که این باطن است هر علم و دانا بختایی و وفائی ان و گفت با لبر التوکل
 با وجود کمال تو پس این قوم پسین با تو چرا چنین کردند و این ظلم صریح است که پیش گرفته اند فرمود که بذر بارین و
 پسین انگاه جانین اعاده بوالها کرد و گفت ای دانا می کامل مرا خرد از حاکم کیست نزد حضرت و لجلال
 نزد حلق فرمود که من نزد خدای مومنم و نزد خود نیز مومن بفضل و رحمت و نعمت و هدایت حضرت عیسی بن
 و همچنین خدای عزوجل از من متیاق فر گرفته بر ایمان و راه نموده بهر صفت آن و من شکلی و ریسی ندارم و ان
 و صبر بران عهد و متیاق ام بهر صفت و نعمت آن مشتاقم و در اینجا شمس باشد که ان شک کنم و تقیر و تبدل دران
 راه ندیم که شک دران شرک باشد و تقیر دران کفر ان نعمتی که خدا بعبادین از زانی فرمود اما تو نزد خدا بعباد
 کا فری بسبب محبت و متیاق و اقرار می که از تو سیده برای آن تو ممکن کنده تو چون ای شک ما و رادی می دگوش
 بوش و غفلت کردی و غیر از شر شناسختی اگر بن اسلام و دنیا می و ازین طریق برگرد می و بدین حال میری
 جایی تو در دوزخ باشد و شک و کفر گفت جانود بهر صفت که است و جامی در دوزخ کی فرمود که بهر صفت با
 و حاجت و دوزخ را دکات حق سبحانه تعالی قیمت فرموده بهر صفت با بر قدر منازل شدگان و ایمان و اعمال و درج
 بر تقیم نموده بر اندازه این و مکلف و افعال در یک در روز فراخ و خود فراخ انداخت از یک و بد
 حق سبحانه تعالی تقیم کرده از مراتب ابرار و منازل مجاور کلام لایم الکتم خود که ان الله برار یعنی نعم و ان العجا
 یعنی حجج بر اعلی سکون درجه بلند تر و بهر صفت تقیم بر اعلی بر نزدیک او فرود و دوزخ حجج و بکار جانین گفت با لبر التوکل
 فرود و انکه حق سبحانه تعالی عیش را بر مکروه یا عیش خدای را بر میدارد فرمود که با بیکه را کرده و نگار ازین استقام
 زنده و عیش و کسب است اگر او نگاه دارد و ذایل سکونند و تا فرمید که ان یک است و السلام و الله عزوجل

گفت در کتاب ساجده معلوم شود که در هر آنکه در حق است در شش است و بحکم شش و فوتم و مبدعاً بنیه فرمود که
حق سبحانه تعالی بر خدای خود قید نیست و چه بسیار و چگونه میدارد حق جل و شش و در ششگان بخت همان که همه چیز از
مخلوقات از قدرت عظمت او بر است و در اینجا محمول اوینده شش را بر داشته و هم در ششگان را بجا داشته و
تغییر در آن نیست که در لایه هم حفظ نماید و در اعلی العظیم و زندگی ما بر دست و محیط است بر جانینی گفت
خود که خدا تعالی است فرمود که بر جانین پس در حق و تحت و پیش و پس و محیط است پس در یک کردن
با یکدیگر نیز و یک است و از مکان و جاه و نزه و نداد و در نداد و یک یک آن و بر جانیه عقل و ادراک و در آید و غیره
در بر حاکم است و در از حاکم است چنانکه گفته اند است علمی که در عالمی که بگو حق کجا است که کفم افرو حجاب در بر حاکم است و در
اگر سانسند به ذات که کس نیست از سر که کافد الله حی قدیه و ذات خود را هم خود و است و در بعد از نامل که در آن
که ذات خالقین را پس خودانی که در حاکم است از جسم و حیوانات است و از حاکم است و در بر حاکم است و در
و بر جانیه جانینی گفت و از خود که نیست و در دنیا است و در آخرت و در آخرت است و دنیا و آخرت کجا
اند و آخرت فرمود که دنیا و آخرت بر دو سانسند و آخرت محیط است دنیا که نفس حیات بود است و انظار است و در
و آخرت و از حاکم است پس دنیا را پس آخرت باشد و آخرت پس دنیا و آخرت از آن بر دو و آخرت است و در
دنیا و آخرت و چون روح از بدن مفارقت کرد بر یک نفر خود و در بدن سفلی و روح علوی و نیست و در روح
موجود اند و در دنیا و دنیا موجود است و آخرت زیرا که بنده چون وفات یافتند او را دفن میکنند و در زمین و فراد
رو در است از روح و قاعته ای نیست یا خیره است از خیره ای و در روح که با بعد الموت الاجنه او را در یکی از این دو
در یکی از این دو عالم یا در عالم مقیم که بر آن نبرد و بعد از آن عالمی که بر آن نبرد و جانینی گفت و در آن در زمین که همان و در زمین
کردند با همان و در زمین و در نور دین که لیم تتحل الدفن غیر الدفن و السواء و دیگر و است مطهر است
بسیار و نیست و در روح کجا باشند و آنچه در زمین است جواب فرمود که باین کاغذ و دعا و نسیم حاکم که در حاکم
که در عالم است و در زمین و نیست و بر آنجا نیست و درجه و نیست لغزانی و از فرمود که این کاغذ چند بار در زمین و در
که در زمین و نیست و در روح که کاغذ زنده بود و فرمود که هیچ این علامت که کاغذ محو شد و گفت بی فرمود که

چی سکه را چون نقد بر خود کسانند و در زمین اقبس کنند نیست و در رخ بحال خود باشند چنانچه می
 چنانگی گفت خرد و اگر کاشی با کمال و چه که هر چه در معرض فدا آید کرد چه او آن وجه نیست و چنان
 بین است بخت فرمود تا بر زمین نشاند و در آن خند و فرمود که تو ازین تشنه فریدی چیزی دیگری
 گفت نی حقیقت آن بر تو ظاهر است گفت نی بین روی او را می بینم فرمود که از برای حقیقت او چیزی با جدی نی
 می توانی کردن گفت نی فرمود که چون این تشنه حقیقت سوزان کند و نیست شود و حقیقت او را نتوانی در نظر
 پس که این بسیار از عدم موجود آورده و علم او محیط همه شده ذات او در برابر بصارت چون در توان نیست
 و نفس که از تو بزرگتر است تو حقیقت از ادنی یابی پس ذات الهی را چون دریابی چنانچه تو نفس خود
 زبون باشی عارف کردگار چنان باشی که او آثار و علامات توان در پایش چنانکه مذکور شد و این عالم بزرگ
 فناء قدرت است تو او را جلالت غفلت و با این آثار بدان هر چه که خواهی چون هست زوال بود راه ندارد در کار
 واجب الوجود است و ممکن الوجود بر در معرض زوال و فنا اند پس او باقی و پایدار باشد و دیگرانی با پایدار چنان
 گفت است فرمودی ای می دانای بیکو کار بعد از آن بر زبان جاری است که آسمان لاکه الله و حق
 لا شریک له و آسمان محمد عبده و رسول الله و ولی امر و موضع سره و امینه علی مرتبه
 و ولی المومنین من بعد کواپی می بینم کضای عالم کیست و بعد از شریک و مثل و مانند نیست و محمد بن زکریا
 و رسول است بحق و تو دمی اوسی و دوست و موضع مراد و مینی بر است و خداوند مومنانی بعد از برگزیده
 و دوست دارد و تو له بنو کنه سخبات باید هر که از تو برگزیده زانکار دنیا و فوت کرد و وحی سجاد نقالی تراورد
 بسیار داد که مارا دلائل هدایت و زانیدی از ضلالت انکار جانینی مدعی آورد با فحاشی و مکتفی ای
 قوم آنچه من و بسم که شما دیدید و آنچه من شنیدم شما شنیدید و چون حق بر من و شما ظاهر شد پس هرگاه
 درست پس است و زانیدی که ما بعد الحی الله الصل علی نبی و آله و ائمه و علی بن ابی طالب و ائمه که
 که آهشیدن و پناه باطل اینان نیز که توحید بر زمین اند و اعتراف برین حق است پس روز دگر آن حق

بسم الله الرحمن الرحيم صلوات الله علیه و آله که دستوری خوانید و در این کتب مذکور شده و محبت داشته باشند جان کن گفت ای
 برادر من خدا وای دمی حضرت معصومی ما که از این است که می بینم مثل قدم موسی که ترکش بدارن بی علیهم
 کرده میل بومی کردند و کس که پرسیدند اکنون بر ظاهر که این بر توستم کردند و درین راه ما باشند و در
 بافته ام که بر سنی که خداوند است و او را دشمنی بوده است پس این دین و او صای این بی نیز بوده حال چنین اکنون
 ما در میان توایم و درین وقت تو بفرمایی که در اجماع می باید کرد میقیم تویم مذمت و ستم تا برویم و بعد که می بینم
 میفرمائی برین آنحضرت فرمود که خدا تعالی شمار اجزای خردمند را از من احدی هست رسول ملی الله علیه و آله و
 اینها با من این گند من بران فرجام و با این در مقام محاربه و نهام ما و عده آن بکار دارند و نگاه بنگار اینان
 اشتغال تا به این آنحضرت فرمود که خود را بکار خود گذارند چون بکار رسیدند احوال را بفعل میابند
 خود عرض کردند و این الی الی روایت کرده که در آن نزدیکی سویی از جانب روم آمد و از پیش قیصر و مال بری
 آورد و قیصر گفته بود که بر این سوال که میگویم جواب بگو بدین حال آن سیم دمی میاید از آنجا که جان حضرت
 رسول الله چون رسول این بدیدند او را با بیکر ملائت کردند و گفت در سب که تو خلیفه رسول خدائی گفت بی
 فرموده را اول که آن چیست که خدا بر منیت و دیم آن چیست که نزد او نیست ستم آن چیست که خدا بیاید
 نراندند او بیکر حشم گفت و گفت بر خیر که بگویم بگویم که خود می آید بر پیش عروال و جهان جواب شنیدند
 عباس ملائت کرده پیش حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بر داد سوال خود را با بر المومنین عرض کرد فرمود که
 سرش آنچه میخواهی گفت سبده آنچه خدا بر منیت چه چیست فرمود که خدای خود جل را از منیت و گفت
 مرا خدای خود را آنچه خدا بیاید نراندند فرمود که انقول شماست که میگوید که عیبی بر خداست میسما بیاید که
 او را بر می هست چون نیست خدا که شما و عیبی میکند میگوید که فرموده را از آنچه نزد خدای تعالی است فرمود
 که انظلم است که پیش خدا بیاید گفت شنید ان الله لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و انک می رسول الله و
 آن جا که آورده بودیم آنحضرت کرده و آنحضرت با جمعی از اهل بیت علیهم السلام و با بر مسلمانان گفت

بر و این تفات آورده اند که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله کاوسی دراز گوش را گفت حبیب دراز گوش
 نزد آنحضرت و عسوی کرد بر صاحب الکاوه و مبارجه و الفها چافرو بودند آنحضرت ابوکر را گفت که تو میان ایشان حکم
 کن ابوکر است همیشه پیوسته است هیچ لازم ننمود عمر را گفت تو حکم کن عمر نیز میان حکم داد باقی مبارجه و الفها نیز چنین
 گفت آنحضرت رو بامیر المومنین صلی الله علیه و آله کرد فرمود که چون تو صدیق اکبری و فاروق اعظم میان حنی و ماطل
 حکم کن میان اینان که یکدیگر ازین حکم غافل چنانکه فرمود صاحب الکاوه که اگر کاوه تو فرشته بجای دراز گوش او را
 تاوان در نزد گوش بر تو باشد زیرا که تو حفظ کاوه خود ننموده و اگر دراز گوش بجای کاوه آمد و کاوه او را گفت بر تو
 چیزی لازم نیاید و صاحب دراز گوش چیزی نرسد آنحضرت دستهای مبارک بر سر او برداشت و فرمود که حمد
 ستایش در خدایم که ترا وصی من گردانید و این کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که او فرمود که چون حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله رحلت فرمود و ابوکر بخلاف نشست و این است اینجا مناسب نبود مناسب است که او را
 نباشد زیرا که خلافت این بر سرک طعن و ابطال و اما دی حضرت کول الله بنو بلکه بواسطه مدیری پس این کار
 مناسبتر کرد و مومانی عالم شد ملک مناسب است که در باب ان شک اندازد که خود را حواری لقب کرده
 اند و هر کس گفت شد با مادعی متاثر در زیرانگاره خود کس شریع را بود و دیگر که بر وی توده بود و دیگر خنجر
 بود و دیگر پسید که فرموده گفت علی گفت چرا خود می حال آنکه هست گفت در میان جمعی بودم و آن منچو دند
 من و مت آن نه نشسته بودم و من هم خوردم او که بعد گفت چه میگوی در بناب عزم طمش نه است رجوع حکمت
 و امیر المومنین صلی الله علیه و آله کردند آنحضرت فرمود که نفخ کن از مبارجه و الفها که چنانکه است مجرم بر خوانده یانه اگر
 نتواند اندر وجه لازم ننمود نفخ کن که کسی گفت ایست تخریم بر خوانده اند از ان است که آن حرام است بفرمود
 ذکر صلوات چند که از عمر سوال کردند و او نه است و امیر المومنین صلی الله علیه و آله جواب گفت و آن بسیار است اما آنچه علما
 در ملک علیه بن کشیده اند در کتابت است اکرام دبستان العلوم و در الفاعلانی و غیر ان بعضی از ان مذکور میگردد
 و این است از جمعی از ثقات که می از ابوذر نزد عمر آمد و گفت فخر را دوست میدارم و منی مادرش را میگویم

میسم آنچه ندیدیم یعنی گویند که سایل سلمان بود چه و عمر گفت تا او را کردن نرند چون میروند این خبر را به امیرالمومنین صلوات الله علیه
 فرمود چه کرده بود گفت این دین گفته بود مخفرت فرمود که موقوف دارید و دستاورد عمر که بر می جی و او را نقل کرد
 گفت چست میگوید من فتنه را دوست میارم و حتی نداشتیم و گوی میسم با آنچه ندیدیم ام فرمود که نسبت میگوید تا او را
 و فرزند را دوست میارم و این فتنه اند که اما اموالکم دادند که فتنه و حرکت را دشمن میارم و آن حتی است و
 برانند و گوی میسم به وجه اینست و پی لودا کند شنید و عمر گفت لودا علی بهلک عمر را بیت کرد و اند از او پس
 من عبد الرحمن که او گفت شخصی را نزد عمر آوردند و او را و سر بود و دوشی و دودمان چهار چشم بر یک سر و دودمان
 و دود بر دشت گفته با عمر مرآت او را چو که دیدیم او فرمود اند حاضران مجلس رخساری گفته گفت نه نسبت تا
 فرستاد و اعلام امیرالمومنین صلوات الله علیه کرد آنحضرت عمر گفت با ای حسن کن در مرآت این شخص فرمود
 که اگر در حالت خواب چهار چشم او خواب رود و در بیداری بر بیدار دارد و دودمان غیر خوابند و حکم کینست
 و اگر در چشم خواب رود و دودمان در بیداری آن آواز دهد و یکی نه و شخص اند و دودمان دیگر آواز دهد و چنان فرمود که در
 محل بول و خایط حکم کرد که محکام را پیش و سپی نمود می انداد و دودمانی دیگر از کفاح این شخص پرسیدند عمر
 نه نسبت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که اگر دودمان در یک ج رد و دودمان باشد که چهار چشم بران گشوده
 باشند و بگرد و دیگر باز فرمود که اگر نسبت در اینان بر حرکت آید اندکی بزند و یکی بعد از آن دیگر بختی بر چنان
 که آنحضرت فرموده بود چون از کفاح اینان پرسیدند بعد از روزی که یکی در وقت غروب عود و دیگر یکی
 درین العنابین عمر گفت لودا علی بهلک عمر مومنان صحابه گفته الله یعلم حیث جعل سائله و نسبت از ندین
 رسم که او گفت این نماسک از دوشی فراوان است که شنید و ستم ستم مرغی را به رانجان گفته و حکم آنرا شنید
 تا اند به بدینه باز عمر پرسیدند نسبت و بجا و بجا به کدام خبری میگفته بعضی گفته خبری ندیدم من و بعضی میگفته
 تا او آنحضرت پرسیدند فرمود هر که حسن علی را که تو حکم کن این قضیه را امام علی را پرسیدند و در کمال عدل
 تخم نمی بختند و گفته خود را که آن بر می باشد عمر گفت شبیهه تا چه بپیرازد امام علی را فرمود که شاید آن تخم نیز باشد

عمر گفت ای علی ایست محمد بن علی بن ابراهیم دوازده روز بدش ساز محمد بن لید و او از محمد بن جعفر
 اصبح بن نایب که او گفت بچشمش را می بیند و در این زمان ثابت که در عمر گفت بچشمش نایب که در نایب
 صد ساله حاضر بود و فرمود که حد اینان نه نیست که تو گفتی پس تو حکم فرمودی ما کی را کردن زنند و کی را
 و یکی را حد نایب زنند و یکی را نیم حد از او زنند که نچاه نایب باشد و چنانچه نقد بر نمودند عمر گفت بچشمش
 یک فیضه چون حکم مختلف کردی فرمود که اول فرمی بود که باین مسلم را کرده بود از دینیت بر دینت فرمود
 نقل او ^{در حد} حدش لازم شد بچشمش بود حد او نایب چهارم علم بودیم حد از او لازم کرد و چشم او نایب بود
 نقد بر دیدم در حدی بدید ازین فیضه عجب ماند عمر گفت ای علی ایست محمد بن لید و او از محمد بن جعفر
 و نزد عمر رفت و او دست می بود ابو بکر کوهی داد که با دو کس دیگر فریاد بن ایست که او چهارم بود میل عمر را بنیفره کوهی
 و در حد گفت شکمی دیدم بر بالایی شکمی که منکر بود عمر گفت ای محمد که حد اینان فیضت نکرد و در حد اصحاب رسول الله
 حکم کرد تا ابو بکر و ان دو شخص را حد قذف زدند چون از ان فایض شدند ابو بکر گفت کوهی میدیم که بنیفره را کرده
 گفت بکما دیگر او را حد قذف بنیفره المومنین صد ساله حاضر بود و فرمود که اگر ابو بکر را حد قذف بنیفری دوم بنیفره
 را در حکم عمر خاموش شد اما بعضی سخن انحراف پیدا کرد و گفت نام در المعنی نیست زیرا که چون ابو بکر بان دو کس
 کوهی دادند عمر انظار داشت تا زیاد بن کوهی دید تا کوهی تمام نمود و زیاد کوهی بر وجهی داد که عمر از او کرد
 دیگر از او حد زد چون بعد از ان ابو بکر گفت که کوهی میدیم که بنیفره را کرده عمر گفت دوم بار او را حد بنیفره را کرده
 صد ساله حاضر بود که او نقل ابو بکر حد بنیفری بنیفره را حکم می کرد یعنی اگر قول ابو بکر بنیفره است پس حد که گفته شد
 بنیفره را حکم واجب کرد و اگر قول ابو بکر بنیفره نیست اقامت حد دوم باز و چنانچه ندارد چون عمر معنی را شنید
 بنیفره ماند و گفت ای علی ایست محمد بن لید و او از محمد بن جعفر بن عام که او گفت در حد بنیفره از جوانی که میگفت
 با حکم الامام بن حکم کن میان من و مادر عمر گفت چرا از مادرت شکایت مکن گفت از ما می اندازد نایب
 و در حد است عدل بنیفره چون نزد عمر رسید و بنیفره را شنید و در حد بنیفره را شنید و در حد بنیفره را شنید

من شستی عمر فرستاد و را حاضر کرد چهار برادر شست با وی آمدند و گویا چندانکه هکای می دادند که نوز بکر است و مادر
نیست و پسر مع بود که من از شکم او آمده ام و مرا در زمان فرستاد تا بتر ازین نفیض احوال کند اتفاقاً در راه بگذشت
ابراهیم بن حمزه علیه السلام که گفت تا ابراهیم بن من مظلوم و عمر را برندان بنوعیست تا نقدیل لوانی کند و مرا
قدف برنده احوال مرا تا تم گفت و گفت خفا که این مادر نیست ابراهیم بن حمزه علیه السلام و را باز کرد و استدر در
نزد عمر گفت مرا و را بپس آید و نقد او را ابراهیم بن من باز کرد و ایند که من از عقب او بیام و تحقیق حال او بایم بعد از
زمانی آنحضرت شریف بر دفر نمود که جوان چه دعوی داری گفت این زن مادر نیست زن گفت حایجان
بگویم و او پسر من نیست و آن مرد ما را آورد که برین این بر من اطلاع دارند آنحضرت چون بعلم و لدیست فرمود
زن که مصطفی دارم تا این نزاع از میان شما بر طرف شود یا ترا داد و بکلیح کنم پسر چهار صد و بیست وادی ان
بر نیست فرستاد چهار صد و بیست وادی که چون چشم زن بر زردی افتاد و ای اختیار زردی زد که ما ابراهیم بن من
زن فرزند تویم بخدا که این جوان فرزند منست و او را بگری دادند و این فرزند را آوردیم چون بزرگ شد و پدر او را
و بنوی بود و برادرش نمیخواست که او متعرف آنها شود و بسط طمع خود گفت پس که لغی او کن و او را از خود دور
و این گویا ترا چیزی دادند تا آمدند و گویا در دفع دادند عمر بن من جوان ششینه فرزند بر شست که لوله سی
روایت است از امام صادق که دفری را نزد عمر آوردند و گفت زنا کرده و بکارت او را پل شده و حال و دفع
چنان بوده که او بنی بوده و او را ششمن برای نواب نگاه میداشت و تربیت میکرد تا بزرگ شده و بغایت جد بود
و ششمنی داشت که با او که میباید انور او را و فرزند او را بگری داد و او را بگری داد و او را بگری داد و او را بگری داد
رفت زنی چند با یکان خود را طلعه دراز خود را و میان نهاد و این غمی داد تا این که بگری داد
با کت بکارت اند فرزند او را و او را بگری داد و او را بگری داد و او را بگری داد و او را بگری داد و او را بگری داد
و حال می سلام کرد و عمر این را بدید و گفت حضرت ابراهیم بن من علیه السلام آمدند و دفعه را لای عمر کردند
و آنحضرت گواه طلعه زنا را بر او حاضر کردند و فرمود که عیسی علیه السلام و سحر می کرد و فرزند او را بگری داد

این ترا هست می باید گفت و الله بفرستد شما معاد میگفت زان کفد الامان الامان تا هست بگویم فرمود که گوید
 برنج حاج کار برد و فرمود چو باید امان چون حال فقر را دیدت رسید که تو برش او را بری بخوابد باطلی که کار
 او را بری بودیم آنحضرت فرمود که الله اکبر و گفت یا ابراهیم بنی چون چنین شد من او را اینجا بسم او را بوی دادند
 بهر چهارصد و بیست و حتی از باطل امتیاز یافت عمر گفت لولا علی بملک عمر و اینست ابو سعید خدری که روزی
 عمر در طواف خانه کعبه بود چون حجر الله بود رسیدم عمر گفت که سباهی دودویی در بانی ثنوی رشت و اگر نه آن
 بودی که من دیدم که رسول علی علیه السلام ترا میگوید من ترا افضل نگردم ابراهیم بنی صلوات الله علیه بر من و حضرت فرمود
 ابراهیم بنی چیست که میگوید او بود و زبان بر دو میرساند عمر گفت از کجا فرمودی که از زبان من بگویم چه قول صحیح است
 است که و از حدیث یک صحیحی آدم تا خواست چون ضایعاً و زیت ادم را با فریدان ترا اعلام کرد او طاعت
 و فریدان را این است دینان بنده کان دمی دینان قبول کردند و برن خلی نوشت و در میان این بنکت بود و بعد
 و فرمود ای حجر کاه باش که هر که باید نزد تو دست بندم نماید تو در روز قیامت برای دمی گوای دمی الا نه پس او
 دینان رساند عمر گفت پناه میگویم بخدا که من زنده باشم در میان قومی و علی در میان ایشان پندار من است
 او بان معز با ادا که باید کرد و نزد عمر خطاب در ایام ریت او بود که راو کزت ترا پس کردی گفت و این است که
 از خرابی و سازگنی بان شکرها باشد آن بزرگتر باج و ثواب چه کار میکنی که باز بورد و حساب قصه کرد
 عمر بنی افق از یور تا برسد به ابراهیم بنی علیه الصلوات الملك الله که حضرت فرمود که خزان خود رسانده شد بنظر
 لی الله علیه و آله و آله و صلوات الله علیه در کله نزدان اول با لاهی مسلمانان پس فرمودند از در فیض میان داران و دومی
 بمنیت است که گفت بر سخنان بیستم است که حضرت معبود و مجانب است که بگرمی باید داد چهارم که است پس
 خداست از در جایی آن در میان اخاف منکاف از بنده کان و زبور کعبه و کعبه جانور و موجود بود پس از فرمود
 حضرت معبود آن زبور را به حال خود میگوید که بود و فرمود که از انرا فراموشی و پوشیده زاید بچنان آن نفع است با سستی
 پس فرمود و آن زبور را به حال خود میگوید که بود و فرمود که از انرا فراموشی و پوشیده زاید بچنان آن نفع است با سستی

این کلمه در پنج مصلحت است رعایت کرده اند از عطا و از این طاعت که او گفت که قومی از یهود نزد
وزیران عمارت می گفتند تو ای اموی بعد از بنی و مالک حندی داریم و میگویم که تو در جواب ما می
خانی است تابع تو شویم حاکمان آریم و اگر در باطنی سزاوارا میقام نباشی عمر گفت یکسره از بهر جوابند ما جواب
بسنوید گفتند ما را خبر ده از قطعای سمان و کلیه بانی آن و خبر ده ما را از قری که میرفت با خداوندش و خبر ده
ما را از آنچه هم کرده بود قوم خود را و از آدابیان بود و از ایران و خبر ده ما را از وضعی که کبار افتادند و گفته
و دیگر گفته و خبر ده ما را از آن که خلق در هم نموده خبر ده ما را از یکی و دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و
نهم و ده و یازده و دوازده عمر ساعی سر در پیش انداخت و بعد از آن سر برداشت و گفت ای رسیدی که
من محکوم تمامم و فرستادند از ابراهیم بن حواری علیه السلام و این احوال اعلام می کرد و مخفی نگرفت بر وجه
عمر آن گفت با ابوالحسن می بود از من خبری رسیدند که من با عالم نیستیم و شرط کرده اند که اگر جواب آن بشنود
ایمان آرند و مسلمان شوند و مخفی فرمود که انجاعت بود و مسایل جوابی بر من عرض کنی آن امانت
عرض کردند و آنچه بفرمودند و مخفی فرمود که فعل آنها ترک است و یکدیگر آن کلمه شهادت و آن قری که با
حاجش میرفت با منی پس بود که یونس در شکم می بود و با منی دیدار را سبک بود و آنکه هم کرد قوم خود را
نه از آدمی بود و نه از یرمی و رسیدن بود علیه السلام که چون لشکر سلیمان بموضع آن موران رسیدند
که نزدیک آن بود با موران گفت که در مسکن بانی خود رویتان که سلیمان شمارا پامال کند و بگوید
نه پسند که ما باها التعلی او خلوا ما کلم لا یخطنک سلیمان و خبر ده و هم در آن روز و موضع که کبار افتادند
گفت و دیگر گفت و یامی بود که بنی اسرائیل که شدند و فرعون و شکران غرق شدند و آن پنج
که در درج بودند آدم بود و حوا علیها السلام و عیسی که نجات یافتند و نوح علیه السلام و کتیرا بر علیه
و سه و میل و مکابیل و کافیل است علیه السلام و چهار تو بیت و در جیل و زبور و زکریا و یحیی و یونس و یحیی
و شش علی و سلمان و زمین است و آنچه میان این است که دلالت حقیقیه البطلان و الله در ص و ما میسر

که بخت بدی بود که نابالشی محاسنی کردند بموت و کفند که در ترک غنا کردند و روی نماز آوردند که بخت
 بخت میشتند که حی علی خیر العمل که نماز پنهان علی است چون نماز میشتند جمعا را میگردانند و بان
 است نه تنها پس انگیزه استقامی مایه کرد و نماز صبح الصلوة خبر من النوم داخل حقه و حال که حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله فرموده که نماز افضل اعمال به نیست بدان میگویند که نماز پنهان را خوب است و خواب خود
 هیچ عمل نیست که این تجزات بر خود درین سلام میدانند و غرض آنکه درین اوقات نماز و کبریا است
 را بدان کرد و از این دیگر است که کافران و منافقان اتفاق کردند که حضرت رسول اسکندران گفته
 حضرت عزت عزت آنحضرت را خدا را که اینان این اندیش دارند امیرالمومنین را صلوات الله علیه
 خود بخوابان و خود بیرون رود از مکان بود که در آن شب بقرار فرمود و منکران برخاستند و باینحضرت
 رفتند امیرالمومنین را صلوات الله علیه دیدند بر جایگاه رسول خفته نشسته و مجال آن نشسته که نماز کردند و گفتند
 آواز برکشید که الصلوة خبر من النوم آنحضرت در جواب این فرمود که حی علی خیر العمل یعنی مایه بخت بخت
 اعمال که فرمود بنمیزد نه آنچه شما بان آمده آید که ملک آنحضرت این جواب من بهتر است از آن
 که شما بان آمده آید انگاه آنحضرت این کلام را و بخت نماز سب کرد و اینان از اباطل کردند و سجایان
 بجز من النوم را آوردند و این عبت را در میان مردمان گذاشتند و بکبریا و جلالیت خدا عادت نمودند
 بدان که در حقیقت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتمای نماز بیکر فرمود و اینها می آن تسلیم
 نمود این در ادل تشهد میکنند که اسلام علیک ایها البنی و رحمت الله و بركاته اسلام علیک و علی عباد الله
 و علی ما بین و این عبت نماز را باطل کرد و اند و دیگر چون سلام داد می پیش تشهد پس تمام کرده بختی نماز را
 بی شهادتین و نمازی تشهد باطل است و عبت نماز را باطل کرد و اند و دیگر چون سلام داد می پیش تشهد پس تمام کرده بختی نماز را
 این فعل حرام است و مبطل نماز و این که گفتند که عبت نماز را باطل کرد و اند و دیگر چون سلام داد می پیش تشهد پس تمام کرده بختی نماز را
 این نماز باطل است و این عبت و فعل جهود آن و نقل است که روزی عمر گفت که

چند چیز است که چو دان میکنند و آن یکی نیکوست از آنچه دست برسم نهادن و راز از اخفوت این سخن
در پیچیده خاطر گشت و فرمود ای عمر تو جز ندانستی که اگر موسی علیه السلام زنده میبود و متابعت من میکرد و گوشت
است من میبود با وجود آنکه او این راز از اخفوت شنیده بود و در زمان خلدفت خود جای این عیب را
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اعطيت ليلة المعراج مائة الف حسنة في الصلوة يعني دادند در سجده
دست و رکعت ایشان و راز بدعت منتهی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در نماز سجد و سجده
که اول آن نماز بر زمین نشیمن بلکه اول ستهای بنیاد و دو رکوع و سجد و تعجیل میکند که نام میکند و در سجده و سجد
مثل خود کسی که متعارف بر زمین زنده دارد و در سجده و رکعت دوم و در سجد و رکعت سیم و رکعت چهارم و رکعت پنجم
و مثل بوی بنگان چوب است مگر در دو صوب و در یکسان چوب میستند و خلدفت بهتر میکند و مطلقا آن
و خضوع و خشوع و راز ندارند بدعت منتهی است که چون افشا نماید بر شود و غروب یا کرده افطار کند و در وقت
و نماز تمام گذارند و حال آنکه طاق محمدی است که افشا غروب کند و غروب عیار نشسته از آنکه سرخی جانی
منزق زایل گردد و این پیش از وقت افطار کند و نماز گذارند بدعت بود و نام آنکه او بزرگوار است
فمن یکدم عبادات چون نوبت بمر رسید و به رعایت نیک و بد و جزو قریشی تفضل میباید و به با وجود
و غیر قریشی را بر انصاف و انصاف را بر اعقاب و اعقاب را بر عجم و این سبب بدعت است جذب نفع نماز میان
بر خواست میان حلال و حرام هر کسی ضربی بر آن افروزد و حرام را حلال بپارشد بدعت است که آنکه عظم
زکوة کرد و خراج دفع کرد و بر میباید گفت تا در عراق حست و گفت تا در عراق حست کردند و زمینها را در
در هر یک جریب انسان یکدوم نهاد و یک فقره از که لکار بر بند از صوبات و آن در دست و کف و کف و کف
و عمرش از آن محمد صلی الله علیه و آله منع کرد و بال این بر او آن بدین میباید بدعت است و یکم آنکه چون نماز
بدعت است آن بینان بنگان ملعون رسید بر نوع اموال و شهابی که مضاف جان سپردن او را در حست و غضب
بدعت است و خسته بودند و نقد کرده و گذاشته بر دست و خسته کرد و بدعت است که بدعت است که بدعت است

این ترا تو کرد ایند و فخران و سخنان را بی نوا بگفت و دیگر اخذ می کلی کرد و انعامان ترک می داد
 چنانچه سید خرم تا چندی دیگر از سبب نیت و استودان قطار قطار و چهار و چهار بقضه افتاد و نشان
 در خود و او ناز و نیت المال آنچه خواسته خوردند و کردند و طول و کس می کردند که در وقت آنکه تار میزدند که
 کسی از اینک تار میزد و در عمر می عالم را بر مردمان تنگ اند برای منافع خود تا مردمان بان طعن و لعن می کردند
 کردند و این حسب قتل آن بدین شد بدعت است و هم اگر عمر بدین قومی را تعیین کرد و اجرت داد که
 مردمان را بابت جهاد میزدند تا این که بران شده اند از روی برزعت نهادند و آنان نیز که جهاد می کردند
 از زوایا و محرم مانند و همچنان معلما را تعیین کرد و اجرت داد که نو مسلمانان را تعلیم و اجبات می کردند و نسبت
 که اجرت تعلیم و تعیین و حسب حرام است و مستحق عقاب بود چون اجرت نهادند بدعت است و دیگر اگر حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله حکم من عاصی بر سرش و او را لعنت کرده اند نیزه برودن کرد و همچنان بودند زنده تا زمان عثمان
 شد این ترا آورد و اغار و اقرار کرد این ترا بر مومنان حاکم و ابر حجت و علیه یاد آورد و او را از منتهی و خاص
 خود کرد ایند و آن بدین امور دین با و می معلمت میسید بدعت است و چنانچه اگر چون کجا حجت غفان تکلم
 شد مصحفی کرد دست مردم بود بر او طلب کرد بدعت و عبدالله بن مسعود مصحف خود را نمیداد و خود
 رفت بدر خانه او و گفتند تا چنانکه نزدند که بهوش نکست و خون از کوهی اومی آمد تا وفاقت جانکه
 بدو رفت و مصحف از وی بستند و با و یک مصحف که گرفته بودند از مسلمانان بر او گفت تا یکی نهادند و بر سرش
 گذاشتند تا سینه دآن کاغذ را بعد از آن سوختند و او ان بن حکم در یاد بن شمر را که کاتان همی بودند
 گفت تا این دو فاسق مصحف کتابت کنند و این ان است بپوشند و هر چه میگویند میگویند و بدین
 آنچه تمام شد اطمینان نداشتند که چه کند به آنها را و در یسجاده نهادند و دست میزدند و دعا می
 میزدند و کسی که میگویند نوشته و اعتقاد برین دو فاسق کرده بود آخر کسی از آن نوشت و خود بر سر
 بس که ضبط زده بود و در شرط بودند تا رجوع بر زمین ثابت کرد که او مد است و واقف و معلوم فراموش

اودر نیل بعد از یقینی آن آنچه او فرمودست نسبت از فیه مصحف این بودست و آنچه بر خط بودند زید بن ثابت از نقیض کرد
ترتیب او پس کند باشد حال کسی باسخی خدا بخواهد این کند و با اولاد رسول الله ششونده و حال آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده بود که من قرآن و غیرت در میان شما نگذاشتم که اگر امر من جنگ در این است
آنکه بگویند و دیگر خدا بخواهد متهم نیست بنفام میگذارد و از کینه کان دین بخت بست و سخن آنکه بگوید بی چهار
با سر رضوان الله علیه مسجد را آمد عثمان را بر منبر دید و خبری چند شنید که مخالف دین بودند و در گفت و گفت بخدا
نویسنی این نیستی از منبر برآمد و آنقدر از در که بعضی را کاشت که او مرد و حال آنکه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در حق عثمان فرموده که عمار با حق است و حق با او هر جا که باشد پس بر کردمان متفرق نشوند بحکم
است پس نظر کند کردی که عمار در میان این است پس روی کند او را که او در یکدیگر تا حق پس نزدین
شخصی بر گوارد که هر حق گفته باشد فتنی وجود و عصیان بود و بیست و ششم آنکه چون عثمان سحیحیت نماز
عبود را در غرضه کرده خطبه خواند و قربانی کرد و این حکم خدا و رسول است و آن حج را بر مسلمانان نپناه کرد و این
این بر دست عید است و ششم آنکه عبدالله بن عمر فر از انکشت و بعد از طلب قصاص عثمان او را قاصص نکرد و با خود
آنکه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرستاد که چرا فرود گشت کردی و حکم حق اجرا نمودی و خدا حکم
خدا کرده آنرا به حال کرد و همچنین بنجد است امیر المومنین صلوات الله علیه فرستاد که آنحضرت حج فرماید فرمود که آنرا
نباشد که تو را حج فرستی زیرا که من حج را بر فرموده خدا و رسول بجای آوردم و بر سنت تو چون این نیست
از وی دانسته و دیگر از فرستاد و بدست است و ششم آنکه با یک و ده را در فرجه بود و این عید کشید
تا مدت و در روز از دست را یافت تا این زمان که بدو دست نپناه در مملکت او محو و نابود شد امید که در
دیگر ممالک چنین سخت پیدا کند و دست محمد و آل می صلوات الله علیه عید است و ششم آنکه چون عمر بن خطاب
بر دست و دست تقدی بر انجمنیت رسول صلوات الله علیه و دیگران کشود و خبا که مردم از دست و بی نفعان
آنکه نموده و او را از آن ترسی مدید که بر از دست این نیامدی و مسجد رفتی و از بر زمین نقیصی کنده بودی

امام و مفتی هاست که در دنیا فو حکم سجا شد و او داشت جلوه عرشند که او میل نمائید عوایات موسی علیه السلام
 که لقا این موسی را ایات نبی است و ده تیر ایام دعه موسی است که دو ماعد ناموسی است لیکن لیسکه و ایام
 بعثت و یازده برادران یوسف علیه السلام اند که انی را بیت احمد عشره گویند و دوازده چتره است که بعبارت
 موسی علیه السلام از سبک رفته که اقرب بجمال الحرف فاجز خفشی عشرت عینا یهود که این خوابا شنود
 بلکه فرجه کسودند و گفتند که کو اسی میبسم که خدا بقا یکست محمد رسول و بنده او است حتی در تو این عم و دمی و خلیفه
 ادبی در می و اعر کردند و گفتند همارت و در اسرود نه ترا که انچه امت جان مناجذ از و حاصل است
 شنا غانی و جابل و ابر حق باشد و شمار باطن جلایان مسلمان شدند بر کت عیلم امیر المومنین علیه السلام
 و السلام و مزاج دین قبول و بعضی ازین کوالات در قصه اهل روم مذکور شده بود و دیگر عرفت که در و ایام
 روایت کرده اند ثقات روایت که روزی یهودی نزد عمر آمد و گفت تو خلیفه رسولی گفت بی جودت
 که بر مشکلی که یکی باشد جواب میدانی گفت بی گفت که نام کی است که او را دوم نیست و دومی که او را سیم
 نه و ده که او را چهارم و چهارمی که او را پنجم و پنجمی که او را ششم و ششمی که او را هفتم و هفتمی که او را هشتم
 نه و هشتمی که او را نهم و نهمی که او را دهم و دهمی که او را یازدهم و یازدهمی که او را دوازدهم و دوازدهمی که او را سیزدهم
 که او را سیزدهم و سیزدهمی که او را چهاردهم و چهاردهمی که او را پانزدهم و پانزدهمی که او را شانزدهم و شانزدهمی که او را هجدهم
 کن تا کسی را نود و نه جواب تو بگوید و گفت این کار تو نیست بهتر است که حق با حق کنی که از بی ادبانی
 انصاری حاضر شد و این احوال و او را با میر المومنین حواری الدین دلائل که در خدمت انحضرت و
 سوالات ردی و عمو کرد فرمود که جواب بواللهایی ترا میگویم بگو آنکه مسلمان شوی و دین حق را گردان
 نبی گفت چنین باشد انحضرت فرمود که اگر میبست او را دهم نیست خدای عزوجل است و آن دومی که او را
 شمارده و افسار به آن است که چهارم خار و دلمان زمان و آن چهارمی که چشم شمارده و چهارم خار و دلمان زمان
 دلمان رخ که در انست نیست نماز بجا آورده و زردی و آن ششمی که چشم نماز بجا آورده و زردی و آن ششمی که چشم
 دهم است و در دلائل و انحضرت فرمود که او را دهم نیست و هفت شصت است تا آنکه در سبع دلائل

بجان درانم وواز و عمر بر بند. ایندکنده من طاقت غنویت آن عیظ و رست ندارم دیگر باده کاو و ابرون کرد و
 در خانه است سخت بخت و دوزن بود و ممکن بدخایه نشسته و در دران اندیشه بود که بر این عذمت از من
 شایسته نموده و ادب مناجات اندک گشتی باشد و من توانم از دست تنگی آنرا اندیشه کرد و او را به هم بکشد و با حق
 به دلتداد و مقام مناجات بود که کاو در خانه اشک و مایه دن آمد و در میان بنانه خسته و خود را که در تقسیم شد
 زن گفت ای مرد در سخن مایه بر خیزد این کاو را بکش و عطای خدا را و ممکن نمی بینی که بچشم تقسیم شده و
 در باب حیات که کاو را گشت و گیتی از ان ارزش نهاده زن از ان تامل نمید و فی الحال او را وضع حمل شد
 او را یکو صورت و جمال از ان خورم شد و گوشت کاو را ضبط میگردند که بسیار دشمنی و دشمنی بودی که با من است
 از بام خانه بید و بر کنش کاو مطلع شد اتفاقا جمک او را طلب بود با سخانی آورد و دست یافت گفت کاو از ان
 گشته و ریخته فی الحال صاحب کاو پیش عفریه احوال گفت او فرستاد و اندر در برد گفت ای مرد کاو این شخص را
 برده و گشته جوان احوال را بنفیل با گفت عمر گفت ای مرد در طرار کاو را در از دید گشته اکنون اندیشه ناکرده است
 بسته کرده و در بن یک منجوبی از پیش بری ای افصح ابن را بازار بر دست او را قطع کن افصح او را در سرش
 و بطریق در دران راه بازار برود و مردان هجوم کرده بدینال افتاده و هر کس را با او فری میگفت کی میگفت آن
 مرد صالح بود چرا چنین کرد و دیگری میگفت که او گناه ندارد و کاو را ز رفته خود تا او گشته و دیگری میگفت این
 از زوی سالیسی و در بنی در کرامت میفرودند تا آوردند بازار و ابن عوف را بگوشتش حضرت امیر المومنین
 را بدیده رسید آنحضرت آمد و احوال آن جوان را پرسید جوابش ایند افصح را فرمود که او را مسجد تمامین بیا که حکم آن
 است او را باز کرد ایند و بعد از ان آنحضرت نفرین بر مسجد فرمود تا ختم را حاضر کردند بود و عوی کاو را که ام
 گشته است و کائنات کو ای دادند که کاو از مع بود و او در دین و گشته آنحضرت فرمود که این چنین است که شما بگوشت
 را بچند اصول علی اند و بعد از این رسیده که او را کاو را بکنی گشته و ابن عوفی کاو میکند گشتی
 داشت و بعد از ان زن از ان مردان فغان برد و بدینکه این چه نوع باشد که زن ندارد و بکاو را گشته

انرا مرغی نمیداشتند بهشت را هم چونکه میخواست کردند در میان بابو که عمر با وی گفت که این کار تمام شود مگر که طایفه
 خود که دانی دو میگویند که بعد از هر یک تو من پشتم نامی ندی پیر اینکار را می دلا علی دلا ولد و دخل کنند و از تابستانند
 و درین عهد تا که دزد و کوفتاران که زند که بعد از وی طایفه وقت و دمی می عمر باشد عید چشم که ذکر را محو و طم
 سحر شفا علی السلام که زند و حدیث و دفع باشند که بهتر از ابراث میباشند اگر اظهار عداوت با من کنند و
 گویند که برای ملک است نه از برای من و تا که کلام این پیش خلقان و قعی و شسته باشد بهشت چشم اگر ابو بکر
 خالد و یحیی بن زکریا که گفت که چون از نماز با دعا و فایز شریفه بعد از منین صلوات الله و سدره علیه تفضل آید و ابو بکر
 پیمان کشد که شاید که خالد را بر آن حرکت قادر نبود و گفته ظاهر کرد که تندی منقذ را باشد و بعد از شنیده و منشی اسلام
 ابو بکر گفت لا تعجلن خالد ما فرما که یعنی باید سخن استخالد را بخیر می گویم که تو بعضی گویند او به پنهانی اسلام باز داد و من
 نماز جماعت را قطع میکنند که پنهانی اسلام باز دهند و هیچ حدیثی برین وارد نشده و بر حقیقت و نه بر اتفاق و در
 فعل شیخ خاوه ابو بکر است بهشت چشم اگر گویند هر روزی که بر سر دم بر رفتی از بهشت الحال برای منیست اگر خوش بود
 اوایل آن شود زیرا که اهل بهشت نبود اگر از دجه در کوه بود و از اضاف نماز نبود اگر گویند عامل بود نیز بهشت
 زیرا که بطلان خدمت می میکنند و عامل کاشانه و ناباب نام زمان می باید که گویند مال مصالحت بود که مال مرد
 گویند که از جهود و ذر سا که در میان مسلمانان میباشند و اخلاط باطن اسلام کنند ابو بکر این مال را نیز منشی بود
 زیرا که اهل که تجارت و مصالحت میزکان مستطیر بودند می می سخا و مکتا مال صلح بدین عطا نمود و فکر فر
 مشرکان کرد و منع فرمود این را و در دخول مسجد الحرام چنانکه فرموده بعد عالمی برادران ختم علیه صوت بعینکم
 من فعله این نشان از تجارت بدین ان رسید بر الکلیان از فضل و کرم خویش بدین از دانی فرمود و مخالفان
 گویند که این مال و صدقات یک حکم دارد و منشی اینهم منشی زکریاست و این مال را صدقات گویند تا فرق باشد
 همان اگر از مسلمانان برگزیده و از غیر مسلمانان برگزیده و منشی این مال را برگزیده و مخالفان این که این حق فقر و
 ساکنین اسلام بود و بگویند که مسلمانان را و در این خورند بی اذن این فقره را یک و در عالم مانده

اگر گویند مال عمت بود ابو بکر از جمله غازیان خود و قوت بخاند است چگونه علی را کرده مستحب و مستحق او کرد
 اگر گویند که حق السعی خلیفه دین است و بخود آن مرخص بود و گویم او خود خلیفه خود بنموده خداوند
 مع ذلک یعنی نسبت از قرآن و حدیث که دستوری داده باشند بخود آن مال کسی که خلیفه باشد
 با اجزی باشد این را بنا برین ادوار اهل اسلام بوده باشد نه خلیفه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که
 هر که طریقه بخوی نگذارد پس مراد است از قرآن و حدیث که علی بن ابی طالب را و زقیامت بی آنکه کند و از حدیث
 آن فرمی از قرآن و حدیث و هر که طریقی برمی آید در میان مسلمانان پس دست گناه آن و گناه آنکه بدین
 عمل میکند بی نقصان گناه علی نماید پس بنا برین بر چه خلفای پیوسته از مسلمانان خود اندیشی رفیع و فنی
 اند ابو بکر از آن بر عتبات و زنده و مال دارد تا روز قیامت و حق سبحانه تعالی فرموده و لا تکلوا أموالکم بیکم بالباطل
 و من حکم بما انزل الله فادبکم الله فلیکستم الکافرین و ما من احد منکم الا علیکم و علیکم و علیکم و علیکم
 ال منبر صلوات الله علیه و آله میگرداند و حق تعالی بدان مسلمانان را حاجی منجی و نجات بخشیم آنکه چون خلیفه
 معتمد نامیدان که در تقابل جمع شدند و با یکدیگر منسوب کردند که امر المؤمنین صلوات الله علیه از حق خود
 محروم گردانند گفتند چون گفتم که قرآن در دست و محبت است و علم قرآن او نیز میدانش را نفعی بایر
 سخت کردی اظهار قرآن ننواند / دن و به ما علیه آوردن القدر بران مقرر کردند که منادی کنند که هر که قرآن
 یا آیتی از قرآن پیش می آید بیاورد و به ما عرض کند و ده گواه بران بگذرانند که این قرآنست یا بگوید
 که امر الفی و تبدیل فرموده و نقصان نکرده اند عجب از آن جا باین غافل و منکران سکین دل این دست از
 قرآن خوانند و بدین که فلان جماعت المسلمین علی بن ابی طالب را پیش نهاده قرآن را با نون میخوانند و لو کان
 بعض طایفه اگر جمیع فصاحت و لغای عربی را این جمیع نخواندند و آدمی در میان آنها نتوانست نمود پس این
 قرآن را طایفه دیگر کردند و دیگر آنکه ثابت الی بنی نعلان که در این خطون پس چگونه قرآن را بخوانند
 اسباب بسیارند بر این فریب با نقضانی تا بنده ملک این طایفه تقریران امان نه بدهند و غرض این آن بوده که

رسول الله صلی الله علیه و آله از من خود محمد و سارند و از زبانه خود پندارند و عجب تر از این ان نبات قرآن بگو
 و گویند و نه جانی که بر تزیل قرآن باشند چگونه بر تادیل آن شروع نوانند نمود و عجب تر از این که جلدان معقل می
 بین چنان چنان بعین بر امام مقتدای خود اند مثل امیر المومنین با صلوات الله علیه که عالم بنادیل و تزیل و تفسیر و
 قیل آن بود که سکنی عبادون العرش و کشف الغطاء را در دست تقیما بود و گذارند و در یکی کسی بودند که
 او اقبلونی باشد و گوید که شیطان بر من نهامید بد اگر راست گویم و اقول کنید که اگر ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم
 چنین خلیفه منی فو اصیب من باشد و تا جان آن مدعیان و امام معصوم که عالم بنادیل و تزیل قرآن بود و بزرگان
 مومنان سیرج لو کر اعلی در اجابت هر هست بدعت ششم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مرض موت
 ابو کر و عمر را باج اسلام بن زید کرد و فرمود که در تحت او باشند و اسلام خیمه برون زد و اینها را برون برد و
 بعضی از نواحی شام که از زمین فلسطین بود و میرفتند و حضرت بر روی بکرات و مرات میفرمود که خیر و حلیت ششم
 تا آخر فرمود که لعن الله من الخلف حبش سائمه و این آن تکلف کردند و فرشته تا مردم با او بکسبت کردند و
 او فرستاد و حبش ساء که من تکلف نمودم توانستم کردن و من اجابج و اسم بمر متوقع هست که او را پیش من هست
 اسم به فرستاده ابو بکر گفت که عجب حالیت می عیبت منت بقول خدا و رسول می اجاره من چون بگیرم
 و حال آنکه دیگر را می طلبید و فرستاد و حبش ابو بکر که اگر ایمان بخدا و رسول و امر بی تو به عمر تابع حکم این آن مشوک او را
 می افتد تا بعد از آن قیل و قال بسیار در بار شفاعت و حلیت و تفسیرات رسول اسلام را راضی کردند و
 فرستادند و این آن تکلف خدا و رسول را رساندند و این دلیل روشن است که این عیبت است و برون
 تکلیف به عیبت هم آنکه چون اجل ابو بکر نزدیک شد نتوانست که با بر آن خود را بسبب که او اندوخته می بر این
 نبست کرده و در غده می آن که شد با و چه اند این که در حلیت و تفسیرات رسول اسلام را راضی کردند و
 و قدر عیبت می داشت و نصیحت مبارک به قبول نکرد و این آن می گفتند که می که بر طاعت فرستاد
 آن کوشش در همه اگر امام و چنان این بر جبهه خود میوش و نور و امامت و پیغمبر را شعار خود می

و بعد از مرگ خود آن درشت نادرست را خلیفه و قائم مقام خود سازد و از آنجا شیده انگاشت و این مطلب
به خود را بجای خود بدست برست باز بدینسان که خانه که ملک حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود کورستان خود
سخت و ادب آنحضرت عادت نکردند همچنانکه در حال حیات رنج میبردند و در وقت تفرات نیز از آن
از دست نمیگذاشتند و در باب حضرت فاطمه علیها السلام میگفتند که منور امیرات نیست و سبکال خود قایل بود
عادت غیر تقدیر بدست قبول مرآت و خزان این دولتی من بود از عین و خطه از آن خانه و باقی
و ناحی نبود اگر قبول خودشان که صدقه است همه اهل اسلام در آن نیز یک باشند تا روزی که بهشت و عجب
حالیست که مرآت حضرت رسول صلی الله علیه و آله به خرمایک آخر خودش برسد و به خزان به خزان خود
عنان میرسد و چون و با باشد که لی اجازت تعرف و خانه بفرستد و خانه نبی علیه السلام خلوت
حق تعالی است که نذر طوایر است البسی الله ان بودن کم چون در حال حیات اجازت نمود بعد از آن که اجازت
داد و حدیث و رد یافته که هر که رقیه عفت از زمین حق سبحانه تعالی بگرداند از طوطی در کردن اولیاست
در کشادگی زیر زمین تا آسمان مالدین تا از صاحب خلق فارغ شود و بعد از این او را با طوق بدوزخ برند
و خود دانست کرده اند که هر محدث عینت و بر غیبت ضلالت و بر ضلالت با گشت آن بدوزخ خواهد
رفت و از بدینسان که او بگوید که در میان قریش گفت مراد و وضو خوشتر می آید من باها و سج
کردن کردن و او نفوذ بنده بل قرآن و فعل حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده ام امام محمد باقر علیه السلام بیان
وضو می آنحضرت فرموده که روی و دستها مست و پیش سر پایی مسح کرد و فرمود که نزد حق سبحانه تعالی
میکوین منست و سج وضو می مگر که باشد مثل این وضو و نمازی وضو دست نیست بسبب این عیت که
مسوح بعد از نماز می که این در میان گذارده اند و که اینها قناعت دست باشد چه در باشد
و با درستان سد که پیش صلوات است و بعد از او بیان نمودند به نوع ازین عهده هر دو اینند لیکن دوزخ برای
کار نیست که هر چند گویند چرت میگوید بل من فریب معصیت من فریب نماز از نماز قناعت و عیت سیزده و بیستم

از آنجا که حضرت تاج العالیین ابوالفضل محمد بن علی علیه السلام در آن لقب پنهان شده و مخفی بر کتب او و بسفر و
 و اصل حشمت و از آن ترس بود که این حدیث را ذکر کرد که صلو با صراط الفجر فانه اعظم للخیر یعنی تراخ و دست
 صبح نماز بگذارد که آن بزرگوار است به عمت سنی ام که عمر خدایت قرآن را که در جنت است ارساد است شرق و غرب
 عالم به جهت و حیث این تراخ صحت و محتاج خلعت کرد ایند و منطبق آید که برید و علما انما غنمتم من شی
 فان الله حمید علی نمود به عمت سنی و یکم آنکه حی سحانه تعالی محبت الیه علیهم السلام بر یک کلف حب کرده
 و ابر سالت ساخته بدلیل قل لدا سألکم علیله افر الله الموده فی القربی و این حدیث آن نموده عدالت
 این تراخ بدلیل نفس خود و زبان ظاهر کردند به عمت سنی و دوم آنکه عثمان بن عفان و وقت خلافت بود از احوال
 علیه که از مقبولان و خاصان اهل بیت بود از شهر براند و تفصیل آن است الله تعالی مذکور خواهد شد
 و در و در آن است تراخ حکم بن عامر و بر سر آنکه بغیر این تراخ را نه بود و اختیار و او خایه مذکور شد
 به عمت سنی و سوم آنکه ابراهیم بن صلو علیه السلام که بعد و فضل و جمیع صفات کمال و در حل مفضل است مثله
 سر آمد بود و بر بنی فانی ایشان تابع و پی شد و بر حضرت تقدم شد با وجود آنکه بنی بود مذکور که بر آن تراخ
 مدد است علیه تقدم کند ملوک خارجی است به عمت سنی و چهارم آنکه خالد بن ولید با بن مغیره زمانه بود و ابو بکر
 و حد او آنکه و آیات قرآنی را منظور شد و استقاط حد او نمود به عمت سنی و پنجم آنکه عثمان اجامی حد
 بکر و بر ولید بن مغیره که فرموده بود و دست در جواب افتاده و قی کرده بود و عبد الله بن ابی سرح بن عاکه
 و ابی بود از فضل عثمان و او نیز مرید که نماز با برادر با جماعت بجا که عفت گذارد و این اطلاع بر نهادند
 و از قبل خود و ابی می خند و وجود این اجامی حد نمیدادند بر ایشان به عمت سنی و ششم آنکه عثمان محمد بن ابی
 را منور حکومت داد و محضر فرستاد و خدایت منور او خبری نوشت و بسلام خود داد و فرستاد که او را
 با تابش نقل آید معمران و غیران خایه لعل این بعد ازین مذکور خواهد شد است الله تعالی بدین
 بقیم آنکه چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله جلست فرمود و حضرت ابراهیم بن صلو علیه السلام را
 در روز غدیر و صحابه خود را فاند و فرمود که معاوی بن ابی سفیان بر من است که در غدیر نموده می سجده کند و

بی ریح از ابر طرف کرده سخن میگویند و خود بجای وی بنشیند و بیانش حکم میکردند و بیست
 و هفت سال که منوچهر پسر نوح منع حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کردند از رفتن و حدیثی که ابو بکر علیه السلام فرمود
 که پسر اعلی علیه السلام در من نماند و آنچه میگوید صدق است و حدیثی که قرانی که در باب برات بود
 بر طرف کرد مثل بویکم الله و فی اولادکم لکن الله متنبین و است که گوشت سبیلان و آورده و
 بی من یک برشتی و یحیی بن یعقوب فرای احمد خواست یافت و در روز قیامت دگر و بی من شفاعت
 در عین منجم که است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آیه میفان بر اکت است از ناز و عمر علیه السلام
 زمان حشدت خود از ابر طرف کرده است و یاد که بر نیت کعبت نماز جماعت کنند و از آنرو
 نام که دو این بیعت است از یافت در میان و در میان بیست و یکم آنکه چون حکم الهی سخن بدو که بی آن
 صاحب خانه سجده می کردند که لایق حلوانی و غیره میگویم حتی نشان او این بی آن از ابن ابی المومنین و فاطمه ص
 و علیها رفتند تا ابن ابی المومنین بیرون آمدند از برای بیعت و دوست خانوادہ حضرت رسول صلی الله علیه و آله ملا حظہ
 کردند ماد خود مخالفت بیعت جعل کردیم که منوچهر پسر نوح مسجد را بطریق است بنا کردند و محراب را
 میگردند مثل اندون جلنا ابن ابی المومنین حلوانی و سلمه علیه و آله در زمان حشدت چون آن نوع محراب
 مسجد بنمود که میکنند بیعت جعل شدیم که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اولاد و امجاد و اهل بیت
 در محراب و صاحب منوچهر پسر نوح بنام کردند و حضرت فاطمه علیها السلام را در بر شک کردند که فرزندش محقق
 شد و منشا دینی اهل بیت شدند و قضا حشمت بجای رسید که حضرت امام حسین را حلوانی
 علیه و آله و اولاد و اتباع و در کربلا شهید کردند ازین پیدا که باال رسول کردند و خود را خلیفه میدانند و بیعت
 جعل و جب آنکه حکم الهی آن بود که مسلمانان با اهل بزرگ دوستی کنند و اما ابن ابی المومنین و امثال آنها
 و بی و عدوکم اولیاء و دیگر از ایت قائلان با اهل بزرگ و نه بی دوستی میکردند و موصلت میخواستند
 و بیعت با اهل بیت میخواستند بیعت جعل و جب آنکه میان آنان و پیرو بی حشمت اعدا و از برای بی

بیعت با اهل بیت

۱۵۴
 بود کسی گفت و افند را پیش محمد صلی الله علیه و آله می برم عثمان گفت بقاضی خود ان تاسیاید که او در پیش
 داد و دایت اند که فلا و ریکت لایونون حتی یجئو غیما بنجر سهم و عثمان فرزد قل این است یوگشت داد
 مذکور بنوع آنحضرت بود و بقوان ایان شیت اگر نه خون قاصص جهود انرا بر یول الله ضار کند عت جیل و شک
 انکه عثمان تمام مدار کار خود را بر بنوت مردان بی ایان نهاده بود و بر مصلحت که او میدید خلاف حکم خدا و یول
 او بود به عت جیل و مقیم انکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود و قبل که که اگر ادا گشتند در سجدا و کعبیت و باز
 اند که می در کعبه است اورا گشت و دوم بار عمر فریت و با نماند که در سجود است با سولم حضرت امیرالمومنین
 صلوات الله علیه فرستاد که اگر اورا بیسیالی نکش امیرالمومنین که رفت و در قه بود اورا یافت و گویند او
 بود که آنحضرت قبل از فرموده بود این ان اورا گشتند طمان لعین انقدر انرا و درین پیدا کرد این ان
 معاویه را گشتند و عثمان مردان را به عت جیل و شتم انکه این ان اندامی خسی ما شتم رواداشند و اجها
 حتی ال رسول مکرند و این نرا بر بخایند که کما فر ازین آیت می شنند که ان الدین بود و ان الله و رسول الله
 الله و فی الدینا و الا فرده و اعدلهم هذا بما هیما به عت جیل و شتم انکه در سج زانی نموده که بر رابده امام و خلیفه است
 انکه ابوبکر امام و پدر خلیفه بر خود بود اگر از پدرش فساد می میداد می که مستوجب حد شدی و وجب بود
 که بر وحد او کند و این خلاف حکم خدا و یول او بود به عت جیل و شتم انکه عمر عرج را بر طرف کرد و این فرض
 خداوند از بدن مردم نیست و باطل که اید و برایت منع کما بر کرد که من منع بالقره الی الحج عتجاه
 انکه عمر متعه را از آنحضرت قول الهی که استعظم به منن قانون اجرین و رفقه تا که عالم و دین را نهادند و حتی تعال
 انرا مقرر فرموده تا حلی از انرا احتساب نمایند و لهذا امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که کوندهشی عن المنعه
 زنی الله شقی نفسی اگر نه ان بود که عمر منع از متعه نموده زانی میگرد و ملا که به عت جیل و شتم انکه امام زمانه و ارکان
 آن به عت جیل و شتم بدین باشد به عت جیل و دوم عمر فرزدی بر بنجر گفتند که هر مای زانرا اگر ان مکینه و
 او گفت مدامی بدین مدارا صدد هم را زباده کند من و بر احد نرم و با فی مال را پست انال بر شتم به

زنی حاضر بود برخواست و گفت خرمی که خنی سحر است بر حلال گردانید و تو چرا مرا میگردانی که سحر است
 که در آن اردم استبدال فوج مکان فوج و اینست احدین قضا و الله ماخذ و الله سنیاس برگاه درین
 دست کاویرا ند تواند بود پس چون گفتی که ریاده از چهار صد و درم نباید کرد او خجل شد گفت بر سر
 محرقه بیست نایره زمان در خانه بخت نگاه و شوم اگر روان من حکم نام دیگر به نهانی نوشته بود بقل محمد
 بن ابی بکر بعد از اطلاع خویش بر او را برادر خود خواند که او را بکشند که آن لعین خیانتی چنان کرده عثمان
 و بر حمایت کرده و کینه داشت که او را بکشند و عثمان بدین سبب مقتول شد و نفر مرده خدا کلام کند و لکن اینجا
 چنان بخت نگاه و چشم ام که این بر کار او بود و دوستی کردند و متابعت حضرت علی علی السلام
 و انمودند و دوستی این پس اینان دوست خدا نباشند بموجب فرموده می سحر است که قل
 انکم تحبون الله فاتبعونی بحکم الله و برغم خرم که حضرت رسول بی وصیت از دنیا رحلت کرد عرض
 ابطال خلافت امیر المومنین صلوات الله علیه بود با وجود این ابوبکر وصیت نمود کرد و عمر وصیت بنوری
 انداخت و عثمان بی حج کشید پس بحکم متابعت حضرت رسول علی علیه السلام کرده باشند و با
 متابعت می ایمان نباشد بدعت چنانچه چشم ام که اینان در جمیع حکام الهی خلافت کردند و
 بخلاف آن دیگر عمل نمود و هر یک می می نهادند چون شافعی و حنفی و مالک و احمد بن حنبل و قول
 الهی کار کردند که افلا تدریون انقران و لو کان من عند غیر الله لو جدوا فیهم جمله فاکتبروا چون اختلاف
 بعد از وسط خلافت این دید آن فرموده الهی خود که اگر فرموده الهی میشود از آن خلافت نمود
 چنانکه در میان و نه شانه صلوات الله علیه که حج خستند فی در میان اینان نبود سنی اهل و احقر
 می است زیرا که اینان بطریق محمدی مسکون شدند بدعت چشم ام که چون می سحر است
 فرمود که ما اثبات الدین امروا الله بقدر ما بین منی الله و بولا حکم الهی است که بر رسول ندای تقدم کند
 در حال مرض آنحضرت عاینه بر درامقدم / دایند و بختا و بسجده بفرمودم غار را بسمعت بگذارد لی و سنی

انحضرت و حضرت آوای شیشه برخواست و سستی بردوش امیرالمومنین عجلت الله تعالی فرجه و دست یکرودش
 قتل بن عباس بن علی و مسجد آمد و القات بنابر ابوکر نمود و آن نماز را با سر گرفت و ابوکر با صفت پلین آن
 در ساری پس حکومت مقدسای مردم باشد که انحضرت بعد از آنست که او یک نماز را امامت کند عت
 بنجاه و بعد از آنکه مسوخ همین بر امیرالمومنین عجلت الله تعالی فرجه و چنانچه با حضرت امیرالمومنین شکایت
 این بنش حضرت رسول میرد که حد برین میرند چنانچه موم ترین صفات و این است که میرد
 انش علی یا ایهم الله من قبله علی کردند پس اگر ایمان باب حدیث و ششده بر ال رسول علی علیه
 السلام و نزد حضرت علی و ششده که نمیشد این از جهاد بیکر کند چنانچه در روز احد و چنان نماند که توری
 درین بداند و چنانچه عثمان و جاک احد بعد از روز هشت و ششک این هشت که جاک و حاجی
 الله حق جاده و احبناکم الله و ششده که اگر علمای برانند که مسوخ بر مسوخ در روز احد علی
 ما بعد الله ابی سئول صافی فرستند که از برای این ان امان طلبند از ابی سفیان معون زیرا که آواره قتل ان
 حضرت ریشطان باین رسانیده بود تا اینست که ما محمد الله رسول قد طلت من قبله الرسل امان
 مات اوقتل القلیتم علی اعظام منطوق نیست که محمد بود که در ستاده چنانکه پیش ازین و ستادگان
 بودند پس اوقات که باگشته شود باز میکرد بر پاشنها خودمان یعنی از دین و برگشته و در مشی و از پیش
 این ان ازین بسیاری بقتل آمده عت ششده که این خود را خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلمند و
 را نام امیرالمومنین کردند و حضرت خدا و رسول نمودند چون حکم رسول آن بود که انحضرت و امیرالمومنین
 چنانچه پیش ازین مذکور شد که انحضرت فرمود که آدم نوریان روح و جسد بود که امیرالمومنین نام کرد و پس
 و بکر برافزود که لی استحقاق این نام را بر خود دهند و عت ششده که انحضرت و امیرالمومنین
 و بکر و لایت و انحضرت را برای امیرالمومنین فین فرموده بود و مسوخ هر نوع خود را بروی و ابی سئول
 و ان حضرت نفس میجست پس اگر ایمان بقراران مدانسته طاف نفس نمیداد عت ششده که آدم

الک منطوق است با ایه الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک لعلکم تتقون که بعد از این صلوات الله علیه امام و مؤمنان
و اینان بر آن حضرت تقدم جسته بخدمت قول خدا و رسول و تقدم اینان بر مثل امیر المؤمنین صلوات الله علیه
عبد بر عتبت و بد فعل نشی که از ان مشت تر متعینیت که آن تقدم ففعل جعل است بر فضل عبد است
شخصیت است که چون حق سبحانه تعالی محبت و مودت محمد و آل محمد صلوات الله علیه بر عالمیان و بر کرم و
سیما و منشی امیر المؤمنین صلوات الله علیه منطوق که که این الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل انهم
مقام که در شان و بی نازل گشته و مروج بر عداوت و بی بر خور کنند و همیشه با وی دشمن بودند و عتبت
شخصیت است که چون این سجای نازل شد اینان دور شدند و با آن حضرت سخن گفتند و نسبت بخل
و منافات و عداوتی که داشتند و امیر المؤمنین باین نسبت عمل کرد و خاتمه بر آن گفت و اینان بر کمال آن حضرت
نمودند و عتبت شخصیت است که چون حق سبحانه تعالی فرموده که جاهد الکفار و المنافقین و اعطای علیهم مروج پر مروج
و در میان منافقان چون در ان و معاویه و ابوسفیان و عمر غاص لغیر الله و اجمعین دوستی نمودند و در پی
یکدند و حکم الهی آن بود که اینان دشمنی کنند و اینان بر می نمودند و بر فی و عداوت و عتبت شخصیت است که
حق سبحانه تعالی از زبان نبی فرموده که ادخل الله البیع و قوم الزناد و سلمان فارسی رضی الله عنه که بر کشتن ابراهیم
فرما فرمود چون مرید بر آمد آن شخص نصف آنرا داد و نصفی ماند غنائ از امانت گرفت که در ایند تا موعده نمود
و احوار از آنکه در وایت را بخل نمود و عتبت شخصیت است که اینان بعد از این امیر المؤمنین صلوات الله علیه
بودند و بسیاری از احکام دینی و بی مادی اینان بود و مروج مخالف از حق کردند و معک این نسبت
و من الهی الی الخی احی ان فی حق لا یدعی و چون امیر المؤمنین صلوات الله علیه راه نایب است
پس جمله است در جبهه پیروی می کردن تا راه است بایند و مروج بی روی راه است نکردند و
منطوق بر عتبت و عداوت و عتبت شخصیت است که انک قول الهی محاربت است که حق سبحانه تعالی خود اختیار کند
که در عتبت محلی باین مروج گفت که محارب را اختیار کردند و اختیار اینان که با اختیار الهی است و عتبت

ملائک است بدعت نیست و نیز اسم الکبر چون ایشان بود و بیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنمودند
 کشف که ما از دین و اسم امامت است این مسعود اند می آید که امر المؤمنین و اولاد و سی صلوات الله علیه و آله
 و آل نبوت است زیرا که خاتم النبیین که آن الله صلی الله علیه و آله و سلم و آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد علی العالمین
 و رتبه بعضیها من بعضی و بعضی اولاد حضرت فاطمه بود و بیت رسول الله علیه و آله و سلم چه حق سبحانک عسی
 را از دین و لوح یا ابراهیم شمرده که در من و رتبه دارد و وسیله آن تا اینجا و کربا و عیسی و آل و مخالف
 و رتبه در انکایشان بود و بیت رسول الله علیه و آله و مخالف نفس و حدیث بوده و بیت مقام
 بلکه تازمیت بفرموده رسول الله علیه و آله و سلم که کبر است ایشان چهار کبر حصار کردند و در قرابت ایشان
 سیاهی نهاده و صلوات فاطمه میخوانند و بیت بنیاد و یکم که ایشان از پیش خود نماز چاشت و نماز نهار
 که از اوقات کبر و بیت پیدا کردند و میان مردم و امتش را شهادت دادند و تمام شیز این بدعتها عمل میکردند
 بدعت بنیاد و آدم که تازمیت بفرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ما را عبادت برای نیست
 پیدا کردند و در میان ایشان قنایان معمول بود و بیت بنیاد و سیم که فضل بان نماز و قنایان سسی
 پنج است بفرموده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که بعضی از فضل
 بان کرده اند و بعضی دیگر را استغاث نموده چیزی دیگر بجای آن آوردند بدعت بنیاد و چهارم که قنوت
 سنت است و جمیع نماز که دو موالله فاطمیه بان استغاث در نماز کرده اند و هر یکی از بدعت ایشان
 بعد از انصاف که عین و نماز صبح قنوت میخوانند و حال آنکه سنت است که قنوت بعد از قنوت است و
 باشد که نماز جمعه که دو قنوت میخوانند و قنوت هم بعد از رکوع است و این نام بر خلاف این بدعت
 بدعت بنیاد و پنجم که در نماز عید کلمات زباید که کبر است و بعد از رکوع قنوت می آید خوانند و این کلمات
 بعد از قنوت است و این بر خلاف این عمل نموده بعضی را بدعت بنیاد و ششم که بعضی دیگر
 می را پیش از قنوت میخوانند و در کبر بعد از قنوت بدعت بنیاد و ششم که حکم الهی که در نماز
 است و اول و در نماز خود که در نماز ایشان که خداوند این خلاف حکم الهی است که انما الله و

ما از رکوع

محسن است تقاضای نعم که موجب رضای الهی و فرموده حضرت است پناهی چیست در فریاد و فطاری و ضرورت
حالات باغیه و نزد ایشان مرضی است و اتمام و عدم فطاری و حب ارض و پناهی از مبتدعات است و نشان
این بر قنای مسووح گفته بودند و میکران از طلعین بر تعین ایشان عمل نمودند فعلمهم لغتة الله و الملكة و الناس
الی یوم یقبله بعدد و لا قیاس است و ذکر خروج ایشان و طلعی در پیرامر المومنین حلو است الله علیه و ذکر کیفه از حج
او در رضوان الله علیه و سبب قتل عثمان علیه السلام و غیر آن بدانکه چون او خدمت بر امیر المومنین معمر بن عبد الله
بن سمرق قتل عثمان و بیعت کردن بر امیر المومنین بعایت رسانید و آن عادی و در مکه بود چون انچه با شنیده آه
کشید و در وی زود گفت کاشکی بمان شکم بر زمین نهادی تا مردمان بیعت بر علی کردند و حال آنکه او
در زمان خدمت عثمان و مردم را ترغیب میکرد بر قتل او که کشید این بقتل یهودی که دین محمد را کینه داشت
الکاه نام داشت بر معاویه ویران ترغیب و تحریص نمود بر مخالفت امیر المومنین حلو است الله علیه و معاویه نام داشت
نیز بر ویران دعوت کرد و خود و جان داشت که بایستی که بیعت بر طلحه کردند و چون این بیان رسید بر مفضل
مطلع شد و منشی طلحه فدیة طلحون مردود برخواستند و بخدمت امیر المومنین حلو است الله علیه آمدند و از وی کوفه و بصره
طلحه و زنا حضرت فرمود که شما را خبر می یابید که با بنی داده ایم فایز شدن تا دموق و اعتماد شما که حب رضای
الهی باشد ظاهر کرد و گفتند یا امیر المومنین ترا معلوم است که ما در زمان جنفای محترم صاحب بودیم بخر حساب
پست المال می نوشتیم چنانچه از پیش نداشتیم و در زمان محبت ایشان انخراج را نداشتند و چراغی دیگر آورد
که دانند که از روغن بیت المال ایشان صحبت دارند این را بعضی را دانسته با هم گنجانیدند و از انجا بردن
آمدند و گفتند که این طریق زبرد و نفوی و صلاح کرد و می و زرد ملک کریمایی که او با ما نیاید ما طاری و دیگر شکر
می یابید که فانی و اندر زید و دیگر کردن و بقصد زیارت خانه کعبه از مدینه بردن و بجهت و بجهت کوششند بدان که باید که مردم
را بر حب علی ترغیب کنی و بر این راهی داری طلب خون عثمان نمایی و بعد از این ما خود نتوانیم
چنانچه پناهی خلی اتحلیم که در هر حضرت امیر المومنین حلو است الله علیه و بعد از این که بود از قتل عثمان

پیش ایشان آمد و دعایشان قبول کرد و گفت من از برای شما اهل بیعه را برام سازم و صد هزار دینار را
 بستانم که شایسته حق نشد که بکن این امر منشی نشود تا آنکه از سر داری بماند و لایق این امر غایب تواند بود
 که زن بنمیر است و دختر خلیفه اول ایشان تقی بن محمد با عیان مملکت کردند و این بازار را با او در میان نمودند و او
 و پیوسته خود فی الحال راضی شد که بگوید که ام سلمه برین عهد شدند و عیان را نصیب کرد و نمودند و عیان را
 را و بعد آن بود که ام سلمه را با خود شریک زد و در آن وقت که عیان را کشته اند و عیان را ام سلمه را عیانی برام
 که نوید روز یکفای که عیان کافر بود و او در سبکی که او را عیان کشته گفت ای ام سلمه از روز جان بود و ما تو
 کرد و پاک کردید اکنون کار اسلام بر منی شده با نام من و تو با طلحه و زبیر کار اسلام بر منی کردیم و خون عیان را
 باز خواهم و بحرب ابراهیم بن یحیی ام سلمه او را منع نمود و فرمای بسیار داد و او که از حضرت بنو هاشم علی علیه
 السلام شنیده بودند فایده نهاد ام سلمه گفت چون تو مخالفت اختیار کردی دشمنی را شنیدی تو میلی نگاه
 طلحه و زبیر چون شنیدند که عیان به محبت بر خود جزم کرده شتر می داد و نذر بود می نمایند بزرگ و عیان فام
 ان شتر عسک بود عیان به جن نام عسک شنیدند و شک شدند و گفت که حضرت یحیی علیه السلام در آن روز
 بود که مبادا روزی بر شتر عسک نام برار نوی در باب حجاب بگذری در مکان خواب بر شتر تو حمله دارند و عیان
 گفته طلحه بر این واقف شده و او را بجهل می رانند و گفت که از آن بگردانند و فریب داده او را بران شتر نشاند
 بان کار و رفا دهند و او را زد و کشتند و فردا تا از سحر ابراهیم بن یحیی صلوات الله علیه میطلعتند که طلحه
 عیان میگفت ام سلمه را مانع میکرد و باز میبشت و میگفت که هر که بنگاه ابراهیم بن یحیی صلوات الله علیه رود
 کافر و عامی باشد بعضی شنیدند و عیان به شتر بکشدند بر او و بر او که اول این طلحه بود و زبیر و سعید و
 مردان بن حکم و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالبن زبیر و کسی بن طلحه و عبدالرحمن بن سعید و عبدالرحمن بن حکم
 جرم و ابو عبدالله بن عباس بن ابی ابراهیم اتفاقا خواندند می مجموع اینها با عیان مردن رسید و مردان بن حکم
 سعید بن عاص و عورت بن حکم که طلحه بن حکم شنیدند و عیان میگفت که بکشدند و مردان بن حکم را خواندند که بکشدند

و او بیای خرون

عنان ایستاد که با تو سخاوت می آیند و در وقت حضرت امیر المومنین عجلت الله سره علیه در آن حدود
کتابتی نوشت بطور و نیز با بعد شمار معلوم شد که من کسی را بعت خود و لالت نکردم و این ان بطوع
و رغبت خود آمدند و با من بعت نمودند و تا ما با او از حد در گذراندند من میل بعت ایشان نمودم و شما از آن
مردم بودید برضا و رغبت آمدید و بمن بعت کردید بی آنکه در چهار پس رجوع بختی سخاوت و لالت نماند و اگر
از شما توقع آمد و اگر بعت شما برضا و رغبت بود پس بر شما میگویم که اگر از شما طاعت مسکودید و حجابی
مینمودید و توانی بر ازار سان قریشی و توانی طلحه و زبیر شيوخ مهاجر و این او پیش از آنکه در آن سرود
تا بیدرت آن پستان ترست که در پس آن و اما آنکه میگوید که عثمان من گشته ام عثمان بن عمار را شما
احوال را میدانید و منی غنا شد اگر منطوق گفته شده هیچ شما میگویدید که این ان گویند و شما دو و در این
مهاجر من بعت کردید و بعد از آن شکستید و بدان گفتا که دید و مادر خود را از خانه بیرون آوردید و با خود
سحق ساختید با آنکه حی سجا را فرموده تقار را فتن او و خانه خود که در قرن فی بونکن خدا تعالی که است
که شما را و السلام کتابتی دیگر بجان نوشت که ما بعد توانی جان عیان خدا تعالی در عمل ادا نموده کرده
از خانه خود بیرون آمدن اندیشه کرده برای طلب و می که از او و در سر زده بر غم که برای اصلاح مردمان
این فساد شده خود را از این زمانه بماند که کسی چه کار و در قایح جان او را چه با و در غم توانست که طلب
خون عثمان میکنی او و می بود بی امید و تو زنی بستی از بی ایم من مره بخدا سوگند که در می از بار خود کشیدی
و دعوی از مصیبت برای خود انداختی و گناه این اعظم است از گناه قتل عثمان و غضب خود که تویی
تا خود مقصود شدیدی و فتنه از برای کسی بکنی تا خود مقصود شستی امی جان از خدا تعالی بر نفس خود
باز کرد و سر خود را بر روی خود فرو کرد و این قتها مارا بکند و السلام جواب شد امیر المومنین عجلت الله سره
و السلام علیه که امی بر مطالب بکار تو از عتاب گذشته و فتنه بالا گرفته با بر از سر طاعت تو و تو خواهم آورد
خبر چه میگوئی که ما از آن بکت نداریم و السلام و گویند که مالک بن نویر رضوان الله علیه نوشت اینست که

بدوستی خدا و کل فایز المومنین که وصی دوست با آنکه بعضی اند و در خدمت آنحضرت یافتن چنان
 خواهم کرد و مناقب ابر المومنین را صلوات الله و سلامه علیه بر این بن بر شمر و داد و برین خود آید و حاجت
 عوده انصاری پیش آمد و گفت ما ابر المومنین را مقدم کن تا من خودم را بگویم که بفرموده آنحضرت خود را از الله
 حجاج بر شتر سرج موار شده و سب کیمت را کف کرده متوجه میوه شد عالت و طلحه و زبیر آمدند میوه و زبیر
 کن بر این بن جمع شدند و در وقت غمان بن حنیف دالی بفرموده بود از قبل حضرت ابر المومنین صلوات الله علیه
 عیر داد غمان نوشته تقدم عالت بن حنیف نام را بر حنیف بن نفیس خواند و بر حلیم بن صلح عیدی و بر دو کفنه
 که رای ما و انت که که اری که این بن میر و ایند و اگر این بن غالبند و تو مغلوب این حنیف نصیب بن قول
 کرده و آنحضرت نیز نام و بی نوشت که این بن را در بفرموده که دارد و راه بر این بن کرد و اگر این بن حنیف
 و ایند و از خاک کتد این حنیف راه بر این بن گفت و حجت بر این بن تمام کرد و قبول کردند تا این بن و تمام
 محاربه و در آمد و بر این بن غلبه کرد و جمعی در میان افتادند و هم این بن را بمطالعه کردند که در امداده و سجد
 و امامت تعلی بن حنیف و آنکه باشد و این بن و بفرموده آمد تا رسیدن ابر المومنین صلوات الله علیه
 طلحه و زبیر و بنهایی از مردم حجت میبنازند و قبله بنی و در دو طبله و نفیس بن غلطن و بنو سلیم و بنو عامر و
 حجت کردند و فدی بن شکر جمع کرده زبیرها و زبیر جام و بنشین نماز عود آمدند و این حنیف که از این خبر
 تا محله این حنیف با بگوشت و بسیاری زبیر و موی سر و محاسن و بی تمام بر کنند تا منصرف بر ملک
 و نهد سینه که در با بکشند حلیم بن حنیف عیدی بنشکر که این بر این بن خروج کرد و گفت بدوستی خدا و کل
 و ابر المومنین که زبیر آسمان از وی بهتر نیست بنشما حنیف بن حنیف بن حنیف بن حنیف بن حنیف بن حنیف بن حنیف
 نزد که جبار که او را بجزار حجت حنیف بن حنیف بن حنیف بن حنیف بن حنیف بن حنیف بن حنیف بن حنیف بن حنیف
 و از این بن رسید و در این بنشما و دیر اخلاصی داد و از سینه برین آمدند بنی قاری حجت ابر المومنین صلوات الله علیه
 و از این بن رسید و در این بنشما و دیر اخلاصی داد و از سینه برین آمدند بنی قاری حجت ابر المومنین صلوات الله علیه

بیرون آمدند به بنی حنیف
 بر با و بنی حنیف

عافه بود

عرض در مثنوی اگر نقل آورده بودیم تمام نمرده عرض رسانید انحضرت خطبه فرمود و بعد از حمد خدای خود لاجل
 و جلالت بر حضرت مصطفی دال احوال را باز گفت و من حبلیم جلد و مومنان دیگر ابوالحسن بن سید و سید
 کلبیت کردی و یغی و فغان از مردمان بر آید و فرمود که بیت المال را بدست خود گرفتند و دست بیت المال را کشیدند
 و از غیر زیر آمد و نام نوشتند و از اینان بدخواست و نام را بدست محمد بن ابی محمد بن حضرت باجماد
 چون نام ابراهیم بن حلات الله علیه رسیده بود غوغای عظیم از خلق برخاست محمد ابی بر سخنان و پشت بر روی ابو موسی
 اشعری گفت او ناباب بنشود کرد و یکبار انحضرت گفت مددی باید داد ابو موسی تقی کرد و با هم از ابو موسی
 حلات الله علیه اعلام کرد که ابو موسی در بخاشته می آید از انحضرت نام داشت که من مانی برین او هر روزم تا حجت
 دین است کرده و او را با اتفاق جماعت بسیار برین محبت کردند و بعضی از اینان آن محبت و عهد کردند
 بیاو که در آمدن نقاد کفاسل و زبیر و انرا بدست حضرت امام حسن و عبا بن باسواد و بگوید فرستادند
 بن عباس گفت ما ابراهیم بن حبان مسلم بنیو که کسی از کوفه نخواهد آمد و انحضرت فرمود که انشالله
 بایفد و خواهند آمد و بجان بود که چون حضرت امام حسن علیه الصلوة و السلام بگوید رسید و نام انحضرت را
 بر اینان خواند و بگوید برمودی فرموده خطبه لغایت فصیح و بیغ فرمود چنانچه مردم از فصاحت و بدعت او
 چنان ماندند و سخن بسیار نمودند و مردم و مردم را ترغیب نمودند حضرت ابراهیم بن حلات الله علیه و آله و سید
 بر نرسید و خط خواند و گفت ای قوم من بگوئید که من از کول خدا شنیدم که فرمود که بعد از من فتنه ظاهر گردد
 ما و ان فتنه را بدو ازین نمی بینم که در خانه زید و در بر روی خود و در غیبه حضرت ابراهیم بن حلات الله علیه و آله و سید
 عمار با برخواست و گفت ما موسی سمیت گرفته تو بودی و من کواسی میدهم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سید
 که ای علی تو بعد از من مانا گمان و فاسطمان و مارقان حرس کنه چهل تن برین حدیث خواهند گفت
 ابراهیم بن حلات الله علیه و آله و سید سلام دارد و از استیلا و منشی خلده و بی بود و غره می نمود و عثمان
 منشی آن نبود که چون او را میطلعت زیرا که در میان علم کرد و بیت المال را تلف آورد و از آن نوبه کرد

براه خود طلب میکنند

اهدا کشته و منادی بر عالمان پیشیده است و دیگر ای بابا موسی احباب غصبه چند بودند گفت سبزه دن
عما گفت بکماله که چهاردهم بود موسی ابو موسی گفت لیکن رسول ۳۰ از این استغفار کرد عمار گفت که من گوی
میدم که حضرت رسول بر تو لعنت کرد و شمشیر بر نام برخواست منافق ابوالموین را حلاوت الله و سلمه
من اسلام و نوانست خطه گفت و شمشیر و دصابت و سخاوت و کرامت و هدایت و نصیحت حضرت
این شمر دو گفت از امامی چاره نیست دفع ظلم را و قهرم ناز و روزه و حج و قضا یا کسی مسی تر از امیر المومنین
حلاوت الله علیه نیست و این امر را بداند و کند بجان مال بکوشید که موسی مقتدای عالمیانست و جل الله تعالی
و موسی رسول رب العالمین است و یکتا یاری از عذاب و توبه عالمیانست و است و اولاد او شمار
واجب و لازم است شنیدن قول بی و اولاد امام مفضل الطائفة است بقول خدا و رسول اولاد السلام است
رضوان الله علیه از امیر المومنین حلاوت الله علیه اجازت است گفتن زبان و عادت گوینان مبدل و امامی باید
رفت بگوید و حضرت او را اجازت داد بگوید بسیاری از مردمان را از غیبت خود بجهت حضرت و است
و حضرت خواند و گفت سمانی سعید خاوی و ولید غفره خاوی ابو موسی لعین مشهور و قول بکند که این فاسق و
منافی اند و بعد از آن عدی بن حاتم برخواست و مقال را در احاده کرد و دیگر بن عدی داد و در وقت نشست و قیام
زمانی مصری پیشیده و علامه سیاه بر سر نهاده بود و دیگر مدین عمر در یک از هزاران منافق حضرت امیر المومنین
حلاوت الله علیه کشودند و او سخن دادند و ترغیب و تحریص گوینان بجهت حضرت و در وقت که ابو موسی
منبر بود ابو موسی بر عرش ایستاد و سخن گفت ابو موسی او در وقت میگوید که مالک است و تران نشنود و بگوید
گوینا موسی را از زبان کشته و از مسجد بردن کردند و بعد از این پیغمبر و وفقه سلمی متابعیت نموده و خلق را با طاعت
و حضرت علیه السلام حضرت امام حسین سلام نماز جماعت کرد و در روزه و حج و طاعت کعبه و نماز را به نیابت
و حضرت و ای کوفه کرد اینها و باز در روز دوازدهم بر بدن فرمود و نمود و حضرت امام المومنین حلاوت الله علیه
و حضرت با توده روز و موضع و قیام انتظار که کشته شد و نگاه حضرت قطعه بطن خواند و حال عیدین ظهور

با کشت

زیر عظام این فرمود و گفت شما طلبه ایم تا معرفت حق کنید بر باطن اهل بهره که باغبان عین را از پرده
 چون آورده اند و بحرب من آمدن اهل کوفه با امیر المومنین این اهل قبله اند و قتل بر این روا بود و حضرت
 فرمود که این بعد از آنکه عید گشته و صدک از مومنان که با این جفت بودند گشتند و عوی پایش در آمد و گشت
 به من و گویا پیش من فرستادند اگر کسی با کسی قتل بر این واجب شدی بخود آنکه گوید حق باست حاشا
 که حق با این باشد این مخالف حق اند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و فرمود که حق با علیست و علی با حق است و
 مخالف حق بر باطل باشد پس از آنجا داشت و بنا بود که نزول اجلال فرمود و عبداللہ بن عباس و زید بن حارثه
 پیش طایفه و زید فرستاد از برای محبت این جوابی گفتند و عایشه گفت سخنان علی با حقست من جوابی نیست
 گفت بهتر در اول ملک پیشانیدند و بر ملا بی او زیدی فرود گزاشتنند و قصه جنگ کرد و با حضرت سالت علی
 علیه السلام چه حال بود اگر او را بدین صفت میدید چون این ترتیب کرد نمونده صف سوار شدند این سوار کوفه
 و در میان حضرت امیر المومنین صفوف بست کردند این منبست بر او دم دار بودند امیر المومنین صلوات الله علیه
 صلاح در میان نکرد با تاد و دستهای حضور پر کرد عایشه گفت که ملا که علی ترا فرمود باز می ترسی در پیش
 او بجهت آنحضرت فرمود که ای زید پر یاد داری که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تر گفت که ای زید علی را دو
 سبازی گفتی چه مانع آید که او را دوست ندادم آنحضرت فرمود که روزی که تو با جعی از شکره کان عبد بکر دی
 روزی بودی و بکسی که تو طرف نیایی ز پر گفت سب گفتی دیگر فرمود که یاد داری که آنحضرت روزی از منی فرمود
 من خوف می آید دوست تو دوست گرفته من بروی سلام کردم جواب سلام داده بروی من خندید و من نیز
 در روی می خندیدم و آن زمان که از کوفه و کعبه که علی تبرکند آنحضرت فرمود ای علی خاموش شو ای زید
 که علی بن ابیطالب شکر نداشت و تو با وی معاف کنی در میان آن باند و تمام باشی و او مظلوم ترین نوع
 سبازی فرمود زید بسیار شنیده باز کرد و گفت من در یحیای مشکوک نزد اوام بعد از آن رجوع بعایشه کرد
 و گفت زید ترا چه عیبست گفت حال من بدست آمد که این دو نام مبارک و عواضعت من بر بصر حق می بودم

در شکر و خواه و سلام و او در بزم پیران بسته که پیشانی خود را نمی نیم جای گفت ای زبیر علی بن سید و جده
پرسش این کلام چند نوبت که کرد و پیر گفت لغت بر تو باد ای منیوم بر که میان من و امیر المومنین عداوتی نبود تا تو
و جد آمدی بعد از آن صفات شکافته بود زنت از میان و در میان قوم سی تمیم فرو داد و خواب که در عمر
و موی بنی فریاده و او را حالت خوابقتش آورد با وجود آنکه همان او بود و حضرت او را پیش
نقرن کرده بود و تیر دعای انحضرت در حق دینی هدفت است اما بعد از آن طلحه و زبیر گفت ای طلحه زین کار
باز کرده قبول کرده باز گشت تا میان شکر گفت و در رویت که طلحه در روز حمل از میان شکر خود پرده انداخت
بر واه که ای نبی خدا العبر العبر که بعد از صبر نیست و او روان حکم بجانب او نگاه کرد و گفت بخدا خود که تحریص
کردن او بر قتل عثمان ریاده بود از تحریص علی بر کشتن او من او را میکشتم اما تو این او را به میان و از زبیر بر او و کجا
او انداخت بر خود و افتاد گفت سخنان آمدن ندیدم او را بلکه بر آن که خون قریشی که ضایع تر از خون من باشد بعد
مرد و جان یکس و درج سپهر و کور که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود لعن الله القاتل و المقتول بعد از آن شفا
اشغال و لموت بر بنی ساسی خبری بر دل بر کشتن فیت و در از روز انحضرت بن است میخواند و آن کتب
ایما هم من بعد عیدیم و طه و انی و حکم فاعلوا الله الکفر انهم لا ايمان لهم تعلم نغیران یعنی اگر کسی بایان رسد کند و حاج
را بر آن که عید کند باشد و طعن نمایند و درین سنای پس پیشتر بایان کفر اید رستی که این ترا عید و بهای
منیت و حقیقت اگر درست بود می شکست در آن راه نیافتی پس فاعلوا بایان بنی که ابان با بر حجت و طبع
دین روان و لا در و جگه شیر زند و بنزاده چند تا نژاده هزار و بیست و نوک فایان نقل او در نزد
و فیت محمد بن ابی بکر جمعی دیگر حمله بردند و جل عایشه را بکشد و او با جامه های پیکان بر زمین افتاد و در آن
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را به آن گفت که بر سرش آن نذری که تو بر سر نهاده باشی و بحسب حضرت علی
و تو نمی که او عیال زبیر و جویست که باشد و طانی بر زبان بویست چون عایشه امیر المومنین را ملاقات الله علیه و آله
عصای زبیر را برداشته بود از زبیر عصای می افتاد و حضرت فرمود که او را زجای رسول الله صلی الله علیه و آله میکشد و و کالت

[illegible]

بوی و است که چون نام من برسد اعدا برشته بر نه بر کار کرده می آید راه کجوه کجوه بن فرسته بیدید و
 نموده باین کیفیت بود زیرا که چون بیدید رسیده تمام کشت و دست اندازند ای تن بر مخم خفته بود و او
 روی بود و از ده خود بسیار ضعیف و نحیف بود و می سر و محاسن سفید شده و سالی بسیار در دست بیدید
 بریده و در غایب انحضرت عمل نموده چون غنا بسیار دید گفت خدایتعالی تراست و مرا داد و نعمت خود را می
 بود و رحمة الله گفت من خدیج بن جاده و نام نهاد و ابراهیم بن علی بن عبد الله بن عثمان بن خنیسه بود و
 گفت آنچه واقع نموده نموشد و آنچه واقع بود گفت که نام و از آنجمله آنچه من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده
 هست که آنحضرت فرمود که طایفه عاصیان که طایفه شما اند بر کسی برسد مال ضار را بر خود مباح سازند و کثرت
 سنای خدا را خوار گردانند و دین الهی را تها به نمایند بعد از آن خدایتعالی جنگا را بر سر است و در از آن بن عثمان
 در محضر مجلس که شما این را از من شنیده اید گفتند عثمان گفت و یکسایه خدیج را بر رسول الله دروغ می گوی
 گفت من دروغ نمی گویم عثمان کسی را بخدمت امیر المومنین حلوان الله علیه فرستاد و تزلزل آورد این حدیث را
 از آنحضرت پرسید که شنیده فرمود که نه بلکه بر چه او میگوید است بگوید زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 که ما اظلمت الکفر و لا اظلمت الفجار علی دین الله صلی الله علیه و آله و سلم و در الفجار می گوی سیه بید خدمت شما و در خدمت من
 بر حاجب آنچه که است گوی نه باشد از این و در غفاری عثمان از آن اعراض نمود و گفت ای ابوذر دروغ گفتی نه
 گفت ای عثمان بر حال تو پر می آید از خودت نمکمی و دین امور را بر تو سخته نباشد و نگاه روی بخار
 کرد که میگوید و بیان این شیخ کذاب که فرموده است در میان مسلمانان امیر المومنین حلوان الله علیه و آله و سلم
 که ای عثمان من میگویم تو آنچه مومن از دین خود و دین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بگفتی و در آن مجاهدان
 فرمود که ان کذب با فیه و ان یک صا و فایک بعض الذمی یعدکم ان الله لا یهدی من یضل
 کذاب و عن که کذب میگوید و قصد کشن او است مومن گفت اینها بی وجه است او تو دعوی
 پیغمبری میکنی و میباید پس از دست دفع گویند و آنچه دعوی میکند پس دست و پا کند و در دست است

صلی الله علیه و آله وسلم و سایر عبادات و طاعات و جهاد و مظلومی او را ذکر کرده و حاضر بود و در طلب حق
 نمود از حق سبحانه تعالی گفت از زبان طعام خوردند و رفته شدند رحمة الله علیه و علیهم اجمعین در آن شب
 قتل عثمان و کیفیت آن در هیچ ابلاغه شنایتی نشد بهر صاحب اتفاق کرده منجمت حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام علیه اند که خمار انصاف می فرمود که کسی نفی بر آن در کار دین نباید منجمت علیه السلام طاعت فرموده
 کرد و هم چنین التماس نموده و از ستاده اند که تو بغیر او ضاع خود کنی چه تو حالت حضرت سالت نیاید
 علیه السلام اگر شایسته کرده و در دست خماره بلبس با طریق سکوت باید نمود تا از طعن مردم محفوظ باشی و الا این
 بر علیها دور رسیده باشد که من خود نقل و نقل عظیم و بسیاری ازین مخالف فرمود و نصحت آنحضرت چه این تلقی کرد
 و نیز فرمود و این خردان با خیر چه میگویند کرد و همان بد عملی میکرد اتفاقاً اهل معاندند و شکایت کردند
 از ظلم عبدالله بن ابی سرح که از قبل او الی بود و میر عثمان گفت شما که رضا دارید که الی شما باشد گفتند
 بن ابی سرح که شما عدل است و جو ما را نمی آید گفت تا این مضمون ناموشند و گواه گرفت بران بر عثمان
 را و طلحه بن عبدالله سعد بن ابی وقاص و جده العبد عمر و زید بن است و سهل بن جعفر و ابوالوالب البغای
 و گفت علی بن مطالب ضمیمه موافقت بر عثمان که وفا نماید بر ای موافقان که این همان در زشت و گناه
 ما را می می و بعد که شش و صد بن و اهل معاندان منتهی در حکومت محمد بن ابی بکر و با عبد و همان
 و با محمد بن ابوبکر در از معرشتند روزی راه که رفتند ناگاه دیدند که از جانب مدینه غلام سیاهی بر سر او افتاده
 که نامی یا طالبی گفت من غلام عثمانم و او میخواند بهی سبوی عامل معرکی گفت که حامل مهر ما هست گفت
 بینه که من محتاجم محمد گفت که بینه که او را دارم شش فرود آوردند و پانصد در جیبند بر می نهند
 با او معرکه بعد از آن در دست مرکب دادند خارجه و در آنجا با فند مرکب مردم گرفته شکافند و در آن
 در آنرا برده بکشد کانی و چون که خود را در دست برد که لبم الله الرحمن الرحیم این نام را بر سر او نهادند عثمان
 بعد از آن که از جیبش خون نام بر سرش ریختن محمد بن و رفایحی و اعیان را و بر دست و پای طلحه
 بن عبد الله و کلاه بر سرش و جوده بر سرش و کلاه بر سرش و تا بیکر افکند و در آن آن را و

محمد بن ابی بکر بن قنبر از دست جاسوس را و اجبار داری در کشتن او نگاه داشتند و برقرار عمل خود
 با بنی سلام چون گناهیست او بدند محمد بن ابی بکر از کشت و بدیدند با بران و جمع کرد و صاحب این گناهیست
 بران رخ انداخته بنی عثمان و گناهیست ابوی نمودند و گناهیست که بران بن خیرند امیر المؤمنین صلوات الله
 علیه فرمود که این خط خطا کتاب خود را بن حکم است و این علامت است و این شتر شتر تو غنای خاموش
 نزد این بعد از آن میان محمد بن ابی بکر و صاحب بنی عثمان خنده گرفت تا افلا غنای در خانه خود متعین شد
 و در خانه را در بست و مردم کرد آن محامره کردند تا افلا غنای آوردند و در خانه را سوخته و باند و بن خانه ریخته و او را
 داخل شد محمد بن ابی بکر و حبیب و بنی عثمان و دست محمد بنی عثمان گفت ای پسر برادر بنی عثمان ما که از کار
 زنت می بود این کار را در اینک نیست محمد گفت اگر بدیدم من می بود و حرکات شنیعه را امید به الله می نمود
 این همه بر تو نمی پسند پس غنای دست کرد و مصحف برد و گفت و بر کنار نهاد و پس محمد شنی بر گوش زد
 غنای گفت این گناهیست در میان ما و شماست عمل کنید با آنچه دوست دارید و آنچه می خواهید من در کلمه و در میان
 غنای میزد محمد گفت اللهم قد عقیب قبل و گناهیست من المعین نور چه می خاستی کردی از عیان و داد
 این زمان که اعمال دست کرد تو را بر اند و عاقل گشته این می گویی درین گناهیست بنی بزرگ در ضرب کز می
 زو بر دشمن و سندان بن حمدان و آدمی فرست شمشیر بر نه بر خشت که قفا افتاد و کوفت که قطره از خون بر
 او با بنی قبیله حکم الله و بنی السبع حکم الله بعد از آن شمشیر در نهادند تا کشته شد و در روز احواد و عام
 اش در روز بگذراند و در مکان یک پای او را جدا کرده بود و یکی از اهل معرکه گفت که دفن نمیکند او را
 در کوستان حمدان حاکم فرام گفت این گناهیست و در میان امیر المؤمنین بنی عثمان گفت که در نماز او بر دفن می
 پس او را بر تخت کوفتی نهادند که پایش که مانع بود از بنی عثمان از دفن شد و بر سر آن نهادند از آن حکم فرما
 و در فضای نفع و در عالم دفن کردند و الله می یابند و حبیب را و غنای که گناهیست

[illegible]

بگو که از راه حق بکنند و از دست او ابراهیم
حاجت است بپند و در راه حق است از حق مبراهیم

عروه اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مودت من و دین و بیان شما میگردانم که کما لعل علی سینت و بعثت من
 و ان من از یک که بعد از آنجا اندیشه تا در کما جوص کوثر بر کرد و بر آیت دیگر است که اگر شما صاحبان دین
 نرسند و مکر که آنرا نرسید پس افاضه این کتاب است و حضرت من باشند با ما و در هر یک این حدیث و دلالت کند بر
 فصاحت خلف این از چند وجه و به اول آنکه ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه و
 و چون مخالفی در میان ایشان بود پس افتد به یک از این انقیض اقتضایان و بکار باشد و عمر شریعت کرد
 مالی کرد و در دزدن حاکم را که زبانه مالکین زبانه کرده بود ابوبکر از آن ابوبکر و گفت خالد سبیغ من رسول
 و ابوبکر فایم بود بر متعین که متوجه جمیع متوجه است و عمر در دامن کرد و حرام کرد این گفت بر بالایی مکر که معنی نمی
 رسول الله و اما او سهوا و عاقبت علیها دگر حی علی خیر العمل و عثمان رسول الله و ابوبکر در از آن واقعت میگفتند
 از هر طرف که در دیکر ابوبکر مقارن فدا کند محمد بن جعفر فاطمه علیه سلام عمر علیه الفقه و الخدای انداخت و بر
 دیگر ابوبکر نماز تراویح را تنها گذارد و عمر جماعت گذارد و شمار داند آشتی و ابوبکر و عمر و لغت حضرت رسول و از
 راندند بود در آنجا انداخت و عثمان مخالفان کرده بود و از آنرا در و دانا خواند و این نوع مناقشات بسیار است
 و حتی سخنانی و مود که افلا ندیدن القرآن و لو کان من عند الله لوجدوا فيه اختلافاً خافیه و در قرآن اختلافی است
 و ضعف و کلام مکر که قرآن عمل کند میباید که اختلاف در و نباشد و امر انما مشرطوا رب السعیم اجمعین اینها
 بیان میکند که اول آن که بود بی اختلاف بخلاف این مخالفین مکر که ندی و وضع کردند و خلاف آن
 و به دوم آنکه فرموده حق سخنان است که لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ خَيْرٌ وَ دِکْرِ فَاشْتَوْی بِحُكْمِ اللَّهِ وَ دِکْرِ
 اَطِيعُوا اللَّهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ دِکْرِ لَمْ يَلْعَلِ الرَّسُولَ فَقَدْ اَطَاعَ اللَّهَ وَ اَبِی بَابٍ وَ دِکْرِ اَبِی بَابٍ
 و حبیب افتد انما حبیب رسول بود و عزت می و به سیم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سلم ابر التوکل
 را صلوات الله علیه که در این فرموده حق سخنان و لو که در مکر که او را منقاد امام جو و ایند بر المؤمنین خوانند
 خاک مکر که در آن انما جلد آنها در نه ده بودند که افتد یا خیر است پس این نیز می باشد
 و معناد حدیث دوم آنکه گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر من دیرتر میمانم که فرماید که اگر

را و این از چند وجه حاصل است و جهت اول اول این میگویند در قول اعلی که اکثرت الله می رحمت را و احببت الله
است و از این سخن گذشته این آیه لازم می آید که هر چه سخنان حق فرموده که المؤمنون و المؤمنات بعضهم
بعضی پس تا حدیث مذکور ختم ابوبکر مومنین نموده که هر مومنین بعد از نبی خزان حضرت رسالت او را دوست
داشتی و جایی دیگر میفرماید که لا یخفد المؤمنون الکافرون اولیاء من دون المؤمنین پس نعم ختم معلوم شد که این
حضرت ابوبکر را دوست گرفته بود و وجه دوم آنکه عالمیان با دوست حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودند یا مومنین و
چون دشمنی شعی بود دشمنی با نبی باشد و اما از جانب امیر المؤمنین صلوات الله علیه بی حدیث رسالت کند
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که کسی خواه بر بر کلمات من و بر دهمیات من و داخل نشود پیشانی که در
من بمن و عن فرموده پس باید که دوست دارد عی بن اخطالب و مقرب است که ابوبکر دشمنی امیر المؤمنین بود
و آنحضرت خود بدوستی امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرماید پس چگونه دشمنی او را دوست دارد و در مصالح ایشان
آورده اند که حضرت رسالت در حق حضرت احمدر السلام فرمود که باز خدا با من و در مسیابم کسی که امام حسن دوست دارد
و فرموده آنحضرت ایشان امام حسن را دوست گرفته که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دشمنی از ابوبکر
در پیوسته است که دوست برادری گرفته اصحاب در میان مکه که خانه میان ابوبکر و میان عمر و طلحه و زبیر و میان
و عبد الرحمن عوف و میان سعد و سعید و میان سلمان و ابو ذر اما حضرت رسالت صلی الله علیه و آله برادری گرفت
میان خود و عی بن اخطالب صلوات الله علیهما و این حسب دوستی است و عهد چه اگر او را دوست گرفته
بودی با او مرا خاست کردی و مع ذلک حق سخنان حق بر کاف خدایی و دوستی اهل بیت و ابرار و ایدل
استکم ایوا الله المودة فی القربی پس عی بن اخطالب بر آنحضرت و عالمیان محمد امیر المؤمنین و اولاد
او صلوات الله علیهم جمیع و در حدیث که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بقول خدا می عالمیان را دوستی
و دوستی کند و در حدیث دیگر می آید که مع ذلک دشمنی ایشان را دوست دارد و این سخن در حدیث عی بن اخطالب
منه عی بن اخطالب حارث بن اخطالب و در حدیث دیگر می آید که عی بن اخطالب و در حدیث دیگر می آید که عی بن اخطالب
در حدیث دیگر می آید که عی بن اخطالب و در حدیث دیگر می آید که عی بن اخطالب و در حدیث دیگر می آید که عی بن اخطالب

امی که معنی بود آنحضرت را بدستنی که معنی و احوال که او مدت دور بود از بیت پرستی کرده و در زمان
 اسلام نیز منافق بود و منافق است مبنای تقوی و پیاوردن تقوی و به ششم آنکه ابو الفتح عیسی ایصفانی و علمای
 این ن آورده اند که از ایشان پرسیدند که مردمان که با بستر اند بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله گفت فاطمه
 و سلام گفت از مردان که دو ستر است گفت نه بر او وجهی ششم مرد است از ایشان که از حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله پرسیدند که از ایشان که دو ستر است بسوی تو فرمود که حسن عیسی ایصفانی ششم آنکه در
 مفسح آورده اند که اسامی گفت که من نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم که امیر المومنین صلوات الله علیه و
 عباس رضوان الله علیه آمدند و از آنحضرت پرسیدند که از این کوفه کدام دوست تر است بسوی تو از زمان فاطمه را
 فرمود و از مردان حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و آله دیگر سخنان فرمود تا او عباس گفت یا رسول الله چون
 بود که هم خود را و فروداشتی فرمود بخت آنکه علی علیه السلام بشی دارد ترا بهر حال سلام و حدیث تمام آنکه در آن
 کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر من فرمود که بهترین ابن امت بعد از من ابو بکر است و عمر و ابن مفری
 از چند وجه و به ادعای آنکه اگر ابن حدیث است بودی آنحضرت غم و غصه از این ابن خنی و وحید
 و ادعای الصلوات و به دهم اگر ابن حدیث است بودی با من بن زید را از این ابن که و اندی در و این
 روم و زمین فلیطین و به ششم آنکه معنی آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی بهترین است و در
 از این باب که پس بعضی که او را فرست است پس چون حدیث است باشند و به ششم آنکه اگر چنین بودی حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله فرموده حضرت غوث شاه سمرقانت را از وی پرسیدند و با امیر المومنین صلوات الله
 خدا وی وجه ششم آنکه بن عبد بن عباس روایت کرده که چون آیت ان الذین امنوا و عملوا الصالحات نامک
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود این است در حق امیر المومنین است و خود او را فرمود که این در حق این
 پس مسلم است که این حدیث را در وضع است اند برای او که و عمر و جماعتی که حدیث است است معنی که
 باشند چگونه بگویند که این حدیث است و ششم آنکه اگر می باشد پس سرور و در حدیث که هم

۶۵

مفسر

هم قریبی و ستم ستمی بود و ابو بکر و عمر و ستمی خود الی مخافه پدری جاد بود و جبره عظمی که اگر اینان بترجیح
خسلی بودند می بود که کفشی که شیطان را از نظیر و عمر کفشی که من در شکم مد اسلام خویش خود بود و بیک جلد
پرسد که من منافق جلد ابو بکر و عمر بدین جلد ... پس چگونه تواند بود که خرابه این است باشند و جبره ستم
اگر بر المؤمنین فرموده که ترا از این امت من بدم و لیکن ملاحظه کردم که مردمان کفر باز کردند و دیگر فرمود که اگر
مردمان کفر نیز و یک نشینند و من بر این جاد و سبک و بشاد و دیگر فرمود که اینان چگونه بهتر باشند از من و حال
من حق را عبادت کرده ام پیش از این پس اگر مانع نشود امیر المؤمنین صلوات الله علیه اینان و مقام
جهاد می بود چگونه بهتر باشند و بر ستم بر کذب استعدت کلام الی بکر است که مرا غل کنید پس من بهتر از شما
بستم و حال که عی در میان شماست و بخت بر شماست که اینان بکفت و چون در آنان که شنی بچشک است
نفرمودی که با من خایست نمیکردند و بر من ظلم کردند و جبره ستم که چون ابو بکر و عمر فرامست باشند که با اهل بیت
صلوات الله علیه ظلم کردند و بر کرات ان ظلم که طغوت لا اله الا الله علی الظالمین فاکر ابو بکر فرامست باشند پس
که جمیع منکران فرامست باشند زیرا که الی بکر اصل و منش سال بر ستمند و جبره ستم که مخالفان و رخی بر المؤمنین
صلوات الله علیه این حدیث را ذکر کرده اند خصوصاً احمد بن حنبل که هر که خواهد به بند اوم را در دانش او و لوح را در کتابش
و ابو بکر را در طعن و موسی و سپرس و عیسی علیه السلام را در عبادت و شمس می که نظر کند و علی ابن مطالع علیه السلام
پس آنچه که درین پنج پیغمبر و صل اول و انعم متوفی بود و در آنحضرت مجمع بود بکفت ختم پس با وجود این که این صفات
سمان گمان شخصی مرتدی با آن فعل و برایت فرایند باشند و بعد از او را بهتر نشد و اندک پس از حدیث موضع
و شفاء حدیث ستم که گویند که ابو بکر در بر روی خود در بست گفت یکصد مرتبه یا اقبال کن اودا
امیر المؤمنین از ان حدیث خود را ... پس چگونه یکصد که ترا مو فر دارد و سخی ابو بکر از چند وجه باطل است
و جهاد اول ... که حدیث است و امامت الی بکر است پس آنکه از حدیث بر خوانند است
بود ... پس جمیع که در این حدیث است این را بوقی ... صلوات الله علیه گفت اودی زعفر
از حدیث صکار و اخافه که عمر بن الخطاب فرمودی حدیث ... آف ... صلوات الله علیه گفت الی ...

رسول که بود گفت ملا علی السلام گفت از مردان گفت که او را دو بیکار می آید و بیست ذکر او بیکار میست و حدیثی است که
که او می باشد که پیش فاشی فاجری می گاری طاری جلیت کرمی نموی عرو عاص می بیند که می کند که من در خود را
دوست می دارم بمعنی از غیرت باشد و نفوذ آرد خاصه از آب و نموت و از حبیب می باشد که این بر پیش عرو
فانش کند معجزه ایدم الله و فاش از عایشه و حفظ در رنج و محنت بود و خاتمه کرده نهمین حال در بیست شام
الرحمن سحایه که دوستی امیر المومنین صلوات الله علیه و آیت حبیب گردانید و او برست خضه قل لا یسک
عبد الله المودة فی القوی خاکه که کردند کور شد و حدیثی است که می خواند و می گوید که ابان الیقین انمو علوا
لحالی است جعل لهم الرحمن و در شان امیر المومنین صلوات الله علیه و آیت حبیب گردانید و او برست خضه قل لا یسک
و حدیثی است که می خواند و می گوید که ابان الیقین انمو علوا
رسول صلی الله علیه و آله که در ایت را بدست کسی هم که خدا و رسول او را دوست دارند و او خدا و رسول او را دوست
که که از خود فرار است و است با امیر المومنین صلوات الله علیه و آله که در ایت را بدست کسی هم که خدا و رسول او را دوست دارند و او خدا و رسول او را دوست
عبد الله میفرمود و در حال غیبت امیر المومنین صلوات الله علیه و آله که در ایت را بدست کسی هم که خدا و رسول او را دوست دارند و او خدا و رسول او را دوست
این بسیار است و حدیثی است که می خواند و می گوید که ابان الیقین انمو علوا
از و نفوذ کرد آن را دوست دارد و در رنج و بلا خود فرموده که زمان ناقص عقل و ناقص خط و ناقص ایمان اند پس
مزار زمان بود از نیک نیز بر حذر باشند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت و در مرض موت که می فرمود
من مقدم / و این را بکرار می نماز جاعت و دیگر فرمود که شما همه حاجات بگوئید بفرمودید در شان این است
ان کائنات عظیم و عظیم گفت پیغمبری که نیک و اکثر علمای امامیه بر آنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیر المومنین
صلوات الله علیه که خود را اندیشه بود و طلاق زمان خود از زمانه می کند همین که جنگ خراسان حضرت علیه
ترسانند و در شان امیر المومنین صلوات الله علیه که در ایت را بدست کسی هم که خدا و رسول او را دوست دارند و او خدا و رسول او را دوست
تمام کائنات و در شان امیر المومنین صلوات الله علیه که در ایت را بدست کسی هم که خدا و رسول او را دوست دارند و او خدا و رسول او را دوست

سجده فرزند بنی و بنو و بنو بنی و بنو بنی علیه السلام بر او زن بوده که نامی بنی است طالب بود و سبب و اما و
سبب این هم بدی و اما و بنی و دیگر حکایت است. لی اعتباری همچنان و عوی قفیل گفته با هر حیات بخیر
حدیث ششم آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که او بکر و غیره ترین کهول این است اندو این
حدیث او چند وجهی است بلکه اتفاق جرات است که در بهشت بران و کملین باشند و سبب این است
کند که آنحضرت فرمود که این است بر او باشد و می بایست آن نبود و کمل بود باشد و چه دهم آنکه مشهور است که
خدمت رسول صلی الله علیه و آله بود فرمود بطریق مطایره که سحر بر زن بهشت نزد و بر زن بکر یا خاد و حضرت فرمود که
مکن که به جوان شوند و بهشت دهند از فرمود که من نسکوم الا حی و حال آنکه این خلد نام نفاق دارد بر صدق این حدیث
که آنحضرت فرمود که امام حسین بهترین جوانان این است اند و پدر اینان بهشت از اینان و سایرین
احادیث و اخبار و اند برین که انانی که بهشت دهند جوانان باشند و امام حسین علیه السلام بهترین اینان
بودند و چه سبب آنکه اگر او بکر و غیره اما مان کملین باشند پس از آن جوانان نخواهند بود و بهشت چون کملین باشند پس
اینان چون اما مان جلدین باشند که از اینان امام حسین جلدین بودند پس اینان بهترین بودند نه سایرین
کملین و چه سبب آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دنیا زندان هر من است بهشت فرسایانی که
و چهارده افرات و حار یکله این را از بهشت بهره نخواهند بود این چنین کردند پس از بهشت بهره نخواهند بود
و چه سبب آنکه اگر معز سالت و دنیا حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت لقمان علیهم السلام از اینان برتر
و عاید تر بودند و از احباب التکمان مثلاً اهل بیت سزاوارتر بود مابین و زنده پس در شد که واضح این حدیث
عقلی بوده که بهشت چنین بسوز کرده زهر اگر در بهشت کملین باشند پس کما که فرمودی و در فرخ بوده بهشت
و شامه این حدیث با اعتقاد است حدیث ششم آمده است که مخالفان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که اگر من بسوزم من بنی شما را به عمر میوشد و همین است که که آنحضرت فرمود که تا غیر یک
چهل هزار

که در دو عالم بر عمر و این اوج حدیث است و بعد از آن که در کتاب این مذکور است که عمر گفت که من می‌دانم
و اسم در خود که منافقم یا نه تا دوبار از حدیث برسد که ای من منافقم یا نه پس که در اسلام خود شک داشته باشند
چگونه زده بود که طی بر روی مانع شود و این چنین است که کشیده شد یک محمد رسول الله صلی الله علیه و آله باشد که
پس از این و معطر و معصوم نگهاده و لازم می‌آید که عمر بزرگترین دشمن حضرت باشد زیرا که عده ترین و تنگنا که در نبوت است
سبب آنحضرت از عمر فرستادن و از آنجا است نیز این چه مقصود می‌باشد است در نگاه که از وحی هر چه بنا بر
مستلزم آنحضرت کرد پس این چنین است پس این آنحضرت از عمر منافقی بوده باشد و چه در دم اگر
حق سخنان و کلام و انانیت است از آنکه این مرتبه را که می‌باید و از نوع نبی اوم و انشعاب می‌باشد که تعصیب هیچ معنی
نمی‌دهد باشد و مجتنب از تمام افعال و میر و قبیله عمر که است با وجود این عمر چند سال خدمت رات و عوی کرد
در حدیث خود که بعد از آن حضرت و بهر دوستان مجال است ایامی سخنان در از آنکه است که عمر رسول الله است یا نه
و می‌لایزال است که رسول الله است پس خلاف آنچه خدا تعالی گفته است لازم آید و از او را رسول نبی است وقوع
آن محال باشد و چون رسالت او وقوع نیاید پس او بر و محال شده و بیست است که آنحضرت سخنان از سنن
عده متناقض گفته که و از اخذ امان الشیخ متابعیم و چون می‌سخنان از و متناقض گفته پس چگونه می‌بوی
در حدیث است که حضرت عمر است که را رحمت ایمان کرده اند که و ما را رسالت که لا رحمة للعالمین
از این حدیث است بود و بهر این صورتی باشد زیرا که هر از جمله ایمان است و چون رسالت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منافق است از عمر فرستاده باشد بدین سبب آنحضرت رحمت عر شده باشد نه رحمت و حق تعالی
بر حق علیه و تعالی رسالت می‌دهد نه کیف ما اتفق و چه نیست که حکم و ناخصل و واجب می‌باشد و رسالت را
من این است و عوی نموده و غرض خود که پس نگاه که وحی در نبی بنا بر افاده می‌اندیش نمود و از
و عمر انتظار می‌نمود که چون چنین بوده باشد با عمر از رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است با
رسالت خود و این چنین نزد است و نزد و چون یک پس نه و رسالت می‌باشد که است و نبی را

و نیز فعل بود است پس که من و اسلام خود بشکلم پس شد که این موضوع است و دل عامی اهل بیت است
 انکه منافقان را یکست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نظر کرد و در روی عمر در روزه و در شب هم بود نگاه
 که ضایع میات می کند بجا است مع هم عامه و میات نماید بفرحانه و این حدیث از خود وجه موضوع و باطل است
 و بعد از آنکه محال بود که حق سبحانه و تعالی رسول خود را که عالم را بظیل او باز می کشد بگذارد و میا کند بگو که در زمان
 جاویدت خدا پرست نبود و در زمان اسلام نیز منافق نبود و در اسلام خود نکند و بعد از آنکه حق صل و علا حضرت
 رسالت را صلی الله علیه و آله خاتم حد و است چهار هزار نفر کرد اینده و اعلی است و اگر از اهل ایمان بزرگ و عمر حضرت را
 می گویند خود خست که عمر که ای سکریم بعون و بامر المؤمنین و بامر حسن و بامر حسین صلو الله علیه و آله قسم یاد کرد
 که در او را و ولد که مراد بود از ابر المؤمنین است و ولد از حسن و حسین علیهم السلام و در روز میا بود حضرت حق سبحانی
 این سخن را از اهل ایمان مخصوص کرد اینده و اگر حق سبحانی میا کند ما می طافه علی تقدار کند نیز منافق و در نفس
 که در کار دین نفاق کند و در خند و دین اندازد و چه سبب انکه چهار هزار سال پیش از وجود عالم و آدم حق سبحانی
 نور محمد و علی با آن فرمود و نظر حضرت میا که می گشت و با عزاد و احترام میداد و بعد از وجود ایشان از امان اهل ایمان و از
 گردانید و عالم را بظیل ایشان آفرید و ایشان را که انست و بگو که خوش خوش مردان بود و فرمود شمس و شمس
 با و ازین و در غمهای بزرگ فاد الله تعالی فاصبح با شمس و چه چشم انکه حق سبحانی بعد و میان تو حید از بندگان
 خود گرفت و فنی که در در زبات بودند و فرمود که انست برکم که علی پسند ما و لوح فله که ما اینجا نبود دنیا جواب
 نداده که چندین سال در انکار توحید و عدل و نبوت و امامت بودند و سجده لایق مغربی میکردند و این نوع
 در غمها از نوا صعب نیست چنان می گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بهشت رسید از آن خشنود
 بعد از شش شش و شش که پیش از آن حضرت داخل شده بود چون غلام ابو بکر است طالع بر غم ایشان شش و شش
 و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود و در روز بدر که اگر نازل شدی غذا کسی نجات یافتی که عمر و این حدیث
 از خود وجه باطل است و بر سر نه و در آنکه نمایان اگر حادثه یا غذایی نازل شدی از نجات یافتی و دیگران
 را که شکست و حال انکه در محاکم انکه ناکار از چنان میگردند و میبود و صاحبش که سیر از انچه و چون انکه در محاکم انکه شکست

و این حدیث در روز بدر است
 انکه در ایت که در حضرت

منی حضرت یکه حضرت رسول و اهل بیت علیهم السلام و زمین اندر هر کجاست و عمر بن خطاب و حال آنکه حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود که همچنانکه نجوم امان این صبح برین اندازانست من امان این زمین اندر پس هرگاه
 زایل گردید نجوم امان این زمین و چون امانیت من در زمین بر طرف نشوند این زمین بر طرف کسی نماند
 و ازین که چنین گمان پاک شود و عمر سعد بن نجات یابد و جبهه دوم آنکه حق سبحانه تعالی و دوزخ را امان این
 خست وجود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دیگر استغفار بلیل و ماکان الله یعیدیم و انت فیهم و ماکان الله
 بهم و هم یستغفرون و آنحضرت و اهل بیتش امان عالمی اند که حاضر باشند و اگر غایت طاعت استغفار مومنان هرگز
 نماند این امان نماند استغفار میکردند پس نازل عذاب از آبی امانی و استغفار کردن این خواهد بود
 و همه سترم آنحضرت رسول با علم الهی و بوجی سماوی امان بود از عذاب پس چگونه این حدیث که یس
 است که این حدیث موضوع است و بسته و واضح این حدیث را ایمان و اعتقاد نبوده و از خدا و رسول
 نداشته و بدینها هم آنکه مشهور است که عمر می گفت در حالت نزع لبث اعمال و افعال و مرضی و نامقول خود و اولاده و آنچه
 و دیگر می گفت ای کاشکی خاک بودی عمر و این بعد سخن کافر است که بانی گشت نرا با و دیگر می گفت کاشکی با در راه
 و دیگر گفتی کاشکی کاسی بودی در خشتی و دیگر گفتی کاشکی کاسی که با س که حیض زن بودی و دیگر می گفت کاشکی
 زنی بودی که یک نیمه اش خنثی و دیگر نه بودی و سختی عذاب و حالت نزع آنها می گفت پس چای آن است
 چه پاک شود و او نجات یابد زنی تصور بطل زنی خیال محال و چه چنانکه نوا می گفت که عمر می گفت کاشکی
 من بودی می بودی که بر سینه او کاسی بن درج او بودی باشد از عمر پیش است که بود که این حدیث را بر و نماند
 اما بعیرت که تیر و گشت تیر از میان بر جو است و جبهه ستم آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله نجات عالمی است
 و جبهه بابل است خود فرمود و سجده شکر افغان و عام است که مثل این تیری گشت سینه نوح من که در قبا می
 و من خلف عنان یعنی مثل امانیت من مثل شتی نوح است که اگر او را خد بران نجات نیست و اگر می گفت
 کرد از ان غی شد و اگر گشت نجات را نفل کردن از امانیت و بر زلفی است که بعضی و عداوت است امانیت این

صواب السلام علیه و آله و سلم اندک و اغلب که میزد که حضرت رسول فرموده که ده کس از اصحاب بیست تنی اند ابو بکر و عمر
عثمان و طلحه و زبیر و عبید الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید و ابی عقیله قحاح حضرت امیر المومنین
مسعود بن علی بن محضر را داخل کرده تا حکم بصدقه بفرموده ایشان کردند آنحضرت را با دستهایش جمع کرده اند یک کس
داده اند و این یک نوع از بطلان انجین است و نیز از حدیث از چند وجه باطل است و جمله اول آنکه
راوی این حدیث سعید بن زید است و او یکی از عترة است و بر که نه معصوم باشد تعدیل باید تا قول قوی قبل
گفته اند از بطلان حدیث لازم می آید و جمله دوم آنکه عمر در پی کشفه بان گفت که گویند میسریم تو کن
از مقامم باز چنانچه مکرر مذکور شد در هر گاه او از عترة مشرکه بودی یا بنی نضری و از خدعه پیرسید که او در حق
است یا نه پس معلوم شد که این حدیث در دفع است و لغزای است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
سیرم آنکه ابو بکر گفت که و این شیطانی است که فریب میدهد و این کس که تواند بود که در این راست است و او را
حضرت سالت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث است که آنکه صاحب فتوح ابن عثم گفت که گویند که عمر در سکر است که این حدیث
عبدالله میگفت که اگر پدر ترا ندیدم و میباید و خود را از غلبه باز منجوید نیگویی بود اگر او بمنشی بودی مقام را
بوی نمیدادند در این حالت و این منقوله نیکیست و این کلمات معلوم میزند که کلمات بوی نمیدادند و جمله ششم
آنکه در معارج است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که فاطمه بان از من است هر که بنحایت او را و آنجا
و بر که در آنجا بنشیند خدا بر آنجا بنشیند و نقل فرماید که ان الذین یؤدون الصدقات یحکم الله فی الربا و الله
و بافتان ایشان حضرت فاطمه را بنشیند اند و بموجب فرموده الهی ایشان طعون و بیاد و غوغا اند پس کس
در بیست شدند و جمله ششم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله یک روز در میان مردم و آنرا در میان ایشان را
نقل فرمودی از معارج ایشان قبول کردند و قول آنحضرت را و گفته اند یک کس که میگوید که او را از آنست و جمله ششم
آنکه ابو بکر مفسر سیر است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز حدیث عمر را و از یک پهل که فرموده ابو بکر و
قبول نمود گفت من نیزم عثمان را نیزم و حال آنکه حتی سخنان و کلمات فرموده که با ایها الذین سیرم الله و الله و الله

است مبارک و دیگر موجب تعالی حرب و محاربت رسول اکرم است پس محارب المؤمنین نیکافر باشد و
دیگر حدیث ابو بکر با خیار خلی بود و از امیر المؤمنین علیه السلام با خیار خالی و سعید بن زید لعل این حدیث
روایت کرده لیکن خود را در میان در آورد و کذب این حدیث با ظاهر حدیث چه شخصی که مدح خود کند و ما
باشد و با وجود این معتقد خداوت باشد پس از بی قبول کند حدیث در نزد من است بلکه روایت کند که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم گوید که شیطان میگوید از سایه عمر و این حدیث از خود و جبر است و عمر
و جبر است و جبر اول آنکه مسلمین گویند که شیطان در کور آدم علیه السلام کرد بدلیل این است که فو کوسن لهما
الشیطان با وجود آنکه آدم ضعیف بود پس شیطان در کور او کند که معصوم بود و از سایه عمر کرد که خدین گاه
مکر بود و نفس چه آدم اگر گویند که شیطان در کور موسی علیه السلام کرد که بدامن عمل شیطان و قابل
این را انداخته و بدخل شیطان میکند و در پیغور و در عمر نه است بلکه در حق ابوبکر است که انی مسی شیطان
منقب و عذاب دین است پس مسلمین گویند که هیچ پیغمبری نبوده که شیطان او را در کور کرده بدلیل این
است که او را اسلامک من رسول دلائبی الله اذا نمنی الی شیطان فی اثمته و اطلاق نفس بر این نوع آیات
ندارد و جبر چه است که مسلمین گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام نماز سجاعت کرد
و مشرکان حاضر بودند و مجلس خاص بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله یوو و اللهم نیجنا چون این است
رسید که و من ان الله القوی و زبانی و بی افا و که این را گفت نکت الفرائض العلی و ان شفا
لرحمی یعنی این بیان بزرگان بنده قدرند به رسانی که شفاعت ایشان بر آید امید و شمس شود و مشرکان چون
ایستندند خرم شدند و گفتند که چون محمد صلی الله علیه و آله بنان ما کرد و اثبات شفاعت از برای این و حضرت
از بن نجات مخزون شد و بر یکدیگر سجاد و آیت فرستاد و این از عجیبت است که این ان اینا و ابوا
و کور شیطان را و دارند و بر عمر که چندین سال است است و کافر بود و دارند و جبر نه است بلکه حق است
تعالی میفرماید که و زین لهم شیطان اعمالهم و اول ضرب که بر این است لازم میکند و در نظر این می آید که کذب است

که بر پیشانی ایشان یضلم فذلک لا یجید و شیطان متصل است از راه حق بر میگردد و ایشان متعین
 شیطان این نوع چیزها بعضی میگویند و جهت هم اگر اهل تقاسیم و ارباب احادیث و اصحاب تواتر هیچ جمله
 متفق اند که در روز احد همه صحابه بگریختند الا ابراهیم بن مسعود و ابی بن کعبه و ابی بن جریث
 و زید بن حارثه و ایمن بن ابراهیم و این مسووح نموده در ادل جملگه گریختند و حمزه بن عبد المطلب در آن روز شهید
 شد و فتور عظیم در اسلام پیدا شد حق سبحانه و تعالی در کلام خود از بن احوال خبر میدهد که آن آئین تو را شکست
 اتقی الجمعان اما استقامت شیطان بعضی ماکسوس یعنی انانی که نبر میست شدند از روز که حج گمارد و اسلام گستر
 اگر این حدیث درست بود می پس شیطان از عمر بگریخت و در آن روز و رجال عمار عمر روایت کنند که عمر
 گفت من در آن روز که نبر میست شده بودم میجویم در آن کوچه ها مانند بز گویی مگر آن روز سایه او دیدم
 مانده بود و حدیث ششم آنکه اگر بدین تحقیق در گذرند این حدیث نقصان کا بود با عمر است زیرا که با فواید
 گویند که فلان چنان بدو تشریف است که بوازوگر نیست بعضی از دیوبند تر است پس این است بر توجیه گفته اند
 مرح او بر نقد بر صحتش بر می بینند و مسلم آنکه گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر او در پل ترازد
 بنده امست و او در پل و در من ازین زیادیم پس اگر نهند سجای من او بگرار پس او زیاده آید از عمر نشان
 بعد از آن عمر اگر نهند او زیاده آید از عمر نشان بعد از آن میزان را بردارند و این حدیث از چند وجه درست
 و موضوع است و جهت اول آنکه عمری که در اسلام خود را گدازده باشد چنانکه مکرر مذکور شد پس کسی که بر اثر کثرت
 بر اهل مسیحی و الله علیه و آله راجع آید پس دروغ را بنوعی باید گفت که احتمال آن داشته باشد که کسی مبادر کند
 در بعد و آنکه اگر از حمان او بر رسول صلی الله علیه و آله و قوی بوده عمر را نه علم بود و در تقوی بلکه محض جنل فرستاده بود و چنانچه
 این لفظ آنگاه که در آن واقع است و فاکتور آنگاه که است که بعضی را آنگاه است و جهت سیم آنکه در سفاقت
 بلکه مشهور و مانده و ابراهیم بن مسعود و ابی بن کعبه و ابی بن جریث و ابی بن کعبه و ابی بن جریث و ابی بن کعبه و ابی بن جریث
 مکرر حمان او در اصل بوده باشد و جهت چهارم آنکه عمر بر سر می گفت که هر که هست از عمر فقید تر است حتی بره و آن

در جبهه پارس چنان اواز چه هست باشد و چه چشم که منسوب است به نفس و الف و مخالف که عمر و جود و خود
در اسلام خواست که کوره البقر یاد کرد و مقدور نشد پس معلوم شد که در هر یکی از علم خیر نوع بهره گرفته باشد
و چه چشم که اگر ان در برابر بود و در حسی سستی یافته اند این صفات بحکم الله که هیچ در نود و آنچه بوده
در عداوت املیت بوده پس چنان اواز عداوت بوده و چه مقام اگر این چنان نسبت و املیت
شما عمت و علم و درج و امانت و علم و طهارت بوده و شکر خدا که مطلقاً از اینها در هیچ نبود چنانکه بر
راج احدی پوشیدنیست بلکه خداوند اینها در نود و مخالف چونست که این چنان را برای حضرت
بیر المومنین طهارت الله علیه فرمودند که بر صفاتیک در جلا اینها متفرق بوده و در مجمع بوده و چه چشم که عمر
نما میکرد و میگفت کاشکی من موی بودی و رسید ابو بکر و ادکلار راج آمد و عمر سه باغچه شربت که
ابو بکر میگفت که کاشکی من موی میبودم و رسید ثانی مومنان پس این چنان از کجاست و چه چشم که
ختم باید که علی پیدا کند در عمر که در دیگر صحابه نبوده باشد مثل ناز و روزه و حج و زکات و جهاد بلکه جمله صحابه
درین فعل از وی زیاده بودند پس چنان اواز کجاست باشد و چه چشم که اگر این از کرانی خصم معلوم
است که او سه نوبت بر علمیان زیاده آید و اگر این کرانی اعلاست این معلوم است که هیچ عمل پسندین
در نود و آنچه بود بعضی اهل بیت بود و تاریخ ماضی آورده که سید و تفضی علم الهی قدس سره که
بود اتفاقاً در مجلس از مجلس واقع شد و یکی از جوانان سرانجام بود این نحی از سید پرسید که چه
فرمود که تو گفت چه بجهت گفت که غیر معروف تو گفتی حضرت شهاب و بناب از تو چه پرسید پرسید فرمود
که پرس گفت که با عدالت گفتی عمر یعنی چه چیز است که از نصبت عمر فرمود که تفضی علی بن ابیطالب
عیه الصلوٰه و السلام حدیث چهارم و آیه که سید که حضرت لول علی الصلوٰه و السلام فرمود که هر علی
السلام بر من نازل شد گفت ای محمد هر دو کار تو بر تو مسلم رسانید و بمواید میرزا که از من سلام
برای که برسان و بگو و او را که من از تو خوشنودم آید و این خوشنود سستی یازد و این حدیث از چند وجه

در پنج است و باطل و جبهه اول آنکه می سخاوت عالم است بر کلیات و جزئیات عالم اگر او بگوید از خدا است و
 باشد نزد می معلوم خواهد بود که خانه تعلیم است و اشیای و این کفر معنی باشد که عالم را سر الحقیقت را معلوم نباشد
 که او بگوید خوشتر است بانه سنجی یک بنده ایشان عظیم و حمد و ثناء اگر خدای تعالی را تقدیر کرده بود
 وقوع آن واجب باشد و الا متعجب و حق تعالی از متعجب پرسد و اگر تقدیر فرما کرده بود در مقام متعجب باشد محال
 و حق تعالی از محال پرسد و از محال چنان رسد و بار تعالی و اما است بکل امور و عالم هر چه هست در حدود و حد
 آنکه به سبب خشمش که نزد یک کس می آید و می باز داشته باشند و سخط و لعنت بوی داده و این می
 حسن بود زیرا که پیش خشم حسن و قبح اعتباری ندارد و بر یکست و جبهه چهارم آنکه می سخاوت و حق
 خود فرموده که من الیل فتجد به نافله یک عسی آن سبک یک مقام محمود یعنی و بعضی از شب سوار
 نو بخار که زبانی است قزاق بر نماز فرموده که بار و ترا خدا تعالی در مقام پسندید و بوقت عسی فرموده که اگر آن
 حدیث درست باشد که او بگوید من خود را که می سخاوت از مومنان را می است و مومنان از وی و
 این حدیث نیز از و نیزه است و جبهه پنجم آنکه می سخاوت در کلام خویش در چند موضع ذکر فرموده که بعضی
 بهنم در ضوا عنه و فرموده که من بندگان از من پرسند و یا من از بندگان پرسم و رضای می سخاوت چگونه است
 جا کند که در کوفه شکر شده باشد و گوشت و پوست و عروق و جفت و معامی او بخر بر و ده و بجم
 را بنام لات و غری گفته باشند و بنایت ششنی با آل رسول الله کرده چنانچه بر خالین مخفی نیست که بندگان
 از امت انچه ششنی آل الهیت یافته باشند خود باید من فلک جبهه ششم آنکه می سخاوت در قرآن مجید
 در چند موضع تعظیم رسول خود فرمود چنانچه بنام می ندانده که یا محمد بلکه یا ابا رسول و یا ایها البتی فرموده از برای
 تعظیم غی و دیگر مومنان را فرموده که او را بر بالی او را بلند سازند و بر وی تقدم کنند و او را بنام
 خود آید و او را اجابت کنند پس کوزه چنین منبر را تعظیم کرد و ابی که را تعظیم کرد حدیث بنزد چشم آنکه بر
 گفته که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای فرموده بود چون باز آمد زنی پیش او آمد و گفت یا رسول الله

طهره آمد و نزد حضرت بعضی از زبانی قریشی بودید و با او از بلند با آنحضرت سخن میکردند پس چون عمر طلعت
 کرد زمان بر پر پرده فرو برد و در آمد و آن حضرت بنحیدیه عمر گفت خدا از تو خنده باز ندارد یا رسول الله
 سینه چیست فرمود که من تعجب کنم این زمان را که نزد می بودند و بعلی گفت و شنیدند میوند چون آواز ترا
 شنیدند در زیر پرده و نزد پس عمر گفت ای دشمنان نفسهای خود از این بریزید و از رسول خدا بی زبان
 بی زیر که تو عیظ نزد درشت تری و این حدیث از چند جبهه غلط و باطل است و چه اهل انکه نسبت آنحضرت
 بمعیفت دلونست چنانکه حق سبحانه تعالی فرموده به غیر خود که قتل المؤمنات من الباری قتل للمؤمنین بعد از
 الباری هم پس حکم الهی است که زمان بیکانه بردان نکرده و مردان بدین ن پس چگونه و باشد
 که بهترین یاران که صاحب وحی و تنزیل است بزبان بیکانه نکرده این بوی پس این حدیث را فخر کرده
 در عهد خود که کرده و در مصمم جایز است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله کتمان وحی کند یا آنحضرت بمن است
 بزبان یا کلمات بود و نفوذ نموده بود که آواز بلند از نزد چه حکم الهی بن بود که مردم آواز را بر مالدی آواز حضرت
 بلند از نزد که لا ترقوا اصواتکم فوق صوت النبی پس چون مردان ممنوع باشند که آواز بلند کردند و حکم
 مدد باشد که زمان آواز بلند سازند خصوصاً در باب نوح و حدیث سوم آنکه بد که حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله وحی نرساند و خلاف قول الهی نموده بزبان بیکانه مشغول کرد و در و انباشد
 که آنحضرت اهل نماید و سرکار دین و عمر اصلاح آن نماید با وجود آنکه آنحضرت امین و وحی الهی باشد و چه
 بسیار آنکه آنحضرت بدو آواز این طاعت بود با عصیان بود اگر طاعت بود که حضور عمر
 از آن زمان منقطع کرده و اگر عصیان بود آنحضرت بدان منع فرمود و آنحضرت و چه ششم آنکه عمر گفت از من
 ترسیدید و از نه حال آنکه حق سبحانه تعالی در هیچ موضع نفرموده که از رسول ترسید یا از عمر بیک فرمود که از من
 ترسید و خوف الهی است که خلاف قول او عمل کند و هر که بران قول است آنکسی ترسید و چه ششم آنکه گفت
 بعد که تو درشت تری و این نبود نقصان او است نه کمالش را که خلط و دورشته صفت کاوان و آن

نه صفت من و سلمان و حی سخا که نبی فرموده که بندگان بدین صفت باشند بلکه و انکاه طین الغیظ و انکاه
 عن الناس فرموده و غلط است که بکار فرموده نه بگویند و چه نفهمیم اگر آنکه این حدیث واجب کرده باشد
 سلب این از عمر نموده اند زیرا که حی سخا که نبی در حق فرموده که بکار حجت من الله لکم و حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله فرموده که من این صفت میبازند و مناس میباشند و با کمالی که فریضه میباشند که انکاه
 البیون السجون و المؤمن الف تلاف و انما این بسیار است و چه نیست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 علیه و آله فرموده که حی سخا که دوست میدارد و در میان یکشده برود و دیگر فرموده که اول خبر که
 در ترازوی اعمال نهند حسنی است و حی سخا که بر منفر خود نیست نهاده بخلی بگوید که انکاه علی حق
 عظیم و درستی خوی با از جمله صفات و میباشند و اندک حدیث میباشند که این عمر واجب کند که رسول
 صلی الله علیه و آله مسجد و رآید و دست راست خود را با بوی کرده و دست چپ را بر عمر فرمود که این صفت
 خواهم شد و در روز قیامت و این حدیث از جنس و چه باطل است و چه اذل آنکه این حدیث مخالف
 کما چند اینها است که در کلام آیه بوم القدره فردا که چون روز قیامت شود حی سخا که بندگان را اعتبار بکنند
 و فرموده که هر که در با چهار بار پس این حدیث موضوع و بر سینه باشد خاصه که عبدالله عمر از شمنان
 ابلت بود و ابلت کند و او بر ابراهیم المؤمن صلوات الله و سلامه علیه محبت نکرد و بر اثن عدالت از
 بدو نیست و بر محابره و برید و عبدالملک و در آن محبت کرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده
 که هر گاه وارد شود بر شما از من حدیثی پس عرض کنید آنرا بر کتاب الهی پس اگر می بینید پس بقل
 کنید و الا پس رو نمائید و این حدیث با قول الهی موافق نیست و چنانکه حای دیگر فرموده که نقد حنیف
 راوی کما خلقنا کم اول مرة و چه نفهمیم اگر حایر نیست که این نماند حضرت بر غیرند از قبیل اهل بیت
 دو نفر آن حضرت با آن حضرت خواهند بود و چه پس بکنان دین چون ابو بکر و غیره پس با این نماند
 نماند بود و چه سبب آنکه در روایت خواص دعوات و در و ما که انکاه و عفار میخواند انکاه

که من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود: ای ایها المؤمنین یا صلوات الله علیه که اقول یکبار من معصی
 که در قیامت تویشی و توبی صیدینی اگر توبی فاروق اعظم میان حق و باطل و توبی یعقوب مومنان و
 مال یعقوب کافران و ازین حدیث نیز کذب آن حدیث معلوم میشود و حدیث سابع آنکه حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله فرمود که چون من بهشت روم ایها المؤمنین صلوات الله علیه بمرد سیب من رود و امام حسن و امام حسین
 علیهما السلام بر حسب من باشند و امام یزید از عقب من و زمان از عقب ایشان روان باشند و از عقب
 ایشان شعبیان باشند پس چون جماعتی که دست راست ایشان است کنند چون بر جانب راست حبیب انحضرت
 باشند پس معلوم شد ازین حدیثی که اتفاق همه بر آنست که اهل بیت حبیب است آن حضرت باشد و یحیی
 متقی ناسپاس خدا ناسپاس بدین حدیث که میگوید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هیچ پیغمبر
 نبوده که او را دو وزیر نبوده از اهل آسمان و دو از اهل زمین پس درین آیه اهل آسمان جبرئیل و میکائیل علیهما
 السلام و دو وزیرین از اهل زمین ابوبکر و عمر علیهما السلام و این حدیث باطل است و اقتراست از چند وجه
 اول آنکه اگر اینان وزیر انحضرت رسول بودند پس انحضرت بایشان محتاج میبود از برای ثبوت اودین
 و حال آنکه اودین او از جانب حق سبحانه تعالی بود و این کفر محض است که گویند انحضرت در اودین تالان
 احتیاج داشت و اگر در دنیا بودند نه مصلح و نه کار ایشان برافساد و اعداوت و حدیث
 حقد و کین بود چه نوع وزیر باشند و حدیث دوم آنکه من مخالف روایتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 و ایها المؤمنین صلوات الله علیه که توبی بر او در وزیرین و بهتر از آنی که باشند بعد از من و توبی که از من و اعدا
 و ابوفادری و غیره نیز از من گوید که این عباس روایت کرد از سما بن جندب که گفت من شنیدم از حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله که میفرمود که با خدا یا من میگویم شما که توسی علیه السلام میگفت و من آن میگویم که ما خدا یا
 بدیدگن از برای من و زری را از اهل من یعنی علی بن ابیطالب علیه الصلوٰة و السلام این حدیث نیز منظر
 آن حدیث است و حدیث سیم آنکه پیغمبری که بوده وزیر و وصی او بعد از آن نبی اکمل و افضل و دین اهل زمان

اندر چسب کوزه داشته از غیری که غریب نگران باشد با وجود آنکه او را از ذریه افضل و اکمل معصوم باشد و او را بکند و
 و بعضی اجل انقضی و آن که نسبت با یکدیگر دارند که برگشته باشند بگذاردت و آن که در دین اسلام برگشته
 و زرد زبال اند و خداوند و انظار که حق سبحانه و تعالی بدستی این فرموده است این را از شما داشته اند
 حدیثی که در دست مخالف گویند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که با خدا یا غیره که در آن اسلام را گنجی
 و در هر که یکی عمر بن مشام که او اصل است یکی عمر بن خطاب این حدیث موضوع است از چند وجه و جمله اول
 آنکه مخالف که طایفه دوم را بر عمر خود شرفین و نظیر او اصل است این خود فخری نیست اما نسبت بیان
 بر دو بود و مقتضی این نظار و شرفین بر دو بود و باطل و ضلال دین از عمر پیشتر که از او اصل و جبهه دوم
 و در حدیثی مواضع او مخالفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است که در آنکه آنحضرت شریفی داده و گفته
 را که پس او رفت و آنکه که او در سجود است چنانچه که گفت و آنرا از دین مخالفت خدا و رسول صورت نمید و چه
 آنکه کسی کوئی در قصص خود آورده که نوشته بر پشت کلاه او الله محمد رسول الله اینده علی و آله علی پس او را
 بقوت و نفرت ابرار و منین بوده باشند بوی زیرا که از اسلام بجا و میبایستند و فقر اسلام قوت
 و جبهه ششم آنکه بطلان این حدیث معلوم است چه در هیچ جا و بی نبوده که عمر و داکمی کرده باشد که از آن گویند که
 چنین کرده یا قتل کرده باشد در آنچه مشهور است که است که از آن که برگشته و جبهه ششم آنکه پیش از حجت و بعد از آن
 علی با سلطانی نبوده و نه فخری که باعث باشد بر آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنکه بگوید و مع ذلک اکثر خالی
 دین از عمر است و جبهه ششم آنکه این در بیان این ملک فتنه می آید و خود در مجمل نگار و در اسلام
 از آنرا این نبوده و نه و بعضی است که اگر او اظهار اسلام نمیکرد و مانند او اصل و در برگشته میباید این بر فتنه دین
 این اسلام بدنی آمد و سبب فتنه این است آنحضرت که کار نبهادت کشید و است آنحضرت انقاد و در فتنه
 سند خود می که بر آنکه او برگشته و این حدیث موضوع و باطل است از وجه بسیار با اینجا حدیث
 چنین میگردد و چه اول آنکه فخریت یا محبت یا نیست و یا عبادت است یا بفتحاوت و یا بیعت یا بعد از آن جمله

اگر مسلم دار یک که اخلاص
 این دعا فرموده تا بر نه فتنه
 تا بکشته اظهار اسلام او شکافان
 از شر او این شوند

حسن حبیب
 سلطان احمد
 صاحب طابع

در برابر المؤمنین صلوات الله علیهم جمع بود و در این مطلقا نبود و درجه دوم آنکه ازین حدیث لایق می آید که این
 نیز از جمع مؤنثان محض و غیر مسلک باشد و این اتفاق باطل است که جماعتی که اصل و نسب سالست است
 باشند نیز از مؤنثان محض است باشند و چه سیم آنکه فریت اگر با همان دو اسلام است این منافق بود بلکه
 کافر زیرا که عداوت لایق المؤمنین با عداوت او داشته و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حب علی ایست و
 بغض او کفر و عداوت ایشان بر سر عالمان ظاهر است پس فرشتان بر چه وجه باشد و چه حاتم آنکه ابو الفتح
 غنمی اصفهانی آورده در کتب الفضول که حضرت مغیر صلی الله علیه و آله فرمود که حی سحابه تناب من حی فرستاد و در
 ابیر المؤمنین علیه السلام که او سیدنا است و امام مقتدایان است و کینه سفید رویان و مخالفان را درین حدیث
 خدای تعالی نیست پس چگونه این نیز از او باشد و چه ششم آنکه ابو برین روایت کند که حضرت طاووس علیه السلام
 علیها فرمود که یا رسول الله ص و ابعی داده و او نیز فرستاد و مال ندارد آنحضرت فرمود که یا تو را ضعیفی هستی که من ترا کجایی
 ام که حی سحابه تناب است بر زمین پس اختیار فرمود و در در آنکه یکی بر پشت و دیگری بر زانو و در در
 دیگر آمد که خدا تناب نظر است بر این دنیا پس اختیار فرمود از این برتر است پس فرستاد و او را بر مغیری و اختیار کرد
 از میان ایشان نو نیز از او فرستاد و او بدوستی حدیث پس فرشتان از کجی ناپسند حدیث سیم
 آنکه گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حی جاریست بر زبان عریان حدیث باطل است از جنود چه
 و چه آنکه جاری الله آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا ابوبکر و رشتان عباس و عقیل ابوبکر
 گفت خدای تعالی بر این دو معجز گفت باید کشن و آنحضرت سخنی ابوبکر را قبول فرمود و از آن عریان را در و پس از آن
 بر زبان عمر جاری بود آنحضرت سخنی او را رد فرمودی و چه دوم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
 و عمر را که آن متبع را بکشند در مسجد سخنی آنحضرت را رد کردند و گفتند پس من حی یا ابوبکر و عمر باشند
 و چه سیم آنکه اگر حق تعالی و در دل و زبان عمر حق و ایمان محکم است می بود عمر از خنده پرسید که من منافقم یا نه و در
 اسلام خود شک نمودی و چه چهارم آنکه در حدیث دیگر می آید که پس از آنکه را دین بودی و دیگر کار آنحضرت

شکستگی پس چون حق بر زبان جاری شد حدیثی که در آن آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود که بر سابق و پیشینیم که نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله ابوکر الصدیق و غیره فاروق و عثمان
 و ذی النورین و ابن حدیث از چند وجه باطل است و وجه اول آنکه مؤش بر امامی است همان است و جای پنا
 و مقربان است و حق سبحانه و تعالی اندر آنکه در جای چنان بنده نام غیر پاک را نام خود و رسول خود ترین سازد
 زیرا که ابوکر و عمر و حدیث سجدت کردند و از غیر خود را در کفر و شرک گذرا بنیدند و حق سبحانه و تعالی فرموده که
 انما المرئیون فی حبس یک بعد ذلک است و در زمان اسلام منافق بودند و منافق بدتر از کافر است پس چگونه
 نام این دو نام پاک و در جای چنان پاک نام خدا و رسول نویسد و وجه دوم آنکه اگر کسی اسمی مثل عمر بودی و دو
 مسال سجدت کردی و مدسال مسلمان بودی یا یمنی که نام او را بر امامی عرض نمیشدند بواسطه
 موجب این منزلت کفر نموده چنانکه در مسال مسلمان پس کسی که دروغ خدایت را دارد و بنده این
 نوع غرضها برای اینها ظاهر پیدا می تواند کرد اعاذ الله من الذل لان همه ستم که مخالف این نوع حدیث را
 رواست نمیکند و با کسی که از اول عهد تا آخر یکدم غافل نبوده باشد و بر کلاه نهاده باشد نه میوه ذمه کبره نماند
 او را برسان و عیش و تنبلیست و ندان بعضی نویسند که خلاف اینها دانسته باشند و بهیست هم ابوکر
 میگفت که در استیغاثی است که مرا بنفرید و مرا گفت که ای یمن منافع بانه و دیگر صفات فیر که در این بود
 از یکدیگر و اتفاق چگونه نام این قرن نام خدا و رسول تواند بود و با وجود پستی این جهان عالمی
 و استند حدیثیست که در آن آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا عازنه و مرضی موت که خوان
 از برای من ابوکر و برادر است را تا من خبری نماند زیرا که من میترسم که کسی نکند و گویند که بهر که من نمی دانم
 تا آن حدیث و همین گویند که زنی پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و سخی خدیگفت و فریت و یکدیگر
 آمد و سخی که در آنست و فکر و گفت یا رسول الله اگر من ترا نیام سخی خود را پیش که هم فرمود که حسن ابوکر
 گویند این اراده کرده بود که اگر تو حلیت کرده باشی از دنیا پیش که مردم و این حدیث از چند وجه دروغ است

ما شرک بوده و مدسال مسلمان
 و ایشان قبل از این سال سرگشته
 و بت سال

احکام الهی و غیر خود هیچ شئ نیست و درین متصل درمی آید پس سبب ایشان با حضرت رسول ازین برضند و خود
 اهل بیت یک مظهر صوارت علیهم السلام است و درین کلام گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس
 از دوست داشت و برود و من نبود آن در بهشت است که امت از آن و در اهل میزنند ابو بکر گفت یا رسول الله من
 دوست داشتم که با من بود تا نظر کردی می آن شخصت فرمود که ای ابو بکر اول کسی که در رود و بهشت تو باشی و
 دیگر گویند که فرمود که سر داده نیست و می آنکه ابو بکر در میان ایشان باشد و غیره امام باشد حدیث اول منقول
 می شود و حدیثی که سلمان فرمودی و علای الهیست نقل کرده اند از امیر المومنین صلوات الله علیه و آله آنحضرت فرمود که
 من شکایت کردم نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله که مردمانی حسدی می برند فرمود که راضی نیستی که باشی از این
 چهار که اول بهشت بودند آن من باشم و ثور امام حسن و امام حسین و زنان ما و حب و رحمت ما باشند و در میان
 و عقبتان و شیعیان ما از پس احمدیت که اول است و این حدیث است سخنان است و تصدیق میشود و است
 اهل سنت است و دیگر شیعیه با وجود این قرآن نیز که است که ایلح کل امری منهم آن برصل جنة نعیم و در هیچ چیزی نیاید
 بهشت بطرح بر آب طلا امان باشد و خلاص و تعلق است و جاد و راه خدا بنقد مال با این بر دوستی اهل است
 علیهم السلام که فرمود است تا بهشت توان رفت و دیگر کسی که از میان ما باشد بلکه حدیث اینهاست چگونه
 به بهشت رود و حدیث امامت الی بکر ما جل می شود و آنچه در مرض آنحضرت صوفی قاع که عاقلانه بد خود را استناد
 که امامت مردمان کند چنانچه مذکور شد آنحضرت فرمود است که وجود مرض خود فرمود و لو دایم با پس که خود
 گذارد و او را در آن بهشت که یک غایب با امامت و می بگذارد و گویند که آنحضرت فرمود که اصحاب من مانند نجوم اند
 بر کدام ازین که اقامه کنند را با پیدا و آنحضرت ج که امام را تفصیل نهاد پس تحقیق نوی کردن از جمله معجزات است
 و هم قول خودمان که در قرآن و کتب است و دیگر این حدیث مطبوع است پس لازم می آید که در حضور آنحضرت
 و با بکر امامت کند و اذوال مخالفان زیاده است که تجر بر در آید حدیث است و حدیث است از صحابه می کنند
 اهل خود است که ایشان را در زمان خود رسول برابر میکردیم هیچ کلام ابو بکر را بعد از خود و بعد از آن و در میان بعضی

ندیم و بیان این و این حدیث باطل است آنچه در حدیث آمده که اگر کسی بگوید یا علی که او را یکصد مرتبه بخواند
 عید و آفرموده و حق ایزد المومنین صلوات الله علیه که اعلم فضل شما علی است اگر این حدیث را آن دفعه است و در
 کتاب ابی الفتح عجل الله تعالی فرجه که عیال گفت که من نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم که امیر المومنین علیه السلام
 در آمد فرمود که این سید عرب است کفتم فدایی نو بادید و مادری آنرا تسبیح عریض فرمود که من تسبیح عریض و عریض و تسبیح
 عرب است و حدیث آنکه مسلمانان در محشری هر یک تسبیح خود آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که تسبیح
 اصحاب من است نه آنکه کافرانند نه بنده ایست نه آنکه علی بن ابیطالب است و صاحب پس و مومن آل فرعون است
 صدیقانند و علی افضل است و آنچه گفته که در باقی تفصیل نمی بینم این نیز مخالف قرآن است زیرا که در قرآن است که
 ان اکرمکم عند الله تعلیمکم چه معلوم است که در تقوی مساوی نبوده اند و اگر نه این کلام را فایده ندارد و تسبیح تسبیح
 بعلم است که قل ان لتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و الذین او توالی العلم و حیات و غیر این آیات دیگر
 انحضرت بعضی را از اصحاب مثل سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و بعضی از صفات بر دیگران تفصیل نداد و چنانچه مکرراً مذکور
 حدیث است که تسبیح که نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق آلی که گفت تو یار منی و در غار دیار منی بر حوض و
 این حدیث از چند وجه موضوع و بر سه است و سه در آنکه حدیث قابل دلیل خطاب حق است پس چون او
 صاحب غار است پس باید که صاحب غار نباشد و این خود موجب شرف و عزت است چنانچه مکرراً مذکور
 شده اما منزه آن باشد که حاجی خود را بنزد فرموده بجای انحضرت خواب کند خالصاً لوجه الله تاجی سبحان الله
 بیت فخر سنا که من الباس من بشری لفته اتعاهدات الله و باخار صیحه نایب نبشته که ساقی حوض
 امیر المومنین است صلوات الله علیه و دشمنان خود را از حوض باند پس بگوید که در حوض تواند گشت که دشمنان
 و همه دلم امیر المومنین بنی ابطین از انحضرت و در غار بود و از جوامع بگوید چو گشت که از برای او شرفی اثبات
 نمکند و آن فرسی نباشد چه و خوش و طیب و ابار و موده بانوح علیه السلام نشسته در کشتی بود و یک ایست
 گفت نه اینان و در غار بود که آن بر و شرف دارد و بر آنکه این مکلف نبود با وجود این ته

[illegible]

عزت است کرده اند از آنکه شکت یک پسر بر پدر دیگر است از پیکانه چون شیطان پس او را گفته است خست و
 از دین ترسید پس از برای پیکانه از عمر خود اندر سپردم اما بر او خبر دو حد و حبس بود که حد فرمود که حد را و
 این من پیش از یک میگویند که او را از حد و دزدی از برای آن گویند که حد فرمود حد را و اصل بوده و این اصل محض است
 زیرا که حد فرمود است که شتاد از پیکانه است و حد را جدا که حد است و چون از یک جنس باشد
 تداخل را نبود پس هم گویند که بعد از مردن پسرش او را یک دزد دیگر زد و این نسبت اصل است که بگویند
 زیرا که حد و از تکالیف شرعیه است و چون موت بحصول سبب تکلیف منقطع است پس اقامت حد فرمود
 از جنس بود با وجود این فایده خلاف است که انما بید الشیطان ان یوقع یکم العداوة والبغضاء فی الدنیا
 اتفاق است که در زمان عمر و دیار اسلام و کفر غریبی و دزدان میگردید و قمار میپاشتند حدیث است که
 گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون در این مجرای بر دزدان گشتم هیچ آسمانی الله که یاقم که مدان
 دوست بود که ابو بکر و دفر خود را محمد صلی الله علیه و آله و بر او را در هر جری و از دزدان و بلال را ز مال خود و دفر
 نداد و در اسلام از مالها مثل مال الی بر که اصل بر دینار بر من نفقه کرد و این حدیث پنج وجه باطلست و حدیث
 آنکه اجماع علمای محقق اسلام است که برسان عرش این کشته که لا اله الا الله محمد رسول الله ایند بعی و لفر علی
 و فرود علمای امیر رضوان الله علیه مشهور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون از مجرای باز آمد فرمود که
 چون در آسمانها رفتم ملائکه جوی جوی می آمدند و بر من سلام میکردند و احوال و اخبار حضرت ابراهیم علی
 الله علیه و آله را من می پرسیدند پس عبارت که کعب بن عکرمه علی ابن ابی طالب و چون باز آمد جمله میگفت آن
 عمت را از اسلام برسان که ابو بنین فرمود که رسول الله را انجا نشاندند فرمود که ای علی تو در آسمان جوی
 نمی و مشهور است که در زمین و حدیث است که ابو بکر نفر شیری از بی آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون من خواست
 صدم و رحمت عرش صورت علی را دیدم که لیس و نقیص حدیثی فرمود جل میگرد من از جمل پرسیدم که علی بن
 اسطوخارست بر من منشی کرد و جمل گفت نه یا محمد لیکن چون خداوند را در شناسی علی بن ابی طالب را میفرمود

عرض شوق و دلخواهی شد برین سبب می شد که ملک می یافتید و در زیر پیشانی و خوشی از آن شوقی حاصل
 و بزرگان فرشتگان محل عرض علی ابن ایطالب را پیشتر می شناسند و این پس چگونه و با باشند بنده است
 مغربی را که نام ویرامد است آن نویسنده و کسی که مخالف یکدیگر چون عمر را در میان نباشد است بر یک
 ابوبکر و جمیع عالمین زیادت آمد پس عمر بر سنانا و شوقی می زاد و تر بود بر ابوبکر مگر ابوبکر این تر است از آن نیست
 که جل و سرسالت برستی کرد پس کسی که حد سال با دوستی است برستی کرده باشند نام او را بر بالا
 تر خواهند نوشت و حسب ما هم آنکه گویند که نوشته بود که دختر را بر رسول الله صلی الله علیه و آله و او عمر بن زفر بوی
 داده بود و او خود و بریزان زیاده تر است بر غم و خدیجه که از بر زمان شرف بود و دیگر اسم پس آنکه
 محارب با امیر المومنین که نام او را آورد و دیگر آنرا فرود کردند و در غمهای بزرگ و بیست و هجده اسم آنکه از آن
 نوشتن از برای شرف عالم بالا بود نام حضرت فاطمه صلو الله علیها سزاوارتر بود که نویسنده که بهترین زنان عالم است
 و معصومه و جهان با اتفاق نام کسی نویسنده که پیش چنین سال محکف است و مغربی باشند و خوشی با صفت
 رسول خدا هر کینه و حال آنکه محارب با آنحضرت گفت است که نام منافقه و کافره و با صفتی عرض نویسنده
 آنکه ابوبکر جل و زیاده بر آنحضرت نفقه کرده بود و دروغ حرفت زیرا که آن پیش از اسلام بوده با بعد از اسلام
 برین اسلام او خود مالی نیست و اگر نیز بوده باشد ممکن نبود که بر آنحضرت حرف نماید و اگر بعد از اسلام ^{صلوات}
 نیست نزد اهل سیر و تواریخ که آنحضرت و سبب و سخاکی حدیث را خواست و او را مال بسیار بود و با صفت گویند که در
 سطح خبیه جل و آن درین بود و چون می برد و نازل شد و جل و سالی ابوبکر و کمال ششم و حی اظهار سکانت
 و دلیل برین است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و او که علیه آن پیش سال و چنانچه بیست سال برین بر علی
 مطالبت می فرستادند که از مردمان کسی ماین خار می کرده و تقدیر می کرده بود و نیز از علی علیه السلام برین است
 و آنحضرت را در اندک است حاجت نبود که لشکر جمع کند و حاجی فرستد و تمام و کمال از کتابت بفرستد
 فرستد و معلوم است که حسب آورده بودند و جعفر طاهر را علیه السلام را آن را می کرد و بخت فرستاد و خدک و الوکلا

ما بوده را

زین بود تا اول سال هجرت بقول اجماع چون خدیجه وفا یافت امیرالمومنین منتقل بحضرت رسول و فرزندان او شد
 بان حضرت محتاج حال ابو بکر نبود مدتی که ابو بکر را مال نبود و ابو قحافه فرود و عبدالمطلب بن جدعان بود که او را
 بر ذکرت بود بر روز چهار دانگ و بی و طعانی که در پنج کاسه ها میانه از دی بودی چه عبدالمطلب بن جدعان
 روزی بود بر روز یکم بسیار خسته و ابو قحافه را بر بام خانه فرستادی و من و منی کردی مردم را بطعام طلبیدی چون
 فقر اطعام خوردندی آنچه در پنج کاسه ها ماند از آن ابو قحافه بودی او و عیالان او بان چهار دانگ و بی و طعانی
 کاسه های فقر امعاش کردند می گیس او را زنی بود که چهل نر و دینار پشتری نفقه کند و آورده اند که امیرالمومنین
 علیه السلام بنا بر فردنی فرمود که بدرین ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف است که سادات
 این زمان این نژادند چنانکه فرود و عبدالمطلب بن جدعان پشتمند و منادی می کرد اطعام او و کاسه پاک کن و بعضی گویند که
 مطبوع بود و ابو قحافه پیر او منادی می کرد پس او را مال از کجا بود حدیث است و مسلم گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و
 اله فرمود که نگاه دارید مراد را صاحب من که این بهترین است اند و نیز فرمود که کسی که دوست دارد جمیع صحابه
 مراد تو کند باین دستغفار کند برای ایشان گرداند خدای تعالی او را در در قیامت باین در بهشت و این
 حدیث که این را صاحب بنی نذر در حق این است و رد یافته که آنحضرت فرمود احتفظ کنی فی کتابی
 و غفرتی و اگر مسلم و ابرام مراد را صاحب سلامت و ابو ذر غفاری و مقداد و اشبال این که پاک و مومن و در
 این است بودند نه چون سوج بر سوج و بی روان این که پیش از اسلام کار بودند و بعد از اسلام منافق و مرتد و منافق
 اتفاق دارند و این معروف و مشهور است چنانکه مراد را مذکور شد و از آن جمله عداوت اهل البیت است که خدا
 بدوستی اینان فرمود و این که اینها لعنت آن کرده و اوقات مافرجام خود را در دشمنی بهترین با هم صرف کردند
 رشتی که گویند که روزی ابو بکر در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله نشسته بود و انبای آنحضرت بر نه بود و چون
 و عمر نزد آمدن و چون عثمان درآمد پیشانید چون برین فرستاد گفت یا رسول الله این چه نوع بود که را با
 مبارک خد را از ابو بکر و عمر پیشانیدی و از عثمان نشانیدی فرمود که من را نمی شناسم دارم که خدا تعالی از دشمنان

و در این طایفه از مردم در خود این حدیث از من جمیع باطن است و چه قول که نزد مخالفان از منافقان و
 عورت و دانا باشد که آنحضرت عودت خود را بر نه کند و بدایت کند که آنحضرت فرمود که چون باب
 باجم و منها باشد بر نزد خود عودت خود را از طایفه پوشت نیند پس چون گفت عودت کند پیش مردمان و نه
 آنکه لازم می آید که همان را از باطن و غیره نیند زیرا که هرگاه در کمال از همان سرزمین دارند و این سرزمین ندارند
 سیرم آنکه پیش مخالفان خدا تعالی خانی خردمند ایمان و کفر و ظلم و عدست و قدرت منب راجع تا خبری نیست
 پس نمود که در همانرا بر کنار مصحف می برید سرزمین از نداشت اما چون جماعتی بجا که از خدا و رسول سرزمین نداشتند
 بر چه خواهند گویند باید داشت که اگر موضوعات و حدیثهای در رفع در زمان نبی بعد دفع کردند و معاویه
 بکشتن نعل خود که چون به بند یا بشنود از شیعیان علیه المؤمنین صلی الله علیه و سلم علیه که فصل او با اهل بیت
 او میگویند بکشتن نعل بر آن قیام نمیدادند و جماعتی را از میدادند تا دفع احادیث میکردند و در حق نبی
 امیر و پنجم حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در حق اینان فرموده بود از رشتی بغیر میدادند به نیکویی و
 چون آن سیر شد گفت تا در مناقب مسوح نطقه چندین حدیث وضع کردند و آنها را نویسنده و بنویسند
 و مخالف گفت تا مخالفان را از دادند و بداند که این در یک رنجی لوح که در کان قرآن نویسد و
 رد می دیگر احادیث موضوع و دفع و کوکان را با و بداند اینان انجمن یاد میکردند و کوکان که چون
 بزرگ میشد میگفت که افرقی استادی عن فتن عن ابی بریر یا انس مالک با جعفر بن عامر بعدین دفع
 یا معاویه یا مردان بن حکم یا بزاز بن دشمنان اهل بیت نقل میکردند مدت خود رسول که ملک می
 را بود احوال برین منوال بود و در باب موضوعات در عالم پر اکند و خشن و میوشند و بنویسند و چون
 زمان نبی عباس درآمد اصحاب احادیث بر میان احادیث موضوع و صحیح خوانند که در آنکه پس
 ائمه بر قول تقدیرین کردند و صحیح نام نهادند و کتابهای صحاح و مستدرک و تفسیر و غیره از خاندان
 ائمه که در زمان ولایت اعلی حضرت شاه دین شاه خلد الله مکه و سلطه حق از باطن نماندند و جزو حقیقت

ماکوی

حق استیغاثین سعی و جهد و جدایان و دشناه فلاح استباه بر اکثر اهل عالم تافهه الامم الفره علی الله عز و جل
و بی سید المرسلین و ائمه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین و حاشا لطرح و ادبیت شیخ ادیب ابن عبّاس
بن جریر بستی نام الدبر بانه شیخ صحیحی که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از محاربه جمل و رجعت فرمودند
از آنکه در صفین مقاتله واقع شود معاویه لعن از آن آید نشید و نام نهید آیری شوش بخدمت حضرت امیر المؤمنین
عبدالله علیه السلام که بسم الله الرحمن الرحیم ابن نام است از نزو بنده از بندگان خدا معاویه بن ابی سفیان بن
علی بن ابیطالب را بعد از پیرویی بنیامی خبری که فرود آید برای خودی که میگوید که فایده میدهد و توفیق نصرت
کتاب است و سنت رسول الله صواب و اقبال آورده مثل طلحه و زبیر و مادر مومنان که عابست است و در حق
نشد بخند و گفتی برادر من که بدو را بی آب از آنوان نشاند و عالمی ابو زانم و پدر جاکه شتراره از آن بر
نقود کند و فرود پس نماید که زانو و زانو کند که ان قوت نایده ان و اسلام پس این نام را بگریزی بر
داده برای این شاه نفع باریکام علیه الصلوات و السلام فرستاد چون نام با حضرت رسید بعد از خواندن و در
و خم و کاغذ طلحه و در جواب ان نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم ابن نام است از عبد الله بن عبد الله بن عبد الله
بدر بکمان برابر رسول الله و صبی مخمزم ان مخمزم و در حسن بن که هستند سید جوانان ان جهان
بنوی تو معاویه ابی سفیان را بعد پس دستگی که من در روز به رقوم ترا زرم و جد و خال نه بدک و کفالت
چنان تیدم و پیاده و بل سعادتم و چون شکر که آن دهان با بان کشته نیست و الله الحید که همان ثبات قدم و سیر
و تلغزیدن و لغت نهی طلحین و بکشد و بمان طریق که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ان شمر بر آن است
من داد و پیغمبر و فنور بر پشت بخند و کند که من بر خدا ایستاد خدای و دیگر بگریم و بغیر از دین اسلام دین دیگر
اختیار ندارم و شمر رسول الله صلی الله علیه و آله نهی نکردم که دین او و شسته باشم و بغیر از دین انش بار
فدا کننده شمر دیگر کار فرموده ام یعنی در دین بر یک فرام تا تو دمی معاویه را از دین کشته بلک که دین شسته
میش این دین و دین باشد که بر این اهل علم و عدوان که یکجا خواهد بود با کشت این دین اسلام و این نام را

فرمود و چند دلدرد را از اصحاب خود که او را طراح بنام می خواندند می گفت و گویند که منم که خنجر است و این نام را
بومی داد و فرستاد که پیش معاویه برو و بسیار جواب داد و بستان و طراح مردی بود و از قزوین بود
او در یک دفعه بنام و طراح بنام دست خود را بر سر است و معاویه را پوشید و سلاح بر خود است کرد و
معاویه را با پای خود نشست و راه دهنی گرفت تا با سخا رسید الیگاه و دست بر خا و معاویه مرد را با نوا
از اصحاب معاویه پرسید که تو را میخوانی از اصحاب می گفت و فعل کراه دورغ زن پرله و تحت الیگاه
و بدید یعنی ابو اعرسلی و او بریده و دوستی معاویه و دووان بن حکم کی خلاص گفتن بن باب خضا
و در فعل و ستاند و با سخا کرد و عیدین بنان و داری طراح و دست و ده انوضع این نزد او و تا از قزوین فرود
نیامد این بنام که گفت که احوالی بد می فیزی است از صواب او نهی کنم و پرسم از که چه خبر داری و سخا
طراح فرار گرفت و درواری پیش الیگاه که احوالی هیچ فرداری اینها گفت و معاویه سخا و طراح
در سواد ملک است طراح است ایر الوین طراح الیگاه و الیگاه طراح و معاویه و معاویه و معاویه و معاویه
سخا از طراح بنام گفت و معاویه از پیش می می گفت از نزد نام دل من یکم و طراح طراح
لغی معنی و معنی گفت که کنش نزد چه کسی فرستاده گفت بنام دانی دل مرده و پاک روی سخا و معنی که در
سخا است که اینها است بعد ازین دستند آن طراح که لعل ایر الوین است طراح و معاویه و معاویه
معاویه می بین گفت او را زینت بخلی دارد و دیدن او متعذر است پیش وقت دیگر او را تو بدید گفت
بعد است یا بعد گفت که حکم الیکن با سخا خود در نزدی دارد و که در معنی از بر معات گفت و معنی
او را از بر معات و معات اینان معاویه را از حال او و معاویه را که در نزد معاویه و معاویه و معاویه
اند از نزد علی بن معاویه که الیکن که بنام است و در دفع بنام است این بنام و طراح و طراح
طراح چون انحال را در پات از قزوین فرود آمد و در قزوین او را به نسبت نشست و معنی که در معاویه و معاویه
حاصل معلوم کرد او را در پیش نزدیک طراح الیگاه که میرون بود و معاویه و معاویه و معاویه و معاویه

به نیرید که گفت شادیم بایر فلک ما و بلاد پر گشت یمن به باین غلک خاص من و شاد کرد بغدادی کبر
 او شاد و مبلود احوالی گفت غلامی ما که مال خر حلال خرید و طلب علی نهایی و زعفر حنی در بنده حال پس او گفت
 این ندارد که این نام نامی از من بستاند گفت و یک با احوالی پس خارج این کار حسبت و چگونه این نام را از تو
 بستانم من حیرانم درین کار طراح گفت این کار بستن آن و تو خود کرده و تو از خوش خوشش و جای خود خبر
 و باین نام نامی را بی کریمیت از دست من بستان و این کتاب که بستم است از تو سید عظیم و در علم است و بی
 که چون بر تو است آن کردم معاود که چون این مقدار شبند چاره ندید حسبت از جای خود از روی غضب و تند
 رفت نام را از روی جای خود رفت و نشست و نام را کند و خواند و نهاد در زیر زانو نامی خود و گفت چون
 کند شستی بر حسن حسین را گفت که انشم محمد اله سبحانه چون ماه تابان و اصحاب او در حوالی او چون کعب
 و نشان بر چه میفرماید باین معاودت میباید بدل و جان و برگاه باز میرد از فری باز می آید از آن
 در جمیع امور بستند بندگان فرمان بر یک نداشتن و در بر می و پرست و شجاعت بگانه اند و دوران و فی
 چون بشکری روی نهادند بفرستنی بی آن بر ما بگردانند چنان و نمیدانند آن مان گفت حسین را
 چون که شستی طراح گفت الحمد لله که انشم این را شنید این یقین یقین ز کین عفتن معین سید کمال
 فاضلین علین مصطفین علیهم السلام و الله فیه پس معنی معاود نماید خاموش شد انگاه گفت چه افع و افع شد
 ای احوالی گفت اگر تو برسی بر دو و تختانه ناصر المومنین علی بن ایطالب صلوات الله علیه بر آید به سی و اسکا
 او با و قصا و بغا و فقها و نجباء و سخیا و اقباء که اگر عوض کنی و غنی کردی و در بحر معارف و خطابی این را
 راه پردن آمدن بماند از آن و بیای لی پایان بعد از آن عمر و خاص بی خلدی گفت معاود نماید که اگر این احوال
 بر دهی را راضی گردانی مال شاید که بهر حال سخی سحر را ند و رایت تو بجا بماند پس آید ترا این اقوال معاود
 گفت ای احوالی چه می سازی در با سب طایره از من قبول مکنی یا نه گفت و الدین منی استم بعض روح
 کنم از جسد پر جلد و سبانه توجه جایی مال از خزان خراب تو آید و اگر داده ترا بایسم بهر شکفت بعد ازین که احوالی

و معاود و ملازم

میخواستی که زیادہ کنم گفت زیادہ کن جہاز مال بدین بن مندی مال مال خداست و دوست جل جلالہ
 و صاحب ان گفت بہت زیادہ رسم بدین طرح گفت و نیز سزاوار کہ می سخاوت نماید بہتر است و
 دوست سزاوار کہ گفت سزاوار کہ رسم بدین طرح دیدہ بر لہ افتادہ نہاد و دید کہ آن بدین اقدام گفت
 این ملک بہر من استند کردی گفت چون ما احوالی گفت بہ ۱۰۰ انکو جایزہ ابرامی من نفعین نمودی جسم
 بردن و دفعہ آمدی من نمود پس آن کو بنا بادی بود کہ فورید بر بڑای کوه کہ بنا شدش فراری دین زبان
 اغتیری پس مال را حاضر شدہ دور پیش می نہادند چون آن مال را قبض کرد خاموش شدہ دیگر
 گفت عمر و عام گفت ای احوالی چون دیدی جایزہ ابرام طرح گفت این جایزہ بہت است اما
 از فراتہ پروردگار عالیشان کہ فراتہ انرا از بندگان شایگان انگاہ معاہدہ متوجہ کاتب خود گفت
 جواب این نامہ بنویس کہ دنیا بر من نبارید شدہ در ادیکر طاعت مانن و کاتب نوشت کہ بسم اللہ الرحمن الرحیم
 این نامہ بہت از بندہ از بندگان خدای منن معاہدہ بن ابوسفیان بسوی تو ای علی بن ابیطالب ابجد
 پس بہتستی کہ من تو چہ میگویم بحرف با نکرانی از نکرانی شام کہ مقدم آن بگذر رسیدہ باش
 و ساقان بصل دیار کشین بر بڑی کہ اگر ترا شتر واردانہ خودل شکم و در زیر بردان از ان یک سال
 مقابل مالیند طرح نظر کردہ ایمنی را از تحت و سلم و رفت گفت سخاوت اللہ میدہم کہ کدام یک است
 برود و در عکوی تر است باو عای خود ای معاہدہ یا کاتب تو را پنجہ بنویسد چرا جمع شوند اہل شرف و
 غرب از جن و انس قدرت بر من نخواہند داشت پس چون نگاہ کرد معاہدہ بان گفت چنانکہ برای او من
 و متہ طرح گفت اگر بی از تو نوشتہ پس ترا ضعف شمرده و اگر پیش خود نوشتہ پس خیانت کردہ و اگر
 تو ام کردہ بان پس مودعین و در دفع از بندہ و در بنا و حوت باز طرح گفت کہ حضرت ابراہیم
 را دعوت اللہ علیہ یک خود پس طند او از زعفران بہت کہ تمام این فرمل نکر ترا از روی زمین بر زمین
 و در جود چیزہ و ان سج نہایت معاہدہ گفت و اللہ او مالک شتر نفعی است و دیگر گفت ای طرح

مردیست ازین پس حکم در میان ما بکنند پس آنحضرت که ایشان را فرمائی میکند فرمود که کنید آنچه خود میخواهید بخوابید
 من نیاه میگویم تواند کرد و صنعت ایشان در باب سخن بسیار شد تا میان آنرا حدیث شد در این ابو موسی بعد
 از آن عبدالله بن ابی رافع را که موی رطل الله و کتاب امیر المؤمنین صلوات الله علیها بود طلب کردند و آنحضرت
 فرمود که بنویس که بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما فاضی علیه ابو موسی بن ابی بنی طالب و معاویه بن ابی سفیان
 بعد گفت اگر تو امیر المؤمنین میبودی من با تو مقاتله نمیکردم آنحضرت فرمود که الله اکبر من با حضرت رسول
 علیه و آله بودم در روز حدیقه در وقتی که گفتار آنحضرت مانع بودند از دخول که نگاه بر مصالح فرار دادند پس طلبید
 آنحضرت فرمود که بنویسند ما صالح علیه محمد رسول الله و ابی بنی سفیان گفت محمد اگر ما بیدار هستیم که تو رسول
 خدای ما تو مقابله نمیکردیم و لیکن بنویس محمد بن عبدالله پس ششم آن ما را با آنحضرت او فرستادند دست کردن
 میو ششم از برای پیران و قومی نویسی از برای پیران عمر و عامر گفت سحان الله یا قیاس مکنی ما را بکاران
 و حال آنکه ما مومنین آنحضرت فرمود که تو سرکار را دوستی و مومنان را دشمنی تو را پس در یکس کتابی و در یکم خط
 با تو بودی که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله جنگ ایستادی و دست با عدو زد بفرستادند حتی با تو بسنی و از بیم
 تو دشمن ضای و دشمن رسول و دشمن ابی است او قم با عدو الله بر خیزای دشمنی خدا که نسبت این موضع جاری
 بودن تو را خاموش کنده برخواست و فری گفت بعد از آن عمر دینم رفت از برای حکیم بدو و انجیل و در اینجا
 با ابو موسی ملاقات و معاف نمود و در بغل گرفت و او را قتل بسیار نمود و طعامی با هم خوردند و بیکدیگر نشین
 دراز کشید معاویه بنی این بر برد که سواد احمد و ابن کار را برای خود جبار کند معاویه را به بنوه بن شعبه را طلب کرد
 و فرستاد بسوی ایشان تا احوال معلوم کند او آمد و استقام کرد که ابو موسی این او را برای خود میخواهد و عمر و بنوه
 برای خود با کشت و آنچه از ایشان باقی بود گفت معاویه بنی این خبر علی بن شد و نوشتندی چند بنوه بنی
 مشن بر عهد و پیمان با او را راضی ساخت و عمر و بنی الکجفت و گفت مصلحت نیست که خدمت را بعبده الله عمر
 معذوریم که حذر دارد و میگوید و در و از خدمت کردن کم ما را تشنگین باید و حوریت قطع کرد و او را

گفت این اندیشه بکس است عمرو گفت تو اقل علی را علیه السلام ازین امر بدون کن تا من معاویه را ازین امر
بدون کنم دوم بار ابو موسی ای بار کرد و گفت اقل تو او گفت تو مقدمی چه می سخانی تا من مقدم فرموده و از میان و
سجرت پس ابو موسی گفت من علی علیه السلام را خلافت منقول کردم از برای عبدالله عمر مقرر نمودم و شما را
بدون میکنم این اکثر بر از اکثریت خود بدون کرد اکثر بر از اکثریت خود پس عمرو لعین گفت من معاویه لعین را
نصب کردم و خلافت در آوردم او را در آن سخنان که این اکثر بر را در اکثریت خود کردم پس اکثر بر را در اکثریت
و نسبت ابو موسی با او جنگ زد کری میاد کرده گفت گفت گفت عبدالله بنده ای منی نوید آنچه می سخانی تا من فرموده شد
کشتن القلب پس مالک بن نویره گفت و دوم در رسم افتادند و گفتند این فریب است و ما با این راضی نیستیم و حضرت امیر
صلوات الله علیه فرمود که من گفتم که فریب می یزد این آن کار را از دست ما بردید و خود را یافت
معاویه و باید پس کلام میلا و خود را انداختند و بگویم که بعد از انقضای مدتی سال تقابل رجوع کنند و ابو موسی
سزنده کی فیت بکند پس از دست نفره باند کی شهادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه واقع شد و آنحضرت
پس از شهادت امام حسن صلوات الله علیه با ده از ده هزار کس ای مقدم جنگ معاویه لعین بدون شد
بود بعد از آن تعداد که کشتند و چون آنحضرت از صفین و حجت کرد و این فضا باز نمود و صبت فرمود
بامام حسن علیه السلام قبل از آنکه دیر بدون فرستد بختی و در کتاب نهج البلاغه آن وصیت مظهر است و
باز همه اینجا مذکور میگرد و صورت آنحضرت است که برده الوجه من الوالد الفان المهر الزمان المده العرا
الفرز الام الدبالب کن الموتی الطاعن عنها غذای المولود الموتی ماله بدرک السناک من سبیل فیکلک لیخص
الاستقام در بنده الایام و بنده المعاصی و بنده المنا و تاجر المود و عزیز المصاب و سیر الموت و خلیف الهموم و ذوق
الاخوان و نصیب الدفینت و مرجع الشهوات و خلیف الاموات و اباعد فان فیما یبغیت من اماره یا عنی و جمیع
الدهر علی ما قال الاخرة ما بر عنی عن ذکر منی کواپی و الا انهم معا و امی عیرانی حیث تقودی و دن بهم الناس
بم نفسی معده منی راسی و حرفی عن برامی و مرجع لی معنی امری فافضی الی حد لا یكون و لغت و صدق

لایق بکند و چنانکه بعضی مل و جدت کلی حتی کان شیبا اصحابی و کان الموت و انکالی قضا
 من اولک ما یعینی من و نفسی فکنت البک کتانی بدستند به ان انالیت لک او حبست یعنی این دست
 از به دست مرگ و فنا بجای گذارنده زمان این سرانست بر کرده عمر مقرون بفرا کردن نهاده برای روزگار پوفا
 مذمکت و بنات که بسکتهای موتی کوچ کشته از ان سکهها فرادوس فرزند امیدوار بخیزی که در نمی باید
 درین دایره کشته راه کسی که ملک شد برنج و از ان زنده بهای بسیار در دین روزگار و بدف و
 نش به سهم مصیبتی بنهار گرفتار و نیای غدار و تجارت کشته خود و غفلت و هر نگار و این ماعبارت و بول
 اوست و نفس او را در تحصیل دنیای بی اعتبار و اخاذ و خود را خاذ مصیبت پس چه غفلت مبد است
 از روی اظهار دوام دارم که بای خود بخوار و اسیر موت و از او کار و رسم که کند عینا بنا چار و فرین از دهها
 افراط و تعصبت آنها از بین بپار و انگیزه شده شبهه نهای بی زیهار و خلیفه مباد کار و مکان فکار
 تا بعد به برستی آنچه دانستم از دست کردن دنیای پوفا و ازین دست کشیدن و هر چه بجا برین و روی آوردن
 آخرت و احوال عقلی بجای من چربست که باز میدارد و از یاد کردن کسی که غیر نیست و لوازمی من فراتر از
 و اندوه و بدون بکار و داری من غیر آنکه جای که نهاده ای عینا بی مردمان غم جان خود پس مودت و
 رای من و مودت و است و از برای من و مودت است از برای من خالص کار و رضای من پس رسانید
 و امجد و حیثی که نیست و در بازی و بر استی که مخلوط نیست بان دروغی و حیثی سازی چه ناچار است
 رحلت بد را بفرا و ملامت کارهای که نیست نزد او و باقیم تر از انرا بعضی خود و بوجوب اولاد و اکباد و بلکه ترا
 بر خود و رفعا و عظم و احکام چه بعد ازین قوی خلیفه و امام تاختی که گویا قری که رسیده تور رسیده من و
 کو یا درک اگر آمد ترا آمد من پس خواست و از کار و ترا آنچه خواست و از کار خواست و از کار خواست و از کار
 سر و جل پس نوشتم انرا کشته بودی تو این کتاب در انحال که نیست قوی بخشی بان سخنان و انسخه ای که است
 و ثواب از من باقی مانده برای تو یا فانی تو یا فانی او یک تقوی الله ای می و لزم امر و دعا و طلب

بزرگوار و الا غنایم الجبر و ای سبب شکم دین الله من است احدث بدوا حی قلبک بالو غنایم و اینه باز نوافه و
 با یقین و نوره بالیکر و ذله بزرگ الموت و فرقه بالها و بصره فمجال الدن و حذر صوله الذر و محسن نعلت الکلی
 و الامام و احسن علیا و احب الما خین و ذکره بماء هاج من کان قلبک من اللولین و سر فی انارم و دیات
 بهم فانیط ما فعلوا و علم انقلوا و این حلو او نزلوا فاکانک مجسمهم انقلوا من الاجنه و نزلوا دار الغریه و کانک
 من قلبل قد مررت کاحدیسم اصلح متراک و لایح افرتک بدیناک و مع القول فیما لا تعرف و الخطا
 فیما لم تکلف و امسک عن طریق اذ حفت ضلالتة فان الکف عند فیه الضلال فیر من رکوب الاموال
 ار با لمرور کن من اید داکتر المکرید و لک ابن من فعلیه حکمت جانی فی الله حی جهاده و لا ما حله
 فی الله لومنه الایم و حقی الغرات الی الحی حبت کان و تفقد فی الدین و عود لک البصر علی المکره و العلم
 التبر و لی تسک فی الامور کلها الی الایک فایک تلجیا الی کیف حریرو مانع غیر عز و حلی فی المسلمه
 و لک فان سیده العطاء و الحمان و اکثر الاستخاده و نفهم و منی و لا تدین صفیان حرا العقل طالع
 که من صیت یکلم ترا بقوی ضایع و بعد صیت اروا و سیده اوقات و بعمارت دل خودت مکر و ان ذات و
 پیک و نردن بجل خدا که دین او ست و گویند فیری که نزد یک که اند این کسی پیر که در رضای الی سید
 ان جل است و بعضی گویند که ان فرست و در دایت است که در فیری احوالی که دار حضرت رسول صلی
 الله علیه و آله از معنی این بیت و انی بدایت که و اعتقوا بجل الله جمیعاً هر سیده و از نوقت حضرت امیر المومنین
 صلوات الله و سلامه علیه و بهلوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نوقت بدایت که بنامه برابر المومنین صلوات
 علیه و آله و فرمود این جل الله است چنگ و در زیند که خواهد که خات باید و ان حضرت بود و ا جل کفند از دین
 و علی بنقی حلی که که بسبب شد استوار تر از سببی که باشد بیان تو و جان خداوند که اگر از کرمی او را زینده
 کن قبل خود را بعلم و حکمت و پند نصیحت و میزان دل و او نفس آواره اینجا بر ما و تترکت و بنا
 و شش و انکه قطع کن لغفات و بنابر از رحمت و نفوس کن و لایقین و معرفت و نورانی کردن و حکمت و عطا

رام سازد و از مذکور موت و مقدر دارا و با بقا و فوت دنیا گردان و را با ندوده و مصیبت دنیا بی خدا در برترسان
 او را از حلاوت و دن و کار و از رشتنی که و شش شبها و روزهای چرخ دوار و عرض کن برای دل خربانی که
 و یاد ده و او را آنچه رسید یکسان که پیش از تو بودند از پیشینان و سیر کن در دیار ایشان و در مواضع آثار ایشان
 پس فکر که چه کردند و از چه انتقال کردند و کی فرود آمدند و فرود آمدند در آنجا که تو سیاهی این را که انتقال نمودند
 از محبت و دستان و فرود آمدند و بیایز غریب با محنت فراوان و گویا تراز اندک زمانی کردید و همچو
 یکی از ایشان بصلح آرجایی و دادایی خود و نمودش اغرت خود را بدنیایی خود و بکار گفتار و از آنچه شنیدی
 از امور و خطاب را در آنچه مکلف شده و ما مویزایست اندرایی چون کسی از کرامی را برادر باستان
 تو نزد حرت ضلالت نهیست از آن کتاب احوال دار کن بمودت تاباشی از اهل مودت و انکار کن کار
 زشت را بدست و زبان خود تاباشی به نیکی مودت و جدا شود کسی که کار زشت را بقدر حقست
 و افتد از جهاد و کن در راه خدا بسی جهاد او در میان و شکار و باید که فرایم و نزد راه خدا سر زشتی کردن هیچ
 کسده اصلا و شروع کن در سنجتها و در حال توجه بخی هر جا که باشد در زمین و دانا نزد دفعه آموز و درین
 و عادت نفس خود را در شکیبایی برآمده و چه خوش خلقی است مبر کردن و کار کار بر شکوه و بازرگانی
 خود را و دیگر کار را بمعبود که او ست پناه همه در رسا شدن مقصود که درین حال پناه میدهد کار خود را بسوی
 گاه دل پسند استوار و بسوی باز دارند از جهد محکم کار و اخلاص و از در خواستن عقاید برای پروردگار
 زیرا که مید قدرت عطا بخش است فایده و بر شست قهر است مردم ساختن از مقامه بسیار کردن
 غیر استیاده و بر کار از کار و در باب این صفت و اگر پندایست است که سودمند و در وی کرده اند
 ازین نصیحت و پند زیرا که بهترین گفتار است که نافع باشد و در آن قرار که و اعلم آنکه لا یخفی علم لا ینفع و لا ینفع
 معلوم سخن عمل ای نبی الی لما را یشی قد بعثت سائرا یشی از واد و تا بارت بوجلیت الیک صفا و صفا
 ان یحلی الی دون ان فیض الیک فی نفسی ان فیضی رایتی کما نقمت جسمی و یستقی الیک بعضی غلبات

وَقَدْ نَالَ بِمَا كُنَّ كَمَا الْعَصَبُ الْغَوْرُ أَنْ خَلَّتْ الْحَدَثُ كَمَا الْأَرْضُ الْخَالِيَةَ مَا لَقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَهُ فَابْدُكَ بِاللَّهِ
قُلْ إِنْ يَكُونُ فِئْتُكَ لَيَكُنْ لِيْكَ تَقْبَلُ بِحَدِّكَ مِنْ الْأَوَّلِ مَا قَدْ كَفَاكَ مِنْ التَّجَارِبِ لَعْنَةُ وَجْهِهِ فَكُنْ قَدْ
كُفَيْتَ مَوْنَةَ الطَّلَبِ وَغَوَيْتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجَرُّبَةِ فَأَمَّا كُنْ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا مَائِدَةً وَاسْتَبَانَ لَكَ مَا رَمَى
أَعْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ دَبْرًا كَرِجَ فَرِيضَةٍ فِي مَيْتٍ دَرَجَتِي مَيْتٌ لَوْ دَمْدَمَ دَفْعَ كَرَفَةٍ لَمْ يَزِدْ عَلِيمِي كَيْسَهُ وَأَدْبَسَ أَمُورَهُ
بِحُكْمِ خَدَائِدِهِ وَجَوْنِ سَمِّهِ وَكَلَامَتِهِ وَبِرَجِّهِ خَالِفَ عِلْمِ دِينِ بَاشَدَ وَبِرَجِّهِ بَاشَدَ مَا خَدَّاهُ بِرِيسَةٍ مِنْ حُجْنِ
دِيمِمْ خُودًا كَرَسِيمِمْ بَابِي كُدْرِكُشْتَهُ ارْتَشَفَ لَدِيمِمْ خُودًا كَرَزَادَهُ سَدَّ ارْزُومِي سَتِي وَصَعْفِ
حَالِ شَتَا فَنَمِمْ بُو مَيْتِ كَرُونِ لَسُو تَوْضَعْتَهُمَا رَا اَزَانِ مَيْتِ مِنْ تَابِ مَادَا شَتَا بَابِي مِنْ اَجْلِ بَابِ مَيْتِ
لَكَ بِرِسَامِ تَوَانِجِهِ دَارَمِ ارْضَايِجِ دَرِغِزِ بَا نَقْعَانِ نَامِ دَرِ رَامِي وَتَدِيرِ خَانِجِه نَقْعَانِ بَاقِيَةِ اَمِ دَرِ حِسْمِ خُودِ بَابِ
ضَعْفِ قَوَامِي نَقْعَانِ نَدِيرِ بَابِ مَيْتِ كَرِي وَارِ دَرِ رَسَائِدِنِ لَسُو تَوْضَعْتَهُمَا بَابِ مَيْتِ مَيْتِ مَيْتِ مَيْتِ
مَوَانِعِ دِيَامِ هَسْتِ اَزِ بَرِ جَابِشِ مَيْتِ تَوْجُو رَامِ شَدَّ رَمْدَه مَرَكَشِ كَرِشِ مَيْتِ بَرِ هَسْتِ حَالِ لَسُو مَيْتِ مَيْتِ كَرِشِ
اَوْدَرِ مَرِ هَسَلِ دَبْرِ سِنِي كَرِ مَلِ فَرَسِيدِهِ بِمَوْزِمِنِ خَالِيِ هَسْتِ كَرِجِ تَحْمِي مَيْتِ اِنْجِه اَنْزَارِ مَرِ دَرِ اَزِ خَرِجِ
بَرِ مَرِ دَرِ تَنِ اِنْ كَرِ دَرِ لَسُو شَتَا فَنَمِمْ بَرِ اَبِي تَوْجُو عِلْمِ اَدَبِ دَرِ رَاهِ اَلِ هَسْتِ اَزِ اِنْ كَرِ سَخْتِ شُودِ دَلِ تَوْجُو اَبِ اَبِ شَتَا
دَرِ مَوْتِ كَرِ دَرِ خُودِ نَخَاطِ خَوَاهِ تَارُومِي نَبِي اِنْجِه اَنْزَارِ خُودِ اَزِ كَارِ مَرِ بَابِ مَيْتِ كَفَا مَيْتِ كَرِ مَرِ اَنْزَارِ مَرِ
اَبِ اَبِ مَرِ بَابِ مَيْتِ مَرِ مَرِ اَنْزَارِ مَرِ بَابِ مَيْتِ مَرِ مَرِ اَنْزَارِ مَرِ بَابِ مَيْتِ مَرِ مَرِ اَنْزَارِ مَرِ بَابِ مَيْتِ
سَدَّ اَزِ عِلَاجِ تَجَرُّبِهِ تَقْبَلِ لَسُو تَوْ اَزَانِ عِلْمِ مَرِ دَرِ بَرِ كَارِ اِنْجِه دِيمِمْ كَرِ مَرِ اَبِ مَرِ دَرِ حَسْمِ مَيْتِ
سَدَّ بَرِ اَبِي تَوْ لَعُونِ دَانَا مَرِ اَزِ اَبِ مَرِ اَبِ مَرِ اَبِ مَرِ اَبِ مَرِ اَبِ مَرِ اَبِ مَرِ اَبِ مَرِ اَبِ مَرِ اَبِ مَرِ اَبِ
وَاِنْ اَمِ اَكُنْ عَمْرَتِ مَرِ كَانِ قَبْلِي فَقَدْ نَقَرْتُ فِي اَعْمَالِهِمْ وَكَرَسْتُ فِي اَخْبَارِهِمْ وَهَرَسْتُ فِي اَمَارِهِمْ وَضِيْعَتِ
كَأَصْدِهِمْ مِنْ كَانِي مَابِ اَنْتِي اَلِي مِنْ اَمُورِهِمْ قَدْ عَمَرْتُ مَرِ اَبِ اَبِ اَبِ اَبِ اَبِ اَبِ اَبِ اَبِ اَبِ اَبِ اَبِ
فَاَسْتَحْلِفُكَ مِنْ كُلِّ اَدْبَارِ مَيْتِ وَتَوْضَعْتِ لَكَ حَمِيلَةً وَفَرَسَتِ لَكَ كَلْبَةً وَابْنِ مَيْتِ عَنَانِي مِنْ اَبِ اَبِ

اواله الشفیق واجمع علیک من احبک الی کون ذلک من فضل العزیز قبل العزیز الدیور و دینه سلبه
 نفس صافیه و ان ابدتک من کلمات اللہ تعالی و تاویذ و شریع الاسلام و حکام و حلاله و حرامه لا اچار و د
 بک الی غیره ثم انقضت ان ینب علیک خلف الناس فیه من اموالهم و اداکم مثل الذی علیکم
 کان احکام ملک علی ما کرمت من تنبک لاجب ان من سلاک الی اولاد من علیک فیه الملك و
 رجوت ان یوفقت الذی فی رزقک و ان یبدیک لمقصودک فعدت الیک و صنی بذه ای لرب
 من مبرستی که من واکر نمودم که عمر بایم بسیار بچو عمر که بودند پیش از من درین روزگار تحقیق
 نظر کردم در اعمال و افعال این و فکر کار فرمودم در اخبار و آثار این و سیر کردم و در بار و اطراف این
 تا آنکه دیدم همچو کی از این و تا تجربه کار و بار این ملک که ما من بسبب آنچه رسیدیم از امور این
 عمر کردم با اول این تا افراتین پس ختم صافی ان و ایش از تیره ایش و در او و دفعه نما
 در نزد و از پس خالص و پاک ساختم و از بر او کار خدعه و مخا ان کار و طلب کردم برای تو
 آنچه نیک بود و وضعی کرد کار و بار کرد و انیدم از تو مجهول از هر کرد و از دیدم من جایی که هم بود و از کار تو
 آنچه بهم است پدرم با برادر است کردم غم خود را بدان ارادت تو در جهان که واقع شود و حق و حال
 آنکه پیش این عمر بپشتی تازه جوان و دوران خداوند نیست سلیم و نفس صافی حلیم و بر من دیدم که آغاز
 که ترا بنعلیم الی و تا و بان نایابی اکامی و بتعلم شریع اسلام و حکام او و حلال و حرام او و در گذرم از ان
 تعلیم تو بسوی خزان کتاب و احکام پس از ان رسیدم که پوشیده شود بر تو آنچه اخلاف کرده اند و
 مردان جزو انامی کاسده این و رابای فاسد این مثل آنچه پوشیده بر این از مسائل عقلی
 الی که کف است نهایی عقیده ای که ای که در غرت موجب عقوبت است و بنای پس بود حکم کرد
 این علوم بر ان یاد جو د چرمی که کرده و هستی از اکام ایندن که برای ان افغان دوست بر روی منی
 از سیردن تو لکاری که این نهاسم بر تو و روز تباری و امید دارم که تو بفیق و بهر خدا پیش در ان امور

منشی که در بره ترا در شهبه در دین یاد نسیم کند ترا بسوی مکر ای در حق حقیق چون نقین کتی که صاف شد
 تو پس خاشاک کشت برای رضای خدا تمام شد رای و اندیشه تو مجتمع شد و کشت قصد تو در آن کار یک
 و یک خواست پس نظر کن در آنچه فیه کلام برای تو بکار است و اگر جمع شود و ترا آنچه دوست میداری در
 واقع از نفس خود و از ذرع نظر و فکر از موانع پس بدان که تو خطی میکنی و دوست بر زمین یزنی همچو شتری که زنده
 مینویسد خود را در رفتار و می خفتی و در طعنه و تارکیهای بلاء و آزار و نیت طالب دین که یک خط همچو شتر که زنده
 اندر آنکه کمر از خط قصور و حال آنکه باز استادن از آن بهتر است و در نظر جوی پس در با سبای هر کس و صفت
 در باب و اعلم آن ملک الموت بر ملک الحیوة و ان الی فی سوا الحبیب و ان المعنی سوا المعیة و ان البلی سوا
 و ان الی بیا مکن لنستم الاعلی ما جعله الله علیهم من النعماء و الا بالله و انما الخیر فی المعاد و ما انما الخیر فان
 مشکل عینک شی فاحمل علی جانت که به فانت اول ما خلقت حاتم علیک و ما اگر با مجمل من الا و تخیر
 فیدر اینک شتم تبصره بعد از آنکه فاعظم بالذی ظلمک و در ذلک و تو آنک و لیکن له تعبدک و البی و عینک و من
 تنفک و بعد از آنکه خداوند و ک است بسم خداوند حیات و بهرستی آفریننده است بسم براننده است
 و کمال کائنات و بهرستی فانی کده جانها است بسم عاده کننده آنها و در صامت و بهرستی که فخر کننده او
 بسم سیکاری و بنده است از اوقات و بهرستی که نیست خود که فرار کرد و ارام نبوی و در این مکر و نیر و
 صفت از ابراهان از او دن بفتها و کفار بی و آزار مالس و با داس در نذر افرات و آنچه خواست و در آنچه است
 انرا و انرا آن از بهرست غلبه و دانست با کم عالم فرموده باشد معنی از هر اراد که در آنچه بنویس
 ابراهیم اصل مشکل شود بر تو خبری از ابراهیم عمل کن از ابراهیم خود بران هر اراد که کن از ابراهیم و افر
 که او است و انمی نهان و انکار و این تیره است بر آنکه علم ان فی قاص است از او و کس علم انی چه تو در
 اول بخود شنیدی نادان بودی پس داناکستی تو نمی اعلم ابراهیم که او اند افه کم من لطن اما که لا تعلون
 و جعل لکم السی و الله بکار و الله و در کس است آنچه نماندستی و جهان بودی و در آن اندیشه تو که راه بودی

بهر عریضه تویس نباشد بان بعد از ان زمان پس چک و زن بان خداوندی که آفرید و فرادوی
 و توبه و تعدیل اعضایی تو کرد و از بناد و باید که برای او باشد پرستش تو تنها و بسوی او باشد عین تو در
 احوال از بسوی و از و باشد ترس تو در حمله و مله و علم یابی ان احد ام بی عن الله کما بنا عنه بنی علی
 علیه و آله رض بر مراد و الی التجهه فایدانی انک نصیحه و انک لم تلج فی النظر لنفک و ان جهنم سلط
 نظری ملک و اعلم یابی ان کان ریک شریک لایک رسد و لا است انما ملکه و سلطان و لو فت افعال
 صفاته و لکنه و اعلم کی و صفه لایضا فی ملکه احد و له بزدل ابد اولم یزل اول قبل الله بنا و لا یاید عظم
 ان تثبت بر لویه با طاهر قلب او بصیر فاد و افت و کت فافعل کما یفنی لشک ان یفعل فی صخره
 فله مقد و کثره عجزه و عظیم حاجه الی رب فی طلب طاعته و الخشیه من عقوبه و تنقصه من سخطه فانه لم یکر
 الله یس و لم یهدک الا عن قبیح و بر ان ای هر که مندیج نبی فرزند و از حی سحانه و کما یجما که بنوعی علی الله
 و آله پس راضی باش ما جابر حب الله که هست مانند مقام آور آب و گیاه و بسوی بجای کشنده انکه باشد که او
 فرمود و کل الله راضی الله علیه و آله و بر او استغلام اخبار شما بهیچ راهی در استعلا کما و بدستی که من نصیر کردم
 برای تو از روی نصیحت و پند و توبه و سیده در نظر ماری و انین خودت و اگر چه جدید کنی بجای رسد
 نظر و اندیشه من برای تویی فرزند و بر ان ای هر که من اگر بودی بر و در کار از امر کی و انبار بر آینه اند
 تو مفران او در زمان دران و آینه بنما خنی افعال و صفات او را بی آینه با که او هست که زما که دوست
 موقوفه الله بهما که ثابت است و مقرر در موضع خود و بر ای مثبت بهرفت و فی الجلال که ما بار و افعال و بر نماند
 افعال او بیت مفاوت یک خسته اجل و عدل ممکن نیست پس لال بان اما و افعال بر ضد بسی عدم چه که
 او را نانی پیود تعالی الله عن ذلك و انبر و جب بود بر نانی رسال رسد و انزال کتب ما دیگر میخواست
 و اصحات نارایی پیود بسوی شما خست او و چون این صورت اندر و جب الوجود کما است و بنما
 و صفات شما که خود را و صف فرموده و قران که و الله که او احد من و در ملک او جمع احد و زوال پذیر

بهیچ راهی انبار ملک و بادشاهی
 او را چون انبار سلطنت و عظمت
 و انانی را از و بر آینه

نیست حدید و نیافت زوال در هیچ حال زیرا که در حبس است وجود او نظر بان ذات متعال اولست پس
بسنائی درایت و آخر است بعد از شبانی بنایت بزرگ است از آنکه اثبات کرده بود و بویست و با حاط
کردن دل بادین بدیافتن آن ذات که محیط است همه دنیا چنانکه مخفی نیست بر دانا پس چون حجت آن
گفتار بکن میخاکه نیست و او را بر بی مثل گوید که بندان کار در فردی مقدار او کمی افتد از او و برکت جت او و
افتد از بسوی برد و کار او در طلب طاعت او و ترس از عقوبت او و خوف حبس از خشم و غضب الهی و
او زیرا که نفوذ و تراکم بکار حسن دینی نکرد تراکم از آنچه نیست است و غیر تحس مانی انی قد انک عن الدینا
و حالها و ذوالها و انتعالمها و استانک عن اللوه و ملاعدله بها فیها و فریت لک فیها اللانفال لغیرها
و متحد و علیها انما مثل من غیر الدینا کسل قوم سفر بنا بهم منزل حبیب فاقوا من لا ضعیبا و جابا و یعافا ضلوا
و قمارا طریق و فران الصبل و حنونه السفر و حشونه الطعم لیا تو اسعده و ارام و منزل قراریم فلیست
آنشی من ذلک الما و لیدرون نفقته مغرا و لکنشی حب ما قهریم من منزلیم و اذنا بهم من مجله مثل من
آخر بنا کسل قوم فاما من لا یزک حبیب فبا بهم الی منزل حدیث فلیست فی شی که الیهیم و لا اقطع عنده بهم من مفاد
ما کما و ایه الی ما بهیون علیه و یصیرن علیه یا منی اجعل نفک میزانا فیما نیک و بین بزرگ ما تحس نفک
و اگر ما کمره ما و لا نفک کما لا تحب ان تعلم و حسن کما تحب ان بحسن الکب و استفیج نفک استفیج
بزرگ و ارض من الناس ما تر ضاه بهم من نفک و لا تقبل ما لا تعلم و ان قل ما تعلم و لا تقبل ما لا تحب ان تعلم
کسی که برک من جفتن جرد او تم نوار دنیا و حال از زوال و انفعال او فرد او تم ترا از آخرت و آنچه آماده کرده اند
از آن فرستاد که از کثرت نعمت و لذت فرست و بان کردیم از برای تو دوران سخنان و استانهها با قدرت گری و باها
جلی روی گیتی باها و بدیستی که در استان کسی که آموزد دنیا را بقول کامل محمود استان کرده مسافران است
که موافق بنادین ترا منزل سبب کنی و ما خوشی و بی ایی دکم گیاره بی با چار و ناخا کوچ میکنی که در برای این
مثل مومن است که بر دنیا و دل تنهاده و خند روزی که دوران تنگنا قرار گرفته از او سیل نرست سرایا

و سبب این است که حسن چنین نیست برای این که قصد کرده اند منزل وسیعی که مشورت با انواع طعم
و اثر و ملکون و جاذب و سبب نگاه جایی که ملکوت بر عباد و حاصلها بی از عدد و حد و برون پس بر نهشته اند از همه
آگاه و مشقت راه فراق و دستان و طوطاه را و درشتی سفر پر خطر و غفلت طعام مکرر تا ناپایید بکن ادکی و از خود
و منزل و از گاه خود پس نمی یابند برای چیزی از آن امور و بخوار الهی و از برای دنی سبب نفقه میزند و در دنیا
شده در آن تاوان و داری و دفری و دستر باشد بسوی این از آنچه نزدیکتر کرده اند این را منزل خود
و قریب از دبی صفات و خصایل خود و استان کسی که قریب میخورد بدنیای خدار بجهی و استان که دوست
که بودند در منزل فراخی باغیست که دنیا نیست نیست باغی فلان و عاصیان که دنیا میفلان و دشت نیست نیست
که منحصر است از دوی این در آن و داده شده اند برای و ریافتن سعادت بجهان پس موافق نیامد
این را آمدن منزل محط که در آن عافند و تاوان پس نیست چیزی که در تربوسی انکروه نادان سخت
تر و شنیع تر نزد ایشان از مخالفت آنچه بودند در آن منزل با نعمتهای فراوان بسوی آنچه با گاه میرسد بان صفا
و میگردند بسوی آن با صدانده و از این استان متعاقبان و عاصیانست که کام خود را از دنیا برداشته
نبا کام که باشند و خاک حسرت چشمها انباشته و تخم عقوبت افروخته و دنیا برای خود کاشته و اندام بسوی
خود می رسیده اند ای پرک من بگردان نفس خود را بتر از و در آنچه میان است و میان غیر تو از افعال و کردار
پس دوست دار برای غیر آنچه دوست میداری برای خود و به باش صنمهای بی که دوست میداری که شتم
بر تو بتر از و باش تنگوار بجهان که دوست میداری تنگویی کند با تو بتر از و بر شتم شمار از خود بتر از شتمی
از برای غیر خود و خوشند باش از مردمان با آنچه خوشند و مان از نفس خود برای این و کوی بخونانی باوان
و اگر چه اندک باشد آنچه دانی و بگو بهوای خود بتر از دوست نداری که بگویند برای تو و اعلم ان الاعجاب
صدا الصواب دافنه اللباب فاسح فی کجک و لکن خانایک فاذا انت بریت لقصک لکن خشع
ما کون اربک و اعلم ان ما کله یفادس و تعیده و متغیره شده و انه لا غنی عنک عن حسن الدار و قدر الدار

[illegible]

[illegible]

دین و ضمان شد برای تو اجابت کردن را بیقین و همچنان در دماغه در کتاب پس که ادعوی ۱۶
 کنم اگر نخواستی دادند ادبی خواست داور دتر از در خواستی تا بتو بد و رحمت خواهی از تو حاجت کند
 ترا دوست نهند و مکر داند میان تو و میان خود کسی که باشد مانع از آن خانی حاجت و داند پشت ترا کسی
 که شفاعت کند برای تو بان بخشند منافع وضع مکر ترا که بگویی از تو بد کردن از گناه و روی نیاز آوردن
 به رکاه از کتاب کرد با تو نعمت چشم کردن انام در بجا نکرد ترا و طایعی بجا کردن در میان انام و
 مکر و بد تو در قبول بازگشتن تو براه و باز یک گرفت و مناف مکر ترا گناه و نویسد مکر ترا از رحمت الهی
 بیکه بدون آمدن ترا از گناه حسد با لطاف نامتناهی حساب کرد و روی ترا یکی در جزا و عقاب و شمار کرد
 خلعت نیکوی ترا به مانند آن ثواب و بکشت و برایتو بکشت را بر خانی خود و باب طلب با لطف
 خود پس این سخنانی او را بشنودند او از ترا و چون را از کوی با او بداند نیاز و زار پس سیدی تو را
 گفتن مایی نیاز حاجت و نیاز خود را بشکار کردی بکار ساز بهایی حاجتهای درون خود را و کتاب
 بر روی بسوی می شریک و انبار نعمتهای الهی بای بر دین خود را و در خواستی از کرد کار و بدون اندوשה
 و علی انکار خود را و یاری خواستی از از دیگر کار به کار مایی و نیاز خود را و در خواستی از زمان خیریهایی
 می یابان او خبر مرا که قاور نیست بر دادن آن خبر بزدان از بامادی عمر مادر بن جهان و تندرستی ابدان و
 فراخی رفیهایی فراوان پس از آن که آمدن در دستهای تو کلید مایی خزان عظمی خود یا پنج و سیدی
 داور ترا از در خواستی بدعای خود پس برگاه خواستی طلب کردن را بدعای تو و نعم عظمی او
 و طلب کردن بدعای باران رحمت و سخنانی او را پس تو میزد کرد اند ترا از همین و پر اجابت کردن
 او بر آن چه عطیت بر قد نیست و با تا فر کرده شد و تو اجابت تا باشد آن تا فر بزرگ
 مردم و با او و بر تقدیر و بسیار گنده ترا عظمی امیدوار به افضل نعم قد بر دبار خواستی خبر که داده
 عنوان خواستش و دلوه شد و بهتر از آن خواستش تو را بخش درین سرا یا در آن سرا یا باز نشدند از تو

چیزی از بیه که آن باز داشتن بهتر بود از عجله زیرا که پس اوستی که طلب کردی توان از اوستی الجلال که در دوزخ
هلاک دین تو کرد و او ندی توان از او را فو حال یعنی برگاه بنده در مانع سوالی کرد از حق حل و عجله بخیری که
صلاح او در سنت حضرت خیرت است بمنو ما نیز از بر وفق صلاح یا در این سرا یا در آن سرا اما برگاه مطلق
عالمیت از صلاح و ناسد پس آنحال است بر عباد اگر خواهد عطا فرماید و اگر خواهد منع نماید پس اگر عطا فرماید
پس عالمیت ممنوع است از نیل را و سبل برگاه که او اراده صلاح کرده باشد و سوال چه دایمیت سوال او
حضرت فو الجلال فاما برگاه داعی به عبادی خود قصد از کثرت کینف مغفرت کرد و شرط نکرد صلاح
و در آن دعا بچنانست که دعا نموده بدگاه خدا اعلیٰ زیرا که دعا برین وجهه محبت است پس سزاوارست
که نماید ازین دعا و او حاجت پس باید که باشد سوال تو چیزی که باقی ماند برای تو حال آن نیست کند
از تو مال آن پس باقی نماند برای تو بجهت سرعت زوال و باقی نمانی تو نیز از برای مال هیچ حال
بر اگر تو نموده سنده برای عقیقی نه برای دنیا و برای خدا برین سزا برای بقا و برای رکت برای زنده یک
در دنیا و تو دوزخلی عبادی داری که باید بر کندن از لذات آن و در برای مقام خسته که باید گفت نمودن
بقدر ضرورت از قوامات آن و در برای تار سیدن آن چنان و تو مانند حیدر الله و کی که بخت نیاید
از آن که زبان و فحوت بکنند بعد از این دنیا جا است که باشد در رفته او در اندکی از زمان پس پیش
نزد پر جز رکود یا بدتر او تو بر جان به بانشی که خار خوش و خطره بانشی که سخی که بی باغ خود از آن کار
به نبود استخار پس عاقل شود میدان تو به آن پس آن حکام ملک کرده بانشی نفس خود را که
و نام یابی اگر من در الموت و ذکر ماتم علیه و تقصی به بعد الموت ایضا و بعد از ملک و قدا صفت و در
و سددت را و ذکر و لا یا یاک نعته فیه و یا یک ان توت جاتی من صلی علی الدنیا الیه و الیه و الیه
علیه فقد تابک الله و نعته و نعته و نعته مسایدها فاما الیه کلام عادیته و سیام خازنه به بعضی
بقا و یاکل خرمه و یله و بقدر که ما صغر مانع متعلقه و غری محله قد علمت غولها و در کینت محبوبها سر و

عاقبت او دعوت بپسندیدن و ازین جهت که در دنیا طریق الهی را نداشت با بصری هم عنایت
الهی می نمود و می فرمود و خرقه افروخته و از خود جدا و با غلبت بر نفس و با دوری از دنیا و در راه
الطلام کان و در دست الاطمان و یسک من ان یسرع ان یحی و اعلم ان من کان من مطنه الیل و النهار
حاز یسردان کان و انفا و یقطع المسافة و ان کان موقفا و ادعا و اعلم یقینا انک من تنفع ملک
من تعد و احک و انک فی سبیل من کان فیک تخفص فی الطلب و اجل فی المكتسب فانه رب طلب قد
الی خرب و یسک کل طالب برزوق و لا کل محمل بحرم و اگر تفک من کل دینه و ان سافک الی
الرقابت فاکت من تقاضی تنبیل من نفک عوفا و لا کن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا و ما غیره
للیوحده الله لیریه نال الایسر ای هرکس بسیار کردن با کردن حرکت و ذکر آنچه ناگاه می آید
در می بینان بعد از فوت بوی آن و بکردن ازاد بر نفس خود جایی که بنی او قطعه بود و ذکر کرده باشی
بر بر سر با صلاح خود را در محکم کرده باشی برای خود و فوت قاصد خود را و نباید زناگاه پس غالب شود
بر تو و روح رسد ترا با کراه و بر سکن آنچه فریب خدی با آنچه می بینی ازاد شدن اهل دنیا و در هر
لبث آن مالکد بر منع ایجاب حقن خود را ترا خدا بخواهد از فریب دادن دنیا و وصف فرمود حضرت
معبود برای تو و گفت نموده برای تو عیبایی او را باستقصا پس رستی که اهل دنیا یعنی ایامیکه دنیا
این است پس گمانند با فریاد و درند گمانند صد کرد و بر رفت و فریاد میکنند بعضی از این و بعضی با
فساد و منیخ و غر از این و ذلیل حق را و قهر میکنند که این و صیور اظهار این و مانند جبار یا مانند
نظایر مریضیت منوع با قیاد و در واقع طبعیت این و قیام کرده اند بر احکام و برین طاعت و کرده
و دیگر کرده شده اند و درگاه شهوت و لذت ضایع ساخته عقلی خود را با رفاه گمانان و
بوار شدند میان بی نیت ترا بر او می نیست و عیقل را و او می صعب و ثور و در فساد جبار میان که
میست و ان ترا سنانی که در است که اند این ترا و نه حرا و نه که محاندان ترا و ان ترا و نه حرا و نه کوی

که راه خن را ندیدند و فراموش کردند این را از نشانی است که به سبب دوری و مجهول بودن
 در جری دنیا و غرق شدن در نعمت این سراد که دنیا را پرده کار پس می کرد باستان و بازی کردن
 ایشان به دنیای فخر و زلف و امورش کردند آنچه در پس است از در احوال و احوال دارالقرار مصلحت و
 این را تا روشن شود تا نگارنگها محبت ابدان و گویا دارد شده محلهای مسافران راه از نزدیکی
 یکدیگر جدا شد و در یاب و دولت یافت همراه تر غیب است و در اسراع سیر و مراتب قربت بود
 درگاه و می نماید که عید باشد بقربت و شناختن مردمان سوار بر مرکب و فغان و شتابان
 بوضع فوت و به آنکه یکدیگر باشند شتر سواری و در پیل و نهار پس او را با و در سبب و در فغان و اگر
 آمده باشد در جامی قرار و قطع میکند مسافت را و اگر چه می باشد و ساکن تا فرغت در دار و بدن
 یقین که نرسد به بل خود و التیر و نرسد به بل خود و به رستی که تو هستی و راه کسی که بود پس از تو
 در آن راه پس است و آن باشد در طلب مال و جاه و حویلی کن بوجه شرح شریف و شریف حلال
 زیرا که با طلب که کشیده شد بروون مال پس نیست بر طایبی روزی افتد و نه در حویلی گفته و کتاب
 بجهان خشنود و اگر می دارد نفس خود را از بدویتی و اگر چه راند ترا بسوی عطای بسیار که هست و بدست
 چه تو عمن نیستانی با نوحه میدی از نفس خود عوضی که باشد رند و از چون مال خنیش نماند عوض از نفس
 نفیس و نمانش بنده غیر خود بطبع کردن از اعتبار این نبی است از ممال لغو حاجت و حال آنکه که در ایند ترا
 از نیکو کار و عسی از او را و چیست غریزی که نرسد بان که نرسد و که هست غریزی که نرسد بان که نرسد بان
 و خط و ای که لا خفیک خطایا الطع فتودک منال الملک و ان استطعت ان لا یكون جناسه و من الیه
 قد تفرغ فافعل فانک مرکب صلب و اخذ سهک و ان الیر من اندر سحله اکرم و اعظم من
 الکثیر من خلفه و ان کان کل من و توفیک با قوس منک الیر من او را که با فافات من منطفک و
 حفظ ما فی الواحیه او کا و حفظ ما فی یدک است حسالی من طلب ما فی ید غیرک و مراده ایست

خیر منی طلب الی انکس و الحرفه مع العفقه فی من النفی مع الفجر و الدبر در سباع فیما یفره من کثر
 ابر من نکر البصر قارن ایل الخیر کن منهم و یابن ایل الشریح عنهم بس الطعام الحوام و ظلم الضعف محشر
 الظلم اذا کان الرقی فرقا کان الخرق و نقاد بما کان الدار و وار و ربما نفع خیر الناصح و عیش
 و ایاک و الله لکاف علی المنی فانها لصایح النوی و التعلیل فقط النجارب مع ما جربت و عکایه
 را لفرقه قبل ان کون غصه تبس کل طالب یصیب و لا کل غایب یب من العناد اضاعه الزناد
 و منعه المعاد و لکل امر عاقبه سوف یاتیک ما قدر لک النامر مخاطر و رب سیر المنی من کثر لا فونی
 صبیحین و لا فی صیدین طین سابل الدبر مادل لک قعود و لا تحاطر بشی عباد اکثر منه و هرگز از آنکه بدو
 ترا ستره و ازان طبع پس فرود آرد ترا بر موضع آنچه بتایبی که هست معدن زراعت و منبع طلسمی و اگر توانی که
 نباشد بیان تو میان خدای منان ضلوعندی نعمتی از مردمان پس کن چنان چه تو در یابنده قسمت
 از صیبت که قسمت کرده و در لوح محفوظ برای به حضرت عزت و ذرا کرده نصیب خود از ان قسمت و
 بدستی که اندکی از خالق کرامی تر و بزرگتر است از بسیاری از خدایان چه آنچه نزد او است ایست و
 آنچه نزد اینهاست سر آمدنی و اگر چه همه انعام و تمامی اکرام از جانب اله است که و ما یکم من نعمه فی الله و توفانی
 کردن و در یافتن تو چیز را که تغییر شده باشد از سکه است مقام تو شان تر است از در یافتن تو چیز را
 که فوت شده از لطف و کلام تو پس حفظ زبان و ضبط او از آنچه سر او از نیست از کفایت با جاست و لکاف
 و داشت آنچه در ظرف که دل است محفوظ است یعنی که و ایندن بند او و ربط است و حفظ آنچه در دستهای
 است و اموال ترک ابرام دوست تر است بر وی من از طلب آنچه در دستهای غیر است و اگر
 چه باشد از ابرام و تلخی تو میدی از مصالح کن بر تر است از طلب و انظار حاجت بحسان و تنگی و تنگی
 پاد خود و تنگی و عقاب و بر تر است از تو کمتری با فجور ابرام و وود که دارند تر است و بر نهانی خود را
 از بر من بدیگری چه اتهام او و حفظ بیشتر از این من چه تنی سر از غیر متغیر است و با سعی نایده

که با ذکر رسانده و او فرمود آنچه رساندند بر که بسیار گوید طریقی نرفته و پیوسته بود و دیگر که بر او تفکر و دینا بود و ذکر و استقامت
خیز تا با شکی ازین نزار و غیره و جدایی کن و از اهل شکر تا فردن اسی از اذن ان بفعل و نیز چه به طعامی است
و ستم ضعیف زشت ترین ستم است در میان انام هرگاه باشد نرمی بجای و شکی در سبب فوت مقصود
و در شکی مقام نرمی خواهد بود و ستم بجای که نرمی نشود و منتهای در شکی کن اینجا که باشد پسند و می نماید
مغنی کلام این باشد که چون رفی را در طایفه غلطت گافد یا غلطت را به ستم مقام رفی را مستحق نماید و در
سستی در غیر موضع است یا در ب باشد و او در دو در دو و او برای مرد چه گاه فاد می باشد آنچه مرد و مقام
صلاح ان کرده و گاه عکس صورت نماید و در و سبب نصیحت کرد و غیر صالح و خبیث کرد و نصیحت
شده از او مانع شده و صلاح و حذر کن از اعتماد کردن بر آن و زمانی این جهان که آن سزا بجای است
و بی عقلان و عقل علی حفظ سخا است در مروج علوم تجربی اصل عظم است نزد جمهور و بهترین آنچه تجربه کردی
است که پسندیده تر از دینی است عامی بینکام فرصت ان برای عمل افروختن پس از آنکه باشد تر از فزون ان پنهانی
داده و حسرت نیست بر طالبی که برسد با آنچه طلب نماید و نه بر خاسی از غربت باز آید و از فساد است ضایع
ساعتن زاده موضع فساد و معاد معبر کاری را عاقبتی است بن کار ساز و از فساد باشد که باید بودی
آنچه نقد کرده اند برای تو بخازن گنده خود را در خطر افکند است و بمان اندک که رومیده زد و
نمونه تر باشد از بسیار و اکثر هیچ چیزی نیست در بار می بدست ضعیف و نه در دست منتهی کیفیت
خاکبرد روزگار را ما و کم که رام باشد برای شتران جوان سوارسی او در فشار و خان دور باشد از سرگسی و از ار
دور خطر نیفتن خود بخیز از مواقع احتمال بجهت امید داری پشتر از ان و لیاک ان شجیع ملک مطینه الهی
احسن تفک من حیک عند مرده علی الفکر و عند مرده علی اللطف و التفاریه و عند مرده علی اللب
و عند با عبه علی الله و عند مرده علی اللین و عند مرده علی العدر حنی کا ناک له عید و کار و عید
عیک و ایاک ان نافع و لیک غیر موصوفه ان یفکر یزید الله لا تحزن عه و صدق صلیفا فتعادی صدق

المحسن اخاك البصير حسنة كانت لم يسمع مني الغليظ فاني لم ارجو ان اجلي منها عاقبة ولا الله مقدمه والى
 فانزله بوشك ان يمين لك صد على عدوك الفضل فانه اجلي الظفرين فان ادت قلعته خبثا ستمني
 من فك بقدر رجح اليها ان يك يدا ما من فلن بك فيرا فصف طينة ولا تفسح مني اصب الكفا على
 ما نيك دينة فانه ليس لك باج من صفحت حقه ولا دين لك شقي الحلي بك ولا ترغبين فمين زهر نيك
 ولا يكون اخوك على قطعك اقوي منك على صلته ولا تكون على السادة اقوي منك على الحسن ولا
 بكون عليك ظلم من ظلمك فانه يسي من مفرته ودفعت ليس فرا من لبركان تسوده وخذك من اذا لم تشر
 كنه باق ولب سيرة كرون فرمان باركن نفس خود را از برای بریدن او بوسن و نزد بوشن او بر بطف و عقده
 بشن و نزد بخل او بر دادن و نزد دور شدن او بر دمي نيزه كي بنادون و نزد شدت او بر زمي كردن و نزد
 او قبول كردن غدر و راوون در برابر كن رذائل انرا بندان از فضائل تا انكه كونا تو را بسنه و خادم كو سا خدانه
 نعمت است بر تو و ايم و خذر كن از انكوسني اين خصال او غير موافق كه همانند دار فالي ما كني انرا بفر ايش چون ابا
 منسل كوشن دوست را دوست و نصيبن ما دشمني كني با دوست شين و خالص كن ابرامي را و خود خواه و در نظر
 او نيك نمايد يا بد ايد چون سنا پير عرض است ترا ابراهه و لورا سودايد و فرد خود حرم كه نديم من پنج جو
 شيرين نزار و دو عاقبت كار و ندي نزار و در پايان كردار مفرم باش و انكسي را كه غليظي و دشمني كند با تو
 فاش نزار كه نديك مينود كه براه زمي رود و خود كن بر دشمن خود بقتل و عطا كن شيرين تر است از خود
 همو ايك كني فردي پاس است و ديگري چنان كه انرا فرديك نيت در مان و در خواهي بر بدن را بر بجا مي
 پس با قمي كذا از ابرامي او از نفس خود نفقه يا از چنان كه باز كردن باز مانع بنفس تو انرا پس الكار او را در
 ابره و زكار و هر كه كان بر تو خير ابراست كه ان كان خير او صانع ساز حق را و خود را بجهت خناب
 چنانچه میان تو و چنان است از محبت و اخوت و اعتقاد زير كه نيت بر او تو كيك ضايع كني حق او را كه
 ميگرد و در صد و مقدار و او بايد كه باشد اهل در ايتب تو به بخت ترين چنان نيت و رحمت كن در كسي

مطلب که ترک رخصت نماید در توانا گشتی محنت و تعب نماید که نباشد بر بعد تو بر بریدن تو قوی تر از تو بر پوسیدن او
 و محبت و زودین تو باید نباشد بر بدی اشکار و نهان که من توانا تر از تو جهان / دن او و باید که ترک
 نماید ز دوست کسی که بر تو مستقیم نماید زیرا که او میستاید در مغرور و نفع تو که ثواب صابرانست و مظلومان چون بر تو
 رحمت الهی هر تو باید و نیست پادشاهی که ترا سخت و کوه اندازد و کوه علی بن ابراهیم را بود که شاد و کنده خود را
 در اندوه اندازیش و اعلم یا بنی ان الرزق روفان رزق قطره و رزق یطبلک فان است لم یانداک
 ما افعج الخسوع عند الحیة و الجفاء عند النبی المملک من دنباک ما اعلمت به ثوابک من فرعت علی ما
 من دیک فاجزع علی کل مالم یصل الیک سنده علی المکن بما قد کان فان الامر سبیه و لا یکن من لا تنفع
 العطفه الا اذا بانعت فی بلاءه فان العاقل تعیط بالادب و البهائم لا تعیط الا بالقراب طرح و ادوات البهائم
 بخرام العرب و حسن النعمان من ترک القصد جارا للذنب سبب و الصديق من صدق غیبه و الهوی نیر الهمی
 رب و ریب بعد من بعد و رب بعد از رب من قریب و النوب من لم یکن له صیب من نعی الی الخ
 صانع من استقی علی قدره کان البقی له و ادنی سبب اخذت سبب و من سبب و من سبب
 جود و کف قد یكون الیاس اذ کان الطبع یلک کما یلک کل عوره ظهر و کل فرقة تعالی و ربها
 و خطاه و جبهه فعه و اصحاب العمی شده افران فاما ان است نعلیه و فطیحه الجبل قدیل صله العظم
 من امن الزمان خانه و من اعطاه امانه یسیر کل من دمی اصاب اذا تفر الزمان سل عن الرقی قبل
 العریق و عن جاد قبل الدار و بیان ای لیک چون که روزی دور و رست در دنیا روزی که طلب کنی
 او را بسیار دور است و جواد روزی که طلب کنی ترا که بقدر کرده برای تو خدا تعالی پس اگر تو نیایی بسوی
 او او بیاید بسوی تو پس اجمال و طلب رزق باید چه نیست است فرقتی از او و خود نزد حاجت فقار
 و چه قبح است سخت دلی نزد تو گری و افتاد و بر رستی نافع برای تو از دنیا بقدر است که بصلح ای
 جهان اقامت خود را و دار الفراق و اگر باشی تا شکیلا بر آنچه ز امور عینی دلیل یگر با آنچه بود بر آنچه نمود و موجود

زیر که مویش بر اندامیکه بر دین سراسیمه شود و میانش از آنکه میگوید بر او را چند مکر و قتی که میاندکنی در عالم
 رسانیدن او باز آری چند چه زیاده عاقل چند میگوید نوعی از او با چهار پادشاهان چند میگوید مکر کردن و بر سر یک
 نقب بنگار از خود فرو داده ای آنها و اندیشهها و دین بزمیست با بی صبر و آنچه میگوید که از آن بختی بختی بر
 السموات و زمین که هر چه از هر موافق حکمت است و اگر چه نماید اثر خود فرود نهین چون که کرد حق درستی در آمد
 جود و کاسنی و دخول در ذیل جور اخوان است از فطرت عدل و ماند در آن همراه حب و دفع و قرب خداوند
 نسبت و مشایخ و دست خالص است که صادق باشد عیبت آن فطرت و سوا شریک کوری است در عدم است
 با و آنچه سزاوار است و در شایب نزدیکی که در تر است از نگاه دور و دوری که نزدیکی است از خویش است
 در ایصال نفع و دور و غریب کسی است که نباشد او را جیب هر که در کف است از حق و پیش او شک نیست و با
 روشن او چه پیش خلی مرد ز کار تابع حسن اند و ز او در گذرند از حق بگذارد و کردار که اقتضای برتر و در
 خود کرده بود آن کار باقی دارند از آنرا استوارترین سببی که گرفته تو از او دنیا سببی است که میدان نسبت و میان
 خدا هر که ترا پاک ندارد و دوری به تبار است تو یار داد دشمن است چه عاقل بود او دست ندارد و نگاه تو میدی
 باشد بخت و ریاضت چون طبع هلاک است فتن یعنی چون طبع در روی مودی هلاک است تو میدی آنکه
 در فتن بخت نیست بر موعنی بر نه محارب تا بود شود برای ختم مغارب و نه بر موعنی که بر سفاکان
 دولت و ب خطا که نمانی و اما نقد خود را در آنچه خواست و رسیده نمانی و اما در راه است پس که او
 است کند و این تو میدی اندک کند تا فر کن شتر را تا باز نیارد و پنهانی تا و فکده خواستی بخیل کردن از توانی و برین
 از خاکی بر ایمی میکنند تا چون عاقل بر که این حش زما را با او خیانت کرد بر که ز کربت شرمش و در آن است
 کرد چه فرات زما نماند صحت و جوانی و امنیت و نماند نعمت تا بیک فرضی میل میزند و بنقص آنها که حسرت
 جوار نیست و نماند نیست که هر که تر است بر سینه است از و مقصود حاصل حش چون متغیر نزد سلطان
 در نیات و فعل خیرات متغیر که در زمان و اوقات زیرا که سالیان و خدمت زمان بحسب است که وقوع می یابد

[illegible]

تر است بیست یک که در آن روز خدایت تو کار باری و کار و کار می و از خون نهران خود را که این مال
 تواند که یکی بدان قرآن داخل تواند که بسوی آن اصل باز میگردد و در زمان افتخار بر مردمان دوست تواند که
 بدان جمله میکی بر کشمان و دهانت سپردم بخدا و این ترا در خواستم از حضرت عزت جلالت قدره این
 فضا یا را برای تو درین زمان و بعد از آن در دنیا و آخرت و اسلام علی من اتبع الهدی و در دنیا و آخرت
 ای امیر المؤمنین و امیر المومنین و امیر الساجده و امیر السالطین و امیر السلاطین و امیر السیاحه و امیر السیاحه و امیر السیاحه و امیر السیاحه
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه و معاده لعین فقیه حکیم صورت و اخفرت نهر و آن فرموده آن چهار هزار کس
 را نقل آورده جمعی از فواج حدود و دین اتفاق کردند و از ترحم و صلوات میفرستادند بر کشمان نهر و آن
 گفت علی بن ابی طالب را از قطع کرد و او و معادیه در عالم باشند این فتنه سکین نمی باید پس مایه منوره کردند پس
 عبد الرحمن ابن عوف گفت من نهر علی را از شما کفایت کنم و بعد از آن گفت من کار معادیه را از برای شما و این
 و عمرو بن ابی العاص را برای شما بزم و او اعده کردند با کدی که نشنود و منم ما و در میان این کار
 را با تمام رساند و صلوات بر عثمان و در هر سفر رساند و میگفت که ان الله تعالی ما خون این را باز خواهم چون
 منب نوزدهم در آمد عمرو عاص بی خلد من لعمرة الله و نجر شد عبد الله فاج و قتی بیابان خود مسجد فرستاد
 و گویند عاصی او را بخلط کشت و عبد الله سیفی ضربی بر سینه معادیه لعین زد و کار کرد و او را کشت و فرستاد
 بعد از آن گفت ای معادیه را که از برایتون را می دانم گفت آن چیست گفت فراد بر سر که این عجم علی
 معادیه لعین گفت که این فراد است باشد ترا امانت گفت تا دیر امجوس و ششده تا از خرف نقل اخفرت سپرد
 او را که از عاصی این عجم لعین آمد و این بر اینان میداد و در خانه ویت و بیایمی بود تا اتفاقا قطعه لعین در آن
 خانه فیت عبد الرحمن لعین و بر او بر روی عایشی شد و در او خوشنویسی کرد آن لعیه گفت که نهر این
 گفت آن چیست گفت سه برادر منم و غلامی و کبری و قتل علی بن ابی طالب و در بعضی فرزندی گویند
 غلامی که از او و معادیه که قطعه من فقیه و اعجم و ثلثه الاف و بعد و عینه و فرستاد با ایام المم فلاحه علی

من علی و ان علی و قتل او بن من قتل ابن طیم یعنی پس من ندیدم مدی که داده باشد از احباب خود
 نبینم مثل مر قدام از عرب و حج که آن ستم زار در بر من یک خلم یک کبرک میخیزد و قتل علی بن مطالب
 صلوات الله علیه منسوخ تر بن و هیچ مدی که آن تزار علی نخواهد بود و اگر چه انما باشد و هیچ قتل نخواهد بود که
 باشد مگر قتل ابن طیم لغو و ایرالمونین را صلوات الله علیه که بنتر بن قتل بود ابن طیم ملعون گفت این جمله است
 مگر قتل علی بن اطالب صلوات الله علیه که وی بر غضوی چشمی دارد و این ممکن نبود ان لغو گفت اگر و اینچنین
 کن که ویران باشد غافل در پای درواز که اگر جان بر دی بعد از قتل می بین من با تو خوشگوار می آید و اگر ترا بکشد
 ذواب افوت خود ترا این است نمود با سبب چه را که ندیدم خواب و نیت مبارک گفت و این سر را با شمع بن
 قبر میان نهاد و این سه ملعون و مسجد کند محکوم شد و قطام ملعون بود و کشید و کینه از ان حضرت مدلل است
 که آنحضرت بر و بر او را در زندان گفته بود یکم خدا و رحمت و در ان شب حجب عیسی بن شب و مسجد بود و نماز
 میکرد و از قرین این کار بوی برده بود چون آمد به ابرالمونین را صلوات الله علیه از ان حال خبر بدید و بگریه و
 مسجد فرمود ام کلثوم گوید که ان شب بر من سخت نماز گذارد و چند نوبت میان سر می آید و باز بگریه گفت و این که است
 و انکه است و ام کلثوم گوید که من گفتم ای پدر زبکوار ترا چه رسیده گفت و الله که در ان حکم که چون هیچ در این
 من زخم خورده نیام و در ان رمضان سه نفر بنشدل میفرمود و این است مخالفت میکردند تا باز که فیل
 نکرد گفت بنحویسم که با من خدا و هم پاک و پاکیزه و با من فری مانده باشد و بگاه که از عیب بر خیزد
 دست بر محاسن مبارک کشیدی و کفنی چه فر مانع شده آن شقی که این محاسن مبارک سنج کند از اینجا و
 بر مبارک خود کردی ابو صالح گوید که من از ابرالمونین شنیدم که میفرمود که من حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 در خواب دیدم و نگاهیت منوح هر منوح و دست ما بدی گویم که غم مخور که نزدیک شد که من برستی و از دست
 غم و جفای انکاحیت چون خلد من شوی و در دیدیم این خواب آنحضرت فرمیت زنده تا چون بخواب
 که گویند این مناح بود با من ساز بگفت آنحضرت است که از خانه بر فون رود و مسجد فرماید ام کلثوم گفت ای پدر

صلح در سنت که پرون نزدی دجده بن میره مخدومی را بفرا می ناماست مردم که آنحضرت فرمود
 می دوازده ان پیشان شده برخواست فرمود که از رک شوان که بخان و گفت در بند بیان خود را
 حکم از برای موت زیرا که در کمال تو علقات خواهد کرد و فرع کن از رک کای که خود داید وادی تو گویند
 آنروز که عبدالرحمن بعین معیت کرد حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که گفت با رعیت از وی بسته
 حضرت امام حسین علیه السلام گفت ای زکریا که دیگر ایستاده که کار فرمودی فرمود که اگر چنین مبادار
 بعین استند از او کار خود بکند گویند که روزی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در راهی می رفت در دست او
 بعین از رفتن ماند آنحضرت فرموده اسپهنگوی او را بر پشت چشت بر امیر المومنین صلوات الله علیه آنحضرت فرمود
 که از به جیانه ویر با قلی غدیری من طلی من وادی بنی من بنوا سمی که او را داد و میجوید قتل را با غن
 خود را از ایادی دوست من از قبیله واد بعد از آن فرموده الله که قاتل من نیست نطق است عمر خطای علی علیه السلام
 و العذاب که او گفت اگر در نزدی اختله شدی که دی حلال زاده است یا و ام زاده حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله فرمودی که ویر در مقابل حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه مبادید اگر خند حلال زاده
 است و اگر که به و ام زاده آورده اند که روزی حضرت رسول فرمود که ای کفایت بن که امیر المومنین را صلوات
 الله علیه و آله کوی تاجی واکبر دارد آنحضرت فرمود که بارک الله فی ان بعین بر حسنیت فرمود که امیر مکی
 که در دست ماه امیر المومنین را صلوات الله علیه که پنج شنبی از وی باشد که با زن خویش صحبت دارد که
 من به بی شریک باشم در آن صحبت که حال الله تعالی و شاکم فی الاموال و الاولاد بحقیقت شناسان
 خاندان مجز و ام زاده بنوا الله القدر امیر المومنین صلوات الله علیه پرون آمد چون بعضی فرار کرده بودند
 برای بودند چون آنحضرت را در میان برادیدند و امن می او کشند و فرمود بر سرشند ام کلثوم آنها را از این
 مانک آمدن منع میگرد آنحضرت فرمود که ای ام کلثوم این را بخوار که خود را اند بر بدست ساعی دیگر بر تو
 ظاهر کرد و گفت ای پدر زکریا این چیست که میگوید فرمود که این او نیست بودنی پرون آمد و بسجده درآمد و

این طبع ملعون که شایسته است و آن خویش را بدیده بود امیر المومنین صلوات الله علیه و آله و آله
 شیب چهره بر خاست و آنحضرت در محراب نشسته و او را بخت شیب سبزی رسیده اما چندان نازی
 نداشتند که بخت و برادر او عبد الرحمن لعین و داده و فکر آنحضرت بر آرزو سجده بر پشت خان فرستی زد
 که فرق مبارکش بخت بخت را سبک نگذارد و خون از فرسش بچسب مبارکش فرود می آمد
 آنحضرت چون از نماز فارغ شد و مبارک و مذری می کش گفت و گو کند که بعضی از آن طایف مسیحیه
 و یهود از آن خون فحش و بن طبع لعین که بخت شیب چهره بخانه داده و میان میگرد که بر غم می سلام
 داده و او را معظمتی گفت ای ملعون که امیر المومنین را تو کشتی و هست که گو برنی بر زبانش جاری شد
 که آری بر دشمن مبارک حضرت او را بدین فرستاد و آواز قل آنحضرت و بشهادت او ایان بطلب عبد الرحمن
 رفت و او در گریز بود و کینه بر دشمنش انگیزه بود او را که خند و آن طایف را در کردن او کردند و او را بخت حضرت
 امام حسن و امام حسین علیهما السلام و بر او است و بگو گویند که بر دشمنی که بر خفت و بر خفت و خفت که کشتن تا
 امام حسن و امام حسین علیهما السلام رسیدند و آن ملعون را که شد و امیر المومنین صلوات الله علیه بر آخته بخانه بر دین
 و جبهه بر خیزد آنحضرت نماز دوم تمام کرد و او را برای آنحضرت شتر شتر شتر فرمود که اقل بوی و بد کرد
 بر سبزه است و امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که این چه حکمت بود که بوی بکر من بداری بودم گفت که
 شنبلی شده و در بوی او بخت و او را بر خا بخت که ای ملعون امیر المومنین را کشتی و شتر را خدا و بر کشتی
 گفت من او را بکشم و او را بکشد و آن سبک و در خبی انگاه و آواز او دین چون شتر شتر در جهت آنحضرت نهاد
 گفت که این شتر را بر آید و او را بخت و این طبع ملعون بان اعتراف نمود که شتر را در دم باین سبزه داده ام و شتر را در
 زده می فیه کرده حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بعد از آن صحبت فرمود با امام حسن علیهما السلام و فرمود که نماز
 بجای آری و نیز بگویند که انگاه و آری بدان و چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده بود تمام بوی او را نمود
 و بعد از آن فرمود که امام حسین علیه السلام بعد از تو و می تو باشد و بعد از علی بن حسین بن العابدین تا با فرایم معجز

صلوات الله عليه اجازت نقل کند که شنیدم جناب صادق را علیه السلام از مسجد آوردند تا آنحضرت موضع قبر تعین فرمود
و بعد از آن قبری خفته و قبلی حاجات مومنان است او فرمود ثواب زیارتش از حد حساب پرورست و از هر چه که
از زمین آید در فرست که سلمان بن عمر علیه السلام در پی رحمت باد فرار بود و گذارش بر زمین نجف افتاد و
که گویا بود و رفتند باز ایستاد سلمان علیه السلام در آن او متفکر شد فی الحال هر چهل علیه السلام از نزد حلیل آمد
سلام حق رسانید و گفت ای سلمان اینجا حرم ابراهیمین است و وصی زکریا است و این بر ابراهیم
مترین خلقی و در جهانست بعد از پیغمبر از زمان او و همین ویران باشد و او املی است که بسود و سختی
خلقان نیست غیر رحمت و مروت و محبت و شرفی او باشد و آن منسوب کردند و آدم صغری و نوح صغری علیهما السلام
برای مساکمی و می در میخام با افرام مدفون اند و بعد از رحلت پیغمبر از زمان علیه صلوات الله الملك المنان سی
سال بعد از حقایق مخالفان شغلی ترین ایشان او را فرستی زند و شهادت چنانچه و مدفون می اینجا باشد
سلمان علیه السلام بعد از استماع این سخنان گفت بار خدا یا من از جا کران و دوستان محمود و آل و هم صلوات الله
علیهم و از و اینان گردان و بر اینان و سلمان علیه السلام بسیار گشت گفت خداوند ابحرست و رحمت ابراهیم
که زود و دزد که بر من رحمت کن و و از نصیب می و فرزندان می بپذیرند گردان هر چهل علیه السلام بار آمد و
خدا بیست سلام برساند و میفرماید که باین خصوص نبش و محبت خاندان طایبین و طاهرین که تو داری و فراد
قیامت من ترا از محبت آل عبا نوری عظمی که عجله اینها علیهم السلام در آن جهان جانشین می آید که چون نام
و نام حسین علیه السلام از دفن بدر بر گویا بار کردیدند و گوشه ناله زاری شنیدند و پیوسته از غضب آن فرستند
برای جافری ناپایی یافتند و در آن گوشه گفتند ای بر ایناه و ما تو را چه گفت و می ام پروا نتواند و ما بها و
این سکه خوب افتاده ام و هر روز یک روزی جای می و تعبد حال من کردی و مرا اطمینان دادی و دلتی کردی و عجب
و عجبانی نمودی و او در نزد من شد که بر من بناید نمیدانم که در چه رسیده است از او گفته که نام و می بر حسبی گفتند
اما نه بر گویا لاد که نگاه با چنان زلف آوردی و نور دل من ظاهر شد و می کل در باطن از و می

چنانچه دماغ من از آن معطر گشتی و تسبیح و ذکر الهی مشغول بودی ساز نه مگر به افتادند و گفت ای شیخ
 این نشان بر زبده کوار هست گفت شما چه کردید و پیش ما کیست فرمودند که حسن و حسین و علی بن ابی طالب
 بود علی السلام بر گفت بر زبده کوار شما کی شد گفت این ملجم لعین ویران شهید کرد ما از دهن وی بارگشتیم و بر
 فغان در گرفته و در اسی این آن تو بخت و گفت که بخت آن امام مظلوم شهید که در هر فردی برید چون او را بر آن
 خاک پاک بردند روی نماز بر سر آن خاک پاک نهاد و تقدیر که خواست که نسبت و بعد از آن گفت ای شیخ
 طهارت و عصمت این امام معصوم که چشم را بجاک پاک این سرور که سر و بر سرنا با نسبت روشن کردن تا
 جان با کمال آن دو نور و دیگران حضرت مصطفی و رفیق و در اعلم السلام و العوده مطلقا که فی الحال جنبهای بود
 گشت بر برکت و در حال نورانی آن دو افر کمال که نسبت و بعد از آن گفت خداوند اجر است
 عبادت و عصمت را بر المومنین و با فغان خاندان طین و طاهرین هر که قبض روح من کنی و روح مرا بر وح
 معطوری در سانی که من بکلام خود در رسیدم و مراد بگزینی نمی باید دعا میکرد و جان بخت نسیم کرد رحمة الله علیه
 ساز و دکان جلایا السلام بسیار آید و اورا بعد از تغیر و تکفیر غار گذارده و در قرب المحضت دفن کردند
 و باز گشت صلی الله علی سید المرسلین و ابر المومنین و با فی الله به السعیدین و علی من نزل الیه من المومنین
 و سلم بسیار که از آن بخت آید و آوده که را بی گفت که من در صومعه خود بودم که ناگاه و علی را دیدم
 که از اینجا بریده مانند کسی در جبهه من برآمده اندم دیدم که فرود آمد بر شکلی که آنجا بود و بگفت دریا و فی کرد بر علی و بعد
 از آن مرد از کرد و رفت و دیگر باره باز آمد و بار بی از آدمی فی کرد و همچنین بر رفت و می آمد و بار بی فی میکرد
 نام او را فی کرد بعد از آن این چهار مبلغ به هم ترکیب شد و می از انبیان بر خواست من و دین او تعجب کردم
 و میم که فرج آمد و نشان می از در بوده بر و باز همچنین تا تمام او را بر و من و دین اندیشه بودم که آمد و باز آید و در پنجه
 بر سر نهاده بود و من بر آیدم و نزد یک نان سنگ بستادم و چون تمام انعام یافته و دی کرده و بر خواست بر
 رستم و به هم اندم هیچ جواب من نداد و گفت بختی آن خدای که ترا از من بگو که تو کیستی گفت منم این ملجم که پیش

که تو چه عمل کرده بودی که این عقوبت گرفتاری گفت علی بن ابیطالب را صلوات الله علیه شتم و از آن بفرج حق
 سبحانه تعالی این عجز را بر من موکل کرده و با من این چنین می کند گفتم علی چه کند گفت وصی خود را و بر سر علم تو
 الله علیه و آله در این که آن شینه مسلمان شد گفت خدای بر این علم بعد قطرات باران و انفاق حسد طایف
 و برکت در خان باده بر سر در ذکر السید و والدته الیهام الدیمه النجباء الزهراء صلوات الله و سلامه
 و علی آنها و علیها و این باب ششم است در فعل و فعلیه و در ذکر ولادت و کنیت و القاب و شت
 عمر و بعضی از احوال آنحضرت و نسبت از حضرت صادق علیه السلام که ولادت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله
 علیها در یک محفله بوده و در ششم خادمی لافیه بیچ سال بعد از نبوت پس از وقوع مراجع رسالت با حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیست سال در یک اقامت شت و کنیت زمان ولادتش در فعل و فعلیه و در ضمن معراج
 گفته شود آن الله تعالی و تقدس آنحضرت نام است فاطمه و صدیقه و مبارکه و ظاهره و ذکریه و مدافیه و محدثه
 و زهرا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در فراخی سخنان فاطمه نام نهاده که دور گردانیده او را
 بلکه دوست دارد او را از انش و در رخ و در دارد و دوستی او و قبول گفت او را بچیت که او را بر از خون جفیف و
 نقاس و آنجا نه بود و بی گمان را می باشد چه او پاک و مطهره بود و چرا و از میوه نامی نیست و باب آن
 محلی شده بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب معراج تناول فرمود بود یا بهیسی که از بهیست بود
 که نزد بکرد و الفقار شد و خاتمه بیست و نه ذکر شد و در اینست نام محمد باقر علیه السلام زیدت عمر می پرسید فرمود
 که بیست سال و بیست و پنج روز و بیست و یک شب سال آورده اند و بیست و یک شب است بیست سال و بیست
 سالست و الله اعلم اما غی سخنان فاطمه زهرا بعد از معراج و بیست و یک شب است غی کرده بود
 و نام خاتمه این باب در کتاب کمال الدین و بیست کرده از حال خود و این نام حسن عسکری
 علیه السلام و آنحضرت از حیران بزرگوار خود ما بر الرحمن صلوات الله علیه اجابین که آنحضرت فرمود که حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله فرمود که چون حق جل و علا دم صفی و تجوار علیها السلام خشنی کرده این و بیست و نه است

معنی از شیر مادر گفتی محبت
 و ظاهر آنکه حضرت شکوفه
 صدیقه رسالت است بر سر
 می شود و ماتی اسرار احضار
 بود صریح نداده و ظاهرش

ادم به خوا میگفت که حق سبحانی بهتر از زمانها درین وجهی رسید محصل این آنرا بهشتی فردوس است
 بر چمن فردوس در آمدند و دیدند که حوری شسته بر سطحی از آب طعمای بهشت خورند و به صاحب آن نور و مهر و در
 او دو کوئاره است از نور که صفات بهشت از نور صفی روی او نورانی گشته ادم گفت ای جبرئیل این چه
 که خود کن برین از نور روی او همچون نوری گشته گفت این فاطمه و فرزند حضرت محمد رسول الله است از اولاد تو که
 از زمان بوجود خواهد آمد گفت ای جبرئیل این تاج چیست بر او گفت تاج برش علی ابن طالب است گفت این
 دو کوئاره چیست که در هر دو گوش او است گفت فرزندان او امام حسن و امام حسین اند گفت ای جبرئیل
 بهشت ازین مخلوق شده اند گفت این موجود بودند در غامض عالم الهی پس از آنکه تو مخلوق شوی بجا برآی
 و در روایت ابوالباقع یافعی آمده که چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر حرا طاعت کردند مفاد برار حور عین باکی
 باشند و چون خطبه حضرت فاطمه علیها السلام از محاسن و بیایع خطبت او و ده محالفت و مخالفان بجا میزنند
 مذکور میکرد و امجد بن عبد الوہاب حوری روی کرده از رجال خود بکند لطیفی که چون خبر رسید فاطمه علیها السلام
 که ابو بکر امر دارد بر منع مذکور و انزال بوی نمک حضرت فاطمه علیها السلام چند نوبت طلب مذکور کرد و او
 رفع آن از میکرد بر زمان مجلسی بعد از آنکه خواند کرد و بر آن شهادت گذاریند و فایز بگوید حق با تو است
 خطبه فرمود و در آن شکایت بسیار نمود و چنانچه بهر مصادیق و اهل خطبه بهشت الحمد لله علی ما
 التزم و التزم علی ما التزم از آن فرمود که شما بنده کائنات خدایید حق جل و علاه و منی خود را بدان کرد اینند
 در میان شما و جمله کتاب و وحی و انسان خود را بنما و ستاد دایان پیغام او را بنما و ساینده اند و اکنون
 عبد الباقع و عید و عید ناشی او که در میان شما است کتاب الله است که ابیات بیانات او در غایت ظهور
 است و این کتاب سر برایش در ظهور همچو نور و قرآن بر اینست و ایمان ماکه ظهور او منجی است و در
 او خدای را و متابعت او موجب رضوان و جان است و عمل به فرمانش سبب ثواب و تقاضای
 معج الهی و دعا است و عطرش با بر و چکانش کافی و نیازش بانی و در این کتاب و قصه است

و حق تعالی فرض کرده ایند شما ایما را تا پاک سازد شما را از آلودگی بزرگ مکه و نماز او حجب کرده اند تا او بکند از
 شما شکر و بگوید که است ایما را تا پاک سازد شما را از آلودگی بزرگ مکه و نماز او حجب کرده اند تا او بکند از
 بن حکم خود حج را و حجب کرده اند تا دین شما قایم و درست گردد و شما را بعد از آن فرموده تا دل شما از غل و غش پاک
 شود و طاعت با نظام ملت است و نیز دین است و جهاد بفر اسلام است و بر مومنست و در ستن جان
 نام و معروف معلوم است و بنوی با ما و در هر دو قایم است از خشم و غضب کردگار و رعایت ملا و
 زیاد و بنیت در عرو و بنیت در عدد و پیرو شما و قصاص از برای حفظ حالت و دفاع و بر توفیق
 است از برای موفقت و اقبال از قدس محضات حجابی است از عتیزان و بارالهند از سرب
 خرد و بیت از حبس عیان و دوری جستن از دزدی سببی است از برای عفت و گنجان از خوردن مال
 انعام و حقوق این را باین جرت نمودن زینهار است از علم و عدوان و عدل در احکام انعام است و در
 رعیت و تربی از شرک اخلاص باشد از برای یو بیت پس برسد از خدای تعالی از خدای تعالی از خدای
 ترسد بنیت و اطاعت ادو الهی را و اجاب باشد از برای او بندگان که متصف بعفت علم اند از خدای تعالی
 ترسد از اعمال و اقوال خود از زبان و دیگر فرمود که من فاطمه و فر محمد صلی الله علیه و آله بگویم شما را که حکم می کنم
 و بنیکوم با شما سخن خطای ابل در آینه اندیشا ز سواده حکم خدا از حبس نشاء و بر بنیت تا بخاطر
 نماید و فاده و ستفاده و حمد کرد و بر خط حبیب و بنیت است بر او آنچه در آن مرغ افند و رحمت کشید برین
 بر اسلام شما به نیت بر مومنان بخشنیده و بخشنید برینست زهر زمان نشاء و برادر این عرش از حال ما
 از رجال شما بخشنید بر بوی که نیت رسالت و نیت آن نمودیم و امید و خوف بود از طریق این شرک
 و حکم انانی تا بیعت گاه این را بفرجیم از کفر باز میشت و گاه بطریق ملکیت بر سلطنت و موعظه
 حذر و دعوت میفرمود بنیان را میگرد و فرقرار است کافت تا جمعیت اهل کفر از بر بنیت و تقو و میل
 شیاطین و دمی ازین را و کلمه خلدص را در میان شما ظاهر ساختن و بنیت اهل میت خود بود اهل

در هر دو قایم است
 از خشم و غضب کردگار
 و رعایت ملا و
 زیاد و بنیت در عرو
 و بنیت در عدد و پیرو
 شما و قصاص از برای
 حفظ حالت و دفاع
 و بر توفیق

ست از حد انداختن اهل شی که حتی سحانه را بر جس کفر و کناه را از اینان برده و پاک و مطهر و نهی
و شمار کناری اعتبار و درخ بودید شمار از ان خلاصی داده و نایب و کفر و فجوه شمار از بر آب پاک
و شمار از ذیل و عاف و خست و از حوالی شمار دور اندخت و شمار را بنید از دست فارسان عرب و اجلاف
اینان که انفس فتنه و عربی از دهنده و فومن عمر شمار را میر خند بفرست شیران فتنه را و درشت اند
این ترا بان شسوزان و شمار اکنون بسی و کوشش او بدست اسلام رسیدید و بر قاضیت و وسعت عیش و
حقیقت زندگانی بکنید و در بهمان ایمن و امان گشته و در جمیع قتها بر خود بسته بارام دل و ذراع خاطر انداخته چون
سحانه را پیچ خود را بجا رحمت خود برود و تمام فرمود برود آنچه و عده کرده بعد از ان عداوت دیکته جماعت گشته
جوی ظاهر شد و سالت جنس ناطق گشت و چادر اسلام گشته آنچه دیکه خول و گنما می بود و در حد ظهور
شناسای گشت و اگر راه خلفش گرفته بود اکنون مثل محلی جان و ضجه خود را و گشت داده صوت و او را برود
و بعد از کفر گشت شیطان در سرب میز و اندازی خلاف رسانید و بر ریشه اش خلاف و فتنان کن شد
بعد از دیکه است و میان سخن گشاده و جویت بخوراند مال نایفه شمار و انج غنا بنادید خبر شزان خود را و انرا
و در داده آید فزنی و در بخوری که نه از ان شمار و شمار انبیا این کردید بر غم خوف فتنه با لگام این فتنه
اقتادید که طور فتنان این گشت و بر رستی که اسباب نزل و فتنه فرا گیرنده است و احاطه کننده بنا کرد
کان پس دور است از شمار چیست حال شمار و از کجا حرف می کند کتاب الهی را که بر گشت و غیره و آنچه است
و در دوزخ است و بر که طایفه خردین اسلام دین دیگر را پس نرفته نودان دین از و او بواسطه ترک اسلام
و در اوست و از زبان کاربان باشد بعد از ان فرمود که زخم شمار انست که و او را است است از پدر خود شمار بعد
ترک کتاب الهی کردید و از ابرار گشت ای صند حال که قول حق جل و علالت که و در دست سیمان بود
و فرمودید از کجا و بجهی که رتبت است من لکن و بجا بر نمی ویرت من آل مقبوب و دیگر فرمود که
که تو بهکم الهی اولادکم لکن مثل خط الاستین زعم شمار انست که و ابهر نیست از پدر خود یا حکمی که

که گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله خدمت را علیها سلام فرمود زان که از وی دوری نمودند و کسی سر نمی آید
 شد نیکو و دانست که خدیجه بفاطمه حامله شد هرگاه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از منزل بیرون فرمودی
 فاطمه در شکم مادر وی بسجی آید بی یک روزی آنحضرت بخانه درآمد شنید که خدیجه با کسی سخن میگوید که با کوه در سخن
 بودی فرمود که این فرزند که در شکم منست و چون تو بیرون میروی او با من در سخن درمی آید فرمود که ای خدیجه
 اینک بر من سلام گوید که او در فرزند است و او ظاهره و مطهره باشد و خدای عز و جل بمنزله که نام او را فاطمه گوید
 که و تسکین منو ازین و فرزند است ای سید ولد آدم چیست که میم را پیچ تو کو بری نبود و حی سحر کلام و بر بری داد
 و ترا در فرمود که ای خدیجه غم مخور که خدایت را از من دوری اما من معصومم چه کند که آفرینن قائم این بود
 عیسی علیه السلام بر شکری بود و در غارتخانه بوی کند و در بر امور تابع صاحب او باشد و احای دین محمدی
 نماید و اقله از میان بردارد و عالم را بر آرد و عدل کند بعد از آنکه بروده باشد از جو و ظلم خوشا کسی که او را در
 دوی ایمان آورد خدیجه ازین خبر خرم شد چون وضع حملش نزدیک شد که فرستاد زبانه که حاضر شوند و در وقت
 ولادت مدد نمایند و راوی که متعلق بزبان میباشد با کردند و جوابی ندادند که چون تو سخن با را شنیدی
 ماینز قول ترا نمیشنیم پس فانی آنم بخانه تو خدیجه علیها السلام از آن غمناک شد و در اندیشه بود که گاه چهار زن در آیدند
 که از طلعت ایشان دیوار آستانه نورانی شد و بر خدیجه سلام کردند و فرمودی بختی خدیجه دید که این زبانها
 که منشا بهشتی ندارند کی از آن زمان گفت که ای سید و فرزندم و این صفورا و فرزند عیسی علیه السلام برود
 حکم خواهر موسی و اوان کی ساره حرم ابراهیم علیها السلام و آن دیگر حرم موسی بنجر علیها السلام و ای خدیجه تو سخ
 غم مخور که حی سخانه نعل ما را فرستاده که ترا مد کنیم و یاری دیم و آنچه تو بران احتیاج داری و بر کردی بودند
 و در میوندند تا حضرت فاطمه علیها السلام وجود آید پاک و پاکه او را فرستادند و در جامه نیکو عهد کردند و خود
 آورده بودند و کز ریه نبودند و تنیفت گفتند و با همان رفتند این عباس که یک فاطمه علیها السلام چون زمین آید
 زمین بر آنکند و بیابانها و کوهها را از لاله گشت و نور می آید بر خدیجه که زبانی و غریب الم رسید و در میان عالم زمین آمدند

بر یک تیر اندیزد و در وقت بر ملا می زودند و او را پیر تا چون میزند و این سبابت را با بل عالم رسانیدند
 و بر دایست دیگر آمده که یکی از آن زنان فاطمه را باب گفت نشست و بجز بر سفید چمد که سبقت از شیر بود
 و خوش بوی تر از مشک و غرزدن دیگر مقصود بر روی کرد و حضرت فاطمه علیها السلام بر آن زمان سلام
 کرد و بر یک را نیام خواند و فرمود که گواهی میدهم که خدا تعالی یکسکه از یک بی همتا دیدن من بنده و رسول
 خداست و خوشتر من ولی خداست و سبب او میاست و بر آن من بهترین جوانان اهل بهشت اند و در روز
 کند سلمان بن اعمرش و او از نابت و او از آن من مالک که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 که در مسجد نشسته بودم فرشته نزد من آمد که او را بست که بود بر خواستم تا و سر بر روی من گذاشت و ادب
 دست من داد من بیدار شدم که او جبرئیل است که این صورت این گفت من جبرئیل هستم فرشته ام نام من محمود
 و میان هر دو گفت من و نشسته که لاله الله محمد رسول الله صلی و علیه و آله فرستاده تا نور نبوت سلام
 گفت که ام کدام گفت فاطمه را بعلی ده ای که رسول و مکیان و سرافیل با مفاد زار فرشته بر سرند و در آن دم رسته
 و همین بنام رسانید که هم اسی علی تو دایم زنی از آن که خدا تعالی بتو داده است و ملا می شوم همان گفت من
 قبول اوم نگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نگاه کرد و بگوید و فرمود که چند گاه است که این کلمات تو گوشت
 گفت بعد از ارسال برش از آنکه اوم را بیا فرزند جبرئیل قدمی از خلق بهشت بمن داد و گفت اسی محمد این
 فاطمه بده تا بر روشن خود ماله فاطمه صلات الله علیها انرا بر روشن خود مالید بعد از آن از آن حضرت بوسی طوی
 شنودندی معجزه سیرام و او نسبت از حضرت صادق علیه السلام که فرمود که روزی حضرت رسول صلی الله
 و آله زنبلی از فرمایانی زد و او و برای فاطمه علیها السلام فرستاد ابو در می الله گفت من به خانه آمدم که هم
 سلام علیکم گشت و گفت که آواز از آئینه پشت رفتم دست سپاهی اویدم که در آن کس شبی که
 او را کرده و معلوم کردم که حضرت فاطمه صلات الله علیها ام حسین علیه السلام است و او خدایت حضرت
 آدم و این قهره اکتفم فرمود که فاطمه ضعیف است و او را در شکبان زمین امویاری میدهند معجزه پس را روا

از ابو جعفر بن علی الصبی حلوات علیه السلام که از فرمود که یک روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
 رضوان الله علیه برای منی منشی فاطمه علیها السلام فرستاده بدین خانه معلوم کرد که فاطمه علیها السلام قرآن میخواند
 دست استیسی برای خود میزد و هیچ کس پیش دی نیست آمد این احوال را بخدمت حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله عرض کرد آنحضرت تبسمی فرمود گفت ای سلمان دل و جوارح دفر من پرست از نور ایمان و یقین بظا
 نه اینها مستولست پس حق تعالی فرشته فرستاده نام او بر دقایق نام برای دی استیسا میکند تا ادا وظایف
 جسم اسلام بن زد که بد که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایمر المؤمنین را حلوات علیه السلام میفرمود
 بمن که طلب کسیر را در او چون این شنیدم شتاب رفتم بدین خانه حضرت ایمر المؤمنین علیه السلام و اوقات میان
 دو نماز بود دیدم که در سجده است دعا میکند هر کدام تا سر سجده بردارد و اواز دست استیسی شنیدم نگاه کردم
 دیدم که دست استیسا میزد و کسی پیش دی نیست تا بگشتم و آن قدر را بخدمت عرض کردم فرمود که چون فاطمه را در
 کاوی باشد حق تعالی درین وقت دو دلدان از سمت فرستاده تا از برای دفر من کی دانه میزد و کی استیسا
 میکند من تا فرستادم ای ساقی این را منابه کنی و در دهان برسانی میفرمود: سلام الحسن بالک که بد که نشسته
 گفت روزی بنجاء فاطمه حلوات علیه السلام رفتم دیدم که دخی بر مار کرده و طعامی از برای امام حسن و امام حسین
 علیهما السلام از اردو شیر و بره که سفید می بخت و دیک میجو نشسته و چون میجو بر سر رود بجای میخفت
 مبارک بر گردان میکرد و ایندو مکر را چنین کرده این گفت چون من زین را دیدم ترسیدم و این خبر به پدرم
 گفت ابن راهبان دار و یکسوی مگوی اما ابن حال را به شرح شریف حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسانیدم
 به زود فریاد و حمد و ثنای بار تعالی جلالت قدره مقدم رسانید فرمود که آنچه از موهب دفرم از آنست که
 که دفر خود بر زمین و نشیند اند بان خدای که در ابر سالت کزید و بختی فرستاده که حق سبحان تعالی انشای احوال
 کرد آنچه بر جوان داشت و موی دلوست فاطمه دفر زندان و شیعیان و بی که ایشان را خواند و در بنا کرد
 را مبعوه حضرت فاطمه علیها السلام حشمت تا اشارت شد که نسل پاکیزه و شیعیان و بی از انشای دوزخ

نور

مخوط باشند چه شهم دانست از نیت و خیر ابر المؤمنین صلوات الله علیه که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله
با یارانش آمد و روی مبارک حضرت ابر المؤمنین علیه الصلوات السلام آورد و فرمود که در خانه شما هیچ طعامی
فرمود که تر و زنده که طعام نباشد ام فرمود که رخصت ای تاجر فاطمه دیم چون با نجا زلف فرمودند آنحضرت
بفاطمه نزد تو هیچ طعامی نیست گفت از نیت که کفتم بی بدخواه شد و برخاستم و دو کفتم باز برگردم
پس از آن نظر کردم طرفی دیدم بر از ترید و گوشت بر گرفتم و نزد آنحضرت آوردم و نهادم ابر المؤمنین صلوات
علیه فاطمه نیز نظر کرد و متعجب بود فرمود که ای فاطمه من که از خانه بردن بر فتم هیچ طعامی نبود این از کجا آید قالت
من عند الله فرمود که این از خداست ان الله یرزق من یشاء و یغفر حساب بدستی که خدا روزی و بدر بر کار
خواهد بی توقف حضرت رسول صلی الله علیه و آله تسبیح فرمود و گفت حمد و ثنای فرخنده ابر که اهل درامند کرد
بزرگوار و دریم نیت عمر ان علیه السلام ذکر یا لکفی بریم که الی لک هذا از کجا آوردی طعام را کفتمی چون عند الله
ان الله یرزق من یشاء و یغفر حساب پس ان طعام را در حالی که تناول میفرمودند بسیاری آمد و گفت
السلام علیکم یا اهل البیت الطموحی مما تاملون سلام بر شما باد ای اهل بیت نبوت مرا طعام دید از آنچه میخواهم
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را سه بار فرمود خدای این کلام است که یک گویند و فیکه او از کینه نگاه بر او
صلوات الله علیه فرمود که یا رسول الله فرمودی که رسول میگوید فرمود که ای علی ابن ابی طالب است که این
از نیت است مانند که ایند خود را بنی ایل تا ازین طعام نوبی دید نگاه آنحضرت با اهل بیت ان طعام
خورند تا سیر شد معجزه ختم جابر بن عبد الله انصاری رضوان الله علیه گوید که حضرت رسول صلی الله
عیه و آله چند روز بود که طعام نخورده بود و این او بروی سخت شد و در خانه بی زانو خود گریه خری
بنا خانه فاطمه علیه السلام فیت و از طعام کمال فرمود که در خانه خری آنحضرت بدون فرمود میری باز
و بی دو مان و این گوشت بوی فرستاد پسند و در کاسه نهاد و سرانرا پیشانید و من احماسین را
علیه السلام بطلب بر بر که از فرستاد چون آنحضرت آمد طعام را پیش آورد و بر لکش از روی سر دست

کاه و دیدند پیر زمان و گوشت کفرت نیست که این از نزد حق سبحانه تعالی است حد و ثانی حق تعالی گفت و
 سکر او بنفیدم رسانیدند و الطعام با ابر الموئین و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم خود ندانستند و
 از آن طعام خرمی کم شد بعد از آن بزبان و مسایکین قسم کردند و روایت کند عام بن احوال
 او ازین من جویش و او از سلمان فارسی رضوان الله علیه که گفت روزی از خانه پرورن اسم بعد از حلت
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت ابراهیم رضوان الله علیه دهم گاهی سلمان از او چایا کشید کفم
 یا ابراهیم المؤمنین بر تو یوشین نیست که چندان خزان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر من علیه کرده که او از زیارت
 شما باز داشت فرمود که زمانی نزد فاطمه رو او میخوابد که ترا میزند و تحفه تو دهم که از اینست بوی فرستاده اند گفت
 من لب تاب و قم تا به خانه فاطمه علیها السلام ردم فقط آمد و دستوری خواسته و او در وقت حضرت فاطمه
 بفرقه گفت که بگو که من و میرفتند و دم خزان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و او فرمود که نگاه و خاکه
 سیدی آنکه گشتی به حسن و خضر دیدم که پیش من آمدند که هیچ چشمی نگوئید و زیارت از آن صورت
 بود چون در آمدند پرسیدم که شما از اهل مدینه یا از اهل مکه گفتند از نجاشیه و نه از اهل مدینه ما حور العین
 خدا تعالی بنور مشاهده تا تو بخت تو بگویم و وفات پدرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله من پرسیدم که نام
 شما چیست گفتی نام من قره کفم از برای چه ترا دزد نام کرده اند گفت از برای آنکه حق سبحانه تعالی
 مرا از برای ابودر افرین معاصی بدست از دیگر پرسید که نام تو چیست گفتی اسمی از برای چه ترا
 نام کرده اند گفت از برای آنکه مرا از برای سلمان افرین و از دیگر پرسید که نام تو چیست گفت مقدود
 کفم از برای چه گفت از برای آنکه مرا از برای مقداد افرین و دیگر پرسید که نام تو چیست گفت عماره از برای
 چه ترا عماره نام کردند گفت از برای آنکه مرا از برای عمار افرین پس او بدید آوردند تعصب و ضبط کرده اند
 فرمود که طبعی سعیدی پرورن آوردند که بران طبع چند بود بزرگوار از باج و سفید تر از برف و خوشتر از
 سخن طلب از آن من داد من پیش از آن نوالین رویشان و فرمود که چون طعاری کنی اسناد انحراف و سحر

و فائش آورده اند که در سبوح حمادی اللّٰهُ بود سال مائده هشت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المومنین
 علوات الله علیه را در بی تعبیل خود کردند و اینها با سمانت عیسوی و حبیب صفت لب انحضرت اذین کرد تا مسوخ
 و اتباع البان بر وی نماز نگذارند تا از موضع قبر ابراهیمی ختلاف است بعضی گویند در بقیع است و جماعتی
 در جبهه دومی و جامع روایات در وصف حضرت رسول است علی الله علیه و آله و در میان قبر انحضرت و منبر دومی نیست
 مغل انحضرت باین اشارتی دارد که فرموده بین قبری و منبری رفته من باقی الجنة که او در غایت را
 سید السلام و چه تیره برار از حضرت امام ابی جعفر علیه السلام بر سید فرمود که خداوند خلقی که در بار از نور
 عظم خود و چون آن نور در خشنیدن گفت تمام جهان و زمین روشن گردید و سیدی طایفه بی نور گشت بیکبار
 بسجده افتادند و گفته ای الله و سید باین چه نور است و می آید باین که نور است از من اسکن کرد ایندو بوده
 از نور است آن خود و نور سیدم از نور عظم خود و هر دو آوردم او را از حطب مغربی از مغیران خودم که نفعی نلده ام
 را بر جمیع اینها و ازین نور هر دو می آید مانی که تمام نماید با من و بدایت کند خلقی را بجای من و خلیفه و زمین
 من بعد از انقضای و محاسن حمله من نور بجهت انوار بی الشمس النقص و جبار من شایدها معطی العطر
 باورق یعنی واسطه خجالت نور حسن او چنان کرد افاب نیز بر کف و لبیب حیا را شایسته پسندیده شود
 سن خدای و حیت بود و نور خدای را در این حدیث آورده و حضرت فاطمه را این حدیث را
 عبدالله بن جعفر روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بهترین زنان دنیا خدیجه است و
 مریم بنت عمران روایت کند که یک روزی چهره صلی الله علیه و آله که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت
 اینک خدیجه می آید و با او ظرفی هست سرگشوده که در آن نخل است یا طعام یا شراب و فکر باید او را
 سلام حق رساند از من بزرگتر ده او را بخانه و در پشت او نصب که در درنج باشد و تعجب و
 گویند قصه را از مجموع است مثل قهر بزرگ و روایت که یک روز رسول الله صلی الله علیه و آله با فرمود خدیجه
 و پیش زن خود را باین که گفت ایایه ایست بریز زنی خنجر از زن بانی است انحضرت فرمود که ایایه

کرد و اوقتی که شما که نسب من میکردید ایمان آوردیم و منی که شما را کافر بودید و فرزندان آوردید برای من و شما عظیم
 زیاده بودید و گنیت خدیجه علیها السلام ام من بود و گویند که ولادت خدیجه بنت ابراهیم الفیل بوده بسیار سال
 و وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله او را در پنج فرمود حمل ساله بود و آنحضرت و پنج ساله و این سعد را
 کند از حکیم بن خوام که او گفت و فاطمه بنت جبر در ماه رمضان بود در سال دهم نبوت چنانکه مذکور شد و او در آن
 وقت شصت و پنج ساله بود و او را بحیثی دفن کردند و در کوه آنحضرت و فرمودی فیت برای دفن و بر او لاد
 آنحضرت از بودند مگر بر اسمی که از یاریه قطیبه بود و الله اعلم بالصواب
 و اما مقبلی که از یاریه قطیبه بود و الله اعلم بالصواب
 ولادت و گنیت و اقا و اسم جنسش و عدد اولادش و نام بعد از امیر المومنین عموال الله علیه و آله و سلم امام حسن
 علیه السلام و مادرش فاطمه بنت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و در میانه روز پنجمین ماه رمضان
 و بعضی گویند در ششمین سال و نام مادرش فاطمه بنت محمد است و اقا و اسم جنسش از آنکه نقی و
 نسبی و سید و و مجتبی و اعلی القابش است که رسول الله صلی الله علیه و آله و آله بان لقب و فرموده که آن
 امی بنده امیده آنحضرت نامش کنش حسنه و در روز پنجمین عقیقه کردند بگو سفیدی و آن طعمی است که در ولادت
 میکند و فرموده مادرش را بر آنکه بداند و از روز و در آن نقره نقره کردند و وقت طلعت حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله هشت ساله بود و شش ماهی که قیام نمود با مادر و هشت ساله شد و در شصت و هفت او بعد از پدر بزرگوار
 و ده سال و سه روز بود و زمان ولادتش ملک یزد بود و شهر یازد و عدد اولادش پانزده اند و زین حسن
 و دو خواهرش ام الحسن ام الحسین که مادر اینان ام شیرین است ابی مسعود عقیقه بن عمرو بن ثعلبه و زین بود و حسن
 بن حسن که مادرش فاطمه بنت منظور فرار به بوده و عمرو و برادرش قاسم و عبدالله که مادر اینان فاطمه بود
 و عبدالرحمن بن حسن که مادرش ام ولد بوده حسین بن حسن که نقی است و امیر المومنین و علی بن حسن و
 خواهرش فاطمه بنت حسن که مادر اینان امی بنده طلحه بن عبدالمطلب بود و ام عبدالله و فاطمه و ام سلمه و زین و این چهار خواهر

از مادران اولاد متفرقه اند و ابیت است که از فدا جانداران که چون حضرت ام المومنین علیه السلام از دنیا
بر اربعه طاعت فرموده ام حسن بن علی صلوات الله علیها بر زینت برآید و خطیب طبع آغاز کرد و مشغول بر حمد و ثنای الهی
در دو روز حضرت سالت بنی و آل بدایت انشایی و بعد از تمام آن فرمود که ای مردمان شنیدم و شنیدم این
جهان مفارقت کرده که هرگز از دگر می غافل نبوده و یکو طریقه العین از حق عاصی نگشته و یکس از نفاق و
لذت جهان برون کشیده و علم و فقه در عمل و فاسمی است و در او دین گوشتش و گوشتش نمود و اما از انکار است
بر او و چون حضرت رطل صلی العبدی و آله و اهل بقرایی استادی جبرئیل علیه السلام بر او است و می فرست
و میکانیل بر او صوب می بودی و نفرت حق جل و علا و بر پیش تافتی و در هیچ سوگرفت و در اکثر
و میرا و فایست سید و ریشی که عیسی مغیر علیه السلام با همان برنده و دومی موسی بنی علیه السلام پوشش بن یون
بن افریم بن یوسف مغیر علیه السلام در آن شب متوفی شد و از زینتیم هیچ نگذاشته که معتقدیم درم از نفاق
صدقات و بی که و او صبت فرمود که از برای سر پوشیده تا بس خاود و خرم و کر بر این حضرت علیه کرد و در
بنا از آن سخنان بسیار گشته بعد از آن فرمود که پسر شیرینم من فرزند خوانده بختا و این سران منیم
من و لایه و شیمی کلمه ای مدنی ام من از اهل بیت حضرت رسول قدیم که می سخا و نگاه حسن کنه از یاد
کرده بدلیل انما بر بد الله لیغیب عنکم الرحمن اهل البیت و یطهرکم تطهیر او دوستی ما بر مردمان و بسیار
برهان قل لکم السلام علیه اجمعین الموده فی القربی عن القربی حسن زاده و یما شتا و حسن مودت است و انگاه
عبد الله برخواست و گفت ای قوم این بر رسول خداست برو بعت کردی بعت کردی و در قریب کمال
و در با نجا و هزار بجهت پی و دانه که با دشمنان دین نبرد کند و با می و راه حق جانباری نمایند
با روی از آن نشود و چون معاد یحیی بن فرطت حضرت ام المومنین صلوات الله علیه شنیدند که
ریشه زد و که از برایم خانه نویسنده است زنده چون مسلم کرد که هیچ بسیار حضرت امام حسن علیه السلام
و من با فرستادگی از من یکی از خیمه های نو ع که تهنه جلد و حضرت با قتل است اصحاب انحضرت است

کرده از این دو مورد و اگر نه بقیه آوردند بعد از آن معاویه سپید کعبه جانب عراق را معمم خشت نشکر کرد
 و بعد حضرت امام حسن عظیم السلام نیز با آن شکر آریسته برخواست و بی جانب دوی نهاد و عبد الله بن عباس
 مقداد الجیش شایسته با جانب فرستاد و بدلق معجزه فرمود که اگر عبد الله را صورنی دست در بیاورم شکر
 بن سعد بن عباد فرموی بایستد معاویه هر کس نخفته با معاویه فرستاد و با مال فریب میداد و از آنجمله تعداد بود که
 هزار و بیست عبد الله بن عباس و در نصفی و حال نصفی دیگر چون کوفه در آید عبد الله بن عباس احتمال فرستاد
 چون شب در آید بیستانی که نخفته می بایستد معاویه نهاد و با خاصان خود سعد بن معن و ابی موسی با امام حسن
 و اکثر لشکران امام فریب داده تا رسد ملک عراق که در خدمت حضرت بودند معاویه او شسته معاویه
 بی دین که عفریب او را گرفته پیش میفرستیم یا پیش رود و از آنکه میکرد انیم معاویه آن معاویه را بخشید
 آنحضرت فرستاد که این لشکر بکس من می آید آنحضرت از لشکران با کس نشسته نایاب با طایفه
 روند و بی بر بالایی سیر بر آید و خطبه طبع او از خود و بن عباس است که الحمد لله کلام حمد حمد و شهادت ان لا اله الا الله
 کلام شهادت است بعد از شهادت ان محمد عبده و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و انتم علی الوحی صلی الله علیه و آله و سلم
 بعد از آنکه از من با صبح ترین خشتی و تو برین حق جل و علیم و شروع میکنم در روی کرد و کینه و دشمنی مسلمانان
 و خواهری بی روی و مسلمان شیم و با بی جیکه کای فرام و من فرستادم با بی بی زینب و حسن و حسین و من
 بکینه و از راهی و مصلحت من پرور و در غفر الله لی و کلم بعد از استماع این سخنان معلوم شد که معاویه صلح
 دارد و بیا و غوغا کردند و راه بر آنحضرت گرفته و در برابر دهوی رخنه و غارت کردند تا غایتی که مصلی از
 بیرو می کشیدند و او از گردن مبارکش پرور کردند چون کار با نجا رسید پس آوردند و آنحضرت را
 بود کردند و طایفه از خواص شوم آنحضرت را حوشت بنویسند و چشم میدارند و مخالف را از وی منع کردند
 تا باریکی سا با طرسیدند حاجی از کین فرآید از بی بی سعد و از ابراهیم بن عثمان بکینه عزیزی بر زبان مبارک
 آنحضرت نمود و چنانچه با استخوان رسید و با آنحضرت در پیو تا یکی از فرمانان که او را عبد الله بن خطه گفته و از

معن خدیجی را بیک فرستیم که بگویند این مصافح می کنند و در آنوقت با دستهای خود
 بجای سحرین می شود و تقوی فرود آوردند و در روزی بر روی سر و روی صفات آنحضرت را با محبت و محبت
 و او را بوق می خواندند و آوردند و نشانی چون آمد و در حین با امام حسن علیهما السلام که در آن روز
 علوی السلام علیه نبوی و سبحان و بی را از بخانه فراموشی دارد و فرمود که حضرت امام حسن علیهما السلام که بخانه
 که آنحضرت این او را در درون عهد نامه نوشته و امام حسن علیهما السلام علیه نبوی فرمود و چون بعد از رسید
 و او را از خطه خواندن منع نمود و در آن انقضایست با او که در کتاب بوی معادیه لعین و خود از عقب آن حضرت
 بوی علیه و معادیه لعین بان عهد و همان و فاکند و همان بران سینه خود بود و در آن روز که در آن روز
 بوی مقرر داشت که هر نوع که تواند کار آنحضرت را بزد و در اوقای از برای نیز بر علیه هر نفس از روز معیت
 و متوجه شام شد و فیه زید در آن فصل گفته بود و در آن روز است حضرت امام حسن علیهما السلام که در آن روز
 سحر است ۱۰۰ به نیست از آن قلندر اخبار و راه بان نماز که روزی حضرت امام حسن علیهما السلام که در آن روز
 بود که از بدنه بدن رود که از آنش باز را افاد خلی بن شد و صورت کبریا می متوجع ماند و در می می کرد
 می کرد و رکاب و بر او می دادند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله با دست می زد و او را بر او می داد
 بود هم در صورت و هم در کبریا و آنحضرت بحسب حسن فرمود نام بنو حنف و علم حمت از رکاب خود
 و در پیش حمت فاکه نازبان که در دست مبارک کثرت افتاد اتفاقا منقول می اینجا حاضر بود و در آن
 که را بیند که چه بودی که این خدمت از آنست که بر بعدی که این نایبان را بدست آنحضرت و او می درین
 انسانی جای بدست خود را بوی نایبان و در آن روزی الحال مرض افلاج از نایب کشته برخواست و نایبان
 است آنحضرت و او را از آن متوجع ماند که گفت که این از چه عجب که او فرزند برادر بنو حنف است
 و نور چشم بنی و فاطمه زهرا است و در آن روز که بدست از آنحضرت امام زین العابدین فرمود و در آن روز که
 فرمود و عمره می آید و در دست برودن و در آن روز که در عقب می باشد است برودن می آید

دست و پای مبارک او را می بسجیند و یا چون میگردند و صلوات بر محمد و آل او میفرستادند و بواسطه جود و سخاوت
 تا باینکه از دست بکش افاد و اتفاقا سبای استیفاه بود از سر اعتقاد و از او داشته بدست حضرت اکبر
 دعای فرمود و خورد و خانام شده بود و کسبها سفیدند و این از بجزه وی گشت و این آوازه در دهان افاد و در دم
 متعجب ماندند و حیران شدند و فرمود جابر جعفی رضوان الله علیه که چون حضرت امام حسن صلوات الله علیه با وجود
 صلح و زیاده که شکرش موافقت نکردند و یاری نمیدادند و جماعتی که بودند این او بر این عظیم است
 بعد من که جابر جعفی یکی از فرزندان صلح بودم رقم بخیزمت و می و زبان به دست کشودم فرمود اگر ای امام
 مرا ملاست کن و رسول خدا را صاف و دان که فرمود این پس من سید است و خدای تعالی است او میان و در و
 را با صلاح آورد جابر گفت که دل من ازین تو را نبانت کنم که یه سخن حضرت رسول معنی او در داشته باشد
 آنحضرت است مبارک بر بند نهاد و فرمود که ای جابر بن ابی قحافه ای و در اندر من خود چنین اندیشی میجو
 که حضرت رسول اصلی الله علیه و آله بگوید عظم از دینش می من از قول می تعجب کردم پس و گفتم و آواری
 شنیدم چنانچه زمین از زیر پایهای من شکافته شد و حضرت رسول و امیر المومنین و غیره و جعفر را احداث
 عظیم دیدم معاینه که از اینجا بر دین آمدند من چشم ترسان و فرزندان امام فرمود یا رسول الله جابر را ملاست
 بر آنچه من کردم آنحضرت فرمود که ای جابر تو مومن نباشی اگر آنچه میاید با و زرداری و بر امام و غیره ای کتی
 قبول کن آنچه بر من کرده است که آن جن است که رفع ملک از گردن کان خدا و مومنان کرد بدان صلح کن
 آن فرمان خدا و رسول او بود که یا رسول الله مسلم دینتم و قبول کردم پس بعد که رسول الله و امیر المومنین و غیره
 و جعفر صلوات الله علیه بر روی هوا رفتند تا اشمان شقم حضرت رسول و پیش ایشان رفته - صلوات الله علیه
 متوجه بودند معجزه است و ایت کند جابر بن جعفی از ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام که قومی
 امام حسن علیه السلام آمدند و گفتند یا بن رسول الله از عی بیب و ابیات خبر می یابیم یا بیب بزرگوار تو ما فرمود
 فرمود که کز شما و خدا و این ندارید گفتند یا بن ابان و این دارم و آنحضرت و عاف و مودعی الحال رده زاننده

بفرمان خدای خود جل کفد ما جملا کواپی میدبسم که تو پسر انکسی مثل این معجزات جانوده یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام
 علیه معجزه چشم روایکند سها عیسن مهران از مندر کناسی داوازا نام صادق علیه السلام که او فرمود که در
 حضرت امام حسن علی السلام غم عمره از دین پرورن فرمود و ز پیری از فرزندان زیر بابا حضرت بود با هست انحضرت
 و فراداشت در درگاهای پنج خشی رسیده و با رفیقان اینجا فرود آمدند تا که ماسکی نمود در زیر نخل خشک نشسته
 انحضرت انداختند تا اسایش کند و ز پیری در پای نخل خشک دیگر فرود آمد بعد از آن گفت یا مولای من چه خبر
 یا اکر برین نخلها رطب بودی فرمود که تو اشتباهی رطب داری گفت بله بسیار انحضرت سرسوی سها
 کرد و دعای خواند که کسی نمکزد فی الحال نخل خشک شده بشبه و ورق برد میداشد و رطب بار آوردن
 بینا و چیدن کردند و تمام از آن رطب خوردند تا سیر شد و صبح از اینجا کم شد سترائی که اینجا بود گفت بخدا
 گوید که این سحر است و یکسره سحر نبی هاشم است انحضرت فرمود که احوالی این نه سحر است و لیکن دعای ریه سحر است که
 حی سحاه تعالی اجابت میفرماید جز در سحر علی بن بابک بود که از حضرت امام صادق علیه السلام شنید
 که میفرمود که شخصی نزد امام حسن علی السلام و گفت چاره موسی علیه السلام عاقر شد از آن خضر علیه السلام از دنیا
 می پرسید فرمود که آن سوال از برای سری بود و موسی سی از آن سرداقت نمود آن شخص گفت یا بن
 رسول الله مثل آن سردا بر من ظاهر کردن پس دست مبارک بدست دی زد و پامی مبارک بر زمین زد و مثل
 شکاف شد و گفت ای که نظر کن و نظر کرد و شخص دید بر سر شکی نشسته که آن سنگ از تپش نشسته
 سرخ گشته و کاری بدو ای از آن جابر میخورد و بر یک نختری دارند و بر یک شیطان میگویند است و آن
 میگوید یا محمد یا محمد یا محمد اخبره صیبا بودیم بدریم باوصی تو ابراهیم علیه السلام که حتی او را غضب کردیم و عجب
 هم بدست خود گرفتیم یا محمد این عقوبت سزای نیست که میبایست گفت چرا قول خدا یعنی دستم بر او
 زود انشتند بن زمان انسانی بود ندارد و ندارد و معجزه که صیبا بر او ای که صیبا بر او سلمان و
 بود و مقدار و عمارت و مکان مکان اسم صیبا که روشن بودند ما دیگر که حریف قول رسول نکردیم

و شما خدایان کردید و بعد ابروین ملوات الد علیه تقدیم : باب ن فرمود که در این دو مسجلمان
 بودند یعنی ابابکر و عمر لعنهما الله نگاه آنحضرت کرد که ای زمین فراغت ما وقت معلوم کرد و آنوقت با فرد
 تقدیم روا بود و آن رفتی باشد که حجه الد علی الخلی محمد بن الحسن الزمان ملوات الله و سلاما علیها ظاهر
 شود و مسوح را زین کرد انداخته انداخته با فعل شنیده خود که با اهل البیت نظر آوردند و آنحضرت برای خبر
 بفرمود که این را بردارند میان صف و روه تا بر میان ظاهر شود که تا بجان کیان بودند معجزه تنم روایت است
 نقابت که مردی از شما بودم با زن خود نبود امام حسن علیه السلام آمد و سخنان چند تا بدین در روی آنحضرت گفتند
 گفت ای پسر او ترا بشناس خود را بزرگ میداند و صادق و اگر دعوی شما راست است دعا کن که من زین شوم و زن
 من رود شود و این را بطریق استنهای میگفت خشم بر آن حضرت علیه کرد و بعد از یلب عامی فرمود و حاضر کن منم
 نکرد پس نظر بر آن زن داشت فی الحال زن مرد شد و مرد زن مرد می چون انحال دید آنجا لب و سر
 بر من انداخت و بعد از آن خواستد و رفت زن نشوید گفت که ای مرد من مرد شدم و تو را باز گفت که من
 زن شدم مرد شامی بدین رفت و از سر ساری در میان مردان نمی آمد و در این مدت فرزندی جدا بود
 بعد از آن با خود اندیشید که این زن این بیعت نبوت اند و این نوع معجزه از این غریب است بر خود
 بنحمت آنحضرت و نفع و زاری بسیار نمود و گفت که کردم که در روی تو سخت کنم و از آن نشان
 سنده و اکنون تو لا نشان شما آورده ام و تیرا از دشمنان شما هست آنحضرت و سندی مبارک است و بی سندان
 برداشت و فرمود که با خدا با که تو را او راست است این زن انحال اول باز کرد آن در حال انحال اول باز شد
 بروستی اعلیت ملوات علیهم اجمعین از بیخ عالم رفت معجزه ششم روایت کند ابو الحسن عمار مرید عمو الد از پدرش
 او را از راه جعفر صادق علیه السلام و آنحضرت از پسران نزدیک خود علیه السلام این را بر حضرت امام حسن
 بوده بدان حدت و عادت و جهان بودی که چون از شما سبادهای برای من در امام حسن علیه السلام
 فروت و کنار بیادری من و برادر من رفتی و مرا من می شناسم زخم آنکه در کف می است دوست و برادر من

می یگویم و طلب رتوبت کار می نمودیم هر سال که بار اول الدان در چه میگذشت فرمود که بر کلاه و حیرت
می آمد برسم شحات برای این از غروب که می رویدن این تصور را تو این کنایه میگذشت علی علیه السلام
شاه این شد و گفت کنایه نیست این شرف نیست چه نزد اینان را نزد پروردگار می رسد این کلاه است
دست و راز کرد و کس علی و چند می از غروب که می روید و نام در حد و امن این را از این بر کرد و این از این
منوجه ظاهر شد حضرت ابوالبرکات صلات الله علیه و ربه و اینان رسید و در امن اینان نمره نیست و دیدگی این
به نزد حضرت محل آمد آنحضرت فرمود که ای علی این میوه های بهشت است که می رسد آوده از برای
تو حصه من لقاوه دارد و باقی را با اهل بیت بخورید و میگویند که این است ابوالسجاد و بن شام از حضرت صادق
علیه السلام که وقتی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را با او میبرد که سوار بر باغی حج و در راه با پی مبارکس مردم را خواند
و می گفت این رول الله بهشت نشین فرمود که دنیا جای شقت است و در راه خدا شقاوت چند نیست بهتر است ماندن
را بهر کسبایی برسم و با او دینی هست که برای قدم میگذشت از درخت بهر بهر چون جنمیل از باغ میزد و می رسید
و خدا مانع میزد و تقوی و غن از نمودن سیاه گفت از برای که میخواستند که از برای مولای ما امام حسن علیه السلام گفت
و از روی برید چون آن گفت یا مولای من از جمله غلطان و دوستان شما هم نزد من است اما با سیر تمام لیکن است
دعای دارم که دعا فرماید که خدای تعالی را بهر می بدید تمام خلقت که در محل بودن آمدن از خانه وضع محل زخم زد
بعد آنحضرت فرمود که زنت سهری می آرد و پیاده تمام خلقت تا رسیدن تو بخانه داد از شیوه باشد او را و اما
گشت و دست های آنحضرت را بوسید و قدری از آن روغن بخندام می داد و روغن می شد چون بخانه آمد
دید زینا و تمام خلقت بروحی که آنحضرت فرموده بود و از آن روغن آنحضرت بر پای مبارک مالید و در آن گفت
و میگویند که اینست امام محمد باقر از پدر بزرگوار خود حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام
و آنحضرت روا کند از حدیث بن بیان که او گفت روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر کوهی نشستند و
زنی از باوه چهار ناکه امام حسن علیه السلام از او پرسید که می آید بکند و دعا را با بکوی فشار خاکی مبارک

انصار از راه وینا و منی جریان مانند بلبل گفت تا رسول الله می بینم که امام حسن علیه السلام چون راه گرفته و بایں خوشگوار
 بنجست ثومی آید آنحضرت فرمود که ای بلبل جز بلبل است و مکیا بل رفیق راه دینی و او پدر مؤمنان است
 اند آنحضرت او را نوازشها فرمود و چشم از دینی بر نمیداشت و میفرمود که او بدیست از خدا می آید و آنرا
 دست از من که داند و دست کسی که او را بشناسد و بادی نیکی کند از برای خاطر من درین اثنا احوال
 و برسد و بر زمین بکشد چون آنحضرت نظر بدی افتاد فرمود که ای قوم این آید تا با شما سخن
 و برست گوید که ازان طرز در آیند و احوالی چند کند احوالی در آمد و سلام کرده گفت محمد شما که است گفتند که ما
 گفت سخن چند ام آنحضرت فرمود که چه سخن داری بگو گفت من محمد را دشمن بسیارم و هر چند بری آید زاده من بودم
 منبی فرمود هیچ خوب است که دیر بر بخاند آنحضرت مانع شد احوالی گفت نوی که دعوی منبری میکنی فرمود
 که ای گفت چرا دعوی میکنی و نمیشی اینی بر من بران سابق و ترا معجزه نیست مانند آنرا این را بود فرمود که ای
 احوالی چگونه دانسته که مرا معجزه نیست احوالی گفت اگر است بگوی که تو منبری مرا فروده از پای خود که نفس در نگاه
 میداری و در زمینها آنحضرت فرمود که اگر میخواهی فرودستم که چگونه از خانه پرودن آبی و از برای چه پرودن آبی
 و میان قوم چگونه بودی و اگر میخواهی منم و نیستیم که چگونه از خانه آبی احوالی عضوی از اعضایی من ترا فرود
 که بران و ناکید دران زیاده است احوالی گفت عضوی تو چگونه سخن گوید استارت فرمود با امام حسن علیه السلام
 که احوالی را فروده از احوال او مانع بی ثبوت من کند احوالی گفت او که دوست احوال من چه داند فرمود که تو
 مورد انا بای باشی خواهی امام حسن علیه السلام فرمود که ای احوالی ز ما برادر ار کرده و بر چه منوایی بگوی پرودن
 که از دانی که عشق دار که با ایمان از بخا خواهی نیست انت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
 ای امام حسن که آنحضرت فرمود که ای احوالی تو در مجلس بودی با قوم داند و می چل و سرکشی بر نعمت و شبنم
 میکرد و تو بگفتی که محمد مثل درخت صنوبر است یعنی او را فرزند بزرگ نیست و محبوب و شبنم دید اگر او را فضل را
 غم دفعه حرب از وی گناهت کنم و نفس بران شبنم که برتر از منی و پرودن که گفتن و می رسد بر او چو شبنم

بنواختن یک کشت و دیگر شب نبرد و با وی تند و زمین گرفت و برق چیدن پیدا کرد و غنچه وید آن غزنه ها و
 باران در گرفت و نودان سپاهان چیران و سرگردان مانی در راه پیش داشتی و در راه پس و طمع از خود دور
 تا این زمان که با بخار رسید و او دشمنان و خوف و بیم هر طرف شد گفت ای کوکب خدا که هر چه گشتی راست گشتی
 کوئیا که تو همراه من بودی و خود علم غیب میدانی اکنون لیکن شد و از خدا بخواه تو بر حق هست و پیروز حقست بر من
 عرض کن فرمود الله اکبر کواهی اعرابی که شهیدان لا اله الا الله وحده لا شریک له و شهیدان محمد عبده و رسول الله
 ن تلبی و لی الله و صی رسول حضرت کل صلی الله علیه و آله بدان شاد شد و مسلمانان بدان مبارکات کردند و
 قید اعرابی بمن و برکت علم حضرت امام حسن علیه السلام آمدند و مسلمان شدند و این را اسم آورده اند که
 روزی حضرت امیر المومنین از رعیت خود اهل بلاد توام آنحضرت فرمود که نواز رعیت و بلاد من میشنی اما این
 اصغر مسلم چند از معاویة پرسید و آن لعین دست ترا فرستاد تا از من پرسشی بایل گفت است فرمودی اما معاویه
 به پنهان با من گفت چنانکه گشتی گفت و تو یا امیر المومنین از ظاهر کردی انبیدی آنحضرت فرمود که ازین دو پرس من از هر کدام
 پرس نزد حضرت امام حسن علیه السلام شد و گفت میان من و باطل چند است و میان شما و زمین چند است
 است و میان شرق و مغرب چه مقدار است و قوس و قزح چیست و خشتی که ام است و که ام ده هست که بعضی از
 بعضی سخت تر است و که ام چیست است که ارجح مومنان با بنجا و دوازده هزاران کدام امام حسن صلی الله علیه و آله
 جواب فرمود که مسافت میان من و باطل چهار انگشت است یعنی از چشم تا گوش چهار انگشت است آنچه از چشم
 دیدی حق است و آنچه گوش شنید بطل است و میان شما و زمین مدتی است و دعای مظلوم و میان
 شرق و مغرب چند که اقطاب بر دژی قطع کند و قوس و قزح نام شیطان است و خشتی آنچه نه اندک است و در است
 یمن بر کعبه ظاهر شود اگر مرد است محتلم خواهد شد و اگر زن است جفتش خواهد آمد و اگر نه بفرماند بول کند و دیوار
 را پایش بر دیوار ببرد و است و اگر زن است که ساهانش و چو کبک مثل سوزان ده چهره که بعضی از بعضی سخت تر است
 سخت ترین آنچه خدا بخواهد از زمین است و این از سنگ سخت تر است زیرا که بدان توان سنگین تر است

حیات

۲ صلوات الله علیه در حیات
 نسبت به در در حیات
 و گفت اما امیر المومنین

ادامه زیرا که این
بانی بدین که اخفی
و این از انشی است

تر است زیرا که انشای توان نشاندن و این از آن است که در این باره میگوید که او را میسازد و با او را بر سینه ترک که او را میسازد
و میزند و بیک از باد سخت تر که او را بار میگرداند و ملک الموت از ملک سخت تر که او را میزند و موت از ملک الموت
سخت تر که ملک الموت را غایب میگرداند و او را الهی خدای خود جل از سخت تر که دفع موس میکند و آنچه گفتی که کلام
جست است که ادراج مومنان اینجا رفته و از کافران در میان بگماید چاره و فرمود که ادراج مومنان بخشید سلی روان
مترکان بخشید به موت شامی گفت من کو ای میباشم که تو هر روز که بجای و برایت علم از برت دارم و این را میگویند
ملاو الله علیه بر حق است و معاویه بر باطل الکاه شامی این جوابها را نوشت و نزد معاویه لعین برد و معاویه
بیاض شاه روم فرستاد و فیروز نوشت معاویه را بخی و بگری جواب من میسر و زبان دیگر می بامی سخن میگوید حتی کسی
که اینها سخنان تو نیست بلکه سخنان کسی است که از معدن نبوت و موضع رسالت است و این علم اکنون در کتاب
مخزون و تو بر این واقف هستی و ندانم که بر چینی و اسلام سخن و ... و روایت ابو هاشم بن داود بن قاسم
جعفری از امام ابو جعفر محمد بن علی النقی علیه السلام که او فرموده که روزی حضرت امیر المومنین و امام حسن علیه السلام
و امیر المومنین ملاقات علی بن سلمان رضوان الله علیه کردند که فرموده که مردی در آن بر بابت میگوید و چاره را میگوید
عبد السلام سلام داد و جواب فرمود و آن مرد نوشت گفت یا امیر المومنین مسئله دارم که تو پیرم که جواب گفتی
ماندم که قوم بر توستم کرده اند و حتی ترا لعن کردند و الا تو پیرم مثل ایشان فرمود که پرس از چه میخوای از
گفت شخص چون خواب کرد و روح او یکی برود و دیگر مردم چهره که با او دارند چگونه فراموش میکند و دیگر فرزند
و چگونه است که گاه بمومنان و خالوان بنیاده حضرت رومی بیا که امام حسن علیه السلام که فرمود که جواب
سایل او را گویای امام عبد السلام متوجه آن شخص شد و فرمود که مرد چون خواب برود روح عظمی او متعلق میشود
بیا و با او بمومنان و رفت که میخواهد که پیدار شود اگر خدا تعالی میخواهد که آن روح را و دیگر مانع غالب و غیاب
دستور میدهد روح با او بیا که او را با او بمومنان و فرمود و ساکن میرود چنانچه بود و اگر نه باشد چنانچه باقیست
بعثت و آنچه بود و فرمود پس گفت که آنست که در ادبی در حقیقت است و بر آن طبعی است که شخص ملو را

آنکه میسر که فدا شده چند در کردن شما کند که عیب با شما باقی باشد ^ب بدون عذر وین عامی گفت که ای ^ب
این چه سخن است میسر که او بر ما غلبه کند اکنون بهین که چو نش در میسم می ایم پس اتفاق کردند و فرستاده اند بطلب
حضرت امام حسن صلوات الله علیه السلام حاضر شد چون شریف آورد معاویه تلفت بسیار نمود بطریق عذر و ^ب
گفت این قوم کفر ستاده اند بطلب تو من رضای من نداستم و غرض این است که بر تو محبت لازم کردند
که عثمان را پدر تو بطلبم کشته سخن این بشود جواب این که معاویه لعین اگر زبان این میگفت اما چلیقه ^ب
بود اول عرو بن عثمان سخن آغاز کرد و گفت ما این بنو انیم دید و شنید که سی عبد المطلب نه زده باشند و بر روی
زمین کردند و پدرم عثمان بن عفان که خلیفه پیغمبر بود ساجی کشته در زیر زمین پاشد و ما زال انیم خون ^ب
باز زده خون دیگر از شما طلب میکنم یعنی پدر تو و پدر این را کشته بود چون او سخن تمام کرد و او ^ب
بن عامس می خواست سخن آغاز کرد اول حمد و ثنای الهی گفت بعد از آن گفت ای پسر ابوتراب مادر طلب ^ب
ایم تا با تو ظاهر گردانیم که پدر تو زهر داد بخود او بگوید و شریک بود با او بود و در قتل عرو قتل عثمان مظلوم خود ^ب
به بیان نداد و آن بی سعادت زبان بدمش گشود و چری چند نالایی گفت بعد از آن گفت که از تو قصه ^ب
میخواهم بگویم او دلیله بن عقبه بن ابی معیط گفت ای بنی هاشم اول کسی که عرب عثمان را بر سر و خنجر ^ب
برگشتن کرد شما بودید و این از روی حسد کردید و قطع رحم نمودید و او میگوید که شما با او برادرید و حاکم ^ب
بن شیبغه سخن آغاز کرد و زبان و ناله ای میسازد نسبت به بنی هاشم بر زبان راند و آخر آن ملعون گفت که ^ب
بنی امیه بر شما بهتر اند و باوه خیده گفت چون آن ملاعین از سخنان نامقول خود خارج شدند حضرت ^ب
امام حسن علی السلام آغاز سخن فرمود که حمد و سپاس از خدا بر آنکه اول شما را با او نمود و او را فرستاد با فرمود ^ب
و صلوات بقیاس جانب خدای بر رسول و آلش و انیک که شش فرادار به و سخن را گویند و ^ب
سارک سویی معاویه آورد و فرمود که این از بوق داین اکلند الا که با کسی سازا که ^ب
تلفه نسبت من و فرزاده رسول خدا و هر دو می بایسم سخن این نوع سخنان بر زبان ^ب
و گویند و می ملاخه

و در میان ستمی این بزرگوارم و گناهانم سخن با فرستایند و من این زمان شروع حکیم در جواب این دین
 خدای تعالی را بگویم که هر چه این دو نان نسبت با کفند ز در من بوده و نه در پیش ای معاد پرستین این فحشها
 که بزرگان را اند به لری تو کردند اما عداوت شما و اینان با رسول الله و آل قدیمی است ای قوم جواب شنوید و
 یار می که بکر مدحید بر من بر چه دایند من هست پرستایند و اگر نه پیش حق تعالی است و اگر باطل گویم در اینجا است
 ۱۰۰ به ای معاد پرست که میباید شما را بجز اینها که شما میدانند آن رودی را که شما اورا ناسزا میگوید بار رسول
 بر و خدای نماز کرد و در حق که شما بر کافر بودید و انقدر حق نبی نبود و او مقیم طاعت بوده و شما معکف و دست
 غری و بار رسول خدای و دعوت کرد و دعوت رضوان دعوت فتح و دین حق تقویت باز و می خدای ظاهر گشت و تو
 ای معاد پرست کافر بودی و بدو ناقص عهد و بکر گویند میباید شما را که میدانید که من حق میگویم که حضرت پیر الکر
 حلال علیه السلام رسیده و روزید و با تو را این منکران بود که کثرت می پرستید مدد با پدرم است
 رسول الله صلی الله علیه و آله که حکم الهی بر او است و عقاید تو آن بود که حرب رسول خدا و منان فرض لازم است
 و در روزنا حد خود میباید که با او را بت رسول بود و بعد از انزام کوشش بدین تقاب گشت و با تو را
 مژگان بود که لب و دندان مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله شکستند و عمره را کشتند و مادرش جگر
 او را کید و خایند و در افراب عدا که افران بودید و پدرم زبانت حضرت رسول صلی الله علیه و آله داشت و عمره
 بن عبد و در کشت که حضرت رسول در این بود فرموده که آن فریبت پدرم زیاده می آید از نامی اعمال من و این
 سمع خدای تعالی او را طفر میداده و او را عاقل میکرد ایندی و میرعل و میکائیل را میخواست تا در بر معو که چپ است
 و می بودند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بر موطن را و افران میکرد و از دراضی می بود و در حصار
 بنی قریظ بنی نصر عمر بار بت بهاوان بود و سعد بن عبادیه بار بت عمر که بنجه باز کردید و سعد مجروح گشت و
 او حصار خود را از جنگ بر سر ایندی و بدل میکردند و پدرم مظلوم و مسو را ز میگردید و حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله را به خیر فرمود که در ارا بت بکنی به خدا و رسول او را دوست نداد این نرا دوست دارد

کار بزرگوار باشد تا فی سحر و تنگ آن غلو به دست می باشد و با بر و عمر و انصار پنداشته که راست بپای
 خواهد داد و او صبح بد روزگار را طلعت داد و خود را که در چشم داشت آن مبارک چشم می مالید و دست
 به دست می داده و فرستاد و مردم بفضل و قدرت معبودان غلو را گتوه و کندن در پرت زانست از قوت تاریکی
 حیدر سار چه رسد که بر این طعن فغان از آدمی کن شد و زبان درازی کند مردمی که بر یک طرفه العین از یاد حق
 غافل نبود و شما آنچه کار خود به خود بودید و اکنون شیوه نفاق هست که در کلمه شهادت بر زبان میگوید و کفر را
 بر دل نشان میدارید و دین را بدینا میروشید و آن نفاق مخصوص این زمانه نیست چه رسول الله ص و فی غزوه
 تبوک میفرمود و مردم را در بند خلیفه که اندین منافقان بنان زبان طعن کند که منفر اولی است که با او خوش است
 همراه خود نزد باغ و دست چه مردم بد اخفرت نیست و شکایت از قوم که اخفرت ویرانی فرمود گفت و در عجب
 نیست که با شیعیان بن بزرگواران از محسبی فرمود می و خلیفه منی در این من و دست چه مردم که گفت و فرمود که ای قوم
 هر که را دوست دارد خدا را دوست داشته و هر که علی را دوست دارد و او را دوست داشته و طاعت ابراهیم بنی هاشم
 و طاعت من طاعت است و اخفرت نیست که در تبوک از منجر بحر نرفت و آن بود که در همراه نبرد و در
 حجه الوداع فرمود که من دو چیز گذاشتم در میان شما که اگر چنانکه من بر دوزید که راه نشوید می گفت خدایت
 که حلال او را حلال دانید و او مشرک او را و مبتدیان ایشان آری و دیگر اهل بیت و خیرت مرا دوست دارید
 و این را از عجب نبد و مبارز آری و ذائق فرموده خدا و رسول است که شما بجای می آری و دیگر فرمود که در آن
 سپاری که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آیت اخفرت یک است چه گفت یا رسول الله سب که چه است فرمود که
 از برای آنکه جماعتی از امت من بگویند که تو در اندرون و در ظاهر نمیکند الا بعد از من و آن ای که عمر و عثمان
 معبود تو باینان و جمعی که نشدند و اهل عداوت است و این گمان منایند و شما بدینکه حضرت رسول صلی
 علیه و آله فرمود و رخ به هم که بر مردم مسلم کشید و برابر ابراهیم بنی هاشم و اکنون شما ابراهیم بنی هاشم آید
 و او را از شما میگوید و علم منایا و قضا و فضل و خطاب و الشیخ و قرآن نزد می عبودیت است

او بود و او در میان قومی بود که حتی سحر و تنجایی خبر داده بود که ایشان می‌نهند و شما در میان جماعتی ایستاد که حضرت
 رسول صبر این نعلت کرده و ای معاویه انکه تو سیر می‌شوی از عا حضرت کست و توانی ای معاویه که حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله ترا در بدست را و برادرش را لعین کرده بر وجهی که در عینه مذکور شده و در مواضع متعدده
 این را لعین کرده و از جمله عمر تو لعیت نموداد با او خیانت کردی و عثمان را لعیت تمام تو لعیت و لعیت و
 تو از حضرت می‌تقاید نمودی و عظیم تر از همه انکه با امام مقرر من الطاعه کف نفس رسول الله بود و می‌توانی تا چنین
 خوبتر نیست تو شریم از خدا ناری و از خدا ترسی که با وی ناسزا می‌گویی و با من این می‌کنی اما تو بد انکه با کشتن تو
 و انبیا تو در بدترین سوخته خواهد بود و از پدرم و مادر من و من و ای معاویه آنچه کفتم از برادر کنی گفتند ام تو این را نیز از این
 کن حسنا الله تو او کین لود از ان حضرت امام حسن صلی الله علیه و آله می‌نمود و بر من عثمان و فرمود که ای عمر فارغ
 که داری سزاواران نیستی که کسی مکتب جواب تو نگوید و مثل تو نیست که به کشتن تجل انکین که ساکن شود که من می‌خواهم
 که بر پشت تو فرودم نمی‌گفت که من فرود نیروم از فرود این تو بر پشت من پس چگونه بر من ان آمد و الله بدست
 دشمنی تو بر من گران باشد معنی دستنی و دستنی تو یک است اما بر سپیل عادت جواب تو می‌گویم آیا آنچه تو می‌گویی
 و بدست و ناسزا می‌دهم و در اچه زبان و نقصان و ترا چه بود و در برابر ان ایا از ان گفتن بهبوده تو در اچه کم می‌گویی
 نه نقصان نبر لبت او میرسد نزد حضرت عونت و نه بقزبت حضرت سالت ۲ و نه از صفات حمید او را علم
 و عصمت و طهارت است بر تمام بی و بر پهلوی بر زمین مسک می‌کند و غوغا اگر افخاب بر قاذورات تا به دنیا
 بان آلوده کرد و ان قاذورات از نجاست بیفیده اما آنچه کشتی که نوزده خون از شما طلب می‌دارم اما منکران
 بودند که در روز بد رفرموده خدا و رسول بدست می‌گرفتند و بودند قضا من ان از خدا و رسول او با حیت
 عاشکی از بی ایست تمام مقبول می‌شد تا دین برقرار می‌نماید چنانچه حضرت رسول الله ص فرموده که اگر در خانه یعنی
 ایست بیستی آن برسد تمام مال خدای را متصرف شوند و بدنگان خدای را خدمت چشم خود سازند و کتا خدای را تمام
 از خانه و چون مال عام رسید و ده برسد گفت ضای این حساب کرده و چون چهارصد و پنجاه رسید

بعد از آن دو نفر از آن پادشاه را بنجای حکم عباس می آمد و این ذکر اینها بودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 که همیشه گویند که دروغ نشود و آن وقت بود که آنحضرت در واقعه دین بود که بر سر دی بودند این جماعت با یکدیگر
 بر زمین پس مسلم شد که این سخن این است از سایرین واقعه حایجه سابقا مذکور شد و آن حضرت بسی
 دل نداشتن می شد تا آنجا که بپایگاه سوره که بر تافته اتر نامه فی بلیه الله فرستاد که نشد و در میان آن
 شبها بود که زمان ملک بن بود و سایرین فرموده حکم می شد بعد از شهادت ابراهیم بن صلوات الله علیه
 بر راه نوح آمد و پدر ترا فصل فتح او بکشتن داد که بدینها پی چند در بن پیدا کرد و عزیزان خدای را دلیل شد و
 و بلیه او را غریب و بلیه محبتی ای کرد و جمعی از صحابان بی جرم و جانی قصه داده بود و اگر پدرم خواسته از سر حایجه
 کسی توانستی خدمت کردن بنابر مصلحتی چند و دست و این سلطنت که یافت از ضربت شمشیر بر سرش
 صلوات الله علیه بود و بعضی شما بود بر ناحی خود را فراده اید و دعوی نیز میکنند خدا بخواهد شما را جزا دهد و الله
 ردی آورد و بعد بن عباس پی خلاص فرمود که ای دشمن راده حضرت بن عباس بنی سید که آن شایک حواله
 ای ترین بنزد حال توانست که از حرام بوجود آمدی و قرآنش منکر که جماعتی از قریش بر سر توانی و عجا
 کرده بودند مثل الی سفیان و ولید بن مغیره و عثمان بن حارث و عاص بن داهل و غیر آن تا افزایند کسر
 و بزم زد و با تو فاسق تر از آن که عاص بن داهل سهمی بود و مدعیان بنی فینس که دیدی و در آن
 این را طلبیدی و فساد دادی که در بی فرموده حق که آن شایکست و الله بتر است یعنی بدستی که در حق تو
 ای محمد که عاص بن داهل است ابرو منقطع النسل است چنانست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله این نوع
 کلمه گفته بود حق تو را قول او که در گاه که می سجد تا فرموده باشد که عاص بن داهل منقطع النسل است و الله
 تو را بدانی پس بس است و زنا پاکی تو و دیگران که چون جعفر طیار که عم منست علیه السلام فرموده حضرت است
 صلی الله علیه و آله از آنکه مباحث کرد و بخت و بعضی از مباحث با وی رفت و بودند و بقتل او رفتی و عیشت با خود
 و دلیل و جعفر بنی ایچ از وی بود و بیایستی و باطل است دعوی که دشتی یا چیز داشت که در حق الله

التفتی و کلمه السی علیا و شهادت من یحکم بودید و تو مفادیت در چو حضرت رسول صلی الله علیه و آله کفشی و
 آنحضرت فرمود که خدایا تو میدانی که من شایسته هر شی از آن یعنی عمر و بن عباس و دست و ادا لعنت و دعا
 رسول شایسته و آن نیست تو رسید و دنیا و آخرت غفرت و ای چشید و این نسبت با یوسفیان گفته
 چنانچه در یغنه مذکور شد اما آنچه کفشی در قتل عثمان ای نجیای بدین انشی برادر و ختی و خلقی بروی آنحضرت پس
 اینجی با بنظر آنکه حال او چه بود و چون خرقه و دی شنودی جهت خود را بجا وید و دی و دین را بدینا فروختی و چون
 تو اینحال داری من با تو چه کنم که شما ملک نیست که دست ما شنید چه دست ما شنید که حاصل زاده و دشمنان
 مکر و دنیا خود در گذشت اما تو که از آن خود کن افکاه آن حضرت متوجه دلیدین عتبه شدند فرمود که ای
 دلیدین عتبه ترا ملاحت منبیکم بر دشمنی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه زیرا که او ترا هشتم تا باز زده در حد
 خوردن و بر زرا در روز بر پنجم در شهادت و دشمنی تو با بن سبب است و حق سبحانه و عتبه موضع از قرآن آنحضرت
 مومن خوانند و ترا فاسق از آنچه فرموده انبی کان مومناکم کان فاسقا و جایی دیگر فرموده ان جاهدکم فاسقا
 فیتینوا و تقول الی کواهی تو مقبول نیست زیرا که تو فاسقی و قرآنی نیز نیستی زیرا که تو پسر علی از اهل صف و دی نام او
 ذوالکین بود و آنچه کفشی که بر تو عثمان را کشت بخدا که عابنه و طلحه و زبیر که با آنحضرت محاربه کردند و بیارای آن شدند
 که گویند که عثمان را تو کشتی پس ای پسر بنی بدتر از جد و یارای آنکه امیر المومنین را حلوات الله علیه نامزد کوی پس
 از نفس خود مسئول شوی و طلب اثبات نسبت خود کنی برای تو بهتر باشد از آنکه در دنیا با یارانش و با فرست خیل
 ناز بعد از آن آنحضرت روی بجانب عتبه بن ابی سفیان کرد و فرمود که ای عتبه تو نه آنی که بنک آن بدانی تا مرا
 در طلب جواب تو باید شد با آنکه به عقلی و دلی که با تو عتاب باید کرد و نه نزد تو چیزی هست که کسی را با بن امیدی باشد و نه
 از وی که از آن خوفی کند از تو ما را از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و علی کوی من ترا عیب کنم زیرا که
 تو را بر بنه و در غیرین آنحضرت منی چگونه با تو دکم و با تو عتاب نام اخذ ای شکار ترا و بدتر از او بدتر از او بدتر
 اسفل بر خواهد داد و این که در بر من است که با تو را و بعضی از جوانان من در روز بر حضرت امیر المومنین صلوات الله

ابن زنجبیر فرمود و شما بن افعال و امور شیوه خود را بردارید و آنچه از شماست و از بدنامی و بنا و عقوبت
 است و انوار اهل بیت را از ان قبیل است که مثل سائره روزگاران بدان کینه مان توانید فروتن بند و عهده
 و شما بقامت است الهه آنحضرت منوجه مغیره بن شعبه فرمود که انبی نبیره تو دشمن خدای که کتاب را بر او
 انداخته کذب رسول الله علیه و آله نموده و تو از انی که جمیع بر تو و جبهه عدل افضا کو ای دادند و ابو بکر
 نزد اهل بیت و حق را باطل دفع کرد و صدق را باطلات معارف نمود و حق سبحانه تعالی از برای تو عیال
 بساخته و عقوبتی بر خویش که روا می دیناست و قیامت آخرت و حضرت فاطمه علها که در تنگ افتاد
 حضرت رسول الله علیه و آله و بعد بر این خاندانی و خواری کردی و خلف او حق نمودی و دوست او نزد
 گذاشتی و از خدا و رسول شرم نداشتی که آنحضرت فرموده که فاطمه سمرقین زمان نیست است و خداوند از ان دعا
 می فرستد رساند و بال آنچه گفتی ترا بجا ندهد نسبت با کسی چه توانی گفت از این سخن هر که در وجود بود و در پیش
 چه توانی گفت که اعدای نبیل عالم است چه مفرست که نسبت با من اعدای نبیل است و اهل باطنی که از دین
 بوجود آمد آنحضرت در آن نفی خرابیت رسول الله از چون تو را که دست او و عمل در سستی او که بر صفه دیگر
 منسوبست چگونه دفع توانی که در میان او در دنیا که هرگز آلوده گشت بوی و او را سلطان مابین گفته بود چه تو
 گفتی که در عفت و طهارت او چون توانی گشت اینچنین مردی را بدف نماند اگر او بد و بر نعمت داده
 که عثمان را که نه از خدا شرم دارد و نه از ما آرم که ما شیوه طهریم که اصل ما در زمین طهارت مستحکم است و فرع ما که
 بر اوج عفت کشیده مسلم و سائره جینه طوره آید که اصل او را در زمین فراری و نه فرع او را به بالا اعتباری
 سائرا بخدا و رسول او سپردم بعد از ان حضرت امام حسن علها و سلمه علیه جاد فن زد و از محلیس رو فت
 انگاه خواجه علیه السلام گفت که من گفتم که انجمن بکند و او را مطلق پس هر چه بر دید انگاه انقوم طون هم نگاه کرد
 و بر خویش و متوفی شد نه فرق الدینیم و فرق بطنیم حق الحق و اهل الطعن الطاهرین و در دنیا بیست
 امام صیقل است و سلسله است بر تو نیست از او بان معتبر که چون بیان آنحضرت معاهد بعین معارف و توفیق

آنحضرت نه فرمود و مردان را از خفا بهر موکل نمود مردان لعین متوجه شام شدند و معاویه را نیز غیب و تحریر
 کرد و قبل حضرت امام حسن علیه السلام و طاعین چند که برشته بودند از امام علیه اله و السلام دو شمشیر بجهت بدول
 لعنه با مردان هم دست کشیدند و بعد از بی خبری و استیلا و نیز معاویه را بدین چهره رفتند و گفتند معلی بدان است که در راه
 بعد از فرستی آن لعین بجهت این پند میان گفت که ای مردان بروید و اینچنین مقدور تو باشد نسبت با فعل
 اثر القه چون مردان بعد از یک روز ایستاد که کبرک عبدالله بن عمر بود و خانه مردان در آن لعنه مالک
 در راهی بزرگان نزد کردی و من طای زان نمودی و خواجاده عبدالله بن عمر را محمد بن حنیفه خرمی زده
 بود و نیز طلوع دشمن این خاندان بود و مردان حال چند از دستگیر میگردد و آفر گفت سرب دارم اگر اخطار کنی
 با خود میان بنشینم آن لعنه تو که ناخورد که افشای سر تو کنم و مردان لعنه الله علیه گفت چون قبول کردی که سر مارا
 خاشاک کنی جده بنیت بخت که زن امام حسن علیه السلام بود بفرستی و بنوعی تادیب را بر مردان لعنه
 از مردان علیه لعنه قبول کرد که این کار با تمام رساند برخواست و بر حصن رفت و او را با فسون جده فریفت
 دل او را از امام حسن علیه السلام برداشت و آفر گفت اگر تو او را بقتل آری معاویه را بهر خود بزمید و بعد از آن که کردند
 و ملک عرب است و بقیه کند آن لعنه ملعون قبول کرد ایستاد و احوال مردان گفت که مقرر شدیم که جده ایگزار
 بکنه مردان غلامی است مبارک نام نام فوسل بن مضمون بومی داد و نزد معاویه لعین فرستاد آن لعین چون
 از راه و انفسه نزد باری بومی داد و باری بسیار و قدیمی زهر بومی داد و جواب است بر مردان بومی
 داد و فرستاد مضمون که کار بی که پیش گرفته تمام کن چون مردان از معاویه فرستاد بوی را بخواند و نزد
 فرستاد آن باری باری نزد باری بسته و باری باری کرد و آن خبری چند از عمل و مردان باری باری و دعه
 وصلت و خبر که با آن بود آن لعنه در صد فعل حضرت امام علیه السلام در آمد و آنحضرت عمل و دشمنی چون بخاک آید
 حصن باری باری باری که در پیش آنحضرت بر دو محض صیفه در خدمت آنحضرت بود و از راه که آنس بود
 فرمود که ای محمد تو از این محو که عوار است راه در تو اثر کرده و مردان آنحضرت امام حسین علیه السلام در آمد و جده

بعینه شریعی دیگر از این پی نیز برای آنحضرت فرستاد چون آنحضرت علیه السلام در آن کتب بخورد و او را
 در شکم پدید آمد و قی بسیار کرد و ادای آنرا بپوشانید و در روز دیگر از برای وی شریعی فرستاد که گفت
 آلوده در میان آن شربت در آورد چون آنحضرت شربت را آلوده بیاورد و در دو وجع زیاده تر شد و خواست
 در دفعه رسول صلی الله علیه و آله و سلم و قدیمی از تربیت آنحضرت فرمودند و شیرین است در پی رکنه چون خود در
 ساکن شد مدت چهل روز از برای امام حسن علیه السلام طعام از خانه امام حسین علیه السلام می آوردند روزی
 جعد بعینه گفت از مناع مار طبعی خدا آورده از برای وسیعانی و مخفی بیاورم فرمود بیاور آن بعینه بعضی را بزر آورده
 کرده بود و بعضی آنحضرت بطبعی خدا از آن خود بعد از آن در روز دیگر از زیاده از حد فرمود که آنرا
 حالت گفت ای امام طیب در بعضی بعد از طبعی بر پیشانی مبارک را زدیم و در گذر کرده باشد امام حسن علیه السلام
 مسدود کار او بکمان شد و حاصل روز بخانه او فرمود و نفرانی طیب ادای او میکرد و او گفت بیاورش امام
 حسین علیه السلام که بنوای آنجا که است و از غم و وصل است که عوای آنجا خاک است و دان لعین معاد به بین و
 که امام حسن را چند نوبت زبرد دادند و از نگذاشتن کار وی غافل میشد که بموصل فیت معاد لعین صوفی کوردی ما
 طلبه و چند بار بوی داد و سنان عصای وی را بزر آورده کرد و آن لعین را بموصل فرستاد بوی گفت که چکن آبی لعین
 بموصل آید با امام علیه السلام طرح محبت آید و بنده حضرت امام ترو و میکرد و روزی قصه کرد که زیارت آنحضرت
 کند عبادت صوفیان که دست میپوشند باین بماند پیش فیت سنان عصای بر پشت پای آنحضرت نهاد و خود برد
 چند آنکه طاقت داشت آنحضرت آبی زد که در وی و دم میپوشند که کور صوفی را بکشد آنحضرت فرمود که بگذارید
 این کور را بجهنم که بدین مرکز است برین تر بر کوب است و بعد از چندگاه از اینجا بردن فیت آن کوبیده که
 در دو جانب علی آن لعین را و راه و به باغندان کرده می در آمدند و بر آب فرو کردن و برآوردند و جراح با آوردند
 برای علاج و جهت بای مبارک آنحضرت شیشه نهاد و بسیاری از آنرا بیک گفت که بیا که مار زده است بکسی قصد جان
 نداشتند زخمی زده و اسهالی می در وصل بود که بجهنم بیاورد و بعد از حضرت امام علیه السلام و السلام قیام

روزی خیره چینه پیاد و دکار در بر آورد
 را می بریند با حضرت میداد و لکار و دیگر می برید و خود میخود
 بر دم میداد حضرت امام حسن علیه السلام خنجر خیره در دست و بوی بد مکان خند خادمان آنحضرت این در چند
 قصد اسمعیل کردند اما فرمود که نگذارید او را که با حق خدمتی دارد و در آن ولا حضرت ابراهیم بن اهلوا علیه
 غلامی بود بعد نام از نام می آمد و صغی رسید شخصی را بد کشته و شکم وی درین اینجا افاده و شتری دید که اینجا
 و توبه بر کشته نهاده سود زد و آن و توبه را کاد و بد افغانا نام معا بر لعین بود که با اسمعیل بن سخی موهلی نوشته
 سینه بر عیال که با امام حسن علیه السلام خورد اند چون سودا را بر داشته آمد نجیب است آنحضرت علیه السلام و السلام و السلام
 دید بر ... و نام را بوی داد آنحضرت نام را بر خواند و بر نگه نهاده و پنهان کرد سعد بن مسعود تقی که هم مختار بن
 عیبه بن مرد تقی بود و جماعت دیگر گناخی آن نه داشته که از آن حضرت پرسند که این چیست ایشان را حضرت علیه
 عباس کردند و گناخی کرده نام را بر داشت و این داد سعد بن مسعود که از او بد گفت که کاتب در روز با من نشین
 و از آن هجر مختار قصد اسمعیل کردند فرمود که نودوی کن باد که غوغای کنی عون بن علی علیه السلام و حضرت اسمعیل
 را حاضر و آنحضرت فرمود که ای اسمعیل ای بس در امت گشته گفت علی و فاطمه و توبه بر دست حسین صلوات الله علیهم
 آنحضرت نام معا به بوی داد مختار و بر دست و بر آن لعین را از تن آمد و حنجر و بخانه او در آمد و کشته وی را و از
 حنجر و دیگر بر او را گشت اما که فرستاد او را نیکین داد نگاه آنحضرت متوجه که شد و زیارت حضرت
 ابراهیم بن صلوات الله که دو مدینه زلف فرمود و دانی بیست گشت و بر معا به حجت تمام کرد و این داد
 لو کذا می مخط با و کرد که مرا ازین حال فرستید مگر عمر بن عاص کرده باشد دیگر این عهد تازه گشت و لو کذا
 یاد کرد که قصد آنحضرت کند و فاطمه و در میان ندید و بان معنون عهد نام نوشت و بعد از آن عهد بخانه فرود آمد
 و در حبس را با هم گذرانید آنحضرت از آنجا متوجه بدین شد و یکبار معا به لعین با حق نزد با الیاس فرستاد پیش خدیو
 یا عطا نامی بسیار حیدر خود را بهار است تا ببالین آنحضرت آید و با خود گفت که من بیالین می بریم و قتی که در خانه
 باشند که خوابان و دیگران می همار کنند که من ... فرمود خود آمد نام که پیش ازین طاقت سینه ام فاکر و این عهد کار

شان او بنیاده جمهر و طاهر کرده شرف از جمیع انکاد و عطا
است و پدرش علی مرتضی و جوادش خدیجه کبری و مادرش طاهره و برادرش حسن مجتبی که صاحب
فخاست و عمنش جعفر طیار است و سید شریف و طه و شریف و شجاع و عطف است و فارسی کو عظم
منعم است و کینت شریفش ابو عبد الله است و اما الفاضل مبارک است از انجمله رشید و طبیب و فنی و سید و
و مبارک و تابع لمرضاات الله و سبط و سید ابن القاب بر اخفرت اطلاق میکنند و شهادت است لیکن
اعلی آن از روی ربه است که رسول الله صلی الله علیه و آله و آله بر این لقب کرده و برادرش را که سیدی
الجنه پس سید شرف القاب می باشد و همچنین سبط زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر یک
از سباط است و روایت است که علق حضرت فاطمه با حسین صلوات الله علیه بعد از ولادت امام حسین
سینه ماه روز بود و شش ماه و شش ماه و در دو که اقل است حمل است فلن یحیی غیر علی است پس حضرت ماه و شش
از برادرش امام حسین صلوات الله علیه که چنانچه شده و چون شهادت اعلام کردند حضرت سید صلی الله علیه و آله و آله و برادرش
راشش مالک گفت و در دو که شش شش فامست و نام خوشش حسین نهاد و در روز بقیم سر مبارکش تراشید
عقبه نمود و خانه و در احوال برادرش معلوم شد و عدد او را در حضرت بعضی گفته اند شش سوره و در برادر
علی اگر که در کار باید بزرگوار شهبه شد فام نام زین العابدین صلی الله علیه و آله و آله و شش شهادت یافت
باید بزرگوار و یکی دیگر جعفر و از دستان نرسب و سید فاطمه و در بعضی روایات شش آورده از دو که چهار و از آن
و در برادرش علی اگر که علی اصغر و جعفر و عبدالله و از دستان سبزه و فاطمه و حضرت زکریا و فاطمه و علی و مسلم و فاطمه
و زکریا و حضرت امیر حسین صلوات الله علیه و آن است و پنج معجزه است معجزه اول و معجزه
جابر بن عبد الله انصاری رضوان الله علیه که حضرت امام حسین علیه السلام غم حرام کرد که بوق بود و در او فتنه
گفتم باین رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید که با این طاعنی یعنی معاویه بن ابی سفيان معاویه کنی چنانچه برادرش خود و این
معاویه فرمود که ای جابر برادر من آنچه کردی و بفرمان خدا و رسول کردم و من نیز آنچه میگویم بفرمان ایشان میگویم و از میوه ای حضرت رسول

در این کتاب

و برادریم با کوه ای ارم هم درین عیشگاه
 این بان چگونہ حاضر میکنی حال انکه حلیت نموده اند و درین وقت
 و زمیده فرمود که این از امام معصوم عجیب پس فرمود که اکنون نظر کن چوین نظر کردم در آنجا که حضرت سید
 آسمان کرد و دست مبارک بدعا برداشت و در حال دیدیم که درای آسمان کنده شد و حضرت لول الله علیه و آله
 و فرمود جعفر طیار و عقیل صلوات الله علیهم فرود آمدند و نزد امام حسین علیه السلام نشستند چون آنحال دیدم ترسان
 و زبان گشتم حضرت لول صلی الله علیه و آله فرمود که ای جابر من تو گفته بودم حال امام حسن را پس از احوال امام حسین
 علیهما السلام می جابری تو دقتی مومن باشی که بر چه امامان کنند از اسم و ادبی برای آن اعتراض نکنی ای جابر
 که مقام موح و معاد به و اتباع یزید علیه السلام بنمایم و میگویم که منزل دجایی حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
 مشابه کنی کفم علی یار لول الله آنحضرت پای مبارک زمین زد و شکافه گشت و درای می دید آمد و از هم باز رفت
 باز زبانی دیگر پدید آمد و شکافه گشت تا بضم زمین سپید و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 و در میان آن تنگم موح نکهت و معاصی عین و یزید علیه و ولید بن مغیره و ابو جهل و فلفل و فلفل و فلفل و فلفل و فلفل
 کشید و بعضی از رده شیاطین با این بنشین بودند و عذاب این سخت تر بود از عذاب دیگران از اهل
 و وزخ و چون مقام و مادی آن ملعونان بدیدم شکر بار خدای مجایی آوردم که این را در این عذاب دیدم
 بر من ظلم که این را بر اهل بیت رسول الله ص کرد و دلفین من زیاده نرشد که از اولین یقین در پس حضرت
 فرمود که ای جابر احوال منافقان و وند ان مشابه کردی کفم علی یار لول الله پس فرمود و اگر سر بردار بسوی آسمان
 چون نظر کردم تمام درای آسمان کزوده دیدم و بیست بار بالای آن مشابه کردم پس آنحضرت فرمود که ای جابر
 بیست بار من کردی کفم علی فرمود که فلفل موح و فلفل مقام مادی من و بیست است انگاه امام حسین علیهما السلام
 با شرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله چشم از او مالیده تا آن برآیدیم زیرا که پیش ازین مندم بعد از آن
 آنحضرت با آنحضرت بر هوا بالا رفته و جعفر لول مآذ از او گفت ای حسین و ای حسین تو ترا عقب او
 بیان این سخن شنیده و بیست اعلی منزل شست بعد از آن دیدیم که دست امام حسین و فرمود که ای جابر این

آن منت و بمنت در اینجا اورا فرمان برد افعال او مسلم داد. بیک نباش تا مومن باشی پس چو
 که جنبه ای من کو باد اگر آنچه کنم ندیده باشم باور و دفع گفته باشم معجزه. امام روایت کند از صالح بن میثم که گفت
 من دعایه بن ربیع بن شمس را دیدم که شمس جبار و البه بعد دوست پیشانی دمی بر آمد بود از سجود و عابث
 گفت ای جبار این برادر نیست گفت کدام برادر من است گفت صالح بن میثم گفت بی برادر نیست گفت
 ای برادر ترا ده فرود بسیم سمارا بختری که حضرت امام حسین بن علی عاشقیده گفت بخدشت امام حسین صلی الله
 علیه و آله رفتی و رفتی که برمی و پیشانی من ظاهر بود و خانه میقم شدم و خدمت آن بر من از خدمت حضرت
 فرمودم چنانم چون بدی چند بران که گفت آنحضرت از بعضی حال را پرسید و فرمود که ایا حال جبار چیست گفت چهره
 برمی بر پیشانی دمی ظاهر شده بدان سبب خانه پرورن نتواند آمد آنحضرت فرمود که ای اصحاب بر فرزند امام
 را بر شمس کنم جبار که بد که این ن آید نجان من و من در موضع مصیبت شدم آنحضرت فرمود که ای جبار چرا پنا
 را نکرفته گفت ما بن کل الله مانع خدمت تو این بر من است که ایهت دهم با این حال بخدشت آمدن نظر ما
 پرا ساختن خدمت و قدری از آب آن مبارکش چنان مالیده بعد از آن فرمود که ای جبار سر بردار و در آینه نظر
 کن سر برداشتم و در آینه نظر کردم اثر از آن ندیدم و در آینه دیدم روایت کند از ابو خالد کاعلی که گفت که من آنحضرت
 امام زهرا العابدین صلوٰت الله علیه شنیدم که گفت نفره از دیه بخدشت امام حسین صلوٰت الله علیه رفت و
 آنحضرت فرمود که یا نفره چند روز است تا تر اندیرم مانع چه بود گفت یا بن رسول الله خبری و پیشانی
 من دیدم آید هست و از آن عظیم غمناکم و خوف بسیار دارم فرمود که نزدیک من بیا چون نزدیک شدم
 ببارک بران نهاد و پا من از آن روده شد پس فرمود تا آید او و من چون نظر در آن آیدم از آن ران
 معجزه بسیار محمد بن سنان روایت کند که از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسیدم که امام حسین صلی الله
 علیه و آله نشسته باشد یا نه گفت خاموش نشسته بود و اگر نشسته بود اکنون نشسته بود حتی سخا به نهار
 از کبار میگویند و میگویند که از آن فرمود که ای جبار چرا پنا را نکرفته گفت ما بن کل الله مانع خدمت تو این بر من است که ایهت دهم با این حال بخدشت آمدن نظر ما

به بنوازدانی و ایم و تزلزلت
 به بنوازی یار لغت و جوار آنحضرت فرمود که صلوات و سلام
 خدا بر رسول خدا باد من جوار جدم رسول الله صلی الله علیه و آله می خواهم که از این خبری بشنایم و در سبب وی
 دادند تا این پیدا و دید که گفتند که بعد از این بر اثر نشانی می خواهم و اینست که محمد بن سنان از حضرت
 امام رضا علیه السلام فرمود که نزد حضرت امام حسین صلوات الله علیه آمد و در وقتی که مصی آنحضرت
 شکایت از زنی میکردند آن ملک گفت حسین خداست سلام برساند و میفرماید که هر حاجتی که
 داری بخواه تا اجابت کنم آنحضرت فرمود که بار خدا یا تو عالم الله را می ترا معلوم است که اصحاب من
 شکایت از زنی میکنند و نام آن زنی حتی سخا و تقا و حی فرستاد بفرشته که امام حسین را بگو
 تا خطی ببرد بابت در پست تو از برای این زن تا سیر شود آنحضرت گفت بسیار خطی بکشید
 حال زنی ظاهر شد سفید زار شیر و شیرین تر از اصل آنحضرت و اصحابش از آن پدید آمدند و فرشته گفت
 ای حسین این آن خاص انسان است و راغوث این چنین مکتوم است که خاشاکش مشک افروخت و
 این دو حدیث از کتاب تریزه الکرام و بشان النوام نوشته شده بروایت صحیح از امام رضا علیه السلام
 و الشافعی که اندک معجزه از برای ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد علیم علیه السلام که او فرمود که
 حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما روزی با هم بر دهن رفتند و اعیان که بمسجد کوفه صلوات
 علیه و آله بودند پس امام حسن گفت ما امام حسین علیهما السلام که ای برادر یار تا موضوعی خالی رویم و صحبتی
 که از مردمان دور باشند آمدند تا بجزه رسیدند و آن نام موضوعی است در مدینه انجا بنشیند و امام حدیث
 میکردند حتی تعالی در بیان ایشان و یار می پدید آید و بقدرت خود تا که گدازان بنشیند چون از حدیث
 فارغ شدند و یار را پدید شد و بخای و یار حتی سخا و تقا و حی را که دانت و وضو خند و دو
 رکعت نماز گذاردند و روان شدند آنکاه امام حسن فرمود ما امام حسین علیهما السلام که ای برادر من از خدمت
 رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که مثل شما در امت مثل لیس من می هست عذ که خدا تعالی از شما می پند
 عکلی

آورد و بساحل ریاضت و درخت که در بالای دیوی بود مانند چمن
 تراز بود و درخت امی را در ضایق تنگ از برای مثال آن پدید آورد و از محل صبی الدین عبدالعزیز که آن حسنه است
 از آن شهادت اما شما محتاج بان کردید پسند که آن از برای علاج یونس مغرب بود علیه السلام چنانچه روایت است از حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام که او فرمود که چون حضرت امام حسین علیه السلام خواست که بواق رود ام سلمه که فرستاد که رود
 چه او انحضرت از تنبیه کرده بود او را از یکس دو ستر داشتی و نفقت و راحت او از دیگران بیشتر میکرد
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله خاک موضع فعل امام حسین علیه السلام بوی داده بود و او مانع بود و منجوست که رود
 تا روزی ام سلمه گفت سوگند میدهم ترا ای فرزندی که بواق نزدی فرمود که ای مادر برای چه نزدی گفت
 من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که حسین را و عراق کشید و خاک موضع قتل تو نزد منست نگاه
 داشته ام فرمود که ای مادر مرا بقل آرند و من از آن بزم بزرگ شهادت در جبهه است و در تیر از چمن است
 نبی آدم ان در جبهت که مرا خواهد بود و اینجا است جتیم ما من گفتند ام سلمه گفت و اینجا است حکم میروی که کار
 فعل میگردد فرمود که ای عراق بمن بیا و نشسته اند از نزد ام ایثار من جتیم شد ام سلمه من از روز و آن موضع را بیا
 و در آن نیکم چنانچه بگویم که آن موضع را بوی بخورد از روی معجزه و پاره از خاک آن موضع بوی داد ام سلمه از بابا
 سخن خاک دیگر اینجا بود که حضرت رسول بوی داده بود و انحضرت فرمود که ای ام سلمه روزی که نبی را این خاک حقین
 شده از زبان که در استنبه کرده اند و آن روز دینم محرم باشد ام سلمه بسیاری بکسایت و در و خود که از آن
 بدو است از ثقات که روزی ام حسن و امام حسین علیه السلام خطی نوشتند و بنده است جد بزرگوار خود بودند
 و گفتند بارک الله ازین دو خط که ام بنر است فرمود که من خبری نخواهم از خط من است نزد پدر بزرگوار پدید آید
 بگوید که کدام بنر است آوردند بنده است پدر بزرگوار و در پسند که کدام بنر است فرمود و از وصیت بنر بنده است
 یروم بنده است مادر بر بکشد بدم خبری گفت فرمود که چون این بنر خبری گفتن چه گویم بر خواستند و بنده است جد بزرگوار
 رسید بر مل علیه السلام حاضر و بر جمع بوی دادند و گفت آنچه حق سحر است فرمود که چه عمل علیه السلام گوید

فرمود برید ما و بگویم بر او نشسته
 عقیده است مادر این بنر گفتند
 ای روز از خود خط که ام بنر
 و بنده است جد بزرگوار

که فاطمه زهرا علیها السلام در آنجا بود و در آنجا بود و پاشند و این بر چند بر که ام که بنشیند و چند خط او
 نیکوتر است فاطمه علیها السلام از آن جهت فرموده پاشید بر یک صایده بنشیند و کار رسید بحمل علیها السلام
 که کمی را دویم کنی که هر کدام بنی بر دارند که مبادا خطی بر سجده حق سجاده و دعا کند است که خط این بن بنام ای
 صان میدان سنگین دل کمی را بر بر قدر ملاک کردند و کمی را به تنع پدید نفع نرسد بنشیند لعن الله من ظلم آل محمد
 مسجدی بودایت کند که زکریا علیه السلام تمام حاجات کرد با حضرت مردود کار و گفت خداوند ارکاد که نام
 محمد و اعلی و فاطمه و احسن صلوات الله و علیه میبرم از عیال خودم منم و کار نام حسین علیها السلام می برم از عیال
 عیال میبرد هم چو علیها السلام گفت که حق جل و علا میفرماید که ای زکریا زکریا که آنچه بر روی اند بر عیال عیال
 ظلم که بر روی معبر هیچ آفرین نرفته باشد ای زکریا و جایی او را نشسته کند که نه بد و نه مالد و نه جد و نه دوستی
 و هواداری اینجا باشند و آب روی و یغ و دارند و بر حالت نشستی او را ملاک کنند و سپان بر سیدی که بر علم
 بسکینه او را نند و نشستن بندارند زکریا علیه السلام نماید و گفت خداوند آنچه باشد که او از زنی بخشی که حال او
 با حال حضرت امام حسین علیها السلام بر باشد حق سجاده و دعا می ویرا اجابت فرموده بجای آوردنش
 مایه بود و آورد مثل امام حسین علیها السلام و چون آن پیدمان سرکشی معصوم با علیها السلام بر بند و در نشستی اند
 با در فصیح سخن گفت و همچون آن سنگین دلاں بر مبارک امام مظلوم معصوم با علیها السلام ازین صدار کردند
 در وطنی گذارند نشینند که لعلوت چون قرآن میخواند از کوره آل عمران و چون مبارک بر نوبه کردند
 نشینند که این آیت از کوره الکلف میخواند که احسب ان اصحاب الکلف و ارقم کافران اما تعجباً
 چه حال آنحضرت عجیب تر بود از احوال اصحاب الکلف و رقیم معجده و بنشیند رعایت کند و روی از آنکه
 عرض کنی نامش معلوم نیست که چون مبارک امام حسین علیها السلام بنشیند می بودم زو یک موی رسیده و در آن
 برام بر آمد و در فودی و دیگر که از سران کرد و بر آسمان بر رفت معجب شد زبانه که خبر بود که جماعتی آن هم نرسد
 چون خبر بر رسیده بود از آن خبر و دانند برای آن چون آن کرد و آنی را و بر زبانه بر رسیده که از آنجا

گویم این است بر بخت این گردید پیش رفتی گفت مکتوبی به من رسید بقاص من این بر این
 من بگذارید بسیار در رسم هم تخفیف میدهم که در وقت کوچ بزارم در ام بسند دور و در موضع نهاد
 آنرا بهر که خود را بزرگ انگیزد را بوی داد و برای آن سرورانی را بهر سو خود آورد و شک و طاعت
 خست و می کشد راست نم کرد و بدنه دارایی با سواد چون معلوم کرده بود که این سران سرور است و
 گفت ای بطریق اول خدا و می فرزند بلند علی و تقی و امی حکمونه فاطمه را بر تو قسم کرده اند این دو نان
 و خون را با حق ریخته اند ای چشم و چراغ عالمان من ترسایم برکت این سر مبارک تو مسلمان شدم
 گفت شهیدان لا اله الا الله و صلواتی بر محمد و آل محمد و در کعبه و مسجدان علماء و ...
 رسیده و دیگر گفت بزارم از دشمنان تو لعنهم الله فی الدنیا و الاخره بعد از آن سران سرور و از آن ریت بر تو
 باید دل خوشی دار که ترا بکند این نیکو و فرزند رسالت و دستان با شانه نام آن نب آن طریقت را
 می گوید و می گوید منی باید می زارید در جای که آن ملاعب و در مرون بطعام خوردن مشغول بود و نمازگاه
 و سستی از دیوار هو می بردن آمد و بر آنجا نوشته بود این دوست از حوا امر قتلت جینا یا شفا عتبه
 یوه الحی ب نام من حکم علیه حکم حوا یا مخالف حکم کتاب یعنی امیدوار باشید که می که شهید کنه حسین
 علیه السلام که شفاعت کند حد آن شهید این را در روز حساب و انام که حکم و در بران بر حکم حوا قسم
 که در پیش این حکم مخالف حکم کتاب خداست و هیچ وجه نیست از این آن مخالف مسلم چه
 معبود بدوستی این فرموده دین این پیشانی افروند و برال مصطفی خستم که در چون عمر این دست
 دیدند ترسیده از آنجا روان شدند چون به پیش رسیدند خود کشند که آن در میان آن بخش اند چون بران
 مگردند و بنده که به مصالح شده و بر یکت ریدی و بی نوشته که فله تخمین الله فله عایل الطاکون یعنی
 بتو آید که حی سعاد و شفا غافل است از آنچه ستمکاران میکنند و ریدی دیگرش نوشته بود که و بعلم الدین
 ظلوا ال محمد ای مطلب عقیون یعنی در دستان که بر اندام طم که در مرالی محمد که می باریکست و ...

نمود و آن خان بود که آن دو مان که در کربلا با امام مطهر علیه السلام جنگ کرده بودند سال سرزدند و بمقر شرف
 رسیدند و بجزه باز در مسکن معتقد و سخاوت گوید که از امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که میفرمود که کلین زن
 پدید برآید که امام حسین علیه السلام بنده و بکشد و من یک و غیره و خط را دید و رسم تو را بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 خود میگفت تا آنکه این نقطه شد نظر کردی از کینه کان خود را دید که برود و میگفت و شکر خدا
 بود و در پیش طلبید پرسید که چیست که آنکس خاک شده و آنکس تو را زانست گفت بخت آنکه من
 از پشت خوردم کلین نفوذ تا شترتی از پشت خند و بر یک پایه از آن است بیدار و برای که بر آن امام
 علیه السلام و در آنحال بر نید پدید که سفیدی بریان کرده بوی و ستاد قبول کرده و گفت من در تو تم زور و عسکی
 با کینه کان از خانه بیرون آمدند که آواز پایی این کس شنید و از آن کس شد معجزه و احمد حسن
 گوید که در پی بودم از کربلا که می دیدم که می دید و حسی بسیار در بنال می میدیدند تا آنکه کاو
 بر قرطبه حضرت امام حسین علیه السلام و در و افاد و خود را بران فرمود و بیدار است از آن بخت و
 با یک میکرد تا بیدار رسید در آن خانه بسته بود بر پیش که در آن خانه ما که بود و کوسا خود را از آنجا بیرون
 آورد و آنجا آن لوده که کوسا را آن کاو را در دین لوده بند و صاحب کاو بیدار است که کوسا را کشت
 کاو آمد نزد فرزند آنحضرت و خود را بر قرطبه و از آنجا با شترتی معلوم کرده پی آورد و بد خانه آن فرزند
 کوسا خود را بیرون آورد و این معجزه بود که از قرطبه از آنحضرت بظهور آمد و امام حسین علیه السلام
 بن سلمان روایت کند که شبی با قومی حکایت میکردم که چاکس خود از آنجا بخت کرد که در کربلا حضرت امام
 صلوات الله علیه محارب و قتال نمودند و در همان سال تقویتی و مدعی گرفتار شدند نفس مال و اهل بری
 آنجا بود و گفت من در همان آنجا بخت کردم و در آنجا بخت کردم و در آنجا بخت کردم و در آنجا بخت کردم
 درشت گفتند نگاه چو نه که میرخت تا یک کشت آن بر این بخت تا آن جوار را در کشتن کشته
 در کشت و اینکشت می دوید بدان بر دبا آنرا فرود آمد و در پیش و پیش افاد از خانه بیرون دوید

برودن آید نه ز دست بلکه با خداوند و کبریا و در انداخته و نور از روشن چنانست امام علی السلام را در
 بر دست و گفتن می فرمود بلند این غم را بگویم قدر دل بخوار را از که جویم که بر چاکش این طلم زفته که نه زفته
 در جناح تو دبیای های سیر است و میگفت که بهشت مردم تا دوازده سال است و در وی دیگر برودن آید و همان سیر
 و میگفت ای فرزندان من ز تو میداد دند و حوسست جد و نگاهند آشته و بوسه بر دلش و شش میداد و میگفت ای
 نوری در در سینه من و سندان آنچه خواسته با تو کردند و کینه ظاهر است این و از دست من سینه و در آید
 شفاعت من بی نصیب شد و دیگر شخصی هم نوری که آمد و خود را برد و آنگاه داور از زمین برداشت و بر گرفت
 حواء از بند سیر است و میگفت ای زهره العین من و ای جان دل من آنچه میداد بخت که با تو کردید من کی بودم
 تا از این حال بگذرستم و این طمان از تو دفع میکردم و ترا با خیال منیدم سر از من جدا کرده و دست انداخته
 مایه می دست را که بر او از آمد از می که اگر قدر میان کشتگان نهانست و دست راست کرد که داشت
 او را طلب برخواست و فریاد کرد فرمود و بگفت حسین و از تو بر می گفتم از می گفت دست بر آمد من
 و سباه ما و لعنت خدای بر تو باد و گفت فرما مصطفی و وقفی خدا بر اعلم السلام ختم خواند و بگویم بر کردید و سباه
 شد و نمایه دمی خوشه تادیس حسن این سخن از می شنید گفت ای ملعون از من دور شو که لعنت بر تو
 باد آن کواران خضر و آدم و ابراهیم و اسمعیل و مصطفی و وقفی صلوات الله و سلم و علیهم و در سجده ششم بر تو
 کند او بر حسن عبدالله العلی که چون حضرت امام حسین را علیه السلام شهادت کردند و خواسته که اسبان نهایی
 مبارک ایشان را بکشند شیری آید و از دیکر شغل است و فقه از آشته بود که آن ملاعین و اجدید دارند که اسباب
 بلیت بر بد نهایی شهادت از نیک و توری است که برود و آن سیر را بکشند از آنچه آن ملاعین و اجدید دارند که
 اسبان بر من مبارک امام علی السلام را بکشند شیری طاعت کرده فی الجاهت و دست بر من مبارک است و بگفتند
 ای خدا و چون پایانی آن ملاعین چون نیاید پس از آن کردند عمر سعد علیه الله و فرادید این شمشیر شهادت
 نزدیک دمی مردید که شما را هلاک کند آن ملاعین لعنهم الله اجمعین و بگفتند معجزه سینه بود حایه عطار دمی

آمد و شیری و گفت
 با او طاعت از نیک و توری

کرد ایسا بود از بی جنیم که آن لعین دشمن اهل بیت بود چون فریادش را شنیدند سخن می دادند گفت
 که لایق مجال خود شنیدن بود و آن ملعون سخن با نام گفته بود که از حیثت قرآنی برقی و زید و دودین و بی
 که کرد و برین پاکش تا نزد ما بچشم پوست منور چشم زد و بست که سخن صفی علی اللغه پیران امام
 حسین عا در پوشید عقل از زبان بگفت و صفیان بن عیینه گوید که از جده خود شنیدم که گفت که چون امام
 مظلوم با عبدالمطلب شهبه کردند شتران چند از آنحضرت که با ایشان میبستند و خند و گشتند و طعام بخت آن گشت
 و ایشان بچو ضفل تلخ بود و کس نتوانست خوردن و بار بار در شهبای ایشان که غارت کرده بودند مثل خاکستر
 بود و چو شک از زمین برنداشتند و آن روز که در زیر آن خون ناز یافتند و بر روی خوشی که از
 عورت ایشان گرفته بودند و بر آن خود داده بر زن که استغفال آن کرد پس شمع سوخته از چشم ابراهیم بن نعیم
 یعنی گوید که از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود که حضرت امام حسین علیه السلام طالب علم بود
 آمد فی کماله و علم از خود تا با ترا از رشته برد و در کمال الدلائل علی الله علیه و آله نیست که بدید جل ما آن
 فرستگان خود آمدند و بجزیره بگشتند همان دیبا فوسسه بود در آن خبر بنام او فطرس عا و از جمله فرستگان
 عرض نمود حق تعالی او را بجای فرستاده بود و او را ببار آورد حق تعالی برائی و برانگشت و او را در آن
 انوخت و دست خصم سال در آن جزیره بود و ضابطه عبادت کرد تا امام حسین علیه السلام موجود آمد
 فطرس از جل رسید که شما بجا بدید جل گفت به نیست حضرت رسول علی الله علیه و آله و سلم که موجود آمدن
 امام حسین علیه السلام فطرس گفت یا جل را با خود میری باشد که حضرت رسول از برای من دعا کند که حق تعالی
 برکت آن دعا بر من می در کند و همان اقبال را باز بدید جل علیه السلام فطرس را با خود برد چون بخت
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در حضرت حق تعالی نیست که اندک فطرس حال خود با آنحضرت
 گفت آنحضرت فرمود که خود را حسین بن علی و موضع خود باز کرد فطرس بوجوب فرموده حضرت خود را
 بر حسین علیه السلام در حال در شده بر باز یافت و بوضع خود یافت یکت حضرت امام حسین علیه السلام

و نفوس در محفل گفت که یا رسول الله امت تو اورا بکشند و اورا نزد من مکه فانی است بین بنکوی که بزر
 رسید که اگر چنانچه زیارت او کند من زیارت او کنم و اگر چنانچه او صلوات بفرستد من برود صلوات بستم
 و من در روضه او بمقام بنشینم و از راسی ز ابرام او استغفار کنم و رحمت ظلم از محضی سحر و تعلقه منویشم و رویت
 از جعفر بن محمد صادق صلوات الله علیهما که چون معاف نزد یکسند میان حضرت امام حسین صلوات الله
 علیه دان علی بن انحضرت فرمود که در پراخون نشکر دوی خند فی زودند و انش اکند نه تا حاک از یک
 جانب است و دوی از نشکر عمره علیه العنة نام او جوین فرنی بود چون دید که در نشکر گاه این انش سوز
 دست بر پشت زد و گفت ای اصحاب حسین بنیاد شمار او دنیا با نشنیش از انش دوزخ که برین
 نعل کزنده نام علیه الصلوة و السلام فرمود که این چه گشت گفته جوین فرنی است حضرت امام علیه السلام فرمود
 که بار خدایا او را اول غذای انش این جهان بچنان دوزخ از انش دوزخ برسان بخود دعای خود تمام
 کرده بود که ای انقی بر مید و اورا در میان انش انداخت و بوخت و بدوزخ رفت سوره تسبیح
 روانیست از امام صادق علیه السلام که یکی از نشکر عمره علیه العنة پر دین آمد و نام دوی تیمین حصین بود
 و او از داد که ای اصحاب حسین بنی سید که آب فراست چون مید خند گوی که چشمهای جانب
 از ان قطره نخوردید و بخدا که نخواهد خورد تا برکت سید امام حسین علیه السلام فرمود که این وید ریش از اهل
 دوزخ اند بار خدایا این ملعون ابکتش از نشکر میم و درین روز فی الحال خافش گرفت و آب غسلی بکوش
 میرفت و از نشکر منایه بختیم رفت سوره تسبیح روانیست از فاسم بن اصبح بن بنانه که گفت و ا
 فرمود یکی که در ان نشکر بوده که چون نشکر بر امام علیه السلام علیه السلام که در ان نشکر گرفت تا نظرت و دود او خورد
 و بار دوی از فقه بنی آبان گفت که آید که او بابت سوره و اهل کما در شکل بود و مری سید جنت بود نام
 مشک را کرده بود و در مشک آمد و اسما بخت حضرت امام علیه السلام فرمود که خدا با نشکر بر دوی غایبان
 در حال نشکر بر دوی غایب شد فاسم که که مشک با نشکر دوی منایه بود و دود او فرمود سید جنت بود نام

که نشی واکنت و ملاک شدم و چند آنکه آب بخورد و نشی و می کم بنشیند و نکش بر پید مثل شکم نشزد و نکشت
 و بدو پنج شصت معجزه است که در این کشته اند امام جعفر بن محمد الصدوق علما العلوایه و اسم که در ذری
 حضرت امام حسین صلوات الله علیه بعضی از علما مان خود را بر زخم میفرستاد و فرمود که فلان روز از آنجا برو
 می آید بلکه روزی چند پیران آمدند و از حضرت این که در دوان بر شمارند و شمارا بکنند و ما با همان میرند
 حضرت آن کرده براه چیل برودن آمدند و بجا آمدند و ما با آنها برودند و در حال وای مدینه آن شبده پیش حضرت
 امام علیه السلام فرستاد و گفت شنیدم که غلامان ترا کشته اند و ما با آنها بی تر برده اند خدای تعالی ترا فرود آورد و حضرت
 فرمود که من ترا راه تمام بغافلن این وای گفت پسندیده باشد گفت که این را بگو و محکم نگاه دار و ای
 گفت فدایت را این ساسی فرمود که علی خا که ترا میستاسم این را بر مساسم فرمود که این کی از این است
 و بشارت کرد و شخصی که پیش وای ایستاده بود و گفت ای پسر رسول خدا چگونه دانستی که من کی از این فرم
 فرمود که این ترا فرود چشم پیش بگو می رود و گفت علی و الله که هست بگویم فرمود که غافلن آمدند و تمام جمله را
 برد و فرمود که حاربان غلامان سببه بودند از چشمه و کی از بدنه وای گفت بخدا و رسول اگر است کوی گو
 شمارا تا بانه از مسجدهم و گفت که خدا که امام حسین علیه السلام است فرمود و گو با که ما آمده وای
 گوید که وای این را حاضر کرد و فرمود ما با آنها را کردند و فرمود ما در دقایق شان زدند و سبب است
 روایت از امام محمد باقر صلوات الله علیه که گفت فرمود و انجاه مولای حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
 و میم که امیر المومنین علیه السلام فرمایید است و ملکه و در برای حضرت می افزودند پس از آن وید چشمه
 من لی اندکست نزد امام حسین علیه السلام رفتم و شکایت کردم در ناف و بدن چشمه و گفت که در شکایت تو بین
 که بر زخمی امیر المومنین ۴ می افزودند که علی با مولای حضرت است مبارک چشمه می من بالبد فی الحال بسیار
 بگفت می تا سوره رحمت در این است از می بن ام ابی طالب که امام حسین صلوات الله علیه بود و امام
 را دیدم که در آمد و دید که است حضرت فرمود که که بر زخمی ای چشمه گفت که و الله من از بدنه در بین و گفت

۱۳۲
 نموده و او را مال بسیاری داد و معلوم نیست که در کجاست و من بخدمت تو اومدم تا نزد این حال وقت کردم
 فرمود که برخیز تا بمنزل او برویم من اومدم در خدمت آنحضرت تا بان خانه چادرش بر روی دره نشین بودند
 آنحضرت تنادر و قبله و دست و عابد داشت و گفت با خدا یا ابن رازس که او ان تا وصیت کند بر آنچه
 میخواهد خدای خود جل ادر ازین که او ایند باز نشست و شهادت گفت و فرمود بجانب امام عباس گفت یا موی
 چه میفرمایی فرمود که وصیت کن که خدای بزور حجت کند و گفت باین رول الله ما لک منی من در فلان موضع است
 ملک آن از آن نیست و فلان دیگر از لبرم اگر میدانی که از دوستان تو دوستان و دوستان است و اگر میدانی
 که از مخالفان است جلوار دارد که مخالفان ترا در مال دنیا بقضی نیست پس آنحضرت فرمودست تا نماز کن از هر
 نام که دویم ساز می شد بعد از آن وفات نیست چنانچه اول بود و معجزات آنحضرت زیاده است که در
 جزئی نموده و رآید و در روضه مقدسه می بسیار نامها و پناه و مظلوم در سینه برکت می صلوات علیه
 و صلوات بر او و در محتاج نام حسین علیه السلام علیه السلام با عرض خطاب و یا معاویه بن ابی سفيان
 آنحضرت باین می دین علیه اللغه روانیست از لغات که عمر علیه اللغه بر سر رول الله علیه السلام علیه السلام
 و خطبه میخواهد در میان خطبه گفت من بمویدان سر دار ترم از نفسهای ایشان امام حسین علیه السلام
 از کوه مسجد او از داد که ای عمر خود آیی از من بر من که این نمیزد دست عمر گفت نیست میگوید
 که من بر دست نمیزد بر من اما این تو که آموز ایند و این را پدر تو خوانم و خدای امام عباس فرمود
 که اگر من فرمان بدم برم بر آنچه فرماید بهایت با فدا باشم چه او مادی است و نفس را چنانچه می گفت
 رول الله چیست طاعت او نیز چیست و تو اول اینکسی که بر وصیت کردی و شکستی و انکارا مانت او
 نند مکانی که کتاب خدا و سنت رول الله باشد بدل از امیدی و پیران انکارا آن میکنی و انی بر تو
 عمر و بر انکارا حق می کند چه خواهد دید شد و قیامت از غضب الهی و خشم حضرت رسالت علیه
 از جهنم که خدای او را که دید و از طایفه نزلت او پامردن نماید و خود را در ملک کفر و طغیان

انگیزد و این ملک کند که بخدا و رسول ادا ایمان نداشته باشد و آن توئی ای عمر و با جان تو سبقت کردی
 بدینا خود خند و آخرت با سبقت از خنید عمر گفت با حسین هر که انکار حق شنا کند از آنچه بر سر وی در
 رنج و فراقی است با شد و در آن ایامی داده اند و من امیرانم رضای ایشان اگر امری به بر نهاده
 با بر مطیع او میبودم امام حسین ۳۰ فرمود که امارت حصدت خدا و رسول به بر نهاده اند و سایر بر روی
 سلام کردید و فرموده این و او را با بر الهیین خواندند و اگر از خدا و رسول تو داده میبودند با بر مطیع تو میشد
 و بچاکش از نبی با سلم نهادنی نمود از امامت تو دزدید و دیگران از افضل صحابه با خبری که خدا و رسول با ارادت
 دارد باطل باشد و آنچه مردمان تو داده اند حق پس سایرین اطاعت مردمان خوب باشند و اطاعت
 خدا و رسول او و دیگر فرمود که ای پسر خطاب کدام مردمان ترا بر خود ابر کردند الا آنکه تو ابر کردی از خود ابر کردی
 تا او ترا بر مردمان ابر کردند ای حجتی از خدای است و رسول من از آل او و فرمای ایشان و رضای مردمان
 بر رضای ایشان اختیار کردید بخدا که از خصلی فرمان خدا و رسول بر دندی و از آن کاره نمودندی کار بر تمام
 شدی و اهل حق بر حق اند نه باطل و خلاف حق باطل و خصلی بود از رسول الهی صلی الله علیه و آله بر سر هر
 باطل کردند و از آن بود که فرزند کنند و از این طریق جامعیت پیش نکردند و بای بر کردن آل محمد
 بنی نبودی و بر سر ایشان با نه نیز فتنی و حکم بران نیکو دبی گمانی که بران بر دواند که تو حاضر
 عام تر از این است و از تاویل آن عاقل باشی و خط تو از فرمان سر نشیندن نیست و معصیت و مخفی بشود
 یک است و عمل نه فرموده خدا و رسول نزد تو آن صابین که نیست که در بر واحد و افواست
 دل گرفتند و او را با ظاهر کردید اما در قیامت بفرجی و قفوسه انهم مسولون ما لکم لانا مردن شمار
 و در مکاه انجا نخواستند و است داره است که چگونه به سلوک کرده اید جواب از آماده باشد
 و الا فرمای آن خواجید کشید معلوم است که شما را یاری دهند نخواهد بود که بر درم قدم حبه و در
 خلل شود بدو حاجان این خود احسان شما باشند و این مقوله بسیاری گفت عمار بن سحان چنین گفت

[illegible]

گفت این بن ضعیف حال شده اند و قدر کسبی بر الاغان بخارند معاویه بطریق پستی گفت شترانی که آن جا
 راجعی ما چنانکه قبضه بن سعد بن عباد و خرمی که بنوای انصار بود حاضر شدند مابین گفتن گفت
 شتران در روز بد و اهد و اخاب و خزان بلف اندک که شتران از بنام کشید بر وزن شتران
 شتران بر زمین برای اسلام نامین اسلام ظاهر کرد و سگاره آن بود معاویه حاضر شد و خرمی گفت
 فی نفس چه فرمود در آن باب فی نفس حاضر فرمود که بر آن هر کینه و در آن روز جماعتی از شتر
 طه زده بودند و سینه معاویه بر آن بکشت تریش او را دین نام بر فرموده الله بن عباس
 که برای او قیام نکرد معاویه گفت ای پسر عباس چه فرمایند شد ترا از قیام من این مبت مکرانچه
 اندرون واری نسبت کن که در روز صحن با شما حکم کردم از برای آن خشکین مباس چه حکم
 مرا یعنی عثمان نظم کن که بود بر این عباس گفت که عمر خطاب را کشت گفت ادر الکافری کشت
 عبد الله بن عباس گفت عثمان را که کشت عثمان گفت این باطل کنده قول است که با کافران بجنگ برخواستی و با
 مسلمانان جنگ نمودی معاویه گفت از بن سخنان بگوید که من با معاویه ام با ملک و کفایم تا که در کتاب
 علی و ابیطالب گفته گفت ای معاویه ما را اینی شکنی از قرأت قرآن گفت قرآن خوانیم و احوال از آن کنیم که خدا
 از آن چه میخواهد عبد الله گفت کدام بر ما و حب تر است قرأت یا عمل کردن به آن گفت چگونه بدان علم
 و ندانم که خدا بخواهد بر آن چه اراده فرموده معاویه گفت پرسید از کسی که تفسیر آن دانند و خود جوی که شما
 تفسیر میکند که باطل است خود خود می آید بر این عباس گفت که قرآن در خانه و اوده ایشان فرود آمدن و تفسیر
 ایشان بتر و است از دیگران که آل ابوسفیان از برای معاویه تو ما را منع میکنی از تفسیر قرآنی و از حد صلح
 او شما در ملک افتاده اید و چه زنی ندارید معاویه بطون گفت قرآن بخوانید تا طهر فرود گذارید
 بگویند که در حق اهل بیت خود و آئین است تفسیر آن میکند و اخبار اعجاز و فضایل و مناقب ایشان بپایند
 آنچه در حق دیگران نازل شده باشد بگوید و در حق ما حدیث است که در حق اهل بیت است این عباس گفت حق

آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود که بعد از من هر که
 2 جاگاه به بنده معاویه گفت

دفعای در قرآن می نماید که بریدون لطیفه اولی با فواید علی الدالان میم نوره و لکزه الکافون شمایینو یکدیگر
را فرودش بند و حتی سحاه و قیاس تمام آن می نماید اگر چه شما نخواهید معاویه کفایت این عباسی را خدا
تیرس و زبان نگاه دارد و الا هر چه سنی از خود می دمن بعد باید که این نوع روایات را بایست از اینها
واری و بر ملاکوی ملک از قوت و شجاعت و قدرت و صبر و درم از برای می فرستاد و قبول و عدم
معلوم نیست و الله اعلم و بفرموده ما سادی کردند که خوشن میساح باشد هر کجا بعد از این مناقب علی و اهل بیت
و روایت کنند و این معنی بر اهل کوفه نایب صعب بود از برای آنکه در آن زمان شیعه و کوفه بسیار بود معاویه
یعنی این را در یافته حکومت کوفه و بصره را بر بادین امیر داد و آن ملعون شیعیان را میست و چون در آنجا
قرار گرفت بعضی از نجبان اعیان را کردن زود و بعضی را بر واری او بخت و قومی را چشما می کنند تا چنان
شد که در کوفه و بصره از شیعه کس نماند بعد از آن معاویه بی دین تا مهاجرت بعثت و قضاة ممالک که
کوهی شیعیان می شنود و کرده عثمانی و بنی امیه و مجانبان و کانی که قسب فضایل ایشان می شود و شیعه را
بینان و پیر و قویتم نمایند و هر که روایتی کند و فضایل عثمان کرده او نام می و پدرش را بنویسد و من بعد
پس حاشی وضع احادیث می کردند و باره ایشان و نیز قضاة و عمال می بردند و ایشان را بهای عجب
ملکی و شنید و پرسش معاویه می فرستادند و معاویه یعنی خلعت ثانی فخر و زر بسیار بر بی ایشان می فرستاد
تا آن وقت که احادیث موضوعه بسیار شد و دیار اسلام پس معاویه یعنی بهای بعثت که اکنون
فضایل عثمان بسیارند و از حد در گذشت اکنون بگویند تا فضایل معاویه و مناقب می روایت کنند که آن
ما و روز واجب است و حجت ثانی اهل بیت را باطل کنند تا غم و اندوه ایشان زیاده تر کرد و عمال و
مساجد تا درست و بر دیار خلق را جمع می کردند و نامهای آن یعنی بکار را بر ایشان می خواندند و ایشان
از برای جاه و مال آن ملک احادیث موضوعات را پیدا کردند و از برای جاه و مال دمال را از برای خود
و غیره که باشند خباثت و زین باطل اند و کورش پس زنی بنیاد نام است بان منشا رفت و در خصم این است و علی

معاویه بدین نوشت که ای بنی بقلی از این بنی بقلی بودید و دیگر نام نوشت معاویه
 بعد از آن که چون در کس کوی دهنده که فلان از مجبان علیست و او را بقلی رسانند و بعد از چند روز نام دیگر نوشت بعد
 که احتیاج بکاه نیست هرگاه که آن کنند یا منتهی دارند که او از شیعه علی است یا از مجبان این است و او را بکشند
 بعد از آن کس امان بنمیدانند از شخصی یا شخصی عدوت بودی پیش دلی رفتی که فلان کس از دوستان
 علی است و او را بکشند یا ندی و بکشیدی و بکن که خود از تو مصوب بودی تا حال بجای رسید که کسی مقرر
 زندگانه معروف مشهور بودی پس بوی تفرغ بر ساختی و در آن بکسی گمان کردندی که او محب علیست
 است و او را بکشد که دندی و حال بر منزلت میگشت الفقه چون گفته معاویه غایب حضرت امام حسن
 علیه السلام را بردادند و آنحضرت بخوار حمت حق پیوست کار بر مجبان اهل البیت و نواریست و پیش از بکشد
 معاویه بدو سال حضرت امام حسین علیه السلام بکشد فرمود و جلوسی تا ششم و موالی از آنچه مانده بودند از مهاجر
 و انصار و اولاد این بنی خود برد و آنحضرت بنما فرمود و فرمودند در یاده از برادرش در جنت آن
 حضرت بودند و در حضور جلد صحابه و تابعین برخاست و حمد ثانی الهی و درود بر حضرت سالت یا
 و آنش مقدم رسانید پس فرمود که می بیند که این طاعی یعنی این معاویه لعین با مجبان و موالیان با چه
 می بخورم که از شما خری برسم اگر راست بود و راست گوی دارید و اگر دروغ بود و اگر دروغ گوی
 و ایند و سخن را که بشنیدید بیان دارید و چون بشنید خود روید و بیان قیامی دین بر خود رسیدگان دیگران را
 ایند و ایند و شما را بر این اعتماد باشد گویند که من خوف آن دارم که حق مایل مندر کس ماحی سعادته
 نگارد که در اینم نوره دلخواه الکافرون پس آغاز کرد با بابت احادیث که در حق این بنی درود یافته بود
 چون از او فرمود و فقیران را خایطان این بنی که در دوزخ بود که من شمارا بگویم که چه کنم که چون بوی
 بپزد و بپزد از این بپزد از این را بگوید و از اینجا بگوید و در ابست کند صالح بن کناز که چون معاویه
 لعین و مجرب می و محاسب می را بکشد و آن بنی بکشد حضرت امام حسین علیه السلام را و در کفایت با

عبدالمشئدی که با جرم عدی و اصحاب وی چه کردم که از شمعان بدو تو بود حضرت امام علی السلام فرمود
 که چه کردی گفت این را که تم غسل و کفن کردم و بر این نماز کردم و دفن کردم امام علی السلام تسبیح فرمود
 و گفت ای معاویه تو برو حجت ثابت کردی که اگر ما کرده ترا بکشیم ما این را غسل و کفن و دفن کنیم و بر این
 نماز می‌کنیم ای معاویه من رسیده که تهلک حضرت امیرالمومنین علی السلام میکنی و بر ما دینی ما ششم میگوی چون
 این کنی با نفس خود کرده باشی از هر کس یعنی بخود رجوع کنی که حق از آن نیست یا از آن ماکر اگر چنین نباشد
 از تو نباشد بر ما ظلم کرده باشی ای معاویه چنان می‌رازه کن و تبرئت از خود مینماید و ما را
 نیز عداوت خود ما را تو مطیع فردی باشی که او در همه صفات از دیگران مقدم است و با او اتفاق
 و تو مطیع شخصی شده که ادعای بیست از صفات خود بر چینی باید و دوست از اتفاق و بعضی عداوت و بر
 و لیکن دشمنی اهل حق که عرورین عاصی اهل اخلاص است پس بخود رجوع کن چون این مجلس از من کشد
 و متفرق شد و معاویه لعین باز سخا می‌خود رفت جماعتی گفتند که حسین بن علی علیه السلام داعیه واد
 با تو باین مضمون داد و گفت که ما حسین علی السلام و انحضرت در جواب داد وی گفت که جماعتی سخنی
 نقل کرده اند از من که حسین من از آن مستغنی‌ام و آنچه میگوی که من در امامت راجع بوزان از تو سزاوارترم
 و آنچه تو بر من می‌گذاری سخن چنانست و کبر طلبت میدارند و تقصیر در میان است اندازند
 آنها که گفته اند دفع گفته اند من با تو عزم کارزار ندارم و با تو حلف نمیکوم و در سخنی من چند وقت
 من از خدا بعتاب می‌زنم بزرگان آن دشمنی بنده‌ام که خدا بعتاب بزرگان آن از من راضی باشد و عذر من
 بنده خود و رحمتی تو ای که او را عذر خواهم و ما سلطان و کوفه طالحان و باران شیطان با تو باند اندان و حجر
 بن عدی را که از اندوه خزان از مطیعان چه جرم عدی و اینهش از مطیعان و طالحان بود و گشتی
 که در پستان خدا و بول بود و دشمنان تو و دشمنان خدا و بول را و دشمنان تو و نگاه داشتی که در کنا
 عسری و بارانش مثل آن ملعون می‌بودند که نزد تو اندیش از اخلاص می‌آمان می‌بود تو آنی که اهل انبار

دوست داری و توفیق انانی که با تو انداز مردان و کافران و منافق و جبر برای این کنشی که دوست
 بود و انکار چشم و جور تو میکرد و نسک بدعت تو بود و انانیت بی رویه و انانیت بی
 ازان که با این سوخته نامی مغلطه خورده بودی و با وجود و موافق مکتب ساخته شکستی و جبر و انانیت
 صاحب صلح و عابد رسول الله صلی الله علیه و آله بود و با کنشی بعد از آنکه با وی عهد و بیعت بودی و دیگران
 و فتنه را و زیاده و سبید را که بر فراش زندگان نی ثقیف تو بود و آن بود و دعوی کردی که از ای سفیان
 و او را بر اهل عراق مسلط کردی تا خلق را بکشت و جمعی را بر دار کرد و جماعتی را دستها و پایها برید و جمعی را چشمها
 برآورد و اینان جلوه موثران و مودیان بودند و بر کار و دستان حضرت امیرالمومنین که حق تعالی بدست
 وی فرموده بر جای باید بکشد و من را بر آنکه کم که باید و قبل تو ستمگرها بر سر و تا دین را قیام حیف و اگر از ستمگر
 بودی شما همان ستمگر بنحاله بودید و اگر چه بظاہر از آنکه داشته اید بطریق دیگر از آنکه داشته اید که با دستان حق
 و منسب به این آنکه هیچ اندیشه از آنکه کنشی پس ازین ای معاد بر امت رسول صلی الله علیه و آله
 و فرشته بنگار و هیچ فتنه بزرگتر از حکومت تو نیست بر امت صدم و هیچ نظری نیست نفس را و فرزند
 و امت صدم و افاضل از جواد با تو اگر با تو جواد کم آن نزدیکی باشد بخداوندی و اگر با جواد ترک کم بهستغفار
 باید کرد و از خداوندی کن و تو قیام کار خود ستم و آنچه گفته بودی که اگر انکار من کنی تا بگویم که کم آن خود
 خوی و عادت نیست خاسته با برادر کم کردی با جمیع صلوات الله علیه و سلمه و علم بود و از جوانان نیست بود
 و انانیت و شک و باک و معصم چه تو نیست با وی عهد کردی و همان پس تو کنده خوردی که با وی بی کنی و
 نفرمای و قدر او را هست حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنست که بودی و با وی که کردی و وضو نیست
 اکجغنی و غیر و جور زبرد و جام غم انعام او بکنی و با این بکار است نسبت نبایده تا کفایتی که انانیت در کار
 که زنا و برادر است و تو بر چه بکنی با خود بکنی و بکند تو مادران بمان ندارد و فرود مار از روز کار تو برآورد
 این فرستاد و ترا ای معادیه با بر سر آنکه خوانی در انعام و استنش و آنکه در دایه است را در استنش و

و مدح و عودت و عطف و
 و جبر و انانیت و از آنکه
 بوده و در آن روز که

پس خدای تعالی هیچ پوشیدنیست و فراموش نکند که ادیبایی او را گشتی و بعضی را از اجوت مدارعت
 پرانند کردی و بعضی ستانی از برای لهرت یعنی بیدارید که فریخته و فریادی باز و تو نفس خود را برین کار
 ساختی و دین بدینا باختی و در امانت خیانت کردی و با رعیت خیانت عمل نمودی بحال جاهل
 میزوی یعنی عمر عاص لی حلاص کن که این کار تو ندارد خصاص معاویه لعین چون نادان نازنین
 را بر خواند گفت در اندرون وی پیش ازین بوده است که من چند اشتهم بیدارید و عبد الله بن ابی عبد الله
 بن عمر بن حفص گفتند حواست بپوش خا پنجه خواری نفسم شود و افعال مد پرش بشم گفت حاشا
 از من خواستم که عیب کنم ابی الحسن که آن حق باشد تو نام زیرا که نیست در دینی اگر کیم چیزی که در
 نباشد چون باطل میگویم کسی انصاف سخن من نکند و من چه عیب تو کنم گفت در حق امام حسین علیه السلام
 که در هیچ می نیست الا آنکه من میخواستم که چیزی نویسم و دواد را هم کم و قصد من آن بود که ذکر محاب
 این کنم چون سخنان درست است از آن حضرت شنیدم گفت که چیزی نویسد که خاطر حضرت امام را
 علیه السلام از آن نزد و بر سال هزار هزار در رسم منفرستاد نیز از انواع متاعها و قبول آن معلوم نیست
 ردیت کند از موسی بن جعفر که جماعتی گفتند معاویه که طغی خشمها را امام حسین علیه السلام دوخته اند و با
 اقرار تمام میکنند اگر کسی که بر من زرد و خطبه بخواند شاید که در آن فردا مانده چه در پیشش که حکمی نیست و معاویه
 گفت که این کمان با امام حسین علیه السلام زدید و او غایت فصاحت و بلاغت بکار برد و بر منزاد و
 مردم بزرگتر شد از آنکه بود و ما را فیتی که میخواهی دیگر باز که این شیوه بکار برید این قول که
 دالحاج بسیار نمودند که این بان نمی ماند معاویه التماس کرد که با ابی عبد الله اگر بر من زردی و خطبه ادا
 کنی غایت لطف و کم باشد آنحضرت بر من فرمود و حمد و ثنای شایسته آنچه نزد او دلائی بود و بقیه
 برساند و صلوات بر کلمات بر کمال دانش فرستاد و بر وی که آن مردم تعجبند از سخن گفتن
 بکنند که غلبه میخواهند آنحضرت فرمود که ما فرستادیم که اویم و عزای اله غالب بپسند که الا ان غلب

هم العالمون ویاکی از ان و دیم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که انی تبارک فیکم انظروا کتاب الله
 و عترتی کی کتاب الهی است که تفصیل بر شماست در دو تین است و سمیت بطلان در راه ندارد و نفی
 تا دینش را پوشین نیست و دیگر ما یم که عترت رسولیم چنانکه اطاعت کتاب الهی بر شما واجب است
 اطاعت ما بر شما لازم است که حق سبحانه و تعالی مقارن داشته اطاعت ما را با اطاعت حق و رسول
 که یا ایها الذین امنوا اطعوا الله و اطعوا الرسول و اولی الامر منکم و اولی الامر ما یم بسلی رومی شیطان
 می باید کند است و تابع و دستار حق می باید شد و اگر شجاعت می خواهید و الا عقوبت آماده است
 ازین مقوله بسیار فرموده معاویه بسجی آمد و گفت یا ابا عبد الله این قدر کافی خواهد بود که تعابیت است
 پس آنحضرت از منبر فرمود آید صلوات الله علیه و علی آله الطاهرین پس معاویه را در آنوقت
 عبد الله گفت آن روایت کند حمید و اصحاب می که چون معاویه غاوی بهادیه بدست نبرد
 بعین صفت روز توبه آن بدین را بود می بدست روز بقم بناختی یا بر من نهاد و حسی یا تجدید محبت
 خود و دعوت کرد و از منبر برآمد و ارکان دولت بی دولت خود را از شریف ثانی این داد و نمود
 که با و زار محو اوی با و زد و مال خود در باب امام حسین علیه السلام و عبد الله زهر و عبد الرحمن بن
 ابی بکر است که گفت که کسی را بدین توبه است تا از برای تو از این منبت نماند و الا عقید ساخته شود
 پس آن ملعون باد نوشت و ولید بن عقبه بن ابی سفیان علیهم السلام و ابنه بن بدین عبارت که
 بسم الله الرحمن الرحیم من عند زید امیر الکافین و الفاسقین الی الولید بن عقبه بن ابی سفیان اما بعد
 فان معاویه عاشق لغد و مات باغ و نام نوشت مختصر بهائی اما بعد فان حسنا خذوه ذابن عهد
 این الی کرد و این زهر را خد اشند به انی لا رخصه فیها صی یا یونی معقون انکه معاویه غاوی رخت و
 زهر و مال یا نهاده کشید و این نام است از زید بن ولید بن عبد الله که چون نام برد امام حسین علیه السلام
 و بر عرش و این زهر و این الی بگردا محکم کرد و داد و پدید آمدت و از این بن استا پند و الا حقه سخته

هشتم نفر سینه چون ماه آن پدید بولید رسید که والی مدینه بود و در آن که نایب می بود مصحح کلمه
 دوم و در اطلب امام حسین علیه السلام فرستادند و در و دیگر اطلب عبدالله زهرام حسین علیه السلام
 را در مسجد یافتند و گفتند که فدایان اطلب شما فرستاده اند اگر من بدل میفرماید حاکمید آن حضرت فرمود
 که من جناب می بایم که معاویه پناه و فرستاده مارا بر بیعت نپذیرد میخواستند و عبدالله بن زهرام سنگ تمام اسمعی کرده
 سخنانی گفت و بارادش را بر این بن زهرام راه مکه پیش گرفت و کزرا جبار کرد و از این بن قیاس شده
 بر فردم فرستاد و در اطلب می فرستادند و باقیه و امام حسین صلوات الله علیه بخانه فرمود و بخانه
 و در آباد خویش خود بر ران معراج خنجا خود برود و فرمود که برو خانه بنشینید و اهل کلمه که برین کلمه
 میکنند باندرون بیاید و انانی انحضرت باندرون فرمود و بطرفه اسلام سلام کرد این بن قیاس کرده
 جای دادند و باقیست و مردان و ولید بن عقبه بر تخت نشسته بودند و قومی بر پا ایستاده انگاه نام برد
 پدید بومی دادند تا انحضرت بنخواستند و جمعیت نگاه شدند فرمود که من مشیپ این کلمه فرمود و از صبح
 باشد بیع شما برسانم بر خواست و از تخت برآمده مردان و ولید اشارت کرد که او را ران مکن که فرود
 برودستی نداری و از عتاب نیز برتر کس مردان چند لایست این سخن را اگر از او خفاخته و از بلند
 که حسین را بکر به انحضرت لی نایب شد و کسی آنهی اینجا نداده بود هر کس گفت نزد می غضب و فرود
 از دخت مردان در خانه که سخن در کسی بر دو بار آمد و بگفت و این حال در دست تقیم حب بود و در
 سال تقیم از حجت انحضرت اینجا برودن آمد و بخانه رفت و در دست و نگاه شد و از ترتیب کردن
 و جلا نیی ما ششم با خود رفتند از مردان و زنان الا محمد بن حنفه که در مدینه بود با فخر بن سعد
 بن عباد و امام فرمود که نو با و دست مرد و عقب من یا که اگر کسی اطلب ما بیاید از یک جانب نو
 مانی و از یک جانب تا این بن را در میان گیریم و بعد را بدک کتم او گفت این رول الله اکبر
 و خدا که بهتر باشد بخانه که عبدالله زهرام و برادرش که در فرمود که این نیت بر خود روا ندارد و بر جا و

اعظم آدمی را از برای درک آنجه اندوخته اند بر دین فرمود و این است را بنیاد که فرج منها خالها نیز
 است ششم حب بود که از دین بر دین فرمود و در ششم شعبان بکبر رسید چون نظر آنحضرت بر کعبه افتاد
 این است را خواند که ولما توجه غفاه بدن قال عسی لی ان یهدنی لواء السبل و چون آنحضرت بکبر
 رسید سبطی نزل فرمود و آمدن او بر عبدالمطلب زیپر کران آمد زیرا که اهل مکه در دین حوالی برای
 ناسک و احوال و حرام و شرعیات پیش دی نژد و میکردند هرگاه که اخا طبع می شود و جوع
 را نوردنی ماند چون آنحضرت به آنجا درآمد و قدم مبارکش به آنجا رسید مردم روی بوی نهادند
 و محبت می بر روزه قیام اقدام نمودند و عبدالمطلب بر روز بکعبه آمدند آنحضرت می آمد
 آنجا آنچنان می بود تا این جبرائیل عراق رسید کوفیان چون احوال معلوم کردند بفراخس از ردا
 در بزرگان کوفه در خانه شریح قاضی جمع آمدند و با هم معاهده کردند که حضرت امام حسین عوالت الله
 علیه بطلند و بجان مال مد کنند این معون با ما نشینند و فاصدان متواتر و تنواری در پی می بینند تا بمانند
 زمانی جاری شد نام با آنحضرت نشینند و گویند زار و کینه و بخواه نام بود و در این بکبره را رحمت این
 حضرت نباشد که رعیت نفرت دی و عده و او اند و در آن ولا و کبره بدیده بودن متعذر بود که در آنجا
 این نام می نبود اگر جمعی می آمد و چون اهل کوفه جماعت کثیری بودند و اطهار کجستی می نمودند مسلم
 بن عقیل را حضرت طلب فرمود و نام نوشت کوفیان در جواب نامه های ابی ان که نامه های شما بزر
 رسید و بر معون اطلاع حاصل شد و در آنجا درج کرد که بحسب اطهار کجستی شما که طلب نموده اید که با هم
 به انصوب تا با حاکم و نفرت شما دشمن دین دشمنان خاندان طهین و طاهرین از روی زمین
 بر طرف کنیم حال مسلم بن عقیل را که به اطلاع و تقوی آورده و با ما ملت و دایمت بر آید و این علم
 می بیند شما فرستاده ایم تا حال شما دانسته بن اعلام کند و بعد از آن در آمدن مساعت بنیام و
 الاسلام کار سازدی نموده و خطیب از کبر بر دین آگاه مدینه فرستاد چون آنجا رسید با بد حضرت رسول سلام

حسن ابوالعباس بن محمد که بسیار کرد و گفتند که باز نیامد و سبب در میان حیا کرد و دو دو از حیا
کرد و دو پر خور سال داشت که این را بسیار دوست میداشت با خود بردن آورد و دلیل گفته از
لی راه منوجه کوفه شدند و در آن راه آب نبود پس بی آبی کشیدند تا بهر دو دلیل از تشنگی و زنده این
جایزده بود صفتی افتادند که آنرا میضی خوانند از بطن الحنث و در آنجا نام نوشت و بدست فیض بن مصلح
میداد و او در نزد حضرت امام حسن علیه السلام فرستاد که حال چنین افتاد من از افعال بهر گفتم
بر اعمو فرمائی آنحضرت جواب نام نوشت که چاره نیست ترا می باید آنجا رفتن تا این را بر حنث
نماید و هر روز از این جانها بسیار مسلم کوفه نزل فرمود و بخانه مختار بن ابی عیسی رفت
آمد و سواد ملک کوفه بخد مت دی جمع شدند و اعزاز و اکرام دی بجای آوردند و نام آنحضرت
که بر این نوشته بود خواندند و پس بدیدند و در آنوقت لغمان بن بشیر دالی عراق
بود از قبل نزدیک حرم مسلم بن مجمل شنید که بوی محبت میکند از قبل امام حسن علیه السلام از غزوه
ماره برآورد و بر میزند و نهدیدی چند کرد که ای اهل کوفه در خون خود مردید که شکر است مسلم که گفت
و نزدیک علیه السلام سلطان و است مبادا عیانی و آسپنی از دینار رسد عبدالرحمن بن خضر لغمان
گفت که ملک عظیم است و فرا از که هم است مسلم را یک و یکش حرم او مردن یک نفس بود گفت این
روایاست نام نوشت نزدیک علیه السلام و او را اعلام کرد از این مسلم کوفه نیز مدحون که نام را دید و خواهر علیه
زیاد دلی بنیاد را برای حکومت کوفه نصب کرد و سورت سر جو که معاویه غایب مان و صبت کرده بود و آن
لعین در لیره حاکم بود منو عرق از برای دی نوشت و بوی فرستاد آن لعین برادر خود عثمان
بن زیاد بدینا و نامی سبب خود کرد این در لیره و بان که ان توجه که شد چون کوفه رسید و
نعم خود را بر بسته بر ستم عرب مردم کمان کردند که امام حسن است بر یک آمدند مسلم یکدند و در جا
بانه این را که اند بعضی گفتند این نه طریق حضرت امام حسن علیه السلام و یا چون شود بجای

ناقصه الهامه رسید رفی ما ببارک خود را بگوید و گفت چند کوفت که باین رسول الله صم عبد الله بن زیاد
 که را فریدید بخان فرستاد تا به پنجم که بشما چه در سردارید و بقصر الهامه در آمد بابرگان و ولایت عبد الله کراه
 گفت آنچه باین خواستید کردن من باشما خواهم آمد و جمله از خوف و کشته بپادند با وی معیت کردند
 بعد از آن آمد مسجد و بر منبر رفت و خطبه بخواند و بعد از خطبه گفت بزرگوار است الله علیه و آله و سلم
 از زانی دکنه تا با هوا خاها و حسان کلمه هر که از وی عاصی شود سرش بر دارم و پیش روی فرستم
 و از منبر نرآمد و گفت منادی کردند که هر که دشمنان نرید را در خانه بنیان دارد باید که بیاید و بسیار بود
 ده خانه او را بوزانم و هر که در آن جاست بکشم مال او را بتاراج و همش از آن جماعت بسیار بر مسکن
 کرده بودند و او باین معنون نام بحضرت امام حسین علیه السلام نوشته که قرب عیده بزار کس بد بزرگوار
 بعیت در آمدند و انتظار مقدم شریف دارند هر چند رفت و ترسعت فرمایند چون منادی بپایان
 لعین کجوس مسلم رسید جای خود را در خانه مختارند و از آنجا بخانه ثانی بن عوده آمد و ثانی بکر جرحه
 کرده خایف بود اما از سر اعتقاد جای داد و در جای محفوظ نگاه داشت عبد الله کراه جاکوسی پیدا کرد که
 غندی بود و مقل نام و او را فرستاد تا بخیله بعضی از شیعیان خبر مسلم باز دهند و احوال او را معلوم
 کرده که در خانه ثانی بن عوده است پیش پسر زبادت و اعلام او کرد و ثانی را طلبید و تشدید تمام
 کرد بسیار بر نحایند و قیل و ثانی بن عوده را بکشت و مسلم این شنیده از خانه ثانی بدر آمد با چهار هزار مرد
 چون مسجد جامع رسید با بعضی تن مانده بودند باقی که ریخته مثل انکاک که کشته بودند پیش ازین از عیده بزار
 مرد و انبان او بجهت بودند و خود او را مسلم بد قصر الهامه آمد و چک در پوست و قیل و ثانی بد کردند
 عبد الله کراه از خود بر مسکن کوفتان از در باری آمدند و بکوشک می شدند نگاه داشتند
 بتمام کوشک بر آمدند و ندانند که ای مردمان ازین بدتر رسید و از کشتن خون شام اندیشه نمایند
 چه در خوف که خو عاصی عام بر کسی نبار رسید بودند و این ندر باشند و بعضی از رسیدند و هر که در آن

۲ ازین عید خرافه کراه
 کراه مجرم در زند و خوف
 بر خواست نام عبد الله
 معون ع

میان خویشی است می آمد دوست او را گرفته بخانه پدر مسلم از شجاعت و دوداکی نزدی از خوب کرد آن
تا باغبان خوب کرد سی بن موی مان بودند مسلم از شجاعت و دوداکی نزدی بمسجد نهاد چون
بنام مشغول شد آنها نیز قرار بر فرار دادند الا سقین چون بمسجد رفت این ن نیز آمدند مسلم
چون نگاه کرد کسی ندید نهاد و فرید کوچه کوچه میکردید تا به خانه زنی رسید که از دوستانه ان خانه ان بود
نام آن زن طوعه بود مسلم از وی آب خواست ویرا آب داد و طوعه در خانه نشد و بعد از غنی که
برون آمد دید که مسلم بر خانه ایستاده گفت ای مرد چون آب خوردی از اینجا برو که نزد رنب اینجا
رفت نیست و نسبت طوعه بخانه رفت و بهرون آمد و این گفت و مسلم خاموش ایستاده بود
تا باو گفت ای پسرانه خدامی درین مسجد عزم و بهکس سج خواند بود که وای یک امشب در خانه جا د
طوعه گفت تو چه کسی گفت من غریبم محاکم مظلوم مسلم بن عقیل سرعم حسین بن علی علیهما السلام
و احوال تمامی بازگفت طوعه ویرا اینجا برد و فرستی از برای وی بکشد ایند و طعمانی حاضر کرد و نمود که
طعام می توانم خورد اما آبی بیار که دهنم سازم که تشب افروین غمر من است و ان تشب را اختیار ده طاعت
که زانید و طوعه را بری بود بدل نام از لشکران عبداله گزاه بود بسیاری باریب که کشید و در خانه آمد
طوعه گفت چرا ویرا می گفت طلب مسلم نمک و وی میزد و وایر و عدای بسیار کرده که بر او را
از من استقدار بومی عطا کنم و طوعه در ان تشب برای خدمت می نمود بسیار میکرد بقال لعین از زنده
مادر کان زده شد الحاح بسیار کرد که ای مادر بکوی که چه قعه داری مادر او را بگو که نامی من خطه دای
نزد می یارنگار کند گفت ای فرزند تو این قصد بد را بگذار که مسلم عقیل در خانه بمسجد بن خرفی
است از برای دنیا و آخرت ما مادرانکها هارم و خود ای فحاشمت از بهشت مصطفی و فرقی
و فاطمه زهرا صلوات الله علیه و علیهم معطوبه بهر منکر دیم و از انش و دوزخ خدمتی بایم گفت
خانه آمد چون صبح شد بقال لعین رفت و عبداله گزاه را از حال مسلم فرادار کرد و بمها و کس را بهر

گفت داد و طلبت مسلم فرستاد چون او از شیشه سپاهان برآمد مسلم در دعا بود و تعجیل یافت نام رسانید و سلاح
 در بوشه گفت ای طوعه آنچه بر تو بود از بختی بجای آوردی امید که از شفاعت رسول الله و امیر المومنین
 صلوات الله علیهما با نصیب باشی من و دشمن در خواب عزم بر المومنین علی و زلفی را احوال الله علیه
 دیدم مرا فرمود که فردا شب پیش ما خواهی بود ناگاه نشکر در رسید که کمرای را افزود که فردا نزدیک
 که انش در بر ای زنده مسلم از خانه پرودن آمد و آغاز خاک کرده فی الحال صل و دو در برابر فرستاد
 و باقی نیز بخت رفت اما سبعت بد از جانب عبدالله کمره میرسد تا او این زیاد لعین گفت که
 شرم نزارید که چندین مرد از یک مرد عاجز گشته اند و بر که آمد نیز بخت فرستاد تا آخر خوب فرودماند
 کسی را بره آن خود که بر دوی سینه نام محمد بن شعث او را مان داده پیش عبدالله زیاده بر مسلم چون در آمد
 بروی مسلم کرد و دهنی چند که داشت با عرس کرد و میان ایشان ما جوی چند گفت تا عبدالله بر مکن
 حران احمري گفت که مسلم را بر ما قهرالاماره برود کردن و برابرند و وقت بر دین مسلم حدود غایبی
 و ملوه حضرت سالت بیایی و ال بدایت انباشی بر زبان برانند چون بر پیش بروی که شهادت گفت
 و بهو بجانب امام حسین علیه السلام دو گفت تا بن رسول الله حال من اینجا شد کاشکی باو یکو سر
 مبارک تو رساند که باخانب نیالی که از کوفیان وفا نیاید و او را بد بر چه شهادت رسانند اما لند
 اما ایله را چون و نیک ما کس را از امام نر برانند چند و سرور با بر شری دو پیش که یکی محمد نام است و یکی
 بنام فرستاد که بکشت بدت دو پیش و کتاب مفضل ندگوست چون برای ایشان بنام رسید
 نیز به پیش و شهادت عبدالله لعین فرستاد که را بهاء بنده تا این خبر ما امام حسین علیه السلام نرسد
 و دایت و کرد و دماند که کس پیش کتاب از اب احمد و بهای ایشان بکشد و فرستاد
 سیردن آید و حضرت امام زمان از مدینه مدینه و مدینه مدینه و مدینه مدینه و مدینه مدینه و مدینه مدینه
 یا یقین انخبرنت یا بل است و عیسی علیه السلام روایت که جمید که نزد پهلوان حجاز برده و فرستاد

ملوک از همه طرف فرستاده بود و طلب امام حسن عسکری (علیه السلام) نمود و بجا می آمد که گویند بود که آنحضرت را بگوید
امام علیه السلام این را در یافته چون ماه و سی و پنج در آنجا اقامی که هیچ سببه بود بعمره عدول کرد و غم عراق نمود و در
شماره که از دستستان حضرت امیر المومنین صدوارالدین علی بن محمد بن علی بن ابی طالب سال مادر را پنج برده بود و نزدیک
رسید خدمت آنحضرت و از مناسک حج و مساجد خبر داد و از آنحضرت سید فرزدق گفت چنان
بود که بر سر از تمام حج تعجیل فرمودی و نمود که اگر تعجیل میکردم و میسر فرزدق گوید که بمن گفت تو نزد کسی می
و کسی گفت من را در غم از غم فرمود که از مردم کوفه فرار کرده گفتم که دلای این نیست با منیزای این
یانی امیر است آنحضرت فرمود که راست گفتی و از آنجا روان شد چون نوبت آمد به ابن ابی طالب سید عبدالغفور
گویند قیس بن مسهر میادیرا بابل کوفه فرستاد و اعلام مقدم خود فرمود چون قناده سید حصین بن
بان که آنجا بود و راه را نگاه میداشت و او را گرفت و کوفه فرستاد عبدالعین عبدالبنی غفور را از منیز
امام علیه السلام بود بر قوی او را بدرجه شهادت رسانید و حال مسلم بود که تا فرمودند بر او و آن جا نزل فرمود
و در آن شب که سبب نظر فرود برده بود و این ایات میفرمود اسما و ان کن الدینا فنفیسه و قدر
ثواب الله اعلی و ان کن الابدان الموت نیست قتل او و الله بیعت افضل و ان یکر الاموال
لا ینک جمیعاً فاما مال فرزدق الربیع و ان کن الرقاق قسماً مقدراً فقه حرم الرقی ملک اجل
انمی و اگر باشد و بنا که از آن قیس شنیده پس برای ثواب الهی بهتر و بگو تر است و اگر باشد و بنا که برای
و اگر از من شنیده باشد پس شنیدن در منیزه بخدا گویند که آن خوب تر است و اگر است و در باقیست
معه و مورد پس کی حرم فرود کسب نکوتر است و اگر است اما از برای که داشتن جسم است
حال خیری که باید که است و در و بان نیکی کند و از آنجا منزل منزل می آید تا روزه نیکی از راهی آنحضرت
بگر گفت و به چنان و دیگران بگر گفت آنحضرت از سبب بگر فرمود گفت فرماستان کوفه ظاهر است و در
از منی بر آنحضرت بودند گفت کوفه بخود و است عجب که بختان کوفه باشد آنحضرت فرمود که بیک

کینه چون ملاحظه کردند گفتند سرزمینی که هر هست آنحضرت از رسیدن طلب فرمود بدان نزدیکی آبی بود
 اینجا زانند هر خبری ریاحی را دیدند باز بار بار اینجا فرود آمدند و از تاب که از پیشگاه سیاهان فزایدند
 این خبر آنحضرت رسانیدند و نیز از مقدم شریف آنحضرت خبر یافتند از آنکه خود بدون آمد داماد علیهم
 نیز از میان لشکر بدون فرمود چون وقت نماز بود نماز پیشین و پسین را برداشتند و با جماعت آنحضرت
 کردند بعد از آن حضرت فرمود که بکار آمدن اید و گفتند و از شناده اند و طلب تو که چون تو برسم
 از توحید التوحید تا تراب عبد الله زیاده را سلام آنحضرت بطریق معجوفت در کن تخت نزدیک است ازین کار کینه
 بعد از آن آنحضرت موعظه جنید فرمود و گفت شما و خوانند اید و من کعبه شما آمدن ام اگر از آن بشناید
 که دم گفته ما ازین خبری نداریم و ما را بکار نمی فرستاده اند از اینجا می آریم درودش که ما پس بود شد
 و می رانند و از یکدیگر جدا نیستند و در نامه است بعد از آنکه گاه که در فتنه موضع از راه بابام حسین علیهم
 السلام میفرمایند که اگر کوفیان از آمدن من بمانند باز کردم و بر سر رفته جد خویش روم عبدالله بکر است و
 نامه نوشت که او را را بکن و بموضع فرود آور که کتاب باشد و تابادانی چون نامه آن لعین رسید و آن
 را با آنحضرت فرستاد آنحضرت فرمود که ای عربی را که از ما دین و بهادر و دایم که خیال و کودکان بماند
 و تاب و طاقت نشکلی ندارند و گفت حکم آن لعین است که خون منی و داماد حسین علیهم السلام فرمود تا
 کج کردند و رانند تا بر تپه رسیدند که از آن بوی برنج و بوی برنج که این چه حالت گفت این ما که
 آنحضرت فرمود که اینجا جایی چسبیدن شنیدن است و این جایی فرود آمدن آل عباس است فرمود تا اینجا
 فرود آمدند و فرود در مقابل وی فرود آمد چون بدو شدند آن روز پنجشنبه بود و سال شصت و یکم از هجرت
 و در اینجا رسول الله زیاده علیه السلام رسید و نامه رسانید که چون نامه من برسد بهتر از تخم چینی تاب از د
 باز داری دارد جدا نوی تا به محبت من در آید و الا سرش را داری و به پیش من فرستی و حضرت
 داماد حسین علیهم السلام چون از مغفول نامه فرود آمدند و گفتند و بعد از آن عمر کس لعین آمد و جابر و جابر

در بنوی خود داد و در سبائی کوفه را حاضر کرد و هر که گفت میگوید و با امام حسین علیه السلام سلام رسان
که بیکار آمدن ملائین کوفه که از عید شکنان بودند قبول کردند و گفتند ما از حلاوت نامیم که ما با بنوی فرستادیم
دور خوانند اتم تا با فخر بن عبدالمطلب که از قتالان عرب بودند قبول کردند و در دشمنان خاندان بودند
گفت پس خط فرمی آرم یا سرکش چون او رسید او شهادت پیش آمد و گفت شنیدم من ده واکناه
مجددیت حضرت امام علیه السلام رد گفت منبسم گفت من منبسم گفتم یا کذاب که من قبضه شمشیر ترا ببرم یا
اگر شمشیر ترا بگذارم تا تو بردن آئی گفت هیچ از اینها نمیکنم گفت پس در واکناه او بیخام ناکنداده باز کرد
بعد از آن عمر کس لعین قره بن قیس خطی را بر فرستاد تا بیخام گذارد آنحضرت فرمود که و اهل کوفه تا بهایی
نی و پری نخواهند که نمی خواهند باز کردم عمر کس این حال معلوم کرده ماین زیاد بی پیادوست آن لعین در
جواب آن بدین دوست که از وزیر برای زید علیه معیت لیسان داور پیش ما درست تاجیه صلاح
باشد چنین کنیم و اگر امانت سرور را با سرش احوالش برداشته متوجه درگاه ما بیا و عبدالمطلب که راه مسجد
جامع در آمد و ندا داد که که لشکر ما با مسج و مکمل شوند و از شمشیر بردن روند و اگر کسی دشمن باشد او را
بقبل آرند سبب عت شکر میرسد تا به دست و در آن کس از ملاعبان جیب شدند از نوهر و پیازه و شمشیر
بزرگه اند و عمر کس لعین در بنوی عرض لشکر داد و در آن امر فحش داشت از برای آنکه منور بی ری
و در بن و درم برای وی نوشته بودند و مقابل اینکار آن بودند که بغیر میکرد آن مالک را پنهان بر گذار
که غضب کرد کار خیار کرد و خود میگفت که قتل آن امام معلوم در دنیا عار است و در آخرت عار است و
سلوک است انما منافق تا بدو زحمت شاف و حجاج زبیدی را فرستاد تا آب بر امام حسین علیه السلام
بسف و منع نمود و در آن شب آنحضرت فرمود تا خبر میان بردن کردند و عمر کس طلب فرمود تا با خدا
ای عمر و امانت اید به بر در خدمت مردم با سیدی دیگر است و مسلمانان به پیش زید مردم او گفت که من
بنوی پیش آن زیاد تاجیه جواب بنویسید بان بفرستاد و پیش از آن فرستاد و بدید که ما به دست

بخاک که گشتید جواب بگویم ما را از کشتن موصلت بخارستان مفارقت معرفت حاشا که ماکی از جا نمانیم گوییم
 که رنجی و آلمی بر تن مندرگست رسد و جانی عاقل و پیش تو نیازیم کمی بریم آنحضرت را دعا می فرمایند و فرمود
 که ای جان ما زبان راه خدا و ای پاک طینان با صدف و صفا و وفا یک مشباید از اعبادت و کار
 و نایب و استغفار صرف نماید تا حاصل شود شمار خشنودی پروردگار چه او اگر از شما خشنود و نود و نهم با شما
 شما نود و نهم و این بسی و دو هزار بار بود و چهل تن پادشاه با کفایت و اعتقاد در هر شب اهل بیت علیهم السلام
 السلام و اصحاب آن حضرت رضوان الله علیهم اجمعین اوقات اطاعت و عبادت و کرب و زاری کردند
 چون صبح نزد یکشنبه آوازی شنیدند از عالم باید که ای صل الله علیه و آله ای یاران راه خدا و ای یاران
 خانواده مصطفی در تفسیر بر شنیدند و این نویسد روز یکشنبه یک پادشاه که گوش نام داشت که
 چون در رسید آن روز دین و دنیا ماه محرم بود سال شصت و یکم از هجرت آنحضرت دید که صفوت
 و شهبان قایم شده از بیم برون فرمود منتهی شکر از برین فیض سحلی داده و میرزا حسن را بحضرت مظفر
 نامزد نمود و رایست رفعت ایات را برادرش عباس بن علی مقرر فرمود و بعضی از مدعیان لشکر خراسان
 راه آیت بران حضرت گرفته بودند در روز اهل البیت علیهم السلام از آب فوات ممنوع
 حسن علیه السلام منتهی می نمود و برادرش حاج زید پی داده بود و میرزا محمد باقری الجوش طعن
 و عین فیض بر یاران میا که گداخته بود و ثبت بن ربی را بر یار دکان ناما که مقرر
 و این بود چون احاطت تنوع زد مدعیان کشیده و نیکو طبع و کوشش و در مقابل نفوس طبعیه که
 نتوانستند تا عام مظلوم معصوم علیه السلام از برای الزام محبت فرمود و در بیان پروردگار
 و فرمود که ای قوم در کس حق است هر که گشتید جواب در دین و نه طاعت و خفاست شما را منع داد
 دلی برای در خواست شفاعت پس شما را منع شد و چه روز دیگر از عمر گذشته که نزد اکنون
 گوش فرا دارید تا سخنی چند شنوید به لشکر یاران خان که شنیدند فرمود که اولاد و اولاد شما را در دین و دنیا

بشد و دشمنان مارا و بوج سرمدی این است معنی فرو می جنبه و فراق فی السعد و ازین قول بسیار
فرمود و از آن سبب که دلان سپید چها کار از کز کرد و گفتند بعد از این است میفرماید اما از عقوبت این یار
بی نیاید میترسیم چه قوم شوم پیدی که از عقوبت الهی ترسند و از عقوبت زانی بن زانست که می
ترسند لعنهم الله فی الدارین حضرت امام حسین عجلت الباقی تمام کرد و باز گشت چون عربین نزدیک
رأی و یافت که آن طاعین با آن حضرت قتال خواهند کرد و نفس خود را در میان بهشت و دوزخ بخت
و آخر بهشت را اختیار کرده نزد یک عمر نخسخت گفت الله با این حضرت صلوات خواهی کرد گفت ای
جکی که اشتغال از انس از انوشان ند و گفت از ان مقامه و موعظه که با شما گفت و شنید که در هیچ مان
ند و گفت اگر کار بین می بود اصلاح میکردم لیکن این شما اصلاح پذیر نیست هر مایه آمد و سبب آب داد
و ردی بخدشت حضرت امام حسین عجلت الباقی آورد و از سبب فرود آمد و ردی بنابر زمین نهاد و گفت
با این بول الله از ان حرکت تو برگردم و باز گشت بمقدم و پشیمانم اما هیچ تو بمن قبول نشد بخدشت خود
که قبولست و فرمود که ای حواس هر کما ستمیک امک یعنی تو در بنا و اوقات از ادبی خا که نام کرده ترا
مادر تو و اول کسی دستوری طلبیده در میدان آمد و بود و در انکی نمود تا سبیه شد و دیگر را بنس و سر
و غده شش نزد کردند تا شهادت یافتند بفعلی که در قتل نامها و روضه الشهدا مذکور است و انجا مجری
مذکور میگردد و با وجود و ردی اندک که در خدمت امام فرود میگردد و در حدیث از ان طاعین گفتند
ان طاعین چنین دیدند گفتند اگر چنین جنگ کنیم یک کس از ما زنده نخواهد ماند پس صلح درست که
بکار صلح بریم و این ان عربین حجاج لعین حمله کرد بان که کوفه بر نمیدان که امام حسین عجلت الباقی ان کرامت
درست کرد و بران طعنان پس سپان این ان و بسط ان بر میدهند و چون شهر مهترم رفتند و حجاب
عقربت بنان ابرو ماران کردند و حسیل سپار این بن کشته عمر بن حجاج تو از داد که ای حجاج
بیر باران کینه بکار بر پا و تیرا کشوند و نیز ماران کردند و بعد از مرگ و تو را عرش دین و قوه مسلم بن حجاج

و سمر دبی الجوش علی اللغه دیر و شکر علا و دند و اصحاب کثرت با این بن حکیم و در پسند
خاندان که کوفه از قتال ایشان ترسیدند و آن جوانان و پلان با وجود قنط به طرف کوفه می آمدند
در شب بی آنکه بخت داشتند بر سر مرگند تا عوده بن قیس فرمود بر آورد که نواران جمله کشته شدند و
این اندک مردم با قصد تراندا رنجبار کشت و دادند جمله سپاهان را زخم وار کردند و اکثر مردم مجروح شدند
و بر سر قنط اصحاب حضرت امام عباس هم یکس که شهید شدند تا بان بود و از آن که ملاعبین اکثر کشته
شدند نسبت کشته ظاهر نیست بدین نظر اشغال اشتغال و کشت تا فایده است بایستاد و بعد از
دو مسلم بن عوسجه سعد بن ضطله شهید شد بعد از عمر بن خلف از وی دو دیگر خالد بن عمرو و دیگر
بن مظاہر و دیگر و سبب بن عبدالله کلی که مادر و سبب میه آن آمد و کثرت او را باز کرد و ایند کم زربان
قتال میست بعد از غلتم ترکی که آنحضرت بود بعد از آن غلام سپاه سفید دل و دیگر زربان قیس بن
و بعد از مانع بن عجل و دیگر زره غفاری و دیگر مالک بن سلیمان و دیگر زربان حصیر و دیگر خاد و دیگر
و بعد از وی عبدالله فرنی و دیگر زربان معاصد و دیگر عمرو و حبی و دیگر حاکم سمرنی اجازت کشت
از آنکه تا اجازت فیت فرمود یا حاکم تو بچاک مرد و احوال ما بازگویی و این احوال را وی
بیت کرده و چون کواکب شید و در نقاب شهادت متواری شدند نوبت بابل رسید
چون نوبت بابل می رسید فلک طام صبر بر سر و دایان بن جعد تن بودند از خون بن و در آن
و فرزندان و هم زادگان و برادرزادگان و اول کسی که بسانندت بردن آمد علی اکبر بود و بر سر
اهم چه با اسم او سوری فیت و او جوانی بود چهارده ساله چون ماه شب چهارده
را اول شد که او را اجازت دید عبدالله بن مسلم غیل و سوری خواست و چون دید برادر را بن
کوفه شهید کرده بودند بر حضرتش و او جوانی بود بیست و سه ساله چون مرد فرامان
از نزد ایشان شهید شد و بعد از او جعفر بن غیل و دیگر عسکرم بن غیل و دیگر جعفر بن عبدالله بن جعفر

علیهم السلام و او فرزند سر علیها السلام بود و بعد از وی محمد بن عبدالله بن جعفر طیار و بعد از وی ابوکر علی و
 عثمان علی و کونید عمر علی اینجا حاضر بنود و بعد از وی علی و بعد از وی عبدالله علی علیهم السلام و بعد از وی
 هاشم بن حسن و ابو جانی بود چون اخاب خادری و نواد که بحسب صحت پدر نزد کوارش غلط و حق
 حضرت را بوی دادند و بادل بر خون از پیش رو سفید و کانی بسیار نموده روی زمین از خون شستن
 و این در کین حقت عاقبت و در ریای شهادت غوطه خورده و بعد از وی برادرش عبدالله و بعد از وی
 علی اگر علیها السلام از پدر بزرگوارش بناچار حقت صفت و بر روی تاحست و از آن مدعیان پنداشته برسم
 می آمد حقت تا خود رضایت عدن نزل حقت و بعد از وی عباس بن علی علیها السلام بعد از حقت و بر
 بسیار درجه شهادت رسید بر کتاف است و بعد از وی یکیک و دود و پا و کان می آمدند و در کانی
 نمودند و کواران و پا و کان آن مدعیان را بدو ترج میرسانند تا در ریای شهادت غوطه خورند و
 بواسطه شهادتشان صبر و سکون از دل برد کیمان پرده عصمت و طهارت صفت بی آرام و بی قرار شد
 و چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه دید که ابلت و باران کسی نماند بخیر در آمد و صلاح مر خود را
 کرد و عورتان بدو در کرده بر آب دو الحاق کوار شد و کوار زت بر دن آمده حقت بر کتاف
 برزد و لوط که رفتی از کتاف پند خج و اگر آن لشکران روی بنزیمت نهادند کسی را بار
 آن نبود که در برابر آنحضرت مایه تا بعد از زود و خورد بسیار بازگشت بجانب خیمه که زخم چند بر بدن
 مبارکش زده بودند زخمها دایه است و یکرباب چون شیرخان میدان آمد بکنت در جانب که حمد کردی
 که آن مدعیان برار بودند و اگر دو هزار چاک که کوفت از کتاف مندان بر بدن میزد و چاکس را زود
 افتی نمود که در مقابل آنحضرت پسند چون خان بدند میزدند که این خود یکس و دست خندان
 رختها خورده و نه برم از خود و روی خود دید و یکبار حمد آید آن مکان با و بدست مبارک
 شیر خیمه و لایب نهاد و لوط و جوانها را که خند آنحضرت بر حسب دست نبرد که شماره

و یکت

گشای بی لعل و زنی آمد حیدرادی روایت کند که سیصد و پنجاه و سه مردن مبارک آن
 امام معصوم زنده بودند و یک تیر چوبی که در آن حضرت نشسته بود که کوهان بر او زده و خون از بدن
 مبارکش چون قطرات باران روان شده بود تا بر تیر که خون در بدن مبارکش مانند انگاه سستی بر آن
 حضرت تار شمشیر عجز بریزه نگذاشته بود و دوستان حسنی باشند و کسی با برای آن نبود که بر پیش رود
 و دست بخانه انگاه زرعه من شریک علی اللعنه و راند و تیر می بردست است مبارک آن حضرت
 و سان من حجر تیر زده رسیده آن حضرت از یاد راند بعد از آن خولی بن یزید اصبحی از سب و راند و کوه
 تا مبارکش از بدن جدا کند دست آن لعین طرزید سمر علی اللعنه و بعضی گویند سنان بن النس علی اللعنه
 و راند یکی ازین دو مدعیان کار آن حضرت سخت ناله و انا الیراجون آسمان رنگ کرد ایند دژ من
 بتره گشت و سرش سقنی از آن روز باز پیدا شد چنانکه گفته اند نسبت این سرخی شقی گویند و رخ
 پوفاست تا بر سر امام حسن شهبان که اهلست با اصبحی رویت نیست که عمر شریفش چاه به سال
 بود انگاه سر مبارک آن حضرت خولی بن یزید اصبحی دادند که کوفه مرد و حمید بن مسلم گوید که سنان
 حضرت با هم بن علی السلام من ندیم زرا که در آن جنگ من حاضر بودم با وجود آنکه چندین از برادران
 و در زمان و فوکان و باران خود گشته و بن فوکان و سنان و حای بود و حیدان گوشت و فو
 نوز که فوکان و فوکان و سنان و حای بود و حیدان گوشت و فوکان و سنان و حای بود و حیدان گوشت و فو
 غارت بعضی مانع شدند که کوه را برده و می کردند و فوکان و سنان و حای بود و حیدان گوشت و فو
 حضرت امام زین العابدین علی السلام کردند حمید بن مسلم گوید که من مانع شدم و بعضی گویند که
 او بیمار نیست و حاکم نکرده و عود است با برادر و محرمی است بعد از آن از سر و می کشید و بعد از آن
 اسبها بر پناهی خیمه را بزدند و بر پناهی نهادند و این را بود و عمر سعد و انبیه بن عمر سعد و انبیه بن عمر سعد
 با خانواده و عورت این کردند و از آن فریاد می شنیدند که ای کاشی است خسته و زرد و خسته

سید اسماعیل که در آن زمان در مدینه ظاهر شد و در آن شهر با شیخ امام روزبه دست کشید امام زین العابدین
 علیه السلام و حسن مسلم و ضحاک شمری که شمر باستان بن النضر اخذ الله علیهما سر مبارک حضرت امام زین
 علیه السلام که از قضا بریدند و نیز رسید و زینک و پس سیاه شد و یکدیگر دید و جلدن کرد بان و چهار روزی رفتند
 که جمعی خواص و با فو کفند آن علمین که چه فایده که فضا رفت و بمسم دوران روز سر مبارک انحضرت را
 بخوبی من زیر دادند و کوفه فرستادند و سر باقی از ارباب اصحاب که جمله بمقاد و دوشن بودند به دست شمر
 و غیث بن یحیی و عمر بن حجاج لعنهم الله فرستادند و عمر سعد نخس اندوز یار و یارانش تا وقت زوال
 انجا بودند جمعی بران و معتقدان بر امام زین العابدین علیه السلام دوران روز سر مبارک امام محمد باقر صاحب
 نور و دور کرد و بودند و وحی سجده و کتابان را محفوظ داشت چنان عمر نخس لعین طلیعت کرد و از کربلا
 قومی از بنی اسد از غافریه کوچ کرده میرفتند که بکربلا رسیدند و انجا کشت را بدیدند امام حسین علیه السلام
 بر آنها رفتن کردند و علی اگر را در پاهای دی و عباس را بر کنار ذات انجا که نشسته بودند و فون شدند
 و باقیان را جوی کنند و برادر یک موضع بخاک سپردند نزدیک یقرا و از انحضرت و عمر بن زید را خویشان
 نقبه خود کش بردند و انجا دفن کردند و قرآنی شهدا یک یک معین نیست که که آمدند لیکن طایفه محبه است بر
 بر از جانب پاهای امام حسین علیه السلام اما علی صغر نزد کبر است پاهای چپي اسد فخر آوردند که مانا کرد
 را امام حسین صلوات الله علیه و بر اصحاب دمی که بود که چون فسخ خبر شد و خودی چند کردند و هر یک
 که در کنار ذات فلو ب شدند و انجا ساکن شدند و بر کان انان دور او را و دند ابراهیم و در و چون
 سدا نکره را در ان شد و انان بر امام فلو خواست میکردند و کوز میدیدند که از زمین که در پستان بودند
 و قسم را جمع کردند و روز دوم و کفند این فقم نر که نزد حجت است انجا که بر شنبه جان فون باز مبلود
 ساجد نشان من کنم رفت و این ترا انجا که سپردند و روز دوم دوران روز سر مبارک سپه را
 بکوفه بردند و عمر سعد لعین و عبد الله زیاد سپید را در تشراف ابراهیم و ان سر را بی ناز بن در پیش پای

بودند چنانچه آن ملعون بزرگوار حضرت امام حسین علیه السلام افتادار می گمزد و چوای دست بر تپای ما
 شبیه قتل مظلوم معصوم یزدین ارقم حاضر بود و او از اصحاب حضرت رسول بود صلی الله علیه و آله گفت بردار آن
 قصبه ازین دو لبه جدا کرد و در امور ^{مملکت} بگذاشت و در گریه فساد آن لعین گفت که حی سبی زنی تنهایی
 ترا بیاورد اگر تو بدو رفت نمی بودی و فعل تو را بل نمی بود من کردند را بر من زبیر فرست و منزل خود
 رفت بعد از آن عبد الله لعین گفت تا امام زین العابدین و متعلقان امام حسین علیه السلام را پیش روی خود
 آن ملعون گفت من که خدا را که شمارا رسوا کرد و بدست ما که کشید و کار شما دفع کند این در
 جواب گفت سپاس کتابش مرقد ایراکه ما را نفعم و کنیم فرمود به بنو خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ما را بکشت
 بکوه آورد از بر ما شربت و آب است و حی سبی که فاشان و فاجران و در غلجه بان را رسا زد
 که بر طریق باطل باشند و دعوی ما می کنند و مظلومی عاریست و از ربه مرد غری می کشود چه بیا که بر این
 جبارانستم کردند از غیبت تضاد ما مانده بر این شتم کردند بر غیبت غضب الهی شدند و وینجا دور افتاد
 عزیز کرده خدا را ذلیل خوان کردند بعد از آن از آن مجلس برخاستند و بنی که از برای ایشان نموده بودند
 ردیم آن لعین گفت تا سر مبارک حضرت امام معصوم مظلوم را علوات الله علیه بریزد کردند و در همه
 کوهها و قابل بگردانند خلیه و پشته و نظاره سران سرور برودن آمدند بعضی تعزیت و بعضی نهبت زید
 بن ارقم گوید که در غم نشستم که آن سر مبارک از من بگردانند دیدم که لب مبارک می چید چون گوشت
 کردم این ایت بر این خواند که ام حسب الله ان صحاب الکعبه و الرقیم کاتوا من با شام حجاب و بر من رسد
 با سواد آرد آردم و کفم بان رسول الله و الله اعجب و اعجب آورده اند که این زیاد لعین این سر مبارک
 برداشت و نیکو بر تخت خود برداشت و خود نهاد و بر تعجب در و شکست قطره خون از شکله و بر دهن
 افتاد از جام دولت و کرامت و محبت کشت بر زمین رسیده و خردشت آن آن محبت بود رسد و
 خدا را گزیدی و بوی بر داد و ناز داشت خودی که می بیند این شود نایب نادیده وین کنده بود تا در تاج

و بعد از آن حاضر بسیار
 در میان دین کردند
 و نگاه فرمودند امام
 روح الامیر علیه السلام
 شهادت و شهادت
 و در آن در گذشت

بعد از آن عبدالله که راه سر مبارک سبط اول ص بر وی قیام داد و نزد بزرگواران فرستاد و در روز دوم آن امام
 زین العابدین ع را در راه نام کرد و اینها متعلقان دشمنی الجوشن و محقرن طاهر عابدی علیهما السلام بر ایشان
 موکل کرد و اینها با ایشان مدینه نام شدند و امام عباس هم در راه شب در روز یکم و ثانی خداوند تعالی دست داشت
 و آن مجید و تسبیح و تحمید اشتغال داشت و در هیچ وقت با هیچ کس سخن نمیکفت مگر با عورت و مدعیان که در راه
 میروند ترشان بودند از قبایل عرب که میاد اگر دفاع شوند که این میگوید ناکاه غوغا کند و آن را از ایشان
 و دست در میان ایشان در آید از راه برگشته و پیراهن بپوشد و اگر احیاناً نفقه میسریند بگفتند که سر از اجاعنی است
 که برای عاقبتی شده بود بدین صفت میفرمود علیک رسیدند و قاسم بن روح و رنجابود مردم را بر سر شریفان
 بیرون کرد و در جنگ دما می و طفل داین بسته اما چون مردم شهر معلوم کردند که آن کجاست نیمه آن شهر عمار بود
 و بناد زاع کردند و جدال ایشان نمودند و در غلیم در گرفت بر تیر که اگر آن ایضا ابو حنیده و چند روز آن
 فتنه مرای بود و مدعیان از ترس ایشان شهر مردن شدند تا بدین رسیدند و آن اول شهر است و نام نصران
 عتبه بنی در آن شهر حاکم بود و از قبل بزرگواران با میان شاد بیا کردند و این بستند و شهر را در بستند و عتبه
 مغول شدند تا کاه برق غارت به خیمه در ایشان زد و بسیاری را بخت با این و این بر تعلقان کردند
 و مردم شهر گفتند که این قوم نروند و در سرستان بگذرند و از آنجا بفرارین رفتند و در آنجا نیز ترکان شهر بستند
 میخواستند و در آنجا بستند و همچین بستند که بر سر بستند و حادثه ردی منبوه و بعضی تلف می آمدند و این
 و در یکم و آن مدعیان بر این شهرت ماه بود و در از میگردیدند و در بعضی شهر زبان طعن و طعنه میزدند
 و یکم و در بعضی شهرت زبان طعن و طعنه میزدند و در بعضی شهرت زبان طعن و طعنه میزدند و در بعضی شهرت زبان طعن و طعنه میزدند
 بسیار خفت تا روز چهارشنبه است و بنفتم محرم شهرت نام رسیدند که به به به نام بود و بنفتم محرم شهرت نام رسیدند
 و در آن شهر رسیدند و در آنجا بستند و در آنجا بستند و در آنجا بستند و در آنجا بستند و در آنجا بستند
 سرای را در است و سخت در صحنه و او را می نامی و در آنجا بستند و در آنجا بستند و در آنجا بستند و در آنجا بستند

دست داشت و چپ خود گذاشت اما جز از خداوند نیست که آسمان و زمین و آنچه در میان هر دو است برود و بران
 دیگر از طاعت آن سنی بعد لعنت و لعن میگردند و بعد از آن حجاب بر آن آید و سر در آن با سر بماند و
 برود و احوال برسد و آن طاعتی که گفتند که بدست آمد و ما را از رذکار خاندان او تراز بر آوردیم اما از
 کتب عاقبت خودی فرودند و سر پیش آوردند و طاعت علم علم ما ندانیم و در کتب نیست و
 در اینها بر شامی نزد امام زین العابدین علیه السلام گفتند که خدا را که شما را چنین دیدیم اقرار بکنید و
 شما را نام زده و موجود که ای برادر این را میگوید که از قرآن و تفسیر نبستی فرمود که معنی است قل لا یسئلم
 علیه اجر الا الموده فی القربی دانسته و دیگر اینها را بنده الله بید علم اگر پس از این است و طاعت او دیگر
 و است و القربی حقه و دیگر از ابات هر کفایت معنی آید و حقیقت فرمود که این ابات با برکات و برکت
 و طاعت آن که در زبان بعد از خوابی کشود و گفت تا او در زمین بگذری جسم از شمعان آن محمد و نام آن
 بقل آوردند گفت تا او در قرآن بخواند و بنده الله انتم انقضه بر بی برسد که این برکت است معلوم میگردد تا آخر
 سر مبارک امام حسین علیه السلام علیه را در طشتی نهاد و با سر پیش بردی و زمین نهادند و بر سر
 از وی رسیدن پی چند خواندند و ما که حاشا او در برابر او و او را بر او است و دیگر ما و آنکه
 الکاه نیز بر علیه روی ما مبارک امام معصوم زین العابدین علیه السلام کرد و گفت ما این الحزن
 جم ما کرد و نزاع نمود و سلطان ما آن بود که خداوند را آنچه دیدی امام زین العابدین علیه السلام
 فرمود که حی سینه طاعت میکنند و در اینها و تو بر بدین علم کردی و رعایت حذر نمودی و این را باز
 کو که دینی که خود را بنده الهی گرفتار ساختی و از آن چیزی فرود است که قمار کاغذ نیستی گفتند
 باید در زبان این واقع است این بود که بر سر مبارک امام حسین علیه السلام در پیش خود
 و قیضش و دست گرفته بر شامی از طاعت بر شامی فرود افتاد و سالی از ملک آمد و شمس قی
 محاسن حاضر و گفت ای ای تو نصیب ای باشد که من شجارت یکم یک سالی از طاعت منزه بود

ما گفت فران نمواند

رفتم و ده بردیانی و چند ناله مشک و یار عطر بر سپل شعله خجسته حضرت رسول صلی الله علیه و آله بردم و
 آنحضرت در خانه ام سلمه بود و اجازت فرمود این بجهت خجسته می بردم و نهادم از من قبول کرد
 و او عبد الوهاب نام بود من ایمن آوردم لیکن از خوف ملک نام پنهان میباشتم و در غنیمت
 آنحضرت بودم که امام حسن و امام حسین علیهما السلام در آنند آنحضرت یکی را برادران سپید و دیگری را
 برادران چشمتی و کاهپی لب و دندان این را بوسه میداد و کاهپی سروده می آن دیگر برای می بوسید
 و تواروز سرکی از ایشان را از من جدا کرده پیش خود نهاده دیدان خود سه تپستی که شباهی نام
 حسین علیهما السلام که بوسه کاه رسول خدا بود و تواروز از ابوجوب منزلی و جزیره در میان دریای مازندران
 و در اینجا صومعه ساخته اند و من فریاد و صیحه ساخته اند و اینجا در صندوق گذاشته اند که من فریاد
 که روزی عیسی علیه السلام بر آن فرود آید و جلا سلاطین و امرا می بوم و عاصی بر سال از برای
 تعلیم این رسم و طواف آن صومعه میکنند و تحفه میبرند و تو حاکم کشته بولند از آنکه می بینم که آنحضرت
 تعلیم او کرد و در وجه کمال برش مان فریاد میباشند نهاده این چه نوع مسلمانیت یزید علیه بدو خجسته رفت
 و گفت که دلش نزد عبد الوهاب بر ما پی خوشست و زمین بکلمه شهادت کند و اقرا به بیعت نمود
 و امنیت ابرو مین و امام حسن و امام حسین علیهما السلام نمود و دست یار یزید علیه و ثلث ناک او کرد و آن
 را بقتل آورد و سپهر بن سعد سعدی گوید که من در حج بودم و بر غم زاریست بجانب بیت المقدس
 میروم چون مدنی رسیدم شنیدم که بر فرج و شادی و جمعی را دیدم که در کوه مشه پنهان شده اند
 و وجه میکنند بر کسی که چو کند گفته ما از دوستان این است بگویم سر مبارک امام حسین علیهما السلام او فرود
 آمد و در می آمدند این ستمناک و کس و ظل و دود و سار از سر بر داشت و فرود آمد من بر بعضی از غم داران گشت
 غنی بیتی من چنین میگوید دیدم که سرهای این را بر ناله آورده اولیای بر عیسی بن علی علیهما السلام
 دادیم چند آشتی که میخند و در ماکره امام حسین علیه السلام را در عقب پیر می آوردند و پس از این عورت

آمدند مانند اسیران در آن حضرت را دیدیم با شکوه تمام و نور بی عظمی از وی تابان و درخشان بود و
 محاسنش در او بود که باقی آنچه گفته بود و بگوید و خاکین رفته و بر و نا کشید چندی کن و دست
 نوزانی نالت و منی بلند نبستم و بوی آسمان و بحار حب و دست خود نگران گویا ابراهیم است
 صلوات الله علیها و بر نزه خود و دست عمرو بن منذر مدانی و سهیل کوبه ای که گفتیم را با جا و در کنه و دیدم گویا
 که فاطمه زهرا علیها السلام من فراتر شدم و بر امام زین العابدین سلام کردم گفت من که ای مرد محترم
 بدین شخص که سر امام حسین را علیه السلام دارد فری بی که سر آنحضرت پیش تو بود که از نظاره کیان
 رحمت است و دو دو کان که سر بر رami چند جوع بسیار بنمایند و پی هم که گشتن رفتن و صد و بی بی آدم
 تا سر آن مبارک را بر پیش و از عورت و در نشد بدن شوال می رفت تا پیش نرید رسیده بود می حاضر بود
 اینجا گفت ای بر این سر گشت که پیش تو آوردند گفت سر گشت که در عراق بر من خورج کرده بود و مردم
 تا عبد الله زیاد او را گشته و بر کشتن را بمن فرستاد بود می گفت این مفعول از اوله و گشت آن بعد گفت علی
 است از فاطمه و فر محمد صلوات الله علیهم بود می گفت ای قوم مدینه از من تا او و بفرمید و دست
 جود که گشت ای و از خورج تو با و درین میگشتند و اگر محسسی علیه السلام سلی بود می دادی و می بر سینه
 و در زنده دل خدا را بدین زاری گشته و دعوی امتی او میگفتی نزد لعین گفت عجل الله اکره ان بود می
 که رسول گفته که من اذی و میا فقد اذالی و نمود می ناکردن ترا نزد می بود می گفت ای حال صحت
 زبول برای بود می با فوضه صحت خواهد کرد و از برای فرزند دلبندش با فوضه صحت نخواهد کردن نیز
 منم معوی گفت تا کردش نزد جود زبان بکلمه شهادت کند و به نوبت مغر و امامت ابراهیم و امام
 حسن و امام حسین و امام زین العابدین علیه السلام القیاد کرد و در حب و در امام معصوم مطعم را بر گرفت و کوهها
 سید او و دست او گرفته و میان برادر کردش نزد نزد نزد لعین گفت از برای کن این را چه
 مانع او نگنیم و علی جل جلاله و امام زین العابدین علیه السلام با و بل الهت اینجا بدینند و بر و در سحر

[illegible]

که نمائند ان لا اله الا الله مع کل ساجد و اجتهاد کل جاهد ان لا اله الا الله و لا رب الا هو چون نمودن گفت
 انتم ان محمد رسول الله امام عامه از سر برداشت و نمودن اید است و گفت بحق این محمد که ساجد
 خاموش باشش نگاه روی نیز بدید آورد و گفت ای زید این رسول عزیز جد من بوده است یا
 جد تو اگر کسی که جد تو بوده عالمان دانند که در دفع سبکوی داکوئی که جد من بوده پس چرا پدر را
 شبیه کردی و مال دمی انباراج بر روی و عذرات طینت را بر روی آوردی و دست نهاده و
 بریده و در کربا فدا و فرمود که ای زید این ساجد کردی و سبکوی که محمد رسول الله و دمی بقید میکنی و
 بر تو در روز قیامت که جد و پدر و مادر من ختم تو باشند نیز بدید بایست نمودن زد که قیامت کو
 و در عظیم در میان حسی افاد و بعضی نماز کرده و جماعتی نگذاشته از مسجد بردن و شد و برانکه کنند و بگذشت
 ام کلثوم و زینب که میخواستند بر پیش نیز بدید که اجازت شده تا تو بیت امام حسین علیه السلام بدایم آن
 اجازت داد و گفت ای زن را بدار الحیاره بر دنتانجا که بگذرد تو بیت بدارند بخت روز و اجازت
 دانسته و از خود زن بسیار آمدند و تو نیز گفت و کار بجای رسید که نزد یک بود که مردم قصه زید بدید
 که مردان علیه السلام این حال را معلوم کرده و پیش آن لعین و این حال را باز گفت و گفت صلوات
 و رست که کار اینان را باز می و بدید و فرستنی اینان را نگاه برید علیه السلام زین العابدین را
 علیه السلام علیه و پیش خود نشاند و استمانها داد و بعهده نامی نمیکرد گفت لعنت بر هر چه جاده بود
 اگر من خود در میان این کار بود می گذاشتی که هم به بخارسد و آنچه از من بخوابستی بداد می و حاجت
 می بودا کردی ولیکن شد سدا به که با متعلقان مدینه روی و حاجتی که داری نویسی تا بدی
 و اینان را از شر بقا و فرعی فرستاد قبول نکردند و فرزند چهار ساله بود و با وفات و قیامت و فضل
 و رفقا آورده اند و زید لعین عمر بن خالد فرستنی بخواند و گویند نعمان بن الحیر مطلق گرد و شقیه
 مرد بوی داد و گفت اهل سراسر ان و علیه السلام که شایسته ای تا این را نه بنی و در پیش این

بی و چون خود ای و دیز و دای تا و خوش خلق بر این ناسان بود و جوانی آن را نگاه داشت
تا بعد از برسان و این نزد پدر را قبول کرده این را بعد از برسان چون نزدیک انجاسید برودان
وزمان با خود و زادی و کرد و بقراری استقبال کرد و در خدمت و توبت بود و به پشند و زنده ای
سیار کشید و خود و خود می انداخت و این البت را پرستی میکرد و فخر الله او را بمصائب ای عبدالله الحسین و
اولاده و اصحاب و جعلنا من الطالبین ثابره مع فاسم آل محمد صلوات الله و سلامه علیه و آله و سلم
و این بابت مثل است بر سه فصل در ذکر ولادت و نسب و کسب و القاب و عد
اولاد آنحضرت و ولادت با سعادتش در مدینه بود و در پنجمین ماه شعبان و بعضی گویند یکصد سال
نسبی و سیم از هجرت و در ایام حضرت امیرالمومنین علی صلوات الله علیه پس از شهادت آنحضرت سال
در آنش علی بن حسین علیهما السلام و مادرش شاه زنان شد و با خود فرید و پنهان گری بود و برادر
دختر بود و اما کنیتش آنچ منسوب است ابو الحسن گویند ابو محمد و اما القابش پس آن بسیار است اما از
زین العابدین و سید العابدین و زکی و امین و دوزین عابدین و قدوس و رابین و سید و امام
مومنین است و شهادت است که از شد که رسول الله است و شیوه او شرف است که او از مفر
بارگاه است و علامات سجودش مثل است بکزه صلوات و زید و احواف او از متاع کونیا و ثنا
است و نور حسانت کمال تقوی از ظاهر بود و انوار را میداد از چشمانش و در شبش و خلق
طاعات بود و در طایفه انواع عبادات و اولاد و اصحاب آنحضرت شیخ مفید قدس سره در
ابریز مانده آورده حضرت امام محمد باقر که مادرش ام عبدالله منزه حسن بن علی ابیطالب است علیهم السلام
و زید و عمر که بنان ام ولد بوده و عبدالله و حسن و حسین و محمد و عبدالرحمن و سلیمان
و مادر ایشان نیز ام ولد بوده و علی و محمد و خدیجه و فاطمه و حمزه و ام کلثوم که مادر ایشان نیز ام ولد بوده

دوم در آنجا که حضرت علی علیه السلام فرمود که اگر او را علوم بودی یا عبت تو
 بنی العابدین علیه السلام گفت میدانی که من بر تو اقام و نامیدم فرمود که اگر او را علوم بودی یا عبت تو
 بر من و انبیا بودی اما ای عم و مبدائی که من وصی بهم و پدرم وصی بر او بود ساعی گفت میکنند
 کردند و با فراموشی السلام فرمود که راضی منبوی با که حج الا سود میان من و تو حکم باشد محمد گفت
 الدین ترا میان مردم منخوانم و تو را سحر الا سود دلالت میکند که حاد بی است بی زبان آنحضرت فرمود که اگر
 دی را بسنجی آدم ای عم تو میدانی که روز قیامت حج الا سود بموضع حساب آید و او را چنان و بسیار
 و مان باشد تا بر کمر حج کرده باشد برای می گویی و بر پس تا نبرد و می گویم و دعا کنم تا حی سحر باشد
 و بر آن سخن آورد و بگوید که امامت حق کیست پس رد و به آن راضی شدند و آمدند نزد می محمد گفت
 در گفتنای حج بر حق خانی اگر بر حق رسول الله دال و بر موسی که هست از بر که گو با نود بگو می که بعد از او
 حسین علیه السلام است حق کیست جواب داد از حج الکاه امام زین العابدین علیه السلام گفت فرمود و در سبک و در چنان
 و گفت اللهم انی سائلک بالنسب الکونیه فی سوادق البهادر و سائلک بالنسب الکونیه فی سوادق البهادر
 و سائلک بالنسب الکونیه فی سوادق القوه و سائلک بالنسب الکونیه فی سوادق الخلال و سائلک بالنسب
 الکونیه فی سوادق السلطان و سائلک بالنسب الکونیه فی سوادق البرادر و سائلک بالنسب الکونیه فی سوادق
 الخیر البصیر و سائلک بالنسب الکونیه فی سوادق جبریل و میکائیل و بر محمد خاتم النبیین که ماضی کردی
 حج الا سود را بر زبان عربی فصیح تا بگو که بعد از حسین علیه السلام امامت و وصایت حق کیست جز از
 و راند چنانکه نزدیک بود که از موضع خود بیرون آید و گویا گفت زبان فصیح و گفت یا محمد بن مسلم
 ای امامت و الوصایه بعد از حسین بن علی بن علی بن الحسین بن علی ای محمد بن مسلم یا را و یا را و یا را
 بالنسب که امامت و وصایت بعد از حسین بن علی بن علی بن الحسین بن علی بن العابدین علیه السلام است
 بعد از استماع این نقل از محمد بن حنفیه قبول کرد و مسلم است و نیز در این کتاب است که محمد بن

بن علقه که او گفت محمد بن حنیفه که روزی نزد امام زین العابدین علیه السلام رو گفت نوی که دعوی است بکلی و سخنان
 گفت امام علیه السلام فرمود که ای عم از خدای تعالی ترس و دعوی ضعیفی مکن که حق تو نیست محمد گفت که
 حق منست آنحضرت فرمود که بریز ما بکوستان رویم تا بر تو ظاهر شود که حق منست یا حق تو گفت که گمانم در میان
 فرمود که برگرد زنده کند امام دوست بعد از آن دست تا قبر می رسید که تازه دوده بود و حسان فراموش
 فرمود که ای عم تو رو دور از زنده کن و آن سوال کن که امامت حق کیست من شوام امام پیش فرمود
 بر سر قبر بایستاد و غالب شد و آنچه خواست و فرمود که ای فلان بریز باذن خانی منان او بر خواسته اقرار
 کردند و خاک از خود می شانه و میگفت امامت حق امام زین العابدین است علیه السلام که حجت خدا و
 باز بجای خود رفت محمد حنیفه چون آن بدید سر و روی امام را بوسید و امامت حق نیست برای من استغفار
 کن از آنچه تا کردم و گفتم ^{در این وقت} روایت از امام محمد بن علی الباقر علیه السلام که فرمود بدو نزد امام شریف
 طحاچه بود و در حصار بم بعضی از اهل بیان گفتند که اطعمی من فرمای نه باشد فرمود که من میل طعام ندارم که حضرت اول
 صلی الله علیه و آله این زمان نزد من بوده و از شیر خور ایند و بعضی از حصار شک کردند که آیا واقع باشد یا
 آنحضرت لب لباب است فی الحال طلبه دقتی نمود بشیر ^{عبدالله مبارک روایت کرده است} و حق
 از اوقات بچ می رفتم و در ماندم و یادیه از خانه نگاه از کنار میان کودکی دیدم در حسن حقیقت نیست جام
 کوتاه پوشش و دستار محقری بر سر بسته و عیال در پی کرده و عصای بیست گشته نزد او در راه خانه
 بلکه منفرد و تنهایی آمد و در چهل من چران شده و کار دینی نایم رسید و سلام کرد و گفتم و علیک السلام از کجای می
 گفت من آمد گفتم کجا بروی گفت ای الله گفتم چه میجوی گفت رضی الله عنک ز اوست و گفت ز اوستی گفتوا
 گفتم چه اوست کجا است گفت راضی رحله بی گفتم و اد حسبت که ز اوستی گفتم از کجای می
 اما مقابل زنی باری بگو که از کدام خانه داده فرمود که از محنت زده و مکان چه میرسی گفتم البته بگو فرمود که سخن قوم
 مظلوم سخن قوم مقهور چون من بسیار کردم که از نام مستجاب بگویم این را خواهر من علی بن الحوین و

[illegible]

من دور کعبت سازید از من بر خویشم تا دور کعبت نماز کنم در آن مسجد از اهل آسمان و زمین تا از کعبه شنیدم خبرم
 و یافتم که اهل آسمان جفت یکدیگر گفتند اهل زمین نیز جفت یکدیگر دید بگویند نماز بر امام علیه السلام گذاردند من در کعبه
 یافتن دور کعبت سازد و مسجد خالی و در بر خزان امام زین العابدین علیه السلام دمن این تا سفت حسرت تمام گاشک
 من بر خزان او نماز بگذارم که مثل او ندیده ام معجزه روا بکنند این شهادت زبری که گفت من حاضر بودم
 امروز که ایام زین العابدین صلوات الله بر او میگردند نزد عبد الملک مردان و غلامی این بر دست و پا
 و مخفرت بناده و جامعی بسیار و کل می بودند من دستور می خواستم تا بروی سیدم کنم دستوری بنده رفتم
 که در قفسه بود و قید بر پای و دستش بناده گفتم باین کول الله کاشکی من بجای تو می بودم و این قید برد
 ناپی من می بود و را بسیار انداخته سیدار که بر دست و پای تو است فرمود که ای زبری می بیداری
 که قید بردست و پای سنت من اگر خواهم خود را فی الحال ازین قید حصد من مبارم پس قید ما از دست
 صاحبی خود بردن کرد و فرمود که ای زبری من و منزل دیگر پیش نیاورم این بود بعد از چهار روز و کلان
 بدیده آمدند بطلب می مخفرت را بنادند از موکلان پرسیدم که این حال چگونه بود گفت صاحبی خود و این بودم
 چهلین صبح بر آمد و را بنافتم و غل و زنجیرها افتاده بود زبری که بدید که من بعد از آنجا هم شستم و عبد الملک
 مردان و او حال مخفرت از من پرسید من او را از آن واقعه خود را دم گفت از روزی که او را بنافتم او نزد من آمد
 و گفت که من از کجا و توان که گفتم نزد من باش گفت میخواهم که نزد تو باشم و از نزدی بفرمان نگاه کرد و
 بردن زین عبد الملک گفت باز زبری نمی خدای که من در جامه خواب از ترس می جدت کردم زبری
 گفت که من عبد الملک گفتم که امام زین العابدین علیه السلام چنانست که تو گمان می بری و او بخود نیست
 بر کلاه زبری نام مخفرت بروی اگر هستی و این قفسه را حفظ بکنم و صفائی در کتاب طبع الله الباقی و زده
 و محمد بن محمد بن حسین رازی نور الله فرقه و کتابت به الکرام و لیسان العوام ذکر کرده معجزه مشهور است
 که ابو خدیجه از امام حاتم صلوات الله علیه که یک روز می حضرت امام زین العابدین علیه السلام را صاحب خود

بلکه رفت بر دلی بر دسی بگشت و در آن وقت که ابن فرزد آمد بودند و طعام می خوردند امام زین العابدین علیه
 السلام فرمود که ای رجب ترا مالست رده آمد فرزد و می فرود افتاد آنحضرت گفت بانه بومی داد و از او گرفت
 از پیش ایشان رفت و خود آنحضرت فرمود که عهد بکنند که او را نگیرد که دیگرش بخوانم گفت علی بابو له می گیر
 طبع آمد مردی از ابن روی ترسید و رده از او دید بدید امام فرمود که عهد بکنست از شما و از صبی آنرا
 روی گفت من بخدمت امام فرمود استغفر الله فامو کس معجزه منته جابر جعفری روایت از امام محمد باقر صلوات
 علیه که امام زین علیه السلام اصحابی را فرستاد بومی از حوا آمد و بر او می ایستاد و همه میگرد بعضی این
 گفت باین رسول الله این ابو چه میگوید امام فرمود میگوید که فلان فرشی بچه و از کف از آن زمان باین خود
 امام علیه السلام فرستاد بر دسی که او میگوید که دیروز کف را می من لطف است ابو بچه را آوردند چون ابو را نظر
 هر چه است افتاد و دیگر همه کرد آنحضرت بچه بومی داد و با او گفت من همه را او بود و دیگر همه کرد و دست بر زدن
 نهاد و با بچه را اسد اصحابی گفت باین رسول الله چه گفت باین همه فرمود که دعا کنید و صلوات شما
 و جل شتار خراسی فرود آمد و نابد ایند که خدای عز و جل بایم را الهام داد و بختیم و کرم ال من صلوات الله و علیه
 معجزه چندان نیست از محمد بن علی بن حسین بن علی صلوات الله علیه و او از فاطمه بنت حسن علیه السلام که گفت
 که امام محمد باقر علیه السلام در خانه بگریه جای در گوشه آن خانه بود که پسر آنجا بگریه شکسته بود
 ناگاه امام محمد باقر علیه السلام در آن راه افتاد و او از او بگوشش من رسید خانه چردن دیدیم پسر را و راه دیدیم
 فریاد کردیم که بچه و راه افتاد امام چنان فریاد بود و من بر چند فریاد کردم آنحضرت بنام چنان شتال
 داشت و ترک نماز شود و فایح البال الساده کفتم تو حذران با نماز و نمازی که بحال فرزند نمی بردی
 آنحضرت عظام کرد و تعقیب خندان گفت ای فاطمه ترا چه بویه گفت باین عم محمد و راه افتاده آنحضرت بایم
 دل کنار راه آمد و فریاد افتاد او دست بر آنجا زد و بالا آمد و سرش خسلای بویی فرسید و بعد از آن
 برزگوار است و که نماند راه حدار عظم بود معجزه و منته و بکنند از عبد الله بن عطاء بنی که او گفت

هیچ راه نبود بر این اندرون
 حکایت رفته بخدمت امام زین العابدین
 علیه السلام و از شکی بخواند امام
 زین العابدین علیه السلام

با امام زین العابدین علیه السلام بودیم که عمر بن عبدالعزیز در آن روز نعلینی در پایم داشت که بدان ابرام
 بود و ادعای بافتن بود که رجه فرادانست می آید میگوشت امام عباس هم چون او را بد گفت یا ابا عبدالله این
 ماسن را می بینی میزد تا بر شود و جسی حکم کند و آنکه خود امارت و آن دو سال دینم بود و چون بر این سخن
 او را گفتند و این زمین استغفار و احسان بود و معجزه از او الهی را دیدیم که کمر کبابی گفت که خدمت امام
 زین العابدین علیه السلام رفتم خطاب فرمود بن گفت با و در آن من کفتم نام من نه در دانست با امام آنحضرت فرمود
 که چون بود و آدمی مادر است ترا این نام نهاد و چون بدیدت مباد ترا کند نام نهاد و گفت که ای سیدم که خدا
 تعالی بجا است که او را از بیک نیست و محمد بن و رسول است و تو دمی بدی و بخدا که مادر را فرود از آنچه تو
 فرمودی معجزه در آنست و او گفتند از حضرت صادق علیه السلام که فرمود که چون عبدالله بن زبیر و سعید بن
 کسره و عبدالملک بن مردان بر ملک تنوی شد فریاد است بحاج بن یوسف ثقفی و او در آن وقت عامل
 حجاز بود که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه از عبدالملک و دانست بحاج بن یوسف مابعد نظر کن و در حال نبی عبد
 المطلب و خندان را از بزرگ من آل ابوسفیان را دیدیم که عربی بودند بر خن رنجان آن دزد و بکشدند
 و این را بفای نمود و نامه بنانی بوسی فرستاد و در آن حال حضرت امام زین العابدین علیه السلام نوشت
 ببید الملک که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد تو در فتن ماه و در فتن ماه و در فتن عیست ماین مضمون نامه
 سجاج نوشتی و خدا تعالی از او باند را تو در حضرت رسول صلی الله علیه و آله و رواقه این مضمون را بگفت
 و آن نامه را بنانی بندهم خود و او را برای عبدالملک فرستاد و چون کشود و خواند و تاریخ ماه و در روز عت
 یح نقمان و زیادت نمود و چنان ماند و آن را سجاج فرستاد و او نیز در حیرت افتاد و در و نقدی صدف
 استغفار که بود و عبدالملک از آن خود شد ستری که غلام حضرت امام علیه السلام بدارنده بود و نامه آورده
 بر زید کرد و برای آنحضرت فرستاد و بن که از آن مجزیه سیرت سیرت زمری که بود که مرادوستی بود و بنیست
 صالح و عابد و او در صباد و کشته من برای دمی خود شد که بید الملک و در بنشمارت و بنیست و من با خود میگفتم

که کاشکی من نرناو می بودم تا در حقیقت می باقم در همان شب که را در خواب دیدم و کفتم خدای تعالی با تو
 چه کردی گفت باطل دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و غزائی که کردم و از زیر دعبر رساله راه بسته من از راه
 فرمود که شام من باشد کفتم من این بنا میسک که کاشکی با تو گشته میسک تا این درجه می باقم که تو باقی گفتی
 تو درست از من بهتر است بمقدار سال راه کفتم چه گفت برای آنکه تو جوید منست امام زین العابدین صلی الله
 علیه و آله و چون او را می بینی بر محمد آل محمد صلوات میبوشی و احادیث از وی ردای میکنی با وجود زبان
 نبی امیه خدای تعالی ترا از شرابان نگاه میدارد و برکت حضرت امام زین العابدین و باقی ابره معصومین صلی الله
 علیه و آله و احببت چون مدار شد کفتم ناید که خوابی می خوابی می خوابی می خوابی می خوابی می خوابی می خوابی
 خواب دیدم گفت چرا شک کردی من که شک کفتم این خواب کسی که علی بن الحسین علیه السلام ترا
 از خوابت فرخواب داد زبری گوید که چون بدار شدیم دعا کردارم امام زین العابدین علیه السلام که طلب من
 فرستاد رفتم دیدم که خوابم و الا قرام کرد چون نشستم فرمود که ای زبری و دشمنه چنین
 چنین خوابی دیدی و بر من دیدی بودم باز گفتی می زباید و گفتان معجزی بسیار سر اسیم ابو خالد که کاشکی
 که بن حضرت امام حسین با علی السلام عهد کردند و امام زین العابدین علیه السلام در خانه نزد وی شدند و متوجه
 شدند و نزد میکشوند نزد حسن بن علی السلام من نیز نزد وی فرود بودم و شمعان از وی میسبیل کشیدند
 و از خواب عاف میسند ابو خالد که بد که من متوجه شدم و بعد از آن که امام است روزی بوی کفتم که جاسر اسلح
 نزد تو هست بر من چشم گرفت و گفت این چیست که تو از من میپرسی من و شک دانده شک شدم در
 نزد منی هر دو آدم مند انتم که کجا روم نگاه در گذر به خانه امام زین العابدین رسیدم و انوقت نماز من
 بود دیدم که آنحضرت در دریا خانه ایستاده نظر مبارک داشت من و فرمود که مالک کفتم لبیک نفس من فدای
 تو باد و این نام که آنحضرت و او خواند لغز از من و مادر چه میگویی بر این اطلع نه است تو نزد حسن بن حسین
 که بار ما را در آنجا نشاند به بیان تو داد که است و هرگز تو خود بوی کفتم امام ارفع مبارک

سید بن ابی طالب فرمود که تو از دی سلیمان رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدی که در توفیق گرفت و گفت
چون بر سر دست کفم خاتم فدایم تو اینچنین فرمود که از خود می آید و بخاریه که بر دو فلان زینل را بیارند و او بر دو
مهری بود بر دست و بران می بود فرمود که این در حق حضرت رسول است صلی الله علیه و آله که در بخاریه بر دو
دور پوشیده تا به نرسان مبارک می بود فرمود که می که تمام شود چنان شد که بر زمین سید باز فرمود که کمال
خود را در چنان شد که در ادل بود فرمود که نزد رسول الله بن اینچنین بود بر گاه خواستی در از دو که ماه سندی
من تران شود لکابر دوم مهر ... روایت کرد عبد الملك و دان روزی در طواف بعد حضرت امام زکریا
العابدین بن عبد الله السلام پیش او طواف بود و التفات بوی نمی نمود عبد الملك سید که این گشت و پیش
طواف میکند و التفات بمن نمی نماید گفت ابن علی بن حسین است عبد الله السلام چون طواف را تمام کرد حاجی پیش
و گفت او را نزد من باریه چون آنحضرت آمد گفت ای علی قاتل بر تو من نبودم چرا سس مانی ای حضرت
اما علیه السلام فرمود که قاتل پدرم و بنابر او تباها کرد و پدر من آنوقت را بر دو باده کرد و اندلس او چه کرده باشند و اگر تو
یز بن ابی که مثل او باشی باش گفت جاس و لیکن چون پیش می ای و در می من فرودار میگردد از حال او و تراد
باشم در محاسن فرمود که او حاجی بان نیست و در ای که دست میگردد و عاف فرمود فی الحال بر زکریا
در خندگی انگاه فرمود که بر این ترکت دوست باشد نزد خدا می تقابل ایضا میباش و او نون باشد
معراج حاجت آن بر که بر قاضی حاجات بریم و دیگر استارت کرد آن زکریا سید مغیره سید ...
زهری روایت کرد که من در خدمت امام زین العابدین علیه السلام بودم که مردی از یاران دمی آمد گفت یا
رسول الله چهار صد و دهم و دهم و دهم فقط عیال ندارم آنحضرت گشت / این سخت است این محفل گفت یا رسول
الله هیچکس نیست بی مصی فرمود که مصیبت از آن بزرگتر نباشد بگو برادر مومنی در ماند و انگشت او را نزد
تو ماند ان شاء الله تعالی پس گفت و در دم متوفی شد بعضی از مخالفان این شنیده گفتند اینان کاسی میگویند که
بمنه جز در فرمان است در چه خوابم تو اینم دکاهی میگویند که مادر تو اندکی را برادران از عاف ایم آن مردی

۱۲ اسفند

[illegible]

امام زین العابدین علیه السلام فرمودی در آمد بی ادب باز گفت: آنحضرت را که نماز را میدانی که چگونه گذرانند
 من را بگو که چه کردی و بر بنجام آنحضرت مانع شده فرمود: عیله یا ابا طاهرم بسیار کن تا که عیله و عیلم و عیلم باشند
 انگاه روی مبارک بپایل کرد و فرمود علی منبهم نماز را چگونه می باید گذارد سایل گفت: پیش از نماز چند چیز فرمود
 است فرمود که بخت جز طهارت گرفتن و عورت پوشیدن و حاجی سجده پاک داشتن و دست نماز
 شناختن و عدد مای آزاد داشتن و حاجی را پاک ساختن و روی فرافنده آوردن سایل گفت: پنج چیز است
 خاتم بیرون آبی فرمود که برینست زیارت گفت: چه نیست در مسجد ثوی فرمود که برینست عبادت گفت
 بچه نیست قیام کنی نماز فرمود که برینست امثال بچه گفت: چه نیست کنی این خدمت فرمود برینست عبودیت
 و تقوی و معرفت بودن او را بر حد امنیت و عبودیت گفت: چه روی نفی آری فرمود که بر زلفه یکست
 توجیه نفی و نیست و بکیر الامام فریفته است و دست برداشتن نزدیک او نیست است گفت: بکیران
 خداست فرمود که اهل کبر است خود است پنج از آن فریفته است و باقی گفت: بر مان نماز چیست فرمود که
 نظر کردن در حال قیام سجده گاه و در حال رکوع با حضور قلب بپایان سرود بپای و در حال سجده بطرف سنی
 و در نشستن بپایان در حال قنوت یا طعن برد گفت: بکیران نماز چیست فرمود که بکیر گفت: بکیران چیست
 فرمود که تسلیم گفت: چه برش چیست فرمود که تسلیم گفت: شمارش چیست فرمود که تقصیر گفت: شمارش
 بر چیست فرمود صد است بر محمد و آلش گفت: کس قیویش چیست فرمود که ولایتش و البراءة من اعدائش
 و وصی و توفی و تدبیر از اعدای مایفی شمنی و استئذان گفت: سجده گفت: بکیران گفت: کسی را بر خود انگاه
 خود گفت: عجب که تو اسلام نموبت نباشی و این را خواند که الله اعلم صبت بکیران روز است
 است بکیران روی از اهل بصره نزد امام زین العابدین ۱۴ آمد و گفت: جد تو عالم بن مطالب علیه السلام
 نبی مومنان را گفت: آنحضرت است از من فرو ما را بید خاتم کما رشت شد و فرمود که ای لعلی نه و الله
 تا به ما بنگار کرد که لعلی مومنان را گفت: و نه مومنان را بکیران گفت: که خود را مومنان

می بنده باشند و کفر دارند و زن داشته و چون مرد و معادن یافتند کفر و زنی را ظاهر خشت و صاحب بود و حج
یعنی عایشه و صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله می دانستند که اهل حال و اهل صفین ^{چون اهل صفین} و اهل نهر و اهل طغیان
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر این لعنت کرده و دروغ گوئی از رحمت الهی نوسیده باشند
از این گونه گفت با علی بن الحسین جد تو علی بن اسطالب صدراعظم علیه فرمود که برادران بر ما با علی
آنحضرت فرمود که حق سبحانه تعالی در قرآن مجید فرموده که الی عدا اخیام بود یعنی که قوم سمری بودند و بر آن
منظرهای شده بواسطه قوسبستان معرزا برادر اینان گفته اینان بسم الله اینان بودند حق سبحانه تعالی
بمورد انجاست فادو اینان را بکشد انگاه آن مرد آنحضرت را عذر خواست و بعضی روایت که
یک روزی امام زین العابدین علیه السلام فرمود که میگردانم بر این که حق سبحانه تعالی اینان را از میان
کرد امیر بود و واقعه اینان چون تمام شد فرمود که حق جل و علاه برای آن جناب که در احکام الهی بود که این
رب بزرگوار در روز نشسته و اینان در از روی میگردانم پس چگونه باشند حال کسی که اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله
اسلام بقبل آورده و تنگ حمت اینان نموده باشند شتمی گفت باین رسول الله صلی الله علیه و آله که از تو صحبت کرد گفت
که اگر قتل حسین علیه السلام با حق بود نزد حق سبحانه تعالی پس این بزرگوار باشند از پای کرفت و نشسته
از برای اینان بر قاتل اینان خشم گرفت و منع نکرد آنحضرت فرمود که عصیان اینان نیست که گناه
عصیان اینان است که گناه شده اند مثل قوم نوح و فرعون و قوم عاد پس چون بود که حق سبحانه تعالی
و جبرئیل علیه السلام داد و عدا کرد و اینان را بکشد که با خود اندک کفر و زندقه و سی زیاد است و چون در چاه
در حکمت الهی روایت باشد که لیس عا یفعل و هم یسکون من ذلک عذاب آخرت برای این طایفه انداخته
و صاحبان مضافه امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چون بر بزرگوار من این صحبت را تمام کرد یعنی از آن
معارف بودند گفت باین رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه است که حق سبحانه تعالی این جنس را عداست و سرکش میکند با خود
آنکه اشکاف اینان این عمل کرده اند و خود فرموده که اندر دافرة و زرا افرة که خود بخیر را برادر

بگوید آنحضرت فرمود که قرآن بعفت عرب فرود آمد و رب اللہ باب خطاب با اہل بعفت میکند یعنی این
 نمی بینی که کی بجای مسکویه که از بنی تم باشند و این غارت شهری باقیه کرده باشند که بدستمان
 شمرند پس قبله را غارت کردید و خوب که به ما مانی تم چنین کردیم و بنی فلدن را غارت آوردیم آن
 نحو این که این بنی فلدن خود بیشتر از سده باشند آن خواهند که قوم ابن بن چنین کرده اند چون فلدن
 فضل اسد راضی اند پس این را نیز حکم ابن بن داده در عمل اضافہ ماہما نمود و حضرت از ابو فرہ
 ثمالی رضوان اللہ علیہ کہ او گفت کہ فاضی القفاہ کہ نہ بخدمت حضرت امر المؤمنین ۴۰ او گفت چشم من
 تو باد جزوہ را از معنی قول الی کہ وجعلنا بینہم دین القری البی بارکنا فیہا قری طابرة و قدرنا فیہا سیر
 فیہا لبالی و ایاماً امین یعنی و گردانیم میان سجاد میان آن دیہا کہ کرم خود برکت داده ایم و آن
 بقدر کردیم و آن دیہا رفتن مردم را یا مقادیر مراحل بیان کردیم و کلمہ بردید و آن دیہا سبب
 و روزنا امان ما بیکان از دشمن و سبب آبادی آنحضرت فرمود کہ اہل عراق چہ میکنند در بار حق
 گفت بان کہ آرادہ فرمودہ آنحضرت فرمود کہ واد بان اہل قری اند و نظیر این در قرآن بسیار است
 مثل و سل القریۃ البی کہ فیہا واد از قریہ اہل قریہ اند اشخص گفت پس آن وادان کہ آمدند فرمود کہ آن
 ماہم و آنچه فرمودہ کہ کہ در شبہا و روزنا با ایمنی یعنی بروی ابن بن کنند تا کہ ای دور ما بیدار
 نافع اہل بیت از گراہی است و ہر کہ پی روی دشمنان ایشان کرد کہ ای بیت و واد است کہ عباد
 بعری و در راہ کہ بخدمت حضرت امام ابن العابدین علیہ السلام رسید گفت ما بن رسول اللہ جواد ما کہ
 از حجت مراہی اند منقذ او بسیار است و حج را اجبار کردہ اید کہ اسان تر است و حق سبحانہ و تعالی
 در حکم محمد میفرماید کہ ان اللہ کبری عن المؤمن القیم و اموالہم بان لکم الجنۃ تا آخر بیت خواند و گفت
 فرمود کہ اگر و زمان قوم بودند ای از مؤمنان نفس را خود بفروشد ای از برای بیت تا حق در گاہ
 خدا و پادشہا و پادشہا بودند ای کہ ابن بن را بان فرمودی و آن وقت جواد کردن کمتر

بودی از حج رفتن لیکن چون آن شرایط نیست و ایمان تابع حق نمی‌نموند و پیروی باطل و ظل و جاه می‌کند از آن
 است که حج را بر جهاد اختیار نموده ایم و آورده‌اند که از امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند که چه می‌فرماید
 در حق نیت؟ که قومی از فاسقان و ادا نموده‌اند و بعضی از صالحان انرا احرام گفته‌اند پس شهادت
 صالحان اولی باشد از فاسقان که گرفتار دام شهوت و مقدرات که بر روی صالحان و صوابان
 باید کرد که گوناگون است و اما بکنند عبد الله بن مسعود از حضرت امام صادق علیه السلام که مردی در
 خدمت امام زین العابدین علیه السلام گفت که فلان کسی نزد اکر ای و بدعت است مبدع آنحضرت فرمود
 که حق بخاست که تو گفتی نه حق را نگاه داشتی و نه حق را که حدیث او را بمن نقل کردی من میدانم
 که شما بر دو خواهر و دو محسوس و دو حدیث گاه قیامت است و خدای تعالی میان ما حکم خواهد کرد
 پس از غیبت اخذ از کینه که آن بدعت نیست که ما و این بنی شکان و وزخ کردید پس تا نوبت غیبت من
 ثابت می‌گردد که من با جماعتی از زناد بهره بوم مثل ابوبکر سجستانی و صالح فرنی و عبه العلام و حب
 عجمی و مالک بن دینار که هیچ برقیتم چون بگردیدم آب کم بود و درم لکلی می‌خوردند و جبرانات نیز
 آنچنان ابل که از آلتا کس می‌خوردند که بدعای باران رویم رفتم یا خضوع و خضوع دعا کردم و دعا بگذاشتم گاه
 جوانی را دیدیم با نده و غم و بار و بپریم اما نوزاد صحن بین او تا بان بود و عکس خود می‌شد و ماه احره
 زناش نمایان بعد از طواف کعبه روی آورد با که ای فلان و فلان بگویم بیکدیگر ای جوان نیکو صورت
 زنا سیرت چه می‌فرمائی فرمود که مکدر منان شما کسی نیست که دوست خدا باشد گفتیم که ناهایست و او
 نقالی اجابت فرمود که اگر در میان شما دوست خدا می‌بود این دعا می‌دی مستجاب می‌شد پس نزد خانه
 که رفت و سجده افتاد و گفت که در سجده بگوید بار خدا باده دست و دشمن تو را که بشکانت این
 و او می‌باران فرست گفت بخود دعا بخور ساینه بود که باران در گرفت بر تبه که آب از دامنش
 بزود آب گفت ای جوان چون دانستی که او ترا دوست دارد فرمود که اگر او دوست ترا دوستی وزارت

خود را بمن بنامی و چون داد دست بسبب بختی آن دوستی و عا کرم اجابت فرمود و باران فرستاد آن
 جان امام زین العابدین علیه السلام را بکشتند از امام حسن عسکری علیه السلام که می فرمود که و می بچند
 امام زین العابدین علیه السلام در شخصی او که این پدر و کشته است و می قرار کرد که من کشته می دهم
 خواست که قصاص کند آنحضرت فرمود که اگر حق کنی خدا نیت ترا ثواب بسیار دهد ولی حق گفت دل من
 تسلی نیفتد آنحضرت فرمود که اگر بر تو حقی دارد می تواند بود که از منظر صحت از او در کند آنی تا ثواب
 آن بجای گفت بن رسول الله او را بر من قبیحت با نه چندان که بر ابروی کذب با خون بر من فرمود که حق او
 بر تو چیست گفت از تو حبه و عدل و نوبت و امامت و محاکمه که اصول نه نیست بن آنرا اینحضرت
 فرمود که علی و الله که این برابر خون بر تو چیست بک خون جلا اهل آسمان و زمین خبر از اینا در سل و بیه
 معوی بن صلوات الله علیه بن و سخن درین باب بسیار است باین قدر گفتافت و مدت عمر عمر
 بنجاه و نصف سال و تقوی بنجاه بنشت سال و فاش در روز شنبه و دوازدهم محرم سال نو و چشم
 از بخت و فاش در لغت مذکور شده و بر اظهرش در تصبیح است نزد عم بزرگوارش امام حسن علیه السلام
 و السلام و الفحمة و الا لکرام و الله الطین الطاهرین
 و در این تاریخ است که امام زین العابدین علیه السلام درین سال و درین روز و درین وقت و درین مکان و درین
 و در ولادت و نسب و کین و القاب و عدد اولاد آنحضرت و ولادت عطارش در مدینه بود و در روز جمعه
 غره حبیب الرحب و تقوی روز و شنبه سیم ماه صفر و سال بنجاه و بنفتم قدر است چه بزرگوارش علیه
 بن الحسین بن العابدین علیه السلام و مادر استوده اش فاطمه بنت حسن بن علی بن ابطالب صلوات الله
 علیه و انوار اهل الحسن مکفده اسم محمدش و کینش ابی جعفر و بر اسم لقب بود باقر اسم و زاده و
 در سنه این باقر است و نسب او بیافر محبت فقر است و علم بنی الکاف علم را اخیال شکافی است بن بر
 او باقر و شاهر و زاده و علم است او باقری است که بود از سنه و نوبت و جمع بود و حبیب و در وقت

کلمه میفرمود و در عوارض و خطرات و غیر بخت از دین و دموع و جرات منافقین و فتنان و جهل و استبداد
 روایت از جابر بن عبد الله البغدادی رضوان الله علیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا جابر
 لعلک تعقی حق تعالی ز جلد من و عذی بقال له محمد بن عبد الله له النور الحکیم فاقراه منی السلام فحقن بدم
 که توانی جابر باقی مانی تا حدقات کنی و دمی را از فرزندان من که خوانند او را محمد که بخشیده باشند و
 عطا فرموده باشند او را حضرت غوث و در ملک پس بخوان او را از من سلام جابر که بد که من زبستم تا بوی
 رسانیم این سلام را و عدد او را در کتب حق است ابو عبد الله جعفر ۴ و عبدالله که مادر بود ام زوده بنت مسلم
 بن محمد بن ابی بکر است و ابراهیم درج و عبدالله درج که مادر اینان ام حکیم بنت سعد بن مزهره ثقفیه است
 و علی در زینب از ام ولد است و ام ولد ام جعفر است و ام ولد ام جعفر است و ام ولد ام جعفر است
 مفضل بن عمر روایت که ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام از کعبه بنده میفرمود رسید شخصی که در راه کوفه
 مرده و رختها که بر او بوده افتاده و بر آن میکرد به چون او انحراف را و بد گفت بن رسول الله در از کوفه مرده
 در رخم بر زمین مانده و من درین صحافه مانده ام بفریاد من بس انحراف و عاف فرمودنی الحال در راه کوفه من
 سدان مرد از آن محنت و خدمت شادای نمود بعد از آن مفضل که بد که فرستاد خود ابو جعفر محمد
 بن الحسن بن سنانی شنیدم در خانه او بنشیند گفت حضرت امام رضا علیه السلام که مردی بود با من که
 نزد امام محمد باقر علیه السلام نزد میسر و روزی گفت و الله که من ملازمت نه بر اینی آن میگم که ترا دوست
 میدارم بیک حکمت فصاحت تو پس می آم انحراف نشستی فرموده هیچ گفت بعد از چند روز که گفت و او بنام
 و انحراف مانند بر آن حال می بر سببه گفتند با است در خیال شخصی آمد که بن رسول الله آن شب می وفات یافت
 و مرده که تو بردی نماز بگذار می فرمود که چون او را غسل بدی بگویند یا کرده و او فرمود پس انحراف
 بروایت و در صورت و دو و بخت نماز بگذار و دو بار که در سجده و در دراز فرمود بعد از آن انحراف
 بنشیند و فرامی رسول الله صلی الله علیه و آله بر او در کتب و بخانه شامی نیست و بد که امسته اند و بد که امسته

اندکی گفت آنحضرت داد و فرمود که ای فلان بنامی گفت یکسکه پشت و در پشت آنحضرت نشستی از پشت لوطی داد
 ایش به از روی برسد که حال تو چیست گفت قبض روح من کردند چون روح را تسلیم کردم آواز می شنیدم که
 که از آن خوشتر نشنیده بودم که روح را بوی رد کنید که محمد بن علی الباقر علیه السلام آواز خود نمود که روح را بوی
 رد کنید اکنون من از منتهی شرف دارم و من دوستی شما را در میان جان جایی دارم از خدا می ستایم و بنوا که
 مرا باز بمقام خود باز برد که روز قیامت در زمره مجانبان باشم چیت چیت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 بن مسلم ابو عینی که گفت مردی از اهل شام پرسش امام محمد باقر علیه السلام آمد و گفت یا مولای من منتهی تو را بخدا داده
 شما کرده ام و نیز از اعدای شما نموده ام و هر من که خدا پیش نماورد تو را بر منی امید است و این را بر شما
 تفصیل می نهادم و من او را دشمن می بینم و او نیز با من دشمن بودید بن سبب آنکه خود را از من دریغ داشتی و بر من ضایع
 کردی و او را مال سیر بود و غایتش و نیز از من دارائی ندارد و او را که مقام داشتی و او را من نمی بود و در اینجا
 که بنشیند و غایتش را که می چون در دایره طلب مطلقا مال او را بنا نمی کرد و بجا دخی کرده که من بدان راه تو را نمی برد
 امام محمد باقر علیه السلام فرمود که میخواهی که او را بر منی دارد و مال کنی که مال است که است و گفت علی بنحو آنکه است
 محتاج و هیچ ندارم آنحضرت فرمود اگر چه میدانم که مال در دست بجا بدو نیست اما میخواهی که تو او را بستی و دارد
 پرسشی که مال تو کیست تا یقینت زیاده نود و بدانی که در این محبت نبی امیر چه رسیده و از برای چه
 خلی تو نیست بر و در فی سبب و بعد که آنرا از خود کرد که این خطر را بر یقین و چون اینجا رسی آواز ده
 که یا پدر جان مردی باید و شمار بر این خط را بوی ده و بگو که من رسول محمد بن علی بن حسین امیر عالم السلام
 بر چه خواهی از و پرسش نامی خط را بر گرفته و رفت و روز دیگر آمد و بخت امام علیه السلام گفت بخت بخت بخت بخت
 حال شما می زاید ام و او را بدیدم و در خانه بابتاده بود و در خط را بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 بخت
 که ما با زبان و مردی باید و در این خط را بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت

خوشن آید ای مولود منبت ای عزیز من بطلب شد و بخواند گفت بخوابی که بدو خود را به پی کفتم علی گفت بخواب و اگر از
 یاد برم که او در ادبی صفا نیست و بعد از مدتی دست و پا سپیدی را آورد که پیمان سپیدی در گردن دست گفت این
 پیرست و از دودش سبزه شده و خوردن او حیم و غذای الیم هست من کفتم تو به منی گفت علی کفتم
 این چه راستی گفت تو را به پی الیم و کفتم و تفصیل این بر این است مولود میگردد و با تو دلم بودم که تو دوست
 اینانی و مال از تو دروغ میباشم و بر تو خفا میگویم از این جهت میسازم و از من بعد از آن دوری
 نیز خود من از آن کرده اندامت حسرت دارم گفت یحیی من و فلفل موضع را بکن که در زیر آن خمی هست از
 برادر دوران چهار صد و پنجاه هزار دینار طلست پنجاه هزار دینار از آن بابام ده دینار برای خود بر گزینم و
 با او برویتم ابو عبد الله گفت چون سالی برین بگذشت من از امام علیه السلام پرسیدم که حال آن شامی چه بسید ما فرمود
 که پنجاه هزار دینار از آن برای من آید و مرا فری چند بود که از دم و جاعنی که محتاج بود به چیزی چند از آن طلب
 و اومد و باقی را زنی خریده ام اما از منی که بخت منجور او را فاسد ندارد از فقر لطیفی که کرده بود و حق ما را ضایع ساخت
 چون این سخن را از آن خفیه شنیدم و راستی حاصل شد و در جستار روایت کنی شنی بن ولید از االی بعیر گفت
 امام محمد باقر علیه السلام فرمود که گفت که شما از اعلیت رسول خدا پیدا یا شما قادر باشید بر زین کردن و دنیا را بنا
 و سفیدی بر من آردن فرمود که بلی بفرمان خدای عزوجل در گفت که نزد یک من پانزده بزرگ و بیستم
 در صد یک بر چشم من مایه من انساب و زمین و آسمان و جلد و عرق و پشم پس فرمود که بشوایی که بچنان باشی
 باشد و فرقی است ترا آنچه دیگران را باشد و بر تو باشد آنچه دیگران نیست با آنکه باز کردی بحال او را و ترا
 بیست خالق باشد کفتم که آن میخواهم که بحال اول بسیم و یک کس چندی می من مایه با کفتم بحال اول علی بن محمد
 که بر کرم محمد بن عمر کفتم که گواهی میدهم که این حق است و دوران مسح شکی نیست خدای عزوجل و بیست و شش
 ملک و بیست و شش روایت شد از عبد الرحمن بن کثیر و او از امام صادق علیه السلام گفت که بر بزرگوارم
 و او چنان زد و داد و فرمود تا خیر بدین پس و فرمود و فرست تا بنی خاندان رسید و گفت که ای الهی مقیم تر است

و فری خواند که مثل آن نشید و لودم پس فرمود که ای کل مایه از آنچه حق تعالی قرار داده است فی الحال طیب
 فرود بخت سرخ و زرد خود خورد و مایه زرد او خورد به او امیر القاری با بودیدم گفت با ابا امیر این
 معجزه مثل معجزه دریم است علیها السلام چون او کل خاک شنید یطیب فرود بختی معجزه فرود بختی است
 بن سعد که او گفت من بر کوه قیس بودم و عابد بودم و روی را دیدم که با صدای تعالی راز و نیاز می داشت
 در میان آن گفت باز خدا را انگو می باید دیدم که بر سقید می باید و سایر روی می کند خاک بر روی
 نزدیک شد دست زد کرد به آن ابرو سله انگو فرار گرفت و پیش خود نهاد بار دوم دست بد عابد دست
 و گفت باز خدا را بر شام و ابرو نشان دیدم که یکبار آن ابروی نزدیک شد دست زد کرد و فرار گرفت
 چیزی بچند چون کند دو جام بود پس انگو خورد و دندان انگو نبود من پیش رفتم و سلام کردم جواب داد و دست
 کردم برسد و از چند از آن بر رفتم می گفت چه میکنی گفت من یکبار تمام در انگو گفت از کجا می آیی گفت تو را
 میگردی من آیین میگفم و این کوی بادای میگریمت فرمود که بنشین و انگو بخور بنشینم و با حضرت انگو خوردیم
 فایغ شدیم از انگو خوردن سد نیست محاسن که آمد بود بر خواست و فرمود که کی ازین جا بیا و حیار کن گفتم
 ندادم و خود که پشت برادران نامم بگویم من پشت بر کردم یکی را بر میان پشت و یکی را در بر امکه از تو بر
 فرود آمد چون نزدیک صفار رسید روی پیش روی فرود آمد بچست نام را لوی داد از آن شخص پرسیدم
 که این کیست گفت این را کل خداست محمد بن علی الباقر علیها السلام و در بعضی روایات این معجزه را
 با حویر صادق علیه السلام نسبت میدهند و الله اعلم به حقیم جابر مرصعفی گوید که از امام محمد باقر علیه السلام
 پرسیدم از معنی قول الهی که و کذلتک ثری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و تبکون من الموقنین و اول نظر
 در زمین نیست و است مایه که در استانی سقف خانه شکافه شد و در خشتند و دیدم که چینه می فرود
 شد و در توانم دیدن فرمود که ملکوت سموات و زمین و بر پس فرمود و راه سرد و پیش اکل انگو در پیش طنم
 و فرمود که سر ابرو در شتم تقفون بحال خود دیدم معجزه شتم و امیر عیسی بن عبد الرحمن بن ابان

را بنمود و نزد بی بردن آورد و پیش خود بنهاد انگاه بر داشت و دید پس دستار بر سر نهاد و بگریه عمار و خواجه
بر خواند چون آن زن آنکه بنده بدست همگانی کرده و گفته و دانجست تا بم آن انگاه داد و رفتی
گوید آنحضرت و گفت که بدر خانه عبداللہ بن علی رود و بگویند بایست و چون اہل فرخان از آنجا برین آمد
بر یک از ایشان بر خوان بنام خود و بر ایشان گفت بفرموده آنحضرت رفتم و بگویند و السلام چون بدیدند
آواز ادا دم بنام خود و بر ایشان عجب مانند نگفتم چنانکہ تا شمار پیش صاحب خودم گفت صاحب کس است گفتیم
علی الباق علیہ السلام و من این را بنجست آنحضرت بدم فرمود کہ ای اہل فرخان کجا میروید بگردا و جایی است
رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلمی ترازا اند کہ موالی خود را انداختند پس نظر کرد با نام صفر صادق علیہ السلام و فرمود کہ
ای پسر کشتی را سیاروان کشتی عقیق بود آورد و نزد پدر بزرگوار بنهاد آنحضرت و زیر لب فری گفت و
اکثری بگرفت و گوشت داد و رع رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و دعای وی از کشتی بنهاد
و رع بد پوشید و عام بر بست و عصا بردست / رفت پس و رع را بفتند یک شل از دم سند و یک باره
پسند مذکور است در آنکہ انگاه عمار از سر برداشت و رع بر کند و لب مبارک کجا بند و رع و عمار و
ما بیا کشتی و در رند و نا پیر شدہ انگاه نظر با اہل فرخان کرد و فرمود کہ اگر اینہا کہ نزد پدرم در صندوق بود
نزد ما نیز در صندوق باشد پس با ایشان تفضیلی نباشد ای اہل فرخان هیچ امانی نباشد مگر کہ
کجی فارون فرمان او باشد اما آنچه آورده اید از برای دوستی و اخلاص شما قبول میکنم مال را تسلیم کردند
و امامت آنحضرت را مقروضند و رند سجده کردند و روایت است از موسی بن عبد اللہ بن الحسن کہ او
گفت نزد اہم محمد بن عبد اللہ بن الحسن فرود کرد و در بندہ و دعوی امامت می نمود و اسمعیل بن عبد اللہ بن جعفر
بن ابی طالب را طلب کردند برای جعفر و او بد ضعیف و ناتوان شدہ بود و یک چشمش زخم بود و مفلوج
گشتہ چنانکہ او را بکشتند و بی مایہ چارہ مایہ آن نندیدی عبد اللہ گفت ای پسر ما درین عجب من بزم
محمد اسمعیل گفت من ضعیف و عاجز و مایہ آن دارد کہ با من مشکوی کند گفت از عجب کردن زنا جاد است

گفت بیعت من ترا چه سود پس اند بخوان منیت که اگر ما نایسید من عابی نام ^{۲۵۱} و بعد از آن منیت دیر استخوان است
 گفت الزام بیعت من بود گفت جعفر بن محمد بن علی الباقر را علیه السلام بخوان شاید که برود با تو بیعت کنم
 حضرت اطمینان شد اسمعیل گفت بوی که نفس من فدای تو باد تو ما بوی گفت دستبندی کن شاید که
 دست ما برد صادق علیه السلام گفت که کند خورده ام که ما بوی سخن بگویم او بر چه خواهد که اسمعیل گفت بخت
 که کند که میبایست ترا که یاد داری آن روزی که من پیش بر بزرگوارت ایام محمد باقر علیه السلام بودم و او دو جامه زرد
 پوشیده بود و در وسط در من نظر میکرد و گفت و اگر بر می آید و بر لبست گفتم از برای چه میبوی فرمود که ترسیدند
 و بر می و کس طالب سخن تو نباشد گفتم من در کدام زمان باشد فرمود در آن زمان که ترا بر باطل خوانند و تو
 قبل کنی چون نظر اندازی با احوال من بگویم منم نام من محمد بن عبدالله بن الحسن و او بر منبر رسول الله صلی الله علیه و آله
 رود و خلق را بخود خواند و خود را بنام خود خواند و اظهار بیعت کند و وصیت نماید بکس تن در آن روز یا
 دیر روز دیگر حضرت امام صادق علیه السلام فرمود بخندای که که ما بودام و دیگر فرمود که در رمضان روزه بگیر
 که اندکی و ترا بود بیعت سکونم نزد حضرت عزت با ابا الحسن خدامی نهالی ما را فرود بسیار داد و در موت انالله
 و انا الیه راجعون پس اسمعیل را را کردند و بودند چونکه بیعت قبول نکرد و منب و ریاس که از فرزندان معاویه
 بن عبدالله رفت و او را که در تمام این حدیث در معجزات امام جعفر صادق علیه السلام مذکور کرد و انالله
 و انا الیه راجعون پس اسمعیل را را کردند و بودند چونکه بیعت قبول نکرد و منب و ریاس که از فرزندان معاویه
 گفت دست است آنحضرت فرمود که آنوقت که تو برون آیدی بزرگت و خجالت نیست و وقتی که سحر جان
 رسیده بودی پس گفت برودت چو گفت من برون آیدم بیدست بود آنحضرت فرمود اما بس پیر
 کرد - در سحرگاه فتنه شد و نامش این بود آن مرد که بیعت نکرد گفت این چه بیعت بود که با ایشان آمد
 آنحضرت - در - که خاموش باش که این مرد و بیعت رفت و این را اینجا بهتر است که اینجا بود
 فدایت که دم بدم رنجور بود که کنز استم فرمود که در کتابش و عیسی بوی و در - در - که بوی سحر بود

بری شد باشد و غنی باشد و او را شیعه باشد اما بر تو شیعه است بلکه از دشمنان است تو شیعه است
 و خضر او فریفته شود و او را بدین رحمت و شفقت بود و بعد از آن که گفت من رسول الله این چکس بود و خود
 که می از اهل فراسان و او را شیعه است مگر در او از شیعه مسلم گوید که از ابو جعفر محمد بن علی الهی علیهم السلام
 شنیدم که به شیعی از اهل افریفته میگفت که حال را شنید گفت من او را شنیدم که از شیعه فرمود که حال
 علیه که او وفات یافت و من بروی نماز که از دم و این بعد از خود روز بود که تو هر دو آمدی گفت ناگه
 و اما ابراهیم و حضرت فرمود که آنان که بی علت می میرند بهتر از آنست که بعلت بگریزند مسلم گوید
 که من پرسیدم که با امامان است که بود فرمود که می از اهل افریفته و او را میباید و شیعه بود بخوار رحمت حضرت حق
 به رحمت مگر در شیعه بود که علی در اوقات رسید من بعد از رفتن بخدشت حضرت امام
 محمد فرقی فرمود که علی در اوقات گفت که علی رحمت الله علیه فرمود که چنین و چنین و صفت کرد و هیچ فرمود که
 فرمود از آنچه او گفته بود که با امام از کجا استی چهار فرمود که بیات بیات یا ابابکر تو مرا این زبان سلیمان
 سندی تو عبدانی که علم اولین و آخرین نزد ما روشن است و ما ادیبی خدایم معجزه کرد و او فرمود که
 که من سلیمان بن خالد فرزندت و حضرت به بتانی از ایتین بدین چون یک سلی رفیق فرمود که
 درین ساعت و دو دین است که از عای خیزی و زودین باشند و بوده و در عای حکم کرده و من به این
 آن کجا است چون به رفیق دو کس را دیدیم امام عبدالمعین فرمود که این دو زود را بیکر که از این زود
 و حضرت فرمود که چرا زودی کردید بخدا بگو که خود زود که ندی کرده ایم و حضرت گفت اگر مردن بهایر به پنج
 و زودین آید من کس نفرستم به آن موضع که آن مال و زودین را بیارید و شمارا با آن نزد حبش مال فرستم
 و که بعد از آنکه ما به زودین ایم و حضرت فرمود که این را به بستاند بعد از آن فرمود که امی سلیمان
 برین که با ما مدد و غدا ما را با خود ببر بر کوه سلکافی است آنچه اینجا با بید بر کردید و بیارید سلیمان است
 بران کوه رفیق و آن سلکاف و ما به دان بود از عاید بر خیم و نزد حضرت او بودیم و حضرت فرمود که فرار از

جمیع تم خواهم دید و زنده بکار حضرت ایشان نزد والی بدین حاکم فرستاد آن شخص که صاحب مال بود حاضر بود
 و قومی را آورده بودند که مال را این نزدین اند و الی میخواست که ایشان را غنویت کند حضرت فرمود
 زنده الی این قوم را که تو حاضر کرده هیچ کدام از آنها در دست نیستند و در زمان نزد من و بعلب مال گفت از تو چه
 بدوست منی که فلان و فلان فرزند است و حال آنکه صاحب مال دعوی فری میگرد که در اینجا بود
 امام علیه السلام فرمود که خود دفع میگوی آنچه برده از من حاضر نیستی و الی گفت که صاحب مال را بخانه حضرت
 و حدایع کرد پس فرمود بخدمت که فلان را در آن اسرار غنیمت و او را حضرت فرمود که اگر زاده ازین دعوی
 دفع میگوی و آنچه در اینجا بود بخدمت من از آنکه بکشد ایند نگاه صاحب مال اقرار کرد بان گفت است
 فرمودی حضرت فرمود که نزد من باری دیگر هست از و در بری که چند روزی دیگر بایده چون پیش تو باید
 او را نزد من فرست و برین در زمان حدایع اقرار الی فرمود و دست های ایشان را برید یکی از اینان
 گفت که پیش از ثبوت دست را می برید و الی گفت که ای میباید بر شما کسی که از گواهی و بر حمله اهل بدین من
 گواهی او را بزرگم چون دست های ایشان را بریدند یکی از اینان گفت که ای ابو جعفر خدا که گواهی بخدی و ای
 و من و شکتم اگر تو بر من نیست و بگری می بود من میدانم که شما اهل بیت نبوت و مدین علم و کمال خدا
 و حضرت رفیق فرمود که بفرز که کار تو خیر میخورد و نگاه نظر کرد و الی و حاجتی که حاضر بودند فرمود که
 و الله که دست برین ابن من بسال پیش از دی بیست و دو سلیمان گوید که بعد از من و زهری
 بیا به و قه بار دان گفت و الی او را نزد امام علیه السلام فرستاد حضرت فرمود که من ترا با آنچه درین بار دان
 هست خود بهم پیش از آنکه تو را جوی بر بری گفت اگر چنین کنی و انم که امام زمانی حضرت فرمود که او را
 برانده چید است که از است و بر زرد نیارد یک است و فلان و فلان فرزند گفت نام صاحب آن بخار و بیار حضرت
 که محمد بن عبد الرحمن و او در فلان است و اشتها زو میگرد بر بری گفت ایمان آوردم خدا را که
 و بی نام حضرت محمد بن و رسول دست و گو ای سیدم که شما اهل بیت او نه می بخار و فرمود که بیست و یک

باشند سلمان گوید بعد از دو سال من گنج رفتم آن دست چرب را در میان اصحاب آنحضرت دهم معجزه نمود
 روز بیست از محمد بن عمر بنی گفت دوی از بنی اسد را فراداد و آواز اصحاب هم محمد بن علی بود گفت با
 عبد الله بن معاویه بن عمار بن سفيان و با جاحش بن عیسی بودیم عبد الله گفت چرا خاخوسی و عیسی بنی بکوی محمد بن و ابان
 بر اعتقاد تو میدانم که تو بر حق گفتی ترا فرود دهم بخیر خود دیده ام دیگر کسی خود کشیده از تو جعفر
 الله علیه السلام گفت در بدنه جمعی بودند از آل مردان روزی یکی از ایشان را طلبید من نزد آن مردانی رفتم گفت
 عبد الله من ترا از برای آن طلبیدم که میدانم که سخن من کسی تو برساند اینجا من میخواهم می باید که بر سر
 دو احسن روی منی محمد بن علی و زید بن علی و ابان را بکوی که امیر مکه بود که خود را نگاه دارد از آنجا که
 می شنیدم از شما من از پیش روی بروم اندم و نزد امام علیه السلام رفتم و بدم که مسجد میفرماید و چون نزدیک مسجد
 تبسم فرمود پس فرمود که این طاعتی کس فرستاد و ترا طلبید و گفت ما بنی حقیقان فتنه فتنه این سخن را
 بکوی و آنچه روانی گفته بود بر ما باز گفت که یا ابان حاضر بود و بعد از آنکه روایت شد از امام صادق علیه السلام
 که او فرمود که تیرین حسن خصوص کرد و بهتر بزرگوارم از برای میراث رسول الله که من میراث می از تو بزرگوار
 تمام که فیدند بزرگترم پس من ده میراث رسول را و بدم دفع میکرد سخنان او را در ابقا می برد و زید باو می
 روزی در میان خصوصیت زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام گفت خاخوش باش من پس
 و زید بن علی گفت سخن من و خصوصیت من که در آن نام ما در بدنه محمد که هر گاه سخن بگویم تا فتنه که بدم و نزد امام
 محمد بن علی آمد و این ما و را را فرمود که آنحضرت فرمود که این فتنه را بکنند تا بقیع فتنه من با محمد بن علی
 باشد چه او را عیب نامم و اینها نامم و او را را مذابی قرض خود کند زید بن حسن علیه السلام کرد با پدرم گفت تقایم
 رویم پدرم فرموده که ای زید با تو سپیکه هست چنانی و او کو ای و بعد که من نزد او ترم از تو دارم و عیسی که تو
 مدعی اینی اما من و چون آن سخن من بعد با من خصوصیت کنی زید بن حسن من قول دارم و او کند خود
 که خدای آن کنم امام علیه السلام فرمود که ای سپیکه شما در حق کن نوان خدا با و از بدنه سپیکه با و از طلبه

امام معصومیت او را از
 خصوصیت حق و زید بن حسن
 از سخن باو می آمدند
 و از نزد حضرت

اینست زید بن حسن زین افشار و لیلیت یارین و ظلم میکنی بر محمد بن علی داد بدان او از تو سر داد است اگر
 ترک خدمت میکنی من ترا قبل آنم زید بن قباد و چهل و شش نفر دست دبی گرفته است بدست و یکبار از خود
 اگر این سنگ را بر من اینست ایم با و از این قبول کنی گفت بل ای جانب که زید بر روی بود بفره آمد خانم
 نزدینک بود که شکافه نمود و از جانب نام حمله و سنگ را از آمد که بازید و طالعی و محمد بن علی علیه السلام
 مراد از تو است برات منی صلی الله علیه و آله و دیگر باره زید بن قباد شد باز و شش گرفت و بر فرزند دیگر
 بارد فرمود که ای زید اگر این درخت کوکب قبول کنی گفت بل ای شجره درخت را طالعید زمین را بین گفت
 و می آمد با و آن سیه رنگه و گفت ای زید تو ظلم میکنی بر محمد بن علی که او از تو ادبی است دست از دبی
 و از تو ترا فرستادم زید دیگر از خود رفت و از شجره دست گرفت و باز از زید و درخت بوضع خود رفت
 و قرار گرفت زید که کوکب خورد که بعد ازین قوض نرسد و بادی خفوت نکند و بمس ساعت قصه تمام کرد
 و رفت پس عبدالملک مردان گفت از کجای می آیی گفت از تزد ساسوی که ایام می آیم مقعر را از ادلی
 از بادی گفت که اگر او را می گذارید بر عالم را منفر سید الکاه عبد الملک بعین ماه و نوبت بوالی مدینه که محمد بن
 علی را بنبراده پس من زینت الکاه نزد بن حسن گفت از من او کم تو او را سیکسی گفت بی چون ما
 عبد الملک و ما مدینه رسید و بر مضمون آن اطلاع یافت و چو ای زینت دمی که زینت که من خدای او
 تو منوایسم اما این را فرستم از برای نصیحت و دلداد و رحمت و استقامت و عاشک خود اندک تو او را این
 کرده او در ردی زمین بعضی طهارت و زید و درج او گشت و شرب و خوردن و خود طلع در توان و
 بجاست ملک نشان منوایست و از تو است دبی و چو بنش و طوطی و سماع مدح و شش اند و تو است شش
 صریح و لکس می توانست ال داد و ما ند و او عالمترین جن است و در اجتهاد و عبادت و بی نظیر است
 از برای و منوایستی تو منوایستی که بوی فرورسانم که ان الله لا یزالی قوم حتی یفر و اما نفهم حوالی نایم
 عبد الملک سید فرم نمود و است که این جن نصیحت است و ثبات ملک این می نماید بر صدق علم حارین

زیر معنی گوید که من با امام محمد باقر علیه السلام در راه حج رفیق می بودم و علی بن ابی طالب در جوب محل نشست و تریبی
من قصد آن کردم که او را بگویم آنحضرت را یک بر من و گویند که من می جابز که تو بخواه با آمده است و نگاشتی و در پرده
که چه میگویند فرمود که سبکو بر که سبب است که دیدن که می بینم و ماری می آید و بگوید و این در میان
و عاقل که خداوند است و او را که گفت پس رفتیم تا وقت سهوا نگاه فرود آمدیم آنحضرت در جوب است و
که با خدا با ما را بی ده منک که می بینم سبب که در میان یک خط برسد از او که جبهه آفتاب برسد و این
فرودم و وضو ساختم و بعد از آن روان شدم محمداً بنی چند رسیدیم آنحضرت نزد آنحضرت رفت و
فرمود که ای محفل خشک ما را طبع به نخل را دریم که فردا که خنجر دست بزرگ می برسد و ما می جیدم و
و فرودم رسیدیم که احوالی میگویند که این سحر است آنحضرت فرمود که ای احوالی این زیست است
نختم و چون ما و عاقل می سحر است دعا را مستجاب میفرماید و معجزات آنحضرت بسیار است باین قدر چهار
سلسله ایوم و ذکر احتجاج حضرت باقر علیه السلام با جماعی از اصول و فروع از معقول و مقول روایت کنند
محمد بن مسلم از امام محمد باقر علی در معنی قول الهی که من گمان نمی برده ام می نویسی انفراده امی فرمود که این
ضایع عجیبه و باریع غریبه را از آسمان و زمین و خلقت شریف و ذوات مملو از ملک و سرسبز و قمر
سبار که از او بیرون بود و حدیث باری تعالی میزدند و بین اعتبار نداشتند باشد که در آن فکر کار فرماید
می سحر است که او را که در جوب است که راه پیشرفت برود نافع بن ازرق اما آنحضرت رسید که در افروخته که خداوند
محمد که نو فرود و الکی نمود تا من فرودم که گام و فتنه سحران از نزل و لایزال فرود آمدیم محمد
و الله به محمد بن مسلم گوید که حضرت باقر علیه السلام در صفت قدیم میفرمود که یکست نداشت صفات احدی
نه بیانی ندارد صفت کف اهل و آن میگویند که او می بندد و فرود می بیند و فرمود که در دفع کاف و در دفع کاف
نعمانی میگوید که آنرا که در او و فرود است از صفات مخلوقات در بر ندارد بزرگوار است که الله
عن ذکرت علی اگر او را است عالم است محمد بن مسلم

که او از پدرش که او گفت بنی هاشم بودم زوالی جعفر علیه السلام که جمعی از خوارج نزد وی آمدند و گفتند که یا جعفر
 جز این پرستی و ادرا بدی که میر پرستی فرمود که بمناسبت بعد از او را نتوان دید دریافت لیکن بختی ایان او را
 توان داشت و شناخت او را بقیاسن نتوان داشت و بحواس نتوان یافت و بحدیق مانند نتوان کرد
 موصوفت مباحات موصوفت بدلیل بنیاست خداست که فراد خدای مبین برین رفت و گفت الله علم
 صفت بحبل رساند روایت کند که عمر بن عبید نرد امام محمد باقر علیه السلام رفت و پرسید که غضب خدای تعالی
 کدام است چه فرموده که من بحبل عبید غضبی فرمود که آن غدا ب است که میفرستد آن جسم است که مخلوق
 را باسد بواسطه غلیان دم و تفرده خدای غرور جل شینت و الا تسبیح کرده باشند او را بصفت مخلوق و کون
 موجود جسم او باعتبار افعال ضرر است بعد از محمد بن مسلم که بدگر من از امام علیه السلام پرسیدم که خدای
 تعالی مفر ما به که دفعیست بین رومی چگونه است فرمود که روح متحول است مثل ماد و از برای آن او را روح
 میخوانند که اشتقاق این از روح است و او را با بدنیست و بحدیق آن اضافه نمود که در رومی گفت
 چنانچه رسولی را بر یک دیار میان رسل و مفر ما به که حبیبی و طیلی داین جمله مخلوق و مطوع و در لب حق اند
 جلیت عظمه روایت کند عبدالرحمن عبدالله الرومی او گفت که بنام من عبد الملک ف کج رفته بودی
 روزی در مسجد الحرام گزیده بود بر مولای خود سلام دادام محمد باقر علیه السلام نرا انجا بود و در جای نشسته
 سلام انکسرت را دید گفت بنام که این محمد باقر بن علی بن حسین است علیه السلام بنام گفت بنام
 که ایل عیان بر دفته شده اند گفت برو پیش دی و بگو که ازیر بسکوبه از حدیق و قیامت چه
 خوانند و من است مندا الکاه که خدا تعالی بیان این حکم کند سلام اند و این فرام بسا بند خودم که چون
 خدای را حشر کند در جای مثل فرس سفید چو بها باشد روان و از ان فورند و است مندا از حدیق
 فایز شود بنام گفت اند که در ان روز از بول در کس که ابردا و یاری خودن و بنام بنام
 باشد سلام باز از گفت بنام چنان بگویم بمفر فرمود که بول حساب بنام زار الی بن دوزخ و خدا ان

چون بل در نزع در میان آتش از خوردن و تشامیدن باز تو نه ماند ضایع گویند ان انفعول علیهم السلام
 الله او سماره قلم الهی بر برید بر از آب آنچه روزی کرد و شبها را خدا تعالی پس اهل قیامت بر آن
 اهل و کثرت باز است بهیتم که این جواب بنده خاموش شد و مجال گفتن را داشت و او بجا آورد
 که حضرت باقر علیه السلام فرمود که چه میگویند و رحی حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
 که ایشان سران حضرت رسول صلی الله علیه و آله هستند فرمود که قول جل و عدست در حق و عیسی علیه السلام
 که من فرستادم او تا اینجا که در کربلا و محی و عیسی که عیسی علیه السلام از وزیرت ابراهیم علیه السلام در
 جانب مادر و دیگر قل و اندر ابناء ما دانایان که گفت این میگویند که از فرزندان و فرزندان صلب نمی
 مانند آنحضرت فرمود که چه میگویند و این آیه که حضرت عیسی علیه السلام و بنا که ما اینجا که در حدیث امام باقر علیه السلام
 اصحاب که یعنی زنان و فرزندان که از صلب شما اند و دیگر میگویم که زنان امام حسن و امام حسین صلوٰت الله علیهما
 بر رسول الله صلی الله علیه و آله سلام بودند یا نه اگر چه بی حدت واقع است در آن که بنده و امام بودند
 پس این سران رسول بوده باشند از صلب او که اگر از صلب آنحضرت بودند بی زنان ایشان بود بی و امام
 نندیدی غمزه نمایی ردایت کند از الوالیه مع که گفت با امام محمد باقر علیه السلام صحیح رفته بودیم نافع بود که
 عمر خطاب آنحضرت دید که در کئی از ارکان خانه نشسته بود و خیلی بسیار کردی طهر زده اند و از سبیل
 حدیث و امام پیر سید نافع گفت بیایم که من مردم که از دستم برسم که جواب توان گفت بیایم گفت مرد
 زن که او را چنان کنی نافع آمد نزد آنحضرت و گفت با محمد بن علی من تو بیت و انجیل خوانده ام و نزد
 و نزد آنرا هستم و از تو مسجد هر کس که جواب آن بگریزی با وصی فاند فرمود که پرس گفت خنده و آنکه ما
 و بیان محمد عیسی علیه السلام چند بود فرمود که قول تو جواب بگویم یا قبول خودم گفت این جوابی که
 فرمود که قبول من باشد و قبول تو شمس السلام که گفت ده از قول من بر که در من است

من قبلک من رسلنا وعلما من دوننا ورحمن الله یبیدون یعنی بر سر اسمی محمد کی را که پیش از تو میروم
 از رسل گذشته که با ما میجاء فرمودیم که بخدای تعالی خدا بان پرسندید و بگوید و او این کلام استنباط است
 با جماع انبیا علیهم السلام بر توحید تا شایسته شک یعنی که در اعتقاد فتو دارند زایل شود اگر چه احتیاج
 بر توحید و حق این برسد آنحضرت کوره اسمی بر خوانند تا اینجا که نرسد من ابانست عجا و بود
 که آن آیت که حضرت معبود بر رسل الهی علیه و آله فرمود آن بود که در شب معراج جمع انبیا در رسل را در
 مسجد انبی جمع فرمود و هر رسل را او را و تا ما ناکفیت هر کلمه و دو بار خیر الله اگر که چهار بار گفت و حی علی
 خیر الصل نزد بار و در قامت و الله اگر گفت و یک لا اله الا الله و قد قامت الصلاة و رسول الله صلی الله
 علیه و آله را پیش و پشت بامر منوان علم السلام در عقب آنحضرت که دارند چون از نماز فارغ شدند حق
 سحر و دعا فرمود که در رسل من از رسل تا افرای بران وجه که گفت آنحضرت فرمود که چه گوئی میباید
 گفت که گوئی میباید که خدای تعالی کی است یی شریک و تو رسول آدمی گفت رست فرمودی و دیگر نافع
 برسد از آنحضرت آنچه است فرمود و از آنحضرت سوال کرد و جواب شنید که پیش ازین مذکور شد پس
 نافع باز گفت من گفت چه آدمی گفت بگذار که او علامه عصر است ابان من غلبت و ایت کند که طاهر
 بعد از طواف آمد نزد آن حضرت و پرسید که یا اباجعفر در کدام زمان بود که در یک روز دو و انک آدمیان
 بردند فرمود که این در هیچ زمان نبود اما چهار یک آدمی در روزی کشیدند شکفت کی بود و جوابی
 روزی که قایل با قایل است و در آنوقت همان آدم و حوا و نابل و قایل بودند پس طاهر گفت رست
 فرمودی آنحضرت فرمود که و الله که با قایل چه کردند گفت فرمود که او را در اهل باب و چه
 که بر نبرد با قایل است و در آنوقت که عمر بن عبید الله نزد حضرت امام علم السلام وارد می شد آن
 که چه میگوید بر روز است که او هم مرا ازین کفر و ابان السموات والارض کانیا رتقا ففصاها الله
 ندانم که آن روز من بودم بر سر من بود که مرا که از آن گفت پس فی حقش است حضرت

چند از تو پرسم حضرت فرمود که پرس از بر چه خواهی گفت پدر علی با جلیل بود تا قایل فرمود که هیچ کدام
 به چندین سینه ۱۲ بود گفت سبب رمودی دیگر پرسید که اعم را عبد السلام دوم گفت فرمود که از برای
 آنکه خاک او را از پیش من بکنند گفت و اراجا او خوانند گفت بجهت آنکه از سلیمی زین بیرون آید
 که آن آدم بود عبد السلام گفت ایس را از برای چه ایس خوانند گفت از برای آنکه فوسه بود از رحمت الهی
 دیگر گفت جن را اراجا خوانند گفت زیرا که از چشم مردم پوشیده اند و این نژاد میزند گفت فرموده و از
 اول کیسه دعوی کرد فرمود که ایس را دعوی کرد و گفت ایما بر من یعنی من از آدم بهترم گفت دیگر فرمود
 و از آدمی دروغ گویی که کوایی بخت دادند فرمود که این منافقان بودند که نزد حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله میروند و گفتند ای کمال الله علیه بگو ای کمال الله علیه ای منافقان بگو ای منافقان بگو
 گفت و از فرقه ازوغی که بکار برید و پیش از آن نه برید بود و بعد از آن نبرد بر کردی سخا و تقا
 از او در قرآن یاد کرده فرمود که آن طور سبب است که می سخا و تقا آنرا پیرایه سبب برنی اسرائیل است
 با و ان غنا بآیات و در اقبال کردن خاتم حق تعالی در کلام مجید منقوله که داد رضا الجلیل قولم
 طوبی و طوبی و از واقع بهم گفت فرموده و از روی لیکه نه از آدمی بود و نه از فرشته فرمود که آن کلامی
 بود که می سخا و تقا بفرستاد تا قایل را بدقت بیس برهنوی کرد که و بعث الله نوحا بالبیحی فی الارض
 دیگر گفت فرموده از آنکه هم کرد قوم خود را و او نه از برای بود و نه از آدمی فرمود که آن مورچه بود که
 نیکو سپمان را عبد السلام بدی گفت که ای مورچه کان بسکنتی خود و نه تا مال نمکنه شماران نکرد
 سخن این او دایم از آن بی سخن بکنند خاتم حق تعالی در کلام مجید فرموده که ای نوحا
 بگو که نیکو سپمان و خود و بهم لایقون و دیگر گفت فرموده و از آنکه ردی در خارج
 نیت که از آدمی و او نه از برای و نه از ملک بود فرمود که آن که می بود که مراد بکن یوسف علیهم
 دروغ بود و دیگر گفت فرموده از فرقه آن چنان که در سبب آن مراد و خدای تعالی

۷۰ که انداخته است ز سر
که اما اندر زبانه بود و نقصان
بنویسد و فرزند و اخ و زاده

و اشهر اقاوت صادق است و در کبر صابر و ذیضابطه و عدد اولاد آنحضرت ده بودند اسمعیل و عبدالسلام و زهرا و
 ابن فاطمه بنت حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب است صلوات الله علیه و سلم و علی بن ابیطالب
 علیه السلام و اسمعیل و محمد که مادران این امام ولید بوده و عباس بن علی و اسما و فاطمه و اینان را از اقبالیات
 شرفه اند فضل دوم در معجزات آن حضرت و آن معجزه است مغفنه اول روایت از جمیل بن
 ذریج که زنی نزد حضرت صادق علیه السلام آمد و گفت پدرم وفات یافت حضرت فرمود که نموده
 باشد تا نور بر رخساره او غسل کن و دو رکعت نماز بخوان بعد از آن بگو که یا من و یا رب و یا ربنا
 یا ربی یا رب العالمین یا رب کون نجاره فیت و فرموده آنحضرت عمل کرد و حال آن مرده
 سه روز بعد از آن الهی معجزه دوم ابوباسم حمیری گوید که بنده حضرت امام صادق علیه السلام رفتم و کفتم باین
 شنیدم که تو گفتی که سید حمیری مذنب است و دارد و بر حق نیست من عرض خود را در محبت شما
 کردم و آنحضرت فرمود که سید حمیری که محمد حنیفه بگوید رضوی شسته است و برت است و شیری بنیان دارد
 چیست بکنایت و یا با دو شب نگاه براسی و سی طعام می آرند و او نموده و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله
 ابراهیم بن دینار امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین بخوار حجت می رسیدند و در آن شب
 و تو ای سید در کجاست حنیفه و دانی داری ندیدی ازین فاسد تر می باشد سید حمیری گفت هیچ
 داری بر من محمد حنیفه آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که بلی پدرم را که از من و از پدرم که من
 نماز گذارم و او را دفن کردم و باین نیز این بنده ایم و دو سید حمیری را گفت در دنیا بر من حنیفه
 و آنحضرت دست بر قرو می نهاد و دو عاقره نمود و مادر الهی قرو می شکافته شد و قرو می بر سر حنیفه
 سوزی را از خود می افشاند و گفت یا ابا باشم و این شناسی گفت گفت منم محمد
 حنیفه گفت یا سید اما جد از حسین بن علی بن حسین است و بعد از وی محمد بن ابی
 اریبا و در آن وقت صلوات الله علیهم اجمعین و بعد از صلوات الله علیه قبول از و بعد از آن فرموده

فرماست و چون سید خدیجه آن معجزه و برهان از آنحضرت بی تو برود که از نمودن سبب کینه گشت
 و طریقی اینها را حضرت صلوات الله علیه علیهم اجمعین بر روی بر میگردانید و او در قیام که بر سنجی از احباب
 سجد زده بود و در راه بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسید و سجد علیهم السلام و گفت یا امام ما در
 و پیغمند ای تو باورن من از دنیا رفته است و من نهاد یکس من امام آنحضرت فرمود که او را در دست
 گفت ای امام علیه السلام فرمود که بخانه زرد و چون بخانه رسیدی او را پستی نشسته و فری میخورد و گفت بخانه که چون
 از حج باز گردیدم و بخانه رفتم زن خود را دیدم که فرهاد بوی زرد می خورد فرم شنیدم و دانستم که این معجزه است
 سنج خدیجه را محمد بن راشد گوید که من پیش حاتمی رفتم از آل محمد تا مسند از دلال کنم پرسیدم که عالمین را
 که امام است در این بنویسند که محمد بن عبدالله بن حسن پیش منی رفتم و از دلال کردم گفت من این را
 گفتم پس که میدان گفت امام میدان گفت امام را کی با هم گفت بود نزد حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه
 بر فرماست و بخدمت آنحضرت رفتم و گفتم آنحضرت بخانه اسمعیل بن محمد رفتم و رفتم دلال کردم و او را
 داد چون بر فرماست و او را زن دکن گفت که شما از احباب حدیث آید جمله ترک علم کرده اید گفتیم رحمت الله
 تو امام زنی فرمود علی و الله گفتیم بجه عدمت دلیل فرمود که پرسش از برادر خدای تا ترا فرمود پس ان الله
 گفت مرا برادری بود و حال داده و فرستاد و برین موقوف است و خاکین نازن خود فرمود که نام برادر است
 و گفتیم احمد فرمود که یا احمد بن غیر نفعان خدا و معجزه جعفر بن محمد را برخواست از دکن و گفت ای برادر
 مردی باش و در انبساط دنداد و گویند داد که با کسی بی الا که بوالیان خاندان معترفیم و اینست علی
 من محمد بن نفعی و او را زید بن زکریا که از انس موسی بن جعفر الصادق علیه السلام گفت ملک بنده کنیز کنی
 جمال با سحر فانی و بهر سببی بسیار از دلال من از دلالی با قومی از مستندان خود و ماه است بجه بشارت
 علیه السلام که کربلای حسن از حرم از ملک من و امای عالمین و امام موفقان سدا بر بول و کار تو را علی
 اندام جعفر بن جعفر صادق علیه السلام است " امام بر بعضی از اعمال من که کنیز کنی بنده دند که جمال

صورت و کمال کرد و ندیدم بوم نجات ستوده دلشده که بزرگ دینی من است که او را
 فریدی بوجود آورده و در نزد من آمد و بعد از من ملک او را بود چون نظر کردم بوی عجب ماندم و یک
 شبانه روز همتش برین بود و در جلالت و صفت او دگر را ندانم که سر او را باند او را بفرار
 حضرت تو من بسیار بر او مقربان و خاصان و اعیان خود را جمع کردم این نزار ابراب من حیات دیم
 داد و در دست با کمال مانت و دینت او را بکتر که محلی است بجای حلال ذریه و پاکت و با بی بی و
 خستادم اینهارا از دی طلب و او را روانه کردید چون بیدار رسید از قدم او خبر رسانیدند حضرت و
 که میراث کندیت دی بر دینتر که با جفا بگذرانید بعد از چند روز بوسایل و شفاعت بسیار و او را در آن
 خود چون آمد فرمود که باز در بجای خود بیا که در تحفه امی جان که این من دینی من است که تو خانت کردی
 شطامانت رعایت نکردی او سوگند تا خورد که من خانت نکردم و با مانت آوردم و این مقام چند بار تکرار
 یافت و او در مقابل کشتن ای پسر من و در آنحضرت بر بار میفرمود که سوگند بدفع میفرموی تا بار او فرود
 که او پستین تو برین گواهی و به قبول میکنی گفت ای پسر من و پستین خود را آورد و اینجا نهاد و حضرت
 بر فرشت و دو رکعت نماز کرد و در سجده نهاد بعد از زمانی سر برداشت و دمی از دی خشت کشت و گفت
 فرمود که ای پستین با و رب العالمین که یا سوگو بر پنج میان تو و براب و کتر که گشته پستین با و از آمد و
 گفت در فلان محاکم که از قبه بدون آمد برای او می دانم او را و بد فرقه حسن جمال او شد و او را در
 اینجا خلوت نیست شهود و غالب پس مرا امانت و بر دینی من و دینی محبت است و این خانت کرد
 مرا انداخت چون من در روزه ام و رفاه از حضرت تلم که لطیفی ایشان را عذاب کند پس بجزایم
 اما عذر السلام فرمود که من عاف بودم پیش بر بزرگوار من نیز از بسم و بر عاف بود و استخوان بر آب این را که
 بر سپید و بر بر باد و در مقام در خواب در آمد و متوجه شد بدان و پستین و در پستین بی حال حلقه و در
 من و دینی من شد و آنحضرت فرمود که بگذار او را که عفو است این خوب شد و او را که شست و او را که شست

با این دو نیت و ملک چون این طایفه را معلوم کرد او را یعقوبیت برجستگشت معجزه سلم حران بن عیسی بود
که در خدمت حضرت صادق علیه السلام بنشینم او را درون خانه و به برکتش نشاند و دو خدمت از برای
حضرتش نزد امام علیه السلام آوردند و او را درون کرباج و کلاه که رب الفزّه میخواند و به نعل سخنان مردمان
کردند و یکی از حضرت رودی بانی را درون آورد و فرمود که دروغ گفتی این سخن را که رب حقه میخواند و طاعت
او فرموده می نیز میخواند او را درون گفت فدای تو کردم از کجای فرمود از آنچه در میان گوشت و خون میروند
بارون گفت است فرمودی دار از اندرون من فرمودی معجزه ششم که بر معمر بن زبایت که روزی طواف میکردم
و امام علیه السلام نزد طواف بود با خود گفتیم که طاعت از فرض است دعای که میخواند و حال او دیگران زیادت
بیست فی الحال من رسید و دو و شش و اکیه در فرمود این معجون را که قوم ما با سلفه که چگونه مانبری مثل
تا بخت کنیم و گوشت احباب من بکنند که می تو چه گفت گفت آنچه در من و نفس خود اندیشید بودم من بابت
معجزه ششم این عین بود که عبدالله بن عباس را در کوفه مجوس ساخته بودند و گفتند معجای من بخت عارف
علیه السلام برسان و بگوئی که از برای خلاصی من در روز غره در موقف بخدمت می رسیدم و پیوسته
در تنهایی سادک بر عباد گوشت و در زیر لب چیزی میگفت و فرمود که همین دم او را بکشند این عین بود
که چون باز آمدیم دیدیم که ابن عباس از حبس خلاص شده برسیم که این کی بود گفتند در مدد نداشت و این در
جانبیم بود که حضرت امام علیه السلام دعا فرموده بود معجزه ششم روایت کنند خالد بن سحج که در خدمت حضرت
صادق علیه السلام بود و بعضی بودند و در باب سخن میگفتند من در کوفه ششم و سر در پیش امکدم و با خود گفتم
عجیب است که خداوند کند که از کجاستی برانند تا حضرت او را داد و گفت والد که من بنده و مخلوق بودم و کار
خوادم و او را می پرستم گفت علی والد بعد از این سخن بگویم در حق تو که اگر توحید حق خود میگوئی معجزه و معجزه او که
گویم که معجزه حضرت خفایا امام صف صادق علیه السلام بود و بعضی بودند و در باب سخن میگفتند من در کوفه ششم و سر در
پیش امکدم و با خود گفتم ما بن رسد میخواند که از تو خبر بگیرم که حال است از آن زمان که در کوفه بود

ای داد و نوبان و پند متوجه کنی. بخت نژاد در صد و نهمی کند و متفعل سازد و آن وقت از وی خدص
 نوبی که نژاد در رسم و بی بدی داد. بر که چون این سخن را از آن حضرت شنیدم بوالی که خواستم کردن
 و اموش کردم دیر. نامم نماند. وی در آن او متعجب بودم که آن چگونه تواند بود بعد از آن اتفاقا
 در کوچه از کوه چای بدین سید شدم و فرزندم را دیدم بنابت پاکزه و صاحب جمال عنقه خندی کرد و درین اوج گفت
 می تواند بود که ساعی با ما بنشیند و لذت برگیری و بر در حلال و باندگی مال بمن نایب سالی کنم و اباست
 از خوبی و فرزند پاکزی او شهنش بر من غالب شد و سخنی که آن حضرت فرموده بود از خاطر من نیست لکن در اینجا بود
 رقم دهنم تا کاری بهم رسم متعلق از وی باید و در خانه بود و فرزند گفت که درین صدق رو که اگر او ترا
 با رسم به بند بر دورا بکشد من از ترس آن بصدق بستم و در قتل بر آن زود بود از زمانی گفت که
 عجب حای اتفاقه اگر میخواهی که نفس خود را ازین صدق برائی نژاد در رسم می باید داد و خود را خدص
 کن و اگر ترا بوالی بدین رسم تا عجب بکشد و همچون ترا با این رسم می برم تا بوالی من با خود اندر کردم
 که بدی بری بخیر نژاد در رسم و این صفت نژاد در رسم دادم و از دست و فرزند و از آن صدق خدصی دهم
 و چون بخدمت آن حضرت رفتم بجانب من نگرست و فرمود که حال صفت کفم تا بر اردیسم ندادم از صدق
 خدصی بنافتم چنانچه شافرم و بدیدم و از دست روایت است از زردن حلف که کورزی نژاد حضرت صادق
 علیه السلام بودم و در زید بن علی میگذاشت و در اول او در بدین بود آن حضرت فرمود که گویا میگویم و می بینم که او
 فرج کرده است و در عراق او را کشته اند و در کرده و سر او را بر نیزه کرده میگردانند و شارت فرمود
 مومنی که سردی و رانجا میاوند گفت والله انما از آن حضرت شنیده بودم چشم خود را بر آن میگردانیدم
 مگر از آن صفوان بن محی کوبه که حکایت کرد با من محمد بن جعفر بن محمد بن شعیب و گفت که این
 ما اینجا درین. از چه دهنم و دست ازین ندانم بودم کفم بی ابو جعفر و انقی گفت محمد بن جعفر است که
 سخنی را از زید بن علی میگوید که او را عقوبت داد از آن پنجاهی بجای بس هم حال من این صانع این است

که تو میخوای گفت ادر حاکم کن من ادر پیش ابو جعفر بودم گفت ای پسر معاویه این مال بستان و بخیزه میزد
 عبدالله بن حسن و بجای از اهل بیت مثل جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و غیران و عویسی که من در خیرسم و
 چون لایم کنی کوی که خطی کن بدید که این مال بشما تسلیم کردیم این معاویه مال بخرست و مدینه برو و بفر
 کرد و باز آمد و محمد بن یحیی گفت نزد جعفر و انقی نسبت بد گفت جبرادی ای پسر معاویه گفت رفتم و مال را نقد کردم
 و خطا استم الا جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که پیش می رفتم داد و در مسجد رسول صلی الله علیه و آله نشست
 گفتم چون او بر فردین با او گویم آنچه با دیگران گفته بودم او بغیر کرده بفرست دروان شدند از عقب می رفتم
 ردی مبارک پادشاه کرد و فرمود که از خدا بترس ای پسر که این بیت عباسی محتاج نیست
 گفتم پسر معاویه فرمود که سرا فرستایش شنیدم تمامی حکامانی که میان من و او گذشته بود باز گفت که یا کای
 پیش ما حاضر بوده و انقی گفت بدان ای پسر معاویه که هیچ از بیت نبوت بماند مگر در میان ایشان محمدی است
 و جعفر بن محمد علیهما السلام محدث این خانه است و محدث آن بود که از غیب سخنان گوید و مخالفان عزت ایشان
 را امید هستند لیکن می گویند و در ملک ایشان میگویند و گفت که الخیران البین
 از حاکم بن خفیه از وی که گفت مردی از اهل کوفه بخراسان رفت و خطی را دعوت میکرد بولایت داشت
 حضرت جعفر صادق علیه السلام آن قوم را به کرده شدند که وی اقرار بان کردند و کردی اظهار نمودند و در دنیا
 دران او توقف نمیدادند و از بر کرده بی شخصی خدمت آنحضرت آمد چون خدمت می رسید مشکلم آن شخص
 که از آن جماعتی آمد بود که ایشان توقف کردند بدان ابرو ظاهر شود و بعضی از آن قوم که از فراسایان
 آمدند بگویند و او را با حضرت در گفتگو بود که با آن کبریا حرکتی کرده بود چون خدمت امام علیه السلام
 گفت که مردی از اهل کوفه بخراسان نزد ما آمد و مردمان را بولایت خود میسر کرد و می آید که در دنیا
 اظهار نمودند و جماعتی موقوف شدند تا ظاهر شود و این بود که نزد آنحضرت فرمود که در غلظت روز که کبریا
 آن شخص را میگردوی چه اوضاع را کار فرمودی چه توقف کنی بی دنیا که پسر معاویه است بفرست و تو

بزرگ احباب امام کرد. بیکری که نداشتند و چون این مسکن را بنشیند از خجالت خاموش شد و در حاشی
 ویران آمد و میفرمود: اللهم و ابیت. بیکری که گفت حضرت صادق علیه السلام گفت با همه حال آنچه
 مالی هست بگویم که چقدر نمی آید بیاورد. و در فرمود که چون نزد می ردی از من سلام برسان و بگو که در فلان
 روز در فلان ساعت من را ملاقات کنم فدای تو کردم و در خوش حسنی و ارسیده شاست گفت که هر که این را بگوید
 پروردگار باشد و از خدا بی نیازی نرسد روز قیامت با ما باشد و در درجه بالا بود ابو بصیر که دید که چون کوفه اندام
 در آن روز و در آن وقت که آنحضرت فرموده ابو حمزه ثمالی با اوقات رسیدی زیاده و نقصان معجزه ما نزد شمس
 بن سید بر گوید که بخواب دیدم که نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتم طبعی طلبش آنحضرت نهاده
 بود و آن پوشیده و از آن تبادل میفرمود گفت ما رسول الله را نیز از آن خبری بر دست مبارک و زبیران کرد و
 یک یک بن میباده و من میخوردم تا بهشت فرما خوردم گفت ما رسول الله دیگر بده گفت تو نصیب خود خوردی روز دیگر
 بخدایت حضرت صادق علیه السلام رفتم دیدم که طبعی طلبش دی نهاده و خبری بر روی پوشانیده و از آن تبادل
 میفرمود گفت ما رسول الله از این خبری بمن ده یک یک میباده و من میخوردم و خواب دیدم تا بهشت طلب
 میخوردم گفت یا امام در کعبه که بس نرسیده است فرمود که نصیب تو همان بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از این تو
 داده می بود من نیز میبادهم من حیران ماندم و با خود گفتم او امام راست و دارت نبراست منم. (از حدیث)
 سعد بن اسحاق روایت کند که سعد بن ظریف که گفت نزد حضرت صادق علیه السلام بودم و روایتی آمد
 از کوفستان و مخفی به یابی چند از برای آنحضرت آورد و انسانی در میان آن مخفی بود و از آن و قدید
 بهش آنحضرت آورد و از آنها را بر زمین ریخت و گفت از اینجا بگریه آنحضرت فرمود که بر دار و بگویند که کوفه را
 و کعبه را. ما این را از مسلمانی فریب نام و او گفت که این نهید از کوفت و بلوچ است و آنحضرت فرمود
 بدان مرد که بر فرقه این را بخانه برود و در کوفت گذارد و آن انسان را بخانه برود و در کوفت نهاد و آنحضرت
 دعای خواند. انکه به از می کشیدم از کوفت که ای قوم مثل اینها را بخانه نخواند زیرا که من را در این

[illegible]

خود را باین نباید بعد از آن از میرزا ابوالفتح شری جوان بنا از دوح و پیران باین نمود تا به نقدی کردن
در که طلبد و باد هر بی بران نهاد و در نه غری بر دخواست و صنان ز را زانجا بدون آمد که حاصل شد باین احوال
این فرمود آنچه بستم نام نه از برای خود بستم بلکه برای فقرا بستم تا باین حرف بستم بعد از آن بستم
فرمود آن از بجای خود باز رفت و دیگر فرمود که ای جماعت با یکدیگر بی گزند و از مومنان و برادران مریدان را با بستم
وین مال بر که بد باین رسانید که فرستاده اند که ما حاجی باین نداریم و بگوئید که بر فقرا و شیعیان ما حرف نماند و بمان
است که ما رسیدیم مکانات آن بر است در که از باین اصل بود پس طلبد و چون دست بر براد کسید موی
ر دیده ابو الهیاء سفیدی در چشم داشت باین مبارک انداخت و چشم او را از آن پاک ساخت بعد از آن
فرمود که باین معجزه و دلیل امامت بر دید و باین انحضرت را دواع کردند و رفتند و بدین سید صیرفی گوید
حضرت امام صادق علیه السلام بر دراز کوشی بدار شده بود و بدین میفرمود ناگاه کشفی از کلاه و رافاده از
دینال او میدید انحضرت دراز کوشی را به پشت ناگفته بوی رسب پس شارت فرمود بگو گفت که ترا چه رسیده
گفت ای برادر رسول خدا الفاف من این سنان لبان فرمود که لبان چه نوع سستی بر تو میکند گفت من فعل راست
میکند انحضرت گفت فرمود تا لبان آمد فرمود که ای منوحس شوم آنچه حرکت است که با این بگو گفت میکنی که از این نوع
افعال حضرت زود الجلال از تو نمی پسند و هزار تو هزار بی میجویر لبان گفت که تو از جن با ملک از مغرانی بگو از
کوامی فرمود که من از لبان بستم لیکن من بهر افضل شرم که محمدی است صلی الله علیه و آله را از تو به کنی از کارهای بدین
از برای تو استغفار کنم در آن تو بگویی لب بد جانکتیم و بدین دم تو سخط و غضب الهی بنیام لبان تو به کرد و اظهار استغفار
نمود و انحضرت از برای می استغفار فرمود که گفت زبانی کند و خانه بزم گشتند که ای سیدم که خدا بعتا
یکی است و محمد رسول است و تو حجت خدای خصلی او نفسی بگو و زو را بختان انفسه را و جماعتی با تو اندام می
بزم بزم سکوت و بزم و محمد رسول است و بزمی رحمة الله آورده در کتاب کافی که عنوان بصری روی بری بود
که بخواد و چهار سال از عمر می که شمه بود بگوئید که من نزد سیدم نزد ما که چنان سن رای توین سید علی بن

از ان حضرت صادق علیه السلام بپایه مبارک فرمود که من رفتم بخدایت و من رفتم که در ان حضرت فاطمه علیها السلام
فرمایند که از ان یک روزی باین داعیه بخدایت می رفتم فرمود که من رفتم که در ان حضرت فاطمه علیها السلام
میکنند و با وجود این فرمودی چند نیست در هر وقت از ان حالت شکر و سپاس تو را در خود باز دارند
نزد کن بسوی ملک چنانکه نزد حکمرانی برقرار عنوان که بر کن من باین حکمین شدم و از خود ان حضرت برون
انتم و با خود گفتم که در من فری بیانست زجر نمینود و از نزد بخدایت او دافعه علوم از پس آمد مسجد حضرت
سفر علی الله علیه و السلام و سلم کردم بر ان حضرت و با گفتم بخانه و فرمود که بآدم بر دهنده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم و در کعبه نماز و در گزاردم و در خواستم از خدا تعالی که ما را بخدا یا آن من خواهم انکه در دل مبارک حضرت محمد
علیه السلام بر من بران کردانی و از علم او چیزی روزی من کنی تا باین راه رست بایم و با گفتم بسوی خانه خود
حکمین و اندک باین و از نزد کردن بهشت ملک استادم زیرا که زبیل خود را از دوستی حضرت صادق علیه السلام
داده بودم و برون نمی آمدم از خانه خود مگر برای نمازی و جبهه ما حرم ما من بعد از عصری و در وقتیکه نفس کشیدم
در دایره و دوش انگنم و متوجه خدمت حضرت امام علیه السلام شدم پس چون بدو دخیانه ان حضرت رسیدم
اذن کردم بخدایت و بی خادمی برون آمدم و گفتم چه حاجت داری گفت نمی خواهم که بر امام علیه السلام سلام کنم گفت
در نماز است پس ان در نشستم تا اندک زمانی گذشت خادم دیگر برون آمد و گفتم باز برون بیا برکت الهی بر
متم و بسلام کردم و جواب نشیندم فرمود که بنشین که حق تعالی ترا با و در پیشتم زمانی سر مبارک و پیش آمد بعد
از ان سر و دست و فرمود که کینست تو چیست گفتم ابو عبدالله فرمود که ثابت داده خدای تعالی کینست تو و من
فرمایند که بر سر می و خوبی حاجت و کمال تو چیست من با خود گفتم اگر فایده زیادت ان حضرت و سلم بروی
غیر الان دعا بر تنه آن بسیار بود و کافی بعد از ان سر مبارک ماله که در فرمود که حاجت تو چیست
از خدا تعالی که در دل مبارک ترا بر من بران کردانه و از علم تو چیزی را در زبانی گفته ام بدو که حق سبحان و تعالی
اظهار فرموده باشد دعا را فرمود که یا ابا عبدالله علم کنست فکرم شست چه آنرا فرمود من سبحان و تعالی

حاجی سید به در دل مهر میخورد که در راه نماید پس اگر طالب علمی بطلب کن اولاد نفس خود حصصت
 عیونیت را و اطلب دانش را و عمل بان کردن و طلب فهم کن از خدا تعالی تا ترا آن فهم بدی که هم با کس
 فرمود که تا ابا عبد الله کفتم یا ابا عبد الله چه میسر است حصصت عیونیت فرمود که آن سه چیز است اولاد که آنچه
 از خدا تعالی به سبب عطا فرموده ملک خود نداند بلکه مال را مال خدای تعالی خواند و صرف کند بجای که بان او
 فرموده باشند دو دیگر سبب و نفس خود نداند بهی گزند آنگاه آن نذر سببی که او را از او برون برد بلکه می باید که اشتغال
 نماید در آنچه خدا تعالی او فرموده او را و در آنچه نمی نموده که در آنچه صرف کردن در جای که حی سببی و تقابل
 او فرمود که در آنچه صرف نماید دو دیگر نگاه سبب نذر نفس خود را بدو بخش گذارست این میگوید و در هر حصصت
 که با او میرسد در نگاه اشتغال نمود سبب با او امر و نواهی الهی خارج نکند و اند خود را از آن سببی مجبور و بایست
 و مباحث بر مردمان پس نگاه حی سبب را اگر ام فرمود و بنده خود را باین سه چیز آسان میزند و بر خود حضور
 و آبروش را و مردمان خدا و میطلبند و در نگاه نذر تقاضا و نمیخواهد نزد ابرش مردمان غرت دیگر او را و
 خود را باطل بنگارد پس این اول درجه متقین است چنانچه حی سبب را تعالی فرمود که تنگ مدار الله فرمود
 للذین لا یربون عوا فی الارض و لا فیه و لا عاقبه للمتعبین این برای انحراف را کرد و پذیرد ایمان را از ابر
 انما نیکو نمی آید عبد الله را و زینتی و نه تناسلی را و عاقبت او از برای برتر کار است کفتم یا ابا عبد الله و او صبی
 فرمای فرمود که ترا و صبت بکنم به چیز که آن نصیحت من است از برای کسی که خواهد راه خدا و از حق عبادت
 و تعالی در میخواست که تقدیر و بر ترا از برای غلمان را بلکه سر از آن در ریاضت نفس و سه دیگر از آن در
 حلم و سه دیگر از آن در علم پس گفتند در هر روز او بر تنگ که تقاضا و تناسل و تناسل و تناسل و تناسل و تناسل
 فارجع حاجی دل را پس حضرت فرمود که اما آن سه که در ریاضت نفس است اولاد بر تنگ که خنده
 کنی که بخوری آینه اند روی نفس است آنرا که آن جدا میکند در تو حاف و دله است را و دیگر بخوری
 که در فنی که است نه و او که نگاه که خود نمی پس حاصل آنچه در نام خدای تعالی بر دیندار صبت معبر و صلی الله

۲ از هوای بر کلاه که نبی
 ملک خفند است آنچه
 بر از آنی فرمود

عید و آنکه بری آدمی در هیچ طرفی بذل از شک او نیست پس اگر نام او پس بر آن از برای طعام
 مفرد کن و یک دیگر از برای نفس بگذارد اما آن سه چیز که در حق است پس اولای گفت که اگر کسی بگوید
 ده بنویس پس بگوید و مقابل او که کرده بگوید می شنوی و دیگر اگر کسی ترا و سلام و در پس بگوید و او را که از
 پس است که آنچه گفتی پس من خواهم از حق سخاوتی که از برای آن ترا یا فرزند در دفع گفتی پس
 میخواهم از خدا بخواهم که از برای آن ترا یا فرزند و دیگر که وعده دهد ترا سخاوت پس تو وعده ده او را
 به نصیحت و دعا اما آن سه که در علم هست پس اولای پس از علما آنچه ندانی در دست که خدا کنی اگر اولای
 از این ن از روی از مالش و تجربه باشد و در دست که هر مری داین نوع خری عمل نیاری و دیگر فراموش
 احتیاط را در هیچ امور خودت آنچه ترا بوی آن را می باشد و دیگر بفر از فتوا صاحب که بخان تو است
 و دیگر دان کردن خود را بی از برای مردمان این زمان بفر از پس من با ابا عبدالله که من آنچه می صحبت بود
 از برای تو کردم و فاسد کردن بر من در دروازه بدستی که من دریم که نگاه میدارم نفس خود را از برای
 خود و در خری چند نفری که در بحال و بکری بتوانم بر حجت و الحمد لله رب العالمین و ابنت است من حکم
 که این ابی الوهبا که از بلده بود نزد من حضرت امام صادق علیه السلام آمد و گفت از پدر رسید که مرا خبر ده
 که تو مخوفی یا نه گفت نه مخلوقم نه مصنوع یعنی را خالق و صانع نیست گفت فرمود که اگر مصنوع هستی پس
 چگونه موجود هستی تو خود را پیدا کردی پس ما چه ترا صانع باشد که تو را آفریده باشد و تو مصنوع هستی پس
 پس او منقطع شد و هیچ گفت و هر وقت بعد از آن او بلند کرد و یحیی آمد گفت ای صادق و ادلائل کن
 بر معبودی را بگو که من این چنین است اتفاقا که او کی استاده بود با هم و غی بازی میکرد و گفت
 عید السلام از که که استاده فرمود که ای ریحانی اینک می بینی حصار می ستوار یوستی دارد و در
 آن یوستی یک هست یک و در بر آن سفیدی هست و در میان ریزه است استخوان سفیدی در
 می مملط می رود و در زردی در سفیدی می آید و برین حالت نه خرمی که مصلحت آن باشد از و بر آن

خود را اصلاح کند

می آمد بعضی نزد بعضی آمده و او بی بری و صافی همچون میخانه شد و او بر می می باید که حسن حسن صحن
از غیره بقدرت و کامل خود و برکت را گوی و طعم داده اینجا که طالع اوست و این دلیل سستی و پستی او است که
لحظه در برین نه و فکر می بگرد پس بر پست و گفت سپیدان لا اله الا الله و صده بدر ملک و و سپید
ان محمد اعبد در سوره سپیدان که محمد علی الخلی و گفت من باز گشت نمودم از آن چهران بودم و ابو
ساکر زینب یعنی بود برکت آنحضرت صدیقی گشت شام بن حکم گوید که در سفر زندیقی بود و آوازه حضرت صحن
علیه السلام شنیده که میگفتند که او علمی کامل و فضل کامل دارد و گاه حضرت زندیق از سفر منوچه بدین رسید
چون بدید که رسید احوال وی پرسید گفتند که فرموده زندیق از بدین غم که نمود چون که رسید نام علیه السلام
بطواف بود من گوید که ما نیز با بی در طواف بودیم زندیق آمد و در آن حضرت سلام داد و گفت آنحضرت سپید
که نام تو چیست یا آنکه بخوره ویرا و نام من را می بیند و مقصود تنیاد بود گفت نام من عبد الملک فرمود که گفت
و صحبت گفت ابو عبد الله فرمود که آن ملک که است که تو جنبه او می از ملک سپید است یا از ملک زندیق و
فرموده و را که در تو جنبه ملک است یا من ملک زندیق یا من جوای گفت آنحضرت فرمود که چون
من از طواف فارغ شوم نزد من بیا چون آنحضرت از طواف فارغ شد زندیق آمد آنحضرت فرمود که
میدانی که زندیق در زیر پاست گفت می گفت خود زیر زندیق هیچ خبر نیست آنحضرت فرمود که طری
عجرب بود چون قبر پرس فرمود که بر ایشان رفته گفت فرمود که میدانی که در همان صحبتی فرمود که من در
گفت نه فرمود که سوز پست گفت نه فرمود که میدانی که از پس من و من صحبت گفت نه آنحضرت فرمود
که امن عجب دوست که با همان زندیق در سبزه و سبزه و منور رفته و ندانی که در پس آن صحبت و گاه
شکلی و نه آنچه در پس و سبزه است و از آنچه در سبزه است و عاقل است به که الکافری کند که ندانند که
گفت که این را من که گفتی نزد آنحضرت فرمود که آنچه تو از آن شکلی شنیدی که در چنان باشد چنان که
حان باشد زندیق که میگفت آنحضرت فرمود که چون کسی حال پیش از خبری که او را صحبت نباشد

را رفته زندیق گشته
گفت سپید که در زندیق
جهت گفت نه آنکان
چنانست که در برین

عالم باشد بران جز معری فهم کن آنچه میگویم آیا تو نمی بینی که آفتاب و شب گردیده و برودند و می آید
مقطر آب و این آب را جای نیست بجز از آن موضع که درویند از این تن و او برودندی برانکه برودند و
باز می آیند و اگر این را از آن می بودی پس چرا و شب می شود و شب روز می شود و می شود و جلالت را
آفریده و منزه از خود کرد این پنج شما که آن بهر که آن بهر است بچنان است که اگر زمانه این را می بود و از زمانه
و اگر این را آورد و هر انی برودنی نمی که آسمان بر فرشته زمین را فرود آید و بقدرت که خود را بکشد و بکشد
بر زمین افتد و نه زمین برودنی می شود و می شود بدین است که در و خل و نقص راه ندارد و بران غنی
که نیست تا آنگاه که خوابیده و بگوید که زنی دوست بخت مسلمان شد و آن حضرت در این مقام بن حکم سرودند
و بر اعلم توحید و شریعت تا بجز از دیگر رو نیست که زنی بختی و دیگر بختی است و مسایل بسیار بر سر و جمله
جواب می دهند و بعضی از کلمات من است که گفت از برای چه خمر می است و او می چنان لذتی و بعضی می کنند
خمر فرمود زیرا که او ام الجاهلیت است و چون دوست خود را بفرار و فرار و از و بفرار نماید و منتهای آن است
در آن وقت ترک معصیت کند و قطع رحم نماید زیرا که از زمان اخبار و می دوست سلطان است و او را می کند
عاقبت که نتواند تا اگر او را فریاد کسی بکشد بکشد و دیگر آنکه از طاعت دور می شود و معصیت نزدیک می شود
و گویند که گناه و طاعت نداد و در آن بسته و کینه آن فریب است و چنین فرار و از و بفرار می آید پس بر
تو دفع این فساد است می و ام است و بگوید زنی گفت از برای چه خون ریختن و ام است فرمود از برای آنکه
ملک را بکشد و رحم از دل برود و گویند که اگر او را بکشد و او را بکشد و او را بکشد و او را بکشد و او را بکشد
است فرمود زیرا که خدا را از و جدا نکرده و بگوید پس که چرا و او را دوست فرمود که نافرمانی باشد میان آن که خدا
گفته اند و میان آن که خود کرده و فرمود چون خون درین موجوده باشد و بجهاد و عین تیر
آید چنان که حکم کرده و در آن ای حکم نیست که ای حکمت کفاری کند زنی گفت مایه ای
بچه شده و می خوردند آن حضرت فرمود که کتنی مایه ای آن است که از آن است و زنی گویند

نایم و غیر او ملخ را خور بدینست تا درین ایستاد و در آن روز چنانچه پدید آید بدین سبب حلال شد گفت
چرا این را حرام کرده فرمود از برای آنکه در آن قطع نیست و در آن وقت و در آن زمان ندانند که از کجاست است
فرمود آن ندانند که پدر ایشان کیست و خویشان ایشان کیانند و ندانند که از کجاست است و فرمود که
اگر حلال بودی و در آن لذت بکشیدی آن مشغول بودندی و بدین سبب تو را کم شدی و دل تنفع گشتی
چرا این را حرام کرده است فرمود از برای آنکه تا آدمی خود را ضایع نراند و اگر سیرا بسین شدی بفرمودت و
حالت آدمی بوجود آمدی و اگر بدان مشغول شدی و دل کم شدی و خدا تعالی زمان را از برای مردان
افزود از برای محاسنت و محاسنت ناماد و فرزندان و مردان باشند و ندانند که از کجاست است و در آن
حلال شد و اصل و حب میزد و غفلت فرمود که ضایع نباشد بیض است چه لطف آدمی خوبی است تمام
نمزد و با سرت با حاکم و مشهورت سخت باشد و چون در خارج شود و رایحه ناخوش پدید آید ضایع
بفرست زاید و دیگر آنکه در وقت انزال حکم روده داند و باز با خود می آید بدین سبب غسل برود و حب میزد
تا آن بوی ناخوش از او برود و فقرت بر فرزند آدمی در وقت فرون می آید و جدای می شود بدین سبب غسل
و حب میزد و خدا تعالی او بدین فرموده چه او دوست میدارد و طهارت با او پاک باشد و نجاست
ز ندین گفت اگر کسی بداند که این از سر کواکب معکافه است نه به پیر صانع فرمود که او را دلیل باید که میگوید که
تدبیرش را گاست فرمود حال آنکه این بفرمان خالی برانداخت میگردند و از پی میگردند و توقف نمیتوانند کرد
با جد و ایستادن بر مثل ندانند و در امور که ایشان را او کنند که چنان گیند و بدین نمایند که اگر ایشان
موندی از حال خود نگریدند بدین تغییر بدین راه بنا فنی در دال و انتقال و ایستادن بدین بنای بی ادبی
گفت هر کسی که بداند که بیت نواله و ناسل بود قرنی میروند و قرنی نمی آیند و احوال این را بداند
میگوید و قرن آخر از اول فریب بر همین طریق باقیم بجز در رمضان و نبات که در بر زمان بی حکم و نامی ظاهرند
و ظنی را حلال میماند و اندوه ناپا بود تا لایف کلام فصیح که بجای آورد و این را با بکارهای غیر فرمایند و فرمود

ف و باز در مقام عالم ظاهر نشود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر قدر از با وجود و در انوار حضرت ظهور عالم بود
 باشد که نیست و بدینچه خواهد آمد شرح پس کی داند که این مانع از کجا است که کجا بهار ن زاده در کشت در وی است
 و آدمی از سه حال بیرون نیست یا خود را یا فریب یا دیگری و بر آن فریب یا خود میسر و در خود بود اما اول آنکه بیاید
 چیزی نتواند آفرید زیرا که معدوم تاثیر در موجودی نتواند کرد و آنکه خود را بعد از انان کشت موجود داند که اندکی
 او چنان بعد از آدمی پسینه بودی حوادث در وی بیاید نیاید و بطلان ایام متغیر سندی و با این محال
 پس که نبینی بنام نتواند بود و دلی در دو کار نقش نشانی نقاش جسم بی منزه در کسی که بد که در مارا با فرمودیم
 بد را که آفرید در می آفریدی چنان آفریدی که خود خواستی از حال و حال و خوبی و دور از می و کوتاهی
 و زو ماده و حرکات بودی ندادی و ریخ و پاری و پری از و باز داشتی و نگذاشتی که میرد زیرا که هر قدر
 باز بین قادر بود روح در تن و در بدن تواند دفع و دفع کرد و دفع را به بدن باز آوردن و اینها را
 بدینچگونگی نتواند پس بر ملکات مخلوق می آید و ملکات با شند جلالت قدرته و در نور و در سبب که حضرت صادق علیه السلام
 حکم بندی بر سید و اوار جواب فرمودید و مجلس منصور روایت کند مرید بن عبد الله از پدرش و او
 از مع که در نزدی حضرت صادق علیه السلام فرمود منصور و الفی آمد حکم بندی پیش منصور بود و گفت
 میخواهد و آنحضرت نیست و چون بندی فایز شد از آنحضرت پرسید که یا ابا عبد الله ازین علم که نزد من
 از آن چیزی میخواهی فرمود که نه گفت چرا فرمود زیرا که نزد من از آن علم نیز نیست بندی گفت آن
 که ام است فرمود که من بدو ای کرم بر دکنم و بر دکنم و شکست بر تو نه بخاک و مثیبت آن خدا تعالی که از آن
 و قول حضرت رسول اصل الله علیه و اله بعد از آنکه که معده خانه در دستم کم خوردن سر برده است و بدو
 بر نفسی از آنچه صادق است او چنان رفته بندی گفت اصل طلب خود این است آن حضرت فرمود که بنده این
 این را از کتب طه فر گرفته ام بلکه از علم الهی اخذ کرده ام بندی و معنی اند است که من علم طلب را بر سر
 آنحضرت فرمود که حال جواب آنچه من از تو میسر میگفت بر سر اول فرمود از برای چه سر چنانچه می باشد گفت بندم

درم فرمود که بگوید نه است ابرو می بینا شد گفت حاضریم سیم فرمود که چو اینانی از موی خالی است گفت نه چنانم
 فرمود که چو نیست که خطا و سهو بیانی کشید است گفت بران اطلاع ندارم چشم فرمود که چرا بر باله می چشم گفت
 نه نه نام ششم فرمود که چو نیست که چشمها با دمی است گفت نام ششم فرمود که چو اینانی در میان برد چشم است
 گفت بخوانم نام ششم فرمود که چو نیست که کورخ درین بر است دلب بر باله می دنان گفت عالم ماین ششم
 فرمود که چو اندانهای قوس بین است گفت نام ششم فرمود که چو اندانهای شش تریست و دندانهای باب
 در آن گفت نام ششم فرمود که چو اندان ریش دارند گفت نام ششم فرمود که چو نیست که بگفت
 موی است گفت نام ششم فرمود که چو نیست که در موی دماجن حیات حلول ندارد گفت نام ششم
 و در ادل صنوبری است پانزدهم فرمود که چو نیست که در موی در موضع خود باشد ششم
 فرمود که چو را بن است هفتم فرمود که چو را کدناک است هشتم فرمود که چو را چندن زانو است نهم
 فرمود که چو نیست که میان قد بها با یکست اینها را گفت نام ششم فرمود که چو را چندن سر را برای آن است که نموج
 ادر و فصل و جدا می نباشد زعفران شکسته بود اجدای بود و تر شکسته دیگر فابن موی بران است که در سطح موی
 سر در غن مدماغ میرسد و بخار از مدماغ و از مسام پر دمن می آورد و دفع سر را و می کند که از خارج بدو میرسد و
 دیگر اینانی از موی خالی است برای آنکه مصیبت است چار و مدماغ نور با بنجامی آید و از آنجا چشم می رود و در خطا
 پستانی برای آنست که حق چمن از سر زد و آید و آنجا بایستد و چشم زد و دیگر بار و با بر باله می چشم است
 تا بقدر کفایت نور را در کند بر استی بر استی را برای چشمی که اگر در نباشد آن قسم است نیاید و دیگر اگر در است
 افتاب چرخ بر موی افتد و از آنجا بهی نگاه دارد و اگر در و غباری باشد از مدماغ کند و دیگر چشمها با دمی
 باری و تواند گفت از برای سر و دود و امداد و حذف آن موی میل در و زرقی و مبلج و قدر شدنی و دیگر
 سوراخ بینی در زیر چمن است تا ده در بنی که باشد از موی و بویا است نام رسد که با لای موی بنی
 از موی خود نیاید و موی بنی را می گویند و لب بر باله می دنان است که آنچه از مدماغ خود می آید بدان رود

استیج و ادراج است مندی گفت بر فرمودی گفت که ای مندی بهم که خدا می تقدیر فرموده است که ای مندی
 ملک و محمد بن در این است و در حجت نوبی و اعلم این زمانی که مندی مسلمان شد و در پیش
 و الفی بن و برکت علم اخفرت صلوات الله علیه و آله است ابو حنیفه گفتی که در حضرت صادق علیه السلام
 دال و او را می کنند از معصوم بن بزرگوار از ابو عمر و زری و از بعضی از اصحاب شیعه که چون حضرت امام
 صادق علیه السلام را نزد جعفر و الفی بردند آمدند گفت ابو حنیفه اینجا بود با جماعتی از سلفان خود گفت بر فرمود
 به من امام رافضیان رویم و فری چند ازو پرسیدیم او را بنی که او اینم خاتم از جوابات عاقل خود به هر خواسته و بخواه
 اخفرت گفت و دستوری خواسته شد چنان حضرت امام علی السلام و دیگر قوم اقرام ای حنیفه بکنید پرسید که این
 نشانی حنیفه مکتوم اهل کوفه اخفرت فرمود که ای ای حنیفه ابا صاحب خود گفتی که بر فرمود که به من امام رافضیان
 رویم و فری چند ازو پرسیدیم و او را بنی که او اینم ابو حنیفه گفت است فرمودی چنان بود نفس من ندای تو بود و گفت
 فرمود که ای ابو حنیفه مکتوم از او و حال بیرون نیست است کلمی با دروغ اگر است است که من امام رافضیان است
 باشد و حق سخاوت از آن منع فرمود و در آن دروغ است پس آن بتان باشد و بتان کوی از و زج
 پردن نمی آید مان بتان رست بود و بتان بر رست بنی بود پس این سخن از نو از و جلی و ج است و اگر
 محمدی از آن خواهی که فرموده باشی ابو حنیفه از آن سخن خوار و جلی شد اخفرت فرمود که ای ابو حنیفه
 پرسیدی پرسید گفت فرمود که شمار ایچم تقبل نموده اند و دیگران فرمود از برای آنکه است تنگد از ما باشد و ما
 این نمائیم که از این بنی هم اصحابی که بن / و در گفتند که منفر فرمودی دیگر پرسید که منفرهای در قول بود
 می الله علیه و آله که اگر کینه نمود و بنی کینه از سر و از نه خدا تعالی برادر بر شما سطر و اند و خیار شما و عا کند
 مدینا شد اخفرت فرمود که این کدام مود است و کدام شد ابو حنیفه گفت این است که کسی که اشتغال
 نماید و از آن منع کند اخفرت فرمود که این نه است گفت پس کدام است فرمود که آن که مود است و در
 اشکان و زمین حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه و آله و انانی که بر و ظلم کردند و فرمود و را ساجی پسند شد

بر آن خانواده دیر سخند که موج بر کونج و باغ عایشان بوده اند و یک گفت با اباعبدالله خرویه مارا اودا الی الی کرشم
لشانی بوسه عن النعم ان کلام نعيم است که ازان نال خوانده کرد و گفت نه فرمود و بودم است گفت
در آب و زینت و صحبت بن و قوت فرمود که ای ابوحنیفه اگر حی سحاه تا ترا دارد و رغبت است
بر خورده و نشا سین لسان بر آورد از نو در عهد کلام بر دین توانی اند گفت پس نعيم چه چيز است فرمود که ان نعيم
مايم که ضایع الی لسان ناعم فرمود که دستي مارا و سیده نجاست بر حننه تا ما و دم از خلاصت باز داریم و از غیبت برانیم
پس ما مست و حنفت دار شما لوال خواند که بر ما با تنوسل کرد و دو با ما مست فایل با سید نجاست نعيم سنا در
نیم سده عذاب الیم حیم بیا به گفت خرویه مارا که سلبان جلد السدم برای چه برادر اود میان مرغان طلب کرد
و فیکه غایب فایده اود فرمود که آب در زیرین صید به مانند روغن که در زیره منه ابوحنیفه خندید که
با نغمه اخفرت فرمود که چگونه طوی یافتی گفت چو گشت که اوباب در زیر زمین می بنده و در از در خاک نمی بنده
تا بر کوی و می می افتد و کدکالش بر میدارند فرمود که ای ابوحنیفه تو نه سب جدت بنمیزدانی که چون قضا اید
کوش اود من کو را کرد و سر قضا از آسمان چون خرد مشت بر آید بر کان کو که گشتند که چرمی کفی و منی ان
نداستی تا نزد اوصحاب خود بر او اسندی یا و بار البت از خود را می فرمودم از مانی و پیش ازین و دهان را اگر اه
مکدان و ازین مقوله بیازنی فرمود و ابی گشت لیس بن سچی و او از این الی الی که من و ابوحنیفه رفتیم محمد بن حنفت
ایم صادق علیه السلام و ابی گشت ای ابن الی الی این گشت گفت ابوحنیفه و اود ای ابوحنیفه بخت فرمود
که این است که در سابل دینه قباس میگند گفت علی اخفرت فرمود که ای ابوحنیفه میدانی که نور سی آبر حیم است
دینی که کوش و مردی است و خوشی است باین گفت بنمایم فرمود که کدام گشت که اود کوش گشت و او سر
ایمان گفت بنمایم ای ابن الی الی التماس جاب فرمود که حی سحاه تا جنبهای نویمان از این خرویه و سوره می
به که در کار او نرود بی پی و در تابستان که خاضی و در زمستان فرزه شدی و دیگر چه در و اصد الله می آید که در
ترجمه از نو به فرزند و کوش که کوش است و این که صاحب باغ باشد از طایفه که در و در و آب سنی برادر

از پنج کوه که از هر یک یکی از جنات بر او نازل شد و در دو آند می نشستند و خوشی ایشان
 بحسب است که تا آدمی از طعام و شراب و غیره غشش برود بعضی که در دهان کلمه که از این کتب است و او را
 ایمان کلام الله است و دیگر آنحضرت فرمود که ای ابو حنیفه بر تو باد که قیاس کنی که من از پدرم شنیدم و او
 از پدرم از آن بزرگوار که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر کس که قیاس کند در رعایت حق سزاوارست و خدا
 قیامت او را جزا بپسندد و از آن بزرگوار که اهل کسی که قیاس کرد در دین العیسى و در جله اللغه و گفت من از آدم شنیدم که
 و از آن کسی که می و او را از خاک و به بنده که قیاس کنی که من الهی بر قیاس ننشاده اند و فرمود که ای ابو حنیفه
 اگر صاحب قیاسی فرموده و اگر که تو خدای تعالی قتل بزرگتر است یا زنا گفت قتل فرمود که پس چرا قتل و دو کوه
 حاجی است و در دنیا چهار کوه و دیگر فرمود که نماز افضل است یا روزه گفت نماز فرمود که پس من است که بر حاضر
 و غیاب قضای نماز و حبسیت و قضای روزه واجب است و دیگر فرمود که بول عذر بود یا منی گفت بول عذر
 فرمود که پس بستی که غسل از برای بول و حیض نه از برای منی ابو حنیفه گفت من حسب ایم آنحضرت فرمود که اگر
 شخصی بنده را از او کند و برای او زن بخوابد و از برای خود بزرگوار اختیار کند و در بکلیت مرد در زفاف کنند
 و موافق نزد بعد از آن مرد و زن و در و زن هر کدام پسری یا و فرزند و دیگر خانه باشند و خانه بزرگان
 بخدا تیر و میرند و کودکان زن مانند در را می تو خواهد زاده که ام است و جنه زاده که ام و کدام مورث است
 و کدام وارث ابو حنیفه گفت من حسب جمودم آنحضرت فرمود که چه کوی در کوزی که چشم نمی دهد کوی
 بکند و دست برین که دست شخصی میرد حکم آن چیست و دیگر فرمائی رسید از پدرم حاجت آنحضرت فرمود
 که بگو چه این دعویا بیکدی و حال آنکه از هیچ فرزندی و از شری از آن تو نرسیده بیا و از بنای کجده اما تو خواهی
 که دست بیک حباب و دست مایل علیه آنحضرت بی حد و شمار است بدین قدر که هر کس که بپسندد
 در ام استم می کسی بن بفرزند بن علی بن حسین بن علی بن اسطیاس بر سر و همین باب
 مثل است بر قیاس فیصل اول در ذکر ولادت و دست و گفت و القاب و ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله

[illegible]

سروده شد و چون غنیمت خود را بشنید که چون آنحضرت بر زبان نام برد این سخن
 رفت تا در آن حال بخندید و فرمود که این صورت شیر بود آنحضرت را است فرمود
 است شیر که این دشمن خدا را صورت شیر بود که بر جبهت و آن فرمود که این صورت
 جمله بشارت و از خود برشته از ترس آنچه دیدید بود و بعد از آن مانی با خود آید تا در آن کف با ابابکر بن
 من رفت که صورت انجمنی که آن مشتعل را باز کرد آنحضرت فرمود که اگر عصای موسی علیه السلام ضال و ضعیف
 شود و در آن روز که این فرستاده را کرد و مادر آن را آنحضرت این را دید در بند ملک و می شد و این سخن را
 از امام علی نقی نقل کرده اند و الله اعلم به و یعقوب بن سراج گوید که در خدمت صادق علیه السلام
 هم دیدم که امام موسی علیه السلام و کوه را که است و آنحضرت بر روی البتاده و باد می راز میگوید و آن روز
 که بدین چشم تا آنحضرت از آن فانی شد و فرمود که پیش موسی خود برود بر روی مسلم کن
 من فرستادم و بر روی مسلم کردم تا از فصیح جواب من برآورد فرمود که بود و نیز گفتم نام و فرستادم که برود
 بر روی بناده که می سخا و گفت آن نام را دشمن میدارد و در روز که نشسته و فریاد می شد و بدو نامی بود که نشسته بودم
 صادق علیه السلام فرمود که آنچه دیدی بگو و بنویس تا فایده یابی سخن من خالد بن محب که بدو خدمت امام موسی
 علیه السلام در سال صد هجری و چهارم فرمود که ای خالد خود را فانی ساز از این حالت و در دیگر سال
 که فانی من بود بر سر آنچه نزد توست برای من بگو و بعد از آن از یکس فریاد قبول کن و امام موسی علیه السلام
 بعد از فرمود و خالد در ملک بود و از آن در روزی که نزد خالد و فانی است و روایت کند از خالد که
 او گفت من با امام موسی علیه السلام گفتم که حاجتی از خود آید و میگویند مفضل است و حاجت من را بگوید
 فرمود که او مرد و این سخن بعد از موت او بود و پس از آن یکی که او گفت که امام موسی علیه السلام در
 ملک بود من بخیر است و بی رفتم و گفتم اینجا حاجتی از شما نیست و من گفتم که فرمود که جبار گشت
 میان بدین دزدی آن جبار که دیگر فریاد می نمود و روز دیگر آن جبار که فرمود و آن جبار دیگر فرستاد

بر پسر عبد الرحمن بن حجاج گوید که امام موسی علیه السلام مالی از شماست عبد الله قرض کرده بود و کسی نداشت بعد از او
شهاب از این داد و گفت اگر را باقیه افتد این خطا بد عبد الرحمن و پدر من پدر منم انحضرت را وید وین
فرمود که با عبد الرحمن آن خطا بد من آن خطا بدیم چون بگویم رسیدیم و حال شما را بنویسم از وقت نزد
رو بعد از سه روز حسن بن علی بن ابراهیم را بگفت از شما که او گفت من خواستم که در کتابی که خرم جری
نوشتم بفرستم که معلوم است در فرین و با نه جواب آن نوشت روز یکم من بنسب حب که کتبه
دوم انحضرت بر من بگفت و آن کتبه که نه با نسیه بعد از بنی بگفت نظر ادبوی و فرمود که کتبه
عمرش کوتاه است من او را فریم چون بگویم رسیدیم که کتبه و فایده است پس انحضرت رسید و
روایت خالد بن سنج که بگفت حضرت صادق علیه السلام رفتم بر مادر او در میان برای پناه بود چون
را دیدم با خود گفتم خدای تو که که تو معلوم و مقوری و فراتر من دست می بوسم و در خدمت
نستم نظر فرمود بر من و گفت ای خالد ما را تا تریم بر من او تو با خود این بگو که کتبه که درین سیه خیر می بگویم
و بنویسیم فرمود که ما عالم تریم بنین حال از دیگران اگر میخواهیم بگویم و فری چند است که از آن که بنویسم
یا مولای عبد الله بن این اندیشه کنم فرمود که دیگر خاطر خود میار تا در بال ویزه آن غای که با یا خیار
از غای غای که بنویسم که فضل از بن ثابت بنود و طعم دیگران ازین فاش میگرد و فضل و هر یک
از ما و اند و طعم و جود و قدر از آن اگر بر خود می افشاید نه شستی و افشاید که هر که با سینه
بافت و بر که از او در شد و در ادبی ضد در شتافت چنانست بهات چگونه خدای باید بر
بن سیم که گوید که چون حضرت صادق علیه السلام بچار رحمت جوست سینه محله نه بعضی میل عبد الله بن
کرد و بعضی دیگر بجهت بن حنف و در معلوم بود که آن نه بر دوام اند و ازین جهت سخنان عثمان بود و
حضرت میل صلی الله علیه و آله رفتم و در کتبه نماز کردیم و سینه به عابرو سیم با جنبه ای بران فدا می
و در سینه با نسیه بگویم ما که از پی بر جان ترو و کیم با نسیه با نسیه که با نسیه درین شتای از ما معلوم است

مار از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام برو چون بخدمت وی رسیدم سلام کردم و جواب شنیدم چون نظر
 مبارک باینده است پرسش از آنکه ما سید کیم فرموده بر جبهه و نه بخواجه و نه بختره و نه بجمعه نگاه مار معلوم شد که او
 از من بفرموده است و منم روايت کند عثمان بن سعید از علی بن راشد که گفت چون شهبان در شب
 جمع شد در زمان حضرت صادق علیه السلام گفت ما انتظار فرج می کشیم و بر سال آنچه بر ما واجب است برای هر یکی
 خود میرسیم و چون در غلویان بسیار شد و اندر کس دعوی امامت میکند بطریق نیست که ما بشی را
 اختیار کنیم تا فطم این احوال کند شخصی را اخبار کردند نام وی محمد بن ابراهیم بن یحیی و مالی که در آن
 بران و حبس شده بود سی هزار دینار طلا و نیمی هزار درهم نقره و دو هزار جامه بود جمله را وی شنیدم که در آن
 سی ماه از زمان شیعه میاید و بگذریم آورد و جامه خام که خود در آن بود و فطم آن چهار دینار بود و گفت حق
 امام در مال من پیش از من نیست این را بگو ای من برسان محمد بن ابراهیم گفت ای برزن من شرم میام
 که در می و جامه خام بطریق من پیش از من بزرگ زن گفت کل خدا تعالی از حق شرم ندارد و غرض این است که این را
 با خود بری چون من قیامت ایم امام را علیه السلام از حق اندک بسیار نزد من چیزی نباشد و نام آن بر
 زن شیطانی بود محمد بن ابراهیم در هم پره زن را در میان آن جدا بسم الله حجت و کما پس او را در میان
 که با هم است و در اینجا و بر او را و در آن بلخ از ایران نوح بن اسمعیل و ارسیده بودند بغداد و رق کاغذ
 آوردند و احوال خود نوشتند و بران جواب ماف که ائمه تا امام علیه السلام نویسد و برده در حق سجای بسته بودند
 و بعد بران نباده و گفتند اینها با امام علیه السلام میباید و بگوید میکنار می و روز دیگر مردی دینستانی از آنکه حال
 خود مانع باشد بر دارد جواب آن را بخوان و اگر کسی بگفتن چه جواب نوشته باشد به آنکه او امام است
 بال را بوی کشید میکنی و اگر میسر کند و جواب نوشته ما را باز آید که او امام نیست محمد بن ابراهیم که بزرگ در میان
 اندم بگویند و هر چه ما بر او میبینی را زیارت کن چون بدید مسجد بنشینم بری و بگو که ابرو بان و بنی بنی خود و هر
 و هر چه در پیش من آید بری و بر دینی سال بسته و یکی در خود بگذرد و بگو که در وی بگو که آید بر

علماء مسجد مقرر کردند. آنچه از برای آن کار آمد بود از مسایل دوزم ذکر پائین آن زن بر گرفت
 محمد بن ابراهیم و بر بوش از کتبی است از شیخین آن سخنان آمد و اینها را برداشتم و بخندست حضرت
 بزرگواران و در آن روز و آن روزی که من خود مکرم غلام سیاه و ستوری یافته این غلام را به مجلس حضرت
 بردند آن غلام فرمود که ای محمد بن ابراهیم من محبتی و دلی غدایم و در جامع کوفه ابو حره غایب ترابان
 اجاب می ده بود گفت و این سخن شد که او امام است پس کیسه زر طلحه بردم و کنود دست مبارک کرد و در
 شطرنج آورد و جامه او را نیز بدو آورد و فرمود که ای محمد او را از من پرس و بگو من جامه ترا از برای کف
 خود نگذاشته ام و جامه نیک من و او که بن را بوی ده و بگوئی که این از بنده به حضرت خاتم است علماء هم که آن
 بی را حاضر بایستاد و آن کفن من بود برای تو فرستادم تا تو از آن کفن خود سازی و بسم این بی حضرت خاتم علماء
 بدست خود گذاشته از برای فرزند آن خود پس فرمود که یک کدر ابراهیم نفقه مادر ابراهیم چون آورد چهل درسم
 برداشت و آن بکریم و برادران بن گذارست و فرمود که این در ابراهیم با بسم من بوی برسان بگو که آن نزد
 دوزم از بن دوزم نفقه خود کند و ای محمد چون تو به نیت پدری شیطیه نوزده نیت دیگر زن خواهد بود و دست
 دوزم دیگر مرد می کند از فرود رایت تجرد آنچه ماند بصدقه بده و بگوئی که من حاضر خوانش شد که در آن روز
 که آنانی محمد چون را بر پی که بر وی نماز میکردم من دارم بعد از آن فرمود که کاغذهای شبیل را بکن و درین
 بر آجواب بستم فی آنکه بدست هم چون محمد را کند چنین بود محمد بن ابراهیم کوبه چون باین معجزه دیدیم
 فایست فرم شدی و من که می گذاردم و فری خندانان سوال و جواب بگویم اوله دوسته بودند که هر فرما به نام
 می شنیدی که او را چند بنده باشد و او که می که من از برای خدا بندگان قدیم خود را ازاد کردم که آنها ازاد شده
 دوسته بودند که بر بن که شش و پشته و ملک او ده از دوست و دین برین قول است که حی عاذاک الله عن
 القیم و بیان و چون قدیم که بن جنبت از نخل که فرما بردست و بیان ترا و شش می باشد و در آن روز
 که بر بن در حق کسی که او را زده باشد یا بگو کند خورده که مال بسیار بصدقه و بر خواست فرمود که اگر حاجت

بنام و چهاردهم بقدره و در هر شب و نماز است یا که سقند یا کشته چنین بنام و چهاردهم
 چنین بدید بعد از بیل قول الی که لفظ لکم الدفی موافق ^{چهار} بیستم دعوات میباشد
 و در این از جن و دیگر شخصی که در قریب باز کند و مرده را بر دو کفن دینی بردارد و در هر یک یک بار بگوید
 بودند که از برای و در دین کفن چنین از جو رود و در دین و شش بر نه که او را برقی اسارت و طوطا اینها
 البته و بخت که برین مرده صد و بیست و یک از بزرگواران که او بزرگوار است که در شک است شش اصل
 روح و ان برین و در است که در است لفظ نیست و از ان علقه است و از ان مغنیه است و از ان است
 و از برای تمام شدن طفت است و در کلاه روح در بدن و در است و بی برادر و بیار است و از این از و است
 است و برای مرده صد و بیست و یک و از ان بیست و یک و از ان بیست و یک و از ان بیست و یک و از ان بیست و یک
 رفت محمد بن ابراهیم آن هم که از ده حج رفت و از انجا و حجت نمود و در انجا و تمام آنچه دیده بود و رفت
 و فرموده امام علیه السلام علی بن محمد و شیطیه بران زده فریادها کرد و این معنوی گفت و بعد از آن مرده
 که جان فشانم و در است که این مرده انیش جان است و بعد از زوده روز که انحضرت فرموده بودند و ان
 یافت و انحضرت حسب عهد بنام و بی حاضر شد و بعد از ان فرمود محمد بن ابراهیم که سلام و بیعتی با ان
 و بگو که در هر وقت انم بخانه سبعمان حاضر شوند و ما که از خدا تعالی بترسید و عمل صالح کنید تا نجات یابید و ان
 و عمل صالح نجات نعمت ان رسید و بر نامه سر آمد و راه بیابان گرفت و رفت انگاه من ان فرا غم
 که درم و پیغام نزدیک بود که ان از ان است و انکه سوزند و انو بعد و انی که روزی با دون انکه طفت فافر
 از خود در با علی بن نقیص انعام کرد و ان طفت با حسن مال محمد است حضرت امام موسی علیه السلام فرمود
 انحضرت مال قبول فرمود و طفت با و ان پس فرمود و در است بوسی که اینها را نیک حفظ کن که روزی در
 که انرا انگاه از انجا به خوشی خسته و رهنده و فی گذشت اتفاقا یکی از عیبه مان علی بن نقیص خشم گرفت
 بر او و گفت علی بن نقیص را فخر است و ان طفت با فافر که بوسی با و بی و با حسن مال

برای حضرت موسی بن نضر علیهما السلام فرستاد تا در حق را خستد و فرستاد علی بن یقطین را حاضر کرد و گفت
 آن صحبتها که تو داده و دهم لایق بفرستاد و در مذهب حق گفت نبرستی و بیار فرستاد
 و در مذهب حق بردن آورد و دوی خایه ام نام بردن رسید بخندید که جامه های خود را بان
 اقرار است تا انعام را بر از تار یا نه بزمند و چون بپسندیدند جان سپرد و معجزه و شمع مثل بود و حدیث
 دیگر است و در ذکر احتیاج آن نه و با آوردن ابو حنیفه و وفات آن حضرت و ...
 و حاکم نیست که ابو حنیفه چون با عبد الله بن مسلم بدیده رسید عبد الله گفت ای خیفه که پادشاه هست
 جعفر بن محمد دوم و از دفا بر کرم چون بدرخانه وی رفته جماعتی از شیعیان اینجا منتظر بودند تا امام برین
 آید یا این را دستور می دهد که نگاه کوه کی بردن آمد به مردم برای خورسکه و ویران نمودند ابو حنیفه
 از عبد الله بن مسلم پرسید که این کی گفت پیرام جعفر است امام موسی علیه السلام ابو حنیفه گفت و الله که می آید
 از پیرسین مسدود خجل سازم عبد الله گفت توانی گفت تو انم الله ابو حنیفه پرسید از وی که اگر غریبی واقع
 شود درین شهر قضا حاجت کنایه و یکم کفایت کند فرمود که بجای رود که از چشم حق پوشیده باشد و رود
 پشت بقدر کند و در آستان و آب شده و بکنار ای جوی و جامی که در دم آب بریزد و در زیر درختان
 میره دارد و در خانه های موران و در راههای مردم و در درختهای که کاروان فرود می آیند حدیث میکند
 ابو حنیفه از قول وی تعجب کرد و دیگر پرسید که ای کودک معصیت اریست فرمود در جواب که از ظلال
 هر من نیست یا از خداست یا از من یا از لکت برود و انکه از جانب حق باشد حکم عادل را از او است
 که دیگر را از انجاست خود میکرد و از لکت باشد از لکت قوی تر از او را نباشد که موافقه کند
 ضعیف تر از او قوی باشد از او تر باشد از ضعیف پس از من باشد و حق را در آن فعلی باشد
 اگر غفور زایه جبر او را از فضل وی باشد و اگر عقوبت نماید از عدل وی بود ابو حنیفه حاکم پس شد
 که با ... از ابو احمد ثانی بن محمد عسکری و او از یحیی بن محمد عسکری

را پیش مارون از کشید بودند سلام کرد و جواب نشاند گفت ای ...
 که فوج بدت ندهند فرمود ترا به پناه خدای درمی آورم که شمه این ...
 از آن زمان باز که حضرت رسول صلی الله علیه و آله طاعت فرموده این نوع در دنیا در حق ...
 که ترا بار رسول الله مستوری ده که اخبار کنیم ترا چیزی که از اربابی عظام خود بمن رسیده از رسول الله علیه
 او ماردن گفت بگوام موسی کاظم علیه السلام گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که چون مسخم
 گفته رجم در حرکت آید و مضطرب شود دست بمن ده ماردن گفت نزد یک ای آنحضرت نزد یک نشاند
 ماردن او را در بغل گرفت و عاتقه دور دور از نمود پس گفت بنشین با کاظم و دفاع الهی باش گفت
 نظر کردم هنگامی که دینی میگوید ماردن گفت رست فرمودی و جد تو رست فرموده که خون من در جگر
 آید و در کبای من مضطرب شد ماردن بر من عذر کرد و از چشم من یک روان شد من میخواهم چیزی بنویسم
 هر سه که در خاطر من میگذرد که در دور در رست که میخواهم هر سه و هر سه از کسی اگر تو جواب این بگو
 من ترا بگوام و مسخی کسی در حق تو قبول کنم و میگویم شده که تو بر از دفع میگوی و رست کوی با من آنچه تو
 خواهم رسیده که در خاطر من نمی خشد آنحضرت فرمود که بر آنچه از من بر کسی دان علم تو من باشد ترا از آن
 آگاهانم اگر او را بگذاردی ماردن گفت اگر تو بمن رست کوی و ترک تقیه کنی من نیز با شما آنچه توام بجای
 ارم آنحضرت فرمود که هر سه از هر چه خواهی ماردن گفت و آنچه که برای چه شما را بر ما تفعل میکنید و حال
 آنکه ما بر از شاخ یک در خیم که آن عبد المطلب است و ما شما از یک مددیم چه ما اولاد عیسی و شما اولاد
 ابی طالب اینان برود و بر او رود و بدو دعوت رسول الله صلی الله علیه و آله پس ما شما مساوی شیم حضرت
 کاظم علیه السلام فرمود که ما کز دیگریم از شما رسول ماردن گفت از برای چه آنحضرت فرمود که ابوطالب
 و عقیله از یک مادر برودند و هر شما عیسی از مادر عبد الله و ابوطالب نمود ماردن گفت از برای چه
 و ای میگوید که ما بر است رسول الله صلی الله علیه و آله از شما از ترسم از شما و حال آنکه ما خود عمر به عمر بارت نزد رسول

وفاقیہ حضرت عباس علیہ السلام سے یہ لفظ طالب وفات بکرمہ بود انحضرت فرمود کہ مرا غفلت از جواب این سوال
از چند دیگر پرس گفتند انما یعلم الله موتکم ما با این لال گوئی انحضرت فرمود پس مرا ایمن کردن تا آنچه حق باشد
نبویم تا ان بظن من از لال ترا ایمن کرد این بودم انحضرت فرمود کہ با فرزند صلیی خواه نرینه باشد و خواه غیر
نرینه از زن یا نرینه مادر و پدر و بکسی برات نرود پس صلیی عمر را برات است پس خلم خدا و بول قول
ایمر المؤمنین صلوات الله علیہما امینت و ایمر المؤمنین صلوات الله و سلمہ میں جسک فرمودہ الا انک منی ثم و منی علی
و منی امی بعد علم الله عمر احکم ہر دادند لی حضرت زور قرآن است دہ از لال چری بران وارد شدہ
و نوح ابن دراج درین سلسلہ حکم بقول امیر المؤمنین صلوات الله علیہ میکند و نو کہ تارنی اورا قضای بصرہ دادہ
و ان را بتورس بندہ و اورا حاضر کردی و انما کہ حضرت او عمل میکردند مثل سفیان ثوری دابر اہم مدنی
فیصل عباسی ان نرود تو کو اسی دادند کہ این قول امیر المؤمنین تو بدین کن گفتی پس و این شماران فتوی نسبت
و نوح ابن دراج بران حکم مکتبہ اورا جاساری و دیری است کہ مار امینت و ما تیرسم و تو امضای ان
حکم کردہ بودی کہ نوح ابن دراج بدان عمل میکند بقول علما علی عامہ از ان کہ رول الله فرمود کہ افضا کم علی
و معین عمر گفت علی افضا و رسم افضا نا جامع است جمیع آنچه رول الله صلی الله علیہ و آلہ اصحابہ را بدان حکم
فرمودہ از علم فرابین و قرات و غیر ذلک و بہر علم و اہل است و رحمت قضائہ و کن گفت زیادہ کن
موسی انحضرت فرمود کہ مجلس ثانی است خصوصاً مجلس گفت باکی نیست انحضرت فرمود کہ حضرت
صلی الله علیہ و آلہ برات نمیداد کسی کہ ہجرت نکرده بود و ولد بنی ثانی است نبود تارنی گفت یکہ دلیل حضرت
فرمود بقول ضحای عزوجل کہ الذین امنوا ولم یہاجر و اما کم من و لدینہم من سبی و عم من عباس بن حجت کرد و
گفت بوبکند میدہم تو کہ این سخن با مجلس انحضرتان مکتبہ با ما فقہا اعلام کردہ انحضرت فرمود کہ دیگر
من این سلسلہ نیز سید غیر از تو تارن گفت و این شمارا خاص دعای میکنم یا بن رول الله و شما فرزندان علی
ابن ابی طالب علیہم السلام و سند فرندان ہر ہر دست میزنو نہ مادر و فاطمہ علیہم السلام و دست رول الله

دینی عالم اند بعد از خود آنها شیخیه نیست زیرا امام میباشند و لذا امامانی آنحضرت فرمود که این شیخ ضعیف است در اسلام
طعن زده اند و این را صحیحی بود و شیخ خدا جالی مدح نجوم مینویسد که بدان عالم اند چنانکه در حدیثی از ابراهیم علیه السلام
نفرمود که **ما ربی ابراهیم ملکوت السموات والارض** تا خود دیگر قنطر لطره فی النجوم فقال انی کفعم
و اگر او عبره بودی بعلم نجوم نظر در آن میکردی و گفتی که من پاره فایده شمس و کس و ابراهیم علیه السلام عالم این جهان
خود بود. **بسم نجوم** یا حی سجد و گفت در مدح او فایده فرمود که فقه قسم بواقع النجوم و انفسه و تفکرین عظیم
و بکفر موده و النماذغات غرقا تا آنجا که میفرماید که فایده را بت ابراهیم و دوازده برج را میخواند و بنفشه کب و پنج
از سب و روز پیدا بود از حوادث بفرمان خدای تعالی و بعد از علم قرآن و سیرتین سحر علمی ازین شیخ غیر
نیمت و این علم انبیا و ادب است و آن علمای که در ثوابینا اند علیه السلام چنانکه بارینها میفرماید که در مقامات
و بآنچه هم نمهند و این علم را میبایست و گفتار آن نمیکند تا درون گفت یا موسی این علم را نزد جابلقان و
عوام الناس ظاهر کن تا بر تو شایع تر شود و من میترسم که حاجتی بر توفته شوند چون این علم از تو نشنوند خود را پوشیده اند
و در حرم خود بنشین و غار غیبتش پس تا درون گفت از تو مسلمه پیرسم سحری قدر و منزلت و سحری قریب
بر من الهی علیه قائل که او از آن خردی آیا من پیش از تو می برم یا تو پیش از من که این علم نجوم نجوم
دانست فرمود و این را دان گفت دانست نزد من آنحضرت فرمود که موسی من پیش از تو باشد و الله
در دفع گفته ام و نجوم و وفات من نزد کیست تا درون گفت مسلمه مان و نمیخواهم که الحاح کنم اگر دوستی
و بی این مسلمه نیز پیرسم فرمود که پرس گفت حاجتی از مقامات مرا فرما و دانست که خلق همه مذکبان و کفران
شناخته و هر که حی شمار از رسیده که در عالمی او و حبیب است او و مسلمان است آنحضرت فرمود آنچه دعوی کردی
که تا میگویم که حنبلی مذکبان فاند در دفع میگوید از حنبلی مذکبان مامی بود مذکبان مع و شرعی باین دست
نبود زیرا که اجماع است که فرمود و در حقیقت خواجده مذکبان و در نیست و نیز ماکرک و غلام منجر از و کفر
اگر مذکبان مامی بودند هیچ چیز از ایشان از دیگران دست نبود و چون مذکبان منجریم که از من منجریم و کفر از او فرمود

ما خود بینایم تا با ما طعام میخوردند و تفریح میجویم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 بر نیکی کردن با ایشان که فرمود العفو و ما ملکت ایمانکم ما بر ما
 را از او نیکم اما این قوم را غفلت افتاده و نتوانستند اینچنینی را که در دین است
 و دینی ایشان از روی جهل بود و دینی ما دعوی و دینی دین از برای آن میگفتیم که رسول الله صلی الله علیه و آله در روز
 غدیر حرم فرموده که من گفتم صلاه علی کلاه یعنی هر که من میگویم پس علی مولای من است و این در سبب دین
 اراده فرموده و دینی که در آنجا فرموده می آرند از زکات و نفقات آن بر او است مثل خون و دوا و اما
 عظیم و غسل بعد از رسول صلی الله علیه و آله که منوح پر نوح آنرا از مانع کردند و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 عیله و آل و رحال حیات خود بر نبی با رسم برساند و چون مرا از حق خود منع کردند محتاج شدیم با آنچه در دست
 مردم است از موایبان ما بولای دین و دینی ملک اگر کسی بپوشد برای ما بیاورد و نگوید که صدقه است قبول میکنم
 که حضرت رسول الله فرموده که اگر او بکراخ خواند اجابت کنم و کراخ نام دینی است از دینهای دین یعنی اگر او
 بکراخ خواند بکراخ بروم و دیگر فرموده که گوید بیت بکراخ بگفت یعنی دار که پاچه کوفته بی بدین
 فرستاده قبول کنم و این سنتی است باقی تا روز قیامت پس اگر کسی بپوشد ما آورد می پریم اگر از زکات است و
 بکیم و اگر بدینست قبول میکنم این جواب آن بود است که تو کردی ما درون آنحضرت را دستبرد می دادی که فرمود
 فرمود بعد از این پس دشمنان دین و دشمنی کردند در حق دینی و گفتند که شیعه نزد دینی تردد میکنند از محل حجاز
 و عراق و عرسان و امثال بسیار نزد دینی میروند و کار او بد کرده و این شون بود که نگاه فرود میکنند
 و طلب ملک و مالیت میباید دید باین او کرده آنحضرت را بوق آوردند و بدینسان دینی بپوشانید
 و دینی آنحضرت را حبس کردند و توانی آوردند چنانچه نبیین ما فرموده اند و در فرستاد که در زندان
 زندان صغیر نشسته بود که روزی آمدند دینی بپوشانید که از تو توقع دارم که یک طایفه را از آنجا بیاوری
 بهم زنده بیاوری تا خود را بپوشی بر این یک جایت کرد و در حضرت ما فرمودند که

بن اسطاب صواب السدوسه سلمه جبین و این باب است بر چه
 است و کینت و القاب و عدله و کثرت و ثواب و دفعی است که هر که اسرار
 از کوفه نماید و در این او مکتوب نماید در جعبه که او داشت این است و حکم کند که
 عایشا است که در نخواست امان او و نفع است مکان او و ظاهر است بر این او و در سرش
 بود و در روزی که در سال صد و چهل و بیستم از حیرت و مانا شد حضرت از جانب
 ابو الحسن موسی که طعمه علیه السلام و او را حضرت نجم و بعضی گویند که آنحضرت را این یک
 محمد تقی علیه السلام بود است و یک و در روز و دو و فرمود و است و یک و یک و فرمود و حسن و جعفر و ابراهیم
 و حسین و عایشه و اهل علم و ایمان و آن چهارده معجزه است و آنست که اول و است
 ابوسعید بن محمد بن زیاد است و او از علی بن محمد زیارت و او از امام حسن عسکری علیه السلام که چون بامان حضرت
 امام رضا علیه السلام می عهد خود کرد و این در آن اوقات باران نمی آمد جمعی از دشمنان و حدود
 گفتند که آنحضرت را دانی عهد خود کرد و باران قطع شد این بامان رسید و بر اسمت آمد و فرستادند
 آنحضرت که باران کم شده اگر دعایی فرما و تا خدا اعطای هر کست این باران فرستد و در نهانست و این پیام
 در روز اوینه بود آنحضرت قبول فرمود و در روز و شنبه بعد از این وقت با خلی بسیار دعا فرمود و
 ابروی بر نشان پدید آمد و در غایت کثرت و برق حقیقی آغاز کرد مردم فریاد کردند که چنین از کوفه نماند
 بخانه آمدند آنحضرت فرمود که اضطراب کنید که این ابرو از شماست این نقیض مرموع و داده هر که
 و هر یک را فرمود که یکی بروید تا یازدهم پدید آمد فرمود که این زمان بخانه روید که این ابرو است چنانچه
 بر سر نهان این در کثرت و این بارید که تلافی گرفته بود و دست و دعا و الله را کست بر روی علی بن سبط
 گوید که بر روز و در دست حضرت امام رضا علیه السلام بود ضمیع و نیم زیارت چهارده روز و این

بر ای فرزان کفتری بازم چمن بخت می رفتم و سلم کردم و زمانه بقیه قف و ...
 و از حیث مفارقت و غم فراموشی کردم که آن اناسی کجایم چون بر من تم تو از راه ...
 آنچه اندیشه کرده بودی میخواستی نگاه برین مبارک فتح در این دادناکلی خود گفتم و در هم چند ناهستی
 سازم کفتم با مولای در خاطر من بود اما از غم مفارقت تو از خاطر من محو شد انرا بر کفتم و دیگر بار بی داد و ...
 کردم و بر من آمد و از آن حال بقیه زیاده تر شد معجزه شمع سپهر روایت کنند از محمد بن محمد بن ابی نصر علی
 گفت که من یک لحظه در امانت حضرت امیر رضا علیه السلام نماندم بنان حضرت و دستوری جو استم
 که بخدمت می روم و در دل خود گفتم که چون بنزد وی رسم میسازد می پرسد و انرا در دل خود فکر کرده
 بودم ما در ستاد پس که خدا تعالی ترا و ما را عاقبت داد و دستوری خواست که پیش ازین با من بیعت
 برین قوم که مدتی من اند صلیت و برین زمان موقوف دارم که بعد ازین ان الله کما میر خواهد شد و جواب
 آن رسد که در دل خود نفی کرده بودم و با کس گفته نداشت و برای من فرستاد یقین رسد که او امیر حق جلیست
 آنوقت کاست که از غیر من فرود است ... روایت کنند از اناسی آبادی با خدا و خود را بنشینند
 حضرت امیر رضا علیه السلام نظر کرد و بنحی فرمود که ابا عبدالله و حیت کن به آنچه خواهی و کار ساز می آنچه
 توانی بعد از سرزدن و حیت کرده بود و کار ساز می شمر خود نموده و فایست ... روایت کنند
 روایت کنند از یکی بن محمد جعفر گفت که پدرم رنجور بود و امام رضا پسرش می آمد و چون بیماری صعب داشت
 عم من اسبی سوار می شد و دیگر استحضرت بنی فرمودم مجوز که عبت اسبی من است از درت ...
 یافت و عم بر دوشی حضرت امام عبدالعزیز را سوار می نمود و روایت کنند از حسن بن یسار که گفت
 خدمت امام رضا علیه السلام شده بودم فرمود که عبد الله بن محمد را بکش که کفتم با مولای عبدالله بن ...
 محمد بن یارمن را بکش فرمود که علی بن حسین باشد عبد الله که در فراست محمد بن ...
 است و منی ... که انرا بنموده معجزه باز در رسم روایت کنند از محمد بن علی بن حسن نقلی از ابوالحسن علی بن عبدالله

در عهد اجماع موقوف است که فاطمه از فراسان بکران بر رفت و اعیان راه بر این ن کر مند و در
 این راه در نزد خودی که متهم بود بسیار سیال خود او را گرفته بدستند در میان مردمان خودمان او را
 بر برف کرد و غایب شدند تا کوایی او بر طرف شد و قادر بود بر کلام بازگشت بخراسان و شنیده
 بود خرامان و حصار علی السلام و حضرت از وقت در پیش او بود مردم معلوم و خوابید که کو بیافایی
 و او را که فرزند حضرت سلیمان است در فراسان است از سوال کن از علت خود شنید که تعلیم کند ترا بدو
 که این دو نفر گفتند چنان دیدم که محمد بن حضرت رسیم و فر کردم حضرت از علت خود فرمود که بکران
 ارمانی و سقز و نمک و کوب و در دمان کن دو بار یا سه بار که از بن علت خدص منبوی آن مرد سپید
 و آن خواب نادیده انگاشت تا آمد بنش پور گفت که حضرت ده اند از بنش پور در راه سقز
 از اینجا رفت محمد بن حضرت گفت باین رسل الله حال من این و این است فرمود که با ترا تعلیم نمودم بر آن
 عمل کن بدینچه نمودم شود خواب گفت باین رسل الله اگر دیگر اعاده فرمای و در بنش پور فرمود که بکران
 ارمانی و سقز و نمک و کوب و در دمان کن دو بار یا سه بار بر و گفت چنان کردم محمد بن
 محمد بن موسی بن جعفر روایت کند که ما پیش حضرت و صاحبان الله نشستیم و در حوالی از
 بنی هاشم برآمدند حاجم که بوسیدن بعضی بعضی نگاه میکردند و خندیدند از حال و می گفتند
 که بچه می خندیدند و میسند که او را به بند بال بسیار و تنگ شد گفت یکبار بنیاد که او را دیدیم که دالی
 مسند و بر میسند با خدیم چشم بسیار بنیاد و ایست علی بن احمد بن و شاه کوفی که من از
 کوفه بطرف خراسان رفتم و در من بمن طرد او که در اینجا فرود شدم و از برای وی فرود نه بخم من از
 در میان بایستم و منوچ شدم چون بر در رسیدم بعضی از غلامان امام رضا علیه السلام آمدند و گفتند که جمله
 منوچ رسیم که گفت بعضی از غلامان که گفتند من هر پی از حله نیست و رفتن بودی ما بنو رسیم سائیده و
 میر بیکار و در دست معمر میان غلامان است که در فرزند و او که در حوالی از و زده منوی و این من

از پردن آوردن و باین دلوم و مسدود نمودن و حاجی رفتن به خانه حضرت انجاء او حاجی رفتم
 را بوی توالت رسیدن زانی منم نگاه خادمی از اینجا برون آید بوی من گفت ای علی
 احمد این جوابی میسبیل تو بس که منم حاجی میسبیل من بود یعنی معجزه چهارم منم روایت کند او را
 بروی که من روزی در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودم فرمود من که یا با صلت بود
 در من چه که ما در من مدفون و برادر ما ده خاک از چهار ما تب و بی و بر می من بار من رفتم و آورد
 و با حضرت دوام که از نزد فریدی برگرفته بودم و بدو بدو حضرت فرمود که درین موضع قبر من باشد و می
 شود که اگر جلد حکمهای که در وفات است حاضر کنند اینک شود که کن پس در موضع از برای من فر
 کنند و کوی تا حضرت بفرود برند و همان قبر که فخر و جلال که کند فرماید که دو کز و یک صبر و امان
 بکنند که ضامن عالی آن را بر من است و او خواهد کرد این چون از اعلی آورده بایستی ترشی خواستی و بر این
 بنوعی که من از آن جوان که بعد بر آب شود و باین که در اینجا پیدا شوند نانی چند بنوعی خواهم و او خود
 که بود و اینجا میزند از چون از آنجا بر می آید و آن ماهی ریزه را فرود برده آن نیز می آید
 شود و نگاه و دست بر آب نه داند و عا که تو آنرا من بخوان که بر این فرود و در آن است و این من
 که حضرت مامون پس فرمود که یا با صلت فرود آمد پس این خاسی مردم و چون پردن آم فری و بر گرفته
 با من پس هیچ کوی ابو مکتف چون روز دیگر آمد او کردم آنحضرت حاجی در پند و در مرئیت
 و انتظار میرود که نگاه غلام مامون و آمد و گفت مامون ترا میطلبه آنحضرت غلبن و ربای کرد و در او دست
 او کند و او فرمود که از عقب می رفتم تا به پس مامون سید پس آن ملعون طعنه ای فرمود که بگوید
 او خود در دست نیست چون آنحضرت را بدید بر فراغت او را در کنار گفت و بوسه برستانی و می داد و با حق
 بر عتق اند پس خود را انکار کرد گفت و بوی داد و گفت باین رکول الله انکوز می از به به آنحضرت فرمود
 که مکتف اما انکوز نیست ازین بهتر است گفت ازین بخیر فرمود که و از خوردن این انکوز خوراک است

ناز و پیش این که نزد من نماند و بجای آنکه از آن حضرت بسند و از چند از آن خود که ز بر او
 بود و باز بپیشی داد آنحضرت پس سر و از از آن انگو خورد و باقی را گذاشت و برخواست مامون گفت کجا
 میروی در اینجا بروم که در این فتنه ای نمی بردن پس بدین آمد و در او در آن فتنه و اثر از هر پیشانی می
 پدید آمد هیچ نفوذ و بخانه رفت و بران وجهی که در کتب مربوط است آمده است و شهادت یافت مامون گفت
 تا وقتی بکنند او ملت که بد که من حاضر بودم بر این جزا که آنحضرت فرموده بود و بطور آنکه و آنچه فرموده بود و بکن
 و من چنین مامون آب و پیمان دید گفت امام رضا علیه السلام بپوشه عبادت میایی نماید بمم در زمان جیب
 و بمم در وقت ۴۲ و بر مامون گفت سیدانی که این چه عداوت بود که این عداوت تو نمود گفت
 گفت ترا فراداد با حال خود شما یعنی گریست شما مثل این مامون که چاک است و مایه زبرک اند و در یاد
 برد ما چون حال شما باخورد و اثر شما منقطع کرد و یعنی می سخاوتی را بر شما مسلط کرد و اند تا بر آن
 متماصل کرد و اند که مایه است است بن مامون گفت است است فصل سیم در ذکر احتجاج حضرت امام
 رضا علیه السلام با مامون در باب خلافت و در آنجا که مامون را جواب گفت است است
 بن محمد نوفلی که چون امام رضا صلوات الله علیه نزد مامون آمد فصل بن سهل را گفت تا اصحاب مخالفت را
 جمع کند تا با وی منظره کند مثل منی و در اسلحای جابوت و بر مد و زو و سهای جابین و اصحاب دست و
 قطاس روی فصل بن سهل این ترا جمع کرد و مامون را هر چه کرد بخوابان و متور کرد و بد که در دیگر
 شود حسن نوفلی که بد که مانند آنحضرت بنده بودم که با سر خطم باید و گفت با سیدی مامون سلام بر حایده و مکتوب
 که اصحاب علی و ابان و مخالفت جمع شده اند و مکتوبان بر این اند اگر فردا از زلف آرند غایب بپشت
 و اگر فردا بنده مایه فرمود که خوب باشد چمن یا بر باز کردید با آنحضرت حسن بن محمد نوفلی گفت که مامون علی و ابان
 خوانی و ابان را زبرکی دلفنی میباشد چه بگوید در جمع کردن مامون اصحاب مخالفت را را که مکتوب خوانی
 چمن بنویسد که ترا جان باید و در علم و آما بنابر اصل استواری نهادیم است و آنحضرت فرمود که مایه بر نهاده است مکتوب

اصحاب تعالیه در جمیع بر خلاف علما آن روز که عالم انکار حق می کند و انبان انکار حق می کند اگر گویند که خدا بی نظیر
 است گویند در سب از چنان است و اگر گویند که محمد رسول خداست گویند که ربانیت را نشأت گیتی و معراجی که
 و معالجات و انکار حق را همین کند تا کار خود را پس بر بند و از این بن هر قدر بایر بود انکسرت سببی فرمود
 گفت ای یونانی ترسی که و افطع کند و غالب است از ان ترس کفر بر ترسیم بر تو امیدوارم که بر این بن
 مطفوف و مضور با سنی فرمود که یا یونانی میدانی که ما چون عبدالمعتمد و ما یف فرزند برگاه که و ایند که محبت کرم
 بر اهل خود است و بر این بن و بر اهل انجیل و انجیل این بن و بر اهل انجیل و بر اهل انجیل و بر اهل انجیل و بر اهل انجیل
 بطوری در بر و میان بر می و بر اهل تعالیه بر این بن و بر اهل انجیل و بر اهل انجیل و بر اهل انجیل و بر اهل انجیل
 قطع نموده و ترک مخالفت خود کند و با قول حق را ایند ما چون را انگاه معلوم شود که مسیحی که بگفت و بر مسیحی که
 و ان دست حضرت و دست خود و در محل و در قوه الا بالله العلی العظیم گویند یونانی گویند و بر اهل انجیل و بر اهل انجیل
 گفت فدای تو که اهل مخالفت جمع شده اند و ما چون انظار بر مقدم تر است بکنند را می خدا صفت فرمود که تو
 از همین بر و که ما در عقب می ایم پس در حق حضرت و بر شتی فرست است باید و بر دن فرمود و ما در خدمت ان
 حضرت روانه بشیم و چون نزل ما بود رسیدیم خطی بسیار مع شده بود و در محمد بن جعفر با طایبان و سنی که
 نشسته بودند و غلامان و خدمت ما ما چون برای پناهاده چون حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام بودند
 فرمود ما چون و جلد اهل محاسن بر سر نهاده و حضرت ما چون بنشینند و باقیان پناهاده ما ما چون بنشینند
 و ما چون با حضرت امام علیه السلام در سخن بود چون تمام کرد و متوجه طایفین شد گفت ای طایفین این ابن عم
 علی بن موسی بن جعفر علیه السلام و از فرزندان فاطمه زهرا است و فرزند رسول الله و بر علی بن ابیطالب است صلوات
 الله و سلمه علیه و من میخواند اسم که با بی نماند کنی با نفاق طایفین گفت من با بی نماند کنی که با
 می خوانی است که من میخوانم و رسولی که من بوی ایمان ندارم انکسرت فرمود که با بصرانی با من چون محبت کرم
 با انجیل مترقی بنوی طایفین گفت من دفع انجیل خوانم که در می و الله که معرفت کنم انکسرت فرمود که پرسش

فرموده من خوف امیر است

قبول

خوبی در جواب این جانبی گفت چه کوی در حق عیسی نبوت دکناب دمی امام علیه السلام و کتابت بی
 بخت و اوست را و جوار بن خالص بودند بان اقرار کردند و منکر هر که اقرار ندارد به نبوت محمد
 صلی الله علیه و آله و کتاب دمی جانبی گفت نه مدعا بدگاه عادل ثابت می شود و آنحضرت فرمود که علی جانبی گفت
 دو کاه عاقل بیار که از اعلیت تو باشد تا کوایی و بعد به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و آنحضرت پسندید و فرمود
 هم در خواه بیل آن از غرمت تا آنحضرت فرمود که ای نعلانی انصاف دومی یا از من میکنی علی که مقدم بود نزد عیسی
 بر تم غله جانبی گفت ای امام است بفرما آنحضرت فرمود که چه کوی در حق یوحنا ابنی عیسی جانبی گفت نام کسی دمی
 که دوست زین جلی بود عیسی علیه السلام قبول دارم آنحضرت فرمود که میبایست ترا که کتاب انجیل ماطن است
 با من که و خدا گفت که مسیح و اخرا و محمد علی جانبی است و عیسی جانبی گفت علی و جواد بن موسی کرده از مسیح
 بن روده به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و آنحضرت گفت او کی باشد و نام ویرا برده تا ما ادا
 بناسم و اعلی او را امام علیه السلام فرمود که اگر کسی با من که انجیل دان باشد و در انجیل بخواند نام محمد دومی اعلی
 و اوست و بر انگاه تو بدین ایمان می آری گفت لابد آنحضرت روی آورد و بقلماس فرمود که کفر
 سبوم از انجیل با و داری گفت نه بر اس الحاق گفت تو انجیل خوانده گفت بی فرمود که کفر سبوم نگاه دار تا اگر
 بخوانم اگر در محمد دومی و اعلی بنش من صلی الله علیه و آله و آنحضرت گفت ای کوی میباید که ای میباید که ای میباید
 پس آنحضرت انعام انجیل خواندن فرمود تا بعد از محمد دومی اعلی است صلوات الله علیه و بعد از آنست دمی رسیده و فرمود
 گفت ای نعلانی از تو خبری می رسد که شیخ و مادرش دانستی که من اطلاع بر انجیل دارم گفت ای نگاه من که
 میباید بود و بزرگ حضرت رسول و اعلیت بر کزین دمی صلوات الله علیه و بعد از آنست آنحضرت فرمود
 بعد از این فرمود که با نعلانی چه میگوئی اگر مکتب محمد صلی الله علیه و آله و آنحضرت گفت مکتب انجیل کرده و چون
 انجیل کردی عیسی علیه السلام کرده انگاه لازم میکرد که من تو بزرگ انگاه رضا تعالی و رسول او مکتب
 فرموده جانبی گفت چون انگاه آن امام بعد از آنکه بر من ظاهر شده و بعد از آنحضرت فرمود که پس من از بر من

هکلی گفت فرموده که خواریان چند تن بودند و علمای انجیل چند فرمود که چو اریان و دانه، تن بودند و فامران بن
 مافو اما علمای انجیل سبزه تن بودند و خا ابرامی و دوحا بن قبا و دوحا دینی بن جارد و حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله و این بیت دامت نزد او بود و اول رب و است عیسی دینی اسرائیل را از ایشان و دیگر فرمود که ای نصرانی
 و اوله که من ایمان ندارم عیسی و با کجایان آورد و بحد ۳ و هیچ عیب در عیسی علیه السلام نبود الا که ضعیف بود و نازکی
 که در روز اندک نیست جانگوش گفت اعتقاد ما فاسد است و ربا به علم خود فرمود که چرا جانگوش گفت از برای
 آنکه گفتی که عیسی علیه السلام نازک میگردد و در روز کم نیست و حال آنکه عیسی علیه السلام بزرگ و در زمان خود و دست خوار
 و در هر عمر خود صام و صبر و قیام الدین بود امام رضا علیه السلام فرمود که نماز از برای کسی میگردد و در روز از برای
 چندی است یعنی نه روز و پنج و شصت و پنج و شصت گفتن نگاه آنحضرت فرمود که عیسی علیه السلام سینه
 خدا بود و در روز نه میگردد و فرمان خدای تعالی تو چرا این میکنی گفت از برای آنکه هر که مرده زنده کند و کور بنا
 سازد و بیاض برسد و بر او مسیحی پرتش باشد و حضرت فرمود که آنچه عیسی میگردد و پنج بخورد از مرده زنده کردن
 که بنده سخن در بر داند پس چرا در این سینه و اعتقاد خدای و در این ادله و حال آنکه سبی
 و هیچ بازگشت از مرده کردن بعد از شصت سال از کربان و فرقت نمی نیز مثل این کرد چه مختصر سبطی از خدای
 بنی اسرائیل را از پسر المقدسی بن آورد و آنوقت که کربانی بخارفتند و ایشان را و باطن تلفت آورد و بعد
 فی سحابة ثلث فرقتی را بجلال الله نفوسا و ثانیان ترا زنده کرد و این در فلان موضع توریته که گویست نگاه
 نظر فرمود بر اس الحاکم و گفت ایها توریته خواند گفت بی خوابی ام رست فرمودی و بعضی را از ایشان
 توریته فراست بود و بی اتعجب آن بر خود بلزید و دیگر توجیه نظرانی شد و فرمود که اینها پس از عیسی بودند با بعد از
 گفت پس از و چنان این فرمود و گفت قرینش حسنه شد نزد رسول الله ۳ و در خاست نمودند و در مکان
 این بزرگواران گذاشت آنحضرت امر المؤمنین علیه السلام را با ایشان فرستاد و فرمود که اینها پشیمان رعد و
 با هزار عینه تمام بخوانند که ام کبابان را داده است که او کند و بگوید که محمد رسول الله میگوید که فلان و فلان بر فرزند نفعی

ضایعی در جل و این فرمود بر او پسته و خاک خود می افشانند و ترنس احوال از این می پرسیدند
 و این فرمودند که محمد را علی الدجید و اله برسانست بچی ترسانده اند گفته کاشکی او را در می یافتیم و این
 بوی می آوردیم و آنحضرت امرای امرو را بر می فرمود و در حال صحن از مجانبین می نمود و بیایم و دو مجلس و
 بطور و جن و کلباطین بوی سنج می کردند و می گفتند این پسر سینه پس از کشته عیسی خدا می دهد خود را نشاند
 و می گوید که بر اینهارا خدا داد بند که در علت نرسد و دیگر قوم بسیاری از بنی اسرائیل ترس طاعون از او بار خود
 بر رفته و در میان دو کوه فرود آمدند حق تعالی این را بر ایند و یکست و بعد از آن ابل و یار و یاری
 این را آوردند بعد از بی که تمام استخوانهای ایشان از جسم رنجه بود یکی از بزرگان بنی اسرائیل بران میگفتند
 از بسیاری آن استخوانهای نمک که در جل و علی تجوی و می افشانند که گوشتی استخوانهای زبور بر خیزد
 بفرمان او بدکار بر سر برافشانند و خاک از خود میفشانند و حکایت بر اینهم علم العلوه و زندگی کردن
 فرغان سرور و مشهور است و دیگر موسی بنجر علیه السلام بفاو کس را از قوم خود اختیار کرده بود که بنا جاسوس
 این گفته که ما بنی امیم که خدا را معاینه بنیم آنی از ایشان آمد و این را بوحش و محسوس تنها مانده اند
 من این بفاو کس را از قوم خود برگزیدم و با خود آوردم بنا جاسوس من نهادند پس از چنین بار که در است کوی
 نهادند و این بعد از مشهور است از زمین شدن و جان و نور در انجیل نیز از اینها ماطی است پس کوی و عی
 باطل میکند جانی گفت قول فلانست خدا بکست بی بزرگست ولی تنها و ایمان بخود پس او را علم بر سر
 راس الحاکم گفت و فرمود که سوگند میدهم ترا ایمان آیت بیات که حق سبحانه تعالی بوسی علی السلام در
 که در نور بنو فراتول و اعلیت و امت دی مذکور است یا نه چه اینجا هست که تنوع را کب سینه باشد و هیچ خدا
 بکشد و بر سر میاید که بنی اسرائیل بنامه یان بر بنده خود و اینها باین جایی قرار دارند و در وقت عی
 این بنده را از کفار انتقام کنند در اقطار زمین راس الحاکم گفت اسمعی مد نور بنو سلیمان
 جامع کت کنند تا میاید فرمود که حرف از نگاه فرمود و این را بر دو کوه میاند که تنها گفته که در وقت

را کتب حدیث و کتب طایفه ای تو نوشته و کتب ستره دیدم که در پیش من قرار گرفته بود و در آنجا که نوشته بودی فی الجمله
 افکار فرموده که ای افراتی در انجیل هست که عیسی علیه السلام گفت که من پیرم بزرگ اله باب برود و کلاهش را این
 قلیطه بپوشد و که ای پدر از برای من بخت خاکم من از برای او گواهی دادم و لب رسیده و او جز را جان کند
 به شما و فضاخ اعم ظاهر کرده و خود کوه کند طایفه گفت هیچ از انجیل یاد نکردی که آن کار خوانم و فرمود که ما جانت
 را فرموده از انجیل اول و فنی که کم کرده بودند زبانش که باشد و این انجیل از برای شما که ترتیب داده گفت از انجیل
 بنافتم روز دیگر و خدا و ما انجیل فدایمان کرده آوردند حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمود که حال انجیل معلوم
 نداریم که اگر چنین می بود و خودت آن نمیگفتی و در انجیل است که او در دست شماست اگر
 انجیل اول بودی در آن خندت خودی اما من ترا خطبه که از آن احوال به اند چون انجیل را کم کردند و ظاهر از
 علامتند گفت که عیسی علیه السلام ما کند و انجیل را منی ما به و شما علامت به موهما بهد الوفا و موافا و پس گفت که انجیل
 را یاد داریم و یک سفر از او را بر آورده چون آدم سمع می خورد به جبهه روید که ما اعلام تمام می خوان و می خوانیم
 و ما پس مو خدا و ما این انجیل را ترتیب دادند و اینان سا که در آن قول اول بودند جابقی
 من این بد شنیده بودم این زمان را معلوم شد و ظاهر گفت که تو انجیل میدانی و لیکن جز آن را معلوم کردم که در
 معلوم نبود و آنحضرت فرمود که گواهی آنها نزد شما معتبر است یا نه گفت اینها علامت انجیل اند گواهی ندهند که میگویند
 فرمود که ای اهل محاسن کولان بنسب افکار فرمود که ای طایفه بختی هر دو مار که تو میدانی که متاسین مسیح بن داود
 بن اسحق بن یعقوب بن یهودی بن صفور و در فاک گفت که عیسی علیه السلام است که در جبهه آدمی حلول کرد
 و این عیسی است و او فاک گفت عیسی مادرش و او است که گوشت و خون روح فاک است
 فرمودند و تو میگوئی از قول عیسی که بچ از شما بر همان نزد و الا را کتب ستره که خاتم انبیاست صلی الله
 علیه و آله را در بر همان خروج واقع نمود و طایفه گفت این قول عیسی علیه السلام و مادر آن را و او را در آن
 امام جعفر علیه السلام فرمود که میگوئی و شما و الوفا و ما کس و منی که در اینجا عیسی علیه السلام است و ما و ما و ما

گفتند که آنحضرت فرمود که ای اهل مسجد نشانی که اینان کردند و گفتند اهل محفل اند و قول اینان
 نیست مایل گفت ای عام مسلمانان در حق اینان با آنحضرت فرمود که عفو کردم دیگر هر کسی
 را می برانجه خواهی گفت و الله که دانستم که در میان اهل اسلام مثل قوی نیست در علم و محفل انکشاف آنحضرت
 فرمود که ای اهل الجابوت پرسش تا جواب بشنوی گفت من لوال کم و محبت قبول کنم که از توره بنماید
 زبور یا صحف ابراهیم علیه السلام آنحضرت فرمود قبول کن مگر این کتابها را ای اهل الجابوت گفت که از کجای است
 سرانجامت محمد صلی الله علیه و آله آنحضرت فرمود که او و خلیفه حق سبحانه و تعالی و خلیفه او بود و یک نفر دیگر کسی
 علیه السلام هر دو کلاه دهنده اند بر نوبت گفت ثابت کن قول موسی را از برای من فرمود که ابا سید ابی
 که موسی علیه السلام و صبت نمود به منی ابراهیم گفت مغربی لبها را به از برادران شما اسما و را راست گویی و این
 و بنوبت از او آنچه گوید اگر بنا بر اینست که ابراهیم را با اسمعیل سید ایندین را بعد از بنده که بنو اسمعیل را برادران است
 و اهل الجابوت گفت این قوم موسی است دفع عنوان کرد و دیگر آنحضرت فرمود که شما سید ایند که در توره نوشته
 که توری از طو رسبانه خند ظاهر شد خلق را از کوه سحر و بر ما اسما را گشت از کوه فاران از الجابوت
 گفت این کلمات در توره هست از من معنی اثر ایندینم آنحضرت فرمود که من ترا از ان فرمودم سید ایند که توری
 که از طو رسبانه سید از ان حج میخورد که خدای تعالی موسی علیه السلام را صفت فرمود و ز کوه طوره از کوه
 ظاهر شد خلق را از کوه سحر و آن کو حیرت که از کوه تان یک فرسنگ است و سید ایند گفت که آنچه چنانچه
 و اصحاب میگویند در توره نوشته که در کوه را کعبه را دیدیم که زمین از برای اینان روشن شد که چرا
 کی بر توره اهل الجابوت گفت نمیدانم امام رضا علیه السلام فرمود که عیسی علیه السلام که بر فراز کوهی سید ایند
 حضرت محمد صلی الله علیه و آله که بر توره سید ایند انکشاف میکنی گفت توانم کرد و دیگر فرمود که حق تعالی سید ایند
 بنیسمی و گفت آنحضرت فرمود که در کتاب می آید که خدا سبحان باقی توره را از کوه فاران در تهمان زمین
 بر توره از توره حج احمد گفت او را سید ایند که بر توره چنانچه در بر مراد و کنایه از توره و در توره از توره

بیت المقدس و کربلا و این را داده فرموده بدین بیان . ی یا بنو اسرائیل که گفت این قوم خبیث است و
انگیزت فرمود که حضرت داود علیه السلام در زبور میگفت بدو تو بخوانی که خدا با بخت از ملکیت است
بعد از حضرت یغزاد حضرت سید علی علیه السلام که سیدایی که است / ده باشد بعد از وقت را اگر
گفت این قول داود علیه السلام است انگار تو ایم کرد اما از آن عیسی علیه السلام را میخواهد حضرت فرمود که این
از روی اجل گفتی عیسی علیه السلام مسیح است و وضع نمود او و حضرت مسیح تو بیت میگردان از وقت که او را پنهان
بروند در اینجیل مذکور است که کبریه خوابید و الباقی فیما خواهد آمد از پس او که تکلیف نهادت است و حله
چون از ایشان باید و گوای در برابر من چنانچه من که ای و ایام برای او بدین بیان داری گفت و این
مذکور است انگار تو ایم کرد انگار اما خدا علیه السلام فرمود که تو محبت مغر خود را که موسی است بچه انباشت
میکنی گفت از سحرات که آورد که انباشت و یکدیگر نیاده بود و نه مثل چه بودی گفت مثل شکافتن بر و عصا و
در کفایت شک و بردن آن است بیان آن دایمانی که خلق بدان قادر نبودند فرمود که دست گفتی که دلیل موسی علیه السلام
این است مثل آن قادر نبودند لیکن بر که دعوی نبوت کرد و پیری آمده که خلق بدان قادر نباشند نقدین
او و جب است گفت که موسی امکانی بود حق جل و علا و نزود و جب نباشد نقدین کسی که
تا سحرات او مثل سحرات موسی علیه السلام باشد انگیزت فرمود که پس چگونه قیاس کنی نبوت مغر آن
که پس از موسی علیه السلام بودند و ایشان را بنود شکافتن در یار و پرده آوردن آب از سنگ و عصا
و دیگر میافزود گفت ترا فرود آمد که هرگاه پیری آرند که خصلت از مثل آن عاجز نباشند نقدین آن وجه است
خواه آن بجزه مثل سحرة موسی علیه السلام یا فراد حضرت فرمود پس انگار عیسی علیه السلام میگوید با او
را از من بگذرد که را در آید و این را که این را عیسی از مردم میبرد و از کل مرغ میخست و میبرد پس از آن
گفت من از اندام فرمود که سحرات موسی او بین در عاقل بود و گفت آن با حاکم این عاقل صاحب
موسی علیه السلام بود و حضرت فرمود که این عیسی نیز ترا از او

شکری آورد و عیال حاضر شد و یک نفر نمود که بنور حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز خنجر بپوشید و یکی از عیال حضرت بود
 که در نیم و گمانی تیاخته و نذر و تبرج معلی نرفته بود و گمانی آورد که در قصص انبیا و اخبار گذشته و آیین بود و در آنجا
 از هر ایش آن خرمیداد و با وجود فصاحت و دم آن زمان از او در این نوع چیزها عاجز شدند و دیگر از آنجا
 ماه و غیره از معجزات که پیش از آنست که در چیزهای آن در کربلا پس الجاوت چیزی گفت پس آنحضرت نیز از
 رانجام آن فرمود که در آنجا فرقه از در و طاعت که سحر محبت میگوید که او بنی بود گفت از چیزی جانیا و و ما او را ندیدیم
 از آنجا که آنرا از عمار حسین که او همه چیز را حاصل کرده که غیر او نکرده و مانع او شدیم فرمود که جز اینها علیهم السلام
 باستان چنین رسیده و آنچه از جانب حق پستان امن بود آنچه موسی و عیسی و محمد صلوٰه الله علیهم اجمعین
 بودند چرا که اخبار ایشان که می که چیزی آوردند نه اند چیزی بنا و روند منقطع شدند و هیچ نسبت گفت
 آنگاه امام رضا علیه السلام پس سید که چنانکه میان شماست که جسد فاسد است و منی که چیزی است
 که پیر منس من عمران صابی زوجه است و او غافل و گفت ای علم خلدین اگر نه فرموده تو بودی من بوال سکر و تو
 و من در گذشته و جزیره بوده ام و شام را درین غم و مشکلمان بسیار ذوق و این نوع کسی نیافتم
 که بوالی گتم فرمود که پرس و اصفاء عیدار عمران که طاعت فرود و از کجا بن اول و آنچه میفرمود فرمود که او سحر
 بود که سینه بود و با او سحر نمود از حد و دواص و زوال را بر و راه نبود و نداشت پس حسی را از او جدا
 مختلف با عراض و حدود و در چیزی اقامت آن کرد و در چیزی حد آن نهاد و نه داده و ده و بیان بود
 و بعد از آن میفرمود که یک کمان و غیر از یک کمان میافز و مخالف و اوان و ذوق و طعم آن را از برای اند محتاج بود
 و نه از برای فضل و منزلتی که از حد بان و ناز برای زیادت و نقصان و نه در آنچه تقریر از برای محبت
 که آنکه از برای محبت افزین بودی میافزیدی مگر آنکه باری میافزیدی و اصفاف آن میافزیدی و او را
 از جناح بار و نایه نیست که هر که محتاج است مکن است و او از امکان است پس بوال و جواب است
 عمران در اکثر مسائل الامم با یکدیگر و نه تا بعد از قول آنحضرت بنمود که گفت یک سحر و یک سحر فرمود که پرس گفت

چون دعه در صفت و هیچ چیز کردی در آن و از چیزی چیزی نقل کند و محتاج چیزی باشد
چیزی نیاز نیست که محتاج بوده که اگر چنین بودی و بودی نقل و تحویل و آنچه آفرید زیرا که بوی
بسیار ثابت بود و چیزی که دلیل امکان است الا که مخلوقات نگاه میدارد و ازین شده بعضی در بعضی
جای کنند و هر دین می آید و نقل و تحویل این است خدا تعالی علم احوال همه کرده و نگاه میدارد و بعد
کامل خود را و در چیزی زود و نباید و نگاه داشتن آن کران نماید و عاجز شود و چنانچه از خصلت زنده
که چگونه است آن نگاه داشتن مگر خدا تعالی و بعضی که اطلاع دهد بر آن اینها و او صبا و خازن علم
و حافظان دین علم السلام و زمان او ناخر است و هر چه گفت یا شنید و نسبت و از او است و هیچ
غیر از مخلوقات به و نزد دیگر از چیز دیگر نیست و بعضی و در هر از بعضی قسم کردی یا هر که گفت پس
کوبی پس بدست که بعد و بختی که است چنانچه نو و صف فرمودی و محمد صحت در عمل است بختی که بختی شد
پس روی نگیرد آورد و بر سجد و بناد و مسلمان شد و اهل کلمه از کمال علم و فصاحت می جرات شد
و در دگر گفتند که این فرزند رسول خدا است و اهل است و بعضی این است و جمله بودی
و نصاری که حاضر بودند گفتند که آنحضرت بجز فرمود از علم مکرر و کتاب بخردن بود و علم اعم و دینی
است زیرا که از خاندان عصمت و طهارت است و بر مخلص و معتقد می شدند و جمله نصاری و یهود و مجوس
مسلمان شدند پس علم آنحضرت و ایمان از آن مناظره ایشان بود زیرا که آن سبب آن و کمال و بر
و می شد نزد ایشان که معلوم نداشتند و شهادت آنحضرت و در دوز و شبته جاریه صفر بوده و سال
و سیم از هجرت و جزا طرشت طرست بفرستاد و عمر بن قیس خواه و پنج سال و کز ازین گفت
اند و الله اعلم و احکم الصواب است خدا و رسول و آنچه بر ما من علیه الله ما و یاب و مستم و نه با نام
و قسم ای جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن موسی بن حسین بن علی بن ابی طالب
خدا بر علیه السلام و این باب منتهی است بر دو فصل اول و در و سبب کتب و الله

[illegible]

چنانچه گفت بفرمان فدای تو بود که فصل این فرمای و در کتابش و ما را فایده باشد
 حضرت فرمود که چون محرم صمدی را گشت و در محرم باشد و آن صید از دهان بزرگ بروی گوشتی
 لازم نمود پس اگر گشت او در محرم باشد برای آن مصاعف کرده و اگر چه مرغ بود در حل بود و لازم نمود که
 از سیر باز کند مانند و اگر در حل گشت بره و قیمت یک بره و لازم کرده و اگر آن صید از خوش باشد
 و از حمار و حش بود که موسی لازم کرده و اگر گشت مرغ باشد شتر مرغ سال لازم نمود و اگر آبوست و گاو
 یا بز و زو و اگر در محرم گشت باید فدای می معقت کرده و بدی گفته باشد و بر کاه کشیده باشد محرم خیرا
 یکو و حبشته باشد بر بدی و در اوام از برای حج بوده باشد قربان کند و اگر امینی و اگر اجرام از برای
 عمره بوده باشد قربان کند و اگر بکاه و ای صید بر عالم و جامل گشت و چون بعد گشت باید و او را گناه
 حاصل کرده و در خطا بره منته نبود و چون قائل ازاد بود که فاره بر نفس می باشد و اگر بنده بود بر خواهرش لازم
 نمود و بر کوک کفاره نباشد و بر بزرگ لازم بود و از نام و پیمان عذاب آخرت ساقط کرده و در مسقط
 نموده مامون گفت بخود فرمودی فدای تو ترا فرموده و در مصحح بنی نوال کن بجای از بند و او را
 تو بصل کردی حضرت فرمود می بجای را که بوالی گشت از تو گفت خیار بر حسن است که فدای تو کردم پس اگر حرام
 شد و ام یکوم و الله مستفید شوم از تو حضرت فرمود که اگر کن و از روی که بفرمودی بی زنی و در حل
 نظر او بر حرام باشد و چون روزی کند و در حلال شود و او را و چون نوال شود حرام کرده و بر کاه و حب
 بحر شود حلال کرده و او را بر کاه غریب بود حرام بود و چون فقت صحن در آنکه حلال شود و بر و چون
 شب بقیه رسد بر حرام شود و بر کاه صبح بر حلال کرده و بر و چون آنکه گفت لا فله بین راه نمی برم
 بخوبی این نوال پس مصحح بنی افاده فرما از برای ما حضرت فرمود که اگر گشت از شخصی که نظر کند
 بسوی او بکاه و در نزال روز پس نظر او بسوی او حرام است و چون بکشد فریب او را از خواهر
 پس او حلال شد و چون چنین کند از تو کرده و یا پس اوام شده بود و چون فقت پسین در راه رسد

چنانچه گفت بفرمان فدای تو بود که فصل این فرمای و در کتابش و ما را فایده باشد
 حضرت فرمود که چون محرم صمدی را گشت و در محرم باشد و آن صید از دهان بزرگ بروی گوشتی
 لازم نمود پس اگر گشت او در محرم باشد برای آن مصاعف کرده و اگر چه مرغ بود در حل بود و لازم نمود که
 از سیر باز کند مانند و اگر در حل گشت بره و قیمت یک بره و لازم کرده و اگر آن صید از خوش باشد
 و از حمار و حش بود که موسی لازم کرده و اگر گشت مرغ باشد شتر مرغ سال لازم نمود و اگر آبوست و گاو
 یا بز و زو و اگر در محرم گشت باید فدای می معقت کرده و بدی گفته باشد و بر کاه کشیده باشد محرم خیرا
 یکو و حبشته باشد بر بدی و در اوام از برای حج بوده باشد قربان کند و اگر امینی و اگر اجرام از برای
 عمره بوده باشد قربان کند و اگر بکاه و ای صید بر عالم و جامل گشت و چون بعد گشت باید و او را گناه
 حاصل کرده و در خطا بره منته نبود و چون قائل ازاد بود که فاره بر نفس می باشد و اگر بنده بود بر خواهرش لازم
 نمود و بر کوک کفاره نباشد و بر بزرگ لازم بود و از نام و پیمان عذاب آخرت ساقط کرده و در مسقط
 نموده مامون گفت بخود فرمودی فدای تو ترا فرموده و در مصحح بنی نوال کن بجای از بند و او را
 تو بصل کردی حضرت فرمود می بجای را که بوالی گشت از تو گفت خیار بر حسن است که فدای تو کردم پس اگر حرام
 شد و ام یکوم و الله مستفید شوم از تو حضرت فرمود که اگر کن و از روی که بفرمودی بی زنی و در حل
 نظر او بر حرام باشد و چون روزی کند و در حلال شود و او را و چون نوال شود حرام کرده و بر کاه و حب
 بحر شود حلال کرده و او را بر کاه غریب بود حرام بود و چون فقت صحن در آنکه حلال شود و بر و چون
 شب بقیه رسد بر حرام شود و بر کاه صبح بر حلال کرده و بر و چون آنکه گفت لا فله بین راه نمی برم
 بخوبی این نوال پس مصحح بنی افاده فرما از برای ما حضرت فرمود که اگر گشت از شخصی که نظر کند
 بسوی او بکاه و در نزال روز پس نظر او بسوی او حرام است و چون بکشد فریب او را از خواهر
 پس او حلال شد و چون چنین کند از تو کرده و یا پس اوام شده بود و چون فقت پسین در راه رسد

گفت

اورا پس حاصل شد بود و چون دستم سدا داد و او را پس حاکم گفت و چون
کتابه داد او را پس حاصل شد و چون بنام سید طاهر گفت و او را پس حاکم گفت و چون
رجوع کرد حاصل شد بود و انگاه مامون بر حضرت ازین گفت و حضرت روایت کرد که محمد بن
ابن علی بن الحکم اهل کوفه از آنکه چند تمام نمود و چند بار با ابو جعفر علیه السلام مناظره کردم و بدرجه کسی رسانیدم
و او ام از علم اهل محمد صلی الله علیه و آله از من پرسید میفرمود که من جواب این مسائل تو میگویم هرگاه که بخواهی
دارم تا من زنجیر بستم و بعد از خود آن خود و ای که بد روزی بدیده در مسجد رسول صلی الله علیه و آله
بنفتم تا بارت روضه گفتم ابو جعفر علیه السلام دیدم که طواف قبر حضرت میکرد و صد چند از وی پرسیدم
چو است شنیدم گفت من بخوابم از نو برسم میبایم فرموده از آن خود پرسیدم پس از آنکه نوال
لنی بخوابی که پرسیدی که امام گفست گفت بخدا که این من بخوابم فرمود که من امامم گفت چه عذمت عهای کردی
بارگشت با و از آنکه گفت مولای من که انیت امام تراست و حجت حضرت بیان معجزه پس روایت شد
تا آنکه که و گفت که من لبر من را نمی دهم شنیدم که مکتبه در اینجا شخصی محوس است و دور از راه
آورده و جماعتی مکتبه که او دعوی نبوت میکند بر بزرگان رفتم و عرضی بزرگان بمان و او هم بر وی
رفت و صحبت است او را حق و غافل و بزرگ فتم گفت ترا حاضرت گفت من و وی ام از اهل شام عهد و
بیکدم در موضعی که حضرت امام حسین با اهل بیت علیه السلام در آنجا حاضر بودند شنیدی در آنجا رسید بود و دیگر
تنی تعالی اشتغال و شنیدم شخصی را دیدم که بر پیش من ایستاده و مرا میگوید که تو ما من مبار خوار شوم و با وی رفتم
بگوشت خود را در مسجدی دهم و آن مسجد که خود و گفت میدانی که این به و من گفت که حاکم کوفه است و
نماز گذارد و من نیز با وی نماز گذاشتم پس چون آمدم و کامی چند رفتم خود را در آنجا دیدم و آن خانه که در آنجا
نماز گذاردان کامی چند رفتم خود را در آنجا دیدم و آن خانه که در آنجا دیدم و آن خانه که در آنجا دیدم
و دیگر من شخصی را دیدم بهمان کوفتی که در سال گذشته بن رده بود و تا آخر بعد از آن من خج خود را در آنجا دیدم

[illegible]

و سیال پس من بود آن روزی که یحیی بن عمران وفات کرد نام که بوم که تمام باید با یحیی بیام و مندم
سیدان من داد و گفته که ابراهیم بن محمد بن نادر نام خوانده اند در بود که یحیی مرده بود و اجماع بر آن حضرت
بودی زیاده و نقصان و ابراهیم بن محمد گفت که من از رک غیر رسم مادام که یحیی پسر عمران زین است
نه رویت از ابراهیم بن علی گفت که من بدیده بودم و هر روز بخدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام می
میرفتم و در آن وقت حضرت امام رضا علیه السلام در خراسان بود و خویشتن و عمان امام رضا علیه السلام در
وسی می آمدند و روزی که آن بودند و یکدیگر پرسیدن فرشته کبریا علیه السلام گفت که این کجاست
نام کنند بر سبند که نام روز یکدیگر نزد وی فرستاده اند که او نیز جامه نوره پوشید بر سبند که او با بابت
فرمود که نام اینها نامی که در زمین اند بعد از چند روز فرمود حضرت امام رضا علیه السلام که حضرت را روز
وفات یافت بود که ابو جعفر علیه السلام جامه نوره پوشید و سوره را که در آن است محمد بن ابی الهاسم و او را که
آن بدیده که حضرت امام رضا علیه السلام و سلام نام که در یکدیگر فرستاده اند و می فرستند چون آنرا بدیدند بعد از چند روز
الیه علیه السلام فرستاد و این را باز کردند و ایند که سبب آن چیست چون فرزند حضرت امام رضا
علیه السلام بر سبب سلام کردند امام رضا علیه السلام در روز وفات یافت بود که ابو جعفر علیه السلام فرموده بود که ما را که
این را می فرستادیم و این را می فرستادیم محمد بن ابی الهاسم که من از پدر خود شنیدم که او گفت من از عبد الله
شنیدم که او گفت روزی در بدنه طعامی آوردند پیش آنحضرت فرمود که بخورید گفتم غیب شما آن فرمود
که حاضر را بیاورید و در آنکه فرمود که گفت و از پدری که گفت که نفس من فدای تو باد و گفت که پس فرمود
تا طعام برده شد و طعام دیگر آوردند بعد از آنکه امام محمد بن ابی الهاسم روایت کند که فومی از امام
و او را دادند که این نزد پدر خود حضرت امام و او در کوفه آمدن و بوی فرود آمدن
ابا جعفر ترنوبت ساخت ایام هر روز غم از او دارم و محقر فرمود که شما هر دو در سجده تا آنکه سبند را
ازین دو که می بینید این متوجه بمانند حال چنانکه هر که بود که از اخبار و شنیده نام سبند آن اخبار گفته شود

صالح بن عبد الله که یک روز در حین نماز بر قدم در راه حضرت آمد و گفت ای بنده خدا
 که از مردم بیرون تا که یکی بخوری و خداوند ترا برسی و به از وی من بعد از آن جانشینم
 و بعد از آن بود که جوادی بچانه حضرت امام فرموده بود که من بعد از آن جانشینم که بعد از آن
 حضرت امام محمد تقی علیه السلام رفتند و بعد از آن جانشینم و این حسین مسلم برساند و بگویند امام
 بنیاده از حضرت توبه برای گفتن خود فرمود که نامی عمران و انانیت مستغنی است بیرون اندم و نه اسمی که سنی آن
 تا فرمایم که در انوشن که من گفتن از حضرت طلب میکردم او فرماید که بود معجزه من این اردم که من
 عباسی است و بگویند معجزه من بود که خطابی چند نام امام علیه السلام بگویند و روضه که او را عید دارد که روضه
 کند بر من این است از انوشن حضرت را حاضر کردند و این خطا بر من اندوزد و گفتند که روضه کرده بود
 که این بر من نباشد بعضی را اندوزد که اینها میداند و در روی حضرت گفتند که ما این خطا را از عند ما
 فرا گرفته ایم حضرت دست بر جبهه داشت که با خطا توبه است که حال صحبت این بر من روضه بگوئی
 بر من اندوزد که یک روز از این بفقان آمدند و گفتند یا ابا جعفر دعا فرما تا این ساکن شود و خود را در روضه
 توبه کند تا ساکن شود گفتند اما من توبه کردم و بگو دعا فرمود تا خود ساکن شد حضرت روضه و از اینجا
 بیرون آمد الکاه مستقیم گفت و بعد یک روز جواب معجزه نمود که خط و یک دعا بگویم که در اندیشه مجابید
 و در فور او معجزه شد محمد بن یحیی که یک روز در روضه حضرت امام رضا علیه السلام را دیدم که در روضه
 نه پس از آنکه بزرگان فرمایند که من میگویم که بعد از من که فرمودی بگوئی یا جعفر علیه السلام من بوی برسانم
 نبیسی فرمود و نام نوشت و بوی داد او که بر من نام بنده و در آن سند و در آن ماه محبت است چندی من
 بگویند شد چون بعد از رسیدم فرمود که حضرت امام رضا علیه السلام با خطا توبه کردی که ملک من بود
 و نام جازت خوانستم و بعد از آن نام محمد تقی علیه السلام و بعد از آن نام امام رضا علیه السلام و بعد از آن نام
 حضرت ابوبکر و بعد از آن نام از من خود است و بوی داد و گفت سر نام و این است چندی من بگویم

که غلطان را بر دهن آرد و مقام خودشان ببردن آوردیم چون نظر غلطان بر حضرت افتاد و سجدہ نمایند و می گویند
و دست دایمی در آید و سجدہ انداختن از آنجاست بشارت و منزلت را در کمال خود می نمایند یعنی
مسافر و اندک راه تمام علیه السلام بخیرمانی بنیست و بعد از آن برون فرمود و منزل گفت ما من یسجد
چه بود که این غلطان کردند گفتند که این از این ن پرس از این پرسید که چه اجتناب کردید غلطان
گفتند که این مرد است که هر سال بر بار می آید و ما را علم دین می آید و او وصی خود را بر ما است و ما را و ما
بسیار بخود و بر ما و او از بزرگان دین است چون بگفتم غلطان ما چه رسیدیم او کرد که این را بگفتیم
این ن اکتتم و دوشن کردم چون شب شد اند گفتیم که نخواست حضرت امام علیه السلام روم بر خدایم و نخواست
شناختن ما احوال را با دومی عرض کنم خادمی بر دوازده ساله بود گفت ما من بطون امام علیه السلام نراست طلب
با خادم ما باندرون رفتیم آنحضرت نشسته بود فرمود که ما من بطون حال غلطان صحبت گفتیم بعد از آن فرمود که بیا
گفتم علی و الد فرمود که میخواهی که این ن اکتتم می گفتیم علی و لیکن من این ن اکتتم و دوشن کردم آنحضرت
فرموده چرا که ما باندرون رفته و ما حال این ن اکتتم می گفتیم و دیدیم نشسته اند و بده میخیزند
میخیزن بر سجدہ گوید که من در خدمت حضرت الحسین علی النقی علیه السلام از دین بسیار و دوشن کردم و در زمان منزل
راه نسکی سخت بر ما گذرد گفتیم ما من رتل الد نسکی بر ما فایده شده فرمود که این زمان بابش بر من
باندگی دوشن دیدیم و در بر دوشن چندی آید و فرمود که حاضری بود و بخانواده آمدیم و تبریک گفتیم و دوشن
آید و دوشن را در بر کردیم و در آن شب دم من نشسته بر شایخ و در خدمت او دوشن کردم و فرمود که در آن
دوشن میاد و من اندک سر را در بر چندی آید و فرمود که در آن شب دوشن کردیم و در خدمت او دوشن کردیم
بیا غلطان ما بخانواده رسیدیم و در آن شب دوشن کردیم و فرمود که در آن شب دوشن کردیم و در خدمت او دوشن کردیم
چندی آید و دوشن را در بر چندی آید و فرمود که در آن شب دوشن کردیم و در خدمت او دوشن کردیم
چندی آید و دوشن را در بر چندی آید و فرمود که در آن شب دوشن کردیم و در خدمت او دوشن کردیم

[illegible]

علی نقی علیه السلام رفتم بعد از فرمود که هر فرداری از دانی کفم نفس من فدای توام من که بروی نام است
 بود ده روز است که از دوی جدا شده ام فرمود که مردم میگویند که او بوده و در اسلحه است و خود میگوید
 پس هر که خضعت علی بن موسی کفم میگویند است به حالت به فرمود که این عت ازان دوی است
 یعنی زمان حکومت دوی در رسید که این زیاد میگویند کفم بر مردم عالم است فرمود که آن یکمیت بردی
 الکاه خاویس سند پس فرمود که دانی رود و جعفر متوکل باید رسید و این زیاد را که شد کفم به دست بود
 فرمود که شش روز بعد از آنکه تو بر دین اندی چون ما را رسیدیم حال اینان بود که آنحضرت فرموده بود
 زیاد و شد آن احوال را با شعیبان ما را کفم سینه ششم محمد بن فرج زبجی روایت کند که حضرت امام علی
 علیه السلام نام داشت بن که با محمد ثل خود را اینان کن در حد با شش من نداستیم که این سخن را از برای چه فرمود
 و ازین چه میخواست که نگاه رسولی آمد و در اینان بن بر پای نهاد و در دین بر دین بود و جمله ملک را بر خوف کردند
 و در شش سال در زندان ماندیم پس از آنحضرت رسید که با محمد و طایف غری فرمود و ما کفم سبحان الله
 پس از این نوشته دین محمد ششم این او حمیت است بعد از چند روز بعد از من در یکشنبه و در اربعه بر دین آوردند
 من خرمی ششم دوی تا عاکنه که ملک و امان دهند جواب نوشت که اند و ناک با شش که ملک تو را بودند و اگر
 ندهند ترا زبانی برسد محمد بن علی ثانی که بر که چن من محمد بن فرج را باب و آورند فرمان رسید که ملک
 و بر امان کردند و فرمان دوی بر رسید و بود که وفات یافت معجزه بود روایت کند ابو یعقوب که امام علی
 علیه السلام را بدیم تا محمد بن خضعت بر سواره و کفرت بجهت بر اند این خضعت که نفس من فدای توام
 بران فرمود که تو مقدی در بند و زندان ایضا از چهار روز دیگر به جای او نه دند و بعد از چند روز او را کشند
 معجزه ششم روایت است از حسن بن محمد بن کفمت که او دوستی بود که مسلم را بعد از روزی که از برای او را کرد
 نزد کفمت که امام علیه السلام حسن بن دند و او را با کراهت من دادند و بعد که من نزد خداوندی گاهی تر با
 نزد ما خارج و این است بر خاند که شعوامی و اگر که نام و اگر که کفمت و سخی است کفمت و است

ایستاده بودیم گفت که پیش آن رافعی یعنی امام علی السلام داند می پرسد که چیست که بعضی از شیعیان را
سند چو بسکری که من خستیدم من کفم او دعوی این میکند که من خستیدم من کفم او دعوی این میکند که من خستیدم
انتظار کنی در می دیگر مستغنا نه خدمت انصاف و حال ابوی عرض کرد و فرمود که بود و آن بود
از خود که زد و سنده از ابر که که کلام او می پسند و زیر آن خواهی هست و آن از سخنان آن که از روستا
رفتم و آنرا گفتم که پسند باقم خانه انصاف فرموده بود بعد از آن بهم گفت من که این سخن را بگوئی
سجده چهاردهم استم ابو مسلم صفیری که که در آن وقت که با او آمد بود بدین برای طلب آزار
گفت من که با تا بیرون روم و این ترک است منم چون بیرون رفتم زکی را بگو گشت و در محضر پنهان
با وی سخن گفت و آن ترک فرموده بود سه برسم انصاف که بدو من باز پرسیدم و از ترک رسیم
که چه میگفت بزبان ترکی تو گفت این چیست گفت می مغربست لیکن از فرزندان غیر از من است و از
و پستان خالی است و این جان دار علم من نیست ترک گفت من خبر عجیب شنیدم که او تعجب کرد و گفت
که او ای که نامی کرده بودند که در میان ترکان کسی این اطلاع ندانست که اندکی در حال کلاهی و امان نام
میوانند و نا این زمان دیگر گشت است و او را با نام خواند پس معلوم شد که او از خواص است و چون پرسید
روایت حسن بن جهور که گفت از سعید حاجب شنیدم که میگفت که من پیش علی بن صالح رفتم و گفتم با
عثمان بن نیز از اصحاب توبه شده ام یعنی امامی ندانم که بیست بیست گفتم علی داد گفت که من چه تو گفتم
تو کل را از سنده که بروم و احوال علی بن محمد النعمانی را بگویم باز دادم چون رفتم و باز ایستاده بود پس دادم
از نماز خارج شد نگاه روی مبارک من آورد که ای سعید تو کل را از من بپرس که آیا با او با او با او
گفت و گفت که در دست مبارک است که از من ترسان و از آن بیرون آمدم حاجب می خندان
نموده بود که شرح خوان کرد من باز تو کل روم فغان و در فکر بگویش می رسد پس دادم که حاجب
گفت که از آن که از من پرسید که آیا با او با او با او می شنیدم که گفت که من با او با او با او

عبدالمطلب را طلب کرد برای کاری و من و ساقی بودم و غم بغداد / دم و امام علیه السلام ششم و دهم
 سوخته و آب که گداخته روز دیگر محتاج تواید و و خیزید انود و آب را بخت از پیش کرده من
 رفتم و بر راه مطهره دیدم اندکی که رفتم فرود آمد و خاغان من با من فرود آمدند تاگاه نگاه / دم و صد بار دیدم که اندک
 و صد بار دیدم که این در رسیدند گفت مستقر را طلب کرده گفت برای چه میطلبید گفت من را که میطلبید
 گفت / و نزد احمد بن ضعیف از اهل کوفه فرستادند و بنده صالح بن سعید گوید که من بخدمت امام علی نقی علیه السلام
 رفتم حضرت با من صاعیکه فرود آورد و جدا شد و در آن خانی بود که فقیر و مفلوکان فرود
 آمدند گفتند فدای تو کردم این طایفه در بر خیز نفق و امانت تو میخواستند تا غایتی که ترا در خان صاعیکه فرود
 آورده اند فرمود که بر بنجا بگری ای ابن سعید و بیست و یک نفر که نگاه / دم و مرغزار نادیدم با ابایی روان
 کشش بای و لکش و تر لهای بنیامیت خوش و دلان که گویا در دار بنده غلام چشم من خیز شد و در آن ماندم
 امام علی علیه السلام فرمود که ای صالح هر جا که باشی این نوع منازل تیره برای من نیستند و ما را با بنجا میرند و تو ضایع می
 کردی و در آن صاعیکه فرود آورده اند اگر دشمنان منزلت ما را با بنجا میرند و تو ضایع می
 بر ما چو دستم نکردی و اگر چه نزد بعضی معلوم است که از غلامان را می پوشید و در حداب میبکشتند
 جزا و عقوبت آن خوانندگش و در نظر کل و وبال آنرا خواهد چید و بنده عبد سید محمد بن حسن بن علی گوید
 که من و پدرم بر در خانه منوکل بودیم و جماعتی از اشراف طایفه و عباسی و جعفری حاضر بودند تاگاه حضرت
 امام علی نقی علیه السلام رسیدند حاضران سر بر پیشانی نهادند و خیز انعام کردند و او نواره و ایوان پیاده و در خدمت می نشستند
 تا بنده من فرمود نگاه بعضی از این گفتند که چه لازم است که این قدر تعظیم می باید کرد او را بزرگتر از من نیست
 گفتند بزرگتر از من و از فضل و کمال پس ای چه پیاده و در جلد و می طلبید و گوید بعد از این باو می خدمت کنم ابوالمطلب
 گفت و البتة او را در بند این احترام خواهد کردی چنانچه از فرموده باینست و این او را سرور می است و درین سخن
 بودند که آنحضرت من فرمود که چنانچه است جمله از اشراف طایفه و عباسی و جعفری و در خدمت می نشستند و خود را در نظر

او میفکرمی مانند اینهاست گفت ز شما دعوی میسزدید که اقرار می کنید بقصد چون او را می
در خلافت به جبار می گویم در تعظیم چه عززاده خدا را دلیل توانی هست معذور بود ششم حسن علی بن
که ششم نیز حضرت امام علی نقی علیه السلام می ازید و میگوید است آنحضرت خود که سبب ازین در کینه
گفت تا بن رسول الله که بواسطه دوستی تو دلی را گرفته و بدست من صاحب داده که او و پیر او را در
فلسن که بریزد از دستم بجا و خاکستند من چه حاج کنم آنحضرت خود که چه بخیلی گفت اینچه پدر
میزان بر سر بسند و فرمود بر دوام که خداوند است فرزند است پیش تو باید خندان و دست خوان و بیای
وین بود تو باز که بر مروتی شده هست چون شام شد و روز دیگر پدید روی که بر می آید شادان
و نار ان گفت را فروده از حال خود بر گفتند من صاحب دارم که از فلان کوه چندار و چون انجا رسید
خویش انجا خوابید و روز دیگر او را سوار و قری از برای من کنده بودند و من میگویم که کس مکل
من لا بد که در آنکاه میباشند ناگاه ده تن را دیدم که آمدند با صورت های سیو و جام های پاکیزه و بویهای خوش
تو که گفتی ان را با منید بنده گفتند تر جیست و این چه کردی ترا نیست حال خود را گفتم از کوه انداختی و من
از ان کوه نیکه تو خیم محو که صاحب را بجای تو انچه نمی اندازیم از بطن او بروی و بخت دست بر وضو حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله منقول میشی من قبول کردم فی الحال صاحب را گفته که ان کوه را با منی کوه
بروند و او فریاد میکرد و موکلان بمن نشیند تا ان را با منی کوه رسیدند ان صاحب را از بالای کوه انداختند
و پس از ان که زمین رسید به راه شد موکلان با او آمدند و فغان کنان از حدت ان بخت در ان
ده تن را بردارند و پیش تو رسد بنده کنون بسته اند و انچه بود از ان که او با خود بریده و بدیده است
بر وضو حضرت رسول صلی الله علیه و آله خدمت تربیت آنحضرت داد و با این صفت به روز دیگر رسید
حضرت امام علیه السلام که در احوال او مکرور و عافا و فرافا و که صاحب را از کوه انداختند و بر گرفت و آنحضرت
از ان فرقه هم میفرمود و در آنکه که انرا نرسد تا رسید انیم چه کرد که تو را بدین خاندان کنه بر آورد و انرا

نزد من بود و در عقبی و السلام علی من اتبع الهدی بعد از آنکه ابوالماسم عبدالمطلب بن عبد الرحمن حلی
 کو به فرموده من جعفر بن محمد بن امام علی نقی علیه السلام میگفت که چون من از خدمت تو بگذردم و در پیش
 بر من تلخ بگذرد از استیجاب تو دعا فرما که حق سبحان و تعالی مرا و اسب مرا قوتی بدهد که بس ضعیف هست و بدین
 سبب بتوانم خدمت تو را بکنم و در هر مسافتی در بارگشتن و در راه و دور از حضرت دعا فرمود و گفت یا
 خدا یا ادر او اسب را قوتی که است فرما در زمین شمر حاجت بدهد یا از آن جهان شد که ابوالماسم نماز
 به نماز و سجده کرد و می و با آن نایبین با حضرت و در ده گذارد و می و می بران اسب نماز
 میزد و در سجده و می و از سجده تا سوره سوره ربه است یکت دعا می حضرت امام علیه السلام ابوالماسم
 این نماز است سوره سوره ابوالماسم جعفری کو به کرد سوره سوره می و می بران اسب نماز
 نزدی گفت و می که بر تو و حضرت امام علی نقی علیه السلام دعا فرماید را بی زوال این علت روزی که
 جای نشسته بود و بر وی میل کرد بجانب حضرت فرمود که در سوره عاقبت فرماید ترا خدا تعالی و شارت کرد
 به شاک خود را و بخت و این را فرمود او تو است در پیش رفتن تا بگشت و عاقبت کرد و فرمود گفت
 آنچه حضرت برای می فرموده بود و بخانه رفت و می که هر دو آن بد علت بر من تمام از دنیا بده بود
 و روایت شد که گفت که من کل رسانید بود که امام علی نقی علیه السلام میفرماید که فرزندان امیرالمؤمنین
 و عاقله زهرا علیهم السلام در زندگان تعرض نرسانند علی بن جهم گفت بتوکل که اگر او را بیاوردی و بزر
 آمد و در بناسد گفت تا سه روز که نسبت ببران تا یک اسب که بود بعد از آن سه روز آن را که اسب بگفت
 در بناسد و آوردند و در میان فرماید بناسد و منوکل در خود بناسد و در روی خود است و کل فرستاد و امام با
 علیه السلام حاضر کرد و حضرت که میان فرماید از حد و بناسد بران خود را و در منوکل از خود می که نسبت تا
 اینها حضرت یکت علی بن جهم و این ام که بجه که ما اینجا بودیم که گفت که گفت او در پیش از آمدن آن
 حضرت شیران بعضی میفرماید که نزد یک بود که نهاده از سربان است این را نزد حضرت میداد و سربان

از حد و از غیر خارج می شود و امام علی علیه السلام نزدیک شد یک فی آید و در نزدش می نشست
و محضر و مستجاب بر این یک یک در منزل از عرق منبر است و میبرد که بر آن چگونه میگوید
منزل از آن جوان ماند پس او آن بود که اگر از آدمی را برایشان اندازد این از ناب کسکی بر آید
بهم برزند و بخورند بعد از آن گفت تا در غم میزنند و محضت باطن میورود و منزل از سر ساری است
و بنجانه و کرفت و ساعتی نیست بعد از آن محضت برخواست و برآید منبر این بر شال اول فروشی
آوردند تا محضت از این کلفت و بنجانه خود فرمود و بعد از آن منزل مال بسیاری از عقب
الکاه منزل بجای هم گفت که این منی را یکس کوی که هر که این کلفت و نشیند کند از او فرمود
علی بن هم گفت من یکس رسم گفت تا اوقت که منزل را کشند و آنچه منی آن بعد بن رسید و فیه الی
باقت بعد از آن با سندان و موالید با کفم و این خبر منتشر شد و وفات محضت بقول اصح و در روز
ماه حبیب رسال و در شب و بنجانه و چهارم از حجت و عمر الفس حل و دو سال بوده و بعضی گویند حل و
و محضت را در رساله و وفات خودش و فی کردند صلوات الله علیه و در روز وفات امام علی
ابی محمد حسن بن محمد بن علی بن محمد بن سید بن حسین بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن
ایطالع علیه السلام و است السلام و این باب من است بر دو فصل فصل اول در ذکر ولادت
نسب و کینت و القاری و عدد اوله و محضت و ولادت محضت در مدینه بود و در روز بیستم ربیع الاول
بعضی گویند روز و شب رسال و در شب مسمی و در حجت و نسبی محضت پس در روز که از سر
ابو الحسن علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام جمیع و نام او و ستوده اش حدیث و علم و در بوده
و بعضی گویند فی ریحانه بوده و در کلمات محضت حسن است و کینت او محمد و بعضی سراج و عالم میگویند
و در ولادتش هر چه میسر بود صلوات الله علیها و محضت و نقیصت بسیار و در وقت کربا و خنجر
و تعالی اختصار من داده و در این بنقیت و ثبات فخره و در کردن و بر کرده که ایم را بهاندازد او مانع خواهد بود

و از او بشنیدیم که گفت چه حضرت علی علیه السلام از من باز کرده است که از من بپرسد و تفصیل آن
 پس این ندارد و فضل و دهم در بر معجزات و وفات حضرت علی علیه السلام و آن بخت معجزه است و معجزه
 اول اینست که ابو جعفر با شنیدن نزد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نه روزی که از خدام و خدمتگزاران
 از برای شخصی که از من بود و حضرت آن شخص را ندید و آن مردی بود و لانی نیکو روی بزرگ و بکمال
 سلام و بخت عجب آنحضرت جواب سلام داد و باز او گفت ای غریب و بیگانه و بیگانه من گفت من
 خودم که این گفتم گفت آنرا از من است و این است صاحب حصاه که پدران من با کثرتی میران
 و نهاده با خود آورده و میخواهد که من نیز به پدران کنم فرمود که بیا از آن شخص شکلی برون آید و چهار گوشه
 امس ابو محمد علیه السلام بکشد و با کثرتی خود به فرمود از برای پرسیدم که او را من از من دیدم گفت لا اله الا
 کانت که میخواستم بگویم که این پرسیدم این زمان میرسد پس عانی برخواست و گفت حجت الله و بر کاه عظیم
 اهل البیت و بر توفیقها من بعض گفت که ای میباید که حق تو چیست است من حق امیر المومنین و باقی امیر
 صلوات الله علیه و حکمت و امامت بخیر پس از آن و تودلی خدای و غدری نباشد این که ترا انداخت
 ابو یاسم که به که من نام او را از آنحضرت پرسیدم فرمود که نام او هیچ بن سلت بن عقیه بن سمعان بن غانم بن
 ام غانم است و این از او ایرجانی است صاحب حصاه که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بران نهاده
 و این ام غانم خراجدار و البر است ابو یاسم جعفری گوید که از ابو محمد صلوات الله علیه شنیدم که گفت
 در می نیست که نام او مودف است بلکه از اهل خرد مودف باشد بدان در باندرون رود و تا موضع خود برسد
 حمد خدا تعالی کردم و خرم شدم بدینچه من باوردم میکردم آنحضرت نظیر مودف بوی من و فرمود که خود او را
 این میگفت مالکی سکی که اهل مودف در و ناسل مودف خواهند بود و حضرت خدای تعالی ترا از اینها که در ناسل
 ابو یاسم و بر تو رحمت کند و بجز و بیشتر اسم جعفری و این است که به او سلام گفت از قول خدا
 خود جل که لا اله الا من قبل این فرمود پس از این و من بعد پس از این و بیه و بهر من و دل خود که من این

ما بول قول غرضه که الله الخیر و الله تبارک الله رب العالمین انعمت روی مبارک من آورد و فرمود که میخواست
 و فرمود دل خود اندیشه کرده که الله الخیر و الله تبارک الله رب العالمین بعد از این ادکفت که ای منیر چشم که
 عجب نهایی و پیدان تو حج الهی اندر خصل جان من چه چشتم ابو هاشم گوید که من بعد از حضرت امام حسن
 عسکری علیه السلام بمقام فائز اند که تقوه بستانم که اکثری بایزدم از ظاهر و محسوس چون برون می آمدم و مال
 و دواغ اکثری بسوی من انداخت و فرمود که خواستی تقوه از من طلب کنی بر اعی اکثری من انرا دادم
 تا از کین عاجز فایز باشی ابو هاشم گفت که ای منیر چشم که تو امامی و طاعت تو فرض است پس
 که ضایعالی ترا سیار و زبانا باشم با حله و الحیان منیر چشم و ایت حسن بن طریف که در مسجد و حاط
 داشتیم که از ابو محمد عسکری و پرسم نام داشتیم با تخفوت چون قایم علیه السلام ظاهر شود چه حکم کند مجلسی
 گویا باشد که در اینجا حکم کند و خواستیم که نویسم از شب بیدار و علاج آن فراموش کردم جواب داد که کمال کرد
 بودی که قایم چه حکم کند او بعل خود حکم کند مثل داود بنی علیه السلام که طلب منیر کند و خواستی که از تب رنج
 بخوشی فراموش کردی این آیت ایما را کوفی برد او سلمه و علی ابراهیم نویسن و بر کردن صاحب رنج و باز
 تائب او را بل نمود من چنین کردم تب از دست رفت کرد ابو هاشم گوید که دستش بودم خواستم که
 چیزی بنویسم و از انصاف چیزی بنویسم نرم و دلم چون بخار رفتم غلغمی را فرستاد و عقب من با حد و
 در طله و کوسه بود من که چون ترا حاجتی باشد نرم کن و بخواب که بر چه از نا خواجی بد پرست منیر چشم ابو هاشم
 گوید که بعد از دست امام حسن عسکری ۱۲ رفتم و کمال کردم از قول هندی غرضه که تم اورشنا الکتاب الذین ضلطنا
 من عبادنا فاعلم انفسهم مقتصد و منهم سانی باخیرات امام است گفت که اینم و در اندون خود اندیشه
 میکردم آنچه می خواهم کتاب مال محمد عسکری که امت کرده نفر فرموده بسوی من و گفت که کار اینان بزرگ
 است که تو اندیشه کنی و پندار که از بی آل محمد شکر می خواهم تقدیم بر من که دست خود را من اینان
 نادر و قیامت تر از اینان خواهند ظاهر فرمودی را با خود خواهند فرمود که اینان را کمال اناس ما هم مبارک

بعد از آنرا او را حبس
بواسطه محبت لایا
ابا نامم

ایشان می بود که چون آنحضرت فرمود که این زمان دعا کن و ستمبار نیست و دعا که ابرقیت دهد شود
 افتاب شد خلفه گفت یا محمد این استخوان چیست ابو محمد فرمود که این را بر وی است از فرزندان
 علی از اینها و این استخوان سبزی است و برگاه استخوان سبزی را ظاهر کرد اند و در حال باران بارید و رایت چند بعد
 از آن دعا و باران بنامه خواندیم گفتند که بگشت انعام القاباس او اند از آنحضرت تا دعا فرمود برای آمدن آن
 دعا فرمود که سبزه در بران بارید تا بر برگه پاؤش شد و کشته اند گفت و صوماء سرسبز شد و طیفه خیر
 ماند از قرص می می سبزه و بنای و شمعین را یقین برآورد و فرمود شد و شکم ماری تنگ گذاردند
 ابو مسلم جعفری گوید که چری نوشتم بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام و شکایت کردم از
 زبده آن و بذا آن جواب نوشت که او در نماز پیشین در خانه خود خوابی گذارد چون وقت پیشین در آن آمدند
 در آن زمان بیرون آوردند و نماز پیشین در خانه خود گذاردم و ستم حضرت امام را شد
 ابو مسلم گوید که در زبده آن شکایت کردم و فرجی نداشتیم خواستم در حبس رفته بگویم بحضرت و طلب فرج کنم
 از آن شرم آمد و نوشتم چون در حبس نماندم مستغفرا و طلب نمودم داد و برای من فرستاد و چندی نوشت که
 برگاه محتاج نوبی شرم کن و بخواب هر چه بنویسی تا بنویسد الله تعالی بفرستد و روایت کنند اسمعیل بن محمد
 بن ابی علی بن اسمعیل بن علی بن عبد الله بن عباس که یک روزی بر روی نشسته بود نگاه حضرت امام حسن عسکری
 علیه السلام بر من گذشت گفتم بایستد من و الله که چیزی ندارم فرمود که چرا گوئی بدردی خودی و حال آنکه در میان
 در خانه دفن کرده و این از برای آن است که گوئی بدردی خودی و غلام را از فرمود تا صد و نیا بیست داد و فرمود
 که ای اسمعیل تو از آن دو بیست و نه که دفن کرده و محرم خوابی ماند و مریضی که بسیار باری محتاج باشی و گوید آن
 خانه برسد که حضرت فرموده بود زیرا که چون بن عدینار امام را بقیه که چندی خری ماند که ما در روزی می نشست
 و بر سر او کند در قیاس و بی حاجت بودم که خواستم که آن دو بیست و نه از بر زمین نهاده و آید و لشکر کنم تا بنیم
 بجا نماند و بسیار می جستم تا بنم و یاد من نماند معلوم شد که یکی از اینان می می نشستند از او بدو و حجت و در آن

[illegible]

بود بنام بن العبدی میباشند در آخر الزمان معجزه میسر شد عبداللہ بن جعفر قمی روایت میکند که من
 بر من رای رحمہ اللہ احمد بن اسحق بن زبیر است ابو محمد اللہ امام الحسن عسکری علیہ السلام و من کل خند بود و او را خواستم
 که پرسیم چون بجا میآید بدو حاکم انحضرت رفتیم و حضرت طلبیدیم ما را بدرودن نزد احمد بن اسحق
 انسانی برد و نشست و بعد از آنکه از زر و فخره با وی بود که هر یک کیسه حبیب آن بود و بعد
 کوثر بیستم نوری از خود میآید ابو محمد علی السلام فاطمه ماه بدر تا بان بود و بران وی بود کی نشد بود با من
 و در حبیبی و پیش آن بود که کوی زرین مربع بجا آورده بود که بعضی از روسای بصره برای آن
 بسپاده بودند و از پیش آنحضرت میگردانیدند تا آنحضرت بدان متعجبی میبود و ابو محمد چیزی میآید
 ما رفتیم و سلام کردیم و جواب شنیدیم و اکرام ما کرد و فرمود که بنشینید چون آنحضرت از کتابت فارغ شد
 احمد بن اسحق آن انسان را بردن آورد و پیش آنحضرت نهاد امام علیہ السلام روی کرد که آورد و فرمود که
 ازین کسب ما بردار که بشود تو برای خود فرستاده اند فرمود که ای پدر زبر کوارد و انباشت که من را کسب
 تا بای علیہ السلام در از گنم این حلال را با حرام آمیخته اند ابو محمد علیہ السلام فرمود که ای پدر اسحق بیرون
 و بر جود انسان است تا صاحب او جدا کند حلال و از حرام اصل گیرد احمد بن اسحق بیرون آورد و حبیب
 علیہ السلام فرمود که این زر از فلان بن فلان است که در فلان محمد میباید و دست و دود نیار قیمت
 حرمه ایست که بوی میراث رسیده و چهارده از بای منطام و اریست و در نیاز از اجرت فلان و فلان
 امام حسن عسکری علیہ السلام فرمود که ای پسر من آنچه تو گفتی را این خاگر کن و صاحبش نزد و نیازی
 نیست و بردن آورد که بر شکم روی منقوش بود و بعضی از آن میخواند بود و قاضی علی دیگر بر آورد
 بودند این یک و نیم و فرمود که علی السلام اینها است که صاحب این زر یک من ریمان بخونده میآید
 بطلای میآید و در جیب جاند طافانی نقیصی از او برد و در جیب علام کرد و صاحبش را قبول
 نزد او و احوال که صاحب من دهم ریمان بار بختی بسند و جابجا از آن نیست و آن جابجا بفرستد

و بعد از آن از آنجا خطی بیرون آورد و این مضمون که قائم علیه السلام فرموده بود و هر کس از آن کیست و دیگر هر آن
 قائم علیه السلام فرمود که این از فلان بن فلان است که در محله فلان می باشد شنیده که مادر است این
 ابو محمد علیه السلام فرمود که از برای چه فرمود از برای آنکه این از نعمت فلان گنیم است که حاجش بر بزرگ
 صفت و جوری کرده بود که گنیم خود را یکد بزرگ نموده بود و از این او را یکد ناقص انحصرت فرمود که است
 کفی ای پسر بس از با محمد و او تا حاجش برساند و فرمود که این در نانی ظل ما مشرب و احمد بن محمد
 آورده بود و در منزل فراموش کرده است و طلب کرد و صفت که از با محمد و او چون نیت سعد بن عبد الله
 که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روی بن آورد و فرمود تو برای چه آمدی گفت احمدين اسمی را
 شنیدم و می خواهم خود را که او شنیده بود بخیرت ایدم فرمود که ای سعد سعد چند از منجاستی هر کسی که رسید
 گفت بحال خود باقی است فرمود که از زن العین من هر کس پرسد و جواب شنیدم بعد از آن آنحضرت مقام
 بر خاستند و بچشم سعد گوید که من بیرون آمدم دیدم که احمدين اسمی را بن می آید گفت که ای احمد
 از چیست گفت جا که آورده بودم نمی نام که حضرت امام علیه السلام طلب فرموده بود که باکی نیست رده و بگویم
 عرض کن نیت و بعد از نانی باز انداختند و شادان و عداوت بر برل و الس می شنیدم که حال صفت
 حاد خود را دیدم که در زیر پای مبارک امام حسن عسکری علیه السلام بود و بران نماز میکرد و از آن خوشحال
 می شد سعد گوید که شکر بار تعالی بفرستد اینم و بر روزه نزد امام علیه السلام تردد میکردم اما تمام راه می راندم
 بنده بدم روزه و طاع می شنیدم و احمدين اسمی را دود و دیگر از بزرگان شهر بخیرت ایدم علیه السلام رفتم گفتم
 با موهی رفتم تا نزد یکسره و بگویم مفارقت از خدمت تو صعب است و مانند و در از برای سستی و غایت
 در پیجو ایسم و تو سل میجویم به بیت محمد مصطفی و به برکت علی و عقی و عاودت خاطر زدم ... چون
 ای که به حضرت و نورش از آن بن علوه علیه السلام احمدين نام را از نزد شما شنیده نگاه ...
 گویند که از این افرجه بایست و ما که دیگر بیدار می شدیم تا از تو نسیم احمد که این صفت آنحضرت

دلفت و آقا بطریق و ستمها نیست قاسم آورد و من خود بنشیند طعام آورد و در آنجا نشستند و قاسم را
آورد و بزرگتر از خود بیج آورد و قاسم را و قاسم برخواست و از او روی عیال را بی سکه داد و او را
و انکار کرد و قاسم با اباعبدالله مکر فرمود و کسی بخور رسیده که اگر بکنی گفت نه گفت پس سب /
گفت خبری پس و بگوشت شج از آن حضرت انداز رسیدن نام بکل روز که نزد بنفم از حوال نام بهار بود و
بعد از آن صبحهای می مدلس کرد و اند و منقب است و قاسم گفت /
شبی که و گفت بعد از این چهارم یکم و پنجم نام آورده بود و از او فرمود و بیای و دستاری و دو خادم و بزرگی
کیسه پرود آورد و حسن بر زمین نهاد و از آن بسته و کجای ضبط کرد و نزد قاسم طعنی بود که نام علی بن علی /
لوی داده بود و او را و دوستی بود از برای مفارقتا و طاعت نامی بود و او را عبد الرحمن بن محمد سری خواند
پس قاسم نام داد که برای وی خواندند آن مرد گفت قاسم که از خدا ترس تو برین جاری
چی سکه کا میم و مایه که و ماند ری نفسی از من نموت و منم بمغایه طالع النبیه و یطهر علی علیه السلام از نفسی که
او و بزرگ و دمنی و بزرگ انسان از فی سحر و کما میند و بزرگ برمل علی علیه السلام و آنرا قاسم گفت و منم که توان
سختی و قاسم گفت اکنون از بزرگ کن و باریخی نویسی اگر من پس از آن روز و قاسم به انکمنی نه برادر است این
و عدن و قاسم نام تو طلب سکه و نفسی که از بزرگ یعنی انشی غری نعمه عبد الرحمن /
منوی سکه در روز بنفم از رسیدن نام قاسم را بهای طاری سکه و بزرگ زبده میند تا روز بعد و بزرگ و
و بزرگش می نشاند و بزرگ و سکه در بزرگ و مایه مانند کونست ابانان مردن آمد انکمنی و گفت حسن
و با فسادن بهمن من سبب نظر کردیم دیدم حدقه ای او و سکه شده و چشمهای روشن گشته و در بزرگش /
عام خلی می آمدند و او را می دیدند و قاضی القضاة بغدادی و ابی بکر بن عبد الله مسعود /
و فی اه کنت نامی این است سکه یکو بند و انکمنی /
نموده است و کنتی و در بزرگش سکه و آن سکه یکو بند و انکمنی /

کبریا خود را به بر خیم آن هزار در بسته است اما پنجاه است که او را رخ کرده و نوازده تن که از این است و در آن
 همان هزار درم و پنجاه و چهار در بسته و دو کوزه با گنجی که قبضه ده و دینار است و نه لکه که به دینار فرید و ده
 ازان نهاده می آرد و این با فلان یک که ده که مابعد خنجریم هم در بند آورد و مال را به چاقوین نزدیک در بر خیم خود
 از نفقه راه بسنان و این گفت که ما در من ده و چهار در خنجر کرده و در عوی می نهند که حاجت آن کیست ای فلان
 و آنکه از گنج و در احدی خنجر کرده اما از برای آنکه او را چه است نمی آید که بود و در دستش این را می بیند و در
 زنده بر خنجر و او را که نفوذ کند بر صوفی و مکه بعد از این که خنجر علی بن ابی طالب است و او را دوست دارد چون بخانه
 خود روی و دشمن تو میرود و الی و الی تو پراشت رسد گفت چون بخانه بغداد آمدم و کبریا در کاف و او را هزار درم و
 پنجاه و دینار خنجر و آن خنجر فرموده بود و کسی دینار می داد که نفقه خود کن که محلی بقدر فرمود که تو در دست مرا می کنی
 از آن بسته و منزل خود را بکنم که خنجر من بخانه و در حالی می رسد که هر زن تو و ده زن مکه که باز در خنجر و
 باز بکنم بخانه و فرموده بود و در هزار درم پس رسید از می و این شمرده از مولات آن خنجر و کوهی و
 که از در و در فتنه و آن خنجر است پنجاه و هشت و چهار هزار و شصت و پنج از بطور خواهد آمد و مخرج
 ظاهر شود که هیچ بی را من آن نموده باشد و در عورت محض خنجر علی رسد و خنجر علی عورت او را قبول کند و
 و این و یک شب بکشد و از صدف از زبان علامه فرمود و بعد از کرده یکی نوند و کار سادات و علمای شیعه
 با جمیع کمال رسد و در حبس خود و در حال کردند و در ستم و در حال ماند و رسد و حاجت او و صفت است
 علیه و جزونی چند که در حال و در دست بطور رسید و این که از شیرین سلیمان و لوا از فرزند
 ابو ابوبکر بنی هاشمی بود و از زبان ابو محمد و ابو الحسن علی السلام رسد و او گفت که من از علی بن ابی طالب
 علی السلام را نفقه بنده فرمود و من خنجر او را خنجر بود و من شیخ محمد بنی و تقو و خنجر مکه و در خنجر خنجر
 سند را این علم را بیک خنجر و خنجر خوانم که در میان علی بن ابی طالب است که گفت که او را چه بود و من را بخانه
 بر آورد و من را بیک خنجر و خنجر خوانم که در میان علی بن ابی طالب است که گفت که او را چه بود و من را بخانه

و حضرت زین العابدین علیه السلام فرمودی چو در پس از ده نوبت بخوابی و در پیش از ده نوبت بیدار شوی و از این دو نوبت
 و نهار سی و شش بار از نوبت غلام بوده پس در آن بزرگوار ما شما معتمدان باید که این سیم من از کتب من و کتب من
 و ایم که کتب من بر کتب من و کتب من که من ترا در آن اطلاع خواهم داد انگاه ملاطفت کنست بخدا و کتب
 و دومی و بر آن هر نهاد با کسری اخذ و کسار چه در آن بود که در دست خود را می بایستید و فرمود که این
 بسیار غنچه دارد و به نوبت من در آن بود که چون نوبتها در رسد که در اینجا غلامان و کسریکان
 باشند و فرمود که از آن در آن بایستد و کسریکان می بایستد و غلامان حاضرند و نوبت من در آن
 لیکن تا انگاه که کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن
 نوبت که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن
 معنی آن بایستد و آن بود که نوبت نوبت آن در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن
 ما را بوسی غیرت که به کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن
 و بی شمار اینها بایستد که من مطلقا بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن
 بعد از این که بایستد که من در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن
 صفت بی و در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن
 رومی و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن
 اگر بایستد که من فریدم و در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن
 بی جای آن بود و چون آن نام را که کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن
 و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن
 یا که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن
 و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن بایستد و کسری که در آن

خوانده ای و بر روی بالید و بان میانست خودی کفم چو ببالید و ...
 و می شناسی گفت ای عالم ضعیف نه بدانی محل در اینها و اولاد این را که کس در او را ندانند تو کیم احوال
 راه تو دفع کردی بر من شای این که من طلبم و غیر اینها می من قیصر که ملک است معنی از در زمان
 و او نام و نسب بشنود که در می عیسی است علیه السلام شایم که در دست که او را بود زاده خود بود
 سیزده سال بودم و بغیر خود با جمیع کردن فرزندان و این را ...
 بدانند و کسی از بنیاد که اخذ چهار در اینجا من بمبار چنان به میداد زاده خویش را بر اینجا
 من شای صلیب را کرد و می بنیاد و در نشاندان او بر کرد و می با بنیاد کنند کتاب بخیل را که در حلق
 را بهیاستند و از کفند که مبارک صلیب را و در فاد و عود و تا تخت گشت و او از تخت نهاد و بهیاستند
 و این بن سجد من گفت که ایها الملک ما ازین کار عفو کن که درین شوخی است که دلیل است بر زوال
 و من مسیحی و نه ... می ازین کار منجر شد و این گفت که صلیب را با این بنید و این عود و مادر
 گنبد و بر او زاده و یک در فلفل را به زبانی که او را بود و هم و خوش را این سعادت نزل کنم من همین
 و هم تر نزل نیست اول شد بعد از آن مردم از ترس متوف شدند و بعد من قیصر از آن غنا گشته
 بگویند که منم و پاره و زده که استم از عیسی علیه السلام و شنون و حاجتی از و از این را بخواب و هم که در آن
 موضع که کتب ده بود و بزی جای ... که باستان را بر بود و حضرت علی علیه السلام و با حاجتی از نزل
 اینست عیسی علیه السلام و در توفیق علی علیه السلام و در توفیق و آمد و دست در کردن و گرفت و در توفیق
 فرمود که با روح السلام من آن نام نادر سکای بنام از شنون زاده او را یک از برای این که در دست و می
 مای خد علیه السلام ضاوت ... عیسی علیه السلام بشنود که نیست و در که از سعادت مجروری تو
 ... حضرت علی علیه السلام و در توفیق و آمد و دست در کردن و گرفت و در توفیق
 الحسن علیه السلام و در توفیق و آمد و دست در کردن و گرفت و در توفیق

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

این است ابو محمد را یک شبی خواب داد که است که می بقابل سلمان خ
 بر روی بر پاست خدشکاران سلمان جاعنی با سیری بگردن از در در میان و او نیز بود در
 زمان دندار حنن کردم و چون جاعنی از سلمان با سیرینه نامی را از حنن دین و سیرینه است این بودم را نیز که بود که
 من و خضر فیهم نا کار را بنجا رسید که نومی سنی و آن هر دو کسی که من و سیرینه او دافع شدم از نام من پرسیدیم هر دو
 گفت که این که کبریا است نگاه گفت که نواز دوم عیاری از کجا و بسته گفتم که من و سیرینه با من و سیرینه
 این گفت ما از زمان سیرینه و سنادی این بر انعمیم کرد و مد بان ام حندی العافا فصبی از عرب فرستاد و
 عیاری ام حنن و نام بان سیرینه سیرینه که به که ما او را از بغداد بر آورده ایم و خدمت امام علی نقی رسانیدیم
 فرمود و بی که چگونه و سیرینه غر سلام را با نزل نرسای گفت چگونه صفتم بخیزد که تو از من نیز میدانی که است
 فرمود که ده برادر دهم دوست نزدیاری با من تا که خودم گفت که است و سیرینه سیرینه از او پرسیدم فرمود که ای
 با و ترا بفرستد سیرینه شرق و غرب عالم کرده و در او و عمل بیاید و از آنکه بر او و در علم شده باشد گفت
 یا منی این فرزند از که شود فرمود از آن کس که حضرت علی صلی الله علیه و آله را از مسیح و ششون علم است
 می بخیر است در فتنه راه و فتنه شب به حال فتنه بی دانستی که این تر ابله داد و گفت علی با سیرینه از
 امام ابو محمد الحسین علیه السلام فرمود که هیچ کس به علی از می نموده ام از آن وقت تا که بیست و نه سال شده و
 ایمان آورده ام نگاه حضرت ابوالمحمّد در آن زمان و خود را خود سیرینه طلب فرمود چون آن فرمود که ای
 بیکر اینک که ما میجوایم طبع او را در که ما میجوایم بر نمود نگاه ابوالمحمّد علی السلام فرمود که در اینجا
 خویش بود و بعضی و سیرینه ابو یاسر از آن که او حلیه ای محمد است و ما در قیام علم است
 بود و حضرت علی السلام گفت که سیرینه بن علی بن موسی بن جعفر و یا الله علم که ای
 حلیه السلام من سناد فرمود که سیرینه بن علی بن موسی بن جعفر و یا الله علم که ای

[illegible]

حاصل محافل از این خواهد بود که در دست یه جفا با این نیست بر کل صلی الله علیه و آله

این بود که تا فرقی سخاوت و تعالی صاحب الله و اعیان السلام خواهد فرستاد تا محافل این از روی زمین
اندر آید و جمع مل و مذمتی مختلفه را یکی سازد و الحمد لله رب العالمین که از این خبر مستر و مکتان این کتاب دین
بر در بگذرد رسید و نزد یک کس عالمان این خبر مستر است که بنده بنی اهل البیت علم السلام در دو چشم
که این آیه در شان حضرت عیسی علیه السلام است صلوات الله علیه و آله و سلم و در آن وقت که بنده بنی اهل البیت
نیز در زبان گوید ما بنی نبوت و انبیاء است چنانکه مذکور شد و در هر یک سخاوت و احوال و اصحاب آیه است
صیقل شمرده باشند منت نه و ممکن سازد و تمام زمین هر واد برین جلدی زمین است و احوال ابا و وارث
که داند و این اول است زیرا که واد بارش حبس است که تمام نوبت است بران و دیگر که تمام کفایت در هر یک
حقیقت است و در صحنی ابراهیم مجاز و دیگر در است با و این است چه واد خام ابره مصوبین است صلوات الله
بر ابراهیم و اهل بیت که بر و لفظ گفتا فی الزبور است و این دارد چنانکه مذکور خواهد شد ان الله و منول
حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه که محقر فرموده ان ضای که محمد را بجای حسنی فرستاد که اهل بیت
نوسی بفریم و شجاعت با بر کسب عیان این و دشمنان با بنابه فرعون اند و در ان دشمنان با بنابه اتباع
پس احوال شاه احوال این است چنانکه ان از ضعف بغیر فرستاده که دشمنان بکون رشتند بعد از این
از این سخن خواهد شد که حضرت مهدی علیه السلام ظاهر شود و تخریج تمام بلاد بکند و دشمنان آل محمد را تخریج کرد
و شمره از این سابقا مذکور شد و دیگر آیه است و لفظ گفتا فی الزبور بعد از ان الارض بر تبارک
الطاکون یعنی و بر کسنی که فرستیم ما و کتاب داد و عباد السلام از پس او بر زمین بعد از انکه در نور دیده است و در
در رنج و زحمت کردیم و بعضی گویند واد نیز بر تمام کتاب است و واد نیز بر لوح محفوظ یعنی فرستیم
و در کتابها بعد از انکه در لوح فرستیم بر یک که زمین و ابراهیم است که در این از کان سوره یعنی صاحب است
حضرت سالت صلی الله علیه و آله و این از ائمه علی محمد و علی العزیز علیهم السلام منقول است و در این بین که

[illegible]

ہی

[illegible]

بعد از این که حدیث شریف روایت شد بعد از آنکه او گفت که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم روایت شد
 چند مدتی تا پس از آن حضرتان را در جنبه های راست و چپ نشاند و در میان ایشان یکس چپ
 کشید و قول الله تعالی می بینم در روی مبارک او چپ می بینم که ما از آن قول می گویم و می خواستیم از ایشان
 فرمود که ما از این می بینم که خدا اجازت داده از برای ما تشریح کرده و در این است من فرمودند که
 پیش بعد از من در بعد از آن کردند و اطراف نماز می نمودی از قبل شرق به غرب و از بعد از آن
 نشان آن لاله از حق کند پس بعد از آن نشان کند و باری داده که بعد از آن اعطاء شده و ما از آن
 می بینیم و دفع کنند از این روی از این است من پس بر کرده اند زمین را از قسط و عمل به آنکه بر کرده از جوی پس آنکه
 او را که این را نشان پس که ما بدانند از او که هر چه بر روی ما نیست حدیث است و در خلف روایت شد
 بعد از آن که شنیدیم که آنحضرت فرمود که دایره این است از یک سو به آنکه چگونه قتل نمایند و چگونه
 از آنکه که ایضا که این ظاهر است از این سخن بر کار ما که این را از زبان خود و قدرت شده و از این سخن که
 حق به جای و بغالی خواهد که باز کرده اند اسلام را بجز آنکه هر چه را در آن کس و او قادر است آنچه خواهد که
 اصلاح کند حال است که در آن پس آنحضرت فرمود که یا خدیجه اگر باقی ماند از دنیا که بود
 و از آنکه حق تعالی این را تا ما ملک شود روی از این است من که چای کرد و فدا بر پهنای او
 از این که پس از آنکه او را از دست و در او را از دست است و از این که او را از دست است
 که که حضرت علی علیه السلام از فرمود که نعم امین در زمان مدیجی چنان فتنی باشد که کسی نتواند
 بنشیند بر کعبه و از آسمان بر این باغبان باغبان را در زمین چیده از نبات خود که در آن آرد آن
 بعد از آنکه از این سخن ما که که من علی علیه السلام فرمود که ما بنوعیه المظلم است و اینست نعم
 از این که علی علیه السلام فرمود که جعفر و حسن و حسین علیهم السلام در این است که در این است
 جعفر محمد بن ابی طالب علیه السلام فرمود که خداوند حضرت علی علیه السلام را با این سخن رساند و از این

و می فرمود که بعضی از ایشان که در بعضی مایه و در می سبیل بوده و او صیبا بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
برسنت او صیبا می فرمود عیسی اند علیه السلام و این را در آورده اند و او را المومنین صلوات الله علیه بر سنت سج
عزیز است و او بعد از این که قائم این حدیث سی و دوم را و این که ثوبان که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که کشته شوند نزد کج و کج که در حدیث این حدیث باشد بعد از آن صبر کنند یکی از این است
بر یا سباه از مریز و این که این را این حدیث است که کشته شدند همان سن یا خلیفه الهی
معه می نشیند و کاه بشنوند این حدیث را می رسد می کند یا در حدیث سی و سوم هم از ثوبان روایت
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نماید را یا تا از قبل شرق که گوید و این حدیث را
این حدیث است که بشنود این حدیث را می رسد که باید می کند بر بعدی ۴ و اگر چه بر بریت حدیث سی
سوم را ثوبان صلوات الله علیه روایت کند که کفم با رسول الله اما از ما است حدیثی ال محمد یا از غیر ما فرمود که
ماست فتح و مایه خدا تعالی با و دین با شما که فتح فرمود با و با خلاصی یا بعد از فتح ما شما که خدی قیامت از شرک و مالک
می توان در میان و این حدیث بعد از عداوت قتل از وی بر او می بیند که الفتن دارد و در میان ایشان
انجداوت شرک از وی بر او می در دین ایشان حدیث سی و دوم در حدیث مسعود است که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر با فی ماند که بکشد بر این در از حدیثی سخنی از تعالی است
ما می شود و می از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من و اسم
زمین را از داد و عدل همچا که بر بوده باشد از منم و جود لقب نماید مال بویست و بدید کند حق شما و ملک
در و بلام این حدیث است که هر سال از سال و حلی نخواهد بود و در آن حدیثی حدیثی
سخنی شده است که ابوهریره که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که قیامت زبیر کرده و مالک خواهد بودی از
اهل بیت من که فتح کند و سلطان و صل و دین و اگر با فی ماند که بکشد بر این در از حدیثی سخنی است
از حدیثی که حدیثی است که قیامت زبیر کرده و مالک خواهد بودی از اهل بیت من که فتح کند و سلطان و صل و دین و اگر با فی ماند که بکشد بر این در از حدیثی سخنی است

قبول کنند خود بر این ائمه و بر این شیخ بگذرانند و انگاه بگویند و راند و میفرماید: **بسم الله الرحمن الرحیم**
بسم الله الرحمن الرحیم ای اهل فضل و افاضت و مفاصل این را بسلوک آرد و در این مضامین
طلعت کند و اینست علی بن عقیله از پدرش او گفت که چون حضرت فاطمه علیها السلام طبع کردند حکم بعد از آن
و در میان خود و حضرت علی را به این آورد و زمین را بکشت و راجع به این بر دهنی صفی بن ابراهیم
و بچشمش بر روی زمین که دین اسلام را بوی بیاورند و سبب طاعت کی شود و بعد باطلی در آید و الله
نقد آید خاتم صیحاتی بفرماید و درین اسم فی السلام و الله بنی طوفا کرد تا ابد و چون در یک جا بود
بود بن رومان مانند حکم و او دینی علیه السلام برین محمدی ابراهیم زمین کجایی خود را ظاهر کرد و اندک بیت و
بر بر آید که شیخ طایبی مستحق زکوة و صدقه فاند و دولت را فرمود و نهاد و درین قول حق صل و علیست که او فرمود
الحقین و حضرت فاطمه علیها السلام فرموده که چون فاطمه آل محمد صلوات الله علیهم کند بفرماید تا سر آید و بر جای آرند
یکسری را نصب کردند و در آن اقران نعلیم کند بران و چه که از جانب حق نازل کنند و بر یکسری نواز تر باشد از
حافظان قرآن چه پس تا ابد مخالف نماند و حضرت علیه السلام فرموده که انانی که بخدمت حضرت فاطمه
مردن شوند برود که یک بی باشد که حضرت بی جلالت این را بدید و فرستند این را بفرستند
من باشند بفرموده بن از قوم موسی علیه السلام بودند اما که صیحاتی بفرماید بر از این که من قوم موسی
... و حضرت فاطمه علیها السلام گفت بپند و بگوید شیخ بن نون در دو یک سبیل علیه السلام
و او بود خانه الفار و در آن بود و سلمان فارسی و باکستره رضوان الله علیهم پس پس وی باشند و این
پس خضر و دیگر و ... و او پس صلوات الله علیهم الفار و احسان وی باشند و علما و سادات عظام و این
فضل حکم و دولت بفرموده و بدینهای و بی باشند و نیز حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که فاطمه آل محمد صلوات
... علیه السلام فرموده و او عمل کند ... و در آن در او را از این جای بکنند و ...
از شمس نرزد و بر اینها و این است ... و باید که آن حق را بکتاب و بر این است که این است

می نویسد که در سبب بیکسگی گفت ان الله مانع اوره و گفت قایم علیه السلام در انتظار رحمت حق است
 بس نشان بود و کارش نشیند بر صوبت روزگار و دشمنان بسیار لیکن پیش امانیه معلوم است
 بی اطمینان و بعد نسبت بخی و حب از ان است در و مان در انتظار ظهور می خواهند بود و از نزد مخالفان محقق
 شد نزد طالبه محقه محقق علی بن ابی طالب از اهل بیت می رسیده اند و از وی فایده گرفته و سوره
 در آنجا در جلد طه سنن می گوید که در اسماعیل بن حسن بن علی میگفته و بی از پدری طه که از ابراهیم نقل گویند خانه را در آن
 دایره کرده اند که در حوالی بران جبر او چنانچه پدر است مقدار یک گفت دست آدمی که در میان می نشیند
 و از آن خون در می چکان می آید و او بسط این از بسیار ضعیفی بود و او در قل بس که فرزند سید جبر
 سید رضی القیاس علی بن طاهر سرحه علیه و شکایت کرد از او است خود و گفت می خواهم که علاج کنم که
 اطباء می طلبند که او این را است و بر او میدهند گفتند این در می است مایه کک اکل و علاج این مشکل است
 چه خوف آن است که در محل قطع این آن برین کرد و او هلاک شود سید قدس علیه و فرمود که من ننویس
 ننویسم با من سبب بد که اطباء اینجا علاج این توانند کرد و با سببیت و در اینجا جاف کرد و ایندند اطباء را این
 بزرگوار آنچه اطباء طه گفته بودند و از این معنی بر آن شد سید قدس می گوید که چاکه این بگذرد که شمع افکند و سوزاند
 تراد و خانه را این جا به در است که بقدر امکان سعی می دلیار خود را به تنگ بسیار که خداوند تعالی در کمال او این
 انجی کرده اند اسماعیل گفت چنان باشد بکن بخدا اتم ام بدم بزیارت او در میان بر او عزت بگذرد و
 بر ابراهیم و عیال خود سید این را از پسندید پس آنچه داشت نزد سید گذشت و رفت زیارت کرد که بد که چون
 بنشیند مقدس کسبم زیارت همه علم السلام بجای آورد و بعضی از آنها بر او زیاده و استغفار بکردم بخدای تعالی
 و اطمینان علیه السلام بعد از آن رفتم بجانب دهکده غسل کردم و پوشیدم جامه پاکیزه و بزرگوارم ابراهیم که با من بود گفتیم
 که بنشیند و من بکن بزیارت همه علم السلام بجا آوردم و در راه باب که از راه بود من بنشینم که در میان
 چنانچه که گفته اند و بعد از آن رفتم و دو جوان که یکی از ابان خندان دین دین بود و دیگری از ابان

سمنری جو بل کرده بودند یکی دیگر می پری بود نیزه دارد دیگری سمنری اجمل کرده و طرحی مکنی بر باله شمشیر
و شمشیر الماس بسته و هر که صاحب نیزه بود بر جانب است می ایستاده و نیزه خود را بر زمین نهاده و در وقت
دیگر بر حسب می ایستاده و حسب فرمی در میان راه ایستاده و اگر در مقابل می ایستادن برین ستم کردند
دو اید بنشینند و حسب فرمی گفت که خود را بر می ایستاد و می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد
ترا گفت و اگر می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد
و بنی از آن برون آمدن ام و برین می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد
سازد خود را از حالت می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد
باز بنشیند در خانه زمین بجهت که بود بر گفت که فلان می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد
گفتم که این ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد
روان آمدن در عقبش می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد
اعاده کردم مثل آن قبل از این که بر گفت می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد
می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد
برسی بر بند او ترا نزد مستقر خلیفه خواندند و چون پیش وی حاضر گوی چون تو فری می ایستاد
خدا را می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد
ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد
بر خالی می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد
می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد
می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد
می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد می ایستاد

ندیم از خوشی لب برید و پس افتادند و جامه را با بر جان کردند پس فراوان آمدند و مردم را ازین دور کردند
تا هر من بطریق بود بنشیند مقدس پس نشیند این غوغا را و ازین پس رسیده بکشد احوال و او
را معلوم و گفت که کی باریست که از بغداد بیرون آید گفتیم از اول هفته بیرون آید ام لبس او رفت و
پس میان شب و در مشبه مقدس بود چون غار صبح که از دم بیرون آمد و بیرون آمدند مردم با من تا دور شدیم
پس ایشان بازگشته و منی چشم مار سیم با و اما در اینجا پشت گرفتار اندیم و علاج روانه بغداد و سندم پس دیدم
روزی از راه عالم دند و فطره بختی و با ما نهم دست او میرسد و انکه از کی است از نهم من پس
بگفته اند که آن لبس می گفتم غوغا کرده بر من و جامه را پان جان کردند خانه را اختیار نماد و رفت
تا طریق من اندرین بیکت میزد و ازین حال ایشان واقف گردانید بعد از آن و او را شنید و میخدا و بردند
و مردم اینجا بر من هجوم کردند و نزد بیک بود که او بگفته از بسیاری از ده جام و وزیر قوی بود سیب رضی الله
طلب فرمود او را و محبت آن سخن معلوم کرد پس ایشان سید قدس سره بیرون فرمود و با حاجتی از ده لبس
قوی بخدمت آنحضرت رسید و اصحاب بی و هم را از من دور کردند و ایندند چون و او بی فرمود که قوی است
که بگویند گفتیم لبس از کلب فرود آمد و کتب عدان و اسج اثری از لبس است پس ساعتی غشی روی کار
است و بعد از آن دست و انگشت و بر دزد بیک و بر دزد بیک و صیغرمود بانو لدی این برکت
و نزد دیگر و ما است لبی دل من پس دزدان فخر رسیده من تمام حکایت کردم او را حاضران با کجا
با که آن حاجت دین بودند و گفته که دوانی نیست این جوحت را که که بکار دیرند و چه که بریند
پس است که می برد و زبانه گفت و تقدیری که بریند و نیز چند گاه خوش بود که و ده ماه بی ماند از آن که کجا
سفیدی که پدیدان موی نر و بد لبس و زیر بر سر چنگاه است که سببا او طاعتین بد گفته و در و نیست الگاده که
آن را که کجا کجا است و پس آن می داند که اعدا از آن اثر و خفت نموده اند از من و خفت
می داند که کجا است و پس لبس است و زبانه گفت چون عمل نیست ما با نهم عمل است نگاه او را

نزد مستشرقان و ادیان قهر برسد و جواب شنیده خامه بود پس او فرستاد و در بازار غلله از
 لبنان این را و نفقه خود کن گفت من بخت نام یک جبر استم که گفت و اینستانی و از که میترسید
 از انکس که این عمل در من کرده و او فرموده بود که از دهنی شناسی پس او را بست و کلاهش و سیمین
 او پرده اند و دهنی قبول نکرد و آورده اند که اسمعیل آمد بخدا و میگفت که من در اینجا اقامت کرده
 در آن اوقات چهل نوبت زیارت کرده مشرف شد بطبع انکه و میگفت که از آن وقت که نشسته باشم
 از آن خط سبجان گشت یا نباید بار دیگر و بار دیگر بر آن نشسته پس انچه در آن حسرت خود و از آن
 در آن حاجت را برای او فرستاد و او را به حله و اما ما به حله و در آن حله است و کبر است که عطا
 علوی حسنی را و معنی بود و او مذنب نبوی است و مکران خود بود که این من که نشسته مذنب است
 بگفت که من نصیبی شما بکنم شما را و فای منم مذنب شما یعنی حضرت صیدی صلوات الله علیه ساید و را
 ازین مرض خدمت کنم مگر بگوید این قول کرده که بر که ما به مجمع بودیم و وقت نماز خلق که بر مانده و ما و کین
 و ما استغاثه می جست تا برعت نزد وی فرستم گفت طی بخوبی حجب خود را که این زمان از نزد من است
 بر من نعم کسی را بنا فرستم پس که هر یک از احوال را گفت داخل شد بوی من شنید و فرمود
 با عطا که من خبر کسی که گفت منم صاحب جان توانم تا ترا ازین مرض خدمت کنم بعد از آن دست ما
 که بود و فرستاد و فرستاد من دست ما بیدم از آن اثری ندیدیم و این قصه تر مثل قصه اول شما تمام
 نموده و در آن عطا عطا بنام علیهم السلام که در آن روز بزرگوار است و او است ابو الحسن ثوابه ابن احمد
 بن عروه بن حسین بن محمد بن ابی معمر فراسانی و از موسی بن عیسی بن عبد الرحمن افریقی و او از سر
 بن عبد الله مسنوی و او از عروس شهر دارا و ابرار بن عباس بن جعفر که من شنیدم از ابی جعفر محمد بن علی بن
 حسن صلوات الله علیه او گفت که من شایم این عبد الله و او را بدست بردارید و خود را که است که از حضرت
 زین العابدین صلوات الله علیه که او را در آن زمان که بنام شما بنام و منی از شما در آن روز که از او است

[illegible]

[illegible]

جمله کلمات و درختان و نبات که طور مافی بودند بر آن محمد و دوازده وصی او بعد از او علیهم السلام
 الهی و کسب می رسد پس بنیام از مخلوقات بود که مافی است بر آن محمد و او حاجی و دوازده کلمه و آن
 نزد حضرت نوح علیه السلام باری تعالی حضرت خطاب که موسی بن عمران من لوان بن اوفه بن
 لوزه و در فرزند خدس در حضرت خود ضبط کردم و در رماض منبت می بود که نزد میگردند و ششم هم حضرت
 و مناب و افطار ملکوت من بنمودند تا آن وقت که فرستم انقاد کسب و ضبط را هم آن بود را ای پسر عباس
 میماند ترا تربیت در فنی داده ام که در بکری را به دستا خایم که بهرنت هرگز است مرا از برای این است
 ای پسر عمران شکست نپذیر این که ایشان خاندان علم مدون علم من اند و من خردم حسین بن
 عدوان گفت ای موسی با حضرت صادق علیه السلام گفت فرمود که حق است این فرزندان دوازده اند از آل محمد علیه
 و حسن حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن
 محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن و علی بن محمد و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن
 از برای این است که هر سه نام را بنی حاصل گفت من بهرین شایسته فرموده ام موسی علیه السلام فرمود
 چشم فرزند از فرزندان می شنویسند و بنی غایب کرد و نام که او را بنام خود خوانند و اخبار درین باب
 بسیار است از کتب معتبره و منی گفت علی بن محمد و آل الطیثین الطاهرین خاندان
 در وقت محمد بن ابی بکر و فاطمه و بعضی دیگر از صحابه و آنست که نام ابوطالب علیه السلام و عبد مناف
 و عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف و در دایره و دیگر نام و بی عمران بوده و مادرش فاطمه بنت عبد
 من عابد بن مخوم بن یقطان و در بن کعب است و او مادر زهره ابوطالب و عبد الله بود از فرزندان
 عبد المطلب و ابوطالب چهار پسر بود طالب و عقیل و جعفر و علی علیه السلام و یک فرزند نامی که هم حضرت
 رسول صبی الله علیه و آله بود و ابوطالب و دین را هم علمت نمود و در بسیار روزها و شبها و درین
 از کتب معتبره و منی گفت علی بن محمد و آل الطیثین الطاهرین خاندان

[illegible]

دلیل است بر ولایت عبدالمطلب و معاوی مولا بنی نوفل و اینکه از بی نافع که چون است که
محدث عبدالمطلب ام این دلیل است بر محبت اسلام و معاوی و بی نافع و دلیل بر ولایت
نافع و او را ابو طالب گفت و او را از محمد بن عبد الله صلوات الله علیه فرستاده خداست و او را فرستاد
تا او را به بعد اراحم و خدای پرستار از اجداد که فرستاد که خیر او نپرستند و محمد صادق و امیر است و در
نفر کین است طالب آنحضرت بقول و فعلی که پس از آن فرستاده و بی نافع را به بی نافع
مجید خود که فالدین است و او را فرستاده و فرموده و انتم و انتمی انزل من الله و السلام است و بی نافع
تا که او را دیدند محمد صلی الله علیه و آله و تعظیم او کردند و حضرت را نمودند و پیروی کردند و بی نافع را که
حق سبحانه را با او که تر است از آن کرده این اندر سخنان او بشنید که او که بی نافع است بر ایمان اوست
که گفت که محمد صلی الله علیه و آله این است و صادق و دروغ گفت بر او و قیاد بسیار و او را که دولت
بر ایمان او میکند و بی نافع را که تفسیر کرد از بی نافع حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اگر کار اظهار اسلام
کردی کار بروی و بران حضرت تکیه نمی دهم و بی نافع آن و ثواب بودی چه قرین است با او و بی نافع
آنکه کار حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تقوی افتاد و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که حضرت خدا تعالی بر اسطالب با او که ایمان نهان میداشت و اظهار حشود آن میکرد و بی نافع
فرمود که بی نافع را بی نافع علیه السلام که ابراهیم بن حواری است علیه السلام و بی نافع را که بی نافع
بی نافع را آنحضرت محبت بودند و بی نافع را بی نافع گفت با ابراهیم بن حواری که بی نافع را بی نافع
تعالی بر تو امانت فرموده با اعیان و پسر تو مدت شش سال آنحضرت فرمود که بی نافع که بی نافع
بی نافع را بی نافع و بی نافع را بی نافع بی نافع را بی نافع بی نافع را بی نافع بی نافع را بی نافع
بی نافع را بی نافع بی نافع را بی نافع بی نافع را بی نافع بی نافع را بی نافع بی نافع را بی نافع
بی نافع را بی نافع بی نافع را بی نافع بی نافع بی نافع را بی نافع بی نافع را بی نافع بی نافع

که از اهل طایفه بنی رقیه است برادر خدیج را درون مذبح نوح که نذر محمد است و نوح را طایفه نوح
 و مذبح بن علی بن ابی طالب و سلم و انانکه از کوه حسین باشند از اجداد امام علی بن ابی طالب و نوح را نوح
 است که حق تعالی خلق کرده از نوح و خود بدو هزار سال پیش از آنکه آدم را بیاورد و این دو
 زنا قضا شده است که ترغیب نموده برادر خود خمر را بر روی سفره می انداخته و او را سازش می یابان
 می زد و میر می کشید و ابی اعلی علی بن احمد و کی محمد الدین وقت حاکم بغداد سر می افشاند
 و کفن را کفن رسول الله صلی الله علیه و آله بود که برادر ابی اعلی که گفت خمر است بر دین احمد و با شش
 کشته و دین احمد را که توفیق داده که بی در حالی که حاضر باشی بران لبس محبتی که سرور دادند و او را
 که گفتی تو نمونی پس لبس رسول الله صلی الله علیه و آله در راه خدا بقتل لغت و ماری کشته و دیگر
 اجماع اهل بیت است علیهم السلام و جمیع علای امامیه بر اجماع ائمه اطهار و ائمه انجمن است
 عبد الله محمد بن ادریس رحمه الله علیه را می کشند بنو خدیجه و از ابی جعفر بن الحسن الطوسی رحمه الله علیه را
 می کشند بنو خدیجه از ابی جعفر و او را در حال خود و این از ابی جعفر عالی و او را در عکرم و او را از این مجلس
 گفت خبر کرده و ایدرین مجلس من عبد المطلب که ابوطالب است و جعفر بن عبد الله علیه و آله و وقت که شهادت
 داد و گفت شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و دیگر فرمود که نواز اخبار کن این روایت است
 که محمد مجلس از امام زین العابدین صلوات الله علیه سوال کردند از ابی اعلی ابوطالب فرمود که ما بنی
 امیه کفایتی از قوم نیست که او من نبوده فرمود و عجم عجم و عجم عجم و عجم عجم و عجم عجم
 ابی طالب می کشند با حضرت سرور و حال آنکه حق سبحانه و تعالی نبی فرموده از آنکه مؤمنه در کاغذی باشد چنانچه
 شریفی نیست قرآنی است و این و بکارش است که می کشند از بنو هاشم از بنو هاشم است
 بوده و این است ابوطالب بنو هاشم و فاطمه بنت ابی طالب و فاطمه بنت ابی طالب و فاطمه بنت ابی طالب
 است صلوات الله علیه که حرم محمد است این را بگویند و بکارش نیست که می کشند و ابوطالب را است

میداشت که اگر بوسن نموده بی دست نه نشی بفرموده حتی جل و عدد که باها اللان آمنو...
 و عدد که اولاده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که اوئی غمی الا جان الحسب الله...
 استوارترین کنی از ارکان ایمان دو کس است ماد بوشان خدا تعالی و دوسنی است ماد بوشان خدا...
 امام زین العابدین صلوات الله علیه فرمود که کس که کس...
 تا اورا در دل من دو کس نباشد چه دو کس که از ان مردم را بد و زنج می کشد پس کس که مسلمانان را...
 دارد که بفرستد صلی الله علیه و آله دو سند را که از ان باشد و اخباری که در دو بافته ایمان اسطالک از بار...
 خاص و عدد زیاده از است که چهار توان کرد و ان فخری و موسوی قدس سره رساله در باب ایمان و بی...
 نصف فرموده و بسیاری از اخبار صحیح در ان درج نموده و دیگر روایت است از ابی جعفر محمد بن علی الباق...
 علیه السلام که از بابی عظام خود عظیم السلام روایت کرده که هر چه صل علیه السلام گفت در اول راسه که خوانم کرده...
 خدا تعالی بر انش نشانی را که ترا دهنه و شکلی را که ترا کشند و لسانی را که ترا سیر داده و کناری را که ترا برود...
 پس که انخوف را برداشته عبد الله بن عبد المطلب است و شکلی که او را کشند انده منبت و لسانی که او را...
 سیر داده و کناری که او را برود عبد الله بن عبد المطلب است و فاطمه منبت سید رضوان الله...
 علیه السلام و علی و ابی ابراهیم رحمة الله علیه و نقیسه پس آورده که ابو حمزه روایت کرده از امام محمد بن...
 که در روز... حضرت رسول صلی الله علیه و آله منوجه حجة الوداع بود و در دو خاکی نزول اجلال فرمود...
 و دوشی که در دین است و دوشی که بی ایمان است و در لبت نشی سختی نگاه فرمود...
 نه ای یزد و کار من تو دین فرموده من که به به ماهر دم مرا که ابو طالب عذاب کنی و دین تو حق است...
 و سحاه و نایب و بی و حی و کینه که من بچهل خود بکنم خودم ایم که از شما دست که که بگوید نه نیست...
 بخیرین دین من و فرستاده منی او را به است برم و لاله و لیکن...
 من گفتم پس اگر احاطت که بدید ترا پس است و چه کردید این ترا بر خاست و چه کردید و فرموده...

از به و با انچه با عباد ذلالت من این مذهب است از فرما هر من آمدند و خاک از سر و روی ایشان درخت
بکفر من فرمود و این با با و این اندان از منی که حق خالی بمن ازانی فرمود و بی نبوت و نیست
این که گفتند این لاله الاله و ملک رسول الله صفا صفا و هر چه از جانب حق توانست حق است فرمود
که پیرا و به خواجگاه خود و حضرت المومنین را علیه السلام بنیاد است و او دفنی که انحضرت بکفر فرمود و
بنیاد المومنین بر این است که در وقت اوطالب است و در این وقت که خود را دوست فرمود و نیست
حضرت مالت علی ال علیه السلام و از خیارین است و بنیاد است برین قدر خفا نیست و الله اعلم بالصواب
و در این سبب که این با در سر تقست که چون با و با حضرت المومنین صلوات الله علیه
میگردد و از خندق است و مستحکم شد و بریز زلف را بر و خطبه بیعت او فرمود و خطی را بطاعت خود
رسل خود و طاعت خود را این فرمود و اظهار سخفان خود نمود و برین کار و عدم سخفان و بکفر
که با حق منور شدن بودند و اول بار و از میز زده آمد و حال کرد و در بلاد و بلاد و در قبل عثمان حیدر
مؤول کرد و ملک ابو موسی بنوی داد که ملک استر حاجت کرده او را بجال خود گذشت و بر المومنین صلوات الله
عنه چون ان ترا غل کرد و از قبل خود و الی ان لعین فرمود و با طواف و حوائج و کسنا و چنانچه عساکر
بکفر رساند و عبد الله و عیسی بن عباد و فرجی را بدین و طار بن ابی و در رابعه و عیسی
بن حیف الفارسی را انبی فرمود و برای تحویل فرج بعده و محمدی که با و کسنا و بعده و بکفر این سخن
فرمود و لیکن چون فرستاد که در روم با المومنین صلوات الله علیه و عمل معاد و بعضی را حکومت کشان
قبل عیسی و الی خود بوسی سید تبه اسباب حرب کرد و انحضرت را که کشید در صحای مصعب و سید ماه ازین
دو لشکر عظیم و بیضا بکبر حفر کشیدند و در پیش منبت صاف در میان است و در پیش منبت و فصل این که
ایم المومنین علیه السلام و در محاربه مصعب بن نوذر از کس رسیده بودند و در محاربه و بیضی بحار صد هزار کشته
و از دهین ملک بی غریب می نمود و چنانچه پس از بعد از این صف از کس ازیده و طاعت کشیدند و در بلاد

[illegible]

عالمه معاند خواهی کرد با امر المؤمن و نظام باشی پس این خلعت بکنه عادت امر المؤمن حواله نمود
و دیگر نماز اید و بعضی از احوال اوست بقا هست ذکر یافت و در باب نخست می آورد و اندک جزئی
بمکه رخصت نماز برای یزید علیه السلام و بعد حجاز و عراق را برای آن علیه السلام و عالمه است
پس می بیند فرستاد که مردم محمد را کشتی و اکنون با دراز کردن و از برای یزید بیعت میستانی و این سخن
است مردم بر این گفت و گو می بکنند و دعای چون احوال من این که گفت ای مسافر اگر عالمه درین
مقام باشند زود باشد که مردم بد فرود کشت و درین باب معایده غایب می شود که بعد دعای بی خلعت
فرارند که یک فرزند او بر و در اصل کلدی را با بدایمی بسیار بوی فرستند و بعد از آن که بدین دو بوی
جمع کنند و برادر و برادر عبد الرحمن بن ابوبکر طای می بیند ناوالی باشد چنین کردند و برای وی بدایا فرستادند
این سخن گفت و نسبی در پنهانی معایده گفت تا بر سران و می چایی کنند و با یک کردند و فرستادند که نماید
بر راه بکنر انبیه و هر کسی می تواند و فرستاد پیش وی که با او به کار خط تلف آری و مارا بفرستد و آنی از عا
لطف بود و او را و این نسبت گفت آری بهتر خواهد بود که جزای نفس می کرده ایم تا شاید کنیم او را خانه برون آید
با علم ندی و بر فرموی بود است که می خواهد آید چون مانند رقصیت اعراض احرام بجای آوردند و بدین
اسی که هر عاقله کرده و او را نشانار که و کنین چون بر بخت است و رفت و در راه بدک افتاد و طالب
معایده گفت تا علم دور از گوش را کشند و در راه اندر چند و چاه را نشانند و اصدف در میان مردم
و بعضی گفته که عالمه بدین رفت و دیگران گفته که بمن و بیکس این احوال انبیه است هر حضرت اکرم که
عبد السلام که بر این امر اطلاع داشت و پیش از دعای می تا خواست حضرت مزدک است در آن زمان و می
فرستاد و جان بر توال کشید که مادر موئین بدست خال موئین بصل آمد و فرموده می نمی است که در کمال
بدین است و سلطان بعضی را با یک بر آن بود و در آن وقت که بر موسی حق اندر عبدی که عا عبد الملک بود و آنچه
و در آن وقت که خواست که بر آنجا نشانده که در آن وقت که عبد الملک عبد الملک قاسم می آید و آنکه

[illegible]

[illegible]

درین کوه البت سران نه سلبان بنی عربی و سینه بود که به انشی عزیر سوار است علم دشمنان بکشته دفعه
 کتد و در ابطال جنایتان که کشته بود و بر سرش رو بین بعضی اسما عظام این کرده مکرر تا سینه ابطال بنیان
 کرد و نامت ماندند و زیاست و بر الواح رقم مکرر که اگر انجافش کردی بخنجر که می آمد و دست بن آن سینه
 بکنده بی و سالیان من محو شدی پس بن این نزار باز و نفس کرد و دیگر از الواح سنگ تارود منتهی ماند و محو
 این بود و آنچه مذکور شد از اخبار و آثار و دلیل روشن و بران واضح است بر آنکه آینه دوازده اید و این آینه
 بخرا از زمان انظار و مطهر و هر که دعوی نماید که کوهی است که این علم است نه در این خرد و در ویدان
 بجنب این منصب از این برده اند و راه دین را کم کرده اند و دست بردارن ال عبارتند راه بیابند العلم
 استرا می عربیم بحکم الی بود الدن بحی سید بن عبد الله بن اصبین و سله و علم اجمعین و اخنام بن کاتب
 منقش بکلمه منمب اشقام حضرت امیر المومنین و ام البنین عبد الله العالی الی الحسن بن ابوطالب صلوات الله علیه
 میباشد و موده حضرت که من اعطی العلم بحکم بنی اعطی العلم بحکم الامام بحکم الامام بحکم الامام بحکم الامام
 و من اعطی الله تفهرا لم یفر من اعطی الله تفهرا لم یفر من اعطی الله تفهرا لم یفر من اعطی الله تفهرا لم یفر
 فی الدعاء و دعوی بحکم و قال فی التوبه اما التوبه علی الله اذین یعلمون ان الله یفر من اعطی الله تفهرا لم یفر
 فاولک توبه الله علیهم و کان علیها طیاره و قال فی التوبه اما التوبه علی الله اذین یعلمون ان الله یفر من اعطی الله تفهرا لم یفر
 ارجع و قال فی التوبه اما التوبه علی الله اذین یعلمون ان الله یفر من اعطی الله تفهرا لم یفر
 کرده اند و عاقل و دلیل و هر که دعوی نماید که کوهی است که این علم است نه در این خرد و در ویدان
 بکنده بی و سالیان من محو شدی پس بن این نزار باز و نفس کرد و دیگر از الواح سنگ تارود منتهی ماند و محو
 این بود و آنچه مذکور شد از اخبار و آثار و دلیل روشن و بران واضح است بر آنکه آینه دوازده اید و این آینه
 بخرا از زمان انظار و مطهر و هر که دعوی نماید که کوهی است که این علم است نه در این خرد و در ویدان
 بجنب این منصب از این برده اند و راه دین را کم کرده اند و دست بردارن ال عبارتند راه بیابند العلم
 استرا می عربیم بحکم الی بود الدن بحی سید بن عبد الله بن اصبین و سله و علم اجمعین و اخنام بن کاتب
 منقش بکلمه منمب اشقام حضرت امیر المومنین و ام البنین عبد الله العالی الی الحسن بن ابوطالب صلوات الله علیه
 میباشد و موده حضرت که من اعطی العلم بحکم بنی اعطی العلم بحکم الامام بحکم الامام بحکم الامام بحکم الامام
 و من اعطی الله تفهرا لم یفر من اعطی الله تفهرا لم یفر من اعطی الله تفهرا لم یفر من اعطی الله تفهرا لم یفر
 فی الدعاء و دعوی بحکم و قال فی التوبه اما التوبه علی الله اذین یعلمون ان الله یفر من اعطی الله تفهرا لم یفر
 فاولک توبه الله علیهم و کان علیها طیاره و قال فی التوبه اما التوبه علی الله اذین یعلمون ان الله یفر من اعطی الله تفهرا لم یفر
 ارجع و قال فی التوبه اما التوبه علی الله اذین یعلمون ان الله یفر من اعطی الله تفهرا لم یفر
 کرده اند و عاقل و دلیل و هر که دعوی نماید که کوهی است که این علم است نه در این خرد و در ویدان
 بکنده بی و سالیان من محو شدی پس بن این نزار باز و نفس کرد و دیگر از الواح سنگ تارود منتهی ماند و محو
 این بود و آنچه مذکور شد از اخبار و آثار و دلیل روشن و بران واضح است بر آنکه آینه دوازده اید و این آینه
 بخرا از زمان انظار و مطهر و هر که دعوی نماید که کوهی است که این علم است نه در این خرد و در ویدان
 بجنب این منصب از این برده اند و راه دین را کم کرده اند و دست بردارن ال عبارتند راه بیابند العلم
 استرا می عربیم بحکم الی بود الدن بحی سید بن عبد الله بن اصبین و سله و علم اجمعین و اخنام بن کاتب
 منقش بکلمه منمب اشقام حضرت امیر المومنین و ام البنین عبد الله العالی الی الحسن بن ابوطالب صلوات الله علیه
 میباشد و موده حضرت که من اعطی العلم بحکم بنی اعطی العلم بحکم الامام بحکم الامام بحکم الامام بحکم الامام
 و من اعطی الله تفهرا لم یفر من اعطی الله تفهرا لم یفر من اعطی الله تفهرا لم یفر من اعطی الله تفهرا لم یفر
 فی الدعاء و دعوی بحکم و قال فی التوبه اما التوبه علی الله اذین یعلمون ان الله یفر من اعطی الله تفهرا لم یفر
 فاولک توبه الله علیهم و کان علیها طیاره و قال فی التوبه اما التوبه علی الله اذین یعلمون ان الله یفر من اعطی الله تفهرا لم یفر
 ارجع و قال فی التوبه اما التوبه علی الله اذین یعلمون ان الله یفر من اعطی الله تفهرا لم یفر

تصیف و تمام شد
 روز دهم در محاسن اهل
 شهر ابریه

۲۵
 از خاندان
 رفت بانه ملک
 میرزا حسین جان

